

هو العليم

 ‌

دوره مُهذّب و محقّق

مكتوبات خطي، مُراسلات و مواعظ

 ‌

|َطلَعِ أنوار

 ‌

جلد دوازدهم

 ‌

مواعظ رمضان المبارك 1369 ه‍ . ق

 ‌

 ‌

حضرت علاّمه آية الله حاج سيّد محمّد حسين حسيني طهراني

قدّس الله نفسه الزّكيّه

 ‌

با مقدّمه و تعليقات:

سيّد محمّد محسن حسيني طهراني

 ‌

 عن الباقر علیه السّلام:

 کُلُّ ما مَیَّزتُمُوهُ بِأوهامِکُم فِى أدَقِّ مَعانِیهِ، فهو مَخلُوقٌ مَصنُوعٌ مِثلُکُم، مَردُودٌ إلَیکُم.

 ‌

 «تمام چیزهایی را که شما با دقیق‏ترین معانی با افکار خودتان تشخیص و تمیز می‌دهید و آن‌ را خدا می‏پندارید، آفریده‌ای است ساختۀ شما مانند خود شما، و بازگشتش به سوی شما می‏باشد.»

 ‌

 بحار الأنوار، ج 66، ص 293

 ‌

 ‌

 ‌

 ‌

 ‌

 ‌

 ‌

 ‌

 ‌



 تصویر حضرت آیة الله علاّمه طهرانی ـ قدّس سرّه ـ در سنین جوانی

 ‌



 تصویر حضرت آیة الله علاّمه طهرانی ـ قدّس سرّه ـ در منزل مسکونی مشهد مقدّس

 ‌

 ‌

# مجلس روز اوّل: فلسفه روزه

 بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾.[[1]](#footnote-1)

## انسان نمونه عوالم ثلاثه: ناسوت، ملکوت، جبروت

 عوالمی را که خداوند ایجاد فرموده سه عالم است:

 1. عالم طبیعت و ماده که او را عالم «ناسوت» گویند. و موجودات این عالم دارای مادّه و مدّت هستند، و به‌ واسطه حرکت در این عالم ترقّی و کمال پیدا می‌شود.

 2. عالم برزخ و مثال که او را عالم «ملکوت» گویند. و این عالم بر عالم ناسوت محیط است، و موجودات این عالم دارای ماده و مدّت نیستند ولیکن آثار

ماده را دارند؛ مانند کمّ و کیف.

 3. عالم عقول و قیامت که او را عالم «جبروت» گویند. و این عالم بر عالم ملکوت محیط است، و موجودات این عالم نه دارای مادّه و مدّت، و نه دارای آثار مادّه هستند و فقط مجرّد من جمیع الجهات هستند.

 خداوند از هر یک از این سه عالم در انسان نمونه‌ای گذارده است؛ بدن انسان نمونۀ عالم ناسوت، ذهن انسان نمونۀ عالم ملکوت، و عقل انسان نمونۀ عالم جبروت است.

 انسان از عالم جبروت قوس نزولی طی نموده تا بدین عالم ناسوت رسیده است که أنت فی أظلم العوالم[[2]](#footnote-2)، و باید دوباره از همان راه که آمده برگردد منتهی با سعادت و کمال؛ یعنی قوس صعود را طی کند.

## اشعار مولانا درباره جایگاه و منزل اصلی انسان

 ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾[[3]](#footnote-3).

## زاد و راحله برای سفر آخرت، منحصر در کمالات روحانی

 برای آنکه بتواند با کمال قدرت قوس صعود را طی کند و در عوالم دیگر سعید باشد، در این عالم احتیاج به زاد و راحله دارد؛ چون سفر، سفر روحانی است لذا زاد و راحله روحانی لازم دارد. و در این‌صورت زاد و راحله منحصر می‌شود به کمالات روحانی و ملکات نفسانی، و این حاصل نمی‌شود مگر به [واسطه] عمل به دستورات آسمانی و عبادات که مقدّمۀ معرفت است.

 لذا عبادات و احکام خدا نه تنها فایده‌اش تکامل عالم طبیعیّه و حفظ اجتماع و سیاست مُدن است، بلکه کمال روحی است برای سیر بقیّه عوالم؛ و به غیر آنها حاصل نمی‌شود.

 لذا هیچ‌وقت نباید از فلسفه احکام سؤال کرد؛ زیرا بشر هر چه ترقّی کند منتهای علمش رسیدن به فلسفۀ مادّی احکام است، ولی به فلسفه معنوی و ربط احکام و عبادات به عوالم دیگر راهی ندارد. لذا مثلاً نگویید که اگر نماز فائده‌اش حفظ الصّحة و عدم تعدّی به جان و مال مردم است، ما قانونی جعل می‌کنیم که بدون اتیان نماز آن فائده بر او مترتّب شود؛ زیرا فرضاً اگر بتواند فوائد اجتماعی نماز را از نقطه نظر حفظ الصّحّة و علم الاجتماع تأمین کند، فائده دیگر آن را از قبیل معراجیّت مؤمن مسلّماً تأمین نخواهد نمود.

 لذا در اخبار ملاحظه می‌شود که گاهی علّت احکام را فائدۀ مادّی و طبیعی می‌گیرند و گاهی معنوی، و این دو باهم تناقض ندارند؛ مثلاً گاهی می‌فرماید:

«الصَّومُ جُنَّةٌ مِنَ النّارِ»[[4]](#footnote-4) این فائده جبروتی روزه است، و گاهی می‌فرماید: «صُومُوا تَصِحُّوا»[[5]](#footnote-5) و این فائده ناسوتی روزه است. و لذا در خبر [وارد است که]: جماعتی از یهود که خدمت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم آمدند و از فلسفه روزه و علّت تشریع آن سؤال کردند، حضرت هم فائده ناسوتی و هم فائده ملکوتی، برای روزه [بیان] می‌فرماید.[[6]](#footnote-6)

...[[7]](#footnote-7)

## خطبه رسول خدا در آخر شعبان

 در اینجا مطلب را متّصل نمودم به خطبه روزه که حضرت رسالت در آخر شعبان

بیان فرموده‌اند[[8]](#footnote-8)، و تمام آن را بیان نموده و آثار و فوائد ملکوتی آن کاملاً شرح داده شد.

...[[9]](#footnote-9)

...[[10]](#footnote-10)

## روضه عطش حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام

 ختم صحبت پس از روضۀ عطش حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام.[[11]](#footnote-11)

# مجلس روز دوّم: تفکّر در مخلوقات الَهی، دوائی برای وصول به اوّل درجه معرفت

 بسم الله الرّحمن الرّحیم

 و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

 و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 تفکّر در آفرینش آسمان‌ها، یکی از مهم‌ترین عبادات

 ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾[[12]](#footnote-12)

 یکی از مهم‌ترین عبادات تفکّر در آفرینش آسمان‌هاست.

## روایاتی چند در فضیلت اصل تفکّر

 عن النّبی صلّی الله علیه و آله: «تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ قِیام سِتّین سَنَةً.»[[13]](#footnote-13)

 و عن الصادق علیه السّلام: «أفضَلُ العِبادَةِ إدمانُ الفکر فِی اللَهِ.»[[14]](#footnote-14)

 و عن الرّضا علیه السّلام: «لَیسَ العِبادَةُ کَثرَةَ الصَّلاةِ و الصَّومِ، إنَّما العِبادَةُ التَّفَکُّرُ فی أمرِ اللَهِ [عزّوجلّ].»[[15]](#footnote-15)

## تفکّر در مخلوقات، یکی از اقسام تفکّر

 یکی از اقسام تفکّر، تفکّر در مخلوقات است.

 عن الباقر علیه السّلام: «إیّاکُم و التَّفَکُّرَ فی اللَهِ، و لَکِن إذا أرَدتُم أن تَنظُرُوا إلَی عَظَمَتِهِ فانظُرُوا إلَی عِظَمِ خَلقِهِ.»[[16]](#footnote-16)

 فکری بنما در حرکت سیّارات و ثوابت، بعضی تند می‌گردند، بعضی کند حرکت می‌کنند، روی نظام معیّن با قوای جاذبه و دافعه‌ای که بین آنها موجود است. ببین این گوی‌های طلایی چطور با قدرت پروردگار در این فضای لایتناهی معلّقند.

 ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ \* ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ \* رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدۡخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدۡ أَخۡزَيۡتَهُۥ وَمَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ \* رَّبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعۡنَا مُنَادِيٗا يُنَادِي لِلۡإِيمَٰنِ أَنۡ ءَامِنُواْ بِرَبِّكُمۡ فَ‍َٔامَنَّا رَبَّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرۡ عَنَّا سَيِّ‍َٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلۡأَبۡرَارِ \* رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخۡزِنَا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّكَ لَا تُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ \* فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي مِن

تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَهِ وَٱللَهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلثَّوَابِ﴾.[[17]](#footnote-17)

 در نیمه شب برخیز، نظری بر این آسمان بنما.

## اشعار عطار نیشابوری و نظامی گنجوی دربارۀ تفکّر در اسرار آسمان

\* \* \*

## سند و دلالت عبارت: «علیکم بدین العجائز»

 سؤال کردند از پیرزنی به چه خدای را می‌شناسی؟ گفت: به این چرخ ریسندگی؛ لذا امام می‌فرماید: علیکم بدین العجائز[[18]](#footnote-18).[[19]](#footnote-19) نه تنها این گردش در

...[[20]](#footnote-20)

آسمان‌هاست، بلکه در هر ذرّه‌ای موجود است:

 داستان الکترون و پروتون و امواج فرو صوت و الکتریسیته.[[21]](#footnote-21)

## مصادیقی چند در کیفیّت تفکّر در مخلوقات الهی

 سؤال فرمود حضرت از اعرابی به چه خدای را می‌شناسی؟ عرضه داشت:

 «البَعرَةُ تَدُلُّ عَلَی البَعِیرِ، و الرَّوثَةُ تَدُلُّ عَلَی الحَمِیرِ، و آثارُ القَدَمِ تَدُلُّ عَلَی المَسِیرِ؛ فَهَیکَلٌ علوِیٌّ بِهَذِهِ اللَّطافَةِ و مَرکَزٌ سفلِیٌّ بِهَذِهِ الکَثافَةِ کَیفَ لا یَدُلّانِ عَلَی اللَّطِیفِ الخَبِیرِ؟!»[[22]](#footnote-22)

 نگاهی به این زمین ساکن بنما و ببین به چه سرعتی در حرکت است؛ ﴿وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ﴾.[[23]](#footnote-23)

 بدبخت مردمان طبیعی که اینها را بدون سبب علیم می‌دانند!

 آیا هیچ فکر کرده‌ای که طفل قبل از آن [که متولّد شود]، پستان‌های مادرش مملوّ از شیر می‌شود که برای او مفید باشد؟ کِه به مادرش خبر داده که در پستان خودت شیر ایجاد کن، و بعد از دو سال دندان درآورده؟!

 چگونه وقتی سبزه سر از زمین برداشته لبخندی به ابر می‌زند و از او تمنّای باران می‌کند؟ آیا سبزه به ابر تلفن کرده یا تلگراف زده یا با هم‌دیگر راز دارند؟!

 ای برادران! این ارتباطاتی که در عالم مشاهده می‌کنید، جز قادر علیمی می‌تواند ایجاد کند؟!

 ﴿ٱللَهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾.[[24]](#footnote-24)

## غایت تفکّر معرفت خداست

 این تفکّرها و تدبّرها تمام برای معرفت خداست که عمر خود را بیهوده سپری ننمایی! تمام اولیاء دین و أئمّۀ اطهار که بر خود صدمات را خریدند برای آن است که به تو بفهمانند در این دنیا کورکورانه قدم برنداری!

 ختم صحبت پس از روضه مناسب.

# مجلس روز سوّم: خدا را با خدا دیدن، غایت معرفت انسان

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

## تفکّر در مخلوقات الهی، یکی از طرق معرفت

 ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ﴾.[[25]](#footnote-25)

 در روز گذشته عرض شد: یکی از طرق معرفت، تفکّر در مخلوقات الَهی است.

 ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾.[[26]](#footnote-26)

 و لذا هر چه انسان از محیط تصنّع دور باشد و به مناظر طبیعی نزدیک‌تر، بهتر می‌تواند از مشاهده آثار خدا، معرفت پیدا کند. لذا انبیاء و اولیاء در بیابان‌ها و غارها زندگی می‌نمودند و در کوه‌ها به عبادت مشغول بودند.

 هرچند مناظر تصنّعی هم مخلوق خداست الاّ آنکه چون در بدو نظر انسان او را مخلوق دست بشر می‌بیند، در وهلۀ اوّل برای مردانی که در معرفت کامل نیستند پی بردن از آنها به وجود صانع مشکل است.

## شدّت ظهور، علّت خفاء خداوند

 اصولاً باید دانست که علّت خفاء خداوند، ظهور اوست؛ زیرا هر چیزی به ضدّ او شناخته می‌شود، روشنی به تاریکی؛ تُعرَف الأشیاء بأضدادها.[[27]](#footnote-27) علم را با جهل و قدرت را با ضعف می‌توان تشخیص داد و لیکن در عالم جز خدا چیز دیگری نیست.

## دلالت همه موجودات بر وجود مقدّس باری تعالی

 کدام شیء است که دلالت بر وجود مقدّسش نکند، و کدام جانور [و] جانداری است که حیات را از او نگرفته باشد، کدام موجودی است که از منبع وجود بی‌حدّ او موجود نشده باشد؟!

\* \* \*

## حکایت عبدالله دیصاوی و تشرّف او خدمت حضرت صادق علیه السّلام

 نقل حکایت عبدالله دیصانی و تشرّف او خدمت حضرت صادق علیه السّلام و داستان تخم‌مرغ که حضرت فرمودند: در آن طلا و نقره روان است.[[28]](#footnote-28)

...[[29]](#footnote-29)

...[[30]](#footnote-30)

...[[31]](#footnote-31)

...[[32]](#footnote-32)

## اشعاری از هاتف اصفهانی در تجلّی آشکار حضرت حق

## داستان عبدالله بن مقفع و ابن أبی‌العوجاء

 داستان عبدالله بن مقفّع و ابن أبی‌العوجاء.[[33]](#footnote-33)

...[[34]](#footnote-34)

## دعوت قرآن به تفکّر در آیات آفاقی و انفسی

 ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٞ تَنتَشِرُونَ \* وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ \* وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ

وَأَلۡوَٰنِكُمۡ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ \* وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبۡتِغَآؤُكُم مِّن فَضۡلِهِۦٓ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ \* وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَيُحۡيِۦ بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ \* وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ بِأَمۡرِهِۦ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمۡ دَعۡوَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ إِذَآ أَنتُمۡ تَخۡرُجُونَ﴾.[[35]](#footnote-35)

## قوّت روح توحیدِ انسان و خدا را با خدا دیدن

 البتّه این طریق تفکّر، دوائی است برای وصول به اوّل درجه معرفت؛ ولیکن چون روح توحید انسان قوّت یافت، انسان خدا را با خدا می‌بیند.

 برهان سه قسم است: لمّی و إنّی، و از علّت به علّت:

 «یا مَن دلَّ علی ذاتِه بِذاتِه؛»[[36]](#footnote-36)

 عن الصّادق علیه السّلام: «ما رأیتُ شیئًا إلّا و رأیتُ اللهَ قَبلَه و بَعدَه و مَعَه؛»[[37]](#footnote-37)

 و در دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانی: «بِکَ عَرَفتُکَ، و أنتَ دَلَلتَنِی عَلَیکَ و دَعَوتَنِی إلَیکَ، و لَولا أنتَ لَم أدرِ ما أنتَ؛»[[38]](#footnote-38)

## کلام امام حسین علیه السّلام: خدایا من از تو ظاهرتری پیدا نمی‌کنم که تو را با او بشناسم

 کلام حضرت سیّدالشّهداء در روز عرفه که مفادش آن است که: «خدایا من از تو ظاهرتری پیدا نمی‌کنم که تو را با او بشناسم.»[[39]](#footnote-39)

 از اشعار مرحوم نسیمی:

## روضه حضرت سیّدالشّهداء هنگام شهادت

 ختم صحبت پس از روضه مناسب:

 «اَللَهمّ رضًی بقضاک و تسلیمًا لأمرک لا معبودَ سواک؛»[[40]](#footnote-40)

...[[41]](#footnote-41)

 «ترکت الخلق» ـ الخ.[[42]](#footnote-42)

# مجلس روز چهارم: عدم امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ﴾.[[43]](#footnote-43)

## معرفت خدا، علّت ایجاد کائنات

 علّت ایجاد کائنات و انسان معرفت خداست.

 ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾؛[[44]](#footnote-44) و فی التفسیر: «أی لِیعرِفونِ».[[45]](#footnote-45)

 و مطابق نصّ کریمه شریفه: ﴿ٱللَهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ﴾[[46]](#footnote-46) [علت خلق کائنات] حصول معرفت است.

 «کنت کنزًا مخفیًّا فأحببتُ أن أُعرَفَ؛ فخلقتُ الخلقَ لِکَی أُعرَف.»[[47]](#footnote-47)

## عدم امکان ادراک خداوند با حواس ظاهره و حواس باطنه که محدودند

 خدای را با حواس ظاهره و حواس باطنه درک نمی‌توان کرد؛ زیرا که غیر محدود است.

 فعن الباقر علیه السّلام: «کُلُّ ما مَیَّزتُمُوهُ بِأوهامِکُم فِى أدَقِّ مَعانِیهِ، فهو مَخلُوقٌ [مَصنُوعٌ] مِثلُکُم، مَردُودٌ إلَیکُم.»[[48]](#footnote-48)

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام: «لا تُقدِّر عَظمةَ اللهِ [سبحانه] بِقَدرِ عَقلِکَ فَتکونَ مِن الهالِکینَ.»[[49]](#footnote-49)

 عن ابن أبی‌الحدید:

## دو خطبه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در عدم امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی

 الحَمدُ لِلَّهِ الّذی أظهَرَ مِن آثارِ سُلطانِهِ و جَلالِ کِبرِیائِهِ ما حَیَّرَ مُقَلَ العقول مِن عَجائِبِ قُدرَتِهِ و رَدَعَ خَطَراتِ هَماهِمِ النُّفُوسِ عن عِرفانَ کُنهِ صِفَتِه.[[50]](#footnote-50)

و فی نهج البلاغة:

 «الحَمدُ لِلَّهِ الّذی لا یَبلُغُ مِدحَتَهُ القائِلُونَ، و لا یُحصِی نَعماءَهُ العادُّونَ، و لا یُؤَدِّی حَقَّهُ المُجتَهِدُونَ؛ الّذی لا یُدرِکُهُ بُعدُ الهِمَمِ و لا یَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ؛ الّذی لَیسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحدُودٌ و لا نَعتٌ مَوجُودٌ و لا وَقتٌ مَعدُودٌ و لا أجَلٌ مَمدُود.»[[51]](#footnote-51)

## اشعاری در عدم امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی

عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر

\* \* \*

برو این دام، بر مرغ

\* \* \*

 حافظ:

آشنایی

شنیدم رهروئی

که ای رهرو

جوابش گفت آری دانه دارم

بی نشان است آشیانش

## تفکّر در مخلوقات و وصول به مقام اسماء و صفات

 بنابراین انسان به ذات او محیط نمی‌گردد و ذات مقدّسش معلوم احدی نیست، ولیکن باید با تفکّر در مخلوقات به مقام اسماء و صفات رسید؛ زیرا تمام بهجت‌ها و مقام‌ها و لذّات همین است و بس!

 حکایت حضرت صادق علیه السّلام راجع به جای دادن خداوند زمین را در تخم مرغ، و جواب نقض حضرت،[[52]](#footnote-52) و جواب حلّی که می‌تواند در این‌باره داده شود.

 نظامی:

تو خاموش بِه

بوده و نابود ما

\* \* \*

## وجه مالک الملوک بودن خداوند

 قُلِ ٱللَهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾.[[53]](#footnote-53)

 مالک الملوک است، زیرا حیات و ممات ملوک دست اوست.

 ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ فَإِنَّ ٱللَهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ وَٱللَهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.[[54]](#footnote-54)

## چشم دل را بازکردن و عرفان شهودی خداوند

 ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوۡمَكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ \* وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ \* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيۡهِ

ٱلَّيۡلُ رَءَا كَوۡكَبٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلۡأٓفِلِينَ \* فَلَمَّا رَءَا ٱلۡقَمَرَ بَازِغٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمۡ يَهۡدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلضَّآلِّينَ \* فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ \* إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾.[[55]](#footnote-55)

 ابراهیم خلیل در عالم بشریّت اوّل کسی است که به مقام توحید کامل رسیده و این رتبه را حائز شده است؛ زیرا که چشم دل خود را باز کرده و از حُجب ظلمانیّه و نورانیّه گذشته بود.

خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد

\* \* \*

## تجلّی مراتب ذات و اسماء و صفات حق تعالی به میزان استعداد ممکن

 ابراهیم علیه السّلام به مقام اسماء و صفات رسید ولیکن به مرتبۀ فنا در ذات نرسیده، جز یک لحظه که حالی بر او دست داد؛[[56]](#footnote-56) ولیکن پیغمبر اسلام و ائمّۀ اطهار علیهم السّلام دائماً این حال در آنها متمکّن بود.

 نمرودیان با ابراهیم زنده، کار داشتند و می‌خواستند او را در آتش اندازند، ولی مشرکین صدر اسلام از سر بریده و لب و دندان سیّدالشّهداء هم خودداری ‌نکردند.

## روضه سر مبارک حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام در مجلس یزید

 قضیه مجلس عبیدالله بن زیاد یا یزید ـ لعنة الله علیه ـ و چوب زدن بر دندان مبارک و درد دل حضرت زینب با سر حضرت.[[57]](#footnote-57)

...[[58]](#footnote-58)

# مجلس روز پنجم: نقش فطرت در خداشناسی

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗا فِطۡرَتَ ٱللَهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَا لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَهِ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.[[59]](#footnote-59)

## غرائز موجود در روح انسانی

 همان‌طوری که بدن انسان دارای اعضا و جوارحی است، روح انسان گرچه مجرّد و بسیط است الاّ آنکه هنگام خلقت، خداوند برای او غرائزی قرار داده؛ مانند: حیا، شجاعت، راستگویی، خداشناسی، که انسان باید هر یک از این غرائز را در حدّ اعتدال نگاه دارد و نگذارد از بین برود. زیرا که محیط فاسد آنها را خراب خواهد کرد؛ مثلاً محیط فحشاء‌ حیا را از بین برده و شخص را بی‌عفت می‌کند.

## رجوع بی‌اختیار تمام افراد بشر به خداوند، در موقع اضطرار

 خداشناسی نیز چنین است. در اثر اتّباع شهوات، تاریکی روی قلب را می‌گیرد و شخص را از خالقش غافل می‌سازد؛ ولیکن چون از بین رفتن غریزه امر محالی است، لذا تمام افراد بشر در مواقع ضرورت بی‌اختیار رجوع به خدا می‌کنند.

 ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرّٞ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ﴾.[[60]](#footnote-60)

 ﴿وَإِذَآ أَذَقۡنَا ٱلنَّاسَ رَحۡمَةٗ مِّنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُمۡ إِذَا لَهُم مَّكۡرٞ فِيٓ ءَايَاتِنَا قُلِ ٱللَهُ أَسۡرَعُ مَكۡرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكۡتُبُونَ مَا تَمۡكُرُونَ \* هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡمَوۡجُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنۡ أَنجَيۡتَنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّـٰكِرِينَ \* فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمۡ إِذَا هُمۡ يَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم مَّتَٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُكُمۡ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾.[[61]](#footnote-61)

## داستان قوم حضرت یونس و وارد شدن عذاب بر آنها

 داستان قوم حضرت یونس و وارد شدن عذاب بر آنها، و دستور حضرت حکیم تربیت شدۀ خانواده نبوّت جناب روبیل مردم را به خواندن دعا برای رفع عذاب. ﴿فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفۡنَا عَنۡهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ﴾.[[62]](#footnote-62)

...[[63]](#footnote-63)

...[[64]](#footnote-64)

...[[65]](#footnote-65)

...[[66]](#footnote-66)

...[[67]](#footnote-67)

...[[68]](#footnote-68)

...[[69]](#footnote-69)

...[[70]](#footnote-70)

...[[71]](#footnote-71)

...[[72]](#footnote-72)

...[[73]](#footnote-73)

...[[74]](#footnote-74)

## رویکرد فطری همه انسان‌ها به سوی خداوند

 هر کسی به فطرت، روی به خدا دارد.

کفر و ایمان، بندۀ

موسی و فرعون را معنی

 فرعون نیز در حالی‌که خود را در وحله[[75]](#footnote-75) عذاب گرفتار دید، ایمان آورد ولی سودی نبخشید: ﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَ ٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَعَدۡوًا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَ ٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ \* ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾.[[76]](#footnote-76)

 ﴿وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ \* فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ﴾.[[77]](#footnote-77)

## اعتراف فطری همه موجودات بر خدای واحد

 این اعتراف فطری بر خدای واحد نه تنها در انسان است، در تمام حیوانات بلکه [در] نبات و جماد هم یافت می‌گردد؛ منتهی انسان به واسطه معصیت و اتّباع شهوات از خدا با لسان قال منحرف می‌شود، ولیکن آنها چون معصیت ندارند لسان قال و حال آنها یکی است.

 در اینکه حیوانات و نباتات و جمادات با لسان حال تسبیح می‌کنند شکّی نیست؛ قال الله:

 ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ﴾.[[78]](#footnote-78)

\* \* \*

فَفِی

\* \* \*

 و قول صحیح آن است که بگوییم: هر یک با لسان قال هم تسبیح می‌کنند، منتهی لسان قال آنها مانند بشر و حیوان نیست که خروج هوا از ریه و برخورد با تار و فضای دهان باشد:

 ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلطَّيۡرُ صَـٰٓفَّـٰتٖ كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ

صَلَاتَهُۥ وَتَسۡبِيحَهُۥ وَٱللَهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ﴾؛[[79]](#footnote-79)

 ﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا﴾.[[80]](#footnote-80)

 و از آیۀ شریفه: ﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَـٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُم﴾[[81]](#footnote-81) می‌توان استفاده این معنی را نمود.

با تو می‌گویند روزان و شبان

محرم راز جمادان کی شوید

از جمادی عالم جان در روید

بایدت

## امکان سخن گفتن همه موجودات با لسان قال

 سخن حیوانات یا نباتات یا جمادات با لسان قال اشکالی ندارد:

 قضیّه آمدن آهو خدمت حضرت رضا علیه السّلام و شکایت از صیاد؛[[82]](#footnote-82)

...[[83]](#footnote-83)

 قضیه ستون حنّانه؛[[84]](#footnote-84)

 داستان تسبیح حصیٰ در دست مبارک حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم.[[85]](#footnote-85)

## روضۀ رأس مبارک حضرت سیّدالشّهداء

 داستان قرآن خواندن رأس مبارک حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام[[86]](#footnote-86) در

...[[87]](#footnote-87)

...[[88]](#footnote-88)

 مجلس یزید.

## زدن یزید با چوب بر دندان‌های سیّدالشّهداء علیه السّلام، و اعتراض أبوبَرزۀ أسلمی (ت)

 (اشعار: یزید چوب مزن بوسه‌گاه زهرا را[[89]](#footnote-89) ـ الخ)[[90]](#footnote-90)

...[[91]](#footnote-91)

...[[92]](#footnote-92)

...[[93]](#footnote-93)

# مجلس روز ششم: بحثی در حقیقت صفات الهی

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ \* ٱللَهُ ٱلصَّمَدُ \* لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ \* وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[[94]](#footnote-94)

## صفات ثبوتیّه و سلبیّه

 پروردگار علیّ أعلی دارای دو نحوه از صفات است: ثبوتیّه مانند علم و حیات و قدرت، و سلبیّه مانند عدم العجز که مرجع آن به یکی از صفات ثبوتیّه است؛ زیرا مثلاً معنی عجز عدم القدرة است، بنابراین عدم العجز قدرت خواهد بود.

## صفات ذاتیّه و فعلیّه

 و باز صفات الَهی را از جهت دیگر می‌توان به دو قسم تقسیم نمود: اوّل صفات ذاتیّه و دوّم صفات فعلیه.

 البتّه صفات ذاتیّه بسیار است ولی مرجع آنها به هفت صفت است: حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و تکلّم و اراده؛ که مجموعاً با ذات هشت می‌شود. و با اندک دقّت به دست می‌آید که مرجع سمع و بصر و اراده همان علم است؛ بنابراین می‌توان گفت که: صفات ثبوتیّه ذاتیّه چهار است که با ذات مجموعاً پنج می‌شود.

## ابطال مذهب اشاعره در غیریّت صفات از ذات حق تعالی

اشاعره قائلند به غیریّت صفات از ذات، و به سه وجه می‌توان این مذهب را ابطال نمود:

 اوّل: ترکیب پروردگار از ذات و صفت.

 دوّم: لازم می‌آید خلوّ ذات از صفت و احتیاج او به آن صفت، و ذات الَهی احتیاج ندارد زیرا که احتیاج نقص است.

 سّوم: آنکه این صفات یا قدیمند یا حادث؛ اگر قدیم باشند یستلزم الشرک و تعدّد القدماء، و در صورت حدوث لازم می‌آید که خدا قبل از آن صفت جاهل و عاجز باشد.

## ابطال مذهب معتزله در صفت نداشتن ذات حق تعالی

معتزله قائلند به عدم صفات در خداوند، و خداوند جز ذات چیز دیگری ندارد، و معنی علم و قدرت را نفی می‌کنند و می‌گویند: معنی علم در خداوند یعنی آثاری که در ما به واسطه علم حاصل می‌شود در او نیز وجود دارد، ولکن اطلاق علم به او نباید کرد.[[95]](#footnote-95)

 عرض می‌کنم: مفهوم علم یعنی دانستن، و نفی آن مستلزم جهل است و لامناص.

## قول حقّ امامیّه در عینیّت صفات با ذات حق تعالی

قول حقّ امامیّه مبتنی بر عینیّت صفات با ذات حق تعالی:

 امامیه قائلند بر عینیّت ذات با صفات، و معنی عینیّت غیر اتّحاد شیئین است؛ زیرا اتّحاد شیئین محال است، بلکه ذات او عین حیات و قدرت و علم است، به خلاف ذات ما و علم ما که در او اتحاد و عینیّت نیست.

 نظامی:

 ﴿هُوَ ٱللَهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ[[96]](#footnote-96) ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ [[97]](#footnote-97) ٱلۡمُهَيۡمِنُ [[98]](#footnote-98) ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ [[99]](#footnote-99) ٱلۡمُتَكَبِّرُ [[100]](#footnote-100) سُبۡحَٰنَ ٱللَهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ \* هُوَ ٱللَهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾.[[101]](#footnote-101)

## بطلان قول مسیحیان در قائل شدن به أقانیم ثلاثه

مسیحیان قائل به أقانیم ثلاثه‌ هستند و می‌گویند: در عالم سه قدیم است: خدا، و مسیح، و روح القدس.

 و تارة‌ً إدّعا می‌کنند که مسیح پسر خداست، و برای مدّعای [خود] دلیل می‎آورند که عیسی پدر نداشت. خداوند قول آنها [را] در قرآن ذکر نموده و ردّ می‌نماید:

 ﴿لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ وَقَالَ ٱلۡمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَ ٰٓءِيلَ ٱعۡبُدُواْ ٱللَهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُ وَمَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ \* لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَإِن لَّمۡ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ \* أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَهِ وَيَسۡتَغۡفِرُونَهُۥ وَٱللَهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ \* مَّا ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٞ كَانَا يَأۡكُلَانِ ٱلطَّعَامَ ٱنظُرۡ كَيۡفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ ثُمَّ ٱنظُرۡ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ﴾.[[102]](#footnote-102)

 و باید دانست این نسبتی که نصاری به عیسی می‌دهند از نزد خود آنهاست؛ عیسی ابداً خود را خدا یا خدازاده نخوانده است و این نسبت به واسطه تحریف انجیل است:

 ﴿يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡ إِنَّمَا ٱللَهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَكَفَىٰ بِٱللَهِ وَكِيلٗا \* لَّن يَسۡتَنكِفَ ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدٗا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَ﴾.[[103]](#footnote-103)

 بیچاره مردان نصرانی [که] با عقاید پوچ می‌خواهند در میان ملّت اسلام

ترویج کیش مسیح کنند و از امریکا برای ما مبلّغ می‌فرستند.

## بطلان قول یهودیان در قائل شدن به فرزند خدا بودن عزیر

یهودیان نیز از قبیل این سخنان شرک‌آمیز خالی نیستند و قائلند که عزیر فرزند خداست:

 ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَهِ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡ يُضَٰهِ‍ُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُ قَٰتَلَهُمُ ٱللَهُ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ \* ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ \* يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَيَأۡبَى ٱللَهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾.[[104]](#footnote-104)

 بیخود رنج به خود ندهند، نور خدا خاموش شدنی نیست و مردم مسلمان به کیش نصاری بر نخواهند گشت.

## خلل در عقاید تمام ملل دنیا و اعجاز در کلام أئمّه علیهم السّلام

 هر یک از ملل دنیا را درست توجّه کنیم خللی در عقاید آنها وجود دارد. ایرانیان سابق قائل به یزدان و أهرمن بوده‌اند و در عالم دو مؤثّر قائل شدند، مجوس به آتش سجده می‌کنند و مؤثّر را در عالم نور می‌دانند، عدّۀ بسیاری گاو و گوساله می‌پرستند یا ستاره و شمس را سجده می‌کنند. و حقیقت اعجاز در کلام ائمّه علیهم السّلام ظاهر است و شرافت و بلندی رتبه آنها را می‌توان از روی کلمات آنها به‌دست آورد.

 و فی نهج البلاغه:

 «أوَّلُ الدِّینِ مَعرِفَتُهُ، و کَمالُ مَعرِفَتِهِ التَّصدِیقُ بِهِ، و کَمالُ التَّصدِیقِ بِهِ تَوحِیدُهُ، و کَمالُ تَوحِیدِهِ الإخلاصُ لَهُ، و کَمالُ الإخلاصِ لَهُ نَفیُ الصِّفاتِ عَنهُ؛ لِشَهادَةِ کُلِّ صِفَةٍ أنَّها غَیرُ المَوصُوفِ و شَهادَةِ کُلِّ مَوصُوفٍ أنَّهُ غَیرُ الصِّفَةِ.

 فَمَن وَصَفَ اللَهَ سُبحانَهُ فَقَد قَرَنَهُ، و مَن قَرَنَهُ فَقَد ثَنّاهُ، و مَن ثَنّاهُ فَقَد جَزَّأهُ، و مَن جَزَّأهُ فَقَد جَهِلَهُ، و مَن جَهِلَهُ فَقَد أشارَ إلَیهِ، و مَن أشارَ إلَیهِ فَقَد حَدَّهُ، و مَن حَدَّهُ فَقَد عَدَّهُ، و مَن قالَ فِیمَ فَقَد ضَمَّنَهُ، و مَن قالَ عَلامَ فَقَد أخلَی مِنهُ، کائِنٌ لا عَن حَدَثٍ مَوجُودٌ لا عَن عَدَم.»[[105]](#footnote-105)

## اشعار توحیدی سنائی غزنوی

سنائی غزنوی:

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم که تو در وهم نیائی

## اشعار توحیدی حافظ شیرازی

 حافظ شیرازی:

## مناجات توحیدی سیّدالشّهداء علیه السّلام در دعای عرفه

 حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام در دعای عرفه می‌فرماید:

 «﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا﴾ فیکونَ مَورُوثًا، ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ فَیُضادَّه فِیما ابتَدَعَ، و لا ﴿وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّ﴾[[106]](#footnote-106) فَیُرفِدَه فِیما صَنَع.»[[107]](#footnote-107)

 ختم صحبت پس از روضه مناسب.

‌

# مجلس روز هفتم: بحثی در عینیّت ذات با صفات حق تعالی

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿ٱللَهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾.[[108]](#footnote-108)

 در روز گذشته بیان شد که: باید صفات پروردگار عین ذات او باشد و الاّ اگر حادث باشد لازم می‌آید قبل از حدوث، پروردگار خالی از صفات کمال باشد، و اگر قدیم باشد لازم می‌آید تعدّد قُدَماء؛ ولیکن علّت بطلان تعدّد مبرهن نشد.

## بحثی برهانی در تعدّد قدماء

 می‌گوییم: اگر بنا باشد قدماء متعدّد باشند:

یا مجموعاً مخلوقات را ایجاد کرده‌اند به طوری که از دست یکی به تنهایی برنمی‌آید، و این مستلزم نقص و احتیاج است؛

و اگر هر یک از آنها مستقلاً ایجاد کرده‌اند، لازم می‌آید توارد علّتین بر معلول واحد؛

و اگر بعضی از مخلوقات را یکی از آنها مستقلاً ایجاد کرده و بعضی دیگر را دیگری، می‌پرسیم آن بعضی را که ایجاد نکرده علّتش چیست؟

 اگر قادر بود ایجاد کند، لازم می‌آید امکان توارد عاملین بر معمول واحد؛ و امکان توارد هم مانند [خود] توارد محال است. و البتّه معنی قدرت، توانایی بر ایجاد و عدم ایجاد است؛ مثلاً آتش را قادر نمی‌گویند.

 این خدا اگر می‌توانسته مخلوقات خدای دیگر را ایجاد کند یستلزم الاشکال، و اگر نمی‌توانسته ـ و گرچه نتوانستن آن به واسطه عدم معارضۀ با دیگری باشد ـ چنین خدایی عاجز بوده و خدا عاجز نیست. و علاوه بر آن دو خدا، هر یک از مخلوقات برای مبارزۀ با دیگری صف‌آرائی می‌نمایند:

 ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَهُ لَفَسَدَتَا فَسُبۡحَٰنَ ٱللَهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛[[109]](#footnote-109)

 ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ سُبۡحَٰنَ ٱللَهِ عَمَّا يَصِفُونَ \* عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾.[[110]](#footnote-110)

## پاسخ امام صادق علیه السّلام به زندیقی در عدم جواز تعدّد صانع برای عالم

 و در روایت هشام بن حکم در حدیث زندیقی که بر أبی‌عبدالله علیه السّلام وارد شده و سؤال کرد: چرا جایز نیست که صانع عالم از واحد بیشتر باشد، قال أبوعبدالله علیه السّلام:

 « لا یَخلُو قَولُکَ إنَّهُما اثنانِ مِن أن یَکُونا قَدِیمَینِ قَوِیَّینِ، أو یَکُونا ضَعِیفَینِ، أو یَکُونَ أحَدُهُما قَوِیًّا و الآخَرُ ضَعِیفًا.

 فَإن کانا قَوِیَّینِ، فَلِمَ لا یَدفَعُ کُلُّ واحِدٍ مِنهُما صاحِبَهُ و یَتَفَرَّدُ بِالتَّدبِیرِ؟!

 و إن زَعَمتَ أنَّ أحَدَهُما قَوِیٌّ و الآخَرَ ضَعِیفٌ ثَبَتَ أنَّهُ واحِدٌ کَما نَقُولُ؛ لِلعَجزِ الظّاهِرِ فی الثّانِی.

  فَإن قُلتَ: إنَّهُما اثنانِ، لَم یَخلُ مِن أن یَکُونا مُتَّفِقَینِ مِن کُلِّ جِهَةٍ، أو مُفتَرِقَینِ مِن کُلِّ جِهَةٍ.

 فَلَمّا رَأینا الخَلقَ مُنتَظِمًا و الفَلَکَ جارِیًا و التَّدبِیرَ واحِدًا و اللَّیلَ و النَّهارَ و الشَّمسَ و القَمَرَ، دَلَّ صِحَّةُ الأمرِ و التَّدبِیرِ و ائتِلافُ الأمرِ عَلَی أنَّ المُدَبِّرَ واحِدٌ.

  ثُمَّ یَلزَمُکَ إنِ ادَّعَیتَ اثنَینِ فَلابُدَّ مِن فُرجَةٍ مّا بَینَهُما حَتَّی یَکُونا اثنَینِ، فَصارَتِ الفُرجَةُ ثالِثًا بَینَهُما قَدِیمًا مَعَهُما فَیَلزَمُکَ ثَلاثَةٌ. فَإنِ ادَّعَیتَ ثَلاثَةً لَزِمَکَ ما قُلتَ فی الاثنَینِ حَتَّی تَکُونَ بَینَهُم فُرجَةٌ فَیَکُونُوا خَمسَةً؛ ثُمَّ یَتَناهَی فی العَدَدِ إلَی ما لا نِهایَةَ لَهُ فی الکَثرَة.»[[111]](#footnote-111)

## عقیده طوائف مختلف در مسألۀ تجسّم

 پروردگار جسم نیست و مادّی نیست، دارای هیولی نیست؛ برای آنکه در جسم مرحلۀ قوّه و استعداد است و خداوند از آن بریّ است. البتّه این عقیده مختص طائفه ناجیه امامیّه است و الاّ طوایف دیگر قائل به جسمیّت هستند.

## عقیده نصاری مستلزم جسمیّت خداوند است

 نصاری می‌گویند عیسی خداست و البتّه این مستلزم جسمیّت او است؛ در حالی[که] عیسی خدا نبوده و خود عیسی، خود را بندۀ خدا خوانده است.

## کیفیّت تولّد حضرت عیسی علیه السّلام:

 ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا \* فَٱتَّخَذَتۡ مِن دُونِهِمۡ حِجَابٗا فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرٗا سَوِيّٗا \* قَالَتۡ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّٗا \* قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمٗا زَكِيّٗا \* قَالَتۡ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٞ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞ وَلَمۡ أَكُ بَغِيّٗا \* قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٞ وَلِنَجۡعَلَهُۥٓ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِ وَرَحۡمَةٗ مِّنَّا وَكَانَ أَمۡرٗا مَّقۡضِيّٗا \* فَحَمَلَتۡهُ فَٱنتَبَذَتۡ بِهِۦ مَكَانٗا قَصِيّٗا \* فَأَجَآءَهَا ٱلۡمَخَاضُ إِلَىٰ جِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ قَالَتۡ يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا \* فَنَادَىٰهَا مِن تَحۡتِهَآ أَلَّا تَحۡزَنِي قَدۡ جَعَلَ رَبُّكِ تَحۡتَكِ سَرِيّٗا \* وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا \* فَكُلِي وَٱشۡرَبِي وَقَرِّي عَيۡنٗا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلۡبَشَرِ أَحَدٗا فَقُولِيٓ إِنِّي نَذَرۡتُ لِلرَّحۡمَٰنِ صَوۡمٗا فَلَنۡ أُكَلِّمَ ٱلۡيَوۡمَ إِنسِيّٗا \* فَأَتَتۡ بِهِۦ قَوۡمَهَا تَحۡمِلُهُۥ قَالُواْ يَٰمَرۡيَمُ لَقَدۡ جِئۡتِ شَيۡ‍ٔٗا فَرِيّٗا \* يَـٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَمَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا \* فَأَشَارَتۡ إِلَيۡهِ قَالُواْ كَيۡفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلۡمَهۡدِ صَبِيّٗا \* قَالَ إِنِّي عَبۡدُ ٱللَهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا \* وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا \* وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا \* ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ \* مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾.[[112]](#footnote-112)

...[[113]](#footnote-113)

## عقیده یهود در قائل شدن به تجسّم خداوند

 قرآن با کمال صراحت لهجه، مقالۀ یهود و نصاری را باطل می‌کند؛ مثلاً راجع

به یهود می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَهِ مَغۡلُولَةٌ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾.[[114]](#footnote-114)

 تورات در سِفر اوّل تکوین، فصل 18، قائل به تجسّم خدا شده و می‌گوید که: «ابراهیم پاهای خدا را شست و برای خدا گوساله پخته و نان آورد»[[115]](#footnote-115) که تمام مستلزم کفر است. در حالی‌که مطلب چنین نبوده و فرستادگان خدا به سوی ابراهیم آمدند:

 ﴿وَلَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُنَآ إِبۡرَٰهِيمَ بِٱلۡبُشۡرَىٰ قَالُواْ سَلَٰمٗا قَالَ سَلَٰمٞ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجۡلٍ حَنِيذٖ \* فَلَمَّا رَءَآ أَيۡدِيَهُمۡ لَا تَصِلُ إِلَيۡهِ نَكِرَهُمۡ وَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗ قَالُواْ لَا تَخَفۡ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمِ لُوطٖ﴾.[[116]](#footnote-116)

## مقایسه خدای یهودیان و مسیحیان با خدای مسلمانان، بر اساس قرآن

 درست باید توجّه کرد که قرآن در این قضیّه نه دست و پایی برای خدا فرض کرده، نه استراحتی، نه غذائی. بنابراین باید با صدای بلند ندا در داد که: خدای یهودیان و مسیحیان با خدای مسلمانان فرق دارد:

 خدای آنها می‌خوابد، خدای مسلمانان ﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾[[117]](#footnote-117) است؛

 خدای آنها به ابراهیم پناهنده شد، خدای مسلمانان ﴿وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ﴾[[118]](#footnote-118) است؛

 خدای آنها غذا می‌خورد، خدای مسلمانان ﴿وَهُوَ يُطۡعِمُ وَلَا يُطۡعَمُ﴾[[119]](#footnote-119) است.

 قرآن مجید قائل است به آنکه: ابراهیم خداوند را منزّه از مراتب نقص می‌دانسته، و [خداوند] گفتار ابراهیم را در قرآن بیان می‌کند:

 ﴿ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ \* وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ \* وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ \* وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ \* وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓ‍َٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ \* رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّـٰلِحِينَ﴾.[[120]](#footnote-120)

## ضرورت عدم مصاحبت و مجالست با یهودیان و نصاری

 بنابراین یهودیان و نصاری مشرکند و نَجَس[[121]](#footnote-121) و مطابق کریمۀ شریفۀ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ﴾[[122]](#footnote-122) نباید با آنها مصاحبت کرد.

## عقیده فرقه‌ای از مسلمانان در قائل شدن به تجسّم خداوند

 نه تنها یهود و نصاری قائل به جسمیّت پروردگار شده‌اند، فرقه[‌ای] از مسلمانان نیز [که] از شهد شربت ولایت بی‌بهره‌اند و در منجلاب شهوات خود گرفتار شده‌اند، قائل به تجسّم شده‌اند:

 داستان گردش کردن خدا با خرش شب‌های جمعه بر بام‌ها[[123]](#footnote-123) و نقل ریختن بر روی بام‌ها در نزد وهّابی‌ها.

## أئمّه اطهار علیهم السّلام یگانه هادیان و ناجیان مردم از گرداب‌های شرک و تجسّم

 فقط ائمّۀ اطهار یگانه هادیانی هستند که مردم را از گردبادهای شرک نجات داده‌اند. کلمات حضرت سجّاد علیه السّلام را ملاحظه نمایید و در ادعیه صحیفه سجّادیّه تأمّلی فرمایید تا صدق کلام ما واضح گردد. پس از حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام که حضرت سجّاد علیه السّلام خانه‌نشین بود، به وسیله أدعیه مردم را موحّد می‌فرمود و در راه سیر الی الله وارد می‌کرد.

## داستان برگشت اهل بیت سیّدالشّهداء علیه السّلام به مدینه

 داستان برگشت اهل بیت علیهم السّلام به مدینه، و اطّلاع بشیر بن جذلم مردم را بر قتل حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام[[124]](#footnote-124)، و آمدن محمّد حنفیّه بیرون شهر

...[[125]](#footnote-125)

مدینه و مکالمه ایشان با حضرت سجّاد علیه السّلام بیان شد.[[126]](#footnote-126)

[[127]](#footnote-127)

# مجلس روز هشتم: شرح و تبیین نظریّه مادّیین پیرامون مبدأ عالم

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾.[[128]](#footnote-128)

## مادّیین برای عالم، مبدأ ذی‌شعوری قائل نیستند

 مادّیین کسانی هستند که برای عالم وجود مبدأ ذی‌شعوری قائل نیستند؛ بلکه می‌گویند: قبل از اینکه عالم وجود ـ یعنی زمین و خورشید و ستارگان ـ به وجود آید مادّه‌ای بوده قدیم که او را سلّول اولیّه گویند، و از آن مادّه بی‌شعور، کواکب و زمین و تمام طبیعت پیدا گشته است. و در حین بحث علّت عدم اعتقاد خود را به مبدأ شاعر، مستند به عدم ادراک حسّی می‌دانند.[[129]](#footnote-129)

## ابطال نظریّۀ مادّیین

 در جواب آنها می‌گوییم:

 عدم مشاهده حسّی دلیل عدم وجود مبدأ ذی‌شعور نمی‌گردد. زیرا یک وقت می‌خواهید با عدم ادراک حس، استدلال بر عدم وجود صانع نمایید، این حرف واضح البطلان است؛ زیرا که: عدم الوجدان لایدلّ علی عدم الوجود و عدم العلم لیس دلیلًا علی العدم؛

 و یک وقت می‌خواهید بگویید برای ما علم حاصل نمی‌شود [که] البتّه این حرفی است، و قرآن نیز مقالۀ دهریین را ـ‍ همان‌طور که در عنوان سخن ذکر شد ـ مستند به عدم علم می‌داند.

 بنابراین آنچه مادّیین در کتب خود می‌نویسند (از شرح مقالات داروین و کتاب نشو و ارتقاء و کلمات بخنر آلمانی[[130]](#footnote-130) و شبلی شمیِّل مصری[[131]](#footnote-131)) همه ظنّ و شک است.

## مباحثه امام صادق علیه السّلام با زندیق مصری

 و به همین طریق نیز امام جعفرصادق علیه السّلام در ضمن بحث با آن مادّی می‌فرماید: «آیا تو در زیر زمین رفته‌ای یا در بالای زمین رفته تا بدانی [که] در زیر زمین تحتی و در بالای آن فوقی است؟» جواب داد: نه. حضرت فرمودند: «پس از کجا تو با آنکه در عالَم در جستجوی خدا نرفته‌ای و علم به عدم وجود خداوند نداری، استدلال بر عدم وجود خدا می‌کنی؟!» آن مادّی ساکت شد و گفت: تا به حال کسی را ندیده‌ام که این‌طور با من بحث کند. آنگاه حضرت فرمودند: «پس برای تو ظنّ یا شک به عدم وجود صانع حاصل گشته است؛ حال اگر دلیل بر وجود آن بیاوریم شک تو باید تبدیل به یقین گردد.» و شروع فرمودند بر استدلال.[[132]](#footnote-132)

...[[133]](#footnote-133)

...[[134]](#footnote-134)

...[[135]](#footnote-135)

## کلام ابن سینا در لزوم ممکن دانستن مطالبی که بر امتناعش برهان اقامه نشده است

 و علاوه، باید دانست که کلام بوعلی: «کلُّ ما قَرَعَ سَمعَکَ ...»[[136]](#footnote-136) کلامی است صحیح؛ پس به مجرّد عدم علم، نباید از بوته امکان نیز خدا را خارج کرد. ما به امور غیر محسوسه و گرچه به حقیقت آنها نرسیم، نمی‌توانیم آنها را انکار نماییم؛ مثلاً موجی که

در فضا وجود دارد و باعث نقل نور و صوت و امواج الکتریکی می‌شود، آن را با چشم ندیده‌ایم و به حقیقت آن نیز نرسیده‌ایم و درعین‌حال قادر بر انکار آن نیستیم.

 اگر طبیعی در اینجا گوید که: موج هرچند دیدنی نیست ولی از آثار و عوارض مادّه است لذا از اعتراف به وجود او ناگزیریم، به خلاف خدا؛ جواب باید داد شما علم و ادراک و پیش‌بینی و محبّت و عشق را چه می‌گویید؟ مثلاً می‌پرسیم حقیقت عشق چیست؟ در اثر کدام فعل و انفعالی پیدا شده؟ آیا از عوارض روح بخاری است؟ آیا مرضی است که میکروب دارد و با سرم و دوا معالجه می‌گردد؟ آیا مرض مالیخولیایی است که از راه چشم یا گوش عارض شود و به سلول‌های دماغ برسد؟

 ابداً ابداً! عشق از حالات روحی است و دوای آن لقای معشوق است. حتّی مانند قوای جاذبه و دافعه هم نیست که از آثار مادّه باشد؛ زیرا این قوا با وضع و محاذات مادّی پیدا می‌شود، به خلاف عشق و چیزی که به هیچ وجه با مادّه ارتباطی نداشته باشد. نه مادّه و نه مادّی خواهد بود، بلکه از حالات نفس ناطقه است که به واسطه یک قوّۀ عاقلۀ شاعره ایجاد می‌گردد.

## شرح نظریّه مادّیین در پیدایش عالم مادّه

 برای آنکه بطلان کلام مادّیین بیشتر واضح گردد، مناسب است قدری مقاله و فرضیّه آنها را شرح داد.

 مادّیین می‌گویند: «اصل عالم از ذرّات اثیریّه‌ای بوده که آنها مادّۀ حامل قوا بودند، و قوا برای آن موادّ ذاتی و غیر منفک بوده و سببی برای حرکت مادّه جز قوای خود آنها نیست. مادّه به واسطه حرکتی که نمود مجتمع شد، و از اجتماع آن خورشید پیدا شد. خورشید در اثر حرکت به صورت مادّه مذابی درآمد؛ ذرّاتی از آن جدا شد که زمین و ستارگان را تشکیل داد. و کم‌کم زمین و ستارگان در اثر سرد بودن هوای مجاور آنها، قشری بر روی آنها پوشیده شد؛ سپس در اثر حرکت ذرّات زمین، عناصر ایجاد شد، و نباتات و جمادات، معادن و انسان، پس از میلیاردها سال مطابق علم معرفت طبقات‌الارض به وجود آمد. و طبیعت در تحت چهار ناموس: 1. ناموس تباین افراد 2. ناموس انتقال تباینات 3. ناموس تنازع بقاء 4. ناموس

انتخاب طبیعی، افرادی را ایجاد کرد و عالم منظّم شد. بنابراین ناموس، می‌توان گفت که انسان و بوزینه در اصل واحد بوده‌اند، سپس به واسطه حسن انتخاب طبیعی بوزینه دمش افتاد و پشمش ریخت و انسان شد.» این است مقاله مادّیین.

 امشب راجع به نکات آن بررسی کنید تا إن‌شاءالله فردا اشکالاتی که بر مطلب آنها وارد است عرضه بدارم.

## اسلام منکر سلسله اسباب و مسبّبات نمی‌باشد

 اسلام سلسلۀ علل و معلولات و اسباب و مسبّبات را انکار نمی‌کند الاّ آنکه می‌گوید: تمام اینها به واسطه فیض وجود حضرت واجب‌الوجود اداره می‌شود:

 ﴿ٱللَهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖ يَهۡدِي ٱللَهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَضۡرِبُ ٱللَهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِ وَٱللَهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾[[137]](#footnote-137).[[138]](#footnote-138)

 یک مرد مسلمان و یک مرد طبیعی را قیاس کنید؛ یک مرد طبیعی اگر سرش درد بگیرد به هفت طبیب مراجعه می‌کند، زیرا که خود را پس از مرگ فانی می‌بیند؛ به خلاف مسلمان که اگر هفت مرض هم داشته باشد باز هم در بستر مرگ شادان است. طبیعی با مختصر تهدیدی از مرام خود دست برمی‌دارد، در صورتی که شخص موحّد را اگر قطعه‌قطعه کنند دل از پروردگار خود نمی‌شوید.

## داستان حضرت ابراهیم و گلستان شدن آتش برای او

 داستان ابراهیم خلیل را ملاحظه کنید:

 ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ \* إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ \* قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ \* قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ \* قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّـٰعِبِينَ \* قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ \* وَتَٱللَهِ لَأَكِيدَنَّ أَصۡنَٰمَكُم بَعۡدَ أَن تُوَلُّواْ مُدۡبِرِينَ \* فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرٗا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ \* قَالُواْ مَن فَعَلَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ \* قَالُواْ سَمِعۡنَا فَتٗى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ \* قَالُواْ فَأۡتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعۡيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡهَدُونَ \* قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلۡتَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَا يَـٰٓإِبۡرَٰهِيمُ \* قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا فَسۡ‍َٔلُوهُمۡ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ \* فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ \* ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَـٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ \* قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ \* أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَهِ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ \* قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ \* قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ \* وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ﴾.[[139]](#footnote-139)

## فداکاری‌های سیّدالشّهداء برای برپایی توحید

## استیذان طائفه جنّ از سیّدالشّهداء براى کارزار، و بیان حضرت در جواب (ت)‏

 ختم سخن با روضه‌ای که مناسب با فداکاری سیّدالشّهداء در برابر پابرجا نمودن توحید است.[[140]](#footnote-140)

...[[141]](#footnote-141)

...[[142]](#footnote-142)

...[[143]](#footnote-143)

...[[144]](#footnote-144)

# مجلس روز نهم: نقد و بررسی مقالۀ مادّیین

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾.[[145]](#footnote-145)

## تبیین مبانی مقاله مادّیین راجع به مبدأ پیدایش انسان

 در روز گذشته مقالۀ مادّیین کاملاً شرح داده شد، و اینک نیز به کوچک‌ترین نکات آن توجّهی نموده و بازرسی خواهیم کرد.

 از مطلب آنان چندین امر استفاده می‌گردد:

 اوّل آنکه: مادّیین مادّه و قوّه را که عبارت است از حرکت، قدیم می‌دانند.

 دوّم آنکه: مادّه به اندازه‌ای کوچک است که با چشم دیده نمی‌شود و بسیط است.

 سوّم: معادن و نباتات و انسان پس از میلیون‌ها سال ایجاد شدند.

 چهارم آنکه: مادّه ابداً دارای شعور نیست و موجود شدن موجودات تماماً از روی اتّفاق است. البتّه این کلمات صِرف فرض بوده و خود آنها با حسّ ملاحظه نکرده‌اند، و انفصال کواکب را از خورشید یا حدوث نباتات را پس از میلیون‌ها سال، هیچ‌یک را ندیده‌اند.

 جهت آنکه طبیعیّون مادّه را بسیط می‌دانند آن است که می‌گویند: اوّلاً در علم فیزیک برای ما ثابت شده است که هر جسم از اجزاء بی‌شماری که از شدّت کوچکی به چشم دیده نمی‌شوند تشکیل یافته که آنها را جزء لا‌یتجزّی می‌گویند. علاوه اگر قائل به ترکّب مادّه گردند مورد حملۀ الهیّون واقع شده و آنها می‌گویند: شیء مرکَّب احتیاج به مرکِّب دارد، و ترکیب احتیاج است، و شیء محتاج مبدأ عالم نخواهد بود.

## ادلّه اثبات عدم صلاحیّت مادّه برای مبدئیّت عالم

 ما می‌توانیم به چند دلیل اثبات کنیم که مادّه صلاحیّت برای مبدئیّت عالم را ندارد:

 اوّل: اگر مقصود مادّیین از جزء لایتجزّی همان جوهر فرد است، اگر عدم تجزیه آن به واسطه عدم وجود اسباب خارجیّه است، می‌گوییم عدم وجود اسباب دلیل بر عدم تجزیه نمی‌گردد؛ و اگر اصلاً در خارج قابل تقسیم نیست، در این‌صورت در جواب آنها باید گفت اجزاء‌ عقلیّه دارد و شیء مرکّب گرچه ترکیب آن وهمی باشد احتیاج به مرکِّب دارد، بنابراین شیء لایتجزّی وجود ندارد.

 دوّم: مادّیین می‌گویند: مادّه و حرکت آن هر دو ازلی هستند. باید به آنها گفت: معنی حرکت، حدوث بعد العدم است؛ اگر کون عدمی سابق باشد بر کون وجودی، پس عدم قدیم بوده و به مقتضای قضیۀ: «ما ثبت وجوده امتنع عدمه» لذا محال است عدم از او سلب و وجود عارض بر او گردد. و اگر بگویید: کون

وجودی سابق است، این سخن نیز در معرض بطلان است؛ زیرا که بنا به معنی حرکت، این کون حادث است و چگونه می‌توان به حادث، قدیم گفته شود.

 سوّم آنکه: این دو قوّۀ جاذبه و دافعه که در مادّه قائلند یا باید از داخل دو مقتضی متفاوت داشته باشد یا از خارج، و در هر حال ممکن بوده و قدیم نخواهد بود.

 چهارم: مادّیین قائلند به حدوث نباتات و انسان؛ این سخن با قِدَم مادّه منافات دارد. زیرا که آنها معلول مادّه هستند و معلول از علّت خود منفکّ نخواهد شد؛ پس باید یا حکم به قِدم نباتات نمود یا حکم به حدوث مادّه، و چون اوّل مخالف اکتشاف است لذا باید قائل به دوّمی شد.

 در اینجا اگر طبیعیّون بگویند که: تا قوای مادّه به فعلیّت نرسد انسان و نبات ایجاد نخواهد شد، در جواب آنها باید گفت: این قابلیّت مادّه در ازل چرا به مرحلۀ فعلیّت نرسید.

## افعال دو قسمند: اضطراری و اختیاری

 پنجم: واجب‌الوجود دارای علم و شعور است؛ و برای اثبات آن احتیاج به ذکر مقدّمه‌ای داریم، و آن این است که:

 افعال دو قسمند: اضطراری (سوزاندن آتش) و اختیاری. و اختیاری نیز دو قسم است: افعالی که از روی حکمت سرزند، و افعال عبث مانند تسبیح و عصا گرداندن. البتّه فعل طبیعی دارای اثر هست، ولی دارای فائدۀ مقصوده نیست؛ به خلاف فعل ارادی. حال باید ملاحظه نمود که تمام افعال که در این دنیا به واسطه طبیعت صورت می‌گیرد، دارای فائدۀ مقصوده بوده و نمی‌توان قائل به اضطراریّت آنها شد. (در اینجا چون مناسب بود، داستان انعقاد نطفه را در رحم مادر، و آلت رجولیّت را برای مرد و انوثیّت را برای زن، و تبدیل خون حیض به شیر و به اندازه بودن سر پستان مادر به اندازه دهان بچّه و سوراخ‌های کوچک دادن برای خَلط شیر به آب دهان، و دندان درآوردن و میوه و نان خوردن بچّه پس از استحکام سازمان

ظاهری آن، بیان گردید.)[[146]](#footnote-146)

 شما ملاحظه کنید در سازمان مختصر بدن انسان و افعالی که انجام می‌دهد، آیا می‌شود گفت که اینها عبث است؟ (مناسب است مقداری شرح تبدیل غذا در معده به خون بیان شود).

## فرضیه‌های طبیعیون قابل اصلاح و دفاع نمی‌باشد

 البتّه فرضیّه‌های طبیعیّون تمام نبوده بلکه بعضی از فرضیّه‌های آنان را اصلاً نمی‌شود اصلاح کرد؛ مثلاً کثرت اشیاء را (از معادن و جماد و نباتات و حیوان) به چه مستند می‌دانند؟ اگر اصل عالم، مادّه و قوّه بیشتر نبوده این اختلافات از کجا ناشی شده؟

 و قضیّۀ نوامیس طبیعی نیز امر لا‌ینحلّی‌ است؛ ناموس طبیعی یعنی چه؟ آیا این ناموس و قانون طبیعی به مقتضای چه علّتی در طبیعت واقع شد و خلاف آن واقع نشد؟ و ذات طبیعت بی‌شعور، خودبه‌خود چگونه اقتضای این نوامیس را نمود؟

 و علاوه این نوامیس نیز تمام نیست؛ زیرا مثلاً وقتی طبیعت انتخابِ الأرقی فالأرقی می‌کند و گاهی انتخاب الأنزل فالأنزل، و اگر ذات طبیعت اقتضای جوانی و قوّت داشته باشد، ضعف و پیری بدون مقتضی خواهد بود.

 و از همه خنده‌دارتر قضیّه انتخاب طبیعی است؛ زیرا مثلاً آنها باید بگویند: طبیعت، میلیاردها انسان به انواع مختلفه درست کرد، پس انسان فعلی را در میان آنها انتخاب نمود، و هزاران شجر و نبات به انواع مختلفه به وجود آورد تا اینکه احسن آنها را اشجار فعلی دید.

 مثلاً می‌گویند: اصل انسان و بوزینه واحد است، بعد به مرور دهور، دم بوزینه افتاد و پشمش ریخت و انسان شد. و مثال می‌زنند به آنکه: اگر سگی را

دمش را ببریم بچّه او بی‌دم به وجود می‌آید، و می‌گویند در روسیه دم اسبان را قطع کردند بچّه آنها همگی بی‌دم به وجود آمدند.

## بهترین دلیل برای ابطال کلام طبیعیّون

 بهترین دلیل برای ابطال کلام آنها آن است که بگوییم: «زنان از چندین هزار سال پیش گوش خود را برای گوشواره سوراخ می‌کردند، در حالتی‌که طفلی که فعلاً متولّد می‌شود ابداً گوشش سوراخ نیست؛ مردمان یهود از چندین هزار سال پیش و مسلمانان قریب هزار و چهار صد سال است ختنه می‌کنند، در حالی‌که بچّه آنها مختون نیست.» این را بعضی از رفقا از کتاب سیّد جمال‌الدّین افغانی[[147]](#footnote-147) نقل کردند، ولیکن بهترین نقضی که به نظر خود بنده رسیده است قضیّه بکارت زنان است.

 بالأخره سخن با طبیعیّون ـ چون کلام آنها واضح‌البطلان است ـ به طول نخواهد انجامید، و آنها برای آنکه از زیر بار قانون دین و پابند بودن به احکام آن فرار کنند، انکار مبدأ عالم را نموده‌اند.

 البتّه اسلام نمی‌گوید خداوند دفعةً انسان و جماد و نباتات را ایجاد کرد ـ بلکه به تدریج ـ إلاّ آنکه همه را معلول حضرت حقّ جلّ و علا می‌داند.

## خطبه توحیدی أمیرالمؤمنین در نهج البلاغه

 در نهج البلاغه وارد است:

 «أنشَأ الخَلقَ إنشاءً و ابتَدَأهُ ابتِداءً؛ بِلا رَوِیَّةٍ أجالَها، و لا تَجرِبَةٍ استَفادَها، و لا حَرَکَةٍ أحدَثَها، و لا هَمامَةِ نَفسٍ اضطَرَبَ فِیها.

 أحالَ الأشیاءَ لِأوقاتِها، و لَأمَ بَینَ مُختَلِفاتِها، و غَرَّزَ غَرائِزَها، و ألزَمَها أشباحَها؛ عالِمًا بِها قَبلَ ابتِدائِها، مُحِیطًا بِحُدُودِها و انتِهائِها، عارِفًا بِقَرائِنِها و أحنائِها.

 ثُمَّ أنشَأ سُبحانَهُ فَتْقَ الأجواءِ، و شَقَّ الأرجاءِ، و سَکائِکَ الهَواءِ. فَأجرَى فِیها ماءً مُتَلاطِمًا تَیّارُهُ، مُتَراکِمًا، زَخّارُهُ. حَمَلَهُ عَلَى مَتنِ الرِّیحِ العاصِفَةِ و الزَّعزَعِ القاصِفَةِ؛

فَأمَرَها بِرَدِّهِ، و سَلَّطَها عَلَى شَدِّهِ، و قَرَنَها إلَى حَدِّهِ. الهَواءُ مِن تَحتِها فَتِیقٌ و الماءُ مِن فَوقِها دَفِیقٌ.

 ثُمَّ أنشَأ سُبحانَهُ رِیحًا اعتَقَمَ مَهَبَّها، و أدامَ مُرَبَّها، و أعصَفَ مَجراها، و أبعَدَ مَنشَأها؛ فَأمَرَها بِتَصفِیقِ الماءِ الزَّخّارِ و إثارَةِ مَوجِ البِحارِ. فَمَخَضَتهُ مَخضَ‏ السِّقاءِ و عَصَفَت بِهِ عَصفَها بِالفَضاءِ؛ تَرُدُّ أوَّلَهُ إلَى آخِرِهِ و ساجِیَهُ إلَى مائِرِهِ، حَتَّى عَبَّ عُبابُهُ و رَمَى بِالزَّبَدِ رُکامُهُ. فَرَفَعَهُ فِی هَواءٍ مُنفَتِقٍ و جَوٍّ مُنفَهِقٍ، فَسَوَّى مِنهُ سَبعَ سَمَاواتٍ؛ جَعَلَ سُفلاهُنَّ مَوجًا مَکفُوفًا و عُلیاهُنَّ سَقفًا مَحفُوظًا و سَمکًا مَرفُوعًا، بِغَیرِ عَمَدٍ یَدعَمُها و لا دِسارٍ یَنظِمُها.

 ثُمَّ زَیَّنَها بِزِینَةِ الکَواکِبِ و ضِیاءِ الثَّواقِبِ، و أجرَى فِیها سِراجًا مُستَطِیرًا و قَمَرًا مُنِیرًا؛ فِی فَلَکٍ دائِرٍ و سَقفٍ سائِرٍ و رَقِیمٍ مائِرٍ.»[[148]](#footnote-148)

## کلام کفر آمیز ابوسفیان: «لا کتابَ و لا نبیَّ و لا معاد»

 ابوسفیان گفت: «و اللّات و العُزّی! لا کتابَ و لا نبیَّ و لا معادَ» ـ الخ.[[149]](#footnote-149) در حقیقت بنی‌امیّه قائل به مبدأ عالم نبوده و اشعار یزید: «لیت اشیاخی شهدوا»[[150]](#footnote-150) بر

 این مطلب دلالت دارد.

# مجلس روز دهم: رؤیا دلیلی قاطع بر بطلان نظریۀ مادّیین

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبۡتِغَآؤُكُم مِّن فَضۡلِهِۦٓ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ﴾.[[151]](#footnote-151)

## خواب عبارت است از کم شدن علاقه روح به بدن

 بدن انسان در حالت بیداری به واسطه اعمالی که انجام می‌دهد، اعصاب آن خسته می‌شوند و احتیاج به استراحت دارند. خداوند برای استراحت اعصاب، علاقۀ نفس ناطقه را به بدن کم می‌کند تا اعصاب از ادارۀ نفس ناطقه خارج شوند و به استراحت پردازند. بنابراین خواب عبارت خواهد بود از دوری و بُعد، و به عبارت دیگر کم شدن علاقۀ روح به بدن.

 و خواب با مرگ تفاوتی ندارد الاّ آنکه در مرگ روح به کلّی مفارقت می‌کند و

در عقب آن، روح بخاری نیز از بین می‌رود؛ به خلاف خواب که روح به کلّی مفارقت نمی‌کند و روح بخاری نیز در بدن باقی است. ﴿ٱللَهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَا فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾.[[152]](#footnote-152)

 بنابراین خواب مرگ موقّتی خواهد بود؛ همان‌طوری که پس از مرگ روح انسان به عالم برزخ می‌رود، در خواب نیز روح بدان عالم مسافرت می‌کند و در آن عالم مشاهداتی می‌نماید که آن را خواب دیدن گویند.

## خواب دیدن و حقیقت آن

 برای آنکه قضیّه خواب دیدن و حقیقت آن روشن گردد، مقدّمه‌ای لازم‌الذّکر است؛ و او آن است که: انسان به واسطه حسّ مشترک صور اشیاء و محسوسات را ادراک می‌نماید و به واسطۀ قوّۀ واهمه معانی را درک می‌نماید. مخزن حفظ اوّلی خیال و مخزن حفظ دوّمی حافظه است؛ و قوّۀ متخیّله ترتیب و تنظیم میان محسوسات و معانی را می‌دهد و تصوّرات مرکّبه از محسوس و معقول را می‌کند.

 همان‌طوری [که] دیدن محسوسات در حسّ مشترک (بنطاسیا)[[153]](#footnote-153) نقش می‌بندد و سپس به خیال منتقل می‌شود و بعد از آن قوای متخیّله آن را استخدام می‌نماید و از آن استفاده کرده نتیجه را به روح می‌دهد، عکس این عمل نیز ممکن است صورت

گیرد؛ یعنی وقتی روح از غیر اسباب محسوسه به شیء عالم شد، قوای متخیّله علم او را چه کلّی باشد چه جزئی درک کرده ـ منتهی درک آن در متخیّله همیشه جزئی است ـ و آن را به خیال و سپس به حسّ مشترک انتقال می‌دهد.

 این عمل اگر در خواب صورت گیرد می‌گویند فلان شخص خواب دیده، و اگر از خواب بیدار شود آن علمی را که روح در خواب به‌دست آورده و به متخیّله سپس به خیال سپس به حسّ مشترک داده بود در حسّ مشترک خود محسوساً ملاحظه می‌کند.

 اگر فکر انسان راحت باشد و قوای سرعت انتقال انسان کم بوده باشد، عین همان چیزهایی که روح دیده ملاحظه می‌کند؛ بسیار اتّفاق افتاده که انسان قضیّه‎ای را در خواب دیده و عین آن قضیّه واقع شده است. و اگر انتقالات ذهنی انسان زیاد باشد از ادراک آن معانی، معانی دیگر به نظر می‌آید، و از آن معانی نیز معانی دیگر سپس آن معنی آخری در حسّ مشترک صاحب می‌گردد؛ کما آنکه در بیداری نیز این انتقالات صورت می‌گیرد. مثلاً انسان از علم به چراغ، نفت در نظرش می‌آید، و از علم به نفت معنی معدن را به نظر می‌آورد، سپس منتقل به معدن طلا می‌شود، سپس گوشواره طلایی محبوبه را ملاحظه می‌نماید، و این انتقالات به سرعت صورت می‌گیرد.

 این‌چنین خوابی احتیاج به تعبیر دارد و تعبیر آن بر حسب زمان و مکان و محیط و سازمان دماغی خواب بیننده فرق می‌کند. مثلاً شخصی در خواب می‌بیند شیر خورده است می‌گویند تعبیر او علم است؛ چون روح او عالم بودن خدا [را] در عالم مثال دیده، و به واسطۀ شدّت انغمار در طبیعت ذهنش از آن غذای روحی منصرف به بهترین غذای جسمی که شیر باشد شده، و عکس ظرف شیری که خورده در حسّ مشترکش نقش بسته [است.] یا مثلاً مار یا گرگ را تعبیر به دشمن می‌کنند.

 و گاه ممکن است که انسان مطلبی را ببیند و ضدّ او در نظرش بیاید؛ چون تصوّر یک ضدّ غالباً ملازم با تصوّر ضدّ اوست. مثلاً مفهوم پسر غالباً ملازم با دانستن معنی دختر است؛ لذا می‌گویند کسی که خواب ببیند خدا به او پسر داده دختر نصیبش

می‌گردد. یا کسی که خواب ببیند مرده است طول عمر و حیات پیدا می‌کند؛ و علّت آن است که حیات خود را دیده و ذهنش به سرعت منتقل به معنی مردن شده و این معنی در حسّ مشترکش نقش بسته است. لذا شاید آنکه می‌گویند خواب زن چپ است، علّتش همین جهت باشد؛ چون سرعت انتقال و قوای واهمۀ زن از مرد قوی‌تر است.

## رؤیا دلیلی قاطع بر بطلان نظریه مادّیین

 البتّه چون معنی خواب دیدن دانسته شد، باید مسلّم به عالَمی ماوراء عالم طبیعت برگردیم؛ و اگر عالَمی ماوراء طبیعت وجود نداشته باشد ـ کما آنکه طبیعیّون می‌گویند ـ بنابراین باید خواب دارای تعبیر نباشد، در حالتی‌که وقایعی را که ما در خواب می‌بینیم یا خودش یا تعبیرش را پس از چند روز مشاهده می‌نماییم. در اینجا کلام طبیعی از بین رفته و زبانش لال می‌گردد. و چون عالَمی سوای این عالم ثابت شد از آن پس اثبات واجب الوجود آسان است؛ و مقصود مهم طبیعی که می‌کوشد آن را ثابت کند، عدم عوالمی دیگر است.

## قرآن رؤیا و تعبیر آن را تصدیق می‌کند

 قرآن قضیّه خواب دیدن و صحّت تعبیر را تصدیق فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* الٓر تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ \* إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ \* نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ \* إِذۡ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَـٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ \* قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًا إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ \* وَكَذَٰلِكَ يَجۡتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيۡكَ مِن قَبۡلُ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ﴾.[[154]](#footnote-154)

 داستان خواب دیدن دو نفر محبوس و تعبیر آن در سوره یوسف:

 ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجۡنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعۡصِرُ خَمۡرٗا وَقَالَ ٱلۡأٓخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحۡمِلُ فَوۡقَ رَأۡسِي خُبۡزٗا تَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِنۡهُ نَبِّئۡنَا بِتَأۡوِيلِهِۦٓ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ \* قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓ إِنِّي تَرَكۡتُ مِلَّةَ قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَهِ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ﴾؛[[155]](#footnote-155)

 و یوسف خواب آنها را تعبیر نمود:

 ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسۡقِي رَبَّهُۥ خَمۡرٗا وَأَمَّا ٱلۡأٓخَرُ فَيُصۡلَبُ فَتَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِن رَّأۡسِهِۦ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ٱلَّذِي فِيهِ تَسۡتَفۡتِيَانِ﴾.[[156]](#footnote-156)

## داستان خواب دیدن عزیز مصر

 داستان خواب دیدن عزیز مصر:

 ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ أَفۡتُونِي فِي رُءۡيَٰيَ إِن كُنتُمۡ لِلرُّءۡيَا تَعۡبُرُونَ \* قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمٖ وَمَا نَحۡنُ بِتَأۡوِيلِ ٱلۡأَحۡلَٰمِ بِعَٰلِمِينَ \* وَقَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنۡهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأۡوِيلِهِۦ فَأَرۡسِلُونِ \* يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفۡتِنَا فِي سَبۡعِ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعِ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖ لَّعَلِّيٓ أَرۡجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَعۡلَمُونَ \* قَالَ تَزۡرَعُونَ سَبۡعَ سِنِينَ دَأَبٗا فَمَا حَصَدتُّمۡ فَذَرُوهُ فِي سُنۢبُلِهِۦٓ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّا تَأۡكُلُونَ \* ثُمَّ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ سَبۡعٞ شِدَادٞ يَأۡكُلۡنَ مَا قَدَّمۡتُمۡ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّا تُحۡصِنُونَ \* ثُمَّ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَامٞ فِيهِ يُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَفِيهِ يَعۡصِرُونَ﴾.[[157]](#footnote-157)

## داستان خواب دیدن حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام و بیان آن برای امّ‎سلمه

 داستان خواب دیدن حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام و تعریف کردن خواب را برای امّ‎سلمه.[[158]](#footnote-158)

 و بیان داستان قاروره.[[159]](#footnote-159)

## قضیّه خواب دیدن حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام صحرای کربلا را

 و قضیّه خواب دیدن حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام صحرای کربلا را دریای خون که در آن شهیدی غلطان است، در جنگ صفین.[[160]](#footnote-160)

...[[161]](#footnote-161)

 و داستان ورود حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام به کربلا در روز دوّم عاشورا.[[162]](#footnote-162)

 ختم سخن با روضه مناسب.

# مجلس روز یازدهم: ارتباط با عوالم غیب و معجزات، دو دلیل دیگر بر بطلان نظریه مادّیین

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ﴾.[[163]](#footnote-163)

## بسیاری از امور در زندگانی ما معلول اسباب غیر ظاهری است

 بسیاری از مواقع، اموراتی در زندگی برای ما اتّفاق افتاده که آنها را در آن هنگام بالحسّ و العیان معلول مادّه و اسباب ظاهری ندیده‌ایم؛ مثل آنکه وجداناً عالمی غیر از این عالم برای ما حضور دارد، یا افعالی از بعضی‌ها صادر می‌شود که مسلّماً معلول مادیّت نیست.

 همان‌طوری که در [روز] گذشته معنی خواب و حقیقت دیدن را بیان کردم و معلوم شد که: در خواب، روح به واسطۀ قلّت علاقۀ خود به بدن به عالم برزخ علاقه پیدا کرده و صوری را در آنجا ملاحظه می‌کند، در حال بیداری نیز ممکن است چنین

عملی را انجام داد؛ یعنی کاری کرد که روح علاقه‌اش به بدن کم گردد. معمولاً برای این جهت عملی را انجام می‌دهند که حسّ از کار بیفتد و روح نتواند قوا و حواس را تنظیم کند؛ در این‌صورت انسان مانند بی‌هوش می‌تواند از غیب خبر دهد.

## راه‌های از کار انداختن حسّ

 معمولاً از کار انداختن حسّ را به چند وسیله انجام می‌دهند:

 اول: نگاه تند به شیشه شفّاف؛ و آینه‌ای را که ملاحظه کرده می‌گذارند و بچّه‌ای را در مقابل آن می‌نشانند و از وی سؤال می‌کنند و او جواب می‌دهد، از این قبیل است.

 دوّم: نگاه کردن به اشیاء متبلور که منشوری شکل بوده و رنگ‌های مختلف در آن نمایان است؛ در این‌صورت آن بلور را حرکت داده و رنگ‌ها مرتّباً عوض می‌شود و در اثر نگاه تند کردن به آن، چشم از تشخیص می‌افتد.

 سوّم: نگاه کردن چند ساعت ممتد به نقطۀ کوچکی.

 چهارم: نگاه کردن به مایعی که دارای موج‌های بسیاری است؛ از قبیل آب پر موج، یا دیگ در حال غلیان و جوشیدن.

 به هر حال، در ‌این‌حال روح از تدبیر بدن و قوای آن استعفا می‌دهد و در عالم برزخ صُوَری را که می‌بیند، انسان آنها را حکایت می‌کند.

 ولی باید دانست که سحر و شعبده و رمل و جفر از این قبیل نیستند؛ آنها از روی اسباب ظاهریّه هستند، منتهی اسباب آنها مخفی است مگر برای اشخاصی که تحصیل کنند.

 و البتّه باید طبیعیّون این قبیل اقسام علم غیب و خبر دادن از مغیبات را منکر شوند؛ و چون امروزه این معنی قابل انکار نیست و این اعمال را به نام ایپنوتیسم و هیبنوتیسم انجام می‌دهند و هم‌چنین با ارواح صحبت می‌کنند، لذا عدّۀ بسیاری از مادّیین قائل به عوالم غیب و وجود واجب الوجود شده‌اند.

## معجزات و کرامات دلیلی بر وجود واجب

 از مطالبی دیگر که می‌توان به آن استدلال بر وجود واجب نمود، همان

معجزات و کراماتی است که در هر زمان صادر می‌شود؛ و البتّه معلوم است که از روی اسباب ظاهری نیست. شفا پیدا کردن مرضیٰ و بینا شدن کورها و سالم شدن افلیج‌ها و شَل‌ها، شاهد بزرگی بر مدّعاست؛ البتّه از این قضایا در کتب بسیار ضبط و ثبت است [و] هرچند آنها این امور را در اثر القاءات دانند ضرری ندارد. بنابراین کلام هم مطلب بدون اثبات روح و عالم مثال محال است سر و صورتی پیدا کند.

## خطوراتی که در آینده واقع می‌شوند دلیلی دیگر بر وجود واجب

 و دیگر آنکه انسان در بسیاری از حالات مطلبی به دلش خطور می‌کند و عین مطلب واقع خواهد شد.

 کراماتی که از علماء حاصل می‌شود شاهدی مهم است، و از همه عجیب‌تر قضیّه اعجاز انبیاء است؛ زیرا معنی معجزه آن است که پیغمبر یا امام فعلی خارق‌العاده که خارج از طاقت بشر است انجام دهد، و البتّه سران آن فنّ که در آن فنّ استادند چون دیدند که چنین فعل از روی اسباب ظاهریّه نیست سر تسلیم فرود می‌آورند.

## علّت اختلاف در نوع معجزۀ انبیا

 لذا انبیا معجزه‌شان هر یک راجع به علمی بوده که در آن عصر زیاد رایج بوده؛ زیرا وقتی صاحبان علم، فعل انبیا را خارق عادت قبول کردند و ایمان آوردند، سایر مردم تبعیّت می‌کنند.

## معجزه حضرت داوود علیه السّلام

 مثلاً معجزه حضرت داوود علیه السّلام صوتی بوده که هر پرنده و چرنده را مقهور می‌ساخت و یا فرسنگ‌ها حرکت می‌کرد؛ زیرا در آن زمان علم موسیقی رونقی بسزا داشت و انواع نغمه را می‌نواختند.

## کلام الَهی راجع به معجزه حضرت موسی

 در زمان حضرت موسی علم سحر و شعبده بالا گرفت؛ لذا موسی عصائی آورد و چون اژدها شد، تمام سحره ساجد و خاضع شدند:

 ﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلۡوَادِ ٱلۡأَيۡمَنِ فِي ٱلۡبُقۡعَةِ ٱلۡمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ \* وَأَنۡ أَلۡقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهۡتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنّٞ وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا وَلَمۡ يُعَقِّبۡ يَٰمُوسَىٰٓ أَقۡبِلۡ وَلَا تَخَفۡ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡأٓمِنِينَ \* ٱسۡلُكۡ يَدَكَ فِي جَيۡبِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٖ وَٱضۡمُمۡ إِلَيۡكَ جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهۡبِ فَذَٰنِكَ بُرۡهَٰنَانِ مِن

رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦٓ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ﴾.[[164]](#footnote-164) ﴿قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ \* فَأَجۡمِعُواْ كَيۡدَكُمۡ ثُمَّ ٱئۡتُواْ صَفّٗا وَقَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡيَوۡمَ مَنِ ٱسۡتَعۡلَىٰ \* قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ \* قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ \* فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ \* قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ \* وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ \* فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدٗا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ﴾.[[165]](#footnote-165)

## کلام الَهی راجع به معجزه حضرت عیسی

 و خداوند راجع به معجزه [حضرت] عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام در سوره مائده می‌فرماید:

 ﴿إِذۡ قَالَ ٱللَهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱذۡكُرۡ نِعۡمَتِي عَلَيۡكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذۡ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا وَإِذۡ عَلَّمۡتُكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي وَتُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ بِإِذۡنِي وَإِذۡ تُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِي وَإِذۡ كَفَفۡتُ بَنِيٓ إِسۡرَ ٰٓءِيلَ عَنكَ إِذۡ جِئۡتَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٞ﴾.[[166]](#footnote-166)

## کلام الَهی راجع به معجزات پیامبر اکرم

 معجزۀ حضرت رسول قرآن است:

 ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا﴾؛[[167]](#footnote-167)

 و هم‌چنین شقّ القمر:

 ﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ \* وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةٗ يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٞ مُّسۡتَمِرّٞ﴾؛[[168]](#footnote-168)

 و هم‌چنین معجزات دیگر مانند:

## تسبیح سنگ‌ریزه در دست رسول خدا (ت)

 تسبیح حِصا،[[169]](#footnote-169)

## ناله ستون حنّانه (ت)

 و ناله ستون حنّانه،[[170]](#footnote-170)

...[[171]](#footnote-171)

## جاری شدن آب از انگشتان مبارک رسول خدا (ت)

و جاری شدن آب از میان انگشتان آن حضرت،[[172]](#footnote-172)

## دو مورد از تکلّم حیوانات با رسول خدا (ت)

 و تکلّم حیوانات با حضرت،[[173]](#footnote-173)

...[[174]](#footnote-174)

...[[175]](#footnote-175)

## معجزۀ رسول خدا در سیر نمودن جمعی کثیر از طعامی مختصر (ت)

 و سیر نمودن جمع کثیری را از طعام،[[176]](#footnote-176)

...[[177]](#footnote-177)

...[[178]](#footnote-178)

## حرکت نمودن درخت به امر رسول خدا (ت)

 و حرکت نمودن درخت به امر آن حضرت،[[179]](#footnote-179) و غیر ذلک.

...[[180]](#footnote-180)

...[[181]](#footnote-181)

## خواندن سر بریدۀ امام حسین علیه السلام بر بالای نیزه آیه کهف را

 در اینجا ختم سخن شد با روضه سر حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام‌ که از روی اعجاز قرآن خواند.[[182]](#footnote-182)

...[[183]](#footnote-183)

...[[184]](#footnote-184)

# مجلس روز دوازدهم: عظمت شخصیّت حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾.[[185]](#footnote-185)

## نظری به دنیای قبل از ظهور پیامبر اکرم

 نظری به دنیا قبل از پیدایش وجود مبارک حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله و سلّم.

 بیان وقایع ایران از ظهور مزدک و قباد و انوشیروان و دست گرفتن زمام مؤبدان موبَد و آتشکدۀ فارس و وقایع عربستان و غارت قبائل و وقوع فحشاء و منکرات.

 شرح مختصری از حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله در سنّ طفولیّت و فوت پدرش عبدالله و مادرش آمنه بنت وهب و سرپرستی عبدالمطّلب و عبادت

آن حضرت در کوه حراء و وحی جبرائیل در کوه حراء:

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ \* ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ \* ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ \* عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ﴾؛[[186]](#footnote-186)

 حضرت از کوه حراء‌ پیش خدیجه آمدند و مطلب را اظهار کردند و از شدّت هول و اضطرابِ وحی عبا بر خود پیچیده خوابیدند جبرائیل نازل شد:

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \*يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ \* قُمۡ فَأَنذِرۡ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ \* وَٱلرُّجۡزَ فَٱهۡجُرۡ \* وَلَا تَمۡنُن تَسۡتَكۡثِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ﴾.[[187]](#footnote-187)

 و لذا پیغمبر اکرم مشغول تبلیغ و دعوت مردم به توحید شد:

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \*يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ \* قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا \* نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا \* أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا \* إِنَّا سَنُلۡقِي عَلَيۡكَ قَوۡلٗا ثَقِيلًا \* إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيۡلِ هِيَ أَشَدُّ وَطۡ‍ٔٗا وَأَقۡوَمُ قِيلًا \* إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحٗا طَوِيلٗا \* وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ

وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلٗا \* رَّبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذۡهُ وَكِيلٗا \* وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا﴾.[[188]](#footnote-188)

## داستان دعوت پیغمبر اکرم قوم و عشیره خود را

 داستان دعوت پیغمبر قوم و عشیره خود را:

 ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ \* وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ \* فَإِنۡ عَصَوۡكَ فَقُلۡ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ﴾.[[189]](#footnote-189)

 در اینجا مناسب است قضیّه دعوت کردن حضرت رسول عشیره خود را، و طبخ یک ران گوشت و یک صاع نان و یک چارک شیر [بیان شود]؛ که بعد از تبلیغ، ابولهب گفت: «محمّد عجب سحر عظیمی نمود؛ زیرا که ما را با یک صاع نان و یک چارک شیر و یک ران گوشت سیر نمود، در حالی‌که ما چهل نفر هستیم و اینها غذای یکی از ماست.»[[190]](#footnote-190) و مجلس خاتمه یافت، جلسۀ دیگری تشکیل دادند،

حضرت رسول اکرم عشیره خود را برای توحید دعوت کردند و فرمودند: «هر که زودتر اسلام بیاورد او خلیفه و جانشین من خواهد بود.» حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام که در آن زمان طفلی بودند، ایمان آوردند.[[191]](#footnote-191)

...[[192]](#footnote-192)

 پیغمبر اکرم سیزده سال در مکّه و ده سال در مدینه، مردم را دعوت فرمودند. و چهار سال تمام، مسلمین در شعب أبی‌طالب محصور بودند و با نهایت فقر زیست می‌نمودند.

## فرازهایی از سیره پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم

 پیغمبر دارای خلقی عجیب بودند. پیغمبر متواصل الأحزان، دائم الفکر، طویل السکوت بودند، با مردم به مهربانی و شفقّت رفتار می‌نمودند، بر همه کس سلام می‌کردند، در وفای به عهد پابر‌جا بودند، نعمت خدای را اگرچه اندک بود عظیم می‌شمردند، در امور دنیا هیچ‌گاه عصبانی نمی‌شدند، حضرت بر روی حصیر و خاک می‌‌نشستند، مانند عبد مؤدّب می‌نشستند، جلسه حضرت به شکل دایره بود، هر وقت وارد مجلسی می‌شدند هر جا که خالی بود می‌نشستند، غلیظ‌القلب نبودند، دارای ابّهت و جلالی عظیم بودند، با دست خود جامه و کفش خود را پینه می‌زدند، و روی حمار عاری سوار می‌شدند، و روزی به عایشه فرمودند این پرده را از نزد من دور کن زیرا هنگام نظر کردن یاد دنیا و زخارف دنیا می‌کنم.

 در تبلیغ مؤمنین و هدایت کفّار سعی وافری داشتند: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾، شب‌ها بیدار و به عبادت و تهجّد مشغول بودند، در جنگ‌ها خود مانند یک نفر از افراد مسئولیّت کارها را به عهده می‌گرفتند، خندق می‌کندند و در صف دشمن از همه نزدیک‌تر به دشمن واقع می‌شدند.

## داستان یهودی و ریختن شکنبه گوسفند بر سر پیامبر اکرم

 حاجت مردم را برمی‌آوردند، به عوض صدمات و لطماتی که به حضرت می‌زدند حضرت مهربانی می‌کردند. (داستان یهودی و شکنبه گوسفند ریختن و اسلام آوردن او[[193]](#footnote-193))

 ابداً تکبّر نمی‌کردند و مانند یک نفر مرد مسلمان متواضع و فروتن بودند به طوری‌که ابداً شخص ناشناس پیغمبر را از میان مردم نمی‌شناخت.

## درخواست قصاص نمودن پیامبر اکرم از مردم مدینه

 در سال آخر روی منبر آمدند و فرمودند: هر کس از من طلبی دارد طلب کند، یا اگر حقّ قصاص دارد جبران نماید (داستان آن مرد و شلاّق زدن به سینه حضرت).[[194]](#footnote-194)

...[[195]](#footnote-195)

...[[196]](#footnote-196)

## کسالت رسول خدا و نماز خواندن ابی‌بکر

 کسالت حضرت و نماز خواندن ابی‌بکر،[[197]](#footnote-197) و [اینکه حضرت] روی پلّۀ اوّل

نشستند و فرمودند: «إنّی تارکٌ فیکم الثّقلین کتابَ الله و عترتی» ـ الخ.[[198]](#footnote-198)

## مانع شدن عمر از آوردن کاغذ و دوات برای رسول الله

 قضیّه طلبیدن دوات و نامه، و کلمات عمر در حال مرض.[[199]](#footnote-199)

...[[200]](#footnote-200)

...[[201]](#footnote-201)

[[202]](#footnote-202)

...[[203]](#footnote-203)

## حالات حضرت زهرا سلام الله علیها در مصیبت فقدان رسول خدا

 فاطمه علیها السّلام سر خود را به دیوار نهاده، گریه می‌کرد و این شعر را می‌خواند:

 حضرت فرمودند: فاطمه جانم این شعر را مگو، بگو:

 ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَهَ شَيۡ‍ٔٗا وَسَيَجۡزِي ٱللَهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ﴾.[[204]](#footnote-204)

 پیغمبر حسنین علیهما السّلام‌ را بسیار دوست می‌داشتند. در نماز در آغوش می‌گرفتند، به شانه سوار می‌کردند، از منبر به زیر می‌آمدند و آنها را بغل می‌کردند.

## بوسیدن رسول خدا زیر گلوی حسین را

 زیر گلوی حسین را می‌بوسیدند و اشک از چشمانشان جاری می‌گشت می‌گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ می‌‏فرمود: این امّت، نور دیده مرا می‌کشند.[[205]](#footnote-205)

...[[206]](#footnote-206)

 به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها برای ملاقات حسنین می‌آمدند.

## روضه دیدار پیامبر اکرم در شب یازدهم محرّم

 روضه دیدار پیغمبر در شب یازدهم محرّم.

 ‌

# مجلس روز سیزدهم: معجزه بودن اخلاق و رفتار حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ﴾.[[207]](#footnote-207)

## در قاموس لغت برای رفتار و اخلاق حضرت رسول اکرم جز معجزه نام دیگری وضع نشده است

 در روز گذشته معروض شد که برای [شناخت] شخصیّت حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، لازم است نظری به دنیای آن روز نمود تا به‌دست آید چگونه مردم برای به‌دست آوردن خواهش‌های نفسانی راضی به نابود کردن قوم و قبیله‌ها بودند. آن‌وقت نظری باید به طرز رفتار حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله نمود تا کاملاً به‌دست آید که چنین روشی و چنین اخلاقی معلول محیط نبوده و جز معجزه نام دیگری در قاموس لغت برای او وضع نشده است. برای صدق سخنان ما بد نیست داستان ابرهه یادآوری شود.

## داستان ابرهه و بیدادگری‌های سلاطین کسری

 داستان ابرهه و آتش زدن اعراب کلیسایی را که ابرهه به دستور قیصر روم در صنعا بنا نموده بود، و مکالمۀ حضرت عبدالمطّلب راجع به برگشتن شتران و آمدن ابابیل؛[[208]](#footnote-208)

...[[209]](#footnote-209)

...[[210]](#footnote-210)

...[[211]](#footnote-211)

...[[212]](#footnote-212)

...[[213]](#footnote-213)

...[[214]](#footnote-214)

 و بیدادگری‌های سلاطین کسری غیر انوشیروان،[[215]](#footnote-215) مثلاً‌ داستان شاپور

ذوالاکتاف راجع به شکافتن کتف‌های اعراب.[[216]](#footnote-216)

...[[217]](#footnote-217)

## نامه پیامبر اکرم به خسروپرویز

 پیغمبر اسلام و ائمّه، سلطنت و بزرگواری ظاهری نداشته و در این مطلب هم تمام ملل عالم متّفقند؛ بلکه یک عالَم حقیقت و واقع بوده است. برای سنجش این معنی و طرز تولید کلام پیغمبر ـ چون دارای واقع بوده و از روی عقیده کار می‌کرده است ـ کافی است فقط در اطراف نامه‌ای که به خسروپرویز نگاشته بحث ‎کنیم تا از دعوت کردن حضرت و پاسخ خسرو، ارزش سلطنت معنوی و مادی کاملاً روشن گردد و مقصود پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز واضح شود.

 پیغمبر خسروپرویز را دعوت به اسلام فرمود و نامه نوشتند و آن را به عبدالله بن حذافه سهمی داده که به او برساند؛ و مضمون نامه چنین است:

 «بسم الله الرّحمن الرّحیم. من محمّدٍ رسول الله إلی کسری عظیمِ فارس. ﴿ٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ﴾[[218]](#footnote-218) و آمَنَ بالله و رسولِهِ، و شَهِدَ أن لا اله إلّا الله وحده لا شریک له، و أنّ محمّدًا عبدُه و رسولُه. و أدعوک بداعیة الله عزّوجلّ؛ فإنّی أنا رسولُ الله إلی النّاس کافّةً لأُنذِرَ ﴿مَن كَانَ حَيّٗا وَيَحِقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾[[219]](#footnote-219). أسلِم تَسلَم؛ فإن أبیتَ فَعلَیک إثمُ المجوس.»[[220]](#footnote-220)

## حکایت فرستادگان حاکم یمن نزد رسول الله

 شرح داستان فرستادن باذان (حاکم یمن) دو تن را به نام بابویه و خَرخُسرِه به نزد حضرت برای دستگیری حضرت به امر خسروپرویز، و نگاه داشتن حضرت آن دو تن را شش ماه[[221]](#footnote-221) در نزد خود، و چون آنها رخصت مراجعت خواستند پیغمبر فرمود: «دیروز شیرویه شکم خسرو را درید»، آنها به نزد باذان مراجعت کردند و این خبر را به باذان دادند، باذان گفت: این سلطان ظاهری نیست بلکه پیغمبری است از ناحیه خدا. چون خبر قتل شیرویه به باذان رسید ـ از طرف خود شیرویه ـ بی‌درنگ مسلمان شد و مردم یمن مسلمان شدند.[[222]](#footnote-222)

...[[223]](#footnote-223)

 اسلام مانند برق در دنیای آن روز پیشروی کرد و دنیا [را] گرفت؛ چون مردم مسلمان از روی عقیدت کار می‌کردند و قصد آنها مملکت‌گیری نبود و راه فساد در آنها رخنه پیدا نکرده بود. از افریقا و أندُلُس و اسپانیا و ایران و ترکستان و روم، همه در تحت لوای اسلام به زودی درآمد؛ به طوری که مردان ممالک خارجه نه تنها ظاهراً زیر بار اسلام درآمدند، [بلکه] حقیقتاً متدیّن به دین گشتند. مردمان ایران نماز می‌خواندند در حالتی‌که هزار سال بر آتش سجده می‌کردند، مردمان افریقیه در سابق مشرک بودند، مردان اسپانیا و روم مسیحی بودند؛ اینها با آغوش باز قلباً بدین دین معتقد شدند.

## اشعار ادیب‌الممالک فراهانی در اوضاع عرب قبل از ظهور اسلام

 اشعار ادیب‌الممالک: «برخیز شتر‌بانا بر‌بند کجاوه» ـ الخ.[[224]](#footnote-224)

...[[225]](#footnote-225)

...[[226]](#footnote-226)

## سرّ انحطاط جوامع اسلامی و سستی در عقاید مسلمانان

 چه شده است که آن ترقّی و آن تعالی، امروز به عکس نتیجه می‌دهد؟! بلکه روز به روز مسلمانان در اسلامیّت خود سست‌تر می‌شوند!

 علّت آن است که اسلام دین واقعی، دین عقیده، دین عمل و ریاست آن بر مردم (ریاست معنوی) است؛ دین اسلام دینی نیست که دارای غشّ باشد و لذا تظاهرات دینی نتیجه حقیقی ندارد.

 مردم باید دارای حقیقت اسلام باشند، حکومت مملکت باید واقعاً دارای اسلام باشد، عالم و جاهل و فقیر و غنی باید حقیقتاً از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله تبعیّت نمایند.

 ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ

ٱللَهَ كَثِيرٗا﴾.[[227]](#footnote-227) پیغمبر اکرم دارای اخلاقی عجیب بود و امّت او باید از او پیروی کند.

## کلام أمیرالمؤمنین پیرامون وجوب متابعت از رسول خدا

 نهج البلاغه:

 «فَتَأسَّ بِنَبِیِّکَ الأطیَبِ الأطهَرِ صلّی الله علیه و آله؛ فَإنَّ فِیهِ أُسوَةً لِمَن تَأسَّی، و عَزاءً لِمَن تَعَزَّی. و أحَبُّ العِبادِ إلَی اللَهِ المُتَأسِّی بِنَبِیِّهِ و المُقتَصُّ لِأثَرِهِ.

 قَضِمَ الدُّنیا قَضمًا[[228]](#footnote-228) و لَم یُعِرها طَرفًا، أهضَمُ أهلِ الدُّنیا کَشحًا و أخمَصُهُم مِنَ الدُّنیا بَطنًا، عُرِضَت عَلَیهِ الدُّنیا فَأبَی أن یَقبَلَها، و عَلِمَ أنَّ اللَهَ تَعالَی أبغَضَ شَیئًا فَأبغَضَهُ و حَقَّرَ شَیئًا فَحَقَّرَهُ و صَغَّرَ شَیئًا فَصَغَّرَهُ.

 و لَو لَم یَکُن فِینا إلّا حُبُّنا ما أبغَضَ اللَهُ [و رَسُولُهُ] و تَعظِیمُنا ما صَغَّرَ اللَهُ و رَسُولُهُ، لَکَفَی بِهِ شِقاقًا لِلَّهِ تَعالَی و مُحادّةً عَن أمرِ اللَهِ تَعالَی.

 و لَقَد کانَ صلّی الله علیه و آله یَأکُلُ عَلَی الأرضِ، و یَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ، و یَخصِفُ بِیَدِهِ نَعلَهُ، و یَرفَعُ بِیَدِهِ ثَوبَهُ، و یَرکَبُ الحِمارَ العارِیَ و یُردِفُ خَلفَهُ.

 و یَکُونُ السِّترُ عَلَی بابِ بَیتِهِ فَتَکُونُ فِیهِ التَّصاوِیرُ فَیَقُولُ: ”یا فُلانَةُ ـ لِإحدَی أزواجِهِ ـ غَیِّبِیهِ عَنِّی! فَإنِّی إذا نَظَرتُ إلَیهِ ذَکَرتُ الدُّنیا و زَخارِفَها.“ فَأعرَضَ عَنِ الدُّنیا بِقَلبِهِ و أماتَ ذِکرَها مِن نَفسِهِ.

 و أحَبَّ أن تَغِیبَ زِینَتُها عَن عَینِهِ لِکَیلا یَتَّخِذَ مِنها رِیاشًا و لا یَعتَقِدَها قَرارًا و لا یَرجُوَ فِیها مُقامًا؛ فَأخرَجَها مِنَ النَّفسِ و أشخَصَها عَنِ القَلبِ و غَیَّبَها عَنِ البَصَرِ. و کَذَلِکَ مَن أبغَضَ شَیئًا أبغَضَ أن یَنظُرَ إلَیهِ و أن یُذکَرَ عِندَه.»[[229]](#footnote-229)

## برخی از سجایا و مکارم اخلاق رسول خدا

 پیغمبر دارای اخلاقی بوده که جز [تحقّق به عالم] واقع، نمی‌شود کسی دارای این اخلاق باشد.

 1. عن أنس بن مالک، قال: «کانَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله یعودُ

المَریضَ، و یَتبَعُ الجَنازةَ، و یُجیبُ دَعوةَ المَملوکِ، و یرکبُ الحمارَ. و کان یومَ خیبرَ و یَومَ قُرَیظةَ و النّضیرِ علَی حمارٍ مخطومٍ بِحَبلٍ مِن لیفٍ، تحتَه إکافٌ[[230]](#footnote-230) مِن لیفٍ.»[[231]](#footnote-231)

 2. انس بن مالک: «شخصی مانند پیغمبر در نزد مردم محبوب‌تر نبود و در عین‌حال در جلوی او هنگامی که او را می‌دیدند بلند نمی‌شدند؛ زیرا که می‌دانستند از این امر کراهت دارد.»[[232]](#footnote-232)

 3. مِن کتاب النبوّة عن أبی‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلامُ یقولُ: «مرّت بِرسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله إمرأةٌ بَذیّةٌ و هو جالسٌ یأکلُ فقالت: یا محمّدُ! إنّکَ لَتَأکلُ أکلَ العبدِ و تجلِسُ جُلوسَهُ! فقالَ لها رسولُ الله صلّی الله علیه و آله: ”ویحَکِ و أیُّ عَبدٍ أعبَدُ مِنّی!“ فقالت: أما فناوِلنی لقمةً مِن طَعامِکَ! فناوَلَها رسولُ الله صلّی الله علیه و آله لقمةً مِن طعامِهِ، فقالَت: لا و الله إلّا الّتی فی فِیکَ! قالَ: فأخرَجَ رسولُ الله صلّی الله علیه و آله لقمةً مِن فِیهِ، فَناوَلَها فأکَلَتها. قالَ أبوعبدِالله علیه السّلام: فما أصابَت بداءٍ حتّی فارَقَتِ الدّنیا.»[[233]](#footnote-233)

 4. از انس: «هنگامی که یکی از صحابه به [آن] حضرت در حال خوردن چیزی می‌رسید، حضرت او را به غذا دعوت می‌فرمود و دست از غذا بر نمی‌داشت تا او بردارد.[[234]](#footnote-234) و هنگام نشستن، زانوهای خود را جلو نمی‌آورد. و هیچ‌گاه در خدمت او شخصی ننشست الاّ آنکه بعد از ایستادن او حضرت ایستادند.»[[235]](#footnote-235)

 5. در شجاعت حضرت همان بس که حضرت امیر می‌فرماید: «در جنگ بدر با آنکه پیغمبر از همه به دشمن نزدیک‌تر بود ما به او پناهنده می‌شدیم.»[[236]](#footnote-236)

 6. هیچ‌گاه پیغمبر در حال خوشی، خنده و قهقهه نمی‌کردند. در حال غضب بد نمی‌گفتند بلکه اصحاب، رضا و غضب آن حضرت [را] از تبسّم و گرفتگی چهره می‌دانستند.[[237]](#footnote-237) پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به امّت خود بسیار مهربان

بود.[[238]](#footnote-238)

 7. عن أنسٍ قال: «کانَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله إذا فَقَدَ الرجُلَ من إخوانِهِ ثلاثَةَ أیّامٍ سألَ عَنه؛ فإن کانَ غائِبًا دَعا لَه، و إن کانَ شاهِدًا زارَهُ، و إن کانَ مریضًا عادَهُ.»[[239]](#footnote-239)

 8. در روایت است که: «حضرت رسول اکرم در حالی‌که سوار می‌شدند، نمی‌گذاردند کسی با ایشان پیاده حرکت کند و او را سوار می‌کردند؛ اگر از سوار شدن ابا می‌کرد می‌فرمودند: ”پس زودتر برو در آن مکانی که می‌خواهی بروی تا من بیایم.“»[[240]](#footnote-240)

 9. پیغمبر با پنج انگشت یا با دو انگشت غذا نمی‌خوردند؛ بلکه با سه انگشت ابهام و صبّابه و وُسطی و گاهی انگشت چهارمی را ضمیمه می‌کردند.[[241]](#footnote-241)

 10. از دهانۀ مشک آب می‌خوردند، یا با کف دست آب می‌خوردند.[[242]](#footnote-242)و[[243]](#footnote-243)

 خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ﴾.[[244]](#footnote-244)

 باید برای راه سعادت پیروی پیغمبر کرد: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَٱللَهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ \* قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَهَ وَٱلرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾.[[245]](#footnote-245)

 ختم سخن با روضه مناسب.

 ‌

# مجلس روز چهاردهم: قرآن معجزۀ باقیۀ پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم

‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا﴾.[[246]](#footnote-246)

## قرآن گنجی بی‌پایان و بحری بی‌کران

 قرآن معجزۀ باقیۀ پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است، و این کتاب مختصر دارای تمام حقایق است و به چهار قسمت منقسم می‌شود:

 اوّل: عقاید؛

 دوّم: اخلاق؛

 سوّم: احکام؛

 چهارم: قصص.

 این کتاب آسمانی که در صدور آن شکّی نیست، بر تمام کتب مزیّت دارد؛ زیرا که اولاً: فرستنده او خداست، که فرستنده و موجد سایر کتب خلق می‌باشد.

 قال علی علیه السّلام: «فَضلُ القُرآنِ عَلَی سائِرِ الکَلامِ کَفَضلِ اللَهِ عَلَی خَلقِه.»[[247]](#footnote-247)

 ثانیاً: مرسَلٌ‌إلیه قرآن، پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است؛ و البتّه وجودش در میان ممکنات، مرتبه اوّل را حائز است.

 ثالثاً: خود قرآن گنجی بی‌پایان و بحری بی‌کران است.

 «القُرآنُ غِنًی لا غِنَی دُونَهُ و لا فَقرَ بَعدَه.»[[248]](#footnote-248)

## هر کسی از قرآن به اندازه استعداد و فهم خود بهره می‌برد

 قرآن مانند چشمه ریزان و بحر موّاجی است که هر کسی به اندازه استعداد و فهم خود از آن استفاده می‌کند.

 قال حسین بن علی علیه السّلام: «کِتابُ اللَهِ عَزّوجلّ عَلَی أربَعَةِ أشیاءَ: عَلَی العِبارَةِ و الإشارَةِ و اللَّطائِفِ و الحَقائِقِ؛ فالعِبارَةُ لِلعَوامِ، و الإشارَةُ لِلخَواصِّ، و اللَّطائِفُ لِلأولِیاءِ، و الحَقائِقُ لِلأنبِیاء.»[[249]](#footnote-249)

 و فی روایة: «القرآن ظاهرُه أنیقٌ و باطنُه عمیقٌ.»[[250]](#footnote-250)

 و أیضًا فی روایة: «إنّ للقرآنِ ظَهرًا و بَطنًا.»[[251]](#footnote-251)

 و أیضًا: «إنّ للقرآنِ ظَهرًا و لِظَهرِهِ بَطنًا و لِبَطنِهِ ظَهرًا و بَطنًا.»[[252]](#footnote-252)

## شواهدی از اعجاز قرآن

 این کتاب ـ همان‌طوری که گفته شد ـ می‌توان گفت معجزه است.

یکی آنکه بُلغای آن عصر که در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر بودند، از آوردن آیه‌ای مانند قرآن عاجز ماندند: ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا﴾.[[253]](#footnote-253)

## شکست ابن أبی‌العوجاء و یارانش در مبارزه با قرآن

 و فی تفسیر الصافی عن الخرائج فی أعلام الصّادق علیه السّلام، حدیث است که:

 «ابن أبی‌العوجاء و سه نفر از دهریّه تصمیم گرفتند که هر یک پس از یک

سال مانند ربع قرآن را تهیه کنند و بیاورند. چون سال گذشت و در مقام حضرت ابراهیم اجتماع کردند، یکی از آنها گفت: چون رسیدم به آیه: ﴿يَـٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَغِيضَ ٱلۡمَآءُ﴾[[254]](#footnote-254) دست از معارضه برداشتم، و دیگری گفت: چون رسیدم به آیه: ﴿فَلَمَّا ٱسۡتَيۡ‍َٔسُواْ مِنۡهُ خَلَصُواْ نَجِيّٗا﴾[[255]](#footnote-255) دست برداشتم. و آنها این مطلب را مخفی می‌کردند تا آنکه حضرت صادق علیه السّلام بر آنها عبور کرد و این آیه: ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا﴾ را قرائت فرمود؛ آنها مبهوت شدند.»[[256]](#footnote-256)

 ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ \* فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ﴾.[[257]](#footnote-257)

## تأثیر شدید قرآن در قلوب

دیگر از اعجاز قرآن، تأثیر شدید آن در قلوب است.

 مردی از قریش به عمر گفت: «تو آدم متعصّبی هستی، خواهرت به محمّد ایمان آورده!» عمر به خانه آمد و سیلی به بناگوش خواهرش زد که از رخسارش خون جاری شد، و ریش شوهر خواهرش را گرفته به زمین زد. خواهرش گریست و فریاد زد: «ای دشمن خدا! تو مرا می‌زنی که چرا به خدا ایمان آورده‌ام؟! من به کوری چشم تو اسلام آورده‌ام.»

 عمر می‌گوید: با حالت شرم روی تختی که در گوشه منزل بود نشستم؛ در گوشه خانه چشمم به نوشته‌ای افتاد، گفتم: آن نوشته را بدهید. خواهرم گفت: تو نجسی و بدین نوشته نباید دست بزنی. عمر خود را شستشو داد و آن نوشته را خواند؛ چون چشمش به ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ افتاد، سخت لرزه بر اندامش افتاد و می‌گوید: آن را کنار گذاشته مشغول فکر شدم. ساعتی بعد نوشته دیگری را برداشتم دیدم بر روی آن نوشته:

 ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ \* لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ \* هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾.[[258]](#footnote-258)

 چشمم به نوشته دیگری افتاد:

 ﴿طه \* مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ \* إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ \* تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى \* ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ \* لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي

ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ \* وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى \* ٱللَهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾.[[259]](#footnote-259)

 می‌گوید: تا دیدم به نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمده، اسلام آوردم.[[260]](#footnote-260)

## تأثیر تلاوت قرآن رسول خدا، در کنار کعبه

 پیغمبر در خانۀ کعبه می‌نشست و مشغول تلاوت قرآن می‌شد؛ مردم به مجرّد شنیدن، مسلمان می‌شدند. دستور دادند که برای جلوگیری مردم در موقع طواف طبل زنند و پنبه در گوش خود گذارند.[[261]](#footnote-261)

## حکایت توبه فضیل بن عیاض

 بیان داستان فضیل بن عیاض و خواندن قاری قرآن آیه: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَهِ﴾.[[262]](#footnote-262)

...[[263]](#footnote-263)

...[[264]](#footnote-264)

## احکام قرآن بر وفق فطرت است

 قرآن کتابی است که احکام آن بر وفق فطرت است، و در عین‌حال که احکام فطری جعل کرده، آنها را با اخلاقیّات توأم نموده است:

 ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَـٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾؛[[265]](#footnote-265)

 ﴿وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦ وَلَئِن صَبَرۡتُمۡ لَهُوَ خَيۡرٞ لِّلصَّـٰبِرِينَ﴾.[[266]](#footnote-266)

## علّت زنده بودن همیشگی قوانین قرآن

 قوانین قرآن همیشه زنده است؛ زیرا مطالب آن با سطح علمی هر روز وفق می‌دهد و مانند طبّ قدیم یا هیئت بطلمیوس نیست که در زمانی منسوخ گردد، و

لذا هر چه علم ترقّی کند، باز با قرآن منافاتی پیدا نخواهد کرد. علم و قرآن هر دو از یک پستان شیر خورده و در یک دامان تربیت شده‌اند.

## قرآن تنظیم‌کننده امور ظاهری و جزئیات در عین سوق دادن به آخرت

 قرآن در عین‌حال که مردم را به سوی خدا و آخرت سوق می‌دهد، در تنظیم امور ظاهری و معاش و رسیدگی به نکات و جزئیّات، انگشت حیرت به دندان همه گذاشته؛ حتّی بزرگانی از اروپایی‌ها اگر قائل به عظمت قرآن گردند، به واسطه همان احکام مدنی و اجتماعی و جزائی قرآن است تا چه رسد به معارف الهیّه و تکمیل مراتب اخلاقیّۀ مردم!

## با کنار گذاشتن قرآن، روزگار عزّت و سربلندی مسلمین به دوران ذلّت و سرافکندگی مبدّل گشت

 پیغمبر فرمود: ما إن تَمسَّکتُم بِهِما نَجَیتُم؛[[267]](#footnote-267) ولی امروزه ما مسلمانان قرآن را کنار گذاشتیم.

## داستان گلادستون انگلیسی راجع به قرآن

 داستان گلادستون انگلیسی راجع به قرآن.[[268]](#footnote-268)

...[[269]](#footnote-269)

 امروز جز تظاهراتی نسبت به قرآن به عمل نمی‌آید، و آن‌هم درد فرد و جامعه را اصلاح نمی‌کند. امروزه ما به اندازۀ یک روزنامه که آن را با دقّت می‌خوانیم، قرآن را نمی‌خوانیم.[[270]](#footnote-270)

## معنای تفکیک دین از سیاست

 معنی تفکیک سیاست از روحانیّت در ایران چیست؟ توضیحی دربارۀ این مطلب.[[271]](#footnote-271)

...[[272]](#footnote-272)

...[[273]](#footnote-273)

 ولی امروز مردمان در نگاهداری دین فردی و عمل نمودن شخص خود به قرآن، آزادند؛ عمل کنند تا رستگار شوند.

 لشکریان ابن‌سعد هم قرآن می‌خواندند، ولی آن قرآن کجا و قرآن لشکریان حسینی کجا!

 ختم کلام با روضه مناسب.

 ‌

# مجلس روز پانزدهم: اهمیت قرآن کریم و شرائط قاری آن

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ﴾.[[274]](#footnote-274)

## قرآن به لسان عربی مبین، برای فهم مردم تنزّل یافته است

 [در] این مطلب جای سخن نیست که قرآن کلام پروردگار بوده و به لسان عربی برای فهم مردم تنزّل یافته است:

 ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ \* عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ \* وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾؛[[275]](#footnote-275)

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \*حمٓ \* وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ \* إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ \* وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾.[[276]](#footnote-276)

## قرآن یگانه کتاب برای صلاح و رشاد دنیوی و اخروی مردم

 قرآن یگانه کتاب برای صلاح و رشاد دنیویّ و اخرویّ مردم است و لذا باید شبانه‌روز با قرآن باشند، در آیات قرآن تأمّل و تفکّر نمایند؛ زیرا رسوخ تعالیم قرآن در قلوب بدون آشنایی با آن محال است.

 قالَ رَسُولُ اللَهِ صلّی الله علیه و آله [و سلّم]:

 «أیُّها النّاسُ! إنَّکُم فی دارِ هُدنَةٍ، و أنتُم عَلَی ظَهرِ سَفَرٍ، و السَّیرُ بِکُم سَرِیعٌ، و قَد رَأیتُمُ اللَّیلَ و النَّهارَ و الشَّمسَ و القَمَرَ یُبلِیانِ کُلَّ جَدِیدٍ و یُقَرِّبانِ کُلَّ بَعِیدٍ و یَأتِیانِ بِکُلِّ مَوعُودٍ؛ فَأعِدُّوا الجَهازَ لِبُعدِ المَجازِ!

 قالَ: فَقامَ المِقدادُ بنُ الأسوَدِ فَقالَ: یا رَسُولَ اللَهِ! و ما دارُ الهُدنَةٍ؟!

 قالَ: دارُ بَلاغٍ و انقِطاعٍ. فَإذا التَبَسَت عَلَیکُمُ الفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیلِ المُظلِمِ فَعَلَیکُم بِالقُرآنِ؛ فَإنَّهُ شافِعٌ مُشَفَّعٌ، و ماحِلٌ مُصَدَّقٌ. و مَن جَعَلَهُ أمامَهُ قادَهُ إلَی الجَنَّةِ، و مَن جَعَلَهُ خَلفَهُ ساقَهُ إلَی النّارِ.

 و هُوَ الدَّلِیلُ یَدُلُّ عَلی خَیرِ سَبِیلٍ، و هُوَ کِتابٌ فِیهِ تَفصِیلٌ و بَیانٌ و تَحصِیلٌ، و هُوَ الفَصلُ [و] لَیسَ بِالهَزلِ.

 و لَهُ ظَهرٌ و بَطنٌ؛ فَظاهِرُهُ حُکمٌ و باطِنُهُ عِلمٌ، ظاهِرُهُ أنِیقٌ و باطِنُهُ عَمِیقٌ.

 لَهُ تُخُومٌ و عَلَی تُخُومِهِ تُخُومٌ، لا تُحصَی عَجائِبُهُ و لا تُبلَی غَرائِبُهُ.

 فِیهِ مَصابِیحُ الهُدَی و مَنارُ الحِکمَة و دَلِیلٌ عَلَی المَعرِفَةِ لِمَن عَرَفَ الصِّفَةَ.[[277]](#footnote-277)

## قرآن یار و مددکار انسان است

 در هر حال، قرآن یار و مددکار انسان است؛ لذا باید به تلاوت با آن سر و کار داشت و به آن عمل نمود.

 فعن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم:

 «نَوِّرُوا بُیُوتَکُم بِتِلاوَة القُرآنِ، و لا تَتَّخِذُوها قُبُورًا کَما فَعَلَتِ الیَهُودُ و النَّصارَی صَلَّوا فی الکَنائِسِ و البِیَعِ و عَطَّلُوا بُیُوتَهُم؛ فَإنَّ البَیتَ إذا کَثُرَ فِیهِ تِلاوَة القُرآنِ کَثُرَ خَیرُهُ و اتَّسَعَ أهلُهُ و أضاءَ لأهلِ السَّماءِ کَما تُضِی‏ءُ نُجُومُ السَّماءِ لِأهلِ الدُّنیا.»[[278]](#footnote-278)

 و عنه أیضًا‌ قال:

 «یا سَلمانُ! عَلَیکَ بِقراءَةِ القُرآنِ؛ فَإنَّ قِراءَتَهُ کَفّارَةٌ لِلذُّنُوبِ، و سِترٌ مِنَ النّارِ، و

أمانٌ مِنَ العَذابِ. و یُکتَبُ لَه بِقراءَةِ کُلِّ آیَةٍ ثَوابُ مِائَةِ شَهِیدٍ، و یُعطَی بِکُلِّ سُورَةٍ ثَوابُ نَبِیٍّ مُرسَلٍ، و تَنزِلُ عَلَی صاحِبِهِ الرَّحمَة، و تَستَغفِرُ لَهُ المَلائِکَة، و اشتاقَت إلَیهِ الجَنَّة، و رَضِیَ عَنهُ المَولَی.»[[279]](#footnote-279)

## شروط چهارده‌گانه برای قاری قرآن

 و قاری قرآن باید دارای شرایط زیر باشد:

 اوّل: طهارت؛ زیرا طهارت در هر عبادتی مطلوب است.

 دوّم: قصد قربت؛ زیرا قرآن خواندن عبادت است و ”إنّما الأعمالُ بالنیّات“.[[280]](#footnote-280)

 سوم: افتتاح به أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم؛ لقوله تعالی: ﴿فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾.[[281]](#footnote-281)

 چهارم: بسم الله الرّحمن الرّحیم؛ لقوله صلّی الله علیه و آله: «کُلُّ أمرٍ ذِی بالٍ لَم یُبدأ [لم یذکر] فیه ببِسمِ اللَه فَهُوَ أبتَر.»[[282]](#footnote-282)

 پنجم: از روی مصحف بخواند.[[283]](#footnote-283)

 ششم: وقوف بر هیئت ادب؛ ایستاده یا نشسته سر به زیر اندازد، و از چهار زانو نشستن و تکیه کردن و با کفش قرآن خواندن خودداری کند.

 هفتم: جهر متوسّط، لو أمِن من الرّیاءِ‌ و إلّا فالإخفات أفضل.[[284]](#footnote-284)

 هشتم: تحسین قرائت؛ لقوله: ﴿وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا﴾.[[285]](#footnote-285)

 روی عن عبدالله بن سلیمان قال: سَألتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام عَن قَولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا﴾، قالَ:

 «قالَ أمِیرُالمُؤمِنِینَ صَلَواتُ اللَهِ عَلَیهِ: ”بَیِّنهُ تِبیانًا، و لا تَهُذَّهُ هَذَّ الشِّعرِ و لا تَنثُرهُ نَثرَ الرَّملِ. و لَکِن أفزِعُوا قُلُوبَکُمُ القاسِیَةَ، و لا یَکُن هَمُّ أحَدِکُم آخِرَ السُّورَةِ.“»[[286]](#footnote-286)

 و فی روایة أُخری قال أمیرالمؤمنین علیه السّلام: «الترتیل حِفظُ الوُقُوفِ و أداءُ الحُرُوفِ.»[[287]](#footnote-287)

 نهم: إذا مرّ بآیةِ تسبیحٍ أو تکبیرٍ سَبَّح أو کَبَّر.[[288]](#footnote-288)

 دهم: إذا مرّ بآیةِ دعاءٍ أو استغفارٍ دَعا و استغفر.[[289]](#footnote-289)

 یازدهم: [یقول] عند الفراغ من کل سورة: صَدَق الله العلیُّ العظیم و بَلَّغَ رسولُهُ الکریمُ. اَللَهمّ انفَعْنا و بارِکْ لَنا فیه و الحمد للّه ربّ العالمین.

 دوازدهم: متوجّه باشد که کلام خداست و بشر از آوردن او عاجز است.

 سیزدهم: تعظیم نماید متکلّم را, و خود را مخاطب در پیشگاه حضرت احدیّت بداند.

 چهاردهم: تدبّر و تفکّر کند؛ ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ﴾.[[290]](#footnote-290)

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام: «لا خیرَ فی عبادة لا فقهَ فیها و لا فی قراءةٍ لا تدبّرَ فیها».[[291]](#footnote-291)

 چون به آیه وعد و بهشت رسید تأمّل نموده مسرور گردد و چون به آیه وعید و جهنّم رسید تأمّل نموده، محزون شود.

## اشعار منسوب به أمیرالمؤمنین در شرائط قاری قرآن

 فعن أمیرالمؤمنین علیه السّلام فی نصیحة ولده الحسین‌ علیه السّلام:

## حالات و صفات متّقین در هنگام قرائت قرآن

 [توصیف متّقین در نهج البلاغه هنگام قرائت قرآن]: «فَإذا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیها تَشوِیقٌ رَکَنُوا إلَیها طَمَعًا، و تَطَلَّعَت نُفُوسُهُم إلَیها شَوقًا، و ظَنُّوا أنَّها نُصبُ أعیُنِهِم. و إذا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیها تَخوِیفٌ أصغَوا إلَیها مَسامِعَ قُلُوبِهِم، و ظَنُّوا أنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ و شَهِیقَها فِی أُصُولِ آذانِهِم‏.»[[292]](#footnote-292)

## سؤال پیامبر اکرم روز قیامت از امّت خویش درباره کتاب خدا و اهل بیت

 فی الکافی عن أبی‌‌جعفر علیه السّلام، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

 «أنا أوَّلُ وافِدٍ عَلَی العَزِیزِ الجَبّارِ یَومَ القِیامَة و کِتابُهُ و أهلُ بَیتِی، ثُمَّ أُمَّتِی؛ ثُمَّ أسألُهُم ما فَعَلتُم بِکِتابِ اللهِ و بِأهلِ بَیتِی؟»‏[[293]](#footnote-293)

 اهل بیت را ضیافت نموده و در دشت کربلا شهید کردند؛ با روضه مناسب ختم کلام شود.

 ‌

# مجلس روز شانزدهم: قرآن یگانه کتاب اصلاح بشر

 ‌

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

## متابعت از قرآن یگانه راه مستقیم برای رسیدن به منزل سعادت

 ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ \* وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ \* إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ \* فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ \* لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ \* تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.[[294]](#footnote-294)

 در روز گذشته عرض شد یگانه راه مستقیم برای پیمودن راه حیات و به سر‌منزل سعادت رسانیدن، منحصر به متابعت قرآن است.

## خطبه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در توصیف قرآن و لزوم متابعت از آن

 در نهج البلاغه آمده است:

 «و اعلَمُوا أنَّ هَذا القُرآنَ هُوَ النّاصِحُ الّذی لا یَغُشُّ، و الهادِی الّذی لا یُضِلُّ، و

المُحَدِّثُ الّذی لا یَکذِبُ. و ما جالَسَ هَذا القُرآنَ أحَدٌ إلّا قامَ عَنهُ بِزِیادَةٍ أو نُقصانٍ؛ زِیادَةٍ فی هُدًی أو نُقصانٍ مِن عَمًی.

 و ‌اعلَمُوا أنَّهُ لَیسَ عَلَی أحَدٍ بَعدَ القُرآنِ مِن فاقَةٍ، و لا لِأحَدٍ قَبلَ القُرآنِ مِن غِنًی. فاستَشفُوهُ مِن أدوائِکُم وَ‌ استَعِینُوا بِهِ عَلَی لَأوائِکُم؛ فَإنَّ فِیهِ شِفاءً مِن أکبَرِ الدّاءِ، و هُوَ الکُفرُ و النِّفاقُ و الغَیُّ و الضَّلالُ.

 فاسألُوا اللَهَ بِهِ، و تَوَجَّهُوا إلَیهِ بِحُبِّهِ. و لا تَسألُوا بِهِ خَلقَهُ؛ إنَّهُ ما تَوَجَّهَ العِبادُ إلَی اللَهِ تَعالَی بِمِثلِهِ.

 و اعلَمُوا أنَّهُ شافِعٌ مُشَفَّعٌ، و قائِلٌ مُصَدَّقٌ؛ و أنَّهُ مَن شَفَعَ لَهُ القُرآنُ یَومَ القِیامَة شُفِّعَ فِیهِ، و مَن مَحَلَ بِهِ القُرآنُ یَومَ القِیامَة صُدِّقَ عَلَیهِ.

 فَإنَّهُ یُنادِی مُنادٍ یَومَ القِیامَة: ”ألا إنَّ کُلَّ حارِثٍ مُبتَلًی فی حَرثِهِ و عاقِبَة عَمَلِهِ، غَیرَ حَرَثَةِ القُرآنِ!“

 فَکُونُوا مِن حَرَثَتِهِ و أتباعِهِ، و استَدِلُّوهُ عَلَی رَبِّکُم، و استَنصِحُوهُ عَلَی أنفُسِکُم، و اتَّهِمُوا عَلَیهِ آراءَکُم، و استَغِشُّوا فِیهِ أهواءَکُم.

 ‏العَمَلَ العَمَلَ! ثُمَّ النِّهایَةَ النِّهایَةَ و الاستِقامَةَ الاستِقامَةَ! ثُمَّ الصَّبرَ الصَّبرَ و الوَرَعَ الوَرَعَ!

 إنَّ لَکُم نِهایَةً فانتَهُوا إلَی نِهایَتِکُم، و إنَّ لَکُم عَلَمًا فاهتَدُوا بِعَلَمِکُم، و إنَّ لِلإسلامِ غایَةً فانتَهُوا إلَی غایَتِهِ، و اخرُجُوا إلَی اللَهِ مِمّا افتَرَضَ عَلَیکُم مِن حَقِّه.»[[295]](#footnote-295)

...[[296]](#footnote-296)

 بالجمله هر چه هست در قرآن است.

## اشعار سنائی غزنوی دربارۀ قرآن

 سنائی غزنوی می‌گوید:

## قوانین مجعوله نمی‌توانند با قرآن برابری کنند

 شاهد بر مدّعای اینکه قرآن یگانه کتاب اصلاح بشر است، آنکه: قرآن مجعول دست بشر نیست و لذا قوانین مجعوله‌ نمی‌توانند با قرآن برابری کنند:

 ﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ أَن يُفۡتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَهِ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ \* أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُ قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ

وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾؛[[297]](#footnote-297)

 ﴿وَمَا عَلَّمۡنَٰهُ ٱلشِّعۡرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ وَقُرۡءَانٞ مُّبِينٞ \* لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيّٗا وَيَحِقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾.[[298]](#footnote-298)

## احکام مندرجه در قرآن هیچ‌وقت منسوخ نمی‌شود

 قرآن کتابی است که احکام مندرجۀ آن، هیچ‌وقت منسوخ نخواهد شد؛ زیرا احکام آن مطابق فطرت است. پس همان‌طوری که فطریّات اموری هستند که انفکاک آنها از انسان محال است، نسخ قرآن نیز محال است.

 مثلاً احکام قرآن راجع به ازدواج را ملاحظه کنید: زمان ازدواج را زمان بلوغ پسر و دختر قرار داده است[[299]](#footnote-299) به خلاف قوانین فعلی؛ در این‌صورت به‌دست می‌آید

که قرآن مطابق فطرت و آنها به خلاف آن است.

 از طرفی قرآن برای قلع و قمع فحشاء و ‌وادار کردن مردم به معروف دستوراتی قانونی صادر فرموده (مثلاً آنکه زانی باید حدّ بخورد[[300]](#footnote-300) و قاتل باید کشته گردد[[301]](#footnote-301) و غیر ذلک) و از طرف دیگر برای آنکه این امور خود‌به‌خود انجام گیرد و

مردم از روی دل و جان، خود‌‌به‌خود پیروی کنند، می‌فرماید: هر کسی از این قوانین پیروی کند، بهشت را به او می‌دهند و مخالف را گرفتار عذاب می‌کند.[[302]](#footnote-302) آن‌وقت این قوانین را چنان با مواعظ و اخلاق توأم کرده است که بشر برای اجرای احکام قرآن، احتیاج به شهربانی و دادگستری ندارد.

## مردم با آغوش باز از قرآن استقبال می‌کنند

 قرآن کتابی است که مردم خود‌به‌خود با آغوش باز از او استقبال می‌کنند. سیطرۀ قرآن در حیات بشریّت در قرون اولی شاهد مدّعای ماست. شمشیر اسلام در چین و جاوه و هند و ترکستان نرفته ولی در عین‌حال آنها با تبلیغ احکام قرآن، متدیّن به دین اسلام شده‌اند.

 قرآن بشر را در پیروی قوانین، مسئول درگاه حضرت احدیّت می‌داند؛ لذا اگر بشر روزی بدون رئیس و مدیر هم باشد چون مسئول خود را خدا می‌داند، به این کتاب عمل می‌کند، و مسلّماً با قوانین ظاهری نمی‌توان مردم را از روی دل و جان، مطیع قوانین نمود.

 مردم از ترس پادشاه یا پاسبان اگر امری را انجام ندهند ولی در هنگام فقدان

آن پادشاه یا خفاء پاسبان، دست به خلاف مقرّرات می‌زنند؛ ولی اسلام می‌گوید دو ملک در شانه‌هایتان، شمارۀ تمام اعمال شما را ثبت می‌کنند. و اگر فرض کنیم همیشه با بشر، پاسبان باشد ـ حتّی در موقع خواب ـ تا کاملاً مراقب اعمال او باشد، در این‌صورت اوّلاً مثلاً برای ده میلیون جمعیت ده میلیون پاسبان لازم است، علاوه خود پاسبان‌ها نیز ده میلیون دیگر برای مراقبت کار خود احتیاج دارند و هلُمَّ جَرّا؛ ولیکن قرآن می‌فرماید:

 ﴿وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى﴾؛[[303]](#footnote-303)

 ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾.[[304]](#footnote-304)

## نگهداری و عمل کردن به قرآن از نظم امور است

 نگاهداری و عمل کردن به قرآن از نظم امور است. و لذا ائمّه اطهار به آن اهتمام کامل داشتند، و حضرت أمیرالمؤمنین بعد از فوت حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در منزل نشست و بیرون نیآمد، تا آنکه قرآن را جمع‌آوری فرماید.

 ‌

# مجلس روز هفدهم: وابستگی حیات اسلام به تولّی و تبرّی

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

## تولّی و تبرّی یکی از واجبات شریعت مقدّس اسلام

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡ إِنَّ ٱللَهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.[[305]](#footnote-305)

 یکی از واجبات شریعت مقدّس اسلام تولّی و تبرّی است و اگر انسان در این دو موضوع تأمّل کند به‌دست خواهد آمد که چه مصالح عظیمی در جلوگیری مسلمانان از پیمودن راه فساد در بر دارد؛ زیرا معاشرت قولی با کفّار بالأخره منجرّ به معاشرت [عملی] می‌شود و در اثر معاشرت، اخلاق زشت آنها در مسلمان اثر می‌کند، چندی نمی‌گذرد که روحیّات دینی خود را از دست می‌دهد.

 ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ

كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡ أُوْلَـٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا رَضِيَ ٱللَهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ أُوْلَـٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَهِ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾.[[306]](#footnote-306)

 حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند:

 «الحُبُّ فی اللَهِ فَرِیضَةٌ و البُغضُ فی اللَهِ فَرِیضَةٌ.»[[307]](#footnote-307)

 و عنه أیضًا: «أفضلُ الأعمالِ الحُبُّ فی اللَهِ و البُغضُ فی الله.»[[308]](#footnote-308)

## حیات اسلام بستگی کامل با تولّی و تبرّی دارد

 بالجمله می‌توان گفت که حیات اسلام بستگی کامل با تولّی و تبرّی دارد. مسلمانان اندلس به واسطۀ دوستی و معاشرتی که با مردان مسیحی کردند به زودی رویّۀ اسلامیّۀ خود را فراموش کرده به کیش مسیح عودت کردند.

 در اینجا مناسبت دارد برای وضوح این مطلب، داستان اسلام آوردن و از

اسلام بیرون رفتن مردان اندلس بیان شود.

## داستان اسلام آوردن و از اسلام بیرون رفتن مردمان اندلس

 رومیان مدّت هفتصد سال در اسپانیا حکومت نموده و مردم را به آداب مسیح علیه السّلام تربیت کردند. بعدها اقوام ژرمن به شبه جزیره اسپانیا حرکت نموده و من‌جمله در 415 میلادی، ویزیگوت‌ها[[309]](#footnote-309) در اطراف سلسله جبال پیرنه یک حکومتی تشکیل دادند. رومیان غلبه پیدا کرده آنها را شکست داده و در سال 710 میلادی کلُرُوس نامی از بزرگان اندلس، ویتی‌تسا پادشاه ویزیگوت‌ها را خلع نمود. در آن هنگام طارق بن زیاد سردار رشید اسلام به بهانه حمایت از ویتی‌تسا از دماغه اسپانیا گذشته در اسپانیا در سنه 711 میلادی فرود آمد و ویزیگوت‌ها را شکست داده اسپانیا در تحت قلمرو اسلام در‌آمد.

 در سنه 755 میلادی که مطابق 137 هجری است، چون بنی‌عبّاس به خلافت رسیدند یک نفر از دودمان بنی‌امیّه، خلافت مستقلّی در اسپانیا تشکیل داده و قرطبه را پایتخت خود نمود. معارف و علوم اسلامی در اسپانیا بالا رفت. مسیحیان از مسلمانان اطاعت نموده مالیات می‌دادند، و یهودیانی که قبل از ورود طارق از شکنجه مسیحیان در عذاب بودند به آسودگی زیست می‌کردند.

 به طوری تعلیمات اسلامی بالا گرفت که در شهر قرطبه 113000 نفر مسلمان وجود داشت و دارای ششصد مسجد بود. شهرهای دیگر اسپانیا مانند اشبیلیه و طُلَیطَله و قرناطه هر کدام مانند قرطبه دارای عظمت بودند، ولی کم‌کم قدرت حکومت مرکزی اسلامی از آنجا کم شد و سلطنت اسلامی تبدیل به ملوک‌الطوایفی گشت و کم‌کم عدّه‌ قلیلی از ویزیگوت‌های مسیحی، سلطنت‌های اسلامی را از پای درآوردند.

 پاپ تمام خوانین اروپا را برای جنگ مسلمین دعوت کرد، و از طرفی

مالک بن عُبّاد که فرمان‌فرمای اندلس بود به تمام امراء و بزرگان نوشت و آنها را با لشکرهای انبوه آماده برای جنگ با مسیحیان نمود.

 در شهر رم در قصر واتیکان، ایلد‌فونس با بُراق بن عمّار که از سرداران اسلام بود روبه‌رو شده و داستان آماده بودن نصارا را برای جنگ با مسلمانان به براق گفت، و گفت: تو هم در پیشرفت نصاری باید کمکی بنمایی.

 براق گفت: «باید حیله‌ای اندیشید؛ زیرا مسلمانان از تیر و شمشیر باک ندارند. ولی شما برای غلبه خود با مسلمین سه معاهده ببندید (اوّل آزادی دین، دوّم آزادی تجارت، سوّم آزادی تعلیمات) تا با این سه، تبلیغات خود را توسعه دهید، و مسکرات حمل نموده مردان مسلمان را مست سازید؛ در آن هنگام سیطره شما بر آنها قطعی خواهد بود.»

 در روز بعد مسیحیان صورت قراردادی مطابق گفته براق بن عمّار نوشتند و به همراه دو تن از معتمدین خود نزد مالک بن عُبّاد فرستاده تقاضای صلح و امضای قرارداد کردند.

 مالک امراء اسلام را با سربازان خود از اشبیلیه و طلیطله و مالقه و قرناطه دعوت کرد. آنها با سربازان خود مانند کوه‌های با عظمت وارد قرناطه شدند؛ حتّی یکی از امراء (عدی بن أبی‌عامر، امیر والانس) دارای دویست سوار بود که نعل‌های آنان از طلا ساخته شده بود. و مالک تمام آنها را در قصر با شکوهی که خود در قرناطه بنا نهاده بود و دارای انواع درختان و گلها حتّی فوّاره‌هایی از نقره به صورت پرندگان بود دعوت کرد و پیشنهاد صلح را به آنها ارائه داد.

 تمام امرا پیشنهاد صلح را قبول کردند ـ غیر از قیس بن مصعب که او در اقلیّت افتاد ـ و جشن‌ها برای صلح گرفتند؛ سپس امرا به شهرهای خود عودت کرده به عیش و عشرت مشغول شدند.

 از آن پس کشیش‌ها و مبلّغین نصاری انجمن‌ها تشکیل دادند و برای نابودی

مسلمین نقشه‌ها ریختند و ایجاد مدارس نمودند و تفرّج‌گاه‌های عمومی مجانی ترتیب داده و در آن دختران مسیحی حرکت می‌کردند و ورود را برای مسلمین آزاد گذاشتند. در همان سال چهار مدرسه بزرگ به خرج دوک‌ونیز در قرناطه تشکیل شد که اطفال مسلمین در آنها مجانی می‌رفتند و در تحت تأثیر آنها واقع می‌شدند.

 براق بن عمّار در این‌حال یک نفر از پطرک‌ها ـ که شیل نام داشت ـ در مجلس او را به شجاعت نام می‌برد. مالک گفت: چه نمونه از شجاعت دارد؟ براق گفت: او را امتحان کن. مالک گفت: تو با او مبارزه کن اگر تو بر او غالب آمدی برای رسوایی او کافی است و اگر او غالب آمد من او را در زمرۀ افسران سپاهم قرار خواهم داد. براق که در نهایت شجاعت در مبارزه بود، عمداً خود را شکست داد. مالک متأثّر شد ولی چون وعده داده بود، شیل را از افسران سپاه خود قرار داد.

## علل انحراف و به گمراهی کشیده شدن مردمان اندلس

 به نام آزادی تجارت، کشتی‌های شراب را در اندلس وارد کردند و جوانان مسلمین را مست نمودند. حتّی یک نفر از کشیشان تمامی انگور تاکستان‌های قرطبه را پیش خرید و شراب آن را قسم خورد جز به دانش‌آموزان مسلمان به دیگری نفروشد، و جوان‌های مسلمین بدین محبّت کشیش، فال نیک‌بختی می‌زدند. در نتیجه می‌خوارگی که تا آن زمان نزد مسلمین اقبح اعمال بود امری عادی گشت ـ مخصوصاً برای محصّلین روشن‌فکر ـ و کسی که از خوردن آن اجتناب می‌کرد او را خر مقدّس می‌گفتند.

 مسلمانان وقار و متانت اسلامی خود را از دست داده، مست و جزء طبقه شیک وآلامد[[310]](#footnote-310) درآمدند.

 جوانان می‌خواره، خود را منوّ‌رالفکر دانسته و روحیات پدران پیر خود را تمسخر می‌کردند.

 لباس‌های پشمینه و موئین را که لباس مجاهدین اسلام بود از تن درآورده، لباس حریر در‌ بر کردند.

 از تعالیم اسلامی و نماز و روزه دوری کرده، و آنها را کهنه‌پرستی می‌نامیدند و در مساجد پیران فرتوت جمع می‌شدند.

 دختران نصاری در مهمان‌خانه‌ها با جوانان مسلمین بنای دلربایی گذاشته، و مسلمین شب‌ها تا دیر وقت در مهمان‌خانه‌ها بسر می‌بردند.

 خوش‌گذرانی به قدری شیوع یافت که مخارج عادی از عهده‌اش بر نیامد؛ لذا دست به طرق اکتساب غیر مشروع از قبیل رشوه زده شد. عشق‌بازی بالا گرفت، فحشاء از حد گذشت، فقر و بدبختی ایجاد شد، میان طبقه غنی و فقیر اختلاف شدید حاصل شد.

 در این هنگام تعداد مبلّغین مسیحی در اندلس به هزار نفر رسید و شمار مبلّغین مسیحی که مخارج آنها را خود پاپ می‌پرداخت به 485 نفر بالغ شد و نیز پاپ از جیب خود برای شراب مسلمین سالیانه یک هزار فلورین می‌داد.

 امرای مسلمین خیانت نموده با مسیحیان همدست شدند و لشکر کفر بر شهرهای اسلام تاخت؛ زن‌ها را به اسارت برد، دختران را بی‌ناموس نموده، یک روز 13000 نفر مسلمان را کشته و اموال آنها را آتش زدند و چنان بر شهرهای مسلمین غالب آمدند که پس از چندی نام اسلام به کلّی از آنجا رخت بر بست.[[311]](#footnote-311)

 در ایران نیز به وسیله تبلیغات و انتشارات وارد شدند.

## ارتباط چند واقعه مهم تاریخی با مسأله تولّی و تبرّی

 در اینجا مناسب است مطالب زیر را گوشزد نمود:

 داستان تنباکوی میرزای شیرازی؛[[312]](#footnote-312)

 استنکاف ناصرالدّین شاه از مشروطیّت؛ معنی مشروطه چیست؛[[313]](#footnote-313)

 کشته شدن شیخ فضل‌الله نوری؛

 آزادی فحشاء و منکرات؛[[314]](#footnote-314)

 رابطه مستقیم ایران با دول خارجه؛

 تحصیل جوانان و دختران ایرانی در اروپا؛[[315]](#footnote-315)

...[[316]](#footnote-316)

 فرستادن مد از پاریس؛[[317]](#footnote-317)

 بر کنار کردن علماء؛[[318]](#footnote-318)

 تعطیل مجامع دینی و در حقیقت غروب آفتاب و شمس طلایی اسلام در ایران.

 در این‌صورت، حقیقتاً باید گفت که روح اسلام تولّی و تبرّی است.

 [عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال]: «مِن أوثَقِ عُرَی الإیمانِ أن تُحِبَّ فی اللَهِ و تُبغِضَ فی اللَهِ و تُعطِیَ فی اللَهِ و تَمنَعَ فی اللَهِ.»[[319]](#footnote-319)

 [عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال]: «قالَ رَسُولُ اللَهِ صلّی الله علیه و آله:ِ ”أیُّ عُرَی الإیمانِ أوثَقُ؟“ فَقالُوا: اللَهُ و رَسُولُهُ أعلَمُ، و قالَ بَعضُهُم: الصَّلاة، و قالَ

بَعضُهُم: الزَّکاة، و قالَ بَعضُهُم: الصِّیامُ، و قالَ بَعضُهُم: الحَجُّ و العُمرَة، و قالَ بَعضُهُم: الجِهادُ. فَقالَ رَسُولُ اللَهِ صلّی الله علیه و آله: ”لِکُلِّ ما قُلتُم فَضلٌ و لَیسَ بِهِ، و لَکِن أوثَقُ عُرَی الإیمانِ الحُبُّ فی اللَهِ و البُغضُ فی اللَهِ و تَوالِی أولِیاءِ اللَهِ و التَّبَرِّی مِن أعداءِ اللَهِ.“»[[320]](#footnote-320)

‌

 ‌

# مجلس روز هجدهم: لزوم عدم معاشرت و مجالست با کفّار

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَ وَٱتَّقُواْ ٱللَهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾.[[321]](#footnote-321)

## کسی که تبرّی ندارد به برهان إنّی دارای روح اسلام نیست

 روز گذشته عرایض ما راجع به مودّت مسلمین با ملل بیگانه و اثرات چنین مودّتی که منجر به خرابی و از بین رفتن روحیات مسلمین شده است طرح شد. و نیز بیان شد که تبرّی و تولّی از واجبات است و کسی که با دشمنان خدا دوست باشد، می‌توان إنّاً[[322]](#footnote-322) کشف کرد که حقیقتاً دارای روح اسلام نیست.

 عن أبی‌جعفر علیه السّلام، قال: قالَ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

 «وُدُّ المُؤمِنِ لِلمُؤمِنِ فِی اللَهِ مِن أعظَمِ شُعَبِ الإیمانِ. ألا و مَن أحَبَّ فی اللَهِ و أبغَضَ فی اللَهِ و أعطَی فی اللَهِ و مَنَعَ فی اللَهِ فَهُوَ مِن أصفِیاءِ اللَهِ.»[[323]](#footnote-323)

## اروپا گرچه در تمدّن مادی پیشرفت کرده ولیکن در واقع باغ‌وحش دنیاست

 تمام بدبختی‌هایی که امروز دچار مسلمین شده به واسطه معاشرت با مردمان غرب است. اروپا گرچه در تمدن مادّی پیشرفت کرده ولیکن در واقع باغ‌وحش دنیاست. معاشرت با آنها مکارم اخلاق مسلمین را از بین برده، رذائل و فساد اخلاق را برای جامعه مسلمانان تحفه می‌آورد؛ لذا باید معاشرت با مردمان ظالم ننمود. حتّی در امروز که جامعه ایران رو به بربریّت می‌رود، سزاوار است جوانان اسلامی چنانچه نفوذ کلمه در سخنان خود نمی‌بینند از معاشرت با آنها خودداری کنند. اطفال معصوم خود را به کودکستان نگذارند[[324]](#footnote-324)؛ زیرا این دستگاه‌های فحشاء، روحیّات را از اوّل آلوده پرورش می‌دهد. حتّی خود مردان مسلمان چنانچه با فاسقین و مردان لاابالی ترک معاشرت نکنند، رفته‌رفته روحیات آنها در اینها اثر نموده ایمان ضعیف می‌گردد.

## توصیه قرآن و روایات در پرهیز از مجالست و همنشینی با فاسقین و اغیار

 ﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ

غَيۡرِهِۦ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.[[325]](#footnote-325)

 این معاشرت‌ها مورث بدبختی و عذاب الیم الَهی در آخرت است.

 ﴿وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا \* يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا \* لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِي وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا﴾.[[326]](#footnote-326)

 فی بحار مجلّد 74، وصایا علی علیه السّلام لکمیل:

 «یا کُمَیلُ! قُلِ الحَقَّ عَلَى کُلِّ حالٍ، و وازِرِ المُتَّقِینَ، و اهجُرِ الفاسِقِینَ.

 یا کُمَیلُ! جانِبِ المُنافِقِینَ، و لا تُصاحِبِ الخائِنِینَ.

 یا کُمَیلُ! إیّاکَ إیّاکَ و التَّطَرُّقَ إلَى أبوابِ الظّالِمِینَ، و الِاختِلاطَ بِهِم، و الِاکتِسابَ مِنهُم. و إیّاکَ أن تُطِیعَهُم و أن تَشهَدَ فِی مَجالِسِهِم بِما یُسخِطُ اللَهَ عَلَیکَ.

 یا کُمَیلُ! إذا اضطُرِرتَ إلَى حُضُورِهِم فَداوِم ذِکرَ اللَهِ تَعالَى و التَّوَکُّلَ عَلَیه، و استَعِذ بِاللَهِ مِن شَرِّهِم، و أطرِق عَنهُم، و أنکِر بِقَلبِکَ فِعلَهُم، و اجهَر بِتَعظِیمِ اللَهِ

تَعالَى لِتُسمِعَهُم؛ فَإنَّهُم یَهابُوکَ و تُکفَى شَرَّهُم.»[[327]](#footnote-327)

## تأثیر معاشرت حتّی در تکوینیّات و مادیّات

 معاشرت خواهی نخواهی اثرات دارد؛ حتّی در تکوینیات و مادیات معاشرت اثر دارد:

 گِلی خوش‌بوی در حمام روزی ـ الخ؛[[328]](#footnote-328)

 \* \* \*

 داستان پسر نوح و تأثیر مجالست در او؛

 ﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖ﴾.[[329]](#footnote-329)

## مقایسه‌ای بین رجال سابق و رجال امروزی ایران

 رجال سابق ایران مانند حاج فرهادمیرزا و حاج حسن‌خان و خان‌مروی بودند، که حاج حسن‌خان چون خواست مسجد در کربلا بنا کند در حضور عموم گفت: «هر که در عمرش نماز شبش ترک نشده کلنگ زند!» کسی نزد؛ خود به دست گرفت. خان‌مروی در بنای مدرسه مروی چنین کلامی را راجع به نماز صبح فرمود. و لیکن رجال امروز ما از رقّاص حمایت می‌کنند، در باشگاه افسران می‌رقصند، در جشن‌ها از شدّت مستی بی‌تاب می‌شوند؛ آیا اینها اولاد آنها نیستند؟! آیا گردش چرخ فلک و گردش ستارگان عوض شده؟! نه نه! معاشرت با اروپا این اخلاق را برای آنها تحفه آورده است.

 ای مردمان مسلمان! از دشمنان خدا دوری کنید، خلط و آمیزش ننمایید! شما در این محیط کثیف مانند ستارگان درخشانی باشید که با نورانیّت افکار خود، پردۀ ظلمات را بدرید؛ نه آنکه در لجّه‌های تاریکی‌های پی‌درپی محو و نابود گردید.

## داستان تشریف آوردن حضرت سیّدالشّهداء به خیمه زهیر

 پس از مقداری نصیحت مردم در دوری از فحشاء و منکرات، داستان تشریف آوردن حضرت سیّدالشّهداء به چادر زهیر[[330]](#footnote-330) با روضۀ زهیر سخن خاتمه یافت.

...[[331]](#footnote-331)

# مجلس شب نوزدهم: حقیقت و شرائط دعا

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

## معنی دین و حقیقت آن عبادت و عبادت همان دعاست

 ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾.[[332]](#footnote-332)

 دعا یعنی خواستِ ممکن از پروردگار خود چیزی را، و پروردگار خود فرموده است که در صورت دعا من استجابت می‌نمایم. اگر درست توجّهی بنماییم خواهیم دانست که معنی دین و حقیقت آن عبادت و عبادت همان دعاست؛ یعنی بنده از اسباب ظاهریه چشم پوشیده نظر به مسبّب الأسباب کند و از غنیّ علی الاطلاق حاجات خود را طلب نماید.

 عقل و نقل حاکم بر رجحان دعا کردن و فضیلت آن است:

 قال الله تعالی: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾؛[[333]](#footnote-333)

 و قال أیضًا: ﴿وَٱدۡعُوهُ خَوۡفٗا وَطَمَعًا إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾.[[334]](#footnote-334)

## تمام موجودات با لسان تکوین خدا را می‌خوانند

 هر کس در هنگام بلا و اضطرار خواهی نخواهی حاجات خود را به درگاه واجب الوجود آورده و از او استمداد می‌کند. و در واقع می‌توان گفت: نه تنها انسان، بلکه تمام حیوانات با لسان تکوین خدا را می‌خوانند. منتهی انسان به واسطۀ صوارف و اشتغالات دنیوی، غریزۀ خواندن خدا از او کم شده لذا برای بیدار کردن این غریزه، شرع مقدّس دستور داده که انسان باید در سَرّاء و ضَرّاء، خدا را با لسان حال و قال بخواند تا این قسم خواندنِ خدا چون غذای مثمری، آن غریزه را زنده نگهدارد؛ خدای غنی هم به مرحلۀ اجابت می‌رساند.

## شرایط دعا برای رسیدن به مرحله اجابت

 ولی البتّه دعا دارای شرایطی است که چنانچه با آنها باشد به مرحلۀ اجابت می‌رسد:

 اوّل: آنکه با وضوء باشد.

 دوّم: در اوّل و آخر، صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد.

 سوّم: توجّه کامل داشته باشد.

 چهارم: خدای را نصب العین خویش دیده، پرده‌های اسباب را دور انداخته، قدرت او را در نظر آورده، از او طلب کند.

 پنجم: به خواندن خود امید اجابت قطعی داشته باشد، از روی یأس نباشد.

 ششم: مخالف با مقتضای اسباب دنیوی نباشد؛

 مثلاً انسان دعا کند که خدا انسان را از بلای دنیوی و اخروی حفظ کند.

 از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که:

 «دعای پنج تن قبول نمی‌شود: 1. کسی که زنی داشته باشد بدعمل و دعا کند خدا رفتار او را خوب کند. 2. غلامی که سه بار گریخته باشد و او را نفروشد و بگوید: پروردگارا! اخلاقش را نیکو گردان و مطیعش بنما. 3. از زیر دیوار شکسته بگذرد و راه رفتن خود را سریع نکند و دعا کند فرود نیاید. 4. قرض دهد و شاهد نگیرد و بگوید: خدایا واصل گردان. 5. در خانه نشیند و روزی خواهد.»[[335]](#footnote-335)

 عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم:

 «البَلاءُ یَتَعَلَّقُ بَینَ السَّماءِ و الأرضِ مِثلَ القِندیلِ؛ فإذا سَألَ العَبدُ رَبَّهُ العافیةَ صَرَفَ عَنه البَلاءَ.»[[336]](#footnote-336)

## علّت عدم استجابت برخی دعاها

 علّت آنکه بعضی از دعاها مستجاب نمی‌شود، برای آن است که قلب انسان خیانت‌کار است و بدین وسیله ایمانش کم و خدا را حقیقتاً نمی‌خواند؛ بلکه از روی شک و ظنّ کلمه‌ای بر زبان جاری می‌کند. امّا اگر چنان یقین به پروردگار داشته باشد که هیچ ریب و شکّی در او راه نیابد و در حال دعا، جز خود و خدا هیچ حجابی نبیند و دعا را به منزلۀ‌ حبل متّصلی میان خود و خالق بداند، مسلّماً چنین دعائی قبول خواهد شد و اثرش از همه چیز بیشتر است.

## احادیثی در تحریص و برانگیختن مردم به دعا

 عن الصّادق: «إنَّ الدُّعاءَ أنفَذُ مِنَ السِّنانِ.»[[337]](#footnote-337)

 عَنِ الرِّضا علیه السّلام أنَّهُ کانَ یَقُولُ لأصحابِهِ: «”عَلَیکُم بِسِلاحِ الأنبِیاءِ!“ فَقِیلَ: و ما سِلاحُ الأنبِیاءِ؟ قالَ: ”الدُّعاء.“»[[338]](#footnote-338)

 عن رسول الله صلّی الله علیه و آله: «”رَحِمَ اللَهُ عَبدًا طَلَبَ مِنَ اللَهِ عَزَّوجَلَّ حاجَةً فَألَحَّ فی الدُّعاءِ استُجِیبَ لَهُ أو لَم یُستَجَب لَهُ“ و تَلا هَذِهِ الآیَة: ﴿وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا﴾.»[[339]](#footnote-339)

 عنه صلّی الله علیه و آله: «”ألا أدُلُّکُم عَلَی سِلاحٍ یُنجِیکُم مِن أعدائِکُم و یُدِرُّ أرزاقَکُم؟“ قالُوا: بَلَی! قالَ: ”تَدعُونَ رَبَّکُم بِاللَّیلِ و النَّهارِ؛ فَإنَّ سِلاحَ المُؤمِنِ الدُّعاء.“»[[340]](#footnote-340)

## هفت مصیبت بزرگ که أمیرالمؤمنین از آنها به خدا پناه می‌برد

 حضرت امیر در یکی از خطبه‌ها فرمودند که:

 «”هفت مصیبت بزرگ است که از آنها به خدا پناه می‌برم: عالمی که بلغزد،

عابدی که از عبادت خسته و فرسوده گردد، مؤمنی که محتاج شود، امینی که خیانت ورزد، توانگری که ندار گردد، عزیزی که خوار گردد، فقیری که رنجور گردد.“

 شخصی ایستاده گفت: ای امیر مؤمنان! تو پیشوای مایی، سخنی دارم جواب فرما و آن این است که چرا هر چه دعا می‌کنیم مستجاب نمی‌شود با آنکه خداوند می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾؟![[341]](#footnote-341)

## خیانت کاری دل‌ها دلیل عدم استجابت دعاهاست

 فرمود: ”به علّت آنکه دل‌های شما به هشت علّت خیانت‌کار است:

 اوّل: آنکه خدا را شناختید ولی به دستور او عمل نکردید؛ در این‌صورت معرفت خدا چه سودی دارد؟!

 دوّم: به پیغمبر ایمان آوردید ولی به سنن او رفتار نکردید؛ پس کو ایمان شما؟!

 سوم: قرآن را کتاب خود دانستید و به آن عمل ننمودید.

 چهارم: ادّعا می‌کنید که از آتش می‌گریزید و در عین‌حال پیوسته رو به آتش می‌روید.

 پنجم: گفتید که طالب بهشتید ولی به واسطه اعمال زشت خود، پیوسته از بهشت دور می‌شوید.

 ششم: نعمت پروردگار را خوردید و کفران کردید.

 هفتم: خداوند علیّ أعلی شما را به دشمنی شیطان خواند ولی شما پیروی کردید.

 هشتم: عیب‌های مردم را جلوه داده و معایب خود را کتمان نمودید.

 بنابراین برای استجابت دعا باید خود را از خواهش‌های نفس و شرک و معصیت پاک کرد، آنگاه دعا نمود.“»[[342]](#footnote-342)

## شرح حالات حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در شب نوزدهم

 در اینجا با مقداری نصیحت و موعظه و شرح حالات حضرت امیر در شب نوزدهم در روضه حضرت و احیاء شب نوزدهم، مجلس و کلام خاتمه یافت.[[343]](#footnote-343)

[[344]](#footnote-344)

...[[345]](#footnote-345)

# مجلس روز نوزدهم: لزوم حفظ و تربیت اهل و اولاد

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّـٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا﴾.[[346]](#footnote-346)

## رفع تعارض ظاهری بین دو دسته آیات در باب اموال و اولاد

 باید دانست که در بسیاری از آیات تعریف مال و فرزند شده و در بسیاری مذمّت از آن؛ این دو دسته که در وحله اوّل منافی به نظر می‌رسد، راه حلّش چیست؟

 برای توضیح مطلب می‌گوییم که: ملکیّت دنیا و مال و فرزند و زن، حقیقی نبوده بلکه اعتباری است.

 مثلاً انسان حقیقتاً مالک چشم و گوش و حواس ظاهره و باطنه خود است و

با رفتن خود، آنها هم از بین می‌روند؛ زیرا ملک بدون مالک معنی ندارد، زیرا که معنی ملکیّت آن است که وجود مملوک قائم به مالک باشد. اگر ملکیّت حقیقی شد در این‌صورت وجود خارجی مملوک قائم بوجود مالک است؛ پس در این‌صورت محال است که ملک باشد در حین فقدان مالک. مثلاً محال است که سقف از بین برود و در عین‌حال قندیل آویزان باشد، زیرا وجودش قوام به او دارد؛ مالکیّت و مملوکیّت حقیقی هم این‌طورند.

 ولیکن به خلاف ملکیّت دنیا که هیچ نسبت قیومیّت میان آنها نیست؛ تمام آنها وجوداتی هستند ثابت و منفک از یکدیگر و فقط ملکیت بین آنها صرف اعتبار است.

 مثلاً انسان خانه‌ای که می‌خرد، هیچ اجزاء آن خانه عوض نمی‌شود و در حقیقت آن تغییری رخ نمی‌دهد؛ بلی فقط در حقیقت، اعتبار حقّ استفاده آن به انسان منتقل می‌شود. و عمر خانه هم به قدر عمر مالکش نیست، خانه دویست سال عمر می‌کند و صاحبش پنجاه سال و در واقع حساب هر یک از هم کاملاً جداست؛ منتهی در مدّت پنجاه سال عُقَلا زمام منافع خانه را برای این شخص اعتبار کرده‌اند. و چون هر یک از یکدیگر کاملاً جدا هستند، لذا هر یک فی حدّ نفسه نفع و ضرری برای هم ندارند. و چون نفع و ضرر دنیوی هم امور اعتباریه هستند، پس میزان نفع و ضرر ملک دنیا را هم نمی‌شود نفع و ضرر دنیوی دانست.

 لذا مسلّماً مطلب مرجعش آن می‌شود که: مناط نفع و ضرر خانه و مال و فرزند، نفع و ضرر اخروی خواهد بود. بنابراین اگر این متاع دنیا برای تکمیل نفس و نزدیک کردن راه آخرت و سهولت لقای خدا مفید باشد خوب است، و اگر انسان را از خدا و رضوان خدا دور کند مضرّ است.

## مذمّت و تمجید آیات و اخبار از نعیم دنیا

 آیات و اخباری که تارة‌ً‌ از نعیم دنیا مذمّت می‌کند و تارة‌ً تمجید می‌کند، ناظر بدین جهت است.

 یک‌جا قرآن می‌گوید: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ وَأَنَّ ٱللَهَ عِندَهُۥٓ

أَجۡرٌ عَظِيمٞ﴾[[347]](#footnote-347)، ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجِكُمۡ وَأَوۡلَٰدِكُمۡ عَدُوّٗا لَّكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُمۡ وَإِن تَعۡفُواْ وَتَصۡفَحُواْ وَتَغۡفِرُواْ فَإِنَّ ٱللَهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ \* إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ وَٱللَهُ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ﴾؛[[348]](#footnote-348)

 و یک‌جا می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ﴾[[349]](#footnote-349) که مقصود از خیر، مال است، و آیه: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾[[350]](#footnote-350) در تفسیر وارد است که مقصود از حسنۀ آخرت بهشت و رضای خدا، و از حسنۀ دنیا مال است.[[351]](#footnote-351)

 أمیرالمؤمنین از طرفی می‌فرماید (نهج البلاغه):

 «مَثَلُ الدُّنیا کَمَثَلِ الحَیَّة لَیِّنٌ مَسُّها و السَّمُّ النّاقِعُ فی جَوفِها یَهوِی إلَیها الغِرُّ الجاهِلُ و یَحذَرُها ذُو اللُّبِّ العاقِل»؛[[352]](#footnote-352)

 و از طرف دیگر می‌فرماید (نهج البلاغه):

 «أیُّها الذّامُّ لِلدُّنیا المُغتَرُّ بِغُرُورِها المَخدُوعُ بِأباطِیلِها! أ تَغتَرُّ بِالدُّنیا ثُمَّ تَذُمُّها؟! أنتَ المُتَجَرِّمُ عَلَیها أم هِیَ المُتَجَرِّمَةُ عَلَیکَ؟! مَتَی استَهوَتکَ أم مَتَی غَرَّتکَ؟ أ بِمَصارِعِ آبائِکَ مِنَ البِلَی أم بِمَضاجِعِ اُمَّهاتِکَ تَحتَ الثَّرَی؟! کَم عَلَّلتَ بِکَفَّیکَ و کَم مَرَّضتَ بِیَدَیک ... .»[[353]](#footnote-353)

 و در قرآن مجید است: ﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّـٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا﴾؛

 و هم‌چنین در سوره آل عمران: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِ

ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَ‍َٔابِ﴾.[[354]](#footnote-354)

## دوستی اولاد و صرف اموال، برای خدا

 تمام سخنانم مقدّمۀ این مطلب است که: متوجّه باشید اولاد خود را برای خدا دوست داشته باشید! اگر در راه خدا صرف کنید، اگر رضای خدا در دوستی اولاد [باشد]، دوستی او به حال شما مفید است وگرنه، نه. مال خود را اگر در راه خدا صرف کنید بر شما نعمت است و الاّ وبال.

 در روزهای پیش، پاره‌ای از مطالب راجع به دوستی دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا عرضه داشتم[[355]](#footnote-355): ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ \* قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَهُ بِأَمۡرِهِۦ وَٱللَهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ﴾.[[356]](#footnote-356)

## تربیت و نگاهداری اهل و اولاد، مسئولیّت مهم انسان در آخرالزّمان

 امروز آخرالزّمان است و این آیات مسئولیّت مهمّی برای نگاهداری زن و تربیت فرزند بر عهده انسان می‌گذارد.

 وسائل الشّیعة عن أصبغ بن نباته عن أمیرِالمؤمنین:

 «یَظهَرُ فی آخِرِ الزَّمانِ و اقتِرابِ السّاعَة ـ و هُوَ شَرُّ الأزمِنَةِ ـ نِسوَةٌ کاشِفاتٌ عاریاتٌ [عادِیاتٌ] مُتَبَرِّجاتٌ، مِنَ الدِّینِ خارِجاتٌ، فی الفِتَنِ داخِلاتٌ، مائِلاتٌ إلَی الشَّهَواتِ، مُسرِعاتٌ إلَی اللَّذّاتِ، مُستَحِلّاتٌ للمحرّمات [المُحَرَّماتِ]، فی جَهَنَّمَ خالِدات.»[[357]](#footnote-357)

 روی عن ابن‌مسعود (ره) قال: «قال رسول الله صلّی الله و علیه و آله:

 ”لَیَأتِیَنَّ عَلَی النّاسِ زَمانٌ لا یَسلَمُ لِذِی دِینٍ دِینُهُ إلّا مَن یَفِرُّ مِن شاهِقٍ إلَی شاهِقٍ و مِن جُحرٍ إلَی جُحرٍ کالثَّعلَبِ بِأشبالِهِ.“ قالُوا: و مَتَی ذَلِکَ الزَّمانُ؟ قالَ: ”إذا لَم تُنَلِ المَعِیشَةُ إلّا بِمَعاصِی اللَهِ فَعِندَ ذَلِکَ حَلَّتِ العُزُوبَةُ.“ قالُوا: یا رَسُولَ اللَهِ! أمَرتَنا بِالتَّزوِیجِ؟! قالَ: ”بَلَی و لَکِن إذا کانَ ذَلِکَ الزَّمانُ فَهَلاکُ الرَّجُلِ عَلَی یَدَی أبَوَیهِ فَإن لَم یَکُن لَهُ أبَوانِ فَعَلَی یَدَی زَوجَتِهِ و وَلَدِهِ فَإن لَم تَکُن لَهُ زَوجَةٌ و لا وَلَدٌ فَعَلَی یَدَی قَرابَتِهِ و جِیرانِهِ.“ قالُوا: و کَیفَ ذَلِکَ یا رَسُولَ اللَهِ؟ قالَ: ”یُعَیِّرُونَهُ بِضِیقِ المَعِیشَةِ و یُکَلِّفُونَهُ ما لا یُطِیقُ حَتَّی یُورِدُوهُ مَوارِدَ الهَلَکَة.“»[[358]](#footnote-358)

## إخبارات أمیرالمؤمنین به شهادت خود و داستان اتّحاد ابن‌ملجم با برک‌ بن ‌عبدالله و عمرو بن بکر

 داستان اتّحاد کردن ابن‌ملجم با برک بن عبدالله و عمرو بن بکر با مقداری از إخبارات حضرت به شهادت خود و روضۀ مناسب، ختم سخن شد.[[359]](#footnote-359)

...[[360]](#footnote-360)

...[[361]](#footnote-361)

...[[362]](#footnote-362)

...[[363]](#footnote-363)

...[[364]](#footnote-364)

...[[365]](#footnote-365)

...[[366]](#footnote-366)

...[[367]](#footnote-367)

...[[368]](#footnote-368)

...[[369]](#footnote-369)

...[[370]](#footnote-370)

...[[371]](#footnote-371)

...[[372]](#footnote-372)

...[[373]](#footnote-373)

...[[374]](#footnote-374)

# مجلس روز بیستم: حیات دین به واسطۀ متابعت از پیشوای آن

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

## سعادت بشر در پیروی از پیامبر اکرم و أمیرالمؤمنین علیهما السّلام

 ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَـٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾.[[375]](#footnote-375)

 حیات دین به متابعت [از] پیشوای آن، و ممات دین به سرپیچی افراد آن از

دستورات قوانین آن دین است. آیه‌ای که در عنوان کلام ذکر شد دلالت دارد که سعادت مسلمانان و به طور کلّی کلّیه بشر در متابعت از پیغمبر و حضرت امیر علیهما السّلام است؛ زیرا که نور در آیه، تفسیر به أمیرالمؤمنین علیه السّلام شده است؛[[376]](#footnote-376) زیرا تفسیر آن به قرآن مورد ندارد، چون نزول قرآن با پیغمبر نبوده است.

## مکاتبه أمیرالمؤمنین علیه السّلام با والی بصره عثمان بن حنیف

 مکاتبه‌ای که حضرت أمیرالمؤمنین به عثمان بن حنیف کرده‌اند.[[377]](#footnote-377)

...[[378]](#footnote-378)

...[[379]](#footnote-379)

...[[380]](#footnote-380)

...[[381]](#footnote-381)

## داستان مالک اشتر در بازار کوفه

 داستان مالک‌اشتر در بازار و سبزی‌فروشی که برگ تره به صورت اشتر زد.[[382]](#footnote-382)

## قضیّه اعرابی که سه شب در طواف دعا می‌کرد و حاجت داشت و فروختن حضرت امیر باغ خود را

 قضیّه اعرابی که در سه شب در طواف دعا می‌کرد و حاجت داشت، و فروختن حضرت باغ خود را به دوازده هزار دینار که چهار هزار دینار آن را به آن اعرابی داده و هشت هزار دینار دیگر [را] در سکوی مسجد به فقرا داد. چون به منزل آمد، فاطمه علیها السّلام فرمود: کاش ما را به اندازه یکی از فقرای مدینه محسوب می‌داشتی! حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در مسجد آمدند و گفتند: ای فاطمه! دامن علی را نگیر، و هفت درهم به علی دادند برای طعام، علی علیه السّلام در راه دراهم را به مقداد دادند. و قضیّه فروش ناقه و خریدن آن بعد از این قضیّه.[[383]](#footnote-383)

...[[384]](#footnote-384)

...[[385]](#footnote-385)

...[[386]](#footnote-386)

...[[387]](#footnote-387)

...[[388]](#footnote-388)

...[[389]](#footnote-389)

...[[390]](#footnote-390)

...[[391]](#footnote-391)

...[[392]](#footnote-392)

## قضیّه بیماری حسنین و نذر کردن أمیرالمؤمنین برای شفای آنها

 قضیّه مریض شدن حسنین و نذر کردن حضرت امیر برای شفای آنها، و روزه گرفتن حضرت امیر و صدیقه، و نان خود را در سه موقع افطار به سه فقیر (مسکین و اسیر و یتیم) دادند. پیغمبر در شب سوّم به منزل آمدند و [در] آن حال دیدند جبرائیل نازل شده و سوره هل أتی آورد.[[393]](#footnote-393)

## شرح حالات أمیرالمؤمنین علیه السّلام در روز بیستم (ت)

 روضه مناسب با امروز و شرح حالات حضرت امیر در روز بیستم و ختم کلام.[[394]](#footnote-394)

...[[395]](#footnote-395)

...[[396]](#footnote-396)

...[[397]](#footnote-397)

...[[398]](#footnote-398)

# مجلس شب بیست و یکم: دعا و اقسام آن

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ﴾.[[399]](#footnote-399)

## عبادت یعنی خواستن و خواندن مسبّب الأسباب

 دعا بهترین اعمال است؛ زیرا که معنی دین و حقیقتِ عبادات مشروعه هر دینی، دعا در آن دین است. در دعا، داعی چشم از اسباب ظاهر پوشیده، حاجت خود پیش مسبّب الاسباب می‌آورد و از او تمنّا می‌کند.

 عبادت یعنی خواستن و خواندن مسبّب الأسباب. انسان در مواقع بیچارگی دست نیاز به دامان حضرت حقّ دراز می‌کند:

 ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡ‍َٔرُونَ﴾؛[[400]](#footnote-400)

 ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرّٞ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ﴾؛[[401]](#footnote-401)

 ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ﴾.[[402]](#footnote-402)

 تمام اینها دلالت دارد که بشر در حین نبود سبب، نظر به مسبّب الاسباب دارد، ولی چون اسباب برای او ظاهر می‌شوند چشم خود را از مسبّب می‌دوزد. ولی دین می‌گوید: شما در حین فراخی نعمت هم باید نظر خود را به مسبّب الاسباب مصروف دارید و از او طلب کنید.

## روایاتی در تحریص و تشویق به دعا نمودن

 عن الصّادق علیه السّلام أنّه قال لعَلاءِ بن کامل: «عَلَیکَ بِالدُّعاءِ فَإنَّهُ شِفاءٌ مِن کُلِّ داءٍ.»[[403]](#footnote-403)

 و عنه علیه السّلام: «مَن لَم یَسألِ اللهَ مِن فَضلِهِ افتَقَر.»[[404]](#footnote-404)

 از حضرت باقر علیه السّلام مروی است:

 «عن أبِی‌جَعفَرٍ علیه السّلام قالَ: ”لا و اللهِ لا یُلِحُّ عَبدٌ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ إلّا استَجابَ اللهُ لَهُ.“»[[405]](#footnote-405)

 در نهج البلاغه وارد است:

 «مَن أُعطِیَ أربَعًا لَم یُحرَم أربَعًا: مَن أُعطِیَ الدُّعاءَ لَم یُحرَم الإجابَةَ، و مَن أُعطِیَ التَّوبَةَ لَم یُحرَم القَبُولَ، و مَن أُعطِیَ الاستِغفارَ لَم یُحرَم المَغفِرَةَ، و مَن أُعطِیَ الشُّکرَ لَم یُحرَم الزِّیادَةَ.»[[406]](#footnote-406)

## دعا مانع و رادع امواج سهمگین بلا

 بلا مانند امواجی سهمگین به انسان روی می‌آ‌ورد، و دعا مانع و رادع آن است. فی نهج البلاغة:

 «سُوسُوا إیمانَکُم بِالصَّدَقَةِ و حَصِّنُوا أموالَکُم بِالزَّکاةِ و ادفَعُوا أمواجَ البَلاءِ بِالدُّعاءِ.»[[407]](#footnote-407)

 در حدیث وارد است که:

 «دعا نکنید که خداوند شما را به خلق خود محتاج نکند زیرا این دعا مقبول نیست، دعا کنید که خداوند شما را محتاج خلق بد نکند؛ دعا نکنید که خداوند نعمتِ دیگری را به شما بدهد، دعا کنید که پروردگار مثل آن نعمت را به شما بدهد؛ دعا نکنید که خدایا از فتنه‌ها به تو پناهنده می‌شوم، دعا کنید که از فتنه‌های گمراه ‌کننده به تو روی می‌آورم.»[[408]](#footnote-408)

 از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت است که:

 «مظلومی به درگاه خدا، دفع ظالمی را از خود خواست. خدا به او خطاب کرد: ”تو نسبت به دیگری ظالمی؛ اگر بخواهی که من دعای تو را که مظلومی مستجاب کنم دعای مظلومی که تو نسبت به او ظلم می‌کنی را [هم] مستجاب خواهم

نمود. پس اوّل در دفع ظلم برآی، آن‌وقت دعای برای دفع ظالمِ خود کن.“»[[409]](#footnote-409)

## اقسام شش‌گانه دعا

 دعا چند قسم است:[[410]](#footnote-410)

 اوّل: الرّغبة: و او آن است که انسان کف دست‌ها را رو به آسمان می‌کند، و این اغلب برای نزول برکات و خواستن از خداست شیء وجودی را.

 دوّم: الرّهبة: پشت دست‌ها را روی به آسمان می‌کند، و این برای دفع بلایا است.

 سوم: التعوّذ: کف دست‌ها را رو به قبله نمودن.

 چهارم: التضرّع: حرکت دادن سبّابه [دست] راست.

 پنجم: الابتهال: دو دست را باز کرده و دو ذراع را رو به آسمان بلند می‌کند، و این هنگامی است که اسباب گریه در انسان ظاهر ‌شود.

 ششم: التبتُّل: حرکت دادن سبابه دست [چپ] را به بالا و پایین، عند الانقطاعِ من النّاس و الأسبابِ الظاهره.[[411]](#footnote-411)

## لسان ضعف و مسکنت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در فقراتی از دعای کمیل

 دعاهای أمیرالمؤمنین علیه السّلام را ملاحظه نمایید که با چه لسان ضعف و مسکنتی از خدای خود تقاضای عفو و آمرزش می‌کند! عرضه می‌دارد:

 «یا سَیّدی! فَأسألُکَ بِعِزَّتِکَ أن لا یَحجُبَ عنک دُعائی، سُوءُ عَمَلی و فِعالی، و لا تَفضَحنی بخَفیِّ ما اطَّلَعتَ عَلیه مِن سِرِّی، و لا تُعاجِلنی بالعُقوبةِ علی ما عَمِلتُه فی

خَلَواتی مِن سُوءِ فِعلی و إساءَتی و دَوامِ تَفریطِی و جَهالَتی و کَثرَةِ شَهَواتی و غَفلَتی.»[[412]](#footnote-412)

 و در جای دیگر می‌فرماید:

 «الهِی و سَیِّدِی و رَبِّی! أَ تُراکَ مُعَذِّبِی بِالنّارِ [بِنارِکَ] بَعْدَ تَوْحِیدِکَ، و بَعْدَ ما انْطَوى‏ عَلَیْهِ قَلْبِی مِنْ مَعْرِفَتِکَ، و لَهِجَ بِهِ لِسانِی مِنْ ذِکْرِکَ، و اعْتَقَدَهُ ضَمِیرِی مِنْ حُبِّکَ، و بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرافِی و دُعائِی خاضِعًا لِرُبُوبِیَّتِکَ؟ هَیْهاتَ! أنْتَ أکْرَمُ مِنْ أنْ تُضَیِّعَ مَنْ رَبَّیْتَهُ، أوْ تُبَعِّدَ مَنْ أدْنَیْتَهُ، أوْ تُشَرِّدَ مَنْ آوَیْتَهُ، أوْ تُسَلِّمَ إلَى الْبَلاءِ مَنْ کَفَیْتَهُ و رَحِمتَهُ.

 و لَیتَ شِعرِی یا سَیِّدِی و إلهِی و مَولایَ أ تُسَلِّطُ النّارَ عَلى‏ وُجُوهٍ خَرَّتْ لِعَظَمَتِکَ ساجِدَةً، و عَلى‏ ألسُنٍ نَطَقَتْ بِتَوحِیدِکَ صادِقَةً و بِشُکرِکَ مادِحَةً، و عَلى‏ قُلُوبٍ اعْتَرَفَتْ بِإلهیَّتِکَ مُحَقِّقَةً، و عَلى‏ ضَمائِرَ حَوَتْ مِنَ العِلمِ بِکَ حَتّى‏ صارَتْ خاشِعَةً، و عَلى‏ جَوارِحَ سَعَتْ إلى‏ أوطانِ تَعَبُّدِکَ طائِعَةً و أشارَتْ بِاسْتِغفارِکَ مُذعِنَةً؟ ما هکَذا الظَّنُّ بِکَ و لا أُخبِرْنا بِفَضلِکَ عَنکَ، یا کَرِیمُ یا رَبِّ!

 و أَنتَ تَعلَمُ ضَعفِی عَن قَلِیلٍ مِن بَلاءِ الدُّنیا و عُقُوباتِها و ما یَجرِی فِیها مِنَ المَکارِهِ عَلى‏ أهلِها؛ عَلى‏ أنَّ ذلِکَ بَلاءٌ و مَکرُوهٌ قَلِیلٌ مَکثُهُ، یَسِیرٌ بَقاؤُهُ، قَصِیرٌ مُدَّتُهُ. فَکَیفَ احْتِمالِی لِبَلاءِ الآخِرَةِ و حُلولِ [جَلِیلِ] وُقُوعِ المَکارِهِ فِیها، و هو بَلاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ، و یَدُومُ مُقامُهُ، و لا یُخَفَّفُ عَن أهلِهِ؛ لِأنَّهُ لا یَکُونُ إلاّ عَنْ غَضَبِکَ و انْتِقامِکَ و سَخَطِکَ، و هذا ما لا تَقُومُ لَهُ السَّماواتُ و الْأَرْض.»[[413]](#footnote-413)

## اشعاری در باب مناجات و دعا

 \* \* \*

 ای رفقای عزیز، هیچ می‌دانید که صدای علی امشب خاموش است!

## روضه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در شب بیست و یکم

 ختم سخن با روضه مناسب و احیاء.[[414]](#footnote-414)

 ‌

# مجلس روز بیست و یکم: خصائص و فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 ‌

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿أَطِيعُواْ ٱللَهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾.[[415]](#footnote-415)

## امام یعنی پیشوا و مقتدا و مأموم یعنی مقتدی

الرِّفقُ بِالرَّعِیَّة، و العَدلُ فِی القَضِیَّة

 امام یعنی پیشوا و مقتدا، و مأموم یعنی مقتدِی. ما شیعیان خود را پیرو و مقتدِی به أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌دانیم و قائلیم که باید از او پیروی کرد.

 برای حصول تبعیّت از اخلاق و رفتار او، در وهلۀ اوّل لازم است که به اعمال و رفتار او عالم باشیم. بنده نمی‌توانم از بزرگواری‌های علی علیه السّلام تعریفی کنم؛ زیرا که نوابغ دنیا، سیمای خود را بر خاک آستان علی می‌سایند و دربارۀ او انگشت حیرت به دندان می‌گزند.

## نگاهی اجمالی به خصائص و ویژگی‌های أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 أمیرالمؤمنین علیه السّلام در سن ده‌ سالگی اسلام آورد و اوّلین کسی است که از مردان، اسلام گزیده و در تمام مدّت عمر، ملازم پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده؛ به طوری که پیغمبر اسلام او را به برادری خود برگزید و جانشین خود قرار داد. أمیرالمؤمنین پادشاهی بود که بر ملک و ملکوت سلطنت می‌کرد و تا به حال پادشاهی چنین نیامده. در عبادت و قضاوت و مهربانی به شیعیان و رسیدگی به ایتام و ارسال حکّام به بلاد و دستورالعلمل دادن به آنها و مناجات و خلوت با پروردگار خود و شجاعت و صف‌آرایی، هوش از جمجمه هر ذی‌شعوری می‌زداید.

 أمیرالمؤمنین برای نیل به مقصود، یک کلمه دروغ نمی‌گفت و یک قدم خلاف واقع نمی‌پیمود. ما اگر بخواهیم مثلاً بر مسلمین ریاست کنیم و زمام امور آنها را در دست گیریم و این امر را متوقّف به دسائس و ستم‌هایی ببینیم، برای نیل به مقصود از اینها خودداری نمی‌کنیم و می‌گوییم اهمیّت مقصود ما را ملزم کرد که به یتیمی ظلم کرده یا کلمه‌ای دروغ بگوییم یا جان دو مسلمان در خطر افتد. ولیکن أمیرالمؤمنین چنین نبود؛ اگر می‌دید می‌تواند رقیب خود را دراندازد با ستم به یک

یتیم یا کشتن یک مسلمان، از آن مقصود می‌گذشت و راضی نداشت خاری به پای یتیمی رود. برای مقصود و اعلای کلمه توحید بی‌تاب و توان بود. شب‌ها خواب از چشمانش می‌رفت ولی تا جایی که با قانون خدا و عدالت می‌توانست جلو برود جلو می‌رفت و همین‌که می‌دید برای جلو بردن این امر از راه عدالت دیگر راه میسّر نیست همانجا متوقّف می‌شد.

 أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تمام مدّت سلطنتش به احدی یک درهم رشوه نداد، و برای جلو بردن چرخ توحید از ستمکاران و خائنین کمک نطلبید. پیوسته در مجالس و محافل و روی منبر و در جنگ و کتابتی که به حکّام می‌نوشت، کلماتش مشحون از پرورش روح توحید و استقامت قانون عدالت و متوجّه ساختن مردم به عالم قیامت بود.

 خطب نهج البلاغه که با لسان آتشین علی از حلقوم توحید بیرون آمد، شاهد مدّعاست. در روز گذشته کتابتی که خطاب به عثمان بن حنیف نوشت را تماماً عرض کردم و دانستید علی چگونه خود را توصیف می‌کند و با چه لسانی مردم را به راه حقّ می‌خواند.

## علل سکوت و صبر أمیرالمؤمنین در فتنه‌های بعد رسول خدا

 علی به اندازه پرکاهی به دنیا علاقه نداشت و سلطنت و خلافت خود را با زور و دسیسه به‌دست نیاورد. آن مردی که اگر تمام عرب همدست می‌شدند نمی‌توانستند او را از پای درآورند، بعد از رحلت پیغمبر چون می‌دید که اگر بخواهد برای خلافت خود قیام کند منجر به فتنه و آشوب و خون‌ریزی شدید خواهد شد و نام اسلام یکباره از بین می‌رود، در خانه نشست. حقّ او را غصب کردند، او را با ریسمان به مسجد بردند، دم نزد. با آنکه اگر می‌خواست می‌توانست از کوچه‌های مدینه سیلاب خون جاری کند، با این حال برای رضای خدا سکوت اختیار فرمود.

 فاطمه دید علی در خانه نشسته و زانوها را در بغل گرفته، گفت: «ای علی!

ای بطَل[[416]](#footnote-416) عرب! چرا مانند جنین نشسته و خود را به خود پیچیده‌ای؟!»[[417]](#footnote-417) علی جواب نداد تا آنکه چون اذان مؤذّن به «أشهد أنّ محمّدًا رسول الله» رسید، فرمود: «ای فاطمه! می‌خواهی این اسم باقی باشد؟» عرضه داشت: «بلی.» فرمود: «دیگر پس هیچ دم مزن.»[[418]](#footnote-418)

## ترجمه و شرح خطبه شقشقیّه (ت)

 خطبه شقشقیّه مفصّلاً با شرح آن بیان شد.[[419]](#footnote-419)

...[[420]](#footnote-420)

...[[421]](#footnote-421)

...[[422]](#footnote-422)

...[[423]](#footnote-423)

## کلمات سیّد رضی راجع به صفات متضادّه أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 کلمات سیّد رضی راجع به أمیرالمؤمنین که دارای صفات متضادّه بوده است؛[[424]](#footnote-424) چون یتیم‌نوازی و شجاعت و عبادت و سیاست مُدُن و مملکت‌داری.

...[[425]](#footnote-425)

...[[426]](#footnote-426)

...[[427]](#footnote-427)

...[[428]](#footnote-428)

 کلمات شافعی راجع به علی بن أبی‌طالب:

## داستان ناقه در سخاوت أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 سخاوت أمیرالمؤمنین بیداد می‌کند:

 داستان اعرابی که سه شب در کعبه‌ برای طواف آمد و در شب سوّم چهار هزار دینار از خدا درخواست کرد و أمیرالمؤمنین او را به مدینه راهنمایی کرد و باغ خود را فروخت به دوازده هزار دینار و بقیه را در سکوی مسجد به فقرا داد، و گفتار فاطمه که: «ای علی! می‌خواستی ما را هم یکی از فقرا محسوب داری» و گرفتن دامان علی را، و ورود پیغمبر صلّی الله علیه و آله و فرمودن ایشان: «ای فاطمه! دامان علی را رها کن»، و دادن هفت درهم و اعطاء أمیرالمؤمنین آنها را به مقداد و داستان خرید و فروش ناقه.[[429]](#footnote-429)

## داستان پرستاری أمیرالمؤمنین علیه السّلام از پیرمرد یهودی در خرابه

 داستان حضرت که در خرابه به پیرمرد یهودی که مریض بود پرستاری می‌نمود.[[430]](#footnote-430)

 ختم سخن با روضه مناسب.

# مجلس روز بیست و دوّم: میزان در سعادت آدمی

‌

|

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ \* كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ \* إِنَّ ٱللَهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾.[[431]](#footnote-431)

## آیا علم میزان در شرافت انسان است

 میزان و معیار سعادت هر شخصی عمل صالح اوست و اخلاقیّات و روحیّات او. و ابداً علم ـ فی حدّ نفسه ـ نمی‌شود میزان شرافت باشد؛ زیرا که علم مقدّمۀ عمل است و مقدّمه شرافتش بر حصول ذی‌المقدّمه است و در صورت عدم عمل، علم نیز بی‌نتیجه است. مثلاً شخصی که سال‌ها علم طبّ بخواند و در این فنّ سرآمد أقران گردد ولی دست به عمل نزده، مداوای خود و مردم را نکند، به هیچ میزانی نمی‌توان برای او شرافتی قائل شد.

## توأم بودن علم و عمل

 و در حقیقت چنین علمی را نمی‌توان علم گفت؛ زیرا که کسی که با عین‌الیقین مضرّت چیزی را دانست مرتکب نمی‌شود، و چون نفع شیء را درک کرد آن را بجای می‌آورد. انسان در دیدن شیر بی‌اختیار فرار می‌کند و چون تشنه گردد بی‌اختیار روی به آب می‌آورد، زیرا نفع و ضرر را بالعیان می‌بیند؛ امّا کسی که عامل نباشد علم او علم نبوده بلکه قضایا و تصوّراتی است که در ذهن او چیده شده و تأثیری به جان و روح او نکرده است. پس علم و عمل توأم هستند.

## احادیثی در توأم بودن علم و عمل

 عَن أبِی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام: «العِلمُ مَقرُونٌ إلَی العَمَلِ؛ فَمَن عَلِمَ عَمِلَ، و مَن عَمِلَ عَلِمَ.»[[432]](#footnote-432)

 و فی نهج البلاغه: «العِلمُ مَقرُونٌ بِالعَمَلِ فَمَن عَلِمَ عَمِلَ و العِلمُ یَهتِفُ بِالعَمَلِ فَإن أجابَ [أجابه] و إلّا ارتَحَلَ عَنه.»[[433]](#footnote-433)

 از حضرت صادق مروی است که: «عالمی که نظر بر صورت آن عبادت است، هو العالمُ الّذی إذا نظرتَ إلیه ذکّرک الآخرةَ، و مَن کان خلاف ذلک فالنّظرُ إلیه فتنةٌ.»[[434]](#footnote-434)

 باز از حضرت صادق در تفسیر قول الله تعالی: ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَهَ مِنۡ عِبَادِهِ

ٱلۡعُلَمَـٰٓؤُاْ﴾[[435]](#footnote-435) فرمود: «یَعنِی بِالعُلَماءِ مَن صَدَّقَ فِعلُهُ قَولَهُ، و مَن لَم یُصَدِّق فِعلُهُ قَولَهُ فَلَیسَ بِعالِمٍ.»[[436]](#footnote-436)

## ملازم بودن ایمان با عمل صالح در قرآن

 قرآن مجید نیز میزان را همان عمل قرار داده است و ایمان را با عمل صالح ملازم می‌داند؛ در همه جا می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ﴾.[[437]](#footnote-437) پس چون کسی دارای عمل صالح نباشد إنّاً کشف می‌کنیم که دارای ایمان نیست؛ ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾.[[438]](#footnote-438)

 اسلام کلام یک نفر فقیر پابرهنۀ گرسنه که دارای ملکه عدالت باشد را بر یک عالم جلیل متموّل ترجیح داده؛ اوّلی در نزد اولیاء دین شریف و دوّمی خسیس است.

## خطبه أمیرالمؤمنین علیه السّلام: «الحمد لِله الواصل الحمد بالنّعم و النّعم بالشُّکر»

 در اینجا خطبه حضرت أمیرالمؤمنین: «الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّکر»[[439]](#footnote-439) ـ تا آخر با شرح مفصّل آن بیان شد.

...[[440]](#footnote-440)

...[[441]](#footnote-441)

...[[442]](#footnote-442)

## میزان شرافت در اسلام فقط عمل صالح است نه صرف حسب و نسب

 میزان شرافت را اسلام حسَب و نسَب تنها قرار نداده بلکه فقط عمل صالح است.

 عن زَینِ العابِدِین علیه السّلام: «خَلَقَ اللهُ الجَنَّةَ لِمَن أطاعَهُ و أحسَنَ و لَو کانَ عَبدًا حَبَشِیًّا، و خَلَقَ النّارَ لِمَن عَصاهُ و لَو کانَ وَلَدًا قُرَشِیّا.»[[443]](#footnote-443)

...[[444]](#footnote-444)

...[[445]](#footnote-445)

...[[446]](#footnote-446)

## بی‌فایده بودن دوستی با اهل بیت بدون عمل صالح

 فی نهج البلاغة: «إنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ مَن أطاعَ اللَهَ و إن بَعُدَت لُحمَتُهُ، و إنَّ عَدُوَّ

مُحَمَّدٍ مَن عَصَى اللَهَ و إن قَرُبَت قَرابَتُه.»[[447]](#footnote-447)

 دوستی ائمّه بدون عمل صالح دوستی نبوده و به درد هم نمی‌خورد؛ زیرا با عمل زشت جراحت بر روح آنها می‌زنیم. در این‌صورت چگونه می‌توان او را دوستی گفت؟! و دوستیِ لفظی که منشأ اثر نیست.

 عن الصادق علیه السّلام: «... لا تَدَعُوا حُبَّ آلِ مُحَمّد اتِّکالًا عَلَی ‏العَمَلَ الصّالِح، و لا العَمَلَ الصّالِح‏ اتِّکالًا عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّد؛ فَإنَّهُ لا یُقبَلُ أحَدُهُما دُونَ الآخَر.»[[448]](#footnote-448)

## أمیرالمؤمنین علیه السّلام، مرد عمل

 أمیرالمؤمنین علیه السّلام مرد عمل بود. جنگ‌ها، عبادت‌ها، رسیدگی به ایتام، در دست داشتن قضاوت و ارسال حکّام، و رسیدگی به حاجات مردم، عملیات أمیرالمؤمنین را واضح کرد.

 أمیرالمؤمنین در جنگی زخم خورد و درد چشم بر آن حضرت عارض شد و

در بستر افتاده بود، جنگ دیگری شروع شد. علی علیه السّلام با آن کسالت برخاست و به غزوه حاضر شد.[[449]](#footnote-449)

 أمیرالمؤمنین شنید که یکی از لشکریان معاویه گوشوار از گوش، و خلخال و سوار از [پای] یهودیه‌ای بیرون آورده است، فرمود:

 «فَلَو أنَّ امرَأً مُسلِمًا ماتَ مِن بَعدِ هَذا أسَفًا ما کانَ بِهِ مَلُومًا بَل کانَ بِهِ عِندِی جَدِیرًا.»[[450]](#footnote-450)

 ختم سخن با روضه مناسب.

 ‌

# مجلس شب بیست و سوّم: فضیلت توبه

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ﴾.[[451]](#footnote-451)

## توبه، یکی از واجبات شریعت مقدّسه اسلام

 توبه کردن یکی از واجبات شریعت مقدّسه اسلام است؛ ﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ جَمِيعًا﴾.[[452]](#footnote-452)

 قلب انسان مانند چراغی است نورانی که به وسیلۀ معاصی پرده‌های غبار بر روی آن پوشیده، و مقدار غبار بر حسب قلّت و کثرت معاصی است؛ باید با توبه این غبارها را زدود و قلب نورانی خود را نمایان کرد. و لذا توبه کردن قلب را پاک و معاصی را می‌شوید؛ همان‌طوری که پاک کردن چراغ، چراغ را نورانی می‌نماید.

## محو و نابود کردن توبه، صور گناهان را در عالم برزخ

 [عَن أبِی‌جَعفَرٍ علیه السّلام]: «التّائِبُ مِنَ الذَّنبِ کَمَن لا ذَنبَ لَه‏.»[[453]](#footnote-453)

 تمام اعمال انسان از خوب و زشت در عالم برزخ ثبت و ضبط است؛ نه تنها صورت کتبی آنها بلکه صور خارجی آنها. مثلاً مصلّی، طریق وضو گرفتن و نماز گزاردن و صدا کردن و کلمات، عیناً عکس از اعمال او برداشته شده و در عالم برزخ ثابت می‌ماند. بنابراین تمام دقائق عمر حتّی نفس کشیدن و خوردن و خوابیدن، عکس‌های مرتّبی از آنها در عالم برزخ است.

 و یک قسم شهادت هم در روز قیامت چنین است. مثلاً در جلوی چشم زانی همان فرش که بر روی آن زنا کرده، خود را و طرف خود را در روی آن می‌بیند با تمام جزئیات؛ دیگر جای انکار برای او نمی‌ماند.

 توبه آن عکس‌ها و آن صور را محو و نابود می‌نماید و در روز قیامت جز خدای علیّ أعلی، کسی را بر معصیت انسان اطّلاعی نیست.

 عَن مُعاوِیَةَ بنِ وَهبٍ، قالَ: سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقُولُ:

 «إذا تابَ العَبدُ تَوبَةً نَصُوحًا أحَبَّهُ اللهُ فَسَتَرَ عَلَیهِ فِی الدُّنیا و الآخِرَةِ.»

 فَقُلتُ: و کَیفَ یَستُرُ عَلَیهِ؟

 قالَ: «یُنسِی مَلَکَیهِ ما کَتَبا عَلَیهِ مِنَ الذُّنُوبِ، و یُوحِی إلَی جَوارِحِهِ اکتُمِی عَلَیهِ ذُنُوبَهُ، و یُوحِی الله تعالی إلَی بِقاعِ الأرضِ اکتُمِی ما کانَ یَعمَلُ عَلَیکِ مِنَ الذُّنُوبِ؛ فَیَلقَی اللهَ حِینَ یَلقاهُ و لَیسَ شَی‏ءٌ یَشهَدُ عَلَیهِ بِشَی‏ءٍ مِنَ الذُّنُوبِ.»[[454]](#footnote-454)

## دریای رحمت و مغفرت پروردگار علّت آمرزش انسان از هر گناهی که توبه کند

 انسان از هر گناهی توبه کند آمرزیده می‌شود؛ زیرا که خداوند بخیل نیست، و دریای رحمت و مغفرت او پایان ندارد. چون می‌بیند این بنده حقیر ضعیف با نهایت عجز و مسکنت از معاصی خود پوزش می‌خواهد او را خواهد آمرزید.

 عَن جابِرِ بنِ عَبدِاللهِ الأنصارِیِّ قالَ: جاءَتِ امرَأةٌ إلَی النَّبِیِّ صلّیَ اللهُ علیهِ و آلهِ و سَلّمَ فَقالَت: یا نَبِیَّ اللهِ! امرَأةٌ قَتَلَت وَلَدَها هَل لَها مِن تَوبَةٍ؟ فَقالَ صلّیَ اللهُ علیهِ و آلهِ و سلَّمَ لَها:

 «و الّذی نَفسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ لَو أنَّها قَتَلَت سَبعِینَ نَبِیًّا ثُمَّ تابَت و نَدِمَت و یَعرِفُ اللهُ مِن قَلبِها أنَّها لا تَرجِعُ إلَی المَعصِیَةِ أبَدًا، یَقبَلُ اللهُ تَوبَتَها و عَفا عَنها؛ فَإنَّ بابَ التَّوبَةِ مَفتُوحٌ ما بَینَ المَشرِقِ و المَغرِبِ و إنَّ التّائِبَ مِنَ الذَّنبِ کَمَن لا ذَنبَ لَهُ.»[[455]](#footnote-455)

## استغفار، یکی از دو امان خداوند در زمین

 در نهج البلاغه وارد است که: «در زمین دو امان از عذاب خدای وجود دارد؛ یکی از امان‌ها از بین رفته‌ و دیگری باقی است. امان اوّلی وجود پیغمبر صلّی الله علیه و آله است و دوّمی استغفار. قال الله عزّوجلّ: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡ وَمَا كَانَ ٱللَهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ﴾.»[[456]](#footnote-456)و[[457]](#footnote-457)

## حقیقت توبه

 حقیقت توبه همان ندامت بر معصیت گذشته، و رجوع از آن، و تصمیم و عزم بر ترک آن در آینده است.

 خداوند علیّ أعلی از مادر مهربان‌تر است، و جهنّم را برای سوزاندن مردم از روی غضب ایجاد نکرده ـ بلکه ما جهنّم را با اعمال زشت خود آفریده‌ایم ـ و توبۀ توبه کننده را دوست دارد.

 [قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم]: «التّائِبُ حَبیبُ الله.»[[458]](#footnote-458)

 عَن الباقر علیه السّلام: «إنَّ اللهَ تَعالَی أشَدُّ فَرَحًا بِتَوبَةِ عَبدِهِ مِن رَجُلٍ أضَلَّ راحِلَتَهُ و زادَهُ فِی لَیلَةٍ ظَلماءَ فَوَجَدَها.»[[459]](#footnote-459)

## حکایت توبه نصوح شخص نبّاش

 داستان آن شخص نبّاش که معاذ ‌بن جبل او را به خدمت حضرت آورد ـ الخ، و

 دو آیه شریفه: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ \* أُوْلَـٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّـٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ﴾[[460]](#footnote-460)

...[[461]](#footnote-461)

...[[462]](#footnote-462)

 عَن الصّادق علیه السّلام، قالَ:

 «قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”مَن تابَ قَبلَ مَوتِهِ بِسَنَةٍ، قَبِلَ اللهُ تَوبَتَهُ.“ ثُمَّ قالَ: ”إنَّ السَّنَةَ لَکَثِیرَةٌ [لَکَثِیرَ]، مَن تابَ قَبلَ مَوتِهِ بِشَهرٍ قَبِلَ اللهُ تَوبَتَهُ.“ ثُمَّ قالَ: ”إنَّ الشَّهرَ لَکَثِیرٌ، مَن تابَ قَبلَ مَوتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوبَتَهُ.“ ثُمَّ قالَ: ”إنَّ الجُمُعَةَ لَکَثِیرَةٌ، مَن تابَ قَبلَ مَوتِهِ بِیَومٍ قَبِلَ اللهُ تَوبَتَهُ.“ ثُمَّ قالَ: ”إنَّ الیَومَ لَکَثِیرٌ، مَن تابَ قَبلَ أن یُعایِنَ قَبِلَ اللهُ تَوبَتَهُ.“»[[463]](#footnote-463)

 داستان استغفار[[464]](#footnote-464) و دعای حضرت امیر با روضه و سپس احیا و ختم سخن.[[465]](#footnote-465)

...[[466]](#footnote-466)

# مجلس روز بیست و سوّم: حقیقت قضاء و قدر إلهی و تغییر مقدّرات به واسطه توبه

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَهِ إِنَّ ٱللَهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ \* وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَأَسۡلِمُواْ لَهُۥ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾.[[467]](#footnote-467)

## تعیین مقدّرات از اعمال صالحه، با توبه در شب قدر

 در شب گذشته بیان شد که شب قدر شبی است که خداوند علیّ أعلی مقدّرات سال آینده را برای انسان معیّن می‌کند از روی اعمالی که انسان بجای آورده است؛ لذا مناسب است که قبل از اذان صبحِ شب قدر، بنده خدا توبه کند و نامۀ عمل خود را از معصیت بشوید تا مقدّرات او فقط از روی اعمال صالحۀ او تعیین شود.

 ممکن است بعضی در اینجا تصوّر کنند که چون شب قدر گذشت، تمام

جزئیّات سرگذشت انسان در سال آتیه معیّن خواهد شد؛ در این‌صورت بعد از گذشتن شب قدر، توبه کردن و انابه به خدا معنی ندارد زیرا که مقدّرات لایتبدّل است. برای رفع این توهّم باید معنی قضا و قدر معیّن گردد.

## بحثی در معنی قضا و قدر الهی

 خداوند برای هر موضوعی از موضوعات، احکام کلّیۀ تشریعیّه و هم‌چنین تکوینیّه جعل کرده است که اینها را قضای الَهی گویند. مثلاً [در تشریعیّات] پروردگار برای میته حرمت قرار داده؛ این حکمی است کلّی روی موضوع کلّی. و در تکوینیّات برای محبّت به والدین و صلۀ رحم طول عمر قرار داده، و برای صدقه رفع بلا وضع کرده است. اینها همه قضای الَهی است.

 البتّه مطّلع شدن بر این احکام کلّیه را ـ تکوینیّة‌ً کانت أو تشریعیةً ـ قضای علمی خوانند. اگر هیچ مانعی بنده ایجاد نکند و در عمل خود هیچ تغییراتی حاصل نکند، همان قضای الَهی بر او واقع خواهد شد؛ و اگر در اعمال خود عملی کند که مانند پرده جلوی آن قضا را بگیرد، در این‌صورت آن حکم قضائی بر او جاری نشده، بلکه مقدّر به حدود معیّنی گشته است.

 حکم کلّی خدای را قضا و آنچه بر عبد جاری می‌گردد قَدَر خوانند. مَثل این مطلب عیناً مانند آفتاب است؛ زیرا که قضای الَهی بر آن جاری شده که نور دهد تمام عالم را، اگر انسان هیچ مانعی از برای تابش ایجاد نکند نور بر سر او خواهی‌نخواهی خواهد آمد. و امّا ممکن است در اطاقی برود و دیواری برای آن بسازد، در این‌صورت قضای الَهی را طوری مقدّر کرده که در اینجا نور نتابد، و ممکن است دوباره برای این اطاق پنجره قرار دهد و قضای الَهی را که جاری بود از دیوار نور به درون اطاق نرود تغییر داده و با پنجره این حکم را مقدّر کند، و دوباره ممکن است در پشت پنجره پرده‌ای بیاویزد و آن قضای خدا که آن بود که از پنجره نور باید درون اطاق برود او را مقدّر کند و محدود کند به صورت غیر وجود پرده.

 بنابراین هر یک از این احکام کلّیه را که ممکن است برای حصرش مانعی

ایجاد کرد، قضا خوانند نسبت به آن مانع، و هر مانعی را که بشر موجود می‌کند قدر خوانند نسبت به آن قضا. مثلاً آمدن نور قضاست نسبت به دیوار، و وجود دیوار قدر آن است. وجود دیوار قضای خداست نسبت به پنجره و پنجره قدر آن است، و پنجره قضای خداست نسبت به پرده و پرده قدر آن است.

 بنابراین قضای خدا دست انسان نیست ولی مقدّرات و محدود کردن آن قضا به حدود متفاوته، در تحت اختیار انسان است. مثلاً خدا فرموده حکم کلّی راجع به فلان عمل بلائی است که بر عامل آن وارد می‌کنم؛ در این‌صورت عامل می‌تواند با صلۀ رحم و برّ به والدین آن حکم را مقدّر کند به صورت دیگری و بلا را دفع کند.

 و علم پیدا کردن به این مقدّرات را قَدَر علمی گویند. و واضح است که قضای علمی بر قدر علمی مقدّم است.

 و اندازه‌گیری آن حکم کلّی الَهی را که در مواقعی خود عبد معیّن می‌کند و مطابق آن سنجش حکم بر او جاری خواهد شد قدر خارجی، و جریان دادن پروردگار چنین حکمی را بر عبد، قضای خارجی گویند. بنابراین قدر خارجی بر قضای خارجی مقدّم است.

## تغییر حکم نگاشته شده در لوح محو و اثبات به واسطه توبه و دعا

 حال که مطلب روشن شد می‌گوییم که: خداوند از روی اعمال گذشته شب قدر قضائی برای بشر معیّن می‌کند، ولی در هر حال بشر می‌تواند با توبه و با دعا آن حکم را از خود منصرف کند. مثلاً خداوند در شب قدر در لوح محو و اثبات نگاشته که بر این بنده باید بلائی برسد؛ در این حال بنده با تصدّق، آن امر را از خود دور می‌کند و با توبه آن را مقدّر می‌نماید. بنابراین توبه و انابه اختصاص به شب قدر ندارد و در هر حال باید خدا را خواند.

## تغییر قضای خداوند به واسطه دعا در داستان حضرت یونس

 در اینجا مناسب است داستان حضرت یونس که به واسطۀ دعای بزرگشان خداوند قضا را از آنها برگرداند [بیان شود].[[468]](#footnote-468)

## توبه یعنی: ندامت و پشیمانی مقارن با عزم بر ترک معصیت

 تمام این مطالب را به عنوان مقدّمه عرضه داشتم، و می‌خواستم تتمّۀ سخنان دیشب را راجع به توبه عرضه بدارم.

 در توبه لازم نیست که انسان لفظاً استغفر الله بگوید؛ بلکه همان ندامت و پشیمانی که مقارن با عزم بر ترک معصیت باشد، کافی است.

 قالَ رَسُولُ اللهِ صلّیَ اللهُ علیهِ و آلهِ و سَلَّمَ: «کَفَی بِالنَّدَمِ تَوبَةً.»[[469]](#footnote-469)

 و این ندامت برای او حاصل نمی‌شود مگر به دو چیز:

 اوّل آنکه: بداند این عمل مخالف رضای خداست؛

 دوّم آنکه: بداند هر عملِ مخالفِ رضای خدا، ایجاد جهنّم برای انسان می‌کند.

 قال أمیرالمؤمنین علیه السّلام: «التوبةُ بین الفرضین: أحدهما العِلمُ، و الثانی العزمُ علی الترک.»[[470]](#footnote-470)

 و حضرت سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: «إلهی إن کان النَّدمُ توبةً فأنا أندَمُ النّادِمینَ، و إن یَکنِ الإستغفارُ مِن الخَطِیئَةِ حِطّةً لِلذّنوبِ فإنّی لَکَ مِن المُستغفِرینَ.»[[471]](#footnote-471)

## شرائط پذیرش توبه

 توبه اگر در حقوق النّاس [است] تا رد نکند حقّ مردم را به صاحبش، توبه او مقبول نمی‌شود، و اگر در حقوق الله است و از چیز‌هایی است که ترک آن قضا دارد بدون قضا توبه مقبول نیست. بلی اگر در حقوق الله باشد که قضائی بر او نباشد یا قضای او را اتیان کرده باشد یا تصمیم بر اتیان داشته باشد یا حقوق النّاس را داده

باشد در آن صورت توبه مقبول است.

## حکایت استغفار کردن شخصی در حضور أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 شخصی که حضور حضرت أمیر علیه السّلام گفت: أستَغفِرُ اللهَ، فقالَ:

 «ثَکلَتکَ اُمُّکَ! أ تَدرِی ما الاستِغفارُ؟! إنَّ لِلاستِغفار دَرَجَةَ العِلِّیِّینَ، و هُوَ اسمٌ واقِعٌ عَلَی سِتَّةِ مَعانٍ: أوَّلُها: النَّدَمُ عَلَی ما مَضَی، و الثّانِی: العَزمُ عَلَی تَرکِ العَودِ إلَیهِ أبَدًا، و الثّالِثُ: أن تُؤَدِّیَ إلَی المَخلُوقِینَ حُقُوقَهُم حَتَّی تَلقَی اللهَ عَزَّوَجَلَّ أملسَ لَیسَ عَلَیکَ تَبِعَةٌ، و الرّابِعُ: أن تَعمِدَ إلَی کُلِّ فَرِیضَةٍ عَلَیکَ ضَیَّعتَها فَتُؤَدِّیَ حَقَّها، و الخامِسُ: أن تَعمِدَ إلَی اللَّحمِ الّذی نَبَتَ عَلَی السُّحتِ فَتُذِیبَهُ بِالأحزانِ حَتَّی تُلصِقَ الجِلدَ بِالعَظمِ و یَنشَأ بَینَهُما لَحمٌ جَدِیدٌ، و السّادِسُ: أن تُذِیقَ الجِسمَ ألَمَ الطّاعَةِ کَما أذَقتَهُ حَلاوَةَ المَعصِیَةِ. فَعِندَ ذَلِکَ تَقُولُ أستَغفِرُ الله‏.»[[472]](#footnote-472)

 و البتّه هنگامی قبول است که انسان در توبه ناچار نگردد؛ ولی در موقعی که

راه فرار ندارد توبه مقبول نیست:

 ﴿إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَـٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَهُ عَلَيۡهِمۡ وَكَانَ ٱللَهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا \* وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمۡ كُفَّارٌ أُوْلَـٰٓئِكَ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا﴾.[[473]](#footnote-473)

## حکایت آمرزیده شدن جوانی با کثرت فسق و فجور

 بنابراین گناهان انسان هر چه زیاد شود خدا می‌آمرزد. و مؤیّد مطلب است حکایت جوان فاسق که کثرت فجور و فسوق او به جایی رسید که پیغمبر وقت از طرف خدا مأمور شد او را از شهر خارج کند، و در بیابان‌ها حرکت می‌کرد تا مریض شد و به غاری پناه آورد. در حال عجز و حدّت به درگاه خدا ناله کرد: «یا مَن لَه الدُّنیا و الآخِرةُ ارحَم مَن لَیسَ له الدُّنیا و الآخرةُ» و جان تسلیم کرد. به پیغمبر وحی رسید که دوستی از دوستان ما در فلان کوه فوت کرده، پیغمبر بر بالین او آمد، خدا فرمود: او را غسل داده و کفن کن و با احترام به خاک بسپار. پیغمبر پرسید: خدایا! چرا این جوان عاصی را به من چنین امر می‌کنی؟ خداوند فرمود: چون نادم و پشیمان شد.[[474]](#footnote-474)

 پس خدا چگونه راضی شد بدن سیّدالشّهداء را سه روز بدون غسل و کفن

 در بیابان خشک و سوزان گذارند.[[475]](#footnote-475)

 ‌

# مجلس روز بیست و چهارم: مذمّت دنیا

 ‌

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ﴾.[[476]](#footnote-476)

## در هر پرده از پرده‌های خوشی و نعمت دنیا صدها مرارت است

 دنیا محلّی است که هر کسی مقداری در آنجا زیست می‌نماید، و دارای تحوّلات و تغیّرات شدیدی است.

 مردمانی که در دنیا زندگی می‌کنند دارای آمال و ‌آرزوهای بی‌شماری هستند که آنها نمی‌توانند اینها را به‌دست آورند، و به‌ طور کلّی نمی‌توان شخصی را یافت نمود که از دست دنیا راضی باشد.

 در هر پرده از پرده‌های خوشی و نعمتِ دنیا، صدها پرده مرارت و تلخی است، و هر کس با یک دنیا عشق برای به‌دست آوردن دنیا قدم بردارد، محال است

که به مقصود خود کامیاب گردد. یکی در اوّل راه سرش شکسته، یکی پایش لنگ شده، یکی در این بیابان دنیا بی‌هوش شده، یکی در چاه افتاده، و یکی هم که به مقصود رسیده تمام بدن خود را مریض می‌بیند که قادر بر استفاده نیست.

 از اینجا می‌توان به‌دست آورد که دنیا وضع برای غنودن و آسایش نیست؛ بلکه منزلی [است] که انسان باید در آن منزل، بار خود را چند صباحی فرود آورد سپس به جای دیگری کوچ کند.

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

 عن أمیرُالمؤمنینَ [علیه السّلام] أیضًا: «أهلُ الدُّنیا کَرَکبٍ یُسارُ بِهِم و هُم نِیامٌ.»[[477]](#footnote-477)

 و لذا انسان در دنیا نباید دنبال راحت ابدی و استراحت سرمدی گردد.

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

\* \* \*

 و عن أمیرالمؤمنین [علیه السّلام] أیضًا:

 و عن أمیرالمؤمنینَ [علیه السّلام] أیضًا: «الدَّهرُ یُخلِقُ الأبدانَ و یُجَدِّدُ [یُحَدِّدُ] الآمالَ، و یُقَرِّبُ المَنِیَّةَ و یُباعِدُ الأُمنِیَّةَ. مَن ظَفِرَ بِهِ نَصِبَ و مَن فاتَهُ تَعِب‏.»[[478]](#footnote-478)

## اشعار سعدی در حقیقت دنیا

 از سعدی است:

...[[479]](#footnote-479)

## مردم غافل چشم به نعیم دنیا دوخته و از منزلگاه حقیقی خود غافلند

 ﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗا وَفِي

ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَهِ وَرِضۡوَٰنٞ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ﴾.[[480]](#footnote-480)

 مردم غافل، چشم به نعیم دنیا دوخته و از منزلگاه حقیقی خود غافلند. هر چه پیمبران فریاد برمی‌آورند که مُهر کوری از چشمان خود دور کنید و به عاقبت خود بیندیشید، هیچ فایده ندارد.

## جلوه‌های مختلف دنیا، برای مردم مؤمن و کافر

 ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَ‍َٔابِ﴾.[[481]](#footnote-481)

 دنیا برای مردم مؤمن و کافر، جلوه‌های مختلف می‌کند. کافرین دنیا را به نظر استقلال نظر می‌کنند، مؤمنین به نظر تبع [و غیر مستقل]؛ و هر دو استفاده از دنیا می‌کنند امّا این کجا و آن کجا؟!

 دنیا برای کافر سرزمینی و بیابانی [است] پر گل و سنبل، تمام زنان خوش‌آواز و بلبلان غزل‌خوان در اینجا به نوا مشغولند؛ ولی پس از پیمودن این راه، دری به جهنّم باز می‌شود.

 و برای مؤمن سرائی است؛ پر خار و خس و خاشاک، و در آن مارها و مورهایی است زننده؛ و در آخر آن دری به بهشت گشوده می‌گردد.

 [عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم]: «الدُّنیا سِجنُ المُؤمِنِ و جَنَّةُ الکافِرِ.»[[482]](#footnote-482)

 از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردند: چرا مؤمنین از مرگ باکی ندارند به خلاف کفّار؟ حضرت فرمود: «برای آنکه مؤمنین دنیای خود را خراب کرده و آخرت خود را گلستان، و همه کس آرزو دارد از گُلخَن به گلشن برود. و کافرین دنیای خود را آباد کرده و آخرت خود را خراب، و هیچ کسی راضی ندارد از گلشن به خرابه قدمی گذارد.»[[483]](#footnote-483)

## حکایت ضِرار بن ضمره ضبابی در توصیف أمیرالمؤمنین نزد معاویه

 فی نهج البلاغة:

 «وَ مِن خَبَرِ ضِرارِ بنِ ضَمرَةَ الضُّبابیِّ عِندَ دُخُولِهِ عَلَی مُعاوِیَةَ و مَسألَتِهِ لَهُ عَن

أمِیرِالمُؤمِنِینَ علیه السّلام قالَ: فَأشهَدُ لَقَد رَأیتُهُ فِی بَعضِ مَواقِفِهِ و قَد أرخَی اللَّیلُ سُدُولَهُ و هُوَ قائِمٌ فِی مِحرابِهِ قابِضٌ عَلَی لِحیَتِهِ یَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّلِیمِ و یَبکِی بُکاءَ الحَزِینِ و هُوَ یَقُول:

 ”یا دُنیا، یا دُنیا، إلَیکِ عَنِّی! أ بِی تَعَرَّضتِ أم إلَیَّ تَشَوَّقتِ؟! لا حانَ حِینُکِ، هَیهاتَ، غُرِّی غَیرِی، لا حاجَةَ لِی فِیکِ، قَد طَلَّقتُکِ ثَلاثًا لا رَجعَةَ فِیها، فَعَیشُکِ قَصِیرٌ و خَطَرُکِ یَسِیرٌ و أمَلُکِ حَقِیرٌ. آهِ مِن قِلَّةِ الزّادِ و طُولِ الطَّرِیقِ و بُعدِ السَّفَرِ و عَظِیمِ المَورِد!“»[[484]](#footnote-484)

## حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام هر چه داشت برای خدا داد

 اولیای خدا دنیا را برای رضایت حضرت باری ترک می‌کردند و آن را زیر پای می‌گذاردند. حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام هر چه داشت برای خدا داد.

 ‌

 ‌

# مجلس روز بیست و پنجم: تفکّر و تدبّر در زوال نعیم دنیا

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَلَلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾.[[485]](#footnote-485)

## تفکّر و تدبّر در زوال نعیم دنیا بهترین راه برای بیداری انسان‌ها

 در روز گذشته مطالبی چند راجع به زندگی دنیا معروض شد؛ اینک می‌گوییم که تفکّر و تدبّر در زوال نعیم دنیا بهترین راه است برای بیداری انسان و متوجّه شدن [به] سرای آخرت.

 ﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِ

كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾.[[486]](#footnote-486)

## دنیا حقیقتش فنا و ظاهر فریبنده‌ای دارد

 واقعاً انسان در حقیقت دنیا تدبّری کند به‌دست خواهد آمد که دنیا حقیقتش فنا و ظاهر فریبنده‌ای دارد به خلاف آخرت، آخرت طلا است و دنیا مطَلاّ. هزاران موجود از انسان و حیوان و شجر و جماد در آتش کوران دنیا از نطفه خام به سنّ رشد مانند جمرۀ آتش شده، ناگاه چندی نمی‌گذرد که ضعف و نیستی به او عارض گردیده مانند خاکستر پوچ می‌گردد.

 قرآن می‌فرماید: ﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُ وَكَانَ ٱللَهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا \* ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّـٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا﴾.[[487]](#footnote-487)

 آری، تفکّر در این جهات فنا، انسان را بیدار می‌کند و دل انسان مانند خورشید می‌درخشد.

## اشعار و احادیثی در باب تدبّر و تفکّر در زوال نعیم دنیا

 «بیا که قصر امل، سخت سست بنیاد است» ـ الخ.[[488]](#footnote-488)

 سئل عن الصّادق علیه السّلام عَمّا یَروِی النّاسُ: تَفَکُّرَ ساعَةٍ خَیرٌ مِن قِیامِ لَیلَةٍ:

 «قُلتُ: کَیفَ یَتَفَکَّرُ؟ قالَ: ”یَمُرُّ بِالخَرِبَةِ أو بِالدّارِ، فَیَقُولُ: أینَ ساکِنُوکِ؟ أینَ بانُوکِ؟ ما بالُکِ لا تَتَکَلَّمِینَ“»؟[[489]](#footnote-489)

 نظامی:

 سعدی گوید:

 البتّه این تشبیهات و استعارات برای مجسّم کردن حقیقت فناء دنیاست.

 مجد همگر:

 مکتبی شیرازی:

 خواجو:

 عن رَسُول اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: «کَفَی بِالمَوتِ واعِظًا، و بِالعَقلِ دَلِیلًا، و بِالتَّقوَی زادًا، و بِالعِبادَةِ شُغُلًا، و بِاللهِ مُونِسًا، و بِالقرآن بَیانًا.»[[490]](#footnote-490)

# و قال الله تعالی: ﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ﴾.[[491]](#footnote-491)

 عن رَسُول اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: «”أکثِرُوا مِن ذِکرِ هادِمِ اللَّذّاتِ!“ فَقِیلَ ما هادِمُ اللَّذّاتِ؟ قالَ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”المَوت‏.“»[[492]](#footnote-492)

 عن الصّادق علیه السّلام: «إذا أنتَ حَمَلتَ جَنازَةً فَکُن کَأنَّکَ المَحمُولُ و کَأنَّکَ سَألتَ عَن رَبِّکَ الرُّجُوعَ إلَى الدُّنیا فَفَعَلَ، فانظُر ماذا تَستَأنِفُ!»[[493]](#footnote-493)

## دنیا به واسطه آمال زیاد سرای فتنه و آشوب شده است

 واقعاً این دنیا که در آن هر موجودی به آسایش زندگی می‌کند، برای انسان صورت دیگری به خود گرفته و به واسطۀ آمال زیاد سرای فتنه و آشوب شده است، و عجیب‌تر آنکه با آنکه هزاران هزار درس عبرت از دنیا گرفته‌ایم با این حال مطلب برای ما صاف نیست.

 قالَ علی علیه السّلام فی نهج البلاغة:

 «إنَّما المَرءُ فِی الدُّنیا غَرَضٌ تَنتَضِلُ فِیهِ المَنایا و نَهبٌ تُبادِرُهُ المَصائِبُ، و مَعَ کُلِّ جُرعَةٍ شَرَقٌ و فِی کُلِّ أکلَةٍ غَصَصٌ. و لا یَنالُ العَبدُ نِعمَةً إلّا بِفِراقِ أخرَی، و لا یَستَقبِلُ [لا یتقبّل] یَومًا مِن عُمُرِهِ إلّا بِفِراقِ آخَرَ مِن أجَلِهِ؛ فَنَحنُ أعوانُ المَنُونِ و أنفُسُنا نُصُبُ الحُتُوفِ. فَمِن أینَ نَرجُو البَقاءَ و هَذا اللَّیلُ و النَّهارُ لَم یَرفَعا مِن شَی‏ءٍ شَرَفًا إلّا أسرَعا الکَرَّةَ فِی هَدمِ ما بَنَیا و تَفرِیقِ ما جَمَعا.»[[494]](#footnote-494)

 ‌

 ‌

# مجلس روز بیست و ششم: دنیا محل کسب و عبور است

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ﴾.[[495]](#footnote-495)

## انسان در دنیا استعداد هرگونه عملی را دارد

 انسان در دنیا استعداد هرگونه عملی را دارد. مثلاً کسی که نجّاری را خوب بلد است و کسی که آهنگری را خوب یاد دارد، در اوّل وهله نه این آهنگر و نه آن نجّار بوده است بلکه فقط استعداد اکتساب هر یک از آن دو عمل در هر یک از آن دو نفر موجود بوده است؛ منتهی یکی پی نجّاری و دیگری پی آهنگری رفته و در صورتی که اگر به عکس عمل می‌شد آن نجّار و این آهنگر می‌گشت. از نقطه نظر اکتسابِ آخرت یا دنیا، مطلب نیز همین‌طور است. هر کسی بخواهد دنیا را دنبال می‌کند و در اغلب اوقات به دنیا هم می‌رسد ولی چنین شخصی از آخرت بی‌بهره است، و اگر کسی دنبال راه آخرت برود مطلب به عکس می‌شود.

 ﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا \* وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا \* كُلّٗا نُّمِدُّ هَـٰٓؤُلَآءِ وَهَـٰٓؤُلَآءِ مِنۡ عَطَآءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا﴾.[[496]](#footnote-496)

 ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ﴾.[[497]](#footnote-497)

 ﴿وَلَوۡلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ لَّجَعَلۡنَا لِمَن يَكۡفُرُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ لِبُيُوتِهِمۡ سُقُفٗا مِّن فِضَّةٖ وَمَعَارِجَ عَلَيۡهَا يَظۡهَرُونَ \* وَلِبُيُوتِهِمۡ أَبۡوَٰبٗا وَسُرُرًا عَلَيۡهَا يَتَّكِ‍ُٔونَ \* وَزُخۡرُفٗا وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُتَّقِينَ﴾.[[498]](#footnote-498)

## زهد به معنای اتّخاذ رهبانیّت نیست

 حیات دنیا در مقابل آن زهد از نعم دنیاست، و معنی زهد آن نیست که انسان رهبانیّت اتّخاذ کند؛ بلکه آن است که نسبت به مامضی تأسّف نخورده و نسبت بما یأتی حسرت نداشته باشد.

 نهج البلاغه:

 «الزُّهدُ کُلُّهُ بَینَ کَلِمَتَینِ مِنَ القرآن، قالَ اللهُ سُبحانَهُ: ﴿لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡ﴾ و مَن لَم یَأسَ عَلَی الماضِی و لَم یَفرَح بِالآتِی فَقَد أخَذَ الزُّهدَ بِطَرَفَیه.»‏[[499]](#footnote-499)

## حدیثی شیوا در خواری دنیا

 در بحار وارد است که: «خداوند هنگامی که زمین را خلق کرد، زمین به خود

فخر کرد؛ خدا آهن را در زمین قرار داد، آهن به خود فخر کرد؛ خداوند آتش را ایجاد فرمود»[[500]](#footnote-500) ـ الخ.

...[[501]](#footnote-501)

 «أیُّها النّاسُ! إنَّما الدُّنیا دارُ مَجازٍ و الآخِرَةُ دارُ قَرارٍ؛ فَخُذُوا مِن مَمَرِّکُم لِمَقَرِّکُم. و لا تَهتِکُوا أستارَکُم عِندَ مَن یَعلَمُ أسرارَکُم، و أخرِجُوا مِنَ الدُّنیا قُلُوبَکُم مِن قَبلِ أن تَخرُجَ مِنها أبدانُکُم؛ فَفِیها اختُبِرتُم و لِغَیرِها خُلِقتُم. إنَّ المَرءَ إذا هَلَکَ قالَ النّاسُ: ما تَرَکَ؟ و قالَتِ المَلائِکَةُ: ما قَدَّمَ؟ لِلهِ آباؤُکُم! فَقَدِّمُوا بَعضًا یَکُن لَکُم قَرضًا و لا تُخلِفُوا کُلًا فَیَکُونَ فَرضًا عَلَیکُم.»[[502]](#footnote-502)

## اشعاری از خاقانی شروانی در مذمّت دنیا

بر دیدۀ من خندی، کاینجا ز چه می‌گرید؟ گریند بر آن دیده، کاینجا نشود گریان

نی زال مدائن کم، از پیره‌زن کوفه نی حجرۀ تنگ این، کمتر ز تنور آن

این است همان درگه کو راز شهان بودی دیلم مَلک بابل، هندو شه ترکستان

این است همان ایوان، کز نقشِ رُخِ مردم خاک در او بودی، دیوار نگارستان

مست است زمین زیرا، خورده است به جای می در کاسِ سر هرمز، خون دلِ نوشِروان

کسری و تُرنجِ زر، پرویز و بِهِ زرّین برباد شده یکسر، با خاک شده یکسان

پرویز به هر بزمی، زرّین تره گستردی کردی ز بساطِ زر، زرّین تره را بستان

پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گو زرین تره کو برخوان؟ رو کم تَرَکُوا برخوان

خون دلِ شیرین است، این می که دهد رزبن ز آب و گل پرویز است، آن خم که نهد دهقان

این بحرِ بصیرت بین، بی شربت از و مگذر کز شطِّ چنین بحری، لب تشنه شدن نتوان[[503]](#footnote-503)

## دیدگاه اولیاء خدا نسبت به دنیا درکلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 فی نهج البلاغه:

 «إنَّ أولِیاءَ اللهِ هُمُ الّذینَ نَظَرُوا إلَی باطِنِ الدُّنیا إذا نَظَرَ النّاسُ إلَی ظاهِرِها، و

اشتَغَلُوا بِآجِلِها إذا اشتَغَلَ النّاسُ بِعاجِلِها؛ فَأماتُوا مِنها ما خَشُوا أن یُمِیتَهُم، و تَرَکُوا مِنها ما عَلِمُوا أنَّهُ سَیَترُکُهُم. و رَأوا استِکثارَ غَیرِهِم مِنها استِقلالًا، و دَرکَهُم لَها فَواتًا.

 أعداءٌ لِما سالَمَ النّاسُ، و سَلمٌ لِمَن عادَی النّاسُ. بِهِم عُلِمَ الکِتابُ و بِهِ عُلِمُوا، و بِهِم قامَ کِتابُ اللهِ تَعالَی و بِهِ قامُوا. لا یَرَونَ مَرجُوًّا فَوقَ ما یَرجُونَ، و لا مَخُوفًا فَوقَ ما یَخافُونَ.»[[504]](#footnote-504)

## وصیت رسول خدا، أمیرالمؤمنین را به صبر و تحمّل در برابر آزار قریش (ت)

## روضه حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها (ت)

 ختم کلام با روضه حضرت صدیقه کبریٰ سلام الله علیها.[[505]](#footnote-505)

...[[506]](#footnote-506)

...[[507]](#footnote-507)

...[[508]](#footnote-508)

...[[509]](#footnote-509)

...[[510]](#footnote-510)

# مجلس روز بیست و هفتم: تزکیه و مراقبه، شرط فلاح و رستگاری

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ﴾.[[511]](#footnote-511)

## انسان نباید به حالت فعلی خود اکتفا کند، بلکه باید با تزکیه دارای مقام شامخ گردد

 همان‌طوری که در چند روز گذشته معروض شد، دنیا محلّ اقامت ابدی نبوده بلکه انسان باید به سوی خانۀ همیشگی خود که آخرت باشد حرکت کند و در آنجا برای آسایش، اخلاق پاک و مکارم شیم لازم است. بنابراین انسان نباید به حالت فعلی خود اکتفا کرده، خود را از ترقّیات محروم دارد؛ بلکه با تزکیه دارای مقام شامخ گردد.

## فلاح و رستگاری از آن کسی است که نفس خود را رشد و نموّ دهد

 ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا \* وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا \* وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا \* وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا \* وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا \* وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا طَحَىٰهَا \* وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا \* فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا

\*قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا \* وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا﴾.[[512]](#footnote-512)

## بیان مراتب عقل نظری

 بیان چهار مرتبۀ عقل نظری از: تخلیه، تجلیه، تحلیه، فناء.[[513]](#footnote-513)

...[[514]](#footnote-514)

 ﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ \* وَءَاثَرَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا \* فَإِنَّ ٱلۡجَحِيمَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ \* وَأَمَّا مَنۡ خَافَ

مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ \* فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ﴾.[[515]](#footnote-515)

 «تن آدمی شریف است به جان آدمیت»[[516]](#footnote-516) ـ الخ.

## مقداری رنج بردن برای آخرت که پایدار است نزد عقلای عالم مورد پسند است

 بنابراین انسان نباید آخرت را حقیر شمرد؛ زیرا برای آسایش آنی راضی است ساعت‌ها بلکه سال‌هایی در رنج باشد، پس برای آخرت که پایدار است مقدار کمی رنج بردن نزد عقلای عالم مورد پسند است.

## میزان سرور و حزن انسان در نامۀ أمیرالمؤمنین علیه السّلام به ابن‌عبّاس

 هذا ما کَتَبَ أمیرُالمؤمنین علیه السّلام إلی ابنِ‌عبّاس:

 «أمّا بَعدُ، فَقَد یَسُرُّ المَرءَ ما لَم یَکُن لِیَفُوتَهُ، و یَحزُنُهُ ما لَم یَکُن لِیُصِیبَهُ أبَدًا و إن جَهَدَ؛ فَلیَکُن سُرُورُکَ بِما قَدَّمتَ مِن عَمَلٍ صالِحٍ أو حُکمٍ أو قَولٍ، و لیَکُن أسَفُکَ فِیما فَرَّطتَ فِیهِ مِن ذلک. و دَع ما فاتَکَ مِنَ الدُّنیا فَلا تُکثِر عَلَیهِ حَزَنًا، و ما أصابَکَ مِنها فَلا تَنعَم بِهِ سُرُورًا؛ و لیَکُن هَمُّکَ فِیما بَعدَ المَوتِ. و السَّلام‏.»[[517]](#footnote-517)

## اشعار مولانا در لزوم تزکیه و مراقبه

ـ الخ.

## نصیحت أمیرالمؤمنین به شخصی که تمنّای موعظه نمود

 نصیحت أمیرالمؤمنین به شخصی که از حضرت تمنّای موعظه نموده بود: «لا تَکُن مِمَّن یَرجُو الآخِرَةَ بِغَیرِ العَمَل» ـ‏[[518]](#footnote-518) الخ.

...[[519]](#footnote-519)

 ختم سخن با روضه مناسب.

# مجلس روز بیست و هشتم: هوای نفس، سرچشمه تمام معاصی

 ‌

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾.[[520]](#footnote-520)

## متابعت هوای نفس، موجب نقصان روح

 متابعت هوای نفس، موجب نقصان روح و در نتیجه گرفتاری در عذاب ألیم الَهی است:

 ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَهِ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ﴾.[[521]](#footnote-521)

## تقوا یگانه داروی علاج و تقویت بال‌های روح انسان در آخرت

 پس از مرگ روح انسان مانند مرغی که از قفس رها شده، باید در گلستان آخرت پرواز کند. اگر انسان متابعت هویٰ کند بال و پر روح شکسته می‌گردد و قادر بر پرواز نیست و در اوّلین وهله از قفس به زمین می‌افتد و گرفتار گرگ‌ها و سگ‌ها می‌گردد؛ ولی تقوا و پرهیزکاری، یگانه داروی علاج و تقویت بال‌های این طائر است:

 ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا﴾.[[522]](#footnote-522)

## اشعار مولانا در پرواز روح انسان پس از مرگ

## دو روایت در ضرورت مخالفت با هوای نفس

 در وافی وارد است، عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام یَقُولُ:

 «احذَرُوا أهواءَکُم کَما تَحذَرُونَ أعداءَکُم؛ فَلَیسَ شَی‏ءٌ أعدَی لِلرِّجالِ مِنِ اتِّباعِ أهوائِهِم و حَصائِدِ السِنَتِهِم‏.»[[523]](#footnote-523)

 و عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

 «إنَّ أخوَفَ ما أخافُ عَلَیکُمُ اثنانِ: اتِّباعُ الهَوَی و طُولُ الأمَلِ؛ فَأمّا اتِّباعُ الهَوَی فَیَصُدُّ عَنِ الحَقِّ و أمّا طُولُ الأمَلِ فَیُنسِی الآخِرَةَ.»[[524]](#footnote-524)

## بزرگان تمام همّ و غمّ‌ خود را مخالفت با هوای نفس قرار داده‌اند

 بزرگان تمام همّ و غمّ‌ خود را مخالفت با هوای نفس قرار داده‌اند. و انصافاً کار مشکلی است و جهاد اکبر است؛ زیرا پیغمبر بعد از مراجعت از غزوه فرمودند: «قد رَفَعَ عنّا الجهادُ الأصغرُ و بَقیَ علینا الجهادُ الأکبرُ»[[525]](#footnote-525) و از هوای نفس به خدا پناه می‌بردند.

 أمیرالمؤمنین در دعای کمیل از دست هوای نفس می‌نالد:

 «إلهِی و مَوْلایَ! اجْرَیْتَ عَلَیَّ حُکْمًا اتَّبَعْتُ فِیهِ هَوى‏ نَفْسِی و لَمْ احْتَرِسْ فِیهِ مِنْ تَزْیِینِ عَدُوِّی؛ فَغَرَّنِی بِما أهْوى‏ و أسْعَدَهُ عَلى‏ ذلِکَ الْقَضاءُ، فَتَجاوَزْتُ بِما جَرى‏ عَلَیَّ مِنْ ذلِکَ بعضَ [مِنْ نَقْضِ] حُدُودِکَ و خالَفْتُ بَعْضَ أوامِرِکَ.»[[526]](#footnote-526)

 نکوهش مکن چرخ نیلوفری را ـ الخ.[[527]](#footnote-527)

## متابعت نفس، پرستیدن نفس امّاره و شرک به خدا است

 در حقیقت می‌توان گفت که متابعت نفس، پرستیدن نفس امّاره است و شرک به خدا؛ بلکه بزرگترین شرک‌ها این است:

 ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾.[[528]](#footnote-528)

## تمام معاصی از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد

 تمام معاصی از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد. ای آقایان محترم! امروز روز عمل و تصفیه اخلاق است؛ فردا فائده‌ای ندارد. در آخرت پدر و مادر نمی‌توانند انسان را از عذاب خدا خلاص کنند، مال به درد نمی‌خورد، رشوه به درد نمی‌خورد؛ ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ \* وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ﴾.[[529]](#footnote-529)

## انسان باید در هنگام بهارِ عمر، فکر زمستان مرگ خود باشد

 انسان باید در هنگام بهارِ عمر، فکر زمستان مرگ خود باشد. اگر مانند بلبل در این سرای طبیعت مست شد، در زمستان گرسنگی خواهد خورد و اگر مانند مورچه در تابستان عاقبت اندیشی نمود، در بستر استراحت در زمستان با کمال آسایش خواهد غنود.

 ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ \* وَأَنَّ سَعۡيَهُۥ سَوۡفَ يُرَىٰ \* ثُمَّ يُجۡزَىٰهُ ٱلۡجَزَآءَ ٱلۡأَوۡفَىٰ \* وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلۡمُنتَهَىٰ﴾.[[530]](#footnote-530)

 نگویید الآن محیط ما، اجازه نمی‌دهد موافق رضای پروردگار رفتار کنیم! خداوند در روز قیامت از برای هر عمل زشتی که مردم مرتکب می‌شوند، نمونۀ صالحی می‌آورد که با آنکه می‌توانسته‌اند مرتکب شوند مرتکب نگشته‌اند؛ در میان زیبارویان یوسف را می‌آورد، در میان زنان موحّد آسیه زن فرعون، در مقام صبر ایّوب را می‌آورد تا حجّت بر مردم تمام گردد.[[531]](#footnote-531)

 شما در هر نقطه از دنیا باشید مکلّفید و باید دین خود را حفظ کنید؛ پس قهقرائیّت محیط نباید شما را با خود ببرد. شما باید در مقابل محیط، ایستادگی کنید.

 ای جوانان! شما از علی‌اکبر بالاتر نیستید؛ دارای شجاعت بنی‌هاشم بود و سخاوت بنی‌امیه[[532]](#footnote-532) و سیمای بنی‌ثقیف، ولی چون می‌بیند که پدرش از خواب بیدار شده و در خواب دیده که منادی ندا می‌کند: «القومُ یَسرعون و المنایا یَسرَع بهم» می‌گوید: پدرجان! مگر ما بر حقّ نیستیم؟! پدرش فرمود: در میان شرق و غرب عالم، از ما کسی بر حقّ‌تر نیست. می‌گوید: ما چه باک از مرگ داریم.[[533]](#footnote-533)

## روضه حضرت علی اکبر علیه السّلام

 ختم سخن با روضه مناسب.[[534]](#footnote-534)

...[[535]](#footnote-535)

...[[536]](#footnote-536)

...[[537]](#footnote-537)

...[[538]](#footnote-538)

...[[539]](#footnote-539)

...[[540]](#footnote-540)

# مجلس روز بیست و نهم: تقوا، میزان در شرافت و برتری انسان‌ها

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ إِنَّ ٱللَهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾.[[541]](#footnote-541)

## اهل دنیا شرافت خود را در دنیا جستجو می‌کنند

 هر کس در دنیا به طرف هدفی قدم برمی‌دارد و آن هدف را بزرگ و گرامی می‌شمرد و پیوسته رفقای خود و مردم را به آنجا دعوت می‌کند. مردم دنیا به سوی دنیا قدم برمی‌دارند و شرافت خود را در دنیا می‌دانند و تجمّلات هر کدام بیشتر باشد به آن فخر می‌کنند و موطن و مسکن خود را مقدّس می‌شمرند؛ ولی اهل آخرت و

مردان بیدار به این تشریفات لبخند می‌زنند و آنها را فانی و بی‌ارزش می‌دانند، یگانه راه مباهات را تقوا و پرهیزگاری از معاصی می‌دانند. دین اسلام که بشر را به راه آخرت سوق می‌دهد، ابداً برای شهوات و مادّیات ارزش قائل نیست.

## میزان شرافت و برتریِ فرزندان آدم و حوّا، در اشعار أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

## میهن‌پرستی جز موهوم‌پرستی، چیز دیگر نیست

 زندگی کردن در محلی که او را به نام میهن می‌گویند چه ارزشی دارد، و جز موهوم پرستی چیز دیگر نیست.

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

 «إن کان خَلْقی مِن ترابٍ فُکُلُّها بِلادی و کلُّ العالمین أقارِبی.»[[542]](#footnote-542)

 اسلام می‌گوید: یک مرد مسلمان که از کشور تو دور افتاده، برادر تو است و باید به او کمک بنمایی؛ درحالتی‌که مردی که همسایۀ تو است ولی از اسلام بهره‌ای ندارد، دارای آن حقوق اخوّت نیست.

 ﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾.[[543]](#footnote-543)

## تعریف حسب و نسب در کلام رسول خدا

 در تفسیر برهان صفحه 1031 مجلّد دوّم، جلد سوّم:

 «عَن أبِی‌جَعفَرٍ علیه السّلام قالَ: کانَ سَلمانُ جالِسًا مَعَ نَفَرٍ مِن قُرَیشٍ فِی المَسجِدِ، فَأقبَلُوا یَنتَسِبُونَ و یَرفَعُونَ فِی أنسابِهِم حَتَّی بَلَغُوا سَلمانَ؛ فَقالَ لَهُ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ: أخبِرنِی مَن أنتَ و مَن أبُوکَ و ما أصلُکَ؟

 فَقالَ: أنا سَلمانُ بنُ عَبدِ‌اللهِ، کُنتُ ضالًا فَهَدانِیَ اللهُ عَزّوجَلَّ بِمُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم، و کُنتُ عائِلًا فَأغنانِیَ اللهُ بِمُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم، و کُنتُ مَملُوکًا فَأعتَقَنِیَ اللهُ بِمُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم؛ هَذا نَسَبِی و هَذا حَسَبِی.

 قالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم، و سَلمانُ ـ رَضِیَ اللهُ عَنهُ ـ یُکَلِّمُهُم؛ فَقالَ لَهُ سَلمانُ: یا رَسُولَ اللهِ، ما لَقِیتُ مِن هَؤُلاءِ! جَلَستُ مَعَهُم فَأخَذُوا یَنتَسِبُونَ و یَرفَعُونَ فِی أنسابِهِم حَتَّی إذا بَلَغُوا إلَیَّ، قالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ: مَن أنتَ و ما أصلُکَ و ما حَسَبُکَ؟

 فَقالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”فَما قُلتَ لَهُ یا سَلمانُ؟!“

 قالَ: قُلتُ لَهُ: أنا سَلمانُ بنُ عَبدِ‌اللهِ کُنتُ ضالًا فَهَدانِیَ اللهُ جَلَّ ذِکرُهُ بِمُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم، و کُنتُ عائِلًا فَأغنانِیَ اللهُ عَزَّ ذِکرُهُ بِمُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم، و کُنتُ مَملُوکًا فَأعتَقَنِیَ اللهُ عَزَّ ذِکرُهُ بِمُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم؛

هَذا نَسَبِی و هَذا حَسَبِی.

 فَقالَ النّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”یا مَعشَرَ قُرَیشٍ! إنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِینُهُ، و مُرُوءَتَهُ خُلُقُهُ، و أصلَهُ عَقلُهُ؛ و قالَ اللهُ عَزّوجَلَّ: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ إِنَّ ٱللَهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾[[544]](#footnote-544).“

 ثُمَّ قالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”یا سَلمانُ! لَیسَ لأحَدٍ مِن هَؤُلاءِ عَلَیکَ فَضلٌ إلّا بِتَقوَی اللهِ عَزّوجَلَّ، و إن کانَ التَّقوَی لَکَ عَلَیهِم فَأنتَ أفضَلُ.“»[[545]](#footnote-545)

 قال رسول‌ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

 «إنّ الله لا یَنظُر إلی صُورِکم و أعمالِکم و إنّما یَنظُر إلی قلوبِکم‏... .»[[546]](#footnote-546)

## عزّت شخص متّقی در دنیا علاوه بر درجات اخروی

 شخص متّقی علاوه بر درجات أخروی، در دنیا عزیز است و خداوند به واسطۀ تقوا رعبی در دل مردم از او قرار می‌دهد.

 عن الصّادق علیه السّلام:

## آثار تقوا در دنیا و آخرت

 ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا \* وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ إِنَّ ٱللَهَ بَٰلِغُ أَمۡرِهِۦ قَدۡ جَعَلَ ٱللَهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا﴾.[[547]](#footnote-547)

 عَن رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم، أنَّهُ قالَ:

 «”خَصلَةٌ مَن لَزِمَها أطاعَتهُ الدُّنیا و الآخِرَةُ و رَبِحَ الفَوزَ فِی الجَنَّةِ!“ قِیلَ: و ما هِیَ یا رَسُولَ اللهِ؟! قالَ: ”التَّقوَی؛ مَن أرادَ أن یَکُونَ أعَزَّ النّاسِ فَلیَتَّقِ اللهَ عَزّوجَلَّ.“ ثُمَّ تَلا: ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا \* وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾.»[[548]](#footnote-548)

## شعر حافظ علیه الرّحمة در مسأله تقوا

## تقوا یعنی پرهیز از محرّمات و اتیان واجبات

 معنی تقوا عبارت از: پرهیز نمودن از محرّمات خداوند و ارتکاب واجبات است.

 فی نهج البلاغه:

 «إنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ مَن أطاعَ اللهَ و إن بَعُدَت لُحمَتُهُ، و إنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَن عَصَی اللهَ و إن قَرُبَت قَرابَتُهُ.»[[549]](#footnote-549)

## کیفیّت ورود کافران به جهنّم و کیفیّت ورود مؤمنان با تقوا به بهشت

 ﴿وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَتۡلُونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ رَبِّكُمۡ وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَا قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنۡ حَقَّتۡ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ \* قِيلَ ٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا فَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ \* وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ \* وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ حَيۡثُ نَشَآءُ فَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ﴾.[[550]](#footnote-550)

## حکایت غلامی سیاه که رسول خدا خود متکفّل غسل و تکفین و دفن او گردید

 در تفسیر ابوالفتوح، جلد پنجم، صفحه 126 وارد است:

 «یزید بن سمره گفت: رسول الله صلّی الله علیه و آله در بازار مدینه می‌گذشت. غلامی سیاه را در بازار می‌فروختند و او می‌گفت: هر کس مرا بخرد باید مرا در اوقات نماز مانع نشود، که من پنج نماز در قفای رسول به جماعت می‌گذارم. مردی با این شرط او را خریداری نمود و او در پنج وقت با پیغمبر نماز جماعت می‌خواند، و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در همه وقت غلام را ملاقات می‌کرد.

 روزی چند برآمد که غلام را ندید؛ از خواجه‌اش حال او را پرسش نمود، خواجه گفت: یا رسول الله، غلام تب کرده است. حضرت فرمود: بیا برویم و از او احوال‌پرسی و عیادت کنیم.

 روزی چند که نیز برآمد، حضرت از خواجه احوال غلام را سؤال کردند؛ خواجه گفت: غلام در حال احتضار است. خود حضرت برخواست و به بالین غلام رفت، و ساعتی بعد غلام جان داد. رسول اکرم صلّی الله علیه و آله، خود تولاّی غسل و تکفین او و دفن او را نمودند.

 مهاجر و انصار از این داستان بسیار غمگین شدند، که ما خانمان خود را برای کمک پیغمبر صلّی الله علیه و آله رها کرده‌ایم و پیغمبر با هیچ یک از ما چنین عمل نکرد که با غلام سیاه کرد! انصار گفتند که: ما به جان و مال مواسات کردیم، چرا غلام حبشی بر ما مزیّت پیدا کرد؟! آیه آمد:

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ إِنَّ ٱللَهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾[[551]](#footnote-551).»[[552]](#footnote-552)

 ختم سخن با روضه مناسب.

 ‌

# مجلس روز سی‌ام: فضیلت نمازگزاران

 ‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾.[[553]](#footnote-553)

## مَثل نماز مانند جاده‌ای است که قوام شریعت به آن است

 هر جمعیّتی که به راهی سیر می‌کنند و هر جماعتی که هدف معیّنی را در نظر دارند، اگر فی‌الجمله از طریق منحرف شوند نمی‌توان گفت که آنها از این جماعت نیستند؛ بلکه باید گفت که در به‌دست آوردن همین مقصود کوشش می‌کنند، منتهی از راه کج دیرتر به مقصود می‌رسند. ولی اگر اصلاً در جهت حرکت جماعت حرکت نکردند، می‌توان گفت که اینها از آن جماعت نیستند.

 عیناً در شریعت اسلام، صلاة مَثلش مانند جاده‌ای است که قوام شریعت به آن است و مردم در هر عمل زشتی بسر برند، هنگامی که نماز بخوانند از اسلام خارج نشده‌اند.

 خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾.

 در روایت است [قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم]: «مَن تَرَکَ الصَّلاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَد کَفَرَ.»[[554]](#footnote-554)

 و نیز در روایت است: «هر کسی که در خلوت نماز خود را بخواند و غسل جنابت بنماید، منافق نیست.»

## روح ایمان و دینداری به نماز گزاردن است

 و در حقیقت می‌توان روح ایمان و دینداری ملّت اسلام را به نماز گزاردن افراد آن دانست.

 عَن الصّادق علیه السّلام قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”مَثَلُ الصَّلاةِ مَثَلُ عَمُودِ الفُسطاطِ؛ إذا ثَبَتَ العَمُودُ نَفَعَتِ الأطنابُ و الأوتادُ و الغِشاءُ، و إذا انکسَرَ العَمُودُ لَم یَنفَع طُنُبٌ و لا وَتَدٌ و لا غِشاءٌ.“»[[555]](#footnote-555)

 در روایت است: «الصَّلاة‌ُ عَمُودُ الدِّین.»[[556]](#footnote-556) و لذا در اسلام ترغیب به نماز از همه چیز بیشتر است که در اذان می‌گویید: «حَیَّ علی خَیرِ العَملِ.»[[557]](#footnote-557)

 تشویقی که راجع به نماز و نماز جماعت و نماز جمعه شده در هیچ چیز

نشده است، و چون شخصی نماز نخواند، هیچ بوی ایمان از او استشمام نمی‌شود و حساب او یکسره است.

 در روایت است که:

 «الصَّلاةُ عَمُودُ الدِّین؛ إن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها و إن رُدَّت رُدَّ ما سِواها.»[[558]](#footnote-558)

 و نیز در روایت است که:

 «... فَأوَّلُ شَی‏ءٍ یُسألُ عَنهُ الصَّلاةُ فَإذا جاءَ بِها تامَّةً و إلّا زُجَّ فِی النّار.»[[559]](#footnote-559)

 ای انسان! فکر کن در هنگام نماز که روی به خدا می‌ایستی و فریاد الله اکبر بلند می‌کنی، تمام دنیا را پشت خود قرار داده و خداوند را به اسم بزرگی او می‌خوانی و از عالم طبیعت و انغمار در شهوات، در این‌حال سفری به سوی آخرت می‌نمایی و معراج می‌کنی: «الصلاةُ مِعراج المؤمن؛[[560]](#footnote-560) الصَّلاةُ قُربانُ کُلِّ

تَقِیٍّ.»[[561]](#footnote-561) و آن‌وقت به اسم رحمانیّت و رحیمیّت، خدای خود را می‌خوانی و در امور، تمام چیزها را فراموش کرده، عبادت خدا می‌کنی و از او استعانت می‌جویی و در این امر و صراط مستقیم، استقامت را از او طلب می‌کنی و برای اظهار خضوع، خم می‌شوی و «سبحان ربّی العظیم و بحمده» می‌گویی، سر به خاک گذارده «سبحان ربّی الأعلی» می‌گویی؛ چندین مرتبه این عمل را تکرار می‌کنی که ای خدا! وجود من از تو است و خواهش من جز از تو برآورده نیست. ولی بیچاره تارک الصّلاة، این منعمِ مشفق حقیقی را فراموش کرده و در شهوات غوطه‌ور است.

# قال الله تعالی: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ﴾.[[562]](#footnote-562)

## دو روایت در آثار محافظت و تهاون نسبت به نمازهای پنج‌گانه

 عن أبی‌جعفر علیه السّلام قال:

 «قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”ما بَینَ المُسلِمِ و بَینَ أن یَکفُرَ إلّا تَرکُ الصَّلاةِ الفَرِیضَةِ مُتَعَمِّدًا أو یَتَهاوَنَ بِها فَلا یُصَلِّیَها.“»[[563]](#footnote-563)

 در لئالی الاخبار، صفحه 324:

 «قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: ”مَن حَفِظَ خَمسَ صَلواتٍ فى أوقاتِها و أتَمَّ رُکوعَها و سُجُودَها، أکرَمَهُ اللهُ تَعالى بِخَمسَ عَشَرَ خِصلَةً: ثَلاثَة فى الدُّنیا و ثلاثَة عِندَ المَوتِ و ثلاثَة فى القَبرِ و ثلاثَة فى الحَشرِ و ثلاثَة عِندَ الصِّراطِ.

 أمّا الثلاثَة الّتى فى الدُّنیا: فَزادَ عُمرُهُ و مالُهُ و أهلُهُ.

 و أمّا الثلاثَة الّتى عِندَ المَوتِ: فَبَرائَة [بالأمن] مِن الخَوفِ و الفَزَعِ و دُخولُ الجَنَّة؛ کَما قالَ اللهُ تَعالَى: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ﴾.[[564]](#footnote-564)

 و أمّا الثّلاثَة الّتى فى القَبرِ: فَیُسَهَّلُ عَلَیه سُؤالُ مُنکَرٍ و نَکیرٍ، و یُوسَّعُ عَلَیه قَبرُهُ، و یُفتَحُ لَه بابٌ مِن الجَنّة.

 و أمّا الثلاثة الّتى فى الحَشرِ: فَیُخرَجُ من قَبرِهِ [القبر] و [هو] یَتَلألأ وَجهُهُ کالقَمَرِ لَیلَة البَدرِ کَما قالَ اللهُ تَعالَى: ﴿يَسۡعَىٰ نُورُهُم بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِم﴾،[[565]](#footnote-565) و یُعطَى

کِتابُهُ بِیَمینِهِ، و یُحاسَبُ حِسابًا یَسیرًا.

 و أمّا الثلاثَة الّتى عِندَ لِقاءِ اللهِ: فَرِضَى اللهُ تَعالَى عَنهُ، و السَّلامُ عَلَیهِ، و النَّظَرُ إلَیهِ؛ کَما قالَ تَعالَى: ﴿سَلَٰمٞ قَوۡلٗا مِّن رَّبّٖ رَّحِيمٖ﴾[[566]](#footnote-566) و ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ﴾.[[567]](#footnote-567)

 قالَ صلّی الله علیه و آله و سلّم: [و] مَن یُهاوِنُ [تَهاوَنَ] الصَّلَواتَ [الصلاةَ] الخَمسِ عاقَبَهُ اللهُ تَعالَى عَلى خَمسَة عَشَرَ خَصلَةً:

 ثلاثَة فى الدُّنیا: فَیُرفَعُ البَرَکَة مِن رِزقِهِ و مِن عُمرِهِ و سِیماءُ الصّالِحینَ مِن وَجهِهِ.

 و أمّا الثلاثَة الّتى عِندَ المَوتِ: فَیَموتُ جائِعًا و عاطِشًا و ذَلیلًا.

 و أمّا الثلاثة الّتى فى القَبرِ: فَیَضیقُ قَبرُهُ حَتّى یَدخُلَ أضلاعُهُ بَعضُها فى بَعضٍ، و یُسَلَّطُ عَلَیهِ الحَیّاتُ و العَقارِبُ، و یُفتَحُ لَه بابٌ مِن النّارِ.

 و أمّا الثلاثَة الّتى فى الحَشرِ: فَیُخرَجُ مِن قَبرِهِ مُسوَدَّ الوَجهِ، [و] مَکتُوبٌ فى جَبهَتِهِ هَذا آیِسٌ مِن رَحمَة اللهِ [تَعالَى]، و یُعطَى الکِتابَ مِن وَراءِ ظَهرِهِ.

 و أمّا الثلاثَة الّتى عِندَ لِقاءِ اللهِ تَعالَى: فَلا یُکَلِّمُهُ اللهُ، و لا یَنظُرُ إلَیهِ یَومَ القِیامَة، و لا یُزَکّیهِ و لَه عَذابٌ ألیمٌ؛ کَما قالَ اللهُ تَعالَى: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا﴾[[568]](#footnote-568).“»[[569]](#footnote-569)

...[[570]](#footnote-570)

 اتمام کلام با روضۀ مناسب.

# مجلس روز عید فطر: فضیلت علماء ربّانی

‌

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و الصّلاة علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام الدّین

 ‌

 مطلب با دو خطبه استفتاح یافت:

## خطبه اوّل نماز عید فطر

 خطبه اوّل: کلام مولا أمیرالمؤمنین علیه الصّلاة و السّلام:

 «الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّکرِ. نَحمَدُهُ عَلَى آلائِهِ کَما نَحمَدُهُ عَلَى بَلائِهِ. و نَستَعِینُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلَى ما نُهِیَت عَنهُ. و نَستَغفِرُهُ مِمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ و أحصاهُ کِتابُهُ؛ عِلمٌ غَیرُ قاصِرٍ و کِتابٌ غَیرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِهِ إیمانَ مَن عایَنَ الغُیُوبَ و وَقَفَ عَلَى المَوعُودِ؛ إیمانًا نَفَى إخلاصُهُ الشِّرکَ و یَقِینُهُ الشَّکَّ.

 و نَشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللَه وَحدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ و أنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ و رَسُولُهُ؛ شَهادَتَینِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ، لا یَخِفُّ مِیزانٌ تُوضَعانِ فیه و لا یَثقُلُ مِیزانٌ تُرفَعانِ عنه.

 أُوصِیکُم عِبادَ اللَه بِتَقوَى اللَه الَّتِی هِیَ الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبَلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ]؛ مُنجِحٌ. دَعا إلَیها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خَیرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعِیها و فازَ واعِیها.

 عِبادَ اللَه! إنَّ تَقوَى اللَه حَمَت أولِیاءَ اللَه مَحارِمَهُ و ألزَمَت قُلُوبَهُم مَخافَتَهُ حَتَّى أسهَرَت لَیالِیَهُم و أظمَأت هَواجِرَهُم؛ فَأخَذُوا الرّاحَةَ بِالنَّصَبِ، و الرِّیَّ بِالظَّمَإ، و استَقرَبُوا

الأجَلَ فَبادَرُوا العَمَلَ، و کَذَّبُوا الأمَلَ فَلاحَظُوا الأجَلَ.

 ثُمَّ إنَّ الدُّنیا دارُ فَناءٍ و عَناءٍ و غِیَرٍ و عِبَرٍ. فَمِنَ الفَناءِ أنَّ الدَّهرَ مُوتِرٌ قَوسَهُ، لا تُخطِئُ سِهامُهُ و لا تُؤسَى جِراحُهُ. یَرمِی الحَیَّ بِالمَوتِ، و الصَّحِیحَ بِالسَّقَمِ، و النّاجِیَ بِالعَطَبِ. آکِلٌ لا یَشبَعُ و شارِبٌ لا یَنقَعُ.

 و مِنَ العَناءِ أنَّ المَرءَ یَجمَعُ ما لا یَأکُلُ و یَبنِی ما لا یَسکُنُ ثُمَّ یَخرُجُ إلَى اللَه تَعالَى لا مالًا حَمَلَ و لا بِناءً نَقَلَ.

 و مِن غِیَرِها أنَّکَ تَرَى المَرحُومَ مَغبُوطًا و المَغبُوطَ مَرحُومًا؛ لَیسَ ذَلِکَ إلّا نَعِیمًا زَلَّ و بُؤسًا نَزَلَ.

 و مِن عِبَرِها أنَّ المَرءَ یُشرِفُ عَلَى أمَلِهِ فَیَقتَطِعُهُ حُضُورُ أجَلِهِ؛ فَلا أمَلٌ یُدرَکُ و لا مُؤَمَّلٌ یُترَکُ.

 فَسُبحانَ اللَه ما أغَرَّ [أعَزَّ] سُرُورَها و أظمَأ رِیَّها و أضحَى فَیئَها. لا جاءٍ یُرَدُّ و لا ماضٍ یَرتَدُّ. فَسُبحانَ اللَه ما أقرَبَ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ لِلِحاقِهِ بِهِ، و أبعَدَ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ لِانقِطاعِهِ عَنهُ.

 إنَّهُ لَیسَ شَی‏ءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إلّا عِقابُهُ، و لَیسَ شَی‏ءٌ بِخَیرٍ مِنَ الخَیرِ إلّا ثَوابُهُ. و کُلُّ شَی‏ءٍ مِنَ الدُّنیا سَماعُهُ أعظَمُ مِن عِیانِهِ، و کُلُّ شَی‏ءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِیانُهُ أعظَمُ مِن سَماعِهِ؛ فَلیَکفِکُم مِنَ العِیانِ السَّماعُ و مِنَ الغَیبِ الخَبَرُ.

 و اعلَمُوا أنَّ ما نَقَصَ مِنَ الدُّنیا و زادَ فی الآخِرَةِ خَیرٌ مِمّا نَقَصَ مِنَ الآخِرَةِ و زادَ فی الدُّنیا؛ فَکَم مِن مَنقُوصٍ رابِحٍ و مَزِیدٍ خاسِرٍ.

 إنَّ الّذی أُمِرتُم بِهِ أوسَعُ مِنَ الّذی نُهِیتُم عَنهُ، و ما أُحِلَّ لَکُم أکثَرُ مِمّا حُرِّمَ عَلَیکُم؛ فَذَرُوا ما قَلَّ لِما کَثُرَ و ما ضاقَ لِما اتَّسَعَ.

 قَد تَکَفَّلَ لَکُم بِالرِّزقِ و أُمِرتُم بِالعَمَلِ؛ فَلا یَکُونَنَّ المَضمُونُ لَکُم طَلَبُهُ أولَى بِکُم مِنَ المَفرُوضِ عَلَیکُم عَمَلُهُ. مَعَ أنَّهُ و اللَه لَقَدِ اعتَرَضَ الشَّکُّ و دَخَلَ الیَقِینُ حَتَّى کَأنَّ

الّذی ضُمِنَ لَکُم قَد فُرِضَ عَلَیکُم و کَأنَّ الّذی فُرِضَ عَلَیکُم قَد وُضِعَ عَنکُم.

 فَبادِرُوا العَمَلَ و خافُوا بَغتَةَ الأجَلِ؛ فَإنَّهُ لا یُرجَى مِن رَجعَةِ العُمُرِ ما یُرجَى مِن رَجعَةِ الرِّزقِ.

 ما فاتَ الیَومَ مِنَ الرِّزقِ رُجِیَ غَدًا زِیادَتُهُ و ما فاتَ أمسِ مِنَ العُمُرِ لَم یُرجَ الیَومَ رَجعَتُهُ. الرَّجاءُ مَعَ الجائِی و الیَأسُ مَعَ الماضِی ف‍ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾[[571]](#footnote-571)

## خطبه دوّم نماز عید فطر

 خطبه ثانی: ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر اکرم و صلوات بر فرستاده او محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله و سلّم، سپس شروع به گفتار شد.

 ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا﴾.[[572]](#footnote-572)

## قرآن، کلام حضرت باری تعالی بر قلب رسول خدا

 قرآن کتاب آسمانی است و کلام حضرت باری که بر قلب حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است، و شما می‌توانید تمام اعمال حسنه و مکارم اخلاق و حفظ مُدن و به طور کلّی انتظام دنیا و اصلاح آخرت را از قرآن به دست بیاورید.

## عدم امکان فهم معانی قرآن بدون پیغمبر اکرم و أئمّۀ اطهار

 و امّا فهمیدن معانی قرآن به خودی خود، به طوری‌که انسان به ظاهر و باطن آن برسد و ظاهر و معوّل آن را بفهمد، برای بشرِ غیرِ معصوم و امام ممکن نیست؛

لذا همان‌طوری که هر کتابی برای تعلیم و تربیت آن معلّمی لازم دارد، معلّم قرآن پیغمبر اکرم و أئمّۀ اطهار هستند.

## تعلیم ائمّه، ظاهر و معوّل قرآن را به مردم

 «إنّی تارِکٌ فیکُم الثَّقلین کتابَ الله و عترتی فإنّهما لَن یَفترقا حتّی یَرِدا علیَّ الحوضَ.»[[573]](#footnote-573)

 یگانه فرقۀ سعادتمند که گوی سبقت را ربوده، فرقه شیعه امامیّه است. مطابق حدیث فوق، ائمّه ظاهر و معوّل قرآن را به مردم می‌آموختند و احکام را به مردم تعلیم می‌کردند، تا نوبت به حضرت ولیّ عصر حجّة بن الحسن العسکریّ عجّل الله فرجه رسید، که در سنه 256 هجری متولّد شدند ولی پنج سال بیشتر ظاهر نبودند و تا هفتاد سال غیبت صغری نمودند و به وسیله چهار نایب خاص یکی پس از دیگری احکام را به مردم می‌رسانیدند.

## وظیفه مردم، تقلید از بزرگان دین و مجتهدین عظام

 پس از ایشان مطابق توقیع حضرت عسگری علیه السّلام: «فَأمّا مَن کانَ مِنَ الفُقَهاءِ صائِنًا لِنَفسِهِ، حافِظًا لِدِینِهِ، مُخالِفًا عَلَی هَواهُ، مُطِیعًا لأمرِ مَولاهُ، فَلِلعَوامِّ أن یُقَلِّدُوه»[[574]](#footnote-574) مردم موظّفند که تقلید از بزرگان دین و مجتهدین عظام بنمایند.

## زحمات علمای اسلام در اعتلای کلمه حقّه

 آنها راه هدایت را به مردم نشان دادند. هزاران هزار نفر محدّث، با خون‌دل‌هایی در زمان امویّه و عبّاسیّه، اخبار و احادیث اهل بیت را ضبط می‌کردند و از ترس به بیابان‌ها فرار می‌کردند. در مجالس مخفیانه احادیث را به شیعیان می‌رسانیدند. علمای اسلام برای اعتلای کلمۀ حقّه، آنی راحت ننشستند؛ کتب فقه و کلام نوشتند. در مبارزه با بی‌دینان و جواب آنها و تعلیم شاگردان حوزۀ مقدّسۀ جعفری، خواب را بر چشم خود حرام کردند. دربه‌در شدند، شهید شدند، محبوس شدند، منزل آنها را غارت کردند.

 مرحوم علاّمه حلّی دو هزار جلد کتاب نوشته است در فقه و کلام و تفسیر؛ در یک کتاب دو هزار دلیل نقلی و عقلی بر اثبات ولایت أمیرالمؤمنین آورده است که به نام ألفین معروف است.

 امروز فقهای اسلام و طلاّب حوزه‌های مقدّسه برای اجتهاد و استنباط احکام دینی، احتیاج به کتب علاّمه حلّی، شیخ طوسی، شیخ مفید، شهیدان، محقّقان و سیّدان و غیرِهم دارند.

 مرحوم شهید ثانی، صد جلد کتاب نوشت. دشمنان در منزلش ریختند و خانه او را و کتاب‌های او را سوزاندند، و خود او را شهید کردند و جز چند کتاب بقیّه کتاب‌ها آتش گرفت.

 شهید اوّل را سال‌ها حبس کردند و آن مرحوم در محبس، کتاب فقه می‌نوشت؛ مخصوصاً لمعه را در یک هفته با نداشتن کتب در دسترس نگاشته است. عاقبت او را به دار زدند و او را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند.

 اینها تمام برای اصلاح ما و هدایت ما، رنج به خود هموار نمودند. حتّی در

زمان اخیر، مرحوم شیخ جواد بلاغی چه مبارزه‌هایی برای دفع یهود و نصاری کرد و یک‌‌یک تهمت‌هایی را که به قرآن زده‌اند جواب گفت و بطلان کلام آنها را هویدا ساخت و از تورات و انجیل ادلّه و شواهدی برای اثبات پیغمبر اسلام آورد که یهود و نصارای دنیا را به وحشت انداخت، و امروز کتبی که آن مرحوم نوشته در دنیا مانند کوکب می‌درخشد. این مرد از شدّت فقر بر روی حصیر می‌نشست و به زندگی ساده قناعت کرد و برای انتشار کتاب‌هایش و از بین بردن دشمنان، خانۀ مسکونی خود را فروخت و با قیمت آن کتاب‌های خود را چاپ کرد.

 علاّمۀ وحید سیّد محسن جبل عاملی چه کتاب‌های گران‌بهایی نوشته. علاّمه سیّد شرف‌الدّین جبل عاملی، امروز سدّ محکمی در مقابل دشمنان دین است. کتابی به نام المراجعات نوشته که تا چندی طبع آن در بغداد قدغن بود؛ بعد به چاپ رسید و امروز ترجمه آن را که مناظرات است می‌توانید مطالعه کنید. در آخر آن می‌نویسد: «چهل سال زحمت کشیدم و کتابی نوشتم؛ در منزل من ریختند آن را آتش زدند و مرا بدون قبا و عمامه از منزل بیرون کشیدند. چون به منزل بازگشتم دیدم که آن کتاب را سوزانیده و زحمت چهل سالۀ مرا هدر داده‌اند. راضی داشتم که اولاد من بمیرند و آن کتاب سوخته نگردد.»[[575]](#footnote-575)

 مگر در زمان اخیر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، آن مرد بزرگ، برای قرآن به دار نرفت؟!

## علماء یگانه کمک‌کار شما

 پس متوجّه باشید که یگانه کمک‌کار شما و یار شما و پشتیبانی شما و کهف و پناه شما، علمای شما هستند؛ ولی برای آنکه دشمنان استفاده کنند و مردم را از دور آنها بپراکنند و خودشان از شیر و پستان آنها بمکند، آنها را مفت‌خور جامعه می‌دانند.

 وامصیبتا بر این غفلت! امروز درحوزه‌های مقدّسه، نمی‌دانید چه زحماتی این مردان بزرگ بر عهده دارند! آنها در منازل ساده با زندگی ساده زندگی می‌کنند. طلاّب علوم دینیّه که لشگریان امام زمانند، با نهایت شدّت درس فقه و اصول و تفسیر و کلام می‌خوانند و برای خدا از هیچ مشقّتی دریغ ندارند.

 قدردانی کنید! مبادا شما را گول زنند و از کتاب خدا منصرف کنند! ولی امروز جامعه خراب است، به قرآن عمل نمی‌شود و کلمات علما جریانی ندارد؛ چه از این بدبختی بالاتر؟! شما دین خود را در این جامعه نگاه دارید.

 البتّه شما در این ماه رمضان اجر بزرگی دارید، برای خدا در این روزهای گرم روز‌ه‌های طاقت‌فرسا گرفتید، خداوند شما را اجر جزیل بدهد ـ الخ؛ ولی سعی کنید که این روح پاک خود را نگاه دارید. امروز آخرالزّمان است؛ شما باید در این جامعه دین خود را حفظ کنید.

## کلام پیامبر اکرم به ابن‌مسعود درباره آخرالزّمان

 پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به ابن‌مسعود می‌فرماید:

 «یا ابنَ مَسعودٍ! سَیَأتِى مِن بَعدِى أقوامٌ یَأکُلونَ طَیِّبات الطَّعامِ و ألوانَها، و یَرکَبونَ الدَّوابَّ، و یَتَزَیَّنونَ بِزینَة المَرأة لِزَوجِها، و یَتَبَرَّجونَ تَبَرُّجَ النِّساءِ، و زِیُّهُم مِثلُ زِىِّ المُلوکِ الجَبابِرَة، و هُم مُنافِقوا هَذِهِ الأُمَّة فِى آخِرِ الزَّمانِ. شارِبوا القَهَواتِ، لاعِبونَ بِالکِعابِ، راکِبونَ الشَّهَواتِ، تارِکونَ الجَماعاتِ، راقِدونَ عَنِ العَتَماتِ [العثمات]، مُفرِّطونَ فِى الغُدُواتِ [العدوات]؛ یَقولُ اللهُ تَعالَى: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا﴾.[[576]](#footnote-576)

 یا ابنَ مَسعودٍ! مَثَلُهُم مِثلُ الدِّفلَى زَهرَتُها حَسَنَة و طَعمُها مُرٌّ، کَلامُهُمُ الحِکمَة و أعمالُهُم داءٌ لا یَقبَلُ الدَّواء، ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ﴾.[[577]](#footnote-577)

 یا ابنَ مَسعودٍ! ما یَنفَعُ [یُغنِى‏] مَن یَتَنَعَّمُ فِى الدُّنیا إذا أُخلِدَ فِى النّار؟! ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ﴾.[[578]](#footnote-578)

 یَبنونَ الدُّورَ و یُشَیِّدونَ القُصورَ و یُزَخرِفونَ المَساجِدَ، لَیسَت هِمَّتُهُم إلّا الدُّنیا، عاکِفونَ عَلَیها، مُعتَمِدون‏ فِیها، آلِهَتُهُم بُطونُهُم؛ قالَ اللهُ تَعالَى: ﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمۡ تَخۡلُدُونَ \* وَإِذَا بَطَشۡتُم بَطَشۡتُمۡ جَبَّارِينَ \* فَٱتَّقُواْ ٱللَهَ وَأَطِيعُونِ﴾.[[579]](#footnote-579) قالَ اللهُ تَعالَى: ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ﴾ ـ إلَى قَولِهِ: ﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؟![[580]](#footnote-580) و ما هو إلّا مُنافِقٌ جَعَلَ دِینَهُ هَواهُ و إلَهَهُ بَطنَهُ، کُلَّما اشتَهَى مِنَ الحَلالِ و الحَرامِ لَم یَمتَنِع مِنهُ؛ قالَ اللهُ تَعالَى: ﴿وَفَرِحُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا مَتَٰعٞ﴾.[[581]](#footnote-581)

 یا ابنَ مَسعودٍ! مَحارِیبُهُم نِساؤُهُم، و شَرَفُهُمُ الدَّراهِمُ و الدَّنانِیرُ، و هِمَّتُهُم بُطونُهُم؛ أُولَئِکَ هُم شَرُّ الأشرارِ، الفِتنَة مِنهُم و إلَیهِم تَعودُ.

 یا ابنَ مَسعودٍ! إقرَأ قَولُ اللهِ تَعالَى: ﴿أَفَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ سِنِينَ \* ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ \* مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ﴾.[[582]](#footnote-582)

 یا ابنَ مَسعودٍ! أجسادُهُم لا تَشبَعُ، و قُلوبُهُم لا تَخشَعُ.

 یا ابنَ مَسعودٍ! الإسلامُ بَدَأ غَرِیبًا و سَیَعودُ غَرِیبًا کَما بَدَأ؛ فَطوبَى لِلغُرَباءِ!

 فَمَن أدرَکَ ذَلِکَ الزَّمانَ [مِمَّن یَظهَرُ] مِن أعقابِکُم، فَلا یُسَلِّمُ علیهم فِى نادِیهِم و لا یُشَیِّعُ جَنائِزَهُم و لا یَعودُ مَرضاهُم؛ فَإنَّهُم یَستَنّونَ بِسُنَّتِکُم و یُظهِرونَ بِدَعواکُم و یُخالِفونَ أفعالَکُم فَیَموتونَ عَلَى غَیرِ مِلَّتِکُم. أولَئِکَ لَیسوا مِنِّى و لَستُ مِنهُم.»[[583]](#footnote-583)

...[[584]](#footnote-584)

## مشکل نگاه ‌داشتن دین در آخرالزّمان

 نگاه ‌داشتن دین در این زمان مشکل است؛ سعی کنید که دین شما را نبرند. در اوّل اسلام پیغمبر و مسلمین سرگردان بودند؛ امروز امام زمان ما سرگردان و برای نجات امّت دعا می‌کند. امروز دعای ندبه خواندن مستحب است؛ شما همگی بخوانید و به امام زمان استغاثه کنید. در آن دعا دست به دعا بردارید:

## فقراتی از دعای ندبه

 «أینَ المؤمّلُ لإحیاءِ الکتابِ و حُدُودِه! أینَ مُحیِی مَعالِم الدِّینِ و أهلِه! أینَ هادِمُ أبنِیَةِ الشِّرکِ و النفاقِ! أینَ قاطعُ حَبائِل الکِذبِ و الإفتِراء! أینَ مُعِزُّ الأولیاء و مُذِّلُ الأعداءِ! أینَ جامعُ الکلمةِ علی التّقوی! أینَ الطالبُ بِذُحُولِ الأنبیاءِ و أبناءِ‌ الأنبیاءِ! أینَ الطّالِبُ بِدَمِ المَقتُولِ بِکَربَلاء!»[[585]](#footnote-585)

 تو ای امام زمان! بر جدّ غریبت گریه می‌کنی، ما هم گریه می‌کنیم.

 روضه حضرت حجّت راجع به اسبِ سواریِ حضرت.

 و الحمدُ لله علی الإبتداء‌ و الإنتهاء و هو خیرُ حسبنا.

 ‌

 ‌

1. ـ سوره البقرة (2) آیه 183. أنوار الملکوت، ج 1، ص 29:

   «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما روزه داشتن واجب شد هم‌چنان‌که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است؛ و این وجوب روزه به علّت آن است که در مقام تقوا برآیید و خود را در مصونیّت الَهی بیاورید.» [↑](#footnote-ref-1)
2. ـ جهت اطّلاع بیشتر به مفاد این عبارت که به نقل برخی از مصادر نص روایت است، رجوع شود به: گلشن اسرار ص 286. ترجمه:

   «تو در پایین‌ترین و تاریک‌ترین جهان‌ها که عالم مادّۀ صرف و هیولای محض و استعداد و قابلیّت خالص و بعیدترین عالم از عوالم قرب است، قرار داری.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-2)
3. ـ مثنوی میرخانی، پایان‌‌ دفتر چهارم، ص‌ 420‌. [↑](#footnote-ref-3)
4. ـ الکافی، ج 2، ص 19. أنوار الملکوت، ج 1، ص 50، تعلیقه:

   «[رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”روزه سپر از آتش است.“]» [↑](#footnote-ref-4)
5. ـ‌ بحار الأنوار، ج 93، ص 255. ترجمه:

   «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”روزه بدارید تا سالم و تندرست شوید.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-5)
6. ـ‌ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 73:

   «رُوِیَ عن الحَسَنِ بنِ عَلِیِّ بنِ أبِی‌طالِبٍ علیه السّلام أنَّهُ قالَ: جاء نَفَرٌ مِنَ ‏الیهودِ إلی رسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله فَسَألَهُ أعلَمُهُم عن مَسائِلَ، فکان فیما سَألَهُ أنَّهُ قال له: لِأیِّ شَی‏ءٍ فَرَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الصَّومَ علی أُمَّتِکَ بالنَّهارِ ثَلاثِینَ یَومًا و فَرَضَ اللهُ عَلَی الأُمَمِ أکثَرَ مِن ذَلِکَ؟

   فَقالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله: ”إنَّ آدَمَ علیه السّلام لَمّا أکَلَ مِنَ الشَّجرةِ بَقِیَ فی بَطنِهِ ثَلاثِینَ یَومًا فَفَرَضَ اللهُ علی ذُرِّیَّتِهِ ثَلاثِینَ یَومًا الجُوعَ و العَطَشَ، و الّذی یَأکُلُونه بِاللَّیلِ تَفَضُّلٌ مِنَ اللهِ عَزَّوجَلَّ عَلَیهِم. و کَذَلِکَ کانَ عَلَی آدَمَ علیه السّلام فَفَرَضَ اللهُ ذَلِکَ عَلَی أُمَّتِی.“ ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآیَةَ: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ \* أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖ﴾.\*

   قالَ الیَهُودِیُّ: صَدَقتَ یا محمَّد! فما جَزاءُ مَن صامَها؟

   فَقالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله: ”ما مِن مُؤمِنٍ یَصُومُ شَهرَ رَمَضانَ احتِسابًا إلّا أوجَبَ اللهُ تَبارَکَ و تَعالَی لَهُ سَبعَ خِصالٍ: أوَّلُها یذوب الحَرامُ فی جَسَدِهِ، و الثّانِیَةُ یَقرُبُ من رحمةِ اللهِ عَزَّوجَلَّ، و الثّالِثَةُ یَکُونُ قد کَفَّرَ خَطِیئَةَ آدَمَ أبِیهِ علیه السّلام، و الرّابِعَةُ یُهَوِّنُ اللهُ عَلَیهِ سَکَراتِ المَوتِ، و الخامِسَةُ أمانٌ مِنَ الجُوعِ و العَطَشِ یَومَ القیامةِ، و السّادِسَةُ یُعطِیهِ اللهُ بَراءَةً مِنَ النّارِ، و السّابِعَةُ یُطعِمُهُ اللهُ عَزَّوجَلَّ مِن طَیِّباتِ الجَنَّةِ.“

   [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-6)
7. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]قالَ: صَدَقتَ یا مُحَمَّد!»

   ترجمه: «از حضرت امام حسن بن علی بن أبی‌طالب علیهما السّلام روایت شده است که فرمود: جماعتی از یهود به نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمدند؛ پس عالم‌ترین ایشان درباره مسائلی از آن حضرت سؤالاتی کرد، و از جمله سؤال‌هایش این بود که گفت: به چه علّت خدای عزّوجلّ روزه گرفتن در ساعات روز را بر امّت تو، سی روز واجب نموده و بر امّت‌های دیگر بیش از این فرض فرموده است؟

   رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”وقتی آدم علیه السّلام از میوۀ آن درخت خورد، سی روز در شکم او باقی ماند؛ بدین جهت خداوند سی روز گرسنگی و تشنگی را بر ذرّیه و نسل او فرض فرمود، و آنچه در شب می‌خورند تفضّلی از جانب خدای عزّ‌و‌جلّ بر آنها است. مسأله نسبت به آدم علیه السّلام این‌گونه بوده است، و از این رو خداوند آن را بر امّت من نیز واجب ساخته است.“ سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ \* أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖ﴾؛ ”ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه داشتن واجب شد هم‌چنان که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است؛ و این وجوب روزه به علّت آنست که در مقام تقوا برآیید و خود را در مصونیّت الَهی بیاورید.\* روزه‌ای که بر شما مؤمنین واجب شده است، در روزهای قلیلی است که به شمارش در‌می‌آید.“

   مرد یهودی گفت: درست گفتی ای محمّد! پس جزاء و مزد کسی که این ایّام را روزه بدارد چیست؟

   فرمود: ”هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را به قصد قربت روزه بگیرد مگر آنکه خدای تبارک و تعالی هفت خصلت را بر او واجب می‌کند: اوّل آنکه حرام در بدنش ذوب می‌شود، و دوّم آنکه به رحمت خدای تبارک و تعالی نزدیک می‌گردد، و سوّم آنکه با این عمل کفّارۀخطای پدرش آدم علیه السّلام را داده است، و چهارم آنکه خداوند سکرات مرگ را بر او آسان ‏می‌سازد، و پنجم آنکه سبب امان از گرسنگی و تشنگی روز قیامت است، و ششم آنکه خداوند نامۀ برائت و بیزاری از آتش جهنّم را به او عطا می‌کند، و هفتم آنکه خدای عزّ‌و‌جلّ او را از غذاهای طیّب و پاکیزه بهشت اطعام می‌نماید.“

   مردی یهودی گفت: درست گفتی، ای محمّد!» (محقّق)

   \* سوره البقرة (2) ذیل آیه 183 و صدر آیه 184. [↑](#footnote-ref-7)
8. ـ بحار الأنوار، ج 93، ص 356؛ أنوار الملکوت، ج 1، ص 32 به نقل از وسائل الشّیعة، ج 10، ص 313:

   «در کتاب وسائل الشیعه نقل می‌کند از عیون الأخبار، عن محمّد بن بکران النّقاش، عن احمد بن الحسن القطان و محمّد بن احمد بن ابراهیم المعاذی و محمّد بن ابراهیم بن اسحاق المکتب، کلّهم عن احمد بن سعید، عن علیّ بن الحسن الفضّال، عن أبیه، عن الرّضا علیه السّلام، عن آبائه علیهم السّلام، عن علیّ علیه السّلام:

   إنَّ رَسُولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله خَطَبَنا ذاتَ یَومٍ فَقالَ:

   ”أیُّها النّاسُ! إنَّهُ قَد أقبَلَ إلَیکُم شَهرُ اللهِ بِالبَرَکَةِ و الرَّحمَةِ و المَغفِرَةِ. شَهرٌ هُوَ عِندَ اللهِ أفضَلُ الشُّهُورِ و أیّامُهُ أفضَلُ الأیّامِ و لَیالِیهِ أفضَلُ اللَّیالِی و ساعاتُهُ أفضَلُ السّاعاتِ. هُوَ شَهرٌ دُعِیتُم فیه إلَی ضِیافَةِ اللهِ و جُعِلتم فیه مِن أهلِ کَرامَةِ اللهِ.

   أنفاسُکُم فیه تَسبِیحٌ و نَومُکُم فیه عِبادَةٌ و عَمَلُکُم فیه مَقبُولٌ و دُعاؤُکُم فیه مُستَجابٌ، فاسألُوا اللهَ رَبَّکُم بِنِیّاتٍ صادِقَةٍ و قُلُوبٍ طاهِرَةٍ أن یُوَفِّقَکُم لِصِیامِهِ و تِلاوَةِ کتابِهِ، فإنَّ الشَّقِیَّ مَن حُرِّمَ غُفرانَ اللهِ فی هَذا الشَّهرِ العَظِیمِ.

   و اذکُرُوا بِجُوعِکُم و عَطَشِکُم فیه جُوعَ یَومِ القِیامَةِ و عَطَشَهُ، و تَصَدَّقُوا عَلَی فُقَرائِکُم و مَساکِینِکُم، و وَقِّرُوا کِبارَکُم، و ارحَمُوا صِغارَکُم، و صِلُوا أرحامَکُم، و احفَظُوا ألسِنَتَکُم، و غُضُّوا عَمّا لا یَحِلُّ النَّظَرُ إلَیهِ أبصارَکُم و عَمّا لایَحِلُّ الاستِماعُ إلَیهِ أسماعَکُم، و تَحَنَّنُوا عَلَی أیتامِ النّاسِ یُتَحَنَّن عَلَی أیتامِکُم، و توبُوا إلَی اللهِ مِن ذُنُوبِکُم، و ارفَعُوا إلَیهِ أیدِیَکُم بِالدُّعاءِ فی أوقاتِ صَلاتِکُم؛ فإنَّها أفضلُ السّاعاتِ یَنظُرُ اللهُ عَزَّوجَلَّ فِیها بِالرَّحمَةِ إلَی عِبادِهِ، یُجِیبُهُم إذا ناجَوهُ و یُلَبِّیهِم إذا نادَوهُ و یُعطِیهِم إذا سَألُوهُ و یستجیبُ لَهُم إذا دَعَوهُ.

   أیُّها النّاسُ إنَّ أنفُسَکُم مرهونَةٌ بِأعمالِکُم فَفُکُّوها بِاستِغفارِکُم، و ظهورَکُم ثَقِیلَةٌ مِن أوزارِکُم فَخَفِّفُوا عَنها بِطُولِ سُجُودِکُم. و اعلَمُوا أنَّ اللهَ أقسَمَ بِعِزَّتِهِ أن لا یُعَذِّبَ المُصَلِّینَ و السّاجِدِینَ، و أن لا یُرَوِّعَهُم بِالنّارِ یَومَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِینَ.

   أیُّها النّاسُ! مَن فَطَّرَ مِنکُم صائِمًا مُؤمِنًا فی هَذا الشَّهرِ کانَ له بِذَلِکَ عند اللهِ عِتقُ نَسَمَةٍ و مغفرةٌ لِما مَضَی مِن ذُنُوبِهِ.“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-8)
9. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قِیلَ: یا رَسُولَ اللهِ! فَلَیسَ کُلُّنا یَقدِرُ عَلَی ذَلِکَ! فَقالَ صلّی الله علیه و آله: ”اتَّقُوا [الله] النّارَ و لو بِشِقِّ تَمرَةٍ، اتَّقُوا النّارَ و لو بِشَربَةٍ مِن ماءٍ.“

   ”أیُّها النّاسُ! مَن حَسَّنَ مِنکُم فی هَذا الشَّهرِ خُلُقَهُ کان له جَوازًا علی الصِّراطِ یومَ تَزِلُّ فیه الأقدامُ، و مَن خَفَّفَ فی هَذا الشَّهرِ عَمّا مَلَکَت یَمِینُهُ خَفَّفَ اللهُ علیهِ حِسابَهُ، و مَن کَفَّ فیه شَرَّهُ کَفَّ اللهُ عنه غَضَبَهُ یَومَ یَلقاهُ، و مَن أکرَمَ فیه یَتِیمًا أکرَمَهُ اللهُ یومَ یَلقاهُ، و مَن وَصَلَ فیه رَحِمَهُ وَصَلَهُ اللهُ بِرَحمَتِهِ یومَ یَلقاهُ، و مَن قَطَعَ فیه رَحِمَهُ قَطَعَ اللهُ عَنهُ رَحمَتَهُ یومَ یَلقاهُ، و مَن تَطَوَّعَ فیه بِصَلاةٍ کَتَبَ اللهُ لَهُ بَراءَةً مِنَ النّارِ، و مَن أدَّی فیه فَرضًا کان له ثوابُ مَن أدَّی سَبعِینَ فَرِیضَةً فِیما سِواهُ مِنَ الشُّهُورِ، و مَن أکثَرَ فیه مِنَ الصَّلاةِ عَلَیَّ ثَقَّلَ اللهُ مِیزانَهُ یومَ تَخِفُّ المَوازِینُ، و مَن تَلا فیه آیَةً مِنَ القُرآنِ کانَ لَهُ مِثلُ أجرِ مَن خَتَمَ القُرآنَ فی غیرِهِ مِنَ الشُّهُورِ.

   أیُّها النّاسُ! إنَّ أبوابَ الجِنانِ فی هَذا الشَّهرِ مُفَتَّحَةٌ فاسألُوا رَبَّکُم أن لایُغَلِّقَها عَنکُم [علیکم]، و أبوابَ النِّیرانِ مُغَلَّقَةٌ فاسألُوا رَبَّکُم أن لایُفَتِّحَها عَلَیکُم، و الشَّیاطِینَ مغلولةٌ فاسألُوا رَبَّکُم أن لایُسَلِّطَها عَلَیکُم.“

   قالَ أمیرالمؤمنین علیه السّلام: فقُمتُ فَقُلتُ: یا رَسُولَ اللهِ! ما أفضَلُ الأعمالِ فی هَذا الشَّهرِ؟

   فَقالَ: ”یا أبا‌الحَسَنِ! أفضَلُ الأعمالِ فی هَذا الشَّهرِ الوَرَعُ عن مَحارِمِ اللهِ.“ ـ الحدیث.

   [امام رضا علیه السّلام از پدرانش از أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیهم السّلام روایت می‌کنند که آن حضرت فرمود: روزی رسول خدا برای ما خطبه ایراد می‌فرمود و چنین فرمودند:

   ”ای مردم! بدرستی که ماه خدا به سوی شما می‌آید در حالی‌که نوید برکت و رحمت و آمرزش را به همراه دارد. ماهی که از همه ماه‌ها نزد پروردگار با فضیلت‌تر است و روزها و شب‌ها و ساعات آن بر سایر روزها و شب‌ها و ساعات ماه‌های دیگر برتری دارند. ماهی که برای میهمانی پروردگار دعوت شده‌اید و از جملۀ افرادی که مورد کرامت و تکریم پروردگار قرار گرفته‌اند واقع شدید. نفس‌های شما در این ماه تسبیح به حساب می‌آید، و خواب شما در این ماه عبادت نوشته می‌شود، اعمال شما در این ماه مورد قبول حضرت حقّ، و دعاهای شما به مرتبه اجابت خواهد رسید؛ پس با قلبی خالص و نیّتی پاک و صادق از خدا بخواهید که شما را موفّق به روزه‌داری و تلاوت قرآن بدارد. به تحقیق که شقی و بدبخت آن کسی است که از آمرزش الَهی در این ماه با عظمت محروم گردد.

   گرسنگی و عطش در این ماه شما را به یاد گرسنگی و عطش روز قیامت بیندازد، بر فقراء و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-9)
10. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تنگدستان ببخشایید، بزرگانتان را تعظیم و تکریم و زیردستان را مورد رأفت و رحمت قرار دهید، ارحام و خویشان خود را صلۀ رحم کنید، زبان خود را نگه دارید و چشمان خود را از آنچه مورد سخط و غضب الَهی است بپوشانید و گوش‌های خود را از آنچه شنیدنش نکوهش شده است ببندید، بر یتیمان مردم رأفت کنید تا بر یتیمان شما رأفت و عطوفت کنند، و از گناهان خویش به درگاه الَهی طلب مغفرت نمایید، و در اوقات نماز دست‌های خود را برای دعا به پیشگاه خدا بلند کنید؛ و بدانید که اوقات نماز برترین اوقات است در نزد پروردگار که خدای متعال به بندگانش نظر لطف و مرحمت می‌اندازد، اگر او را بخوانند پاسخ می‌دهد و چون او را ندا کنند می‌پذیرد و جواب مثبت می‌دهد، و اگر از او چیزی درخواست کنند عطا می‌کند و دعوت آنها را ردّ نمی‌نماید.

    ای مردم! بدانید که افعال و اعمال، جان‌های شما را در بند گرفتاری‌ها و عالم شهوات و دنیای دنیّ درآورده است؛ پس با طلب آمرزش از خدا آنها را رها سازید و از قید و عالم شهوت بیرون آورید. آثار و پیامدهای کردار ناشایست بر پشت شما سنگینی نموده است؛ پس به‌واسطۀ سجده‌های طولانی این بار گران را از دوش خود بردارید. و بدانید که خدای متعال به عزّت و جلال خود سوگند یاد کرده که نمازگزاران و سجده‌کنندگان را به عذاب کیفر ندهد، و آتش دوزخ آنان را بیمناک نسازد در روزی که همه در پیشگاه حساب اعمال نزد او حاضر می‌شوند.

    ای مردم! کسی که در این ماه روزه‌داری را افطار دهد مانند کسی است که بنده‌ای را در راه خدا آزاد نموده است و تمام گناهان گذشته او مورد آمرزش قرار می‌گیرد.“

    بعضی به پیامبر عرض کردند: همه ما قادر نیستیم که روزه‌داران را به افطار دعوت کنیم! پیامبر فرمود: ”تقوا را برای خود تحصیل نمایید گرچه به مقدار افطار دادن به اندازۀ تکّه‌ای از خرما باشد یا جرعه‌ای از آب.“

    ”ای مردم! کسی که در این ماه اخلاق خود را نیکو کند در روزی که قدم‌ها بر بالای صراط می‌لرزد او جواز عبور از صراط دریافت خواهد کرد، و کسی که بر غلامان و کنیزانش آسان بگیرد خدای متعال در روز بازپسین بر او آسان خواهد گرفت، و کسی که آزارش به دیگران را در این ماه کنترل نماید خداوند در روز قیامت او را مورد سخط و غضب خود قرار ندهد، و کسی که یتیمی را در این ماه گرامی بدارد خدا در روز ملاقات با بندگانش او را گرامی خواهد داشت، و کسی که ارتباط با خویشان خود را در این ماه پیوند دهد خداوند بین خود و او در روز جزا به رحمت واسعه‌اش پیوند برقرار نماید، و کسی که قطع رحم نماید خدا رحمتش را در روز قیامت از او دریغ نماید، و کسی که در این ماه نافله‌ای بخواند خداوند برائت از آتش دوزخ را برای او می‌نویسد، و کسی که واجبی از واجبات را در این ماه انجام دهد خدای متعال ثواب هفتاد عمل واجب در غیر این ماه برای او منظور می‌دارد، و کسی که در این ماه بر من درود بفرستد (اَللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد) خداوند کفّه ترازوی عمل او را در روزی که کفّه‌های ترازوی اعمال سبک است سنگین خواهد نمود، و کسی که در این ماه آیه‌ای از قرآن بخواند مانند کسی است که یک ختم قرآن در غیر این ماه نموده است.

    ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است پس از خدا بخواهید تا بر روی شما نبندد، و درب‌های جهنّم بر روی شما بسته است پس از خدا تقاضا کنید تا بر روی شما نگشاید، و بر دست و پای شیاطین در این ماه بند نهاده‌اند پس از خدا بخواهید که آنها بر شما مسلّط نگردند.“

    أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من ایستادم و عرض کردم: ای رسول خدا! بهترین اعمال در این ماه چه عملی است؟

    حضرت فرمودند: ”ای ابا‌الحسن! با فضیلت‌ترین اعمال در این ماه دوری جستن از محرّمات الَهی است.“ ـ تا آخر حدیث. مترجم]» ـ پایان متن منقول از أنوار الملکوت. [↑](#footnote-ref-10)
11. ـ أنوار الملکوت، ج ‏1، ص 231:

    «وقتی که یزید فرستاد به حاکم مدینه (وَلید بن عُقبَه) که از سیّدالشّهداء علیه السّلام بیعت بگیرد، و مناظرات بین آن حضرت و ولید و مروان بن حکم در دارالامارۀ مدینه در گرفت و حضرت خارج شدند، حضرت نیمه شبی بر سر قبر رسول خدا رفتند و گفتند:

    فقال: ”السّلامُ عَلَیکَ یا رَسولَ اللهُ! أنا الحُسَینُ بنُ فاطِمَة فَرخُکَ و ابنُ فَرخَتِکَ و سِبطُکَ الّذی خَلَّفتَنِی فی أُمَّتِکَ؛ فَاشهَدْ عَلَیهِمْ یا نَبِیَّ اللهِ إنَّهُمْ قَد خَذَلُونِی و ضَیَّعونِی و لَم یَحفَظونِی، و هَذِهِ شَکوایَ إلَیکَ حَتَّی ألقاک.“

    [سپس عرض نمود: ”سلام بر تو ای رسول خدا! من حسین بن فاطمه فرزند کوچک تو و فرزند دختر کوچک شما می‏باشم، و نوه تو که مرا به جای خود در میان امّت گذاشتی؛ پس شاهد باش بر آنان ای رسول پروردگار، به درستی که آنان مرا کوچک شمردند و حقوقم را ضایع نمودند و مرا در میان خود محترم نشمردند، و این است شکایت من نزد تو تا وقتی که تو را ملاقات نمایم.“ مترجم]

    این بگفت و به نماز ایستاد و همۀ شب به رکوع و سجود بود و بامدادان به سرای آمد، شبانگاه دوباره بر سر قبر پیغمبر رفت و چند رکعتی نماز بگذاشت و چون فارغ شد، فَقالَ:

    ”اَللَهمّ هَذا قَبرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ و أنا ابنُ بِنتِ نَبِیِّکَ، و قَد حَضَرَ مِن الأمرِ ما قَد عَلِمتَ. اَللَهمّ إنّی أُحِبُّ المَعروفَ و أُنکِرُ المُنکَرَ، و أنا أسألُکَ یا ذا الجَلالِ و الإکرامِ بِحَقِّ القَبرِ و بِحَقِّ مَن فیه إلّا اخْتَرتَ لی ما هو لَکَ رِضًی و لِرَسولِکَ رِضًی.“

    [سپس عرض نمود: ”بار خدایا! این قبر فرستاده تو محمّد است و من فرزند دختر پیامبرت می‏باشم، و از واقعه‏ای که برای من پیش آمده است با خبری. بار خدایا! من به تحقیق که امر معروف را دوست می‏دارم و از کار زشت گریزان می‏باشم، و من از تو درخواست می‏کنم ای صاحب جلالت و إکرام به حقّ این قبر و به حقّ آن کسی که درون آن آرمیده است، برای من آن چیزی را اختیار فرما که رضایت و خشنودی تو در آن است و پیامبر تو نیز از آن راضی و خشنود خواهد بود.“ مترجم‏]

    چون این بگفت سر خود را بر قبر رسول الله گذارده بسیار بگریست تا در خواب رفت، و در خواب دید رسول خدا به طرفش می‏آید و ملائکه از یمین و شمال رسول خدا می‏آیند، و گروهی از پیش و گروهی در عقب حرکت می‏کنند؛ چون رسول خدا برسید حسین را در آغوش گرفت و میان دو چشمش ببوسید، و قالَ:

    ”حَبیبی یا حُسَینُ! کَأنّی أراکَ عن قَریبٍ مُرَمَّلًا بِدِمائِکَ مَذبوحًا بِأرضِ کَربٍ و بَلاءٍ مِن عِصابَةٍ مِن أُمَّتی و أنتَ مَعَ ذَلِکَ عَطشانٌ لا تُسقَیٰ و ظَمْآنٌ لا تُروَیٰ و هُم مَعَ ذَلِکَ یَرجونَ شَفاعَتِی؛ لا أنالَهُمُ اللهُ شَفاعَتِی یَومَ القِیامَة! حَبیبی یا حُسَینُ! إنّ أباکَ و أُمَّکَ و أخاکَ قَدِموا عَلَیَّ و هُم مُشتاقونَ إلیکَ، و إنَّ لَکَ فی الجَنّاتِ لَدَرَجاتٍ لَن تَنالَها إلّا بِالشّهادَة.“\*

    [حضرت رسول فرمود: ”ای حسین، ای عزیز من! گویا می‏بینم تو را که عن‌قریب در خون خود به خاک خواهی افتاد، و گروهی از امّت من در زمین کربلا تو را ذبح می‏نمایند و در این حال عطش بر تو غلبه کرده است ولی تو را سیراب نمی‏نمایند، و از تاب و توان انداخته است ولی به تو آب نخواهند داد، در حالی‌که این طائفه امید شفاعت مرا دارند. خداوند ایشان را از شفاعت من روز قیامت محروم گرداند. عزیزم ای حسین! بدرستی که پدر و مادر و برادرت پیش من آمدند و بی‏صبرانه انتظار آمدن تو را می‏کشند. و بدان که خداوند برای تو در بهشت مقاماتی را تعیین نموده است که بدون شهادت به آنها نخواهی رسید.“ مترجم]» ـ پایان متن منقول از أنوار الملکوت.

    \*ـ ناسخ التواریخ، مجلّد حضرت سیّد‌الشّهداء، ج 2، ص 3 و 4؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 327 و 328 با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-11)
12. ـ سوره آل عمران (3) آیه 190. معاد شناسی، ج 9، ص 28:

    «حقّاً که در آفرینش آسمان‏ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‏ها و علاماتی است برای خردمندان.» [↑](#footnote-ref-12)
13. ـ الجامع الصغیر، ج 2، ص 219: «قال رسول الله صلّی الله علیه و آله فکرةُ ساعةٍ خیرٌ مِن عِبادةِ سِتّینَ سَنَةً»؛ المیزان، ج 4، ص 90. ترجمه:

    «یک ساعت تفکّر کردن، از شصت سال قیام به عبادت بهتر است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-13)
14. ـ الکافی، ج 2، ص 55: «أفضَلُ العِبادَةِ إدمانُ التَّفَکُّرِ فی اللَهِ و فی قُدرَتِهِ.». ترجمه:

    «از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: ”افضلِ عبادات، مداومت و بسیار تفکّر و تأمّل نمودن در خداوند و قدرت اوست.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-14)
15. ـ الکافی، ج 2، ص 55؛ بحار الأنوار، ج 68، ص 322، با قدری اختلاف. ترجمه:

    «عبادت کردن، به نماز و روزه زیاد نمی‏باشد؛ بلکه عبادت فقط عبارت است از تفکّر در امر خدای عزّوجلّ.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-15)
16. ـ‌ التوحید للصدوق، ص 458، با قدری اختلاف. ترجمه:

    «حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: ”بپرهیزید از تفکّر در ذات خداوند، و لیکن چون خواستید به عظمت و بزرگی خداوند نظر کنید به عظمت مخلوقات او نظر کنید.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-16)
17. ـ‌ سوره آل عمران (3) آیه 190 إلی 195. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 312 و 316:

    «تحقیقاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‏هایی از عظمت خداوند است برای صاحبان اندیشه و عقل: \* آنان که خداوند را در حال ایستاده و نشسته و به پهلو افتاده می‌خوانند، و در خلقت آسمان‌ها و خلقت زمین فکر می‏کنند؛ که بار پروردگارا! تو اینها را بیهوده نیافریدی. تو پاک و منزّه و مقدّسی! پس ما را از عذاب آتش دوزخ رهایی بخش! \* بار پروردگارا! هر که را تو داخل در آتش جهنّم کنی، وی را ذلیل و خوار و سرافکنده نموده‏ای؛ و البتّه ستمگران و ظلم پیشگان یار و ناصری ندارند. \* بار پروردگارا! ما شنیدیم که منادی ندا در می‌داد: ایمان بیاورید، و به وحدانیّت این پروردگار عظیم اقرار کنید؛ بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم، و اعتراف به عظمت و وحدت تو داریم؛ بنابراین درخواست و دعای ما آن است که: ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، و از گناهان و سیِّئات ما درگذری، و ما را با ابرار و پاکان بمیرانی! \* بار پروردگارا! از تو تقاضا داریم آنچه را که به وسیلۀ پیغمبرانت به ما وعده دادی، عنایت بفرمایی، و در روز بازپسین ما را شرمنده و منکوب و مخذول مگردانی! البتّه عادت تو خُلفِ وعده نیست. \* پس خداوند دعایشان را مستجاب، و تقاضا و درخواستشان را لبّیک می‌گوید که: من که پروردگار شما می‏باشم، کردار و عمل هیچ عمل کننده‏ای از شما را ضایع نمی‌کنم خواه مردان شما و خواه زنان شما، از این جهت ابداً تفاوتی نیست؛ بعضی از شما، از بعضی دیگرید (و به یک چشم از هر جهت به شما نگاه کرده می‌شود). بنابراین آن کسانی که از شما هجرت کرده‏اند، و از خانه و دیارشان اخراج شده‏اند، و در راه من متحمّل اذیّت و آزار گردیده‏اند، و دست به کارزار و مقاتله زده‏اند و کشته شده‏اند، هرآینه البتّه من غفران و پردۀ رحمت بر روی گناهان و سیّئاتشان می‏کشم، و البتّه ایشان را در بهشت‏هایی که در زیر درخت‌های سر به هم آورده (در روی زمینِ پوشیده شدۀ آن) نهرهایی جریان دارد، داخل می‌کنم. این‌ها مزد و ثوابی است از ناحیۀ خداوند، و بهترین ثواب‌ها و ارزشمندترین پاداش‌ها در نزد خداست.» [↑](#footnote-ref-17)
18. ـ اسرارنامه، عطار نیشابوری، الحکایة و التمثیل 5. خ ل:

    که هان ای غافلان هشیار باشید \*\*\* در این درگه دمی بیدار باشید

    تو شب خوش خفته ایشان در ره او \*\*\* همی بوسند خاک درگه او

    که داند کین هزاران مهر زرّین \*\*\* چرا گردند در نه حقّه چندین [↑](#footnote-ref-18)
19. ـ کلیات حکیم نظامی گنجوی،‌ قسمت خسرو و شیرین، ذیل عنوان: «استدلال نظر و توفیق شناخت». [↑](#footnote-ref-19)
20. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اشاره بدین حدیث است: علیکم بدین العجائز. (إحیاء العلوم، ج 3، ص 57؛ و مؤلّف اللؤلؤُ المرصوع، ص 51 آن را موضوع شمرده است. رجوع کنید به: إتحاف السّادة المتّقین، ج 7، ص 376 که درباره این حدیث بحثی مفید کرده و شواهدی بر صحّت آن آورده است.)

    آیة الله حاج شیخ محمّد حسین آل کاشف‌الغطاء (ره) در کتاب الفردوس الأعلی، طبع سوّم، ص 224 آورده است: ”و لعلّ هذا المراد من الکلمة المأثورة: علیکم بدین العجائز.“ و آیة الله حاج سیّد محمّد علی قاضی شهید (ره) در تعلیقه گوید:

    مراد شیخنا از بودن این کلمه: مأثورة، شاید آن باشد که از بعضی از پیشینیان مأثور است، نه آنکه بدین عبارت مأثور است از یکی از معصومین علیهم السّلام؛ زیرا که این سخن از پیغمبر و یا اهل بیت معصومین او علیهم الصّلاة و السّلام مأثور نیست. و أحدی از محدّثین از طریق اصحاب ما امامیّه و یا از طریق اهل سنّت در جوامع حدیثیّه از آنان صلوات الله علیهم نقل نکرده است؛ همان‌طور که ما در بعضی از مجامیع خودمان در این‌باره تحقیق به عمل آورده‏ایم.

    حافظ أبوالفضل محمّد بن طاهر بن احمد مقدّسی در کتابش تذکرة الموضوعات، ص 40، ط 2 مصر، سنه 1354 گفته است: ”علیکم بدین العجائز، دارای اصلی نیست؛ نه روایت صحیحه‏ای و نه روایت سقیمه‏ای راجع به آن وارد نشده است مگر از محمّد بن عبد الرّحمن بَیلَمانی به غیر این عبارت. او دارای نسخه‏ای بوده است و در نقل خبر متّهم بوده است.“

    و جماعتی از علما مانند شیخ بهائی و شاگردش فاضل جواد و فاضل مازندرانی معتقدند به آنکه این کلمه از گفتار سفیان ثَوری از متصوّفۀ عامّه می‏باشد.

    قوشجی در شرح تجرید گفته است: ”عمرو بن عبیدة چون میان ایمان و کفر، اثبات منزله‏ای نمود عجوزه‏ای گفت: خدا می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ فَمِنكُمۡ كَافِرٞ وَمِنكُم مُّؤۡمِنٞ﴾\* و بر این اساس میان بندگانش قرار نداده است مگر کافر و مؤمن را. سفیان گفت: علیکم بدین العجائز.“

    محقّق قمّی (قدّه) صاحب قوانین گوید: ”آنچه مذکور می‏باشد در ألسنه و مستفاد است از کلام محقّق بهائی (قدّه) در حاشیه زبده آن است که این سخن حکایتی است از چرخ دولاب او و دست باز داشتن از آن برای اظهار عقیده‏اش به وجود صانع محرّک أفلاک مدبّر عالم.“

    و سیّد الحکماء سیّد داماد ـ قدّس سرّه ـ در الرّواشحُ السّماویّة ص 202، ط طهران، از بعض علما نقل کرده است که: ”علیکم بدین العجائز از موضوعات است.“

    و از کتاب البدر المنیر نقل است که: ”این لفظ دارای اصلی نمی‏باشد ولیکن دیلمی مرفوعاً روایت کرده است که چون آخرالزّمان فرا رسد و میان آراء و أهواء اختلاف پیدا شود فَعَلَیکُم بِدینِ أهلِ البادیَةِ و النِّساءِ! قِفوا عَلَى ظَواهِرِ الشَّریعَةِ، و إیّاکُم و التَّعَمُّقَ إلَى المَعانى الدَّقیقَةِ! أى فإنّه لَیسَ هناکَ مَن یَفهَمها.‏“

    ـ انتهى.» ـ پایان متن منقول از الله شناسی.

    \* سوره التّغابن (64) آیه 2.

    جهت اطّلاع بیشتر راجع به مفهوم این حدیث شریف به الله شناسی، ج 1، ص 199 مراجعه شود. (محقّق) [↑](#footnote-ref-20)
21. ـ معادشناسی (طبع اوّل) ج 8، ص 281، تعلیقه:

    «این حقیر در مدّت بیست سال پیش از این، مطلب جالب توجّهى را که از اینشتین براى این‌جانب نقل کرده بودند، به‌خاطر داشتم، و در این موقع مناسب دیدم آن مطلب را در اینجا بیاورم. ناقل آن داستان جناب محترم دانشمند گرامى و سرور عزیز، آقاى احمد انصارى ـ زید توفیقُه ـ فرزند ارشد حضرت آیه الحقّ و الیقین جمال العارفین مرحوم آیه الله حاج شیخ محمّد جواد انصارى همدانى ـ رضوان الله علیه ـ است، و موضوع آن قضیّه، آرزو و تمنّاى اینشتین بر اطّلاع بر زبان پارسى و کتب ملاّى رومى و حافظ شیرازى است؛ آنان که بر شناخت قدرت بزرگ جارى و محیط بر موجودات عالم دست پیدا کرده بودند.

    و براى نقل این مهم، پیام شفاهى براى ایشان فرستادم تا عین ترجمه عبارت کلام اینشتین را براى حقیر مرقوم فرمایند. ایشان نیز بزرگوارانه نامه مفصّلى مرقوم داشته‏اند که ما عین آن عبارات را که راجع به موضوع ماست در اینجا مى‏آوریم:

    گرامى پیک شفاهى آن جناب در خصوص تقدیم ترجمه کتاب The World as I see it به حقیر ابلاغ گردید. بنده سعى کردم جهت امتثال اوامر جناب‌عالى عین ترجمه را نسخه‌بردارى و تقدیم نمایم؛ متاسّفانه هر چه گشتم پیدا نشد. لذا با عرض پوزش‌طلبى آنچه در ذهن باقیمانده بود نوشتم؛ امید است مورد قبول قرار گیرد.

    همان‌طور که به استحضار رسیده مؤلّف این کتاب، آلبرت اینشتین بوده و یک جلد آن، مقارن ایامى که بنده در دانشگاه بودم (حدود تقریباً سى سال قبل) به دست بنده رسید. این کتاب در کتابخانه آمریکائی‌ها، واقع در خیابان نادرى تهران مورد علاقه شدید حقیر قرار گرفت. چون اجازه نمى‏دادند کتابى بیرون برده شود، لذا در همان کتابخانه دست به ترجمه آن زدم و قریب سى صفحه آن را ترجمه نمود ـ اصل کتاب به قطع تقریباً جیبى بود و نزدیک 150 صفحه داشت ـ که خلاصه از آن به شرح زیر می‌باشد:

    اینشتین به جزء لایتجزّاى عالم مادّه که موسوم به اتم می‌باشد، اطّلاع پیدا کرده بود و به‌دست آورده بود که این جزء خود شامل چند قسمت می‌باشد. اوّل: داراى مدارات خارجى است که با تفاوت داراى الکترون‏هاى مختلفى بوده و با نظم و سرعتى تغییر ناپذیر، این الکترون‏ها مشغول گردش می‌باشند. دوّم: هسته مرکزى است که پروتون‌ها و نوترون‏ها می‌باشند؛ پروتون‌ها که از نظر تعداد برابر الکترون‏هاى مزبور می‌باشند. طبق اظهار ایشان همین الکترون‏ها و اختلاف در تعداد آنهاست که زیربناى گردش عالم هستى و اختلاف موجودات مادّى را سبب شده‏اند.

    و اظهار کرده است که: من هر چه کوشیدم علّت گردش اوّلیّه الکترون‏هاى مدارات خارجى یک شى‏ء را به‌دست آورم، نتوانستم. پس از مطالعات و بررسى‏هاى عملى خیلى زیاد، پى‌بردم که: این گردش منظّم و سریع الکترون‏ها در مدارات مختلف، عامل مادّى ندارد و بنا بر نظرات بعضى از دانشمندان گذشته، این حرکت منظّم تحت قدرت یک عامل غیر مادّى رهبرى می‌شود. و بعضى توانسته‏اند با این عامل پر قدرت و حاکم و جارى در گردش عالم هستى، تماس حاصل نمایند که از آن جمله مولاى روم و حافظ را نام می‌برد و اظهار می‌کند: ای کاش زبان فارسى می‌دانستم تا کتب این دو مرد بزرگ را مطالعه می‌کردم و می‌توانستم مانند آنان به راهى که منتهى به شناخت قدرت بزرگ جارى و محیط بر موجودات عالم است، دست پیدا می‌کردم.

    آنچه در خاطر با مختصر تفاوتى از لحاظ عبارات باقى مانده، مضمون بالا می‌باشد.

    ـ تمام شد مقدار مورد حاجت از نامه شریف صدیق گرامى آقاى انصارى أمدّ الله فى عمره الشّریف.» ـ پایان متن منقول از معاد شناسی. [↑](#footnote-ref-21)
22. ـ مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج 66، ص 134 با عبارت: «کدلیل الأعرابی حیث قال: البعرةُ تدُلُّ علی البعیر ...» این کلام را جواب اعرابی می‌داند؛ ولیکن در ج 108، ص 38، و در ج 3، ص 55، همین عبارت را جواب امیر مؤمنان علیه السّلام به سائل می‌داند. این روایت به نقل از الله شناسی، ج 1، ص 160 این‌چنین آمده است:

    «از جامع الاخبار، مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ حکایت نموده است‏: سُئِلَ أمِیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام عن إثباتِ الصّانِعِ؟ فَقالَ: ”البَعرَةُ تَدُلُّ عَلَی البَعِیرِ، و الرَّوثَةُ تَدُلُّ عَلَی الحَمِیرِ، و آثارُ القَدَمِ تَدُلُّ عَلَی المَسِیرِ؛ فَهَیکَلٌ عُلوِیٌّ بِهَذِهِ اللَّطافَةِ و مَرکَزٌ سِفلِیٌّ بِهَذِهِ الکَثافَةِ کَیفَ لا یَدُلّانِ عَلَی اللَّطِیفِ الخَبِیرِ؟!“

    از حضرت، از اثبات آفریدگار جهان چون پرسیدند، در پاسخ گفت: ”پِشک شتر می‏فهماند که از اینجا شتری عبور کرده است، و فضولات الاغ‌ می‏فهماند که از اینجا الاغی عبور نموده‏اند، و علامت جای پای آدمی می‏فهماند که از اینجا انسانی (رو به این طرف یا رو به آن طرف) راه را طیّ کرده است؛ پس چگونه این بنیان استوار بالا بدین لطافت، و این مرکز پایین بدین کثافت دلالتی بر خداوند لطیف خبیر ندارند؟!“» [↑](#footnote-ref-22)
23. ـ سوره النّمل (27) صدر آیه 88. معاد شناسی، ج 5، ص 5:

    «در آن هنگام کوه‌ها را می‏بینی و چنین گمان می‌کنی که جامدند (یعنی ساکن و بدون حرکت می‏باشند) در حالی‌که چنین نیست؛ این کوه‌ها در گردش هستند مانند گردش ابرها بر فراز آسمان.» [↑](#footnote-ref-23)
24. ـ سوره البقرة (2) صدر آیه 255. امام شناسی، ج 14، ص 105:

    «الله معبودی جز او نیست، که زنده است و قیّوم است. وی را نه چرت و پینگی و نه خواب، فرا نمی‏گیرد. از برای اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین‏ است.» [↑](#footnote-ref-24)
25. ـ سوره البقرة (2) آیه 163. ترجمه:

    «معبود شما معبود واحدی است که هیچ معبودی جز او نیست؛ اوست که دارای صفت رحمانیّت عامّه و رحیمیّت خاصّه می‌باشد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-25)
26. ـ سوره البقرة (2) آیه 164. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 401:

    «تحقیقاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و اختلاف شب و روز، و کشتی‌اى که بر روى دریا جارى است و به مردم منفعت می‌بخشد، و آن آب بارانى را که خداوند از آسمان فرود می‌آورد و بر اثر آن زمین را پس از مردگى و سردى و فسردگی‌اش زنده و شاداب می‌کند و در آن از هر نوع جنبنده‌اى را منتشر می‌سازد، و در حرکت دادن بادها و ابرهائى که در بین آسمان و زمین مسخّر فرموده است، هرآینه آیات و نشانه‏هاى توحید اوست براى مردمى که تفکّر کنند.» [↑](#footnote-ref-26)
27. ـ شرح منظومه سبزواری، ج 5، ص 414: «کان الأشیاءُ تعرف بأضدادها.» ترجمه:

    «اشیاء به واسطه أضدادشان شناخته می‌شوند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-27)
28. ـ کلیات سعدی شیرازی. [↑](#footnote-ref-28)
29. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قالَ: قادِرٌ؟

    قالَ: نَعَم، قادِرٌ قاهِرٌ.

    قالَ: یَقدِرُ أن یُدخِلَ الدُّنیا کُلَّها فی البَیضَةِ لا یُکَبِّرُ البَیضَةَ و لا یُصَغِّرُ الدُّنیا؟

    فَقالَ هِشامٌ: النَّظِرَةَ!

    فَقالَ لَهُ: قَد أنظَرتُکَ حَولًا، ثُمَ‏ خَرَجَ عَنهُ.

    فَرَکِبَ هِشامٌ إلَی أبِی‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام، فاستأذَنَ عَلَیهِ فأذِنَ لَهُ. فَقالَ: یا بنَ رَسُولِ اللهِ! أتانِی عَبدُ‌اللهِ الدَّیَصانِیُّ بِمَسألَةٍ لَیسَ المُعَوَّلُ فِیها إلّا عَلَی اللهِ و عَلَیکَ!

    فَقالَ لَهُ أبُو‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام: ”عَمّا ذا سألکَ؟“

    فَقالَ: قالَ لِی کَیتَ و کَیتَ.

    فَقالَ أبُو‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام: ”یا هِشامُ، کَم حَواسُّکَ؟“

    قالَ: خَمسٌ.

    فَقالَ: ”أیُّها أصغَرُ؟“

    فَقالَ: النّاظِرُ.

    فَقالَ: ”و کَم قَدرُ النّاظِرِ؟“

    قالَ: مِثلُ العَدَسَةِ أو أقَلُّ مِنها.

    فَقالَ: ”یا هِشامُ، فانظُر أمامَکَ و فَوقَکَ و أخبِرنِی بِما تَرَی!“

    فَقالَ: أرَی سَماءً و أرضًا و دُورًا و قُصُورًا و تُرابًا و جِبالًا و أنهارًا.

    فَقالَ لَهُ أبُو‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام: ”إنَّ الّذی قَدَرَ أن یُدخِلَ الّذی تَراهُ العَدَسَةَ أو أقَلَّ مِنها قادِرٌ أن یُدخِلَ الدُّنیا کُلَّها البَیضَةَ لا یُصَغِّرُ الدُّنیا و لا یُکَبِّرُ البَیضَةَ.“

    فانکَبَّ هِشامٌ عَلَیهِ و قَبَّلَ یَدَیهِ و راسَهُ و رِجلَیهِ و قالَ: حَسبِی یا بنَ رَسُولِ اللهِ!

    فانصَرَفَ إلَی مَنزِلِهِ و غَدا إلَیهِ الدَّیَصانِیُّ فَقالَ: ”یا هِشامُ، إنِّی جِئتُکَ مُسَلِّمًا و لَم أجِئکَ مُتَقاضِیًا لِلجَوابِ.“ فَقالَ لَهُ هِشامٌ: إن کُنتَ جِئتَ مُتَقاضِیًا فَهاکَ الجَوابَ.

    فَخَرَجَ عَنهُ الدَّیَصانِیُّ، فأُخبِرَ أنَّ هِشامًا دَخَلَ عَلَی أبِی‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام فَعَلَّمَهُ الجَوابَ، فَمَضَی عَبدُ‌اللهِ الدَّیَصانِیُّ حَتَّی أتَی بابَ أبِی‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام فاستأذَنَ عَلَیهِ فأذِنَ لَهُ، فَلَمّا قَعَدَ قالَ لَهُ: یا جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ، دُلَّنِی عَلَی مَعبُودِی! [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-29)
30. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]فَقالَ لَهُ أبُو‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام: ”ما اسمُکَ؟“

    فَخَرَجَ عَنهُ و لَم یُخبِرهُ بِاسمِهِ. فَقالَ لَهُ أصحابُهُ: کَیفَ لَم تُخبِرهُ بِاسمِکَ؟

    قالَ: لَو کُنتُ قُلتُ لَهُ: ”عَبدُ‌اللهِ“ کانَ یَقُولُ: مَن هَذا الّذی أنتَ لَهُ عَبدٌ؟

    فَقالُوا لَهُ:‏ عُد إلَیهِ فَقُل لَهُ: یَدُلُّکَ عَلَی مَعبُودِکَ و لا یَسألُکَ عن اسمِکَ.

    فَرَجَعَ إلَیهِ فَقالَ لَهُ: یا جَعفَرُ، دُلَّنِی عَلَی مَعبُودِی و لا تَسألنِی عن اسمِی!

    فَقالَ لَهُ أبُو‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام: ”اجلِس!“ ... .»

    ترجمه: «حدیث کرد ما را محمّد بن موسی بن متوکّل ـ رضی الله عنه ـ که: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمّد بن ابی‌اسحاق خَفّاف که: حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که: عبد‌الله دیصانی به نزد هشام بن حکم آمد و به او گفت: آیا برای تو پروردگاری است؟

    گفت: بلی!

    دیصانی گفت: آیا آن پروردگار قادر است؟

    گفت: آری، قادر است و بر هر چیزی قهر و غلبه دارد.

    دیصانی گفت: آیا او می‌تواند تمام دنیا را در یک تخم‌مرغ داخل کند در حالی‌که نه تخم‌مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک گردد؟!

    گفت: به من مدّتی مهلت بده!

    دیصانی گفت: یک سال تو را مهلت دادم و سپس از نزد هشام بیرون آمد.

    هشام بر مرکب خود سوار شد و به سوی حضرت امام صادق علیه السّلام حرکت کرد و چون بر در خانه رسید، اذن دخول طلبید. او را اذن دادند و به حضرت عرض کرد: یا بن رسول الله! عبدالله دیصانی مسأله‌ای از من پرسیده که در جواب آن اعتماد و اطمینان بر کسی ندارم مگر بر خدا و بر تو!

    حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: ”چه چیز از تو سؤال کرده است؟“

    عرض کرد که: چنین و چنان گفته و ماوقع را برای حضرت شرح داد.

    حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: ”ای هشام، چند حس داری؟“

    عرض کرد: پنج حس.

    فرمود: ”کدام یک از آنها کوچک‌تر است؟“

    عرض کرد: ناظر و مردمک چشم.

    فرمود: ”اندازه ناظر چقدر است؟“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-30)
31. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عرض کرد: مثل دانه عدس یا از آن‌هم کوچک‌تر.

    فرمود: ”ای هشام، به روبه‌رو و بالای سرت نظر کن و مرا به آنچه که می‏بینی خبر ده!“

    عرض کرد: آسمان و زمین و خانه‌ها و قصرها و خاک و کوه‌ها و نهرها را می‏بینم.

    حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: ”آن کسی که قادر است آنچه را که تو می‏بینی در چیزی به قدر یک دانه عدس یا کوچک‌تر از آن داخل کند، قادر است که همه دنیا را در تخم‌مرغی داخل کند در حالی‌که نه دنیا کوچک شود و نه آن تخم‌مرغ بزرگ گردد.“

    هشام‏ خم شد و دست و سر و پای آن حضرت را بوسید و عرض کرد: آنچه فرمودی مرا بس است یا بن رسول الله!

    سپس به منزل خود برگشت و فردا صبح دیصانی نزد او آمد و گفت: ای هشام، نزد تو آمده‏ام که بر تو سلامی کنم و نیامده‏ام که جواب بخواهم. هشام گفت: اگر برای طلب جواب هم آمده‌ای این است جوابت و جواب حضرت را به او گفت.

    دیصانی از نزد هشام بیرون رفت، و کسی او را خبر داد که هشام خدمت حضرت امام صادق علیه السّلام رفته و حضرت این جواب را به او تعلیم فرموده است. از این رو عبدالله دیصانی رفت تا به در خانه حضرت صادق علیه السّلام رسید و اذن ورود خواست او را اذن دادند و چون داخل شد و نشست، به حضرت عرض کرد: ای جعفر بن محمّد، مرا بر معبودم رهنمایی کن!

    حضرت امام صادق علیه السّلام به او فرمود: ”اسم تو چیست؟“

    دیصانی از نزد امام صادق علیه السّلام بیرون آمد و اسم خود را به حضرت نگفت. یارانش به او گفتند: چگونه شد که آن حضرت را به اسم خود خبر ندادی؟!

    گفت: اگر به او گفته بودم که اسم من عبد‌الله (بنده خدا) است، می‌گفت: کیست آن کسی که تو بندۀ او هستی؟!

    به او گفتند: به سویش برگرد و به او بگو که تو را بر معبودت دلالت کند و از نامت نپرسد!

    دیصانی به سوی حضرت برگشت و عرض کرد: ای جعفر بن محمّد، مرا بر معبودم دلالت کن ولی از نامم مپرس!

    حضرت امام صادق علیه السّلام به او فرمود: ”بنشین!“.‏.. .» (محقّق)

    ادامه روایت از امام شناسی، ج 18، ص 43 به نقل از الاحتجاج، ج 2، ص 333:

    «علاّمه مجلسی از احتجاج روایت کرده است که ابوشاکر دیصانی که زندیق\* بوده است وارد شد بر حضرت أبو‌عبدالله علیه السّلام و گفت: ای جعفر، مرا بر معبودم دلالت کن!

    حضرت به او گفتند: ”بنشین!“ در آنجا پسر بچّه‏ای صغیر بود که در دستش تخم‌مرغی بود و با آن [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-31)
32. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بازی می‏نمود. حضرت به طفل فرمودند: ”ای بچّه این تخم را به من بده!“ طفل تخم را به حضرت داد.

    حضرت فرمود: ”یا دَیصانِیُّ! هَذا حِصنٌ مَکنُونٌ لَهُ جِلدٌ غَلِیظٌ، و تَحتَ الجِلدِ الغَلِیظِ جِلدٌ رَقِیقٌ، و تَحتَ الجِلدِ الرَّقیقِ ذَهَبَةٌ مائعَةٌ و فِضَّةٌ ذائبَةٌ؛ فَلا الذَّهَبَةُ المائِعَةُ تَختَلِطُ بِالفِضَّةِ الذّائبَةِ، و لا الفِضَّةُ الذّائبَةُ تَختَلِطُ بِالذَّهَبَةِ المائعَةِ. فَهِیَ عَلَی حالِها، لَم یَخرُج\*\* مِنها خارِجٌ مُصلِحٌ فَیُخبِرَ عن إصلاحِها و لَم یَدخُل\*\*\* فِیها داخِلٌ مُفسِدٌ فَیُخبِرَ عن إفسادِها، لا یُدرَی لِلذَّکَرِ خُلِقَت أم لِلأُنثَی، تَنفَلِقُ عن مِثلِ ألوانِ الطَّواویسِ؛ أ تَرَی لَها مُدَبِّرًا؟!“

    قالَ: فأطرَقَ مَلِیًّا ثُمَّ قالَ: أشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، و أشهَدُ أنَّ مُحمَّدًا عَبدُهُ و رَسُولُهُ، و أنَّکَ إمامٌ و حُجَّةٌ مِنَ اللهِ عَلَی خَلقِهِ، و أنا تائبٌ مِمّا کُنتُ فِیهِ.

    ”ای دیصانی! این دژی است سرپوشیده و پنهان و دارای پوستی غلیظ، و در زیر آن پوست غلیظ پوستی است نازک و رقیق، و در زیر آن پوست رقیق، طلایی است روان و نقره‏ای است روان؛ نه طلای روان با نقره روان مخلوط می‌گردد، و نه نقره روان با طلای روان. این تخم مرغ بر حال خود باقی است، از درونش اصلاح کننده‏ای بیرون نمی‏آید تا از اصلاحش خبر دهد و از بُرونش افساد کننده‏ای داخل نمی‌گردد تا از افسادش خبر دهد، و معلوم نیست که آیا برای نرینه آفریده شده است یا مادینه، شکافته می‌شود و امثال رنگ‌های طاووس از درونش آشکار می‌گردد؛ آیا تو برای این امر تدبیر کننده‏ای می‏بینی یا نه؟“

    راوی گفت: ابو‌شاکر دیصانی مدّتی سر خود را به حال تفکّر به زیر انداخت و گفت: شهادت می‏دهم: معبودی جز الله نیست، وحدت دارد، شریکی برای او نیست، و شهادت می‏دهم: محمّد بندۀ وی و رسول اوست، و اینکه حقّاً تو امام و حجّتی از جانب خدا بر مخلوقاتش، و من تائب می‏باشم از آنچه که در آن بوده‏ام!

    \*ـ در تعلیقه آورده است:

    زِندیق با کسره از ثنویّه مى‏باشد یا قائل به دو مبدأ نور و ظلمت، و یا آن کس که ایمان به آخرت و ربوبیّت خدا نمى‏آورد، و یا کسى که در باطن کافر است و در ظاهر مؤمن، یا معرّب زَنْ دین است، یعنى دین زن. اینها را در قاموس آورده است. و در مصباح وارد است که در السنه مردم مشهور آن است که زندیق آن کس است که متمسّک به شریعتى نیست و قائل به دوام دهر و طبیعت است و عرب از این‌گونه افراد تعبیر به ملحد مى‏نماید؛ یعنى کسى که در ادیان طعنه دارد. ـ انتهى. و از کتاب مفاتیحُ العلوم نقل شده است که: زنادقه، مانویّه مى‏باشند و مزدکیّه را بدین نام مى‏نامیده‏اند. أقول: و ظاهر آن است که: زندیق معرّب زند دین باشد و زند اسم کتاب مجوس است که آن را زردشت که مجوس معتقدند وى پیغمبر بوده است آورده است؛ یا معرّب زندى است، یعنى منسوب به زند. بنابراین کلمه واحدى را گرفته‏اند و بدان قاف افزوده‏اند. ـ انتهى.

    \*\*در احتجاج مطبوع: لا یخرج.

    \*\*\* در احتجاج مطبوع: و لا تدخل. » ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-32)
33. ـ دیوان هاتف اصفهانی، ص 31. [↑](#footnote-ref-33)
34. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”این خلایق را می‏بینید؟! ـ و با دست خود اشاره به محلّ طواف کرد ـ ما مِنهم أحَدٌ أُوجِبُ لَهُ اسمُ الإنسانِیَّةِ إلّا ذَلِکَ الشَّیخُ الجالِسُ (یعنی جعفرَ بنَ محمَّد علیهما السّلام) فأمّا الباقُونَ فَرَعاعٌ و بَهائِمُ؛ یک نفر از ایشان نیست که سزاوار اسم انسانیّت باشد مگر آن شیخ نشسته (یعنی جعفر بن محمّد علیهما السّلام) و امّا بقیه آنان مردم پست و هرزه و بهائم هستند!“

    ابن أبی‌العوجاء گفت: چگونه اسم انسان را تنها برای وی لازم شمردی نه برای غیرشان؟!

    ابن‌مُقَفَّع گفت: به جهت آنکه من نزد او چیزی را دیده‏ام که در نزد غیر او ندیده‏ام.

    ابن أبی‌العوجاء گفت: حتماً باید آنچه را که درباره‏اش گفتی به آزمایش درآوریم.

    ابن‌مُقَفع گفت: دست از این کار بردار، زیرا که من نگرانم از آنچه در دستت داری که از تو بستاند و عقیده‌ات را فاسد کند!

    ابن أبی‌العوجاء به او گفت: این نظرّیه تو نیست، ولیکن ترسیدی از آنکه در نزد من عقیده‌ات بر آن مکان و منزلتی که وی را نهادی و توصیفی که از او نمودی ضعیف گردد.

    ابن‌مُقَفَّع به او گفت: اینک که تو رأی مرا بر این مهمل پنداشتی برخیز و به سوی او برو و تا جایی که در قدرت توست سعی کن تا لغزش و خطائی در کلام از تو سر نزند، و عنانت را در مُحاجّه و استدلال رها منما تا او به تو در کلام پای‏بندی زند و تو را به مرامش تسلیم سازد (یا به اسلامت تو را مُلزم و منکوب کند)، و هر بضاعتی در استدلال داری به وی عرضه کن خواه به نفع تو باشد و یا به ضررت.

    در این حال ابن أبی‌العوجاء برخاست و من با ابن‌مُقَفَّع به جای خود ماندیم. ابن أبی‌العوجاء که به سوی ما بازگشت گفت:

    ای پسر مُقَفَّع این مرد بشر نیست، و إن کانَ فی الدُّنیا رُوحانیٌّ یَتَجَسَّدُ إذا شاءَ ظاهِرًا، و یَتَرَوَّحُ إذا شاءَ باطِنًا فَهُوَ هَذا؛ و اگر در جهان یک موجود ملکوتی روحانی وجود داشته باشد که هر وقت اراده کند، لباس جسم بپوشد و ظاهراً در کالبد و جسد درآید و هر وقت اراده کند، رُوح مجرّد گردد و باطناً در ملکوت باشد، فقط و فقط این مرد است.“

    ابن‌مُقفّع گفت: چگونه آن‌طور است که می‏گویی؟!

    ابن أبی‌العوجاء گفت: من نزد وی نشستم چون احدی در آنجا غیر از من نماند، ابتداءً رو کرد به من و گفت:

    ”إن یَکُنِ الأمرُ عَلَی ما یَقُولُ هؤُلاءِ ـ و هُوَ عَلَی ما یَقُولُونَ ـ یَعنِی أهلَ الطَّوافِ، فَقَد سَلِمُوا و عَطِبتُم، و إن یَکُنِ الأمرُ کَما تَقُولُونَ ـ و لَیسَ کَما تَقُولُونَ ـ فَقَدِ استَوَیتُم و هُم؛ اگر امر بر طبق عقیده آن جمعیّت باشد ـ با وجودی که بر طبق عقیده آنان است ـ یعنی مردمانی که مشغول طواف کردن هستند، در آن صورت تحقیقاً ایشان به سلامت رفته‏اند و شما به هلاکت رسیده‌اید! و اگر امر بر طبق عقیده شما باشد ـ با وجودی که چنین نیست ـ در آن صورت تحقیقاً شما با آنها یکسان خواهید بود!“

    من به او گفتم: خداوند رحمتت کند! ما چه می‏گوییم و آنان چه می‏گویند؟ گفتار ما و گفتار آنها یکی است!

    او گفت: ”چگونه کلام شما و کلام ایشان یکی است در حالی‌که آنها می‏گویند: آنان معادی دارند و ثوابی و عقابی، و متعهّد و ملتزمند بر آنکه آسمان خدا دارد و آسمان آباد می‏باشد، و شما معتقدید که آسمان خراب می‏باشد و در آن احدی یافت نمی‌گردد؟! “

    ابن أبی‌العوجاء می‏گوید: من این قضیّه و کلام را از وی مغتنم شمرده فوراً به او گفتم: اینک اگر امر این‌چنین است که تو می‏گویی، پس به چه سبب آن خداوند بر خلائقش ظاهر نشد تا آنان را به پرستش خود دعوت نماید تا در جمیع عالم دو نفر هم یافت نشوند تا در امر عبودیّتش اختلاف کنند؟! و به چه علّت از مخلوقاتش مستور و پنهان شد و به سوی آنان رسولانی را گسیل داشت؟! اگر خداوند خودش دعوت می‏کرد و مردم را فرا می‏خواند، زودتر مردم ایمان می‏آوردند!

    او به من گفت: ”وای بر تو! چگونه از تو پنهان گردیده است آن که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده است؟! خلقتت را پس از آنکه نبودی، و بزرگیت را پس از کوچکیت، و قوّتت را پس از ضعفت، و ضعفت را پس از قوّتت، و مرضت را پس از سلامتیت، و سلامتیت را پس از مرضت، و رضایتت را پس از خشمگین شدنت، و خشمگین شدنت را پس از رضایتت، و اندوهت را پس از خوشحالیت، و خوشحالیت را پس از اندوهت، و محبّتت را پس از عداوتت، و عداوتت را پس از محبّتت، و اراده‏ات را بعد از امتناعت، و امتناعت را بعد از اراده‏ات، و شهوتت را پس از کراهتت، و کراهتت را پس از شهوتت، و میلت را پس از نگرانیت، و نگرانیت را پس از میلت، و امیدت را پس از ناامیدیت، و ناامیدیت را پس از امیدت، و خاطره‏ات را به آنچه که در اندیشه‏ات نبود، و از میان رفتن آنچه که در ذهنت بدان معتقد بوده‏ای!“

    و همین‌طور پیوسته برای من قدرت‏های او را که در خود من وجود داشت، آن قدرت‏هایی که من نمی‏توانستم آنها را نادیده به حساب بیاورم تا حدّی بر شمرد که من گمان کردم الآن است که خود خداوند میان من و او ظاهر گردد.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-34)
35. ـ سوره الرّوم (30) آیات 20 إلی 25. ترجمه:

    «و از آیات و نشانه‏های او این است که شما را از خاک آفرید و پس از آن ناگاه شما به صورت‏ بشری شدید که منتشر و پراکنده می‌شوید. \* و از آیات خدا این است که از خود شما برای شما جفت‌هایی آفریده است تا در پناه آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودّت و رحمت قرار داد؛ به درستی که در این جهت نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر کنند. \* و از آیات خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و صورت‌های شماست؛ تحقیقاً در این جهت نیز نشانه‌هایی است برای عالمان. \* و از آیات خدا خواب شما در شب، و بیداری شما در روز و طلب کردن (به‌دست آوردن رزق و روزی) شما از فضل و کرم اوست؛ حقّاً در این مطلب نیز نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند. \* و از آیات خدا اینکه برق را در آسمان به جهت ترس از زیان احتراق و امید به باران رحمت، به شما می‌نمایاند، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند؛ قطعاً در این امر هم نشانه‌هایی است برای گروهی که تعقّل می‌کنند. \* و از آیات خدا اینکه آسمان و زمین به امر او استوار و پابرجا است، و سپس هنگامی که شما را از زمین به خواندنی فراخواند، به ناگاه (از قبرهایتان) خارج می‌شوید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-35)
36. ـ دعاء الصباح لأمیرالمؤمنین علیه السّلام؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 339. الله شناسی، ج 1، ص 245:

    «ای آنکه دلیل و رهنمای شناسایی ذات خودش را فقط ذات خودش قرار داده است!» [↑](#footnote-ref-36)
37. ـ‌ لقاء الله، خطی، ص 7؛ مفتاح السعادة، ج 1، ص 67 و 231، و ج 7، ص 519. الله شناسی، ج ‏2، ص 31:

    «من ندیدم چیزی را مگر آنکه پیش از او و پس از او و با او خدا را دیدم‏.» [↑](#footnote-ref-37)
38. ـ دعاء السحر للإمام زین‌العابدین؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 82. الله شناسی، ج ‏1، ص 247:

    «خودت را من به واسطۀ خودت شناخته‏ام، و تو هستی که مرا به خودت رهبری می‏کنی و به سوی خودت می‏خوانی، و اگر ذات خودت نبود من ندانسته بودم که تو کیستی و چیستی.» [↑](#footnote-ref-38)
39. ـ بحار الأنوار، ج 64، ص 142، و ج 95، ص 225؛ الله شناسی، ج ‏1، ص 249:

    «إلَهی! کَیفَ یُستَدَلُّ عَلَیکَ بِما هُوَ فی وُجودِهِ مُفتَقِرٌ إلَیکَ؟! أ یَکونُ لِغَیرِکَ مِنَ الظُّهورِ ما لَیسَ لَکَ حَتَّی یَکونَ هُوَ المُظهِرَ لَکَ؟!

    ”بار خداوندا! چگونه راه شناسایی وجودت امکان پذیر می‏باشد به واسطۀ استدلال و برهان با وجودهای امکانیّۀ حادثه که آنان در اصل وجود و بقائشان نیاز ذاتی و افتقار وجودی به تو دارند؟! آیا برای جز تو از سائر موجودات، ظهور و بروزی وجود دارد که برای تو نبوده باشد، تا بتوانند آنها تو را نشان دهنده و ظاهر کننده باشند؟!“» [↑](#footnote-ref-39)
40. ـ دیوان اشعار عمادالدین نسیمی، غزل 129. [↑](#footnote-ref-40)
41. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”وا مُحَمَّداهْ، وا أبَتاهْ، وا عَلِیّاهْ، وا جَعفَراهْ، وا حَمزَتاهْ!“ این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.“5

    زینب ندا در داد:

    ”وا أخاهْ، وا سَیِّداهْ، وا أهلَ بَیتاهْ! لَیتَ السَّماءَ أطبَقَت عَلی الارضِ، و لَیتَ الجِبالَ تَدَکدَکَت عَلَی السَّهلِ؛ ای کاش آسمان بر زمین می‏چسبید، و ای کاش کوه‏ها خُرد می‏شد و بیابان‌ها را پر می‏کرد.“6

    و به نزد برادرش آمد و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‏اند و برادرش حسین در حال جان دادن است، ”فَصاحَت: أى عُمَرُ! أ یُقتَلُ أبوعَبدِاللَهِ و أنتَ تَنظُرُ إلَیهِ؛ فریاد برداشت: اى عمر بن سعد! آیا أباعبدالله را مى‏کشند و تو به او نگاه مى‏کنى؟“

    عمر صورت خود را برگردانید و اشک‌هایش بر روى‏ ریشش جارى بود.7 زینب فریاد برداشت: ”وَیحَکُم! أما فِیکُم مُسلِمٌ؛ اى واى بر شما! آیا در بین شما یک نفر مسلمان نیست؟!“

    هیچ‌کس جواب او را نداد؛8 عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید!

    شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد و روى سینه‏اش نشست و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد9 و محاسن مقدّسش را گرفت و سر مقدّسش را جدا کرد.

    چقدر مرحوم حجّة الاسلام نَیّرِ تبریزی وضع و کیفیّت موجودات را هر یک به نوبۀ خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسّم نموده است؛ آنجا که گوید:

    جان فدای تو که از حالتِ جانبازی تو \*\* در طَفِ ماریه از یاد بشد شور نُشور

    قُدسیان سر به گریبان به حجاب مَلکوت \*\* حُوریان دست به گیسوی پریشان ز قُصور

    گوش خَضرا همه پر غُلغُلۀ دیو و پَری \*\* سطح غَبْرا همه پُر ولولۀ وحش و طُیور

    غرق دریای تحیّر ز لب خشک تو نوح \*\* دست حسرت به دل از صبر تو أیّوب صبور

    مرتضی با دل افروخته لاحَول کنان \*\* مصطفی با جگر سوخته حیران و حَصور

    کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز \*\* آهوانِ حرم از واهمه در شیون و شور

    انبیا محو تماشا و ملائک مبهوت \*\* شمر سرشار تمنّا و تو سرگرم حُضور10

    1) مقتل مقرّم، ص 329 و 330، از ابن‌نما، ص 39؛ و المجالس السّنیّه، مجلس 69.

    2) مقتل مقرّم، ص 331، از أسرار الشّهادة، ص‏ 324.

    3) همان مصدر، ص 332، از تظلّم الزّهراء، ص 129، و از بحار، ج 10، ص ‏502.

    4) همان مصدر، از مقتل خوارزمی، ج 2، ص ‏73.

    5) همان مصدر، از بحار، ج 10، ص 206؛ و مقتل خوارزمی، ج 2، ص 37.

    6) لهوف، ص 110؛ و مقتل مقرّم، ص 332، از لهوف.

    7) مقتل مقرّم، ص 333، از کامل ابن‌أثیر، ج 4، ص‏ 32.

    8) همان مصدر، ص 333، از إرشاد مفید.

    9) همان مصدر، از مقتل العوالم، ص 100، و از مقتل خوارزمى، ج 2، ص‏ 73.

    10) آتشکده نیّر، ص 121 و 122». ـ پایان متن منقول از لمعات الحسین. [↑](#footnote-ref-41)
42. ـ الله شناسی، ج 1، ص 124:

    «شیخ بهاءالدّین عامِلی حکایت کرده است که در روایت وارد است: ابراهیم بن أدهَم در طواف بود، جوانی أمرد را که موی در صورت نداشت و زیباچهره بود دیدار کرد؛ شروع کرد به نگاه کردن به او و پس از آن روی از وی برگردانید و در میان طواف کنندگان متواری شد.

    چون به خلوت آمد، از علّت این نگاه سؤال نمودند و به او گفتند: ما تا به حال از تو سابقه نداشته‏ایم که در سیمای جوان أمردی نظر کنی!

    گفت: او پسر من است، و من او را در خراسان گذارده بودم. چون به جوانی رسید، از آنجا بیرون شده دنبال من می‌گردد. من ترسیدم که وی مرا از ذکر پروردگارم باز بدارد و حذر کردم که اگر او مرا بشناسد، من با او انس بگیرم. و سپس ابراهیم این اشعار را انشاد نمود:

    1. هَجَرتُ الخَلقَ طُرًّا فی هَواکا \*\* و أیتَمتُ العیالَ لِکَی أراکا

    2. فَلَو قَطَّعتَنی فی الحُبِّ إربًا \*\* لَما حَنَّ الفُؤادُ إلَی سِواکا

    3. أُحِبُّ التُّقَی و النَّفسُ تَطلُبُ غَیرَهُ \*\* وَ إنّی و إیّاها لَمُصطَرِعانِ

    4. فَیَومٌ لَها مِنّی و یَومٌ أُذِلُّها \*\* کِلانا عَلَی الایّامِ مُعتَرِکانِ

    1. من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و لقای تو عیالم را یتیم نمودم.

    2. بنابراین، اگر تو درباره محبّتت مرا قطعه‌قطعه کنی، ناله و آه دل من به‏ سوی غیر تو بلند نمی‏شود.

    3. من تقوا را دوست می‏دارم و نفس من غیر آن را می‏پسندد، و من با نفسم در این‌باره پیوسته در کُشتی‌گیری بسر می‏بریم.

    4. بنابراین، یک روز آن بر من غالب است و یک روز من او را رام می‏سازم؛ هر دو تای ما در مدّت گذراندن ایّام، یکدگر را به خاک در می‏افکنیم.

    بنا بر آنچه گفته شد، ابیات: ”هَجَرتُ الخَلقَ طُرًّا فی هَواکا“ از ابراهیم أدهم می‏باشد، و اینکه در منابر به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام نسبت می‏دهند زبان حال است نه زبان قال.» ـ پایان متن منقول از الله شناسی. [↑](#footnote-ref-42)
43. ـ سوره البقرة (2) آیه 163. ترجمه:

    «معبود شما معبود واحدی است که، هیچ معبودی جز او نیست؛ اوست که دارای صفت رحمانیّت عامّه و رحیمیّت خاصّه می‌باشد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-43)
44. ـ سوره الذّاریات (51) آیه 56. الله شناسی، ج 3، ص 111:

    «و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت نمایند.» [↑](#footnote-ref-44)
45. ـ کشف الخفاء، العجلونی، ج 2، ص 132:

    ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾: أی لیعرفونی؛ کما فسّره ابن‌عبّاس، رضی الله عنهما. و المشهور علی الألسنة: ”کنت کنزًا مخفیًا فأحببتُ أن أُعرفَ فخلقتُ خلقًا فبی عرَفونی.“ و هو واقع کثیرًا فی کلام الصوفیة، و اعتمدوه و بنوا علیه أُصولًا لهم.»

    تفسیر البحر المدید، ج 5، ص 483:

    «و قال الورتجبی عن جعفر الصادق [علیه السّلام]: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾: أی لیعرفونی. و مداره قوله صلّی الله علیه و سلّم فیما یحکیه عن رب العزة: ”کنت کنزًا مخفیًّا لم أُعرَف، فأحببت أن أُعرَف، فخلقت الخلق لأُعرَفَ.“ أی: ما أظهرت الخلق إلّا لأُعرَفَ بهم، فتجلّیت بهم فی قوالب العبودیة لتظهر ربوبیتی فی قوالب العبودیة، فتظهر قدرتی و حکمتی، فسبحان الحکیم العلیم.»

    امام شناسی، ج 3، ص 31:

    «از کتاب کنز الفوائد کراجکی روایت شده است با اسناد متّصل خود از سَلَمة بن عطا از حضرت صادق علیه السّلام قالَ: خَرَجَ الحُسَینُ بنُ عَلِىّ علیهما السّلام ذاتَ یَومٍ عَلى‏ اصحابِهِ فَقالَ:

    ”الحَمد لِلّهِ جَلَّ و عَزَّ، و الصَّلاةُ عَلىٰ‏ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صلّى الله علیه و آله و سلّم. یا أیُّها النّاسُ! إنَّ اللهَ ـ و اللهِ ـ ما خَلَقَ العِبادَ إلّا لِیَعرِفوُهُ، فإذا عَرَفُوُه عَبَدُوهُ، فإذا عَبَدُوهُ استَغنَوا بِعِبادَتِهِ عن عِبادَة مَن سِواهُ.“

    فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: بِأبى أنتَ و أُمِّى یا ابنَ رَسُولِ اللهِ ما مَعرِفَةُ اللهِ؟

    قالَ: ”مَعرِفَةُ أهلِ کُلِّ زَمانٍ إمامَهُمُ الَّذى یَجِبُ عَلَیهِم طاعَتُهُ‏.“

    حضرت فرمودند: روزی حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبۀ مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمّد رسول خدا فرمودند:

    ”ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند. پس در وقتی که او را شناختند او را می‏پرستند و به عبادت او برمی‏خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‏نیاز می‏شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا.“

    مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟

    حضرت فرمود: ”معرفت و شناسایی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.“» [↑](#footnote-ref-45)
46. ـ سوره الطّلاق (65) صدر آیه 12. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 244:

    «خداوند آن کسی است که آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها را به تعداد آنها آفرید، و امر را بین آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه نازل فرمود؛ برای اینکه شما بدانید (یعنی تمام آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و نزول امر از بین آنها، همه مقدّمه است برای علم شما، و اینکه بدانید) خداوند بر هر چیز تواناست.» [↑](#footnote-ref-46)
47. ـ عوالی اللَئآلی، ج 1، ص 55؛ بحار الأنوار، ج 84، ص 199؛ تفسیر بیان السّعادة، ج 4، ص 116. ترجمه:

    «قبل از آفرینش عالم گنجی پنهان بودم که دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-47)
48. ـ بحار الأنوار، ج 66، ص 293 با قدری اختلاف؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة، ج 6، ص 420. الله شناسی، ج ‏3، ص 22‏:

    «تمام چیزهایی را که شما با دقیق‏ترین معانی با افکار خودتان تشخیص و تمیز می‌دهید و آن‌ را خدا می‏پندارید، آفریده‌ای است ساختۀ شما مانند خود شما، و بازگشتش به سوی شما می‏باشد.» [↑](#footnote-ref-48)
49. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 1، ص 162، با قدری اختلاف. ترجمه:

    «عظمت خداوند سبحان را به مقدار و میزان عقل و فهم خود سنجش منما، که در این‌صورت در زمره هلاک شدگان قرار خواهی گرفت.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-49)
50. ـ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 13، ص 51. امام شناسى، ج ‏11، ص 48:

    «درباره تو ای اعجوبه و شگفت‌آفرین عالم آفرینش، فکر دور اندیش و قدرت عاقله و تفکیر تیز و رسای من به گِل فرو نشست و خسته و فرسوده و بی‌تاب و توان شد. تو صاحبان عقل و قدرت اندیشه را حیران و سرگردان نمودی و عقول و اندیشه‌ها را به هیجان و اضطراب درآوردی. هر زمان که قدرت اندیشه و فکر من می‏خواهد یک وَجَب به تو نزدیک شود، یک میل فرار می‌کند و دور می‌شود؛ و در راه قهقری رو به پشت، با نداشتن هدایت و بصیرت در وادی تخّیلات و أوهام که جز همچون کفی بر روی آب بیش نیستند، می‏ماند و گیر می‏کند.» [↑](#footnote-ref-50)
51. ـ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 10، ص 170. ترجمه:

    «تمام مراتب حمد و ستایش اختصاص به خدایی دارد که از آثار سلطنت و جلال و عظمت خود چیزی را آشکار ساخت که دیده‌های عقول را از عجائب قدرتش در حیرت فرو برد، و خَطره‌های فکری و وارده‌های پنداریِ ناشی از همهمه‌های نفوس را از شناخت کنهِ صفتش باز داشت.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-51)
52. ـ خ ل: «که از ما». [↑](#footnote-ref-52)
53. ـ کلیات خمسه نظامی گنجوی، ص 12 (مخزن الأسرار) برگرفته از مناجات اوّل و دوّم. [↑](#footnote-ref-53)
54. ـ سوره آل عمران (3) آیه 26. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 198:

    «بگو (ای پیغمبر): بار پروردگارا! تو هستی که فقط صاحب قدرت و پادشاهی هستی، و فرمان و امر و صاحب اختیاری و تسلّط بر نفوس و سیطره بر جمیع عالم، از آن توست. پادشاهی و قدرت را تو به هر که خواهی می‌دهی، و از هر که بخواهی این پادشاهی و قدرت را می‌گیری. و هر کس را که بخواهی عزّت می‏بخشی، و هر کس را که بخواهی ذلیل می‏نمایی. خیر و برکت و رحمت، هر چه‏ هست و هر جا که هست، اختصاص به تو دارد، و حقّاً و حقیقتاً تو بر هر چیز قدرت داری!» [↑](#footnote-ref-54)
55. ـ سوره الأنعام (6) آیات 74 إلی 79. ترجمه:

    «و یاد بیاور ای پیغمبر زمانی را که ابراهیم به پدرش آذر گفت: ”آیا تو بت‌هایی را به عنوان معبودها و خدایان اتّخاذ نموده‌ای؟! من تحقیقاً تو را و قوم تو را در گمراهی آشکاری مشاهده می‌کنم!“ \* و هان ای پیغمبر! این‌طور ما به ابراهیم (برای بحث و مؤاخذۀ ابراهیم از عمویش آذر درباره پرستش اصنام) ملکوت آسمان و زمین را نشان می‌دهیم؛ و به جهت آنکه از صاحبان یقین بوده باشد. \* پس هنگام شب چون سیاهی آن همچون پوششی وی را فرا گرفت، یک ستاره در آسمان دید؛ گفت: ”این است پروردگار من!“ پس هنگامی که آن ستاره غروب کرد گفت: ”من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.“ \* پس چون ماه را درخشان دید گفت: ”این است پروردگار من!“ پس هنگامی که غروب کرد گفت: ”اگر پروردگارم مرا رهبری ننماید، من تحقیقاً از گروه گمراهان خواهم بود.“ \* پس چون خورشید را فروزان دید گفت: ”این است پروردگار من! این بزرگتر است.“ پس هنگامی که غروب کرد گفت: ”ای قوم من! من تحقیقاً از آنچه که شما در برابر خدا مؤثّر می‏دانید بیزار هستم! \* من به طور حتم و مسلّم، وجهه قلب و روی دل خودم را به آن کس برگردانیده‏ام که او آسمان‌ها و زمین را آفریده است. دل من به سوی حقّ گراییده و از غیر او اعراض کرده است. و من چنان نیستم که از شریک آورندگان به خدایم بوده باشم!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-55)
56. ـ دیوان حافظ، ص 139، غزل 139. [↑](#footnote-ref-56)
57. ـ وصول به هر مرتبه از مراتب صفات و اسماء و ذات به معنای حصول فعلیّت در آن مرتبه و استعداد برای مرتبه مافوق است، و مرتبه مافوق دفعةً و بالإستمرار برای سالک حاصل نمی‌شود؛ بلکه با تجلّیات و نفحات لحظه‌ای و به طور متناوب پیدا می‌شود تا اینکه در مرتبه مافوق به فعلیّت تامّه و ملکه برسد.

    بنابراین سالکی که در مرتبه توحید صفاتی و پس از آن اسمائی به فعلیّت و ملکه رسیده است، هیچ ملازمه‌ای با مرتبه توحید ذاتی ندارد؛ بلکه توحید ذاتی کم‌کم به صورت لحظه‌ای برای او حاصل می‌شود و جریان حضرت ابراهیم نیز بر همین قیاس است. آن حضرت در توحید صفاتی و اسمائی به فعلیّت رسیده بودند، امّا در توحید ذاتی به طور مستمرّ و ملکه خیر؛ بلکه نفحاتی از آن نشئۀ ربوبی نصیبشان شده بود و مابقی مراتب را در عالم آخرت طی خواهند کرد. (معلّق) [↑](#footnote-ref-57)
58. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نشاند تا سر را نبینند. امّا چون حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام آن سر را بدید، دیگر سر گوسفند و غیر آن را تناول نکرد، و امّا زینب چون سر را بدید، دست به گریبان برد، و آن را چاک زد و با آه و نالۀ سوزان که دل‌ها را پاره می‏کرد، فریاد زد:

    ”یا حُسَیناهُ! یا حَبِیبَ رَسولِ اللَه! یا ابنَ مَکَّةَ و مِنَی! یا ابنَ فاطِمَةَ الزَّهراء، سَیِّدَةِ النِّساءِ! یا ابنَ بِنتِ المُصطَفَی!“

    به خدا قسم هر کس در مجلس بود بگریست، و یزید ـ لعنه الله ـ خاموش بود؛ آنگاه زنی هاشمیّه که در خانه یزید بود، شیون کنان بر حسین علیه السّلام فریاد می‏زد:

    ”یا حسیناهُ! یا سَیِّدَ أهلِ بَیتاهُ! یا ابنَ مُحَمَّداهُ! یا رَبِیعَ الأرامِلِ و الیَتامَی! یا قَتِیلَ أولادِ الأدعیاء.“

    راوی روایت گفت: هر کس بشنید بگریست.

    1. وَ مِمّا یُزِیلُ القَلبَ عن مُستَقَرِّها \*\* وَ یَترُکُ زَندَ الغَیظِ فی الصَّدرِ وارِیا

    2. وُقُوفُ بَناتِ الوَحیِ عِندَ طَلِیقِها \*\* بِحالٍ بِها یُشجِینَ حَتَّی الأعادِیا

    1. و از چیزهایی که دل را از جای خود بر می‏کند، و آتش کینه و خشم را در سینه افروخته می‏دارد.

    2. آن است که دختران وحی در نزد کسی که غلام و بندۀ آزاد شدۀ خود آنهاست، بایستند، به حالتی که حتّی دشمنان را دلخراش و دلریش کنند.

    آنگاه یزید چوب خیزران خواست، و با آن به لب و دندان أبا‌عبدالله علیه السّلام می‏زد. أبُوبَرزَۀ أسلَمی نزد او بود گفت: ای یزید! چوب را بردار، زیرا که بسیار دیدم‏ رسول خدا را که این لب و دندان را می‏بوسید.1

    ابن‌جوزی در کتاب خود موسوم به الرّدُ عَلی المتعصّب العَنید گوید:

    عجب از عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد نباید داشت (زیرا آنها با زندگان دشمنی کردند)، عجب از یزید مخذول است که کینه‌جوئی از سر بریده می‏کرد و با چوب بر دندان پیشین حسین علیه السّلام می‏زد، و مدینه را غارت کرد! گیرم حسین خارجی بود، آیا این کار با خوارج رواست؟! آیا نباید در شرع آنها را به خاک سپرد؟!

    و اینکه گفت: من می‏توانم خاندان رسالت را به بندگی گیرم، هر کس چنین کند و معتقد به آن بود، هر چه او را لعنت کنی کم کرده‏ای!

    اگر آن سر مطهّر را احترام می‏کرد و بر آن نماز می‏گذاشت و در طشت نمی‏نهاد و با چوب نمی‏زد، چه زیان داشت؟! مقصود او از کشتن حاصل شده بود؛ ولیکن کینه‏های عهد جاهلیّت بود که وی را بر این واداشت. و دلیل بر گفتار ما شعری است که از او گذشت‏:

    لَیتَ أشیاخِی بِبَدرٍ شَهِدُوا \*\* جَزَعَ الخَزرَجِ مِن وَقعِ الأسَل2 سبط ابن‌جوزی گوید:

    جدّ من، ابن‌جوزی گوید: عجب از کشتن ابن‌زیاد حسین علیه السّلام را، و مسلّط نمودن عمر بن سعد و شمر بر کشتن وی، و حمل کردن سرها به سوی یزید نیست؛ عجب از هتک و بی‌حرمتی و خذلان یزید است که با چوب‌دست بر صورت حسین زد، و آل رسول الله را بر روی جهازهای شتران حمل کرد، و تصمیم داشت فاطمه بنت‌الحسین را به مردی که او را به کنیزی خواسته بود بدهد. و إنشاد او أبیات ابن‌زبعری: لیت أشیاخی ببدر شهدوا، می‏باشد.“3

    1) نفس المهموم، ص 280.

    2 و 3) همان مصدر، ص 275.» ـ پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن. [↑](#footnote-ref-58)
59. ـ سوره الرّوم (30) آیه 30. امام شناسی، ج2، ص 70:

    «توجه دل خود و چهرۀ باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس حقّ استوار است و از انحرافات منزّه و مبرّیٰ است، بگردان. این دین بر پایۀ همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است، و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ این است آن دین استوار ولکن اکثریّت مردم از درک این حقیقت فرو مانده‏اند.» [↑](#footnote-ref-59)
60. ـ سوره الرّوم (30) آیه 33. ترجمه:

    «و هنگامی که مردم را مرض و گزندی مسّ کند، پروردگار خود را در حالی‌که به درگاه او انابه و رجوع می‏کنند، می‏خوانند؛ سپس هنگامی که خداوند از جانب خود رحمتی به آنان بچشاند، ناگهان فریقی از آنها به پروردگارشان شرک می‏ورزند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-60)
61. ـ سوره یونس (10) آیات 21 إلی 23. ترجمه:

    «و هنگامی که مردم را پس از گرفتاری و شدّتی که به آنها رسیده، رحمتی بچشانیم، ناگهان آنان را در آیات ما خدعه و مکری است. ای پیغمبر بگو: مکر خدا سریع‏تر از هر مکری است‏. تحقیقاً رسل و فرستادگان ما می‌نویسند و ضبط می‌کنند مکرها و خدعه‏هایی را که شما بجای می‌آورید. \* مربّی و سرپرست و صاحب اختیار و ولیّ شما در جمیع امور خدایی است که شما را در دریا و خشکی حرکت می‏دهد، همین‌که در کشتی نشسته و با بالا کشیدن شِراع، کشتی به حرکت در می‏آید و نسیم خوش و مطبوع و دلنواز ساحل به شما می‏وزد، با حال فرح و سرور و غفلت از خدا و آنچه موجب رضای اوست از عمل صالح، روی عرشه کشتی آرمیده و به تماشا سرگرم و به تفریح و تفرّج مشغول می‏شوید (به طوری که فرضاً اگر کسی از شما بگوید: استمداد از خدا کنید، می‏گویید: کشف قوّه بخار پاپن فرانسوی و اختراعات حاصله به دنبال آن، این موهبت را به بشر ارزانی داشت! عیناً مانند قارون که می‏گفت: ﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾، شما نیز می‏گویید: چه کسی می‏تواند این کشتی را غرق کند؟! شهری است عجیب، چندین هزار تن سرنشین دارد!) تا وقتی که کم‌کم تندباد حوادث بوزد و طوفان سهمگین فضای دریا را فرا گیرد و موج آب بر روی موج دیگر بریزد. و همین‌که دانستند که کار از کار گذشته و قدرت نامتناهی این کشتی را در دست غرقاب و در اراده هلاکت درآورده است، خدا را از صمیم دل بخوانند که: ”ای پروردگار مهربان! اگر ما را از این مهلکه نجات دهی، دیگر ما توبه می‏کنیم و دست به تعدّی و تجاوز نمی‏زنیم و با استکبار عمل نمی‏کنیم و از شکرگزاران خواهیم بود!“ \* و چون ما اقیانوس را آرام نمودیم و طوفان را برداشتیم و موج‏های متراکم آرام شد و آنان را به ساحل امن رسانیدیم، باز آنان به دنبال ستم و تجاوز می‏روند و در زمین خدا بدون حقّ و مجوّزی عُدوان می‏کنند. ای مردم، بدانید که این ستمی که روا می‏دارید، عکس‌العمل آن به خود شما برمی‌گردد و در حقیقت به خود ستم نموده‏اید (و این عملی را که برای نفع خود انجام می‏دهید و از راه ستم و تجاوز به دیگران است، نفع شما نیست بلکه عین ستمی است که به خود روا داشته‏اید!) چند روزی به عنوان تمتّع از زندگی حیوانیِ پست در این دنیا متمتّع می‏گردید و سپس رجوع و بازگشت شما به سوی ماست، و از اعمالی که انجام داده‏اید به طور کامل شما را آگاه و متنبّه خواهیم کرد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-61)
62. ـ بحار الأنوار، ج ‏14، ص 392؛ تفسیر العیّاشی، ج ‏2، ص 129:

    «عَن أبی‌عُبَیدَةَ الحَذّاءِ، عَن أبی‌جَعفَرٍ علیه السّلام، قالَ: سَمِعتُهُ یَقُولُ: وجَدنا فی بَعضِ کُتُبِ أمیرِالمُؤمِنینَ علیه السّلام، قالَ: حَدَّثَنی رَسُولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم‏ أنَّ جَبرَئیلَ علیه السّلام حَدَّثَهُ أنَّ یُونُسَ بنَ مَتَّیٰ علیه السّلام بَعَثَهُ اللهُ إلَی قَومِهِ و هُو ابنُ ثَلاثینَ سَنَةً. و کانَ رَجُلًا یَعتَریهِ الحِدَّةُ، و کانَ قَلیلَ الصَّبرِ عَلَی قَومِهِ و المُداراةِ لَهُم، عاجِزًا عَمّا حُمِّلَ مِن ثِقَلِ حَملِ أوقارِ النُّبُوَّةِ و أعلامِها، و أنَّهُ تَفَسَّخَ تَحتَها کَما یَتَفَسَّخُ الجَذَعُ تَحتَ حِملِهِ، و أنَّهُ أقامَ فیهِم یَدعُوهُم إلَی الإیمانِ بِاللهِ و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-62)
63. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] التَّصدیقِ بِهِ و اتِّباعِهِ ثَلاثًا و ثَلاثینَ سَنَةً؛ فَلَم یُؤمِن بِهِ و لَم یَتَّبِعهُ مِن قَومِهِ إلّا رَجُلانِ: اسمُ أحَدِهِما رُوبیلُ و اسمُ الآخَرِ تَنُوخا.

    و کانَ رُوبیلُ مِن أهلِ بَیتِ العِلمِ و النُّبُوَّةِ و الحِکمَةِ و کانَ قَدیمَ الصُّحبَةِ لیونُسَ بنِ مَتَّیٰ مِن قَبلِ أن یَبعَثَهُ اللهُ بِالنُّبُوَّةِ، و کانَ تَنُوخا رَجُلًا مُستَضعَفًا عابِدًا زاهِدًا مُنهَمِکًا فی العِبادَةِ و لَیسَ لَهُ‏ عِلمٌ و لا حُکمٌ. و کانَ رُوبیلُ صاحِبَ غَنَمٍ یَرعاها و یَتَقَوَّتُ مِنها، و کانَ تَنُوخا رَجُلًا حَطّابًا یَحتَطِبُ عَلَی رأسِهِ و یأکُلُ مِن کَسبِهِ. و کانَ لِرُوبیلَ مَنزِلَةٌ مِن یُونُسَ غَیرُ مَنزِلَةِ تَنُوخا، لَعِلمِ‏ رُوبیلَ‏ و حِکمَتِهِ و قَدیمِ صُحبَتِهِ.

    فَلَمّا رأی یُونُسُ علی نبیّنا و آله و علیه السّلام أنَّ قَومَهُ لا یُجیبُونَهُ و لا یُؤمِنُونَ بِهِ، ضَجِرَ. و عَرَفَ مِن نَفسِهِ قِلَّةَ الصَّبرِ فَشَکا ذَلِکَ إلَی رَبِّهِ. و کانَ فیما شَکا أن قالَ:

    ”یا رَبِّ! إنَّکَ بَعَثتَنی إلَی قَومی و لی ثَلاثُونَ سَنَةً، فَلَبِثتُ فیهِم أدعُوهُم إلَی الإیمانِ بِکَ و التَّصدیقِ بِرِسالاتی، و أُخَوِّفُهُم عَذابَکَ و نَقِمَتَکَ ثَلاثًا و ثَلاثینَ سَنَةً؛ فَکَذَّبُونی و لَم یُؤمِنُوا بی، و جَحَدُوا نُبُوَّتی و استَخَفُّوا بِرِسالاتی، و قَد تَواعَدُونی و خِفتُ أن یَقتُلُونی. فأنزِلْ عَلَیهِم عَذابَکَ، فإنَّهُم ﴿قَوۡمٞ لَّا يَعۡلَمُونَ﴾1!“

    قالَ: فأوحَی اللهُ إلَی یُونُسَ: ”أنَّ فیهِمُ الحَملَ و الجَنینَ، و الطِّفلَ و الشَّیخَ الکَبیرَ، و المَرأةَ الضَّعیفَةَ و المُستَضعَفَ المَهینَ، و أنا الحَکَمُ العَدلُ، سَبَقَت رَحمَتی غَضَبی، لا أُعَذِّبُ الصِّغارَ بِذُنُوبِ الکِبارِ مِن قَومِکَ. و هُم ـ یا یُونُسُ ـ عِبادی و خَلقی و بَرِیَّتی فی بِلادی، و فی عَیلَتی أُحِبُّ أن أتَأنّاهُم و أرفُقَ بِهِم و أنتَظِرُ تَوبَتَهُم. و إنَّما بَعَثتُکَ إلَی قَومِکَ لِتَکُونَ حیِّطًا عَلَیهِم، تَعطَفَ عَلَیهِم لسخاء الرَّحمةِ [بالرَّحِم] الماسَّةِ مِنهُم، و تأنّاهُم بِرَأفَةِ النُّبُوَّةِ، و تَصبِرَ [فاصبِرْ] مَعَهُم بِأحلامِ الرِّسالَةِ، و تَکُونَ لَهُم کَهَیئَةِ الطَّبیبِ المُداوی العالِمِ بِمُداواةِ الدّاء [الدّواء] فَخَرَقتَ بِهِم‏ و لَم تَستَعمِل قُلُوبَهُم بِالرِّفقِ و لَم تَسُسهُم بِسیاسَةِ المُرسَلینَ. ثُمَّ سألتَنی عَن سُوءِ نَظَرِکَ العَذابَ لَهُم عِندَ قِلَّةَ الصَّبرِ مِنکَ، و عَبدی نُوحٌ کانَ أصبَرَ مِنکَ عَلَی قَومِهِ و أحسَنَ صُحبَةً و أشَدَّ تأنّیًا فی الصَّبرِ عِندی و أبلَغَ فی العُذرِ؛ فَغَضِبتُ لَهُ حینَ غَضِبَ لی و أجَبتُهُ حینَ دَعانی.“

    قالَ یُونُسُ: ”یا رَبِّ! إنَّما غَضِبتُ عَلَیهِم فیکَ، و إنَّما دَعَوتُ عَلَیهِم حینَ عَصَوکَ؛ فَوَ عِزَّتِکَ لا أتَعَطَّفُ عَلَیهِم بِرأفَةٍ أبَدًا، و لا أنظُرُ إلَیهِم بِنَصیحَةِ شَفیقٍ بَعدَ کُفرِهِم و تَکذیبِهِم إیّایَ و جَحدِهِم بِنُبُوَّتی! فأنزِلْ عَلَیهِم عَذابَکَ فإنَّهُم لا یُؤمِنُونَ أبَدًا!“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-63)
64. [ادامه در صفحه بعد] فَقالَ اللهُ: ”یا یُونُسُ، إنَّهُم مِائَةُ ألفٍ أو یَزیدُونَ مِن خَلقی یَعمُرُونَ بِلادی و یَلِدُونَ عِبادی. و مَحَبَّتی أن أتَأنّاهُم لِلَّذی سَبَقَ مِن عِلمی فیهِم و فیکَ، و تَقدیری و تَدبیری غَیرُ عِلمِکَ و تَقدیرِکَ، و أنتَ المُرسَلُ و أنا الرَّبُّ الحَکیمُ. و عِلمی فیهِم ـ یا یُونُسُ ـ باطِنٌ فی الغَیبِ عِندی لا تَعلَمُ ما مُنتَهاهُ، و عِلمُکَ فیهِم ظاهِرٌ لا باطِنَ لَهُ. یا یُونُسُ قَد أجَبتُکَ إلَی ما سَألتَ مِن إنزالِ العَذابِ عَلَیهِم، و ما ذَلِکَ ـ یا یُونُسُ ـ بِأوفَرَ لِحَظِّکَ عِندی و لا أجمَلَ لِشأنِکَ.‏ و سَیَأتیهِم العذابُ فی شَوّالٍ یَومَ الأربِعاءِ وسَطَ الشَّهرِ بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ؛ فأعلِمهُم ذَلِکَ!“

    قالَ: فَسُرَّ بِذَلِکَ یُونُسُ، و لَم یَسُؤهُ و لَم یَدرِ ما عاقِبَتُهُ. فانطَلَقَ یُونُسُ إلَی تَنُوخا العابِدِ، فأخبَرَهُ بِما أوحَی اللهُ إلَیهِ مِن نُزُولِ العَذابِ عَلَی قَومِهِ فی ذَلِکَ الیَومِ، و قالَ لَهُ: ”انطَلِق حَتَّی أُعلِمَهُم بِما أوحَی اللهُ إلَیَّ مِن نُزُولِ العَذابِ!“

    فَقالَ تَنُوخا: فَدَعهُم فی غَمرَتِهِم و مَعصیتِهِم حَتَّی یُعَذِّبَهُمُ اللهُ!

    فَقالَ لَهُ یُونُسُ: ”بَل نَلقَی رُوبیلَ فَنُشاوِرُهُ؛ فانَّهُ رَجُلٌ عالِمٌ حَکیمٌ مِن أهلِ بَیتِ النُّبُوَّةِ.“

    فانطَلَقا إلَی رُوبیلَ فأخبَرَهُ یُونُسُ علی نبیّنا و آله و علیه السّلام بِما أوحَی اللهُ إلَیهِ مِن نُزُولِ العَذابِ عَلَی قَومِهِ فی شَوّالٍ یَومَ الأربِعاءِ فی وسَطِ الشّهرِ بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ، فَقالَ لَهُ: ”ما تَرَی؟ انطَلِق بِنا حَتَّی أُعلِمَهُم ذَلِکَ!“

    فَقالَ لَهُ رُوبیلُ: ارجِع إلَی رَبِّکَ رَجعَةَ نَبیٍّ حَکیمٍ و رَسُولٍ کَریمٍ و سَلْهُ أن یَصرِفَ عَنهُمُ العَذابَ؛ فإنَّهُ غَنیٌّ عَن عَذابِهِم و هُو یُحِبُّ الرِّفقَ بِعِبادِهِ. و ما ذَلِکَ بِأضَرَّ لَکَ عِندَهُ و لا أسوَأ لِمَنزِلَتِکَ لَدَیهِ، و لَعَلَّ قَومَکَ بَعدَ ما سَمِعتَ و رَأیتَ مِن کُفرِهِم و جُحُودِهِم یُؤمِنُونَ یَومًا؛ فَصابِرهُم و تَأنَّهُم!

    فَقالَ لَهُ تَنُوخا: ویحَکَ یا رُوبیلُ! ما أشَرتَ عَلَی یُونُسَ؟! و أمَرتَهُ بَعدَ کُفرِهِم بِالله و جَحدِهِم لِنَبیّهِ و تَکذیبِهِم إیّاهُ و إخراجِهِم إیّاهُ مِن مَساکِنِهِ و ما هَمُّوا بِهِ مِن رَجمِهِ؟!

    فَقالَ رُوبیلُ لِتَنُوخا: اُسکُتْ، فإنَّکَ رَجُلٌ عابِدٌ لا عِلمَ لَکَ!

    ثُمَّ أقبَلَ عَلَی یُونُسَ فَقالَ: أ رایتَ ـ یا یُونُسُ ـ إذا أنزَلَ اللهُ العَذابَ عَلَی قَومِکَ، أنزَلَهُ‏ [أ یُنزِله] فَیُهلِکَهُم جَمیعًا أو یُهلِکَ بَعضًا و یَبقَی بَعضٌ؟!

    فَقالَ لَهُ یُونُسُ: ”بَل یُهلِکُهُم الله جَمیعًا، و کَذَلِکَ سألتُهُ ما دَخَلَتنی لَهُم رَحمَةُ تَعَطُّفٍ فأرجِعَ اللهَ فیهِم و أسألَهُ أن یَصرِفَ عَنهُم.“

    فَقالَ لَهُ رُوبیلُ:‏ أ تَدری ـ یا یُونُسُ ـ لَعَلَّ اللهَ إذا أنزَلَ عَلَیهِمُ العَذابَ فأحَسُّوا بِه، أن یَتُوبُوا إلَیهِ و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-64)
65. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یَستَغفِرُوه فَیَرحَمَهُم فإنَّهُ أرحَمُ الرّاحِمینَ و یَکشِفَ عَنهُمُ العَذابَ مِن بَعدِ ما أخبَرتَهُم عَنِ اللهِ أنَّهُ یُنزِلُ عَلَیهِمُ العَذابَ یَومَ الأربِعاءِ فَتَکُونَ بِذَلِکَ عِندَهُم کَذّابًا؟!

    فَقالَ لَهُ تَنُوخا: ویحَکَ یا رُوبیلُ، لَقَد قُلتَ عَظیمًا! یُخبِرُکَ النَّبی المُرسَلُ أنَّ اللهَ أوحَی إلَیهِ بِأنَّ العَذابَ یَنزِلُ عَلَیهِم فَتَرُدُّ قَولَ اللهِ و تَشُکُّ فیهِ و فی قَولِ رَسُولِ الله؟! اِذهَب فَقَد حَبِطَ عَمَلُکَ!

    فَقالَ رُوبیلُ لِتَنُوخا: لَقَد فَشِلَ رأیُکَ!

    ثمَّ أقبَلَ عَلَی یُونُسَ فَقالَ: إذا أُنزِلَ [نَزَلَ] الوحیُ و الأمرُ مِنَ اللهِ فیهِم عَلَی ما أنزَلَ عَلَیکَ فیهِم مِن إنزالِ العَذابِ عَلَیهِم و قَولُهُ الحَقُّ، أ رایتَ إذا کانَ ذَلِکَ فَهَلَکَ قَومُکَ کُلُّهُم و خَرِبَت قَریَتُهُم أ لَیسَ یَمحُو اللهُ اسمَکَ مِنَ النُّبُوَّةِ و تَبطُلُ رِسالَتُکَ و تَکُونُ کَبَعضِ ضُعَفاءِ النّاسِ و یَهلِکُ عَلَی یَدَیکَ مِائَةُ ألفٍ أو یَزیدون مِنَ النّاسِ؟!

    فأبَی یُونُسُ أن یَقبَلَ وصیّتَهُ فانطَلَقَ و مَعَهُ تَنُوخا مِنَ القَریَةِ و تَنَحَّیا عَنهُم غَیرَ بَعیدٍ. و رَجَعَ یُونُسُ إلَی قَومِهِ فأخبَرَهُم أنَّ اللهَ أوحَی إلَیهِ أنَّهُ مُنزل [یُنزِلُ] العَذابَ‏ عَلَیکُم یَومَ الأربِعاءِ فی شَوّالٍ فی وسَطِ الشَّهرِ بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ؛ فَرَدُّوا عَلَیهِ قَولَهُ فَکَذَّبُوهُ و أخرَجُوهُ مِن قَریَتِهِم إخراجًا عَنیفًا.

    فَخَرَجَ یُونُسُ علی نبیّنا و آله و علیه السّلام و مَعَهُ تَنُوخا مِنَ القَریَةِ و تَنَحَّیا عَنهُم غَیرَ بَعیدٍ و أقاما یَنتَظِرانِ العَذابَ و أقامَ رُوبیلُ مَعَ قَومِهِ فی قَریَتِهِم حَتَّی إذا دَخَلَ عَلَیهِم شَوّالٌ صَرَخَ رُوبیلُ بِأعلَی صَوتِهِ فی رأسِ الجَبَلِ إلَی القَومِ:

    أنا رُوبیلُ شَفیقٌ عَلَیکُم، رَحیمٌ بِکُم! هَذا شَوّالٌ قَد دَخَلَ عَلَیکُم و قَد أخبَرَکُم یُونُسُ نَبیّکُم و رَسُولُ رَبِّکُم أنَّ اللهَ أوحَی إلَیهِ أنَّ العَذابَ یَنزِلُ عَلَیکُم فی شَوّالٍ فی وسَطِ الشَّهرِ یَومَ الأربِعاءِ بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ‏ ﴿وَلَن يُخۡلِفَ ٱللَهُ وَعۡدَهُۥ﴾2 رُسُلَهُ؛ فانظُرُوا ما أنتُم صانِعُونَ!

    فَأفزَعَهُم کَلامُهُ و وقَعَ فی قُلُوبِهِم تَحقیقُ نُزُولِ العَذابِ؛ فَأجفَلُوا نَحو رُوبیلَ و قالُوا لَهُ: ما ذا أنتَ تُشیرُ بِهِ عَلَینا یا رُوبیلُ، فانَّکَ رَجُلٌ عالِمٌ حَکیمٌ لَم نَزَل نَعرِفُکَ بِالرِّقَّةِ عَلَینا و الرَّحمَةِ لَنا و قَد بَلَغَنا ما أشَرتَ بِهِ عَلَی یُونُسَ فینا؟ فَمُرنا بِأمرِکَ و أشِر عَلَینا بِرَأیِکَ!

    فَقالَ لَهُم رُوبیلُ: فإنّی أرَی لَکُم و أُشیرُ عَلَیکُم أن تَنظُرُوا و تَعمَدُوا إذا طَلَعَ الفَجرُ یَومَ الأربِعاءِ فی وسَطِ الشَّهرِ أن تَعزِلوا الأطفالَ‏ عَنِ الأُمَّهاتِ فی أسفَلِ الجَبَلِ فی طَریقِ الأودیةِ و تَقِفُوا النِّساءَ فی سَفحِ الجَبَلِ‏ [و کُلَّ المَواشی جَمیعًا عَن أطفالِها]، و یَکُونُ هَذا کُلُّهُ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ. [فإذا رَأیتُم [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-65)
66. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ریحًا صَفراءَ أقبَلَت مِنَ المَشرِقِ] فَعِجُّوا عَجیجًا الکبیر مِنکُم و الصّغیر بِالصُّراخِ و البُکاءِ و التَّضَرُّعِ إلَی اللهِ و التَّوبَةِ إلَیهِ و الِاستِغفارِ لَهُ، و ارفَعُوا رُءُوسَکُم إلَی السَّماءِ و قُولُوا:

    ”﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا﴾ و کَذَّبنا نَبیّکَ، و تُبنا إلَیکَ مِن ذُنُوبِنا ﴿وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾3 المُعَذَّبینَ؛ فاقبَل تَوبَتَنا و ارحَمنا یا أرحَمَ الرّاحمین!“

    ثُمَّ لا تَمَلُّوا مِنَ البُکاءِ و الصُّراخِ و التَّضَرُّعِ إلَی اللهِ و التَّوبَةِ إلَیهِ حَتَّی تَتَوارَی الشَّمسُ بِالحِجابِ أو یَکشِفَ اللهُ عَنکُمُ العَذابَ قَبلَ ذَلِکَ.

    فأجمَعَ رأیُ القَومِ جَمیعًا عَلَی أن یَفعَلُوا ما أشارَ بِهِ عَلَیهِم رُوبیلُ.

    فَلَمّا کانَ یَومُ الأربِعاءِ الّذی تَوقَّعُوا العَذابَ‏، تَنَحَّی رُوبیلُ عَنِ [مِنَ] القَریَةِ حَیثُ یَسمَعُ صُراخَهُم و یَرَی العَذابَ إذا نَزَلَ.

    فَلَمّا طَلَعَ الفَجرُ یَومَ الأربِعاءِ فَعَلَ قَومُ یُونُسَ ما أمَرَهُم رُوبیلُ بِهِ. فَلَمّا بَزَغَتِ الشَّمسُ، أقبَلَت ریحٌ صَفراءُ مُظلِمَةٌ مُسرِعَةٌ لَها صَریرٌ و حَفیفٌ و هَدیرٌ. فَلَمّا رأوها عَجُّوا جَمیعًا بِالصُّراخِ و البُکاءِ و التَّضَرُّعِ إلَی اللهِ و تابُوا إلَیهِ و استَغفَرُوهُ، و صَرَخَتِ الأطفالُ بِأصواتِها تَطلُبُ أُمَّهاتِها، و عَجَّت سِخالُ‏ البَهائِمِ تَطلُبُ الثَّدْیَ و عَجَّتِ الأنعامُ تَطلُبُ الرَّعیَ‏.

    فَلَم یَزالُوا بِذَلِکَ و یُونُسُ و تَنُوخا یَسمَعانِ ضَجیجَهُم و صُراخَهُم و یَدعُوانِ اللهَ عَلَیهِم بِتَغلیظِ العَذابِ عَلَیهِم. و رُوبیلُ فی مَوضِعِهِ یَسمَعُ صُراخَهُم و عَجیجَهُم و یَرَی ما نَزَلَ و هُو یَدعُو اللهَ بِکَشفِ العَذابِ عَنهُم.

    فَلَمّا أن زالَتِ الشَّمسُ و فُتِحَت أبوابُ السَّماءِ و سَکَنَ غَضَبُ الرَّبِّ تَعالَی و رَحِمَهُمُ الرَّحمَنُ فاستَجابَ دُعاءَهُم و قَبِلَ تَوبَتَهُم و أقالَهُم عَثرَتَهُم. و أوحَی إلَی إسرافیلَ:

    ”أنِ اهبِط إلَی قَومِ یُونُسَ، فإنَّهُم قَد عَجُّوا إلَیَّ بِالبُکاءِ و التَّضَرُّعِ و تابُوا إلَیَّ و استَغفَرُونی؛ فَرَحِمتُهُم و تُبتُ عَلَیهِم و أنا اللهُ التَّوّابُ الرَّحیمُ أسرَعُ إلَی قَبُولِ تَوبَةِ عَبدی التّائِبِ مِنَ الذُّنُوبِ. و قَد کانَ عَبدی یُونُسُ و رَسُولی سألَنی نُزُولَ العَذابِ عَلَی قَومِهِ و قَد أنزَلتُهُ عَلَیهِم، و أنا اللهُ أحَقُّ مَن وفَی بِعَهدِهِ و قَد أنزَلتُهُ عَلَیهِم. و لَم یَکُنِ اشتَرَطَ یُونُسُ حینَ سَألَنی أن أُنزِلَ عَلَیهِمُ العَذابَ أن أُهلِکَهُم؛ فاهبِط إلَیهِم فاصرِف عَنهُم ما قَد نَزَلَ بِهِم مِن عَذابی!“

    فَقالَ إسرافیلُ: یا رَبِّ! إنَّ عَذابَکَ قَد بَلَغَ أکتافَهُم و کادَ أن یُهلِکَهُم، و ما أراهُ إلّا و قَد نَزَلَ بِساحَتِهِم؛ فإلی أین أصرِفُهُ؟! [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-66)
67. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَقالَ اللهُ: ”کَلّا! إنّی قَد أمَرتُ مَلائِکَتی أن یَصرِفُوهُ‏ [یوقِفوه] فلا یُنزِلُوهُ عَلَیهِم حَتَّی یأتِیَهُم أمری فیهِم و عَزیمَتی؛ فاهبِط یا إسرافیلُ عَلَیهِم و اصرِفهُ عَنهُم، و اصرِف بِهِ إلَی الجِبالِ بِناحیةِ مَفاوِضِ العُیُونِ و مَجاری السُّیُولِ فی الجِبالِ العاتیةِ العادیةِ المُستَطیلَةِ عَلَی الجِبالِ؛ فأذِلَّها بِهِ و لَیِّنْها حَتَّی تَصیرَ مُلَیَّنَةً حَدیدًا جامِدًا!“

    فَهَبَطَ إسرافیلُ عَلَیهِم فَنَشَرَ أجنِحَتَهُ فاستاقَ‏ بِها ذَلِکَ العَذابَ حَتَّی ضَرَبَ بِها الجِبالَ الَّتی أوحَی اللهُ إلَیهِ أن یَصرِفَهُ إلَیها.

    قالَ أبُوجَعفَرٍ علیه السّلام: ”و هی الجِبالُ الَّتی بِناحیةِ المُوصِلِ الیَومَ، فَصارَت حَدیدًا إلَی یَومِ القیامَةِ.“

    فَلَمّا رأی قَومُ یُونُسَ أنَّ العَذابَ قَد صُرِفَ عَنهُم هَبَطُوا إلَی مَنازِلِهِم من رُءُوسِ الجِبالِ و ضَمُّوا إلَیهِم نِساءَهُم و أولادَهُم و أموالَهُم و حَمِدُوا اللهَ عَلَی ما صَرَفَ عَنهُم.

    و أصبَحَ یُونُسُ و تَنُوخا یَومَ الخَمیسِ فی مَوضِعِهِما الّذی کانا فیهِ، لا یَشُکّانِ أنَّ العَذابَ قَد نَزَلَ بِهِم و أهلَکَهُم جَمیعًا؛ لما خَفیَت أصواتُهُم عنهما. فَأقبَلا ناحیةَ القَریَةِ یَومَ الخَمیسِ مَعَ‏ طُلُوعِ الشَّمسِ یَنظُرانِ إلَی ما صارَ إلَیهِ القَومُ.

    فَلَمّا دَنَوْا مِنَ القَومِ و استَقبَلَتهُمُ الحَطّابُونَ و الحَمّارَةُ و الرُّعاةُ بِأغنامِهِم و نَظَرُوا إلَی أهلِ القَریَةِ مُطمَئِنّینَ، قالَ یُونُسُ لِتَنُوخا:

    ”یا تَنُوخا! کَذَبَنی الوحیُ و کَذَبتُ وعدی لِقَومی؛ لا و عِزَّة ربِّی لا یَرَونَ لی وجهًا أبَدًا بَعدَ ما کَذَبَنی الوحیُ!“

    فانطَلَقَ یُونُسُ ـ هارِبًا عَلَی وجهِهِ، مُغاضِبًا لِرَبِّهِ ـ ناحیةَ بَحرِ أیلة، مُتَنَکِّرًا؛ فِرارًا مِن أن یَراهُ أحَدٌ مِن قَومِهِ فَیَقُولَ لَهُ یا کَذّابُ. فَلِذَلِکَ قالَ اللهُ‏:

    ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾4

    و رَجَعَ تَنُوخا إلَی القَریَةِ فَلَقِیَ رُوبیلَ فَقالَ لَهُ: یا تَنُوخا! أیُّ الرّأیَینِ کانَ أصوبَ و أحَقَّ أن یُتَّبَعَ رَأیی أو رَأیُکَ؟!

    فَقالَ لَهُ تَنُوخا: بَل رأیُکَ کانَ أصوبَ، و لَقَد کُنتَ أشَرتَ بِرَأیِ الحُکَماءِ العُلَماءِ. و قالَ لَهُ تَنُوخا: أما إنّی لَم أزَل أرَی أنّی أفضَلُ مِنکَ لِزُهدی و فَضلِ عِبادَتی حَتَّی استَبانَ فَضلُکَ لِفَضلِ عِلمِکَ. و ما أعطاکَ اللهُ رَبُّکَ مِنَ الحِکمَةِ مَعَ التَّقوَیٰ، أفضَلُ‏ مِنَ الزُّهدِ و العِبادَةِ بِلا عِلمٍ. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-67)
68. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فاصطَحَبا فَلَم یَزالا مُقیمَینِ مَعَ قَومِهِما. و مَضَی یُونُسُ عَلَی وجهِهِ مُغاضِبًا لِرَبِّهِ؛ فَکانَ مِن قِصَّتِهِ ما أخبَرَ اللهُ بِهِ فی کِتابِهِ إلَی قَولِهِ‏: ﴿فَ‍َٔامَنُواْ فَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ﴾.5

    قالَ أبوعُبَیدَةَ: قُلتُ لِأبی‌جَعفَرٍ علیه السّلام: کَم کانَ غابَ یُونُسُ عَن قَومِهِ حَتَّی رَجَعَ إلَیهِم بِالنُّبُوَّةِ و الرِّسالَةِ فامَنُوا بِهِ و صَدَّقُوهُ؟

    قالَ: ”أربَعَةَ أسابیعَ؛ سَبعًا مِنها فی ذَهابِهِ إلَی البَحرِ و سَبعًا مِنها فی رُجُوعِهِ إلَی قَومِهِ.“

    فَقُلتُ لَهُ: و ما هَذِهِ الأسابیعُ، شُهُورٌ أو أیّامٌ أو ساعاتٌ؟

    فَقالَ: ”یا باعُبَیدَةُ! إنَّ العَذابَ أتاهُم یَومَ الأربِعاءِ فی النِّصفِ مِن شَوّالٍ و صُرِفَ عَنهُم مِن یَومِهِم ذَلِکَ فانطَلَقَ یُونُسُ مُغاضِبًا فَمَضَی یَومَ الخَمیسِ سَبعَةَ أیّامٍ فی مَسیرِهِ إلَی البَحرِ و سَبعَةَ أیّامٍ فی بَطنِ الحُوتِ و سَبعَةَ أیّامٍ تَحتَ الشَّجَرِ بِالعَراءِ و سَبعَةَ أیّامٍ فی‏ رُجُوعِهِ إلَی قَومِهِ؛ فَکانَ ذَهابُهُ و رُجُوعُهُ مَسیرَةَ ثمانیة [ثَمانٍ] و عِشرینَ یَومًا. ثُمَّ أتاهُم فآمَنُوا بِهِ و صَدَّقُوهُ و اتَّبَعُوهُ؛ فَلِذَلِکَ قالَ اللهُ‏:

    ﴿فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفۡنَا عَنۡهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ﴾6.“»

    ترجمه:

    «از أبی‌عبیده حَذّاء، از امام باقر در بعضی کتب أمیرالمؤمنین علیهما السّلام، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، از جبرائیل روایت است که:

    خداوند یونس بن متّیٰ را به سوی قومش در سنّ سی سالگی مبعوث فرمود. او مردی بود که خشم و غضب بر او عارض می‌گشت، و بر قومش کم صبر بود و با آنان کمتر مدارا و مماشات می‌نمود، و از تحمّل سنگینی بار نبوّت و أعلام آن عاجز بود، و نسبت به تحمّل آن همچون بچّه شتری که طاقت تحمّل بار سنگین ندارد ضعیف و ناتوان بود، و در بین قومش سی و سه سال سکنی گزید و آنان را به ایمان به خدا و تصدیق و گرویدن به او و تبعیّت و پیروی کردن از او دعوت نمود؛ امّا هیچ کس از قومش ایمان نیاورد و پیروی ننمود مگر دو مرد که اسم یکی از آنها روبیل و دیگری تنوخا بود.

    روبیل از اهل بیتِ علم و نبوّت و حکمت بود و از قدیم‌الأیّام و قبل از اینکه خداوند یونس بن متّیٰ را به نبوّت مبعوث کند با او مصاحبت و مرافقت داشت، و تنوخا مردی بود مستضعف، عابد، زاهد، مجدّ و مصمّم در امر عبادت، و (بر خلاف روبیل) دارای علم و حکمت نبود. روبیل صاحب گوسفندانی بود که آنها را به چرا می‌برد و روزی خود را از آنها تأمین می‌کرد، و تنوخا [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-68)
69. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] کارش جمع کردن هیزم بود که بر روی سر می‌گذاشت و از فروش آن امرار معاش می‌نمود. و روبیل در نزد یونس به جهت علم و حکمت و سابقۀ مصاحبت، مقام و منزلتی غیر از مقام و منزلت تنوخا داشت.

    وقتی حضرت یونس علی نبیّنا و آله و علیه السّلام دید که قومش دعوت او را اجابت نمی‌کنند و به او ایمان نمی‌آورند، خسته شد و به ستوه درآمد. و چون کم صبری خود را می‌دانست پس شکایت آنان را به سوی پروردگارش برد. و از جمله آن شکایت و گلایه، اینکه عرضه داشت:

    ”پروردگارا! تو مرا به سوی قوم خود مبعوث کردی در حالی‌که سی سال داشتم، پس من هم در میان آنها درنگ کرده و آنان را به ایمان به تو و تصدیق به رسالت من دعوت نمودم، و سی و سه سال آنان را از عذاب و نقمت تو بیم دادم و برحذر داشتم؛ امّا آنان مرا تکذیب کرده و به من ایمان نیاوردند، و نبوّت مرا انکار و رسالت مرا تحقیر نمودند، و حال مرا تهدید کرده‌اند و خوف آن دارم که مرا بکشند. پس عذابت را بر آنان نازل فرما، چرا که آنان قومی هستند که نمی‌دانند!“

    پس خداوند به یونس وحی کرد: ” در میان آنها طفلِ در شکم مادر و جنین، و کودکان و پیرمردان سالخورده، و زنان ضعیف و مستضعفانِ ناتوان وجود دارند، و من حاکمی عادل هستم که رحمتم بر غضبم سبقت گرفته و صغار از قوم تو را به ذنوب کبارشان عذاب نمی‏کنم. و ای یونس، آنها بندگان من و آفریدگان من و خلائق من در بلادم هستند، و دوست دارم درباره نیازمندان به خود با تأنّی و رفق و مدارا برخورد نمایم و منتظر توبه آنها باشم. و من تو را برای این به سوی آنها فرستادم که از آنها حراست و حفاظت کنی، و با قرابت نزدیکی که داری بر آنان عطوفت و مهربانی داشته باشی، و با رأفت نبوّت با آنان مدارا و با حلم رسالت با آنان صبر کنی، و برای آنان چون پزشکِ معالج و عالم به مداوای درد باشی؛ امّا تو با آنها به خوبی رفتار نکردی، و در امر آنان سخت گرفتی و مدارا ننمودی، و امور آنها را با سیاست و روش تدبیر مرسلین تدبیر ننمودی. سپس از روی این دیدگاه بد تو، از من به جهت کمی صبر و تحمّلت تقاضای عذاب می‏کنی، در حالی‌که بنده من نوح نسبت به قومش از تو صبرش بیشتر و مصاحبت و معاشرتش بهتر و تأنّی و مدارای او در صبر در راه من شدیدتر و عذر او در این مورد موجّه‌‌تر بود؛ بنابراین هنگامی که او برای من غضبناک شد من هم از غضب او به خشم آمدم و هنگامی که مرا خواند دعا و نفرین او را (درباره عذاب قومش) اجابت کردم.“

    یونس گفت: ”پروردگارا! من در راه تو بر آنها غضب کردم، و چون تو را عصیان و نافرمانی می‏کردند آنها را نفرین کردم؛ پس قسم به عزّت تو، هرگز درباره آنها احساس رأفت و ترحّم نمی‏کنم، و بعد از کفر و تکذیب و انکار نبوّتِ من، به آنان با نظر خیر‌خواهی و دلسوزی نگاه [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-69)
70. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نمی‌کنم! پس عذاب خویش را بر آنان نازل کن، چون آنها هرگز ایمان نمی‏آورند!“

    پس خداوند وحی کرد: ”ای یونس! آنها بیش از صد هزار نفر از مخلوقات من هستند که شهرهای مرا آباد کرده و بندگان مرا به دنیا می‏آورند. و دوست دارم که به واسطه علمی که از من درباره تو و آنها سبقت گرفته، به آنها مهلت ‏دهم؛ چون تقدیر و تدبیر من غیر از علم و تقدیر تو است، چرا که تو رسولی و من پروردگار حکیم هستم. و ای یونس، آنچه من درباره آنها می‌دانم بر اساس باطن است که در عالم غیب در نزد من است و تو غایت و نهایت آن را درنمی‌یابی، و حال آنکه آنچه تو درباره آنها می‌دانی بر اساس ظاهر است و هیچ باطنی ندارد. ای یونس، حال که چنین می‏خواهی دعای تو را در نزول عذاب بر آنان اجابت کردم، و البتّه ای یونس، این مسأله با آنچه حظِّ وافر و نصیب مقدّر تو در نزد من است منافات دارد و برای شأن و مقام تو زیبنده نیست. و به زودی در نیمه ماه شوّال، روز چهارشنبه، بعد از طلوع خورشید، عذاب خود را بر آنان نازل می‏کنم؛ پس این مطلب را به اطّلاع آنها برسان!“

    یونس از شنیدن این وعده خوشحال شد و این امر موجب ناراحتی و نگرانی او نگشت و عاقبت امر را ندانست. سپس به نزد تنوخای عابد رفت و خبر نزول عذاب را به او داد، و از او خواست ماجرا را به قوم خود خبر دهد.

    تنوخا گفت: آنها را در جهل و غفلت و گناهانشان رها کن تا وقتی که خداوند آنها را عذاب کند.

    پس یونس گفت: ”بهتر است با روبیل ملاقات و مشورت کنیم؛ چون او مردی عالم و حکیم از اهل بیت نبوّت است.“

    پس هر دو به نزد روبیل رفتند و یونس ماجرای وعدۀ نزول عذاب را برای او بیان کرد و گفت: ”نظر تو در این مسأله چیست؟ با ما بیا تا این خبر را به آنها اعلام کنیم!“

    روبیل گفت: به صورت پیامبری حکیم و رسولی کریم به نزد پروردگارت بازگرد و از او بخواه عذاب را از آنان برگرداند؛ چون او از عذابشان بی‏نیاز است و رفق و مدارا با بندگانش را دوست دارد. و این کار برای موقعیّت تو در نزد خداوند ضرری ندارد و برای منزلت و شأن تو در پیشگاه او بد نیست، و شاید قوم تو پس از آنچه از کفر و انکارشان شنیدی و دیدی، روزی ایمان آورند؛ پس با آنها صبر و مدارا کن!

    تنوخا گفت: ای روبیل، وای بر تو! این چه اظهار نظری به یونس است؟! و این چه امری است به او بعد از اینکه آنها به خداوند کفر ورزیدند و پیغمبر او را انکار و تکذیب کردند و از خانه و مسکنش بیرون نمودند و تصمیم بر سنگباران‌کردنش گرفتند؟!

    روبیل به او گفت: ساکت باش، چرا که تو مردی عابد هستی و بهره‌ای از علم نداری! [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-70)
71. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سپس رو به جانب یونس کرد و گفت: ای یونس، آیا اگر خداوند عذابش را بر قومت نازل کند، همه آنها را هلاک می‌کند یا بعضی هلاک می‌شوند و بعضی باقی می‏مانند؟!

    یونس گفت: ”بلکه خداوند همه ایشان را هلاک می‏کند، و از او چنین درخواست کردم که درباره آنها هیچ رحمت و عطوفتی در من راه پیدا نکند تا اینکه به درگاه الَهی بازگردم و از او بخواهم که عذاب را از آنان برگرداند.“

    روبیل گفت: ای یونس! آیا می‏دانی که شاید خداوند هنگامی که عذابش را نازل می‌کند و آنها عذاب را احساس کردند، به سوی او توبه و استغفار کنند و خداوندی هم که أرحم الرّاحمین است آنان را مورد رحمت خود قرار دهد و عذاب را بعد از وعده‌ای که تو دادی از آنان بر‌دارد، و در این‌صورت تو در نزدشان دروغگو خواهی شد؟!

    تنوخا به روبیل گفت: وای بر تو ای روبیل، حقّاً که سخن بزرگی گفتی! پیامبر و فرستاده خدا به تو خبر می‏دهد که خداوند عذاب را بر این قوم خواهد فرستاد، امّا تو قول خدا و پیامبرش را ردّ کرده و در آن شک می‏کنی؟! برو ‌که با این حرفت، علمت حبط و هدر شد!

    روبیل به تنوخا گفت: تحقیقاً که رأی و نظر تو سست و بی‌اساس است!

    سپس رو به یونس نمود و به او گفت: هنگامی که خداوند به حسب آنچه بر تو وحی شده است عذاب را بر آنان فرو فرستاد و حال آنکه قول خدا حقّ است، آیا فکر می‌کنی هنگامی که چنین شود و همۀ قومت هلاک شوند و شهرشان ویران گردد، خداوند نام تو را از میان انبیاء محو نخواهد کرد و رسالتت باطل نخواهد شد و در این‌صورت مانند بسیاری از مردم ضعیف نخواهی بود و به دست تو بیش از صد هزار نفر از مردم هلاک نمی‏شوند؟!

    امّا یونس سفارش و نصیحت او را نپذیرفت و به همراه تنوخا از آن قریه به راه افتاد و قدری از آنها فاصله گرفتند. و یونس به نزد قوم خود برگشت و به آنان خبر داد که خداوند به او وحی کرده که عذابش را در نیمه ماه شوّال در روز چهارشنبه بعد از طلوع خورشید بر آنان نازل می‌کند؛ امّا آنها سخنان او را نپذیرفتند و او را تکذیب کرده و با شدّت و خواری از شهرشان بیرون کردند.

    سپس یونس علی نبیّنا و آله و علیه السّلام به همراه تنوخا از آن قریه خارج شدند و در مکانی نه‌چندان دور از آنان، مسکن گزیدند و منتظر عذاب شدند. و امّا روبیل به همراه مردم در شهر باقی ماند؛ هنگامی که ماه شوّال فرا رسید، روبیل از بالای کوه با بلند‌ترین صدای خود فریاد زد:

    ای مردم! من روبیل، شفیق و ناصحِ حریص بر صلاح شما، و رحیم و عطوف نسبت به شما هستم. اکنون ماه شوّال فرا رسیده در حالی‌که یونس پیامبر شما و فرستاده پروردگار شما، وقوع عذاب را در نیمۀ این ماه در روز چهارشنبه بعد از طلوع آفتاب، به شما اعلام کرده و خداوند [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-71)
72. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] هرگز از وعده خود با رسولانش تخلّف نخواهد کرد؛ حال ببینید چه خواهید کرد؟

    پس کلام روبیل آنان را به وحشت انداخت و در قلبشان تحقّق یافتنِ نزول عذاب قطعی شد و با ترس و هراس به سوی روبیل شتافتند و گفتند: ای روبیل! تو چه پیشنهادی بر ما داری، چرا که تو مردی عالم و حکیم هستی و ما تو را به رقّت و ملایمت و رحمت و عطوفت بر خود می‏شناسیم و پیشنهاد تو را به یونس درباره ما، می‌دانیم؟ پس اکنون هم ما را به فرمانت امر کن و رأی و نظر خود را بر ما اعلام فرما!

    روبیل به آنها گفت: نظر و پیشنهاد من برای شما این است که: منتظر و مترقّب باشید که وقتی طلوع فجرِ روز چهارشنبۀ نیمۀ ماه رسید، کودکان و بچّه‌های مواشی خود را در پایین کوه در مسیر سیلاب و درّه بین دو کوه، از مادرانشان جدا کنید و مادران آنها را در دامنه کوه نگه دارید، و البتّه تمام اینها باید قبل از طلوع خورشید باشد. پس وقتی که دیدید باد زردی از جانب مشرق می‏وزد، در این هنگام همۀ شما از بزرگ و کوچک، به صیحه زدن و گریه کردن و تضرّع و توبه نمودن به سوی خداوند و استغفار از او، صدا بلند کنید، و سر خود را به سوی آسمان بلند کرده و بگویید:

    ”پروردگارا! ما به نفس خود ظلم کردیم و پیغمبر تو را تکذیب نمودیم، و اکنون از گناهانمان به سوی تو باز گشته و توبه می‏کنیم و اگر تو ما را مورد مغفرت خود قرار ندهی و به ما رحم نکنی هر‌آینه از خسارت‌دیدگانی که اهل عذابند خواهیم بود؛ پس توبه ما را بپذیر و به ما رحم کن، ای أرحم الرّاحمین!“

    سپس از گریه کردن و صیحه زدن و تضرّع نمودن ملول و خسته نشوید تا وقتی که خورشید در پس پرده مخفی شود و یا اینکه قبل از آن، خداوند عذاب را از شما بردارد.

    پس همه متّفق‌الرّأی و متّحد‌الکلمه تصمیم گرفتند به نظر و پیشنهاد روبیل عمل کنند. وقتی روز چهارشنبه موعود فرا رسید، روبیل از شهر تا جایی که فریاد آنها شنیده و عذاب احتمالی دیده می‌شد، فاصله گرفت.

    پس هنگامی که طلوع فجر روز چهارشنبه نزدیک شد، قوم یونس اعمالی را که روبیل به آنها امر کرده بود، انجام دادند. وقتی خورشید طلوع کرد، بادی زرد و تاریک و تند که شدید و مهیب و دل‌خراش بود، وزیدن گرفت. و چون آن را دیدند همگی به صیحه زدن و گریه کردن و تضرّع و توبه نمودن به سوی خداوند و استغفار از او صدا بلند کردند، و کودکان با ناله و فریاد مادران خود را طلبیدند، و برّه‏‌های گوسفندان در طلب سینۀ مادرانشان و چهارپایان در طلب چراگاهشان صدا بلند کردند.

    آنان هم‌چنان به همین حال بودند و یونس و تنوخا صدای ضجّه و فریادشان را می‏شنیدند و برای شدیدتر شدن عذابشان دعا می‏کردند. و امّا روبیل در محل وقوف خود، صدای صیحه و فریاد [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-72)
73. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] آنها را می‏شنید و وقایع و حوادث را می‌دید و برای برطرف شدن عذاب از ایشان دعا می‌کرد.

    وقتی خورشید رفت و زایل شد و درهای آسمان گشوده گشت و غضب پروردگار آرام گرفت و خدای رحمان آنان را مورد رحمت خود قرار داد، دعای آنها را اجابت فرمود و توبه آنها را قبول کرد و از لغزش آنها درگذشت. و به اسرافیل وحی نمود که بر قوم یونس نازل شود و به او گفت:

    ”حقّاً که این قوم به گریه و تضرّع به سوی من صدا بلند کرده و به درگاه من توبه و از من طلب مغفرت نمودند؛ پس من هم آنها را مورد رحمت خود قرار دادم و توبه آنها را پذیرفتم، و من خداوندی توّاب و رحیم هستم که به قبول توبۀ بندۀ گنهکار خود سرعت و شتاب می‌کنم. و به تحقیق که بنده و رسول من یونس برای قومش درخواست عذاب نمود و من هم عذاب را بر آنها نازل کردم، و من سزاوارترین کسی هستم که به عهد خود وفا می‌کند و لذا عذاب را بر آنها نازل کردم. ولی یونس در هنگام درخواست نزول عذاب، شرط ننمود که آنها را هلاک و نابود کنم؛ بنابراین تو بر آنها فرود آی و این عذاب مرا از آنها منصرف گردان!“

    اسرافیل عرض کرد: پروردگارا! عذاب تو تا سر شانه‏هایشان نزدیک شده و نزدیک است که هلاکشان کند، و من نمی‌بینم مگر آنکه عذاب بر آنها نازل گشته است؛ پس من چگونه و به کجا آن را برگردانم؟!

    خداوند فرمود: ”هرگز چنین نیست! من به ملائکه خود ‌چنین امر کردم که عذاب را منصرف و متوقّف نمایند تا امر و اراده من درباره ایشان به آنها برسد. پس ای اسرافیل بر آنها فرود آی و عذاب را از آنها برگردان و به کوه‌هایی که در منطقۀ چشمه‌های پرآب و در مجرای سیلاب‌ها در کوه‌های بزرگ و بلند و طولانی است ببر؛ پس بدین وسیله آن کوه‌ها را ذلیل و نرم کن تا نرم گشته و به صورت آهنی جامد درآیند!“

    اسرافیل بر آنها نازل شد و بال‌های خود را گشود و با دو بال خود عذاب را از آنها می‌راند تا آن را بر همان کوه‌هایی که خداوند به او وحی کرده بود، زد.

    امام باقر علیه السّلام فرمود: ”و این همان کوه‌هایی است که امروز در ناحیه موصل قرار دارد و تا روز قیامت به آهن مبدّل شده است.“

    وقتی قوم یونس دیدند که عذاب از آنها بر طرف شده، از قلّه کوه به سوی منازل خود پایین آمده و زنان و کودکان و اولاد و اموال خود را در آغوش مهر خود کشیده و خداوند را به پاس عذابی که از آنان برداشته شد حمد نمودند.

    یونس و تنوخا روز پنج‌شنبه را در همان محلّ اقامتشان صبح کردند در حالی‌که هیچ شکّی نداشتند که عذاب بر آنها نازل شده و همۀ آنها هلاک شده‏اند؛ چرا که دیگر صدایی از آنان به گوش [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-73)
74. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نمی‌رسید. پس صبح روز پنج‌شنبه هنگامی که آفتاب برآمده بود، به سوی شهر آمدند تا اوضاعی را که برای آنها پیش آمده از نزدیک مشاهده کنند.

    وقتی یونس و تنوخا به آنها نزدیک شدند و هیزم‌فروشان و صاحبان حمار و چوپان‌ها به استقبالشان آمدند و اهل شهر را در حال اطمینان و آرامش دیدند، یونس به تنوخا گفت:

    ”ای تنوخا! ندای وحی به من دروغ گفت و من نیز وعدۀ دروغ به قوم خود دادم؛ پس قسم به عزّت پروردگارم که آنها دیگر بعد از این، هیچ آبرویی برای من نمی‌بینند!“

    پس یونس با حالت ترس و غضب، و در هیأت و وضعیّتی ناشناس به جانب دریای أیله به راه افتاد؛ تا اینکه مبادا کسی از قومش او را ببیند و دروغگو خطاب کند. لذا خداوند می‌فرماید:

    ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.

    داستان همنشین ماهى را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت و چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت. (و آنگاه که در شکم ماهى در ظلمات جاى گرفت) ندا برآورد که: ”هیچ معبودى و صاحب اثر و سببى جز خداى أحد و واحد نمى‏باشد. منزّه مى‏باشى اى پروردگار از حدس و گمان ما، به درستى که من از ستمکارانم (و به واسطه جهل و نادانى بر خود ظلم و ستم مى‏نمایم).“

    هم‌چنین تنوخا نیز به طرف شهر برگشت و با روبیل مواجه شد؛ پس روبیل به او گفت: ای تنوخا! کدام یک از این دو رأی و نظر مقبول‌تر و سزاوارتر بود که پیروی شود، رأی تو یا رأی من؟!

    تنوخا به او گفت: بلکه رأی تو صحیح‌تر بود و تحقیقاً که تو بر اساس رأی و نظریّه حکمای عالم اظهار نظر نمودی. و در ادامه تنوخا گفت: آگاه باش که من همواره می‏پنداشتم به جهت زهد و فضلیت عبادت خود، بر تو برتری دارم تا اینکه برتری تو به واسطه فضیلت علمت بر من روشن گشت. و آن حکمتی که پروردگارت در کنار تقوا به تو عنایت کرده از زهد و عبادت بدون علم برتر است.

    از آن پس روبیل و تنوخا با یکدیگر مصاحبت و مجالست داشتند و پیوسته در میان قوم خود زندگی می‌کردند. و یونس با حال غضب از آنان روی برتافت و از آنها فاصله گرفت؛ پس بخشی از قصّۀ او آیاتی است که خداوند در کتابش (سوره الصّافّات (37) آیه 139 إلی 148) از آن خبر داده است.

    أبو‌عبیده می‏گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: یونس علی نبیّنا و آله و علیه السّلام چه مدّت از میان قوم خود غایب بود تا مجدّد با نبوّت و رسالت به سوی آنها بازگشت و آنها به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند؟

    فرمود: ”چهار هفته؛ که هفت روز آن در مسیر رسیدن به دریا و هفت روز هم در مسیر بازگشت به سوی قومش گذشت.“

    عرض کردم: منظور از این هفته‌ها چیست؛ ماه‌هاست و یا روزها و یا ساعات؟

    فرمود:”ای أباعبیده! عذاب الَهی در روز چهارشنبۀ نیمه ماه شوّال نازل شد و در همان روز از آنان برگردانده شد. پس یونس غضبناک به راه افتاد، و از روز پنج‌شنبه هفت روز در مسیر دریا و هفت روز در شکم ماهی و هفت روز زیر درخت کدو و هفت روز در مسیر بازگشت به قومش، زمان گذشت؛ بنابراین مدّت زمان رفت و برگشت او بیست و هشت روز به طول انجامید. سپس به نزد قوم خود آمد و آنها به او ایمان آوردند و او را تصدیق کرده و از او پیروی نمودند؛ فلذا خداوند می‏فرماید:

    ﴿فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفۡنَا عَنۡهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ﴾.

    پس چرا هیچ قریه و شهری نبوده است که اهلش‏ ایمان آورده باشند و ایمانشان به حال آنان نفعی کرده باشد؟! مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند، عذاب ذلّت‌بار در زندگی دنیا را از آنان برطرف کردیم، و به آنان تمتّع موقّتی دادیم که تا زمانی بهره بردارند.“» (محقّق)

    1) سوره التّوبة (9) ذیل آیه 6.

    2) سوره الحجّ (22) قسمتی از آیه 47.

    3) سوره الأعراف (7) آیه 23.

    4) سوره الأنبیاء (21) آیه 87.

    5) سوره الصّافّات (37) آیه 148.

    6) سوره یونس (10) آیه 98. [↑](#footnote-ref-74)
75. ـ مثنوی معنوی، دفتر اوّل. [↑](#footnote-ref-75)
76. ـ وحله با حاء جیمی به معنی باتلاق و منجلاب و گرداب است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-76)
77. ـ سوره یونس (10) آیه 90 و 91. ترجمه:

    «و ما بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم و گذراندیم؛ پس فرعون با لشگریانش از روی ظلم و تعدّی آنها را دنبال کردند (و همین‌که وارد رود‌خانه شدند، آب بسته شد.) وقتی که فرعون در چنگال غرقاب غوطه می‏خورد، گفت: ایمان آوردم که خدایی نیست جز همان کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‏اند و من از مسلمانانم. \* (جبرائیل مقداری از لجن ته دریا برداشت و بر دهان او زد و گفت‏:) حالا ایمان می‏آوری، در حالی‌که گناهان را قبلاً بجا آوردی و در روی زمین از زُمره مفسدان بودی؟!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-77)
78. ـ سوره الجمعة (62) آیه 1. ترجمه:

    «تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می‏آورد آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است‏؛ خدایی که پادشاه است و پاک و عزیز و حکیم است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-78)
79. ـ سوره النّور (24) آیه 41. ترجمه:

    «آیا ندیدی که تسبیح می‏کنند برای خدا هر کس که در آسمان‌ها و زمین است، و پرندگان در حال پرواز به طوری‌که بال‌های خود را بدون حرکت می‏گشایند. تمام این موجودات از کیفیّت نماز و تسبیحی که برای خدا می‏کنند علم و اطّلاع دارند، و خداوند به آنچه که آنها انجام می‌دهند، داناست و علم دارد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-79)
80. ـ سوره الإسراء (17) آیه 44. ترجمه:

    «آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست، او را تسبیح می‏گویند. و هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه به حمد او، تسبیح مى‏گوید؛ ولیکن شما تسبیح آنها را نمى‏فهمید! تحقیقاً که او همواره بردبار و آمرزنده است.‏» (محقّق) [↑](#footnote-ref-80)
81. ـ سوره الأنعام (6) صدر آیه 38. معاد شناسی، ج 9، ص 31:

    «و هیچ جنبنده‌اى در زمین (دریا و روى زمین) نیست و هیچ پرنده‌اى با دو بال خود پرواز نمى‏کند، مگر اینکه آنها امّت‏هائى همانند شما هستند. (ما در نوشتن کتاب تکوین که عالم وجود و امکان است از هیچ چیز دریغ ننموده‏ایم و کوتاهى نکرده‏ایم، و سپس همه به سوى پروردگارشان محشور مى‏شوند.») [↑](#footnote-ref-81)
82. ـ طبع میرخانی: «از جمادی در جهان جان روید». [↑](#footnote-ref-82)
83. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَهَذا ما ظَهَرَ لی مِن بَرَکَةِ هَذا المَشهَدِ عَلَی ساکِنِهِ السَّلامُ.»

    ترجمه:

    «ابوالفضل محمّد بن احمد بن اسماعیل سَلیطیّ ـ رضی الله عنه ـ گوید: از حاکم رازی مصاحب و همنشین أبی‌جعفر عُتبیّ شنیدم که گفت: أبو‌جعفر عُتبیّ مرا به عنوان پیک نزد أبی‌منصور بن عبد‌الرزّاق فرستاد. و چون روز پنج‌شنبه بود از او اذن خواستم که به زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام بروم، پس او گفت:

    بشنو تا برای تو در امر این مشهد و مرقد مطهّر چیزی بگویم! من در ایّام جوانی بر اهل این مشهد مطهّر تعصّب داشتم، و متعرّض و مزاحم زائرین آن در راه می‌شدم و لباس‌ها و نفقات و حتّی لباس‌های وصله شدۀ آنها را می‌ربودم.

    روزی برای شکار بیرون رفته بودم و غزالی (بچّه آهو) را دیدم، و فَهد (حیوانی درنده که با آن صید می‌کنند)\* خود را در پی آن فرستادم. پس پیوسته آن را تعقیب می‌کرد تا اینکه غزال مجبور شد به محوّطه آن مشهد مطهّر پناه بَرد؛ غزال ایستاد و آن فهد نیز در مقابلش ایستاد و نزدیک نمی‌شد. پس آنچه کوشش کردیم که به غزال نزدیک شود، حرکت نکرده و بر‌انگیخته نمی‌شد، و هنگامی که غزال از جای خود حرکت می‌کرد آن را دنبال می‌نمود و هنگامی که به آن محوّطه پناه می‌برد از آن بازمی‌گشت.

    پس غزال در یکی از حجره‏های صحن مطهّر داخل شد؛ من نیز وارد نگهبانی حرم شدم و از أبو‌نصر مُقری پرسیدم: بچّه آهویی که الآن داخل اینجا شد کجا رفت؟!

    گفت: آن را ندیدم.

    سپس در مکانی که داخل شده بود رفتم؛ پشک و اثر بولش را دیدم امّا غزال را ندیدم و آن را گم کردم!

    بعد از این قضیّه با خداوند عهد کردم که زائرین آن حضرت را آزار نرسانم و جز برای کار خیر متعرّض آنان نگردم. و پیوسته هرگاه مشکلات مرا فراگرفته، به این بارگاه پناه ‌آورده‌ام و پس از زیارت، حاجت خود را از خداوند مسألت کرده و خداوند نیز دعای مرا مستجاب و حاجت مرا برآورده است.

    در اینجا از خداوند مسألت نمودم که فرزند پسری به من روزی فرماید، خداوند پسری لطف فرمود؛ چون به حدّ بلوغ و رشد رسید و بالأخره کشته شد، بار دیگر به همین مکان از حرم که قرار دارم، بازگشتم و از خداوند تبارک و تعالی خواستم فرزند پسری به من روزی فرماید، خداوند برای بار دوّم پسری به من عنایت فرمود. و تاکنون در اینجا حاجتی از خداوند نخواسته‏ام جز اینکه خداوند آن را برای من برآورده کرده است. و این آن چیزی است که برای من از برکت این مشهد و مرقد مطهّر که درود و سلام خداوند بر ساکنش باد، به ظهور رسیده است.» (محقّق)

    \* نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 595: «به معناى یوز، و یا یوزپلنگ. در أقرب الموارد گوید: ”حیوان درنده‏اى است که با او صید می‌کنند؛ بسیار تنگ خلق و شدید الغضب و جهنده و داراى خواب طولانى است. و در مَثل است که: هو أنومُ مِن الفَهد؛ او خوابش از یوزپلنگ سنگین‏تر است‏.“» [↑](#footnote-ref-83)
84. ـ صحیح بخاری، ج 1، ص 311؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 380؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 90:

    «أبوهُرَیرَةَ و جابِرٌ الأنصاریُّ و ابنُ‌عَبّاسٍ و أُبَیُّ بنُ کَعبٍ و زَینُ‌العابِدینَ علیه السّلام‏: أنَّ النَّبیَّ صلّی الله علیه و آله و سلّم کانَ یَخطُبُ بِالمَدینَةِ إلَی بَعضِ‏ الأجذاعِ‏. فَلَمّا کَثُرَ النّاسُ و اتَّخَذوا لَهُ مِنبَرًا و تَحَوَّلَ إلَیهِ، حَنَّ‏ کَما تَحِنُّ النّاقَةُ. فَلَمّا جَنَّ‏ [جاء] إلَیهِ و التَزَمَهُ، کانَ یَئِنُّ أنینَ الصَّبیِّ الّذی یَسکُتُ.

    و فی رِوایَةٍ: فاحتَضَنَهُ‏ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم، فَقالَ: ”لَو لَم أحتَضِنهُ لَحَنَّ إلَی یَومِ القیامَةِ.“

    و فی رِوایَةٍ: فَدَعاهُ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم فَأقبَلَ یَخُدُّ الأرضَ، و التَزَمَهُ و قالَ: ”عُد إلَی مَکانِکَ! “ فَمَرَّ کَأحَدِ الخَیل.‏»

    ترجمه:

    «از ابوهریره و جابر انصارى و ابن‌عبّاس و اُبىّ‌ بن کعب و حضرت امام زین‌العابدین علیه السّلام روایت است که: پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگام خطابه و موعظه مردم در مسجد مدینه، به ستونی از تنه درخت خرما تکیه می‌فرمود. پس چون جمعیّت مردم زیاد شد و برای رسول خدا منبری ساختند و حضرت (براى اوّلین بار) بر منبر رفت، آن ستون مانند ناله شتر مادّه در هنگام مفارقت از بچّه خود، به آه و ناله درآمد. پس چون حضرت از منبر به زیر آمد و آن را در آغوش خود گرفت، مانند طفلی که (با نوازش مادرش) از گریه ساکت شود ناله می‌کرد.

    و در روایتی آمده است که: حضرت آن را به سینه چسبانید و فرمود: ”اگر من چنین نمی‌کردم تا قیامت آه و ناله مى‏کشید.“

    و در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم آن ستون را فراخواند؛ پس زمین را شکافت و به سرعت روی آورد، و حضرت آن را در آغوش کشید و فرمود: ”به مکان قبلی خود بازگرد!“ پس مانند یک اسب از نزد آن حضرت بازگشت.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-84)
85. ـ بحار الأنوار، ج 17، ص 377 و ج 41، ص 252؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 47:

    «و مِنها: ”ما رُویَ عَن أنَسٍ‏ أنَّهُ صلّی الله علیه و آله و سلّم أخَذَ کَفًّا مِنَ الحَصَی فَسَبَّحنَ فی یَدِهِ، ثُمَّ صَبَّهُنَّ فی یَدِ عَلیٍّ فَسَبَّحنَ فی یَدِهِ حَتَّی سَمِعنا التَّسبیحَ فی أیدیهِما، ثُمَّ صَبَّهُنَّ فی أیدینا فَما سَبَّحَت فی أیدینا.“»

    ترجمه:

    «و از معجزات پیغمبر ما روایتی از أنس است که می‏گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مشتی سنگریزه برداشت و سنگریزه‏ها در دست آن حضرت تسبیح گفتند. سپس آنها را در دست أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام ریخت، در دست او نیز تسبیح گفتند و حتّی ما صدای تسبیح را در دست هر دو شنیدیم. سپس آنها را در دست ما ریخت، ولی در دست ما تسبیح نگفتند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-85)
86. ـ المسلسلات (جعفر بن ‌احمد قمّی) ص 109؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ‏22، ص 117:

    «حَدَّثَنا أبُوالحسن علیُّ بنُ المُسَلَّمِ لفظًا، حَدَّثَنا عبدُالعزیزِ بنُ أحمدَ، أنبَأنا تَمامُ بنُ محمّدٍ و أبُواللَّیث أسدُ بن القاسمِ الحَلَبیُ، قالا: أنبَأنا الفضلُ بنُ جَعفرِ بنِ محمّدٍ التَّمیمیُ المُؤَذِّنُ، حَدَّثَنا أبُوالحسن محمّدُ بنُ أحمدَ العَسقَلانی بِطَبَرِیَّة، حَدَّثَنا علیُّ بنُ هارونَ الأنصاری، حَدَّثَنا محمّدُ بنُ أحمدَ المِصری، حَدَّثَنا صالحٌ، حَدَّثَنا معاذُ بنُ أسدٍ الحَرّانیُ [الخراسانی]، حَدَّثَنا الفضلُ بنُ موسیٰ الشَّیبانی، حَدَّثَنا الأعمشُ، حَدَّثَنا سَلمةُ بن کُهَیلِ، قال:

    رأیتُ رأسَ الحسینِ بنِ علیّ ـ رضی الله عنهما ـ علی القَنا و هو یَقول:

    ﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَهُ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾.\*

    و زید بعدها فی م (النُسخَة المَغرِبیّة):

    قال أبو‌الحسنِ العَسقَلانی: فَقُلتُ لِعَلِیِّ بن هارون: إنَّکَ سَمِعتَهُ مِن محمّدِ بنِ أحمدِ المِصری؟!

    قال: اللهَ إنّی سَمِعتُهُ مِنه! [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-86)
87. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قال الأنصاری: فقُلتُ لِمحمّدِ بنِ أحمد: اللهَ إنَّک سَمِعتَهُ مِن صالح؟!

    قال: اللهَ إنّی سَمِعتُهُ مِنه!

    قال جریر بن محمّد: فقُلتُ لِصالح: اللهَ إنَّک سَمِعتَهُ مِن معاذِ بنِ أسد؟!

    قال: اللهَ إنّی سَمِعتُهُ مِنه!

    قال معاذ بن أسد: فقُلتُ لِلفضل: اللهَ إنَّک سَمِعتَهُ مِن الأعمَش؟!

    فقال: اللهَ إنّی سَمِعتُهُ مِنه!

    قال الأعمش: فقُلتُ لسلمة بن کهیل: الله إنک سمعته منه؟!

    قال: ”اللهَ إنّی سَمِعتُهُ مِنه بِبابِ الفرادیس بِدَمِشق لا مُثِّل لی و لا شُبِّه لی و هو یَقولُ: ﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَهُ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾!“»

    ترجمه:

    ابن‌عساکر دمشقی در کتاب تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد:

    «ابوالحسن علی بن مُسَلَّم ما را لفظاً حدیث کرد\*\* که: عبدالعزیز بن احمد ما را حدیث کرد که: تمام بن محمّد و أبواللّیث أسد بن قاسم حلبی ما را خبر دادند و گفتند: فضل بن جعفر بن محمّد تمیمی مؤذّن ما را خبر داد که: ابوالحسن محمّد بن احمد عسقلانی در طَبَریّه (قصبه‌ای در اردن) ما را حدیث کرد که: علیّ بن هارون انصاری ما را حدیث کرد که: محمّد بن احمد مصری ما را حدیث کرد که: صالح ما را حدیث کرد که: معاذ بن اسد حرّانی ما را حدیث کرد که: فضل بن موسی شیبانی ما را حدیث کرد که: أعمش ما را حدیث کرد که: سلمة بن کهیل ما را حدیث کرد و گفت:

    دیدم که سر مبارک حسین بن علی علیهما السّلام بر سر نیزه بود و می‌گفت:

    ﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَهُ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾. ”پس به زودی خداوند (شرّ) آنان را از تو کفایت می‏کند و حقّاً که فقط اوست یگانه شنوا و یگانه دانا.“

    در نسخه مغربیّه از کتاب تاریخ مدینه دمشق، بعد از متن فوق آمده است که:

    ابوالحسن عسقلانی گفت که به علی بن هارون گفتم: آیا تو خود این حدیث را از محمّد بن احمد مصری شنیدی؟

    گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

    علی بن هارون انصاری گفت که به محمّد بن احمد گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-87)
88. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حدیث را از صالح شنیدی؟!

    گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

    جریر بن محمّد گفت که به صالح گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این حدیث را از معاذ بن أسد شنیدی؟!

    گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

    معاذ بن اسد گفت که به فضل گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این حدیث را از أعمش شنیدی؟!

    گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

    أعمش گفت که به سَلمة بن کُهَیل گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این حدیث را از سر مبارک حسین بن علی علیهما السّلام شنیدی؟!

    گفت: به خدا سوگند که من بر دروازه‏ فرادیس دمشق از او شنیدم ـ‌ نه در نظرم ممثّل و مجسّم شده و نه امر بر من مشتبه گردیده‌ ـ که می‏گفت: ﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَهُ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾!»

    \* سوره البقرة (2) آیه 137.

    \*\* مراد از لفظ «حَدَّثنا» سماع است از لفظ شیخ؛ چه آنکه او از حفظ املاء کرده باشد و چه آنکه از روى کتاب خود خوانده باشد. و این‌گونه تحمّل روایت، عالى‏ترین طرق هفت‌گانه تحمّل روایت مى‏باشد.

    نزد جمهور محدّثین و علماء علم حدیث، بر آن اصطلاح و قرار داد نموده‏اند که:

    اگر شخص راوى خودش به تنهائى از شیخ بشنود و یا شکّ کند که آیا با وى دیگرى هم شنیده است یا نه، در این‌صورت با لفظ «حدّثنى» روایت را بیان مى‏کند؛

    و اگر با او دیگرى هم در استماع شریک باشد، با لفظ «حدَّثنا» بیان مى‏نماید؛

    و اگر خودش روایت را بر شیخ بخواند با لفظ «أخبرنى» بیان مى‏دارد؛

    و اگر در حضور او براى شیخ، شخص دیگرى بخواند، با لفظ «أخبرنا» بیان مى‏نماید.

    و جایز نیست در نزد محدّثین هر یک از الفاظ «حدَّثنا» و «أخبرنا» جاى خود را به یکدیگر دهند و در کتب مؤلّفه مراعات این نکته را ننمایند.

    و امّا لفظ «أنبأنا» کلمه‌اى است که آن را براى اجازه و مناوله (دست به دست دادن حدیث) و قرائت و سماع، اصطلاحاً استعمال مى‏کنند. و گرنه از جهت معنى لغوى فرقى در میان «إنباء» و «إخبار» وجود ندارد. (محقّق) [↑](#footnote-ref-88)
89. ـ اشعاری در رثای سیّد و سالار شهیدان:

    یزید چوب مزن بوسه‌گاه زهرا را \*\* مکن تو خون، دل غمدیده بیش ازین ما را

    کنی تو دعوی اسلام و می‌زنی با چوب \*\* لبی که آب حیاتش دهد مسیحا را

    ستاده عابد بیمار در برابر تو \*\* نشانده بر سر کرسیّ زر نصارا را

    تو چوب می‌زنی و گریه می‌کند زهرا \*\* مگر نمی‌شنوی ناله‌های زهرا را

    (محقّق) [↑](#footnote-ref-89)
90. ـ نور ملکوت قرآن، ج ‏2، ص 590:

    «ابن‌أثیر جَزَری آورده است که:

    چون سر مبارک حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام را در مقابل یزید نهادند و داستانش را بیان کردند، یزید به مردم اذن داد تا وارد قصرش شدند؛ و سر حسین علیه السّلام در برابر او بود. و در دست یزید چوب‌دستی بود که با آن بر دندان‌های پیشین حسین می‌زد به طوری‌که در آن اثر می‌کرد1، و در حال تفکّر می‌گفت:2

    مثال این حسین با ما همان‌طور است که‏ حُصَین بن حُمام گفته است:

    أبَی قَومُنا أن یُنصِفونا فَأنصَفَتْ \*\* قَواضِبُ فی أیمانِنا تُقطِرُ الدَّما

    یُفَلِّقنَ هامًا مِن رِجالٍ أعِزَّةٍ \*\* عَلَینا و هُم کانوا أعَقَّ و أظلَما3

    ”قوم ما دریغ کردند که از در انصاف با ما درآیند، بنابراین شمشیرهای برّانی که در دست‌هایمان بود و از آن خون می‌ریخت، راه انصاف را در پیش گرفتند.

    آن شمشیرها سرهایی را شکافتند و مُنشقّ نمودند، از مردانی که برای ما عزیز بودند؛ در حالی‌که ایشان بیشتر از ما بریدند و ترک احساس و پیوند نمودند، و بیشتر از ما ستم کردند و مراعات حقّ قرابت و خویشاوندی را ننمودند تا ما نسبت به ایشان.“

    أبو بَرزَة أسلَمی می‌گوید:

    أ تَنکُتُ بِقَضیبِکَ فی ثَغرِ الحُسَینِ؟! أما لَقَد أخَذَ قَضیبُکَ فی ثَغرِهِ مَأخَذًا لَرُبَّما رَأیتُ رَسولَ اللَهِ صَلَّی اللَه عَلَیهِ [و آله‏] و سَلَّمَ یَرشِفُهُ. أما إنَّکَ یا یَزیدُ! تَجی‏ءُ یَومَ القیامَةِ و ابنُ زیادٍ شَفیعُکَ، و یَجی‏ءُ هَذا و مُحَمَّدٌ شَفیعُهُ. ثُمَّ قامَ فَوَلَّیٰ.4

    ”آیا تو با این چوبدستی‏ات بر دندان حسین می‌زنی؟! آگاه شو! هرآینه تحقیقاً این چوبدستی تو، درست در همان‌جایی از لب و دندان او می‌خورد که من بسیار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را دیدم که آن را می‌مکید. هان ای یزید! تو در روز قیامت می‌آیی و ابن‌زیاد شفیع توست، [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-90)
91. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و این حسین می‌آید و محمّد شفیع اوست. سپس برخاست و پشت کرد و رفت.“

    در این حال یزید گفت: سوگند به خدا ای حسین! اگر من همنشین تو بودم، تو را نمی‏کشتم. و پس از این گفت‏:

    أ تَدرُونَ مِن أینَ أتَی هَذا؟ ”آیا می‌دانید این بلا و مصیبت از کجا به سر او آمده است؟!‏“

    قالَ: أبِی عَلِیٌّ خَیرٌ مِن أبِیهِ، و فاطِمَةُ أُمِّی خَیرٌ مِن أُمِّهِ، و جَدِّی‏ رَسُولُ اللَهِ خَیرٌ مِن جَدِّهِ، و أنا خَیرٌ مِنهُ و أحَقُّ بِهَذا الأمرِ مِنهُ.

    فَأمّا قَولُهُ: أبوهُ خَیرٌ مِن أبی، فَقَد حاجَّ أبی أباهُ إلَی اللَهِ، و عَلِمَ النّاسُ أیَّهُما حُکِمَ لَهُ. و أمّا قَولُهُ: أُمّی خَیرٌ مِن أُمِّهِ، فَلَعَمری فاطِمَةُ بِنتُ رَسولِ اللَهِ خَیرٌ مِن أُمّی. و أمّا قَولُهُ: جَدّی رَسولُ اللَهِ خَیرٌ مِن جَدِّهِ، فَلَعَمری ما أحَدٌ یُؤمِنُ بِاللَهِ و الیَومِ الآخِرِ یَرَی لِرَسولِ اللَهِ فینا عِدلًا و لا نِدًّا؛ و لَکِنَّهُ إنَّما أتیٰ مِن قِبَلِ فِقهِهِ، و لَم یَقرَأ: ﴿قُلِ ٱللَهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ﴾.5

    ”از این جهت این بلایا و مصائب بر او وارد شد که او می‌گفت: پدرم علیّ بن أبی‌طالب از پدر او بهتر است، و مادرم فاطمه از مادر او بهتر است، و جدّم رسول خدا از جدّ او بهتر است، و من از او بهترم، و به امر امامت و خلافت و حکومت از او سزاوارترم.

    امّا این گفته‏اش که: پدرم از پدر او بهتر است، به تحقیق که پدرم با پدرش در صفّین محاجّه و مخاصمه نمود به سوی خدا، و مردم دانستند که در امر حَکَمیّت، حُکم حَکَم بر نفع چه کسی شد. و امّا این گفته‏اش که: مادرم از مادر او بهتر است، سوگند به جان خودم که فاطمه دختر رسول خدا از مادرم بهتر است. و امّا این گفته‏اش که: جدّم رسول خدا از جدّش بهتر است، سوگند به جان خودم که هیچ‌کس نیست که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، و برای رسول خدا در میان ما هم‌طراز و شریکی ببیند؛ ولیکن این مصیبت بر سر او از جهت فِقهش آمد، و از ناحیه رأی و استنباطش، و نخوانده بود این آیه را: بگو ای پیامبر: بار پروردگارا! تویی مالک مُلک و سلطنت و پادشاهی و قدرت! به هر کس که بخواهی حکومت و سلطنت می‌دهی، و از هر که بخواهی حکومت و قدرت را از او باز می‌گیری! و هر کس را که بخواهی عزّت می‌دهی، و هر کس را که بخواهی ذلّت می‌دهی! خیر و خوبی فقط به دست تو است! و حقّاً و تحقیقاً تو بر هر کاری توانایی داری.“

    1) در عبارت است که: ”معه قضیبٌ ینکُت به ثَغرَه.“ و نکت را در أقرب الموارد این‌طور معنی کرده است: ”نکَت الارضَ بقضیبٍ أو بإصبعٍ نَکتًا: ضرَبها به فأثّر فیها؛ یفعلون ذلک حالَ التّفکّر.“

    2) آیة الله حاج ملاّ محمود تبریزی نظام‌العلماء در کتاب شهاب ثاقب در ردّ نواصب (طبع سنگی) در ص 151 و 152 گوید:

    به یاد آورم خبر سکینه؛ چه‌ها دید آن در به در، آن مظلومه سر برهنه، در مجلس یزید در [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-91)
92. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضور نامحرمان ایستاده بود و به آستین خود روی خود را پوشیده بود، و به دست دیگر طوق آهن را گرفته بود که میان زخم نرود و اذیّت و زحمتش کمتر گردد.

    یزید ولدالزّنا گفت: ای دختر! چرا روی خود را گرفته‏ای؟!

    گفت: مگر تو در شریعت جدّم محمّد نیستی؟! از این نامحرمان روی خود را پوشیده‏ام!

    گفت: چرا دست خود را به گردن خود گذاشته‏ای؟!

    گفت: طوق آهن گردن مرا زخم نموده است. چون طوق میان زخم می‌رود بسیار زجر و زحمت می‌دهد او را به دست خود گرفته‏ام!

    پس یزید گریست و اشک دیده خود را به آستین خود پاک می‌کرد؛ سکینه فریاد کرد، گفت: ای یزید! تو را به خدا قسم می‌دهم اگر جدّم رسول خدا ما را عریان و گرسنه در میان نامحرمان مشاهد نماید، چه خواهد کرد و چه خواهد گفت؟! آه! آه!

    تو را ای فلک پرده‏ها چاک باد \*\* تو را دشمن ای چرخ چالاک باد

    تو ای قامت چرخ شو چنبری \*\* تو ای آسمان باش نیلوفری

    خزان باد فصل تو ای نوبهار \*\* کمان باد سرو تو ای جویبار

    تو ای مِهر شو تا ابد سرنگون \*\* تو ای مَه بپالای رخ را به خون

    تو ای گلشن زندگی بر میار \*\* تو ای پیر دهقان درختی مکار

    تو ای قدّ دلکش همه سرمه سای \*\* تو ای سرو سرکش ز پا اندر آی

    تو ای نوجوان زندگانی مکن \*\* ز می چهره را ارغوانی مکن

    تو ای نغمه جز ناله راهی مپوی \*\* تو ای نغمه جز ناله حرفی مگوی

    زبان بستن از قصّه دوش به \*\* در این راز نگشودن گوش به

    خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران \*\* گفته آید در حدیث دیگران

    ـ تمام شد گفتار نظام‌العلماء، أعلی الله مقامه.

    ببینید چقدر دنائت و رذالت و عناد و لجاجت است که امروزه در کشور سعودی برای بچّه‏های مدرسه کتاب به نام سیره أمیرالمؤمنین یزید می‌نویسند؛ وَیحًا لهم و تبًّا لهم، أُولَئِکَ أصحابُ النّارِ هُم فِیها خلِدُونَ.

    3) این قصّه، و قصّه أبی‌برزة أسلمی را نیز علاوه بر ابن‌أثیر، سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواصّ، ص 148 و 149، از ابن أبی‌الدّنیا آورده است. و نیز مسعودی در مروج الذّهب، طبع دار الاندلس، ج 3، ص 61 آورده است. و نیز ابن‌کثیر دمشقی در البدایة و النّهایة، ج 8، ص 191 و 192 ذکر کرده است. و هم‌چنین طبری در تاریخ الأُمم و الملوک، طبع مطبعة استقامت، ج 4، ص 352 و ص 356؛ و قصّۀ اوّل را شیخ مفید در إرشاد، طبع سنگی، ص 268؛ و شیخ طبرسی در إعلام الوری ص 248 آورده‏اند. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-92)
93. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] 4) علاّمه سیّد شرف‌الدّین در الفصول المهمّة، طبع پنجم، ص 116 تا ص 118 از جنایات یزید بعد از واقعه کربلا داستان مسلم بن عقبة و جنایات وی را در مدینه طیّبه ذکر کرده است که:

    اموری را در مدینه واقع ساخت که نزدیک بود آسمان‌ها از آن بشکافند. و برای تو کافی است که بدانی لشکریان یزید به امارت این مجرم سه روز تمام مدینه را بر لشکریان مباح کردند تا آنکه به واسطه آنها هزار دختر باکره از دختران مهاجرین و انصار بکارتشان را از دست دادند؛ به طوری‌که سیوطی در تاریخ الخلفاء بدان تصریح نموده است، و همه مردم دانستند و فهمیدند. و از مهاجرین و انصار و پسرانشان و سائر مسلمین که به ضریح حضرت سیّد المرسلین صلّی الله علیه و آله و سلّم پناهنده شده بودند 10780 مرد کشته شدند، و پس از آن دیگر در مدینه بَدریّ یافت نشد. و از زنان و اطفال عدد کثیری به قتل رسیدند. و مرد سپاهی کودک شیرخوار را از مادرش به قوّت می‌گرفت و به دیوار می‌کوفت تا مغز سرش متلاشی می‌شد و در مقابل دیدگان مادرش به زمین می‌ریخت. و پس از سه روز امر کردند تا همه مردم با یزید بیعت کنند؛ بدین گونه که همگی غلامان و کنیزان او باشند، اگر بخواهد استرقاق کند و به بندگی ببرد و اگر بخواهد آزاد کند. همگی با یزید به همین شرط بیعت کردند در حالی‌که اموالشان را به غارت برده بودند، و فرش‌های آنها را ربوده بودند، و خون‌هایشان را ریخته بودند، و هتک ناموس از زن‌هایشان کرده بودند. مسلم بن عقبة سرهای کشتگان را برای یزید از مدینه به شام گسیل داشت؛ چون سرها را در برابر او انداختند، ایضاً به شعر ابن زِبَعرَی تمثّل جست: لیتَ أشیاخی ببَدرٍ شَهدوا ـ تا آخر ابیات.

    و در تعلیقه فرموده است:

    فرستادن سرهای کشتگان اهل مدینه را به سوی یزید، و انشاد او ابیات ابن‌زِبَعری، در کتاب‌های تاریخ و سیر مشهور و مستفیض است. و ابن‌عبدربّه اندلسی در اواخر واقعه حَرَّه از کتاب العقد الفرید آورده است و در آنجا اعتراف یزید را به ارتدادش از اسلام نقل کرده است.

    5) الکامل فی التّاریخ، طبع دار صادر ـ دار بیروت (سنه 1385) ج 4، ص 85؛ و آیه مبارکه، آیه 26، از سوره آل عمران (3) است: ﴿قُلِ ٱللَهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾؛ و این قصّه را نیز طبری در تاریخ خود، طبع استقامت، ج 4، ص 355 آورده است.» ـ پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن. [↑](#footnote-ref-93)
94. ـ سوره الإخلاص (112). الله شناسی، ج 3، ص 256:

    «به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. \* بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیّت است. \* خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست). \* نمی‌زاید و زاییده نشده است. \* و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی‏تواند بوده باشد.» [↑](#footnote-ref-94)
95. ـ این قول منسوب به قدماء معتزله می‌باشد که به جهت فرار از قائل شدن به قدماء ثمانیه، نافی صفات برای ذات حضرت حق بودند؛ نه متأخرین آنها که صفات را عین ذات می‌دانند. (محقّق)

    جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به: الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج 8، ص 287، تعلیقه؛ شرح المواقف، ج 8، ص 81. [↑](#footnote-ref-95)
96. ـ کلیّات خمسه نظامی گنجوی، ص 121، خسرو و شیرین تحت عنوان: «در توحید باری». [↑](#footnote-ref-96)
97. ـ «بری از نقص.» (مرحوم علاّمه طهرانی قدّس سرّه) [↑](#footnote-ref-97)
98. ـ «ایمن گرداننده.» (مرحوم علاّمه طهرانی قدّس سرّه) [↑](#footnote-ref-98)
99. ـ «نگهبان.» (مرحوم علاّمه طهرانی قدّس سرّه) [↑](#footnote-ref-99)
100. ـ «با جبروت و عظمت.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-100)
101. ـ «بزرگوار.» (مرحوم علاّمه طهرانی قدّس سرّه) [↑](#footnote-ref-101)
102. ـ سوره المائدة (5) آیات 72 إلی 75. ترجمه آیه 72 و 73 از مهر تابان، ص 197، تعلیقه، و ترجمه آیه 74 و 75 از الله شناسی، ج 2، ص 187:

     «به تحقیق که کافر شدند کسانی که می‏گویند: خداوند مسیح بن مریم است. و مسیح گفت: ای بنی‌اسرائیل! بپرستید خداوند را که او پروردگار من و پروردگار شماست، و هر کس با خدا شریکی بیاورد خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاه او آتش است؛ و گروه ستمکاران یار و یاوری ندارند. \* به تحقیق که کافر شدند کسانی که می‏گویند: خداوند سوّمی از سه تاست، در حالی‌که نیست هیچ معبودی جز معبود واحد. و اگر از گفتار خود باز نایستند هرآینه به افرادی از آنها که کفر ورزیده‏اند عذاب دردناکی خواهد رسید. \* آیا آنها به سوی خداوند بازگشت و انابه و توبه نمی‏نمایند، و از وی غفران و آمرزش نمی‏طلبند، در حالی‌که خداوند غفور و رحیم است. \*‏ نبوده است مسیح پسر مریم مگر رسول و فرستاده‏ای که پیش از وی رسولانی گذشته‏اند، و مادرش زن بسیار راستگو و درستی بود، و آن دو نفر غذا می‏خورده‏اند. بنگر ای رسول ما که ما چگونه آیاتمان را برای آنان مبیّن و مبرهن می‏سازیم! سپس بنگر که آنها به کجا به دروغ افکنده شده و به غیر حقّ گراییده گشته‏اند!» [↑](#footnote-ref-102)
103. ـ سوره النّساء (4) آیه 171 و صدر آیه 172. ترجمه:

     «ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ و زیاده‌روی مکنید، و بر خداوند چیزی غیر از حقّ و واقعیّت امر نگویید! این است و جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم، رسول خداست و کلمه خداست که او را به مریم إلقاء کرده است، و روحی از خداست؛ پس به خدا و فرستادگان خدا ایمان آورید و نگویید: سه تا! از این گفتار خود دست بدارید که آن مورد اختیار و پسند است برای شما. این است و جز این نیست که خداوند معبود واحدی است؛ منزّه است او از اینکه برای او فرزندی بوده باشد. از برای اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است؛ و خداوند کافی است که وکیل و متکفّل امور باشد. \* هرگز مسیح از اینکه بنده خدا باشد استنکاف و امتناع ندارد و نه ملائکه مقرّب از این استنکاف دارند.» [↑](#footnote-ref-103)
104. ـ سوره التّوبة (9) آیه 30 إلی 32. الله شناسی، ج 2، ص 204:

     «و یهودیان گفتند: عُزَیر، ابن الله است، و نیز نصرانیان گفتند: مسیح، ابن الله است. این کلام اینها لقلقه دهان‌هایشان می‏باشد و اینها به واسطه این کلامشان مشابهت می‏رسانند کلام کسانی را که کفر ورزیده‏اند از امم سابقه؛ خدا اینها را بکُشد اینها از حقّ به کجا منصرف می‏شوند. \* یهودیان و نصرانیان، علما و تارکان دنیای خودشان را اربابان و صاحب تدبیران خودشان اتّخاذ می‏کنند به غیر از خداوند، و مسیح بن مریم را نیز ربّ و صاحب تدبیر می‏شمرند، در حالی‌که ایشان امر نشده‏اند مگر به آنکه بپرستند و عبادت نمایند معبود واحدی را که هیچ معبودی جز او موجود نیست. پاک است و منزّه آن خداوند یگانه که ایشان برای او شریک می‏آورند. \* آن کافران می‏خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند، و خداوند تمام کننده نور خود است، و اگرچه کافران ناپسند دارند.» [↑](#footnote-ref-104)
105. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 1، ص 14. امام شناسى، ج ‏12، ص 347:

     «اوّل دین معرفت و شناخت اوست. و کمال معرفت او، تصدیق به او و گرویدن به اوست. و کمال تصدیق به او، یگانه کردن و واحد دانستن اوست. و کمال توحید و یگانه قرار دادن او، اخلاص برای اوست که قلباً و ذهناً و عملاً فقطّ بر او نظر کرد، و برای او عمل نمود و وجود و سرّ را برای او پاکیزه کرد. و کمال اخلاص و آخرین درجه‏اش در آن است که صفات او را از ذات اقدسش نفی کرد و صفتی غیر از ذات و زائد بر ذات برای او قائل نشد؛ زیرا هر صفتی با عنوان و وصف خود شاهدی است گویا بر اینکه غیر از موصوف است، و هر موصوفی با عنوان موصوفیّت خود شاهدی است گویا بر اینکه غیر از صفت است (و این غیریّت، موجب تعدّد و ترکیب در ذات اقدس او می‌شود. تعالی الله عن ذلک علوّا کبیرا).

     پس کسی که خداوند سبحانه را توصیف کند و او را به صفتی زائد بر ذات که لازمه‏اش محدودیّت به حدّ صفتی و مفهوم مشخّص و محصور آن است بستاید، او را قرین و برابر صفت قرار داده است و در مقابل صفت نهاده است. و کسی که او را قرین کند دو تا کرده است. و هر کس او را دو تا بکند او را تجزیه کرده است. و چون لازمه تجزیه، ترکیب است او را مرکّب دانسته، و بر اساس لازمه ترکیب که احتیاج به اجزای خود باشد او را محتاج و فقیر شمرده است، و بنابراین نسبت به او جاهل شده است و وحدت وجود و وجوب وی را نفهمیده است. و کسی که به وحدت حضرتش جاهل شود به او اشاره کرده است؛ چون اشاره از لوازم ممکنات است که نیاز به جهت دارد. و هر که به او اشاره نماید او را محدود و متمایز کرده و برای وی حدّ و نهایتی قائل شده است. و هر که برای او حدّی معیّن کند او را به شمار آورده و واحد عددی دانسته است (و هو واحِدٌ لا بِعَدَدٍ؛ زیرا هر واحد عددی محدود و مرکّب است و حدّ و ترکیب در ذات احدیّت مستلزم فقر و احتیاج است). و کسی که بگوید: خدا در کجاست، او را در ضمن محلّ و مکانی قرار داده است. و کسی که بگوید: خدا بر کجاست، جایی را و مکانی را از او خالی دانسته است.» [↑](#footnote-ref-105)
106. ـ دیوان سنائی، ص 602. [↑](#footnote-ref-106)
107. ـ دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل 177. [↑](#footnote-ref-107)
108. ـ سوره البقرة (2) صدر آیه 255. امام شناسی، ج 14، ص 105:

     «الله، معبودی جز او نیست که زنده است و قیّوم است؛ وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی‏گیرد؛ از برای اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین‏ است.» [↑](#footnote-ref-108)
109. ـ سوره الأنبیاء (21) آیه 22. امام شناسی، ج 18، ص 191:

     «اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بودند، تحقیقاً آن دو فاسد می‏شدند. پاک است و منزّه و مقدّس‏، پروردگار عرش و کاخ هستی و عالم مشیّت و اراده و تخت فرماندهی وی (که برتر از کرسی است و کرسی او به قدر آسمان‌ها و زمین گسترش دارد)، از این‌گونه وصف‏هایی که می‏کنند (و وی را به صفت تولّد فرزند می‏ستایند).» [↑](#footnote-ref-109)
110. ـ سوره المؤمنون (23) آیه 91 و 92. ترجمه:

     «خداوند براى خود هیچ فرزندی اتّخاذ ننموده است، و با او هیچ معبودی دیگر وجود ندارد، که البتّه اگر چنین مى‏شد ناگاه هر خدایی آنچه را آفریده بود (برای تدبیر امور) با خود می‏برد و هرآینه بعضی از آنها بر بعضی دیگر تفوّق و برتری ‏جسته و غلبه می‌نمود. پاک و مقدّس و منزّه است از آنچه که او را توصیف می‏کنند \* خداوندی که بر تمامی پنهان‌ها و آشکارها عالم و آگاه و خبیر و بصیر است؛ پس رفیع‌الدّرجه و بالامرتبه است از آنچه را که مردم با او شریک قرار می‌دهند و در وحدانیّت او غیرى را ضمیمه مى‏نمایند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-110)
111. ـ بحار الأنوار، ج3، ص230به نقل از الإحتجاج، ج2، ص333. ترجمه:

     «حضرت امام صادق‏ علیه السّلام فرمودند:

     (اوّلاً:) اینکه می‌گویی برای عالم دو صانع باشد، خالی از این نیست که:

     یا هر دو قدیم و قویّ هستند؛

     و یا هر دو ضعیف هستند؛

     و یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است.

     پس اگر هر دو قوی هستند (و قدرت مطلق دارند) چرا هر یک از این دو، صاحب خود را دفع نمی‌کند و به تدبیر عالم متفرّد و تنها نمی‌شود؟!

     و اگر گمان کنی که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می‌شود که خدا یکی است چنان‌که ما می‌گوییم؛ به جهت عجز و درماندگی ظاهر و آشکار در دوّم (که به آن قوی محتاج است.)

     (و اگر هر دو ضعیف باشند بدیهی است که هیچ یک خدا نخواهند بود.)

     (ثانیاً:) اگر بگویی که آنها دو تا هستند، از این خالی نیست که:

     یا هر دو از هر جهت با هم اتّفاق دارند؛

     یا هر دو از هر جهت با هم افتراق و اختلاف دارند؛

     (یا از جهتى با هم اتّفاق دارند و از جهتى دیگر افتراق دارند.)

     (در فرض اوّل بدیهی است که صدور یک فعل بسیط، از دو فاعل محال است.)

     (و در فرض دوّم) وقتی امر خلق را منظّم و فَلَک را در گردش و تدبیر عالم را یکسان مى‌بینیم، و شب و روز و خورشید و ماه را هم ملاحظه مى‏کنیم، صحّت کار و درستی تدبیر و ائتلاف امرِ عالم، بر این دلالت می‌کند که مدبّر عالم یکی است.

     (و چون فرض سوّم مفسده هر دو شقّ قبلی را شامل است، به طریق اولىٰ ظاهرالبُطلان است.)

     (ثالثاً:) اگر دو خدا را ادّعاء کنی، بر تو لازم می‌آید که فُرجه و میانه‌ و مابه‌الامتیازی در بین باشد تا دوئیّت آنها درست شود؛ پس این فرجه بین آن دو سوّمی می‌شود که همانند آن دو قدیم است و بنابراین بر تو لازم می‏آید که به سه خدا قائل شوی.

     و اگر سه خدا را ادعاء کنی، آنچه در دو خدا گفتیم بر تو لازم می‌آید، و در این‌صورت باید در بین آن دو نیز فرجه باشد و بنابراین خدایان پنج می‌شوند؛ پس کلام در عدد و شماره، به بی‌نهایت (و تسلسل) متناهی می‌شود.» (محقّق)‏‏ [↑](#footnote-ref-111)
112. ـ سوره مریم (19) آیات 16 إلی 35. ترجمه:

     «و ای پیامبر، یاد بیاور در کتاب (قرآن) مریم را هنگامی‌ که از قوم و خویشاوندانش کناره‌گیرى کرد و در محل شرقى (بیت المقدس) سکنی گرفت \* و از آنها خود را پنهان نمود. پس در آن حال ما روح خود را به سوی مریم فرستادیم و برای او به صورت بشری متمثّل شد. \* مریم گفت: من به خدا پناه می‌برم از جانب تو اگر تو فردی پرهیزگار باشی! \* ملک روح گفت: ”من [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-112)
113. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فقط فرستاده پروردگار توام تا اینکه پسری پاک و مطهّر به تو عطا کنم.“ \* مریم پاسخ داد: چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی‌که بشری خود را با بدن من مسّ نکرده است و من زن فاجره‌ای نیستم؟! \* فرشته گفت: ”تقدیر این‌چنین است که پروردگارت رقم زده است، و فرموده است: این کار بر من بسیار آسان و سهل می‌باشد، و برای این است که ما او را نشانه‌ای از نشانه‌های خویش برای مردم قرار دهیم و موجب خیر و برکت و رحمت از جانب ما باشد.“ و این‌چنین بود که اراده و مشیّت ما جامه عمل به خود پوشید. \* سرانجام مریم‏ به او (عیسی‏) حامله شد و با او در مکانی دوردست کناره گرفت‏. \* آنگاه درد مخاض و زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید و گفت: ای کاش من پیش از این مرده بودم و به کلّى نسیاًمنسیّا گشته بودم‏! \* پس (چون مریم پسرش عیسى را زائید) پسرش از زیر مادر، وى را صدا زد که:

     ‏اى مادر غمگین مباش، اینک خداوند در زیر تو یک آقا و بزرگوارى را قرار داده است، \* و این تنه نخل را به طرف خود بکش و تکان ده تا بر تو رطب تازۀ چیده فرو‏ریزد، \* و بخور و بیاشام و دیده روشن دار؛ پس اگر کسی از افراد بشر را دیدی، به او بفهمان که من برای خدای‏ رحمان روزه نذر کرده‏ام و بنابراین امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت‏.

     \* پس مریم‏ در حالی‌که او را (در آغوش) حمل می‌نمود، به نزد قومش آورد. (آنها از روى تقبیح و سرزنش به او) گفتند: ای مریم! به تحقیق عجب چیز بدیع و بى‏سابقه‌ای آوردى‏! \* ای خواهر هارون! پدرت (عمران) مردی بد و ناصالح نبود و مادرت نیز زناکار نبود! \* پس مریم‏ به سوی او اشاره کرد. آنها گفتند: چگونه با کسی که کودکی در گهواره است، سخن بگوییم‏؟! \* آن طفل (به زبان آمد و) گفت:

     همانا من بنده خدا هستم که خداوند مرا کتاب (انجیل) عطا کرده، و مرا پیامبر قرار داده، \* و مرا هر کجا که باشم مایه برکت گردانیده و تا مادامى که زنده‏ام به نماز و زکات توصیه و سفارش کرده، \* و مرا نسبت به مادرم بسیار مهربان و خوش‏رفتار ساخته، و مرا جبّار و شقى قرار نداده است. \* مقام سلام و امن خداوندی برای من است در روزی که پا به جهان گذاردم، و در روزی که رخت از این جهان برمی‏بندم، و در روزی که زنده در پیشگاه خداوندی مبعوث می‏گردم.

     \* این همان ماجرای‏ عیسی پسر مریم است؛‏ قول و گفتار حقّی که در آن شک و تردید می‏کنند. \* هرگز خداوند را نسزد که براى خود فرزندی اتّخاذ کند ـ منزّه و مقدّس است او ـ زمانی که بخواهد نسبت به امری وجود دهد، فقط به او می‏گوید: بشو، و آن می‌شود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-113)
114. ـ سوره المائدة (5) صدر آیه 64. مهر تابان ص 400:

     «یهود می‏گویند: ”دست‏های خدا در غلّ و در بند کشیده شده است“ دست‏های آنان در غلّ کشیده شود و مورد لعنت و دورباش خدا قرار گیرند بدین سخنی که می‏گویند! بلکه دو دست خدا باز است و در عالم خلقت به هرگونه که بخواهد عمل می‏کند. و افاضه وجود و رحمت می‌نماید.» [↑](#footnote-ref-114)
115. ـ قاموس کتاب مقدّس، (ترجمه مستر هاکس) انتشارات اساطیر، ص 4 و 5. [↑](#footnote-ref-115)
116. ـ سوره هود (11) آیه 69 و 70. افق وحی ص 521:

     «فرستادگان و ملائکه ما به منزل ابراهیم براى بشارت دادن او به فرزند، وارد شدند و بر آن حضرت سلام نمودند؛ ابراهیم نیز پاسخ آنان را با سلام اداء نمود. چندى نگذشت که ابراهیم براى میهمانان خود از گوشت گوساله غذائى آماده و بیاورد. \* و زمانى که دید آنها به سوى غذا دست دراز نمى‏کنند و از غذا تناول نمى‏کنند، در نفس خود از آنان ترسید (زیرا رسم بر این بوده است وقتى که دشمن انسان به خانه او مى‏رفت، از غذاى او نمى‏خورد، و این علامت و نشانه خصومت با صاحب‌خانه تلقّى مى‏گردید). آن فرشتگان گفتند: نترس ما بشر نیستیم ما ملائکه پروردگاریم که به سوى قوم لوط مأموریت یافتیم.» [↑](#footnote-ref-116)
117. ـ سوره البقرة (2) قسمتی از آیه 255. امام شناسی، ج 14، ص 105:

     «وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی‏گیرد.» [↑](#footnote-ref-117)
118. ـ سوره المؤمنون (23) قسمتی از آیه 88. معاد شناسی، ج 4، ص 281:

     «و او پناه می‌دهد و در پناه کسی در نمی‏آید.» [↑](#footnote-ref-118)
119. ـ سوره الأنعام (6) قسمتی از آیه 14. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 5:

     «و اوست که به کائنات روزی می‌دهد، و خود روزی نمی‌خورد.» [↑](#footnote-ref-119)
120. ـ سوره الشّعراء (26) آیات 78 إلی 83. الله شناسی، ج 3، ص 275:

     «او آن کس است که بَدواً مرا به لباس هستی خلعت بخشید، و پس از آن مرا در راه کمال و رشد و فعلیّت هدایت کرد.\* و او آن کس است که مرا از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها برخوردار می‌کند.\* و او آن کس است که چون من مریض گردم، او مرا شفا عطا می‏نماید.\* و او آن کس است که مرا می‏میراند و سپس مرا زنده می‌گرداند.\* و او آن کس است که من بدو امید بسته‏ام تا در روز پاداش و مکافات اعمال، از خَطیّه و گناه من گذشت نماید.\* بار پروردگار من! از تو تقاضا دارم که به من حُکم مرحمت فرمایی، و مرا به صالحین درگاهت و آستانت ملحق بنمایی!» [↑](#footnote-ref-120)
121. ـ جهت اطّلاع پیرامون حقیقت نجاست و اقسام آن، و کیفیّت استعمال لفظ نجس در عرف متشرّعه، و تفسیر و توضیح آیه شریفۀ: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾، و مبنای عرفاء بالله در طهارت ذاتی مطلق انسان و عدم نجاست مصطلح اهل کتاب، رجوع شود به: رساله طهارت انسان تألیف حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی. [↑](#footnote-ref-121)
122. ـ سوره التّوبة (9) صدر آیه 28. امام شناسی، ج 6، ص 113:

     «ای کسانی که ایمان آورده‏اید، مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.» [↑](#footnote-ref-122)
123. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: امام شناسی، ج 16 و 17، ص 455. [↑](#footnote-ref-123)
124. ـ منتهى الآمال، ج ‏2، ص1023:

     «چون اهل بیت علیهم السّلام از شام بیرون شدند، طىّ مراحل و منازل نمودند تا نزدیک به مدینه شدند. بشیر بن جذلم\* که از ملازمین رکاب بود، گفت: چون نزدیک مدینه رسیدیم، حضرت [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-124)
125. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] على بن الحسین علیه السّلام محلّى را که سزاوار دانست فرود آمد و خیمه‏ها برافراخت و فرمود: ”اى بشیر، خدا رحمت کند پدر تو را او مردى شاعر بود! آیا تو نیز بهره‏اى از صنعت پدر دارى؟“

     عرض کردم: بلى یا بن رسول الله، من نیز شاعرم.

     فرمود: ”پس برو داخل مدینه شو و شعرى در مرثیه ابوعبدالله علیه السّلام بخوان و مردم مدینه را از شهادت او و آمدن ما آگاه کن.“

     قلت: و یُناسب أن أذکرَ فى هذا المقام هذه الأبیات:

     عُجْ بالمدینةِ و اصْرُخْ فى شَوارِعِها \*\* بِـصَرْخةٍ تَ‍مْلَأُ الدُّنیا ب‍ها جَزَعًا

     نادِ الّذین إذا نادَى الـصّریخُ بهم \*\* لَبَّوْه قبلَ صَدىً مِن صَوتِهِ رَجَعًا

     قُل یا بَنى شَیبَةَ الحَمد للّذین بهم \*\* قامَتْ دَعائمُ دینِ اللهِ و ارْتَفَعا

     قُومُوا فَقَد عَصَفَت بالطَّفّ عاصِفَةٌ” \*\* مالَت بِأرجاءِ طَودِ العِزِّ فانصَدَعا\*\*

     بشیر گفت: حسب‌الأمر حضرت، سوار بر اسب شدم و به سوى مدینه تاختم تا داخل مدینه شدم، چون به مسجد حضرت پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم رسیدم صدا به گریه و زارى بلند کردم، این دو شعر گفتم:

     یا أهلَ یَثربَ لا مُقامَ لکم بها \*\* قُتِلَ الحسین فَأدمُعى مِدرارُ

     الجسمُ مِنه بکربلاءَ مُـضَرَّجٌ \*\* و الرّأس منه عَلى القَناةِ یُدارُ

     یعنى: ”اى اهل مدینه! دیگر در مدینه اقامت نکنید که حسین علیه السّلام شهید شده و به این سبب سیلاب اشک از چشم من روان است. بدن شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدّسش را بر سر نیزه‏ها در شهرها مى‏گردانند.“

     آن‌وقت فریاد بر آوردم که: اى مردم! اینک على بن الحسین علیهما السّلام با عمّه‏ها و خواهرها به نزدیک شما رسیده‏اند و در ظاهر شهر شما رحل خویش فرود آورده‏اند، و من پیک ایشانم به سوى شما و شما را به حضرت او دلالت مى‏کنم.

     گویى بانگ بشیر نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح نشور ساخت. مخدّرات محجوبه بى‏پرده از خانه‏ها بیرون شدند، و با صورت‏هاى مکشوفه و گیسوهاى آشفته و پاهاى برهنه بیرون دویدند، و روها بخراشیدند، و صدا به ناله و زارى بلند کردند، و فریاد وا ویلاه وا ثبوراه کشیدند. و هرگز مدینه به آن حالت مشاهده نگشته بود و روزى از آن تلخ‏تر و ماتمى از آن عظیم‏تر دیدار نشده بود.

     بشیر گفت: جاریه‏اى را دیدم که اشعارى در مرثیه حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام خواند، آن‏گاه [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-125)
126. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفت: اى ناعى! تازه کردى حزن و اندوه ما را، و بخراشیدى جراحت قلوبى را که هنوز بهبودى نپذیرفته بود؛ اکنون بگو چه کسى و از کجا مى‏رسى؟

     گفتم: من بشیر بن جذلمم که مولایم على بن الحسین علیه السّلام مرا به سوى شما فرستاده، و خود آن حضرت با عیالات أبى‌عبدالله علیه السّلام در فلان موضع نزدیک مدینه فرود آمده [است‏].

     بشیر گفت: مردم مرا بگذاشتند و به سوى اهل بیت علیه السّلام بشتافتند. من نیز عجله کرده و اسب بتاختم. وقتى رسیدم دیدم اطراف خیمه سیّد سجّاد علیه السّلام چنان جمعیّت بود که راه رفتن نبود. از اسب پیاده شدم و راه عبور نیافتم؛ لاجرم پاى بر دوش مردمان گذاشته تا خود را به نزدیک خیمه آن حضرت رسانیدم. دیدم آن حضرت از خیمه بیرون تشریف آورد در حالتى‌که دستمالى بر دست مبارکش گرفته و اشک چشم خویش را پاک مى‏کند. و خادمى نیز کرسى حاضر کرد و حضرت بر او نشست. لکن گریه چنان او را فرو گرفته که خوددارى نمى‏تواند نماید، و صداى مردم نیز به گریه و ناله بلند است، و از هر سو آن حضرت را تعزیت و تسلیت مى‏گفتند و آن بقعه زمین از صداهاى مردم ضجّه واحده گشته‏؛ پس حضرت ایشان را به دست مبارک اشاره فرمود که لختی ساکت باشید، چون ساکت شدند آغاز خطبه فرمود.

     \* در الملهوف، ص 226: حذلم.

     \*\* از شاعر اهل بیت علیهم السّلام شیخ صالح کواز (ره) است. درباره شاعر نک: أدب اللطف، ج 7، ص 217.» ـ پایان متن منقول از منتهی الآمال.

     ـ ناسخ التواریخ، مجلّد سیّدالشّهداء علیه السّلام، ج 3، ص 177:

     «أبی‌مخنف حدیث می‌کند، قالَ:

     ثمَّ علیُّ بنُ الحسینِ خرَجَ مِن عندِ قَبرِ جدِّه رَسول اللهِ و دَخلَ علی عمِّه محمّد بنِ الحَنَفِیّةِ و أخبَرَهُ بِقَتلِ أبیه، فَبَکیٰ حتّی غُشِی علیه. فلمّا أفاقَ مِن غَشوَتِه قامَ و تَدَرَّعَ بِدِرعِه، و تقلَّد بسَیفه، و رَکِبَ جَوادَهُ، و صَعِدَ الجبَلَ. و النّاسُ یشاهِدونَه، و غابَ و ما ظَهَرَ إلّا فی وَقتٍ ظَهَرَ فیه المُختارُ.

     می‌گوید:

     چون سیّد سجّاد علیه السّلام از زیارت قبر رسول خدا مراجعت کرد [و] به خانۀ عمّ خود محمّد حنفیّه آمد و او را از شهادت پدر آگهی داد، محمّد بگریست که بی‌خویشتن گشت و درافتاد. چون با خویش آمد، برخاست و زره بپوشید و شمشیر حمایل کرد و بر اسب خویش سوار شد و بر کوه صعود داد. مردمان نگران او بودند. آنگاه غایب شد و دیگر آشکار نشد تا گاهی که مختار خروج کرد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-126)
127. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و این حدیث با عقاید مردم شیعی راست نیاید.

     و من بنده در هیچ‌یک از کتب مقتل علما ندیده‌ام که محمّد بن حنفیّه به استقبال اهل بیت رفته باشد، جز در کتاب مفتاح البکاء [که] از تحریر آن روایت پزهیز نجستم. قالَ:

     إنَّ محمّدَ بنَ الحَنَفِیَّةِ لمّا سَمِعَ بِمَجییء أهلِ البَیتِ خَرَجَ بِسُرعَةٍ. فلمّا نَظَرَ إلی الأعلام السُّودِ خَرَّ من الفَرَس إلی الأرضِ مَغشیًّا علیه. فقیلَ للسَّجّادِ: أدرِک عَمَّک، فإنَّه کادَ أن یهلِکَ! فَجاءَ باکیًا إلیه و أخذَ رأسَ عَمِّه فی حِجرِه حتّی أفاقَ. فلمّا نَظَرَ إلی ابنِ أخیهِ تَأوَّهَ و قالَ: یا ابنَ أخی، أینَ أخی؟ أینَ قُرَّةُ عَینی؟ أین ثمَرَةُ فُؤادی؟ أین خَلیفَةُ أبی؟ أین الحسینُ أخی؟

     فقالَ: ”یا عَمّاه، أتَیتُک یَتیمًا! قَتَلوا رجالَنا و أسَرُوا نِسائَنا. یا لَیتَ کُنتَ حاضِرًا حتّی تَریٰ أخیکَ کیفَ یَستَغیثُ فَلا یُغاثُ و کیفَ یَستَعینُ فلا یُعانُ، و قَتَلوهُ عَطشانا و کلُّ الحَیَوانات رَیّانٌ!“

     فَصاحَ محمّد صَیحَةً عالیةً حتّی غُشِیَ علیه، فلمّا أفاقَ قالَ: ”یا ابنَ أخی، کیفَ جَریٰ علَیکم؟“ فکانَ علیه السّلام یَحکی ما جَریٰ علَیهم و محمّدٌ یَبکی.

     می‌گوید:

     وقتی محمّد حنفیّه رسیدن اهل بیت را شنید، بر نشست و به سرعت بیرون شتافت. چون چشمش بر علم‌های سیاه افتاد، از اسب در‌افتاد و مدهوش گشت. سیّد سجّاد را گفتند: دریاب عمّ خود را که در شرف هلاکت است! آن حضرت بشتافت و سر محمّد را در کنار گرفت. چون به هوش آمد و چشمش بر سیّد سجّاد افتاد، آهی دردناک بر کشید و گفت: ای پسر برادر، برادر من کجاست؟ روشنی چشم من کجاست؟ میوه دل من کجاست؟ خلیفه پدر من کجاست؟ حسین برادر من کجاست؟

     سیّد سجّاد فرمود: ”ای عمّ، من یتیم آمدم! کشتند مردان ما را، اسیر گرفتند زنان ما را. کاش بودی و دیدی برادر خود را که چگونه استغاثه می‌کرد و کس داد او را نمی‌داد و چگونه استعانت می‌جست و کس به فریاد او نمی‌رسید، او را کشتند با لب تشنه و جمیع حیوانات سیراب بودند.“

     محمّد صیحه‌ای عظیم بر‌آورد و مدهوش در‌افتاد. چون به خویش آمد، گفت: ”ای پسر برادر، بر شما چه گذشت؟“ سیّد سجّاد علیه السّلام آغاز حدیث کرد و محمّد همی بگریست.» [↑](#footnote-ref-127)
128. ـ سوره الجاثیة (45) آیه 24. معاد شناسی، ج 5، ص 291:

     «و چنین گفتند که قضیّه و واقعه‏ای نیست مگر این زندگانی و حیات دنیوی که ما زندگی می‏کنیم و می‏میریم، و ما را نمی‏میراند مگر دهر و طبیعت. و برای آنان پشتوانه این گفتارشان، علم و دانایی نیست؛ بلکه مجرّد ظنّ و گمان است.» [↑](#footnote-ref-128)
129. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نظریات مادیّین راجع به عالم وجود (داروین) رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 87. [↑](#footnote-ref-129)
130. ـ نور ملکوت قرآن، ج‏2، ص 103، تعلیقه:

     «بُخْنِر (bochner) که تولّدش در سنه 1824 و مرگش در سنه 1899 میلادى است، از شیوخ و أعلام مادّیین و طبیعى مذهب است. کتابى دارد بنام قوّه و مادّه. کولپه صاحب کتاب المَدخلُ إلى الفلسفة، تناقضات بسیارى از او ذکر می‌کند.» [↑](#footnote-ref-130)
131. ـ نور ملکوت قرآن، ج‏2، ص 103:

     «شِبلى شُمَیِّل مصرى که در مصر سکونت جسته، و اصلاً از مسیحیان لبنان بوده، و میلادش 1853 میلادى و 1269 هجرى قمرى و مرگش در 1917 میلادى و 1335 هجرى قمرى است، و از مادّیون و منکران خدا در آن عصر، و دکترى بحّاث در علم طبّ بود، و بر روش فلاسفه در سخنرانی‌ها و نوشتجاتش وارد می‌شود. او هم به این نظریّه گردن نهاد، و از طرفداران سرسخت داروین شد و برخلاف رویّه داروین که مردى خداشناس بود، او یکسره انکار خدا را نمود. شبلى در قریه کَفَرشیما در لبنان به دنیا آمد، و در دانشگاه آمریکایی‌ها در بیروت تحصیل کرد، و یک سال در اروپا اقامت گزید و سپس ساکن مصر شد. ابتداءً در اسکندریّه و پس از آن در صَنطا و سپس در قاهره سکنى گزید، و در آنجا هم به مرض سکته ناگهانى درگذشت‏. [↑](#footnote-ref-131)
132. ـ بحار الأنوار، ج 3، ص 51؛ الکافی ج 1، ص 72؛ التوحید ص 293، با قدری اختلاف:

     «حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ بنِ أحمَدَ بنِ الولِیدِ ـ رَحِمَهُ الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَن إبراهِیمَ بنِ هاشِمٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ حَمّادٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ إبراهِیمَ، عَن یُونُسَ بنِ عَبدِ الرَّحمَنِ، عَن یُونُسَ بنِ یَعقُوبَ، قالَ: قالَ لِی عَلِیُّ بنُ مَنصُورٍ: قالَ لِی هِشامُ بنُ الحَکَمِ‏:

     کانَ زِندِیقٌ بِمِصرَ یَبلُغُهُ عَن أبِی‌عَبدِ‌الله علیه السّلام عِلمٌ؛‏ فَخَرَجَ‏ إلَى المَدِینَةِ لِیُناظِرَهُ فَلَم یُصادِفهُ بِها. فَقِیلَ لَهُ هُو بِمَکَّةَ؛ فَخَرَجَ الزِّندِیقُ إلَى مَکَّةَ و نَحنُ مَعَ أبِی‌عَبدِالله علیه السّلام فَقارَبَنا الزِّندِیقُ. و نَحنُ مَعَ أبِی‌عَبدِالله علیه السّلام فِی الطَّوافِ فَضَرَبَ کَتِفَهُ کَتِفَ أبِی‌عَبدِالله علیه السّلام. فَقالَ لَهُ أبُوعَبدِالله جَعفَرٌ علیه السّلام: ”ما اسمُکَ؟“

     قالَ: اسمِی عَبدُالمَلِکِ.

     قالَ: ”فَما کُنیَتُکَ؟“

     قالَ: أبُوعَبدِالله.

     قالَ: ”فَمَنِ المَلِکُ الّذی أنتَ لَهُ عَبدٌ، أ مِن مُلُوکِ السَّماءِ أم مِن مُلُوکِ الأرضِ؟! و أخبِرنِی عَنِ ابنِکَ، أ عَبدُ إلَهِ السَّماءِ أم عَبدُ إلَهِ الأرضِ؟!“

     فَسَکَتَ.

     فَقالَ أبُوعَبدِالله علیه السّلام: ”قُل ما شِئتَ تُخصَم!“

     قالَ هِشامُ بنُ الحَکَمِ: قُلتُ لِلزِّندِیقِ: ”أ ما تَرُدُّ عَلَیهِ!“ فَقَبَّحَ قَولِی. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-132)
133. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَقالَ لَهُ أبُوعَبدِالله علیه السّلام: ”إذا فَرَغتُ مِنَ الطَّوافِ فَأتِنا.“

     فَلَمّا فَرَغَ أبُوعَبدِالله علیه السّلام، أتاهُ الزِّندِیقُ فَقَعَدَ بَینَ یَدَیهِ و نَحنُ مُجتَمِعُونَ عِندَهُ. فَقالَ لِلزِّندِیقِ: ”أ تَعلَمُ أنَّ لِلأرضِ تَحتًا و فَوقًا؟“

     قالَ: نَعَم.

     قالَ: ”فَدَخَلتَ تَحتَها؟“

     قالَ: لا.

     قالَ: ”فَما یُدرِیکَ بِما تَحتَها؟“

     قالَ لا أدرِی إلّا أنِّی أظُنُّ أن لَیسَ تَحتَها شَی‏ءٌ.

     قالَ أبُوعَبدِالله علیه السّلام: ”فالظَّنُّ عَجزٌ ما لَم تَستَیقِن.“

     قالَ أبُوعَبدِالله: ”فَصَعِدتَ السَّماءَ؟“

     قالَ: لا.

     قالَ: ”فَتَدرِی ما فِیها؟“

     قالَ: لا.

     قالَ: ”فَأتَیتَ المَشرِقَ و المَغرِبَ فَنَظَرتَ ما خَلفَهُما؟“

     قالَ: لا.

     قالَ: ”فَعَجَبًا لَکَ لَم تَبلُغِ المَشرِقَ و لَم تَبلُغِ المَغرِبَ و لَم تَنزِل تَحتَ الأرضِ و لَم تَصعَدِ السَّماءَ و لَم تُخبَر هُنالِکَ فَتَعرِفَ ما خَلفَهُنَ‏ و أنتَ جاحِدٌ ما فِیهِنَّ و هَل یَجحَدُ العاقِلُ ما لا یَعرِفُ‏؟!“

     فَقالَ الزِّندِیقُ: ما کَلَّمَنِی‏ بِهَذا أحَدٌ غَیرُکَ.

     قالَ أبُوعَبدِالله علیه السّلام: ”فَأنتَ فِی شَکٍّ مِن ذَلِکَ فَلَعَلَّ هُو أو لَعَلَّ لَیسَ هُو!“

     قالَ الزِّندِیقُ: و لَعَلَّ ذاکَ.

     فَقالَ أبُوعَبدِالله علیه السّلام: ”أیُّها الرَّجُلُ، لَیسَ لِمَن لا یَعلَمُ حُجَّةٌ عَلَى مَن یَعلَمُ؛ فَلا حُجَّةَ لِلجاهِلِ عَلَى العالِمِ. یا أخا أهلِ مِصرَ، تَفَهَّم عَنِّی فإنّا لا نَشُکُّ فِی‏ الله أبَدًا! أ ما تَرَى الشَّمسَ و القَمَرَ و اللَّیلَ و النَّهارَ یَلِجانِ و لا یَشتَبِهانِ، یَذهَبانِ و یَرجِعانِ‏ قَدِ اضطُرّا، لَیسَ لَهُما مَکانٌ إلّا مَکانُهُما؟ فإن کانا یَقدِرانِ عَلَى أن یَذهَبا فَلا یَرجِعانِ [فَلا یَرجِعا]، فَلِمَ یَرجِعانِ؟! و إن لَم یَکُونا مُضطَرَّینِ، فَلِمَ لا یَصِیرُ اللَّیلُ نَهارًا و النَّهارُ لَیلًا؟! اضطُرّا ـ و الله یا أخا أهلِ مِصرَ ـ إلَى دَوامِهِما و الّذی اضطَرَّهُما أحکَمُ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-133)
134. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مِنهُما و أکبَرُ مِنهُما.“

     قالَ الزِّندِیقُ: صَدَقتَ.

     ثُمَّ قالَ أبُوعَبدِالله علیه السّلام: ”یا أخا أهلِ مِصرَ، الّذی تَذهَبُونَ إلَیهِ و تَظُنُّونَهُ أنّه الدّهر‏، فإن کانَ الدَّهرُ یَذهَبُ بِهِم [فَلِمَ] لِمَ لا یَرُدُّهُم، و إن کانَ یَرُدُّهُم لِمَ لا یَذهَبُ بِهِم؟! القَومُ مُضطَرُّونَ. یا أخا أهلِ مِصرَ، السَّماءُ مَرفُوعَةٌ و الأرضُ مَوضُوعَةٌ، لِمَ لا تَسقُطُ السَّماءُ عَلَى الأرضِ و لِمَ لا تَنحَدِرُ الأرضُ فَوقَ طاقَتِها فَلا یَتَماسَکانِ و لا یَتَماسَکُ مَن عَلَیهِما؟!“

     فَقالَ الزِّندِیقُ: أمسَکَهُما و الله رَبُّهُما و سَیِّدُهُما! فَآمَنَ الزِّندِیقُ عَلَى یَدَی أبِی‌عَبدِالله علیه السّلام.

     فَقالَ لَهُ حُمرانُ بنُ أعیَنَ: جُعِلتُ فِداکَ، إن آمَنَتِ الزَّنادِقَةُ عَلَى یَدَیکَ، فَقَد آمَنَتِ الکُفّارُ عَلَى یَدَی أبِیکَ.

     فَقالَ المُؤمِنُ الّذی آمَنَ عَلَى یَدَی أبِی‌عَبدِالله علیه السّلام: اجعَلنِی مِن تَلامِذَتِکَ!

     فَقالَ أبُوعَبدِالله علیه السّلام لِهِشامِ بنِ الحَکَمِ: ”خُذهُ إلَیکَ فَعَلِّمهُ!“

     فَعَلَّمَهُ هِشامٌ. فَکانَ مُعَلِّمَ أهلِ مِصرَ و أهلِ شامَ، و حَسُنَت طَهارَتُهُ حَتَّى رَضِیَ بِها أبُوعَبدِالله علیه السّلام.»

     امام شناسى، ج ‏18، ص 65:

     «مجلسى روایت کرده است از توحید صدوق با سند متّصل خود از هشام بن حَکم که گفت:

     زندیقى در مصر بود، چون صِیت علم امام صادق علیه السّلام به وى رسید، از مصر به سوى مدینه حرکت کرد تا با وى ملاقات و مناظره کند؛ حضرت را در مدینه نیافت. به وى گفتند: امام در مکّه مى‏باشد؛ زندیق به سمت مکّه رهسپار گشت، و ما با حضرت صادق علیه السّلام بودیم که زندیق به ما نزدیک شد. ما با حضرت امام علیه السّلام در حال طواف بودیم که زندیق کتفش را بر کتف حضرت زد. حضرت به وى گفتند: ”اسمت چیست؟!“

     گفت: اسمم عبدالمَلِک است.

     حضرت گفتند: ”کنیه‌ات چیست؟“

     گفت: کنیه‏ام أبوعبدالله است.

     حضرت به او گفتند: ”آن مَلِکى که تو بنده او هستى کیست، آیا از پادشهان آسمان مى‏باشد یا از پادشهان زمین؟! و هم‌چنین به من خبر بده از پسرت، آیا وى بنده خداى آسمان مى‏باشد یا بنده خداى زمین؟!“

     وى ساکت شد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-134)
135. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت به او گفتند: ”قُلْ ما شِئْتَ تُخْصَمْ؛ بگو هر چه مى‏خواهى که مغلوب خواهى شد!“

     هشام مى‏گوید: من به زندیق گفتم: ”آیا پاسخ او را طبق گفتارش ردّ نمى‏کنى؟!“ زندیق این پیشنهاد و گفتار مرا تقبیح نمود.

     حضرت به او گفتند: ”چون از طواف فارغ گشتم به سوى ما بیا!“

     و چون حضرت از طواف فارغ آمد، زندیق به حضورش آمد و در مقابلش نشست و ما همگى در نزد امام اجتماع کرده بودیم. حضرت امام صادق علیه السّلام به زندیق گفتند: ”آیا مى‏دانى که زمین زیرى دارد و زبرى؟“

     گفت: آرى.

     حضرت گفتند: ”آیا در زیر آن رفته‏اى؟“

     گفت: نه.

     حضرت گفتند: ”آیا مى‏دانى که در زیر زمین چیست؟“

     گفت: نمى‏دانم، مگر آنکه گمان دارم در زیر زمین چیزى وجود ندارد.

     حضرت گفتند: ”گمان عجز است تا مادامى که به حدِّ یقین نرسیده‏اى!“

     حضرت گفتند: ”آیا به بالاى آسمان رفته‏اى؟“

     گفت: نه.

     حضرت گفتند: ”آیا مى‏دانى که در بالاى آسمان چیست؟“

     گفت: نه.

     حضرت فرمود: ”بسیار عجیب است از تو که به مشرق عالم نرسیده‏اى، و به مغرب عالم نرسیده‏اى، و در زیر زمین پایین نرفته‏اى، و به سوى آسمان بالا نیامده‏اى و از آنجا تجاوز ننموده‏اى که بشناسى مخلوقات آنجا را، و مع‌ذلک انکار مى‏کنى آنچه را که در آنجا مى‏باشد! و آیا معقول است که مرد عاقل چیزى را که نمى‏داند إنکار نماید؟!“

     زندیق گفت: مانند این دلیل، هیچ کس غیر از تو براى من اقامه نکرده است!

     حضرت گفتند: ”بنابراین تو در شکّ مى‏باشى؛ شاید او باشد و شاید او نباشد!

     زندیق گفت: شاید آن باشد!

     حضرت گفتند: ”اى مرد، کسى که نمى‏داند، نمى‏تواند بر کسى که مى‏داند حجّتى را اقامه کند؛ بنابراین مرد جاهل، حجّتى ندارد. اى برادر مصرى من، بدان که ما ابداً در خداوند شکّ نداریم! آیا نمى‏بینى که خورشید و ماه و شب و روز، پیوسته داخل مى‏گردند، آنها محلّى ندارند مگر مکان خودشان را؟ اگر قدرت داشتند بروند و برنگردند، پس چرا برمى‏گردند؟! اگر آنها مضطرّ و مجبور نبودند، پس به چه علّت شب روز نمى‏گردد و روز شب نمى‏گردد؟! سوگند به خداوند ـ اى برادر مصرى من ـ مضطرَّند به دوامشان! و آن کس که آنها را مضطرّ نموده است، از آنها حکیم‏تر و بزرگ‌تر مى‏باشد.“

     زندیق گفت: راست گفتى!

     سپس حضرت امام صادق علیه السّلام گفتند: ”اى برادر مصرى من، آنچه که شما به‏ دنبالش مى‏روید و در خیال و پندار خود دهرش مى‏دانید، اگر آن دهر مردم را مى‏برد چرا بر نمى‏گرداند، و اگر مردم را بر مى‏گرداند چرا آنها را نمى‏برد؟! اى برادر مصرى من، خلایق و مردمان در رفتن و آمدن مضطرّ مى‏باشند. آسمان برافراشته است و زمین فروهشته، چرا آسمان بر زمین نمى‏افتد و چرا زمین بر بالاى طبقاتش فرو نمى‏ریزد، چرا آسمان و زمین یکدیگر را جذب نمى‏نمایند و چرا آنها افرادى را که بر روى آنها مى‏باشند به خود نمى‏چسبانند؟!“

     زندیق گفت: آنها را قسم به خداوند که پروردگارشان و سَیّد و سالارشان نگه داشته است. در این حال زندیق به دست حضرت أبوعبدالله علیه السّلام ایمان آورد.

     حُمران بن أعیَن گفت: فدایت شوم! اگر زنادقه عصر بر دست تو ایمان بیاورند پس قبلاً کفّار و مشرکان هم بر دست پدرت ایمان آورده‏اند.

     مؤمنى که به دست حضرت ایمان آورد گفت: مرا از شاگردانت قرار بده!

     حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به هشام بن حکم گفتند: ”او را به سوى خود برگیر و تعلیم بده!“

     هشام وى را تعلیم داد. وى معلّم اهل مصر و اهل شام شد، و طهارتش نیکو گردید؛ به طورى‌که حضرت امام علیه‌السلام از وى راضى بودند.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-135)
136. ـ الإشارات، ج 4، ص 159:

     «کُلُّ ما قَرَعَ سَمعَکَ من الغَرائِبِ فَذَرهُ فی بُقعَةِ الإمکان ما لم یَذُدکَ عَنه قائمُ البرهان.»

     نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 117:

     «هر مطلبى از غرائب و عجائب که سندان گوش تو را کوبید، تا وقتى که برهانى علیه آن استوار نشده است و تو را از آن مطلب دور نساخته است، آن را در بقعۀ امکان باقى گذار.» [↑](#footnote-ref-136)
137. ـ سوره النّور (24) آیه 35. الله شناسی، ج 1، ص 26:

     «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَل نور او مانند چراغدان درونی دیوار بدون منفذ می‏باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبابی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حبابِ آبگینه‏ای گویا همچون ستاره‏ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می‌شود از مادّه زیتونیِ درخت برکت داده شده زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می‏گیرد). به قدری آن روغن زیتون (که مادّه برافروختگی این چراغ می‏باشد) درخشنده و پر لمعان و نور افزاست که اگر آتشگیرانه‏ای با آن تماسّ حاصل نکند باز هم شعله‌ور است. آن حباب نور دیگری است افزون بر روی نور چراغ. خداوند با نور خودش هدایت می‌کند مؤمنانی را که بخواهد (به منزلگه قرب خود برساند) و مثل‏هایی برای مردم می‏زند؛ و خداوند به تمام چیزها بسیار داناست.» [↑](#footnote-ref-137)
138. ـ تفسیر این آیه شریفه در الله شناسی، ج 1، ص 23 إلی 130 آمده است؛ هم‌چنین ده جلسه سخنرانی ایشان در مسجد قائم طهران پیرامون این آیه کریمه، تحت عنوان: تفسیر آیه نور، به زیور طبع آراسته گردیده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-138)
139. ـ سوره الأنبیاء (21) آیات 51 إلی70. ترجمه:

     «و به تحقیق که ما به ابراهیم بصیرت و تشخیص صواب از خطا، پیش از موسی عنایت کردیم و به احوال او دانا و آگاه بودیم. \* آنگاه که به عمویش و قومش گفت: این بت‏ها چیست که آنها را می‏پرستید و سر بر آستان آنها فرود آورده‏اید؟ \* در پاسخ گفتند: پدران ما چنین می‏کردند. \* ابراهیم گفت: هم شما و هم پدرانتان همگی در ضلالت و جهالت آشکاری بوده‏اید. \* آنها گفتند: آیا مطلب و راه حقّی برگزیده‏ای یا سربه‌سر ما می‏گذاری؟ \* ابراهیم گفت: بلکه پروردگار شما، خدای آسمان‏ها و زمین است که آنها را خلقت فرمود. و من ـ ای گروه مخاطبین ـ بر این مسأله شهادت می‏دهم. \* و پس از اینکه از اینجا دور شدید بت‏های شما را از بین خواهم برد. \* پس ابراهیم همۀ بت‏ها را به غیر از بت بزرگ قطعه‌قطعه نمود، بلکه به خود آیند و از راه رفته برگردند. \* مردم وقتی چنین دیدند گفتند: هر کسی که چنین جسارتی به خدایان ما نموده است، از ستمکاران خواهد بود. \* گفتند: شنیده‏ایم جوانی است که از خدایان به بدی یاد می‏کند. \* گفتند: او را در حضور مردم اینجا بیاورید تا مردم درباره او شهادت دهند. \* مردم گفتند: ای ابراهیم آیا تو این عمل را با خدایان ما نمودی؟ \* ابراهیم‏ گفت: بنگرید بزرگ آنها این عمل را انجام داد؛ از آنها بپرسید چرا این کار را کرده‏اند، اگر بتوانند سخن بگویند. \* پس به خود مراجعه کردند و در ضمیر خود به خویش خطاب کردند و گفتند: شما از ستمکاران می‏باشید. \* آنگاه سرهایشان را به زیر انداختند و خطاب به ابراهیم گفتند: تو می‏دانی که این بت‏ها سخن نمی‏گویند. \* ابراهیم آنگاه فرمود: آیا به غیر از خدا بت‏ها را عبادت می‏کنید، اشیائی که هیچ نفع و صلاحی و یا ضرر و فسادی را برای شما نمی‏آورند؟! \* افّ بر شما باد و بر آنچه جز خدا می‏پرستید آیا ادراک و فهم نمی‏کنید؟! \* گفتند: ابراهیم را آتش بزنید و معبودان خود را یاری کنید، اگر کاری می‏کنید و اهل عمل هستید! \* گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش‏! \* و خواستند به او مکری بزنند ولی‏ ما آنها را زیان‌کارترین مردم قرار دادیم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-139)
140. ـ الله شناسی، ج 1، ص 370:

     «آیة الله شوشترى ـ أعلى الله مقامه ـ آورده است که: چون حضرت امام حسین علیه السّلام به سوى مدینه سیر مى‏کرد و گروه جنّ به حضورش مشرّف شدند، حسین علیه السّلام مرثیه‌خوانى مى‏کرد و مستمع فقط آن دسته بودند.

     و شرح آن بدین گونه مى‏باشد که: هنگامی که دستجات مسلمان جنّ به نزد وى آمدند و گفتند: ”یا سَیِّدَنا! نَحنُ شِیعَتُکَ و أنصارُکَ، فَمُرنا بِأمرِکَ و ما تَشاءُ! و لَو أمَرتَنا بِقَتلِ کُلِّ عَدُوٍّ لَکَ و أنتَ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-140)
141. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بِمَکانِکَ، لَکَفَیناکَ ‏ذَلِکَ؛ اى سیّد و سالار ما! ما شیعیان و یاران تو هستیم، هر چه مى‏خواهى به ما امر کنى امر کن! و اگر ما را امر نمائى به کشتن جمیع دشمنانت، هرآینه ما تو را در این امر کفایت مى‏کنیم در حالی‌که تو بر سر جاى خودت باقى بوده باشى و تکان هم نخورى‏“ فَجَزاهُمُ الحُسَینُ عَلَیهِ السَّلامُ خَیرًا و قالَ لَهُم:

     أوَ ما قَرأتُم کِتابَ اللَهِ المُنزَلَ عَلَى جَدِّى رَسولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ و آلِه: ﴿أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ﴾؟!1

     پس حسین علیه السّلام آنها را به جزاى خیر پاسخ داده و فرمود:

     ”آیا نخوانده‏اید کتاب خدا را که بر جدّم رسول الله صلّى الله و علیه و آله نازل شده است: هر کجا بوده باشید، مرگ شما را درمى‏گیرد و گرچه در قلعه‏ها و قصرهاى مستحکم باشید؟“

     و خداوند سبحانه مى‏فرماید:

     ﴿لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡ﴾.2

     ”تحقیقاً کسانی که در سرنوشت‌شان کشته شدن آمده است، به سوى خوابگاه‌ها و فرودگاه‌هاى خودشان ظاهر و بارز خواهند گشت.“

     و إذا أقَمتُ بِمَکانِى فَبِماذا یُبتَلَى هَذا الخَلقُ المَتعُوس3، و بِماذا یُختَبَرُونَ، و مَن ذا یَکُونُ ساکِنَ حُفرَتِى بِکَربَلا و قَدِ اختارَها اللَهُ یَومَ‏ دَحَى الارضَ و جَعَلَهُ مَعقِلًا لِشِیعَتِنا و یَکُونُ لَهُم أمانًا فِى الدُّنیا و الآخِرَةِ؟!

     ولَکِن تَحضُرُونَ یَومَ السَّبتِ و هُوَ یَومُ عاشُورا الَّذِى فِى آخِرِهِ أُقتَلُ، و لا یَبقَى بَعدِى مَطلُوبٌ مِن أهلِى، و تُسبَى أخَواتِى و أهلُ بَیتِى، و یُسارُ بِرأسِى إلَى یَزِیدَ لَعَنَهُ اللَهُ!

     ”و اگر من در مکان خود درنگ نمایم، پس به چه چیز این خلق واژگون و به روى خود بر زمین افکنده شده، آزمایش شوند، و به چه چیز از عهده امتحان برآیند یا بر نیایند، و آن کس که در حفره و قبر من در کربلا بخوابد و ساکن شود چه کس خواهد بود درحالتی‌که خداوند آن خوابگاه را از روزی که زمین را گسترانید اختیار و انتخاب فرموده است و آنجا را پناهگاه شیعیان ما قرار داده است و براى ایشان محلّ امان است چه در دنیا و چه در آخرت؟!

     ولیکن شما در روز شنبه که روز عاشوراء مى‏باشد حضور بهم رسانید، آن روزی که در آخر آن روز من کشته مى‏شوم و پس از من دیگر احدى از اهل بیت من باقى نخواهد ماند، و خواهران من و اهل بیت من اسیر خواهند شد، و سر مرا به سوى یزید ـ لعنه الله ـ خواهند برد!“

     طائفه جنّ گفتند: اى حبیب خدا و اى پسر حبیب خدا! اگر اطاعت امر تو بر ما واجب نبود و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-141)
142. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مخالفت تو بر ما جایز بود، تحقیقاً ما جمیع دشمنانت را پیش از آنکه به تو دسترسى پیدا کنند به قتل مى‏رساندیم.

     حضرت امام حسین صلوات الله علیه به ایشان گفت:

     نَحنُ و اللَهِ أقدَرُ عَلَیهِم مِنکُم، ولَکِن ﴿لِّيَهۡلِكَ مَنۡ هَلَكَ عَنۢ بَيِّنَةٖ وَيَحۡيَىٰ مَنۡ حَيَّ عَنۢ بَيِّنَةٖ وَإِنَّ ٱللَهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.4

     ”سوگند به خدا که ما براى نابودى آنان قدرتمان از شما بیشتر مى‏باشد، ولیکن باید کسانی که هلاک مى‏شوند از روى حجّت و دلیل باشد؛ و کسانی که زندگانى مى‏یابند نیز از روى حجّت و دلیل باشد.“

     و نیز آیة الله شوشترى درباره مرثیه‌خوانى حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام و مستمع بودن عبدالله بن عمر گاهى، و عبدالله بن زبیر گاهى دگر در خارج مکّه چنین آورده است:‏

     إنَّهُ لَمّا خَرَجَ الحُسَینُ عَلَیهِ السَّلامُ مِن مَکَّةَ، جاءَ عَبدُاللَهِ بنُ العَبّاسِ و عَبدُاللَهِ بنُ الزُّبَیرِ، فأشارا عَلَیهِ بِالإمساکِ.

     فَقالَ لَهُما: ”إنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ و ءالِهِ قَد أمَرَنِى بِأمرٍ و أنا ماضٍ فِیهِ.“

     قالَ: فَخَرَجَ ابنُ‌عَبّاسٍ و هو یَقولُ: وا حُسَیناه!

     ثُمَّ جاءَ عَبدُاللَهِ بنُ عُمَرَ و أشارَ إلَیهِ بِصُلحِ أهلِ الضَّلالِ، و حَذَّرَهُ مِنَ القَتلِ و القِتالِ.

     فَقالَ: ”یا أباعَبدِالرَّحمَنِ! أما عَلِمتَ أنَّ مِن هَوانِ الدُّنیا عَلَى اللَهِ تَعالَى أنَّ رأسَ یَحیَى بنِ زَکَرِیّا أُهدِىَ إلَى بَغِىٍّ مِن بَغایا بَنِى‌إسرائِیلَ؟!

     أما تَعلَمُ أنَّ بَنِى‌إسرائِیلَ کانُوا یَقتُلُونَ بَینَ طُلُوعِ الفَجرِ إلَى طُلُوعِ الشَّمسِ سَبعِینَ نَبِیًّا ثُمَّ یَجلِسُونَ فِى أسواقِهِم یَبِیعُونَ و یَشتَرُونَ کأن لَم یَصنَعُوا شَیئًا! فَلَم یُعَجِّلِ اللَهُ عَلَیهِم بَل أخَذَهُم بَعدَ ذَلِکَ أخذَ عَزِیزٍ ذِى انتِقامٍ؟!

     یا أباعَبدِالرَّحمَنِ، و لا تَدَع نُصرَتِى!“5

     هنگامی که امام حسین علیه السّلام از مکّه خارج شد، عبدالله بن عبّاس و عبدالله بن زُبیر به نزد وى آمدند، و به او اشاره نمودند تا از حرکت و سفر به سوى عراق امساک ورزد.

     حضرت به آن دو نفر فرمود: ”رسول خدا صلّى الله علیه و آله به من امرى فرموده است که باید من آن را به انجام رسانم.“

     راوى گفت: ابن‌عبّاس از نزد وى بیرون آمد و مى‏گفت: وا حُسَیناه!

     پس از او عبدالله بن عمر آمد و به او اشاره کرد که با اهل ضلالت صلح کند، و از قتل و مقاتله او را برحذر داشت.

     حضرت به او فرمود: ”اى أباعبدالرّحمن! آیا ندانسته‏اى که از پستى و فرومایگى دنیا نزد [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-142)
143. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خداى تعالى آن است که سر یحیى‌بن‌زکریّا را به نزد یک نفر مرد زناکار از زناکاران بنى‌اسرائیل هدیّه برده‌اند؟!

     آیا ندانسته‏اى که بنى‌اسرائیل این‌طور بودند که در فاصله فی‌مابِین طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد نفر از پیغمبران را مى‏کشتند و سپس در دکّانهاى خود مى‏نشستند و به خرید و فروش مى‏پرداختند، گویا اصلاً کارى انجام نداده‌اند! و خداوند هم بر ایشان تعجیل در عقوبت ننمود بلکه بعداً آنان را به مثابه شخص با عزّت و انتقام کشى، اخذ کرد و انتقام کشید؟!

     اى أباعبدالرّحمن، تو دست از نصرت من برندار!“6

     امّا سیّدالشّهداء علیه السّلام مِن الأولینَ و الآخرینَ، و سیّدالشّهداء الى قیامِ یوم‌الدّین، روحى و أرواحُ العالَمین لَه الفِداء، در تصمیم خود ابداً تزلزلى ایجاد نمى‏کند، و بر اساس امر خداوند جمیل و جلیل و بر حسب امر رسول کریم خداوندى ذوالجلال و الإکرام، و بر اصل نظریّه و روش و اراده نفسانى خویشتن، این امر را با کمال صحّت و سلامت و عافیتِ روان به پایان مى‏رساند. تازه خوشحال و مسرور است که در برابر کاخ ظلمانى بنى‌امیّه و یزید یک تنه قیام فرموده و تا أبدالآباد الگو و سرنوشت عالم انسانیّت گردد. و با رَجَز آبدار و تابناک و متلألئ و کوبنده روز عاشورا:

     کَفَرَ القَومُ و قِدمًا رَغِبُوا \*\* عَن ثَوابِ اللَهِ رَبِّ الثَّقَلَین

     ”این قوم کافر شده‏اند، و از قدیم‌الایّام از ثواب خداوند که پروردگار جنّ و انس است اعراض کرده‏اند.“

     تا آخر ابیات که خود و برادر و پدر و مادر و جدّش را معرفى مى‏کند، و اثبات مى‏نماید که فقط و فقط وصایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام و امامت او صحیح بوده است؛ و این حکومت‌هاى یزیدى بر اساس حکومت معاویه، و آن بر اساس حکومت عثمان، و آن بر اساس حکومت عمر، و آن بر اساس حکومت أبوبکر بوده است، و همه باطل اندر باطل و خراب اندر خراب است.

     هان اى جهانیان بدانید! هان اى عالمیان گوش فرا دهید! پدرم وصىّ مصطفى بود، پدرم علىّ مرتضى لائق زمامدارى دنیا بود. و اینک منم امام به حقّ ناطق که باید زمام امور ظاهرى و باطنى، مادّى و معنوى، و هدایت بشر را به سوى سبل سلام در دست گیرم، و مردم را به مقام امن و امان رهبرى نمایم. و پس از من فرزندم على است، و همین‌طور تا برسد به آخر امام معصوم، پاک و پاکیزه و به خدا پیوسته، و از هواى نفس امّاره و حبّ جاه فارغ، و در مسند عزّت الهى آرمیده: حضرت مهدىّ، محمّد بن الحسن العسکرىّ؛ او لیاقت این مقام و مسند را دارد.

     افّ و افّ بر این دنیا و حکومتش! افّ و افّ بر این عالم شهوات و توابعش!

     من قصد کوى وى را دارم. خداوند من، دل و جان من، جان و جانان من، محبوب ازل و ابد من، [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-143)
144. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] معشوق من که یک عمر از روى دامان پیامبر تا الآن‏ با او فقط نرد عشق باخته‏ام، او به من مى‏گوید: اى حسین! این کار را باید بکنى! این است روش و منهاج تو! این است سیر و حرکت تو!

     جان بر آن کس ارزش دارد که براى حفظ آن تن به ذلّت دهد، و حکومت‌هاى پیشین و امروز را که بر اساس ظلم و عدوان است امضا کند. من حُسَینم و ارزش جان من وقتى است که خودم را براى رهائى بشریّت از چنگال این دیو صفتان فدا کنم. آن‌وقت ارزش دارد که خودم با اهل بیتم را به همین منهاج که مشاهده مى‏کنید فدا کنم! این است رویّه من! هر که حسینى است این‌چنین است!...

     السَّلامُ عَلیکَ یا أبا‌عَبدِاللَهِ و عَلَى المُستَشهَدینَ بَینَ یَدَیکَ و رَحمَةُ اللَهِ و بَرَکاتُهُ. یا لَیتَنا کُنّا مَعَکَ فَنَفوزَ فَوزًا عَظِیمًا. اَللَهمّ اجعَلنا مِن شیعَتِهِ و حَرَمِهِ و الذّابّینَ عَنهُ، و اجعَلنا مِنَ الفائِزینَ بِإدراکِ ثارِهِ مَعَ الإمامِ المُنتَظَرِ حُجَّةِ بنِ الحَسَنِ العَسکَرىّ عَجَّلَ اللَهُ تَعالَى فَرَجَهُ.»

     1) سوره النّساء (4) صدر آیه 78.

     2) سوره آل عمران (3) قسمتی از آیه 154.

     3) [در أقرب الموارد گوید: «تَعِسَ (ل) تَعْسًا: لغةٌ فهو تَعِسٌ مثل تَعِب. و تَتعدِّى هذه بالحرکة و بالهمزة فیُقال: تَعَسَه اللهُ و أتعَسَه. و منه: هو منحوسٌ متعوسٌ، تَعْسًا له، اى ألزَمه اللهُ هلاکًا، و هو مفعول مطلقٌ عاملُه محذوفٌ.»]

     4) خصائص الحسین ص 119 و 120. و این آیه از سوره الأنفال (8) قسمتى از آیه 42 مى‏باشد.

     5) همان مصدر، ص 121 و 122.

     6) ملاحظه فرمایید: این عبدالله پسر عمر که در نزد عامّه بسى مناقب براى او ذکر مى‏کنند، با یزید بن معاویه بیعت مى‏نماید و دست از نصرت سیّدالشّهداء علیه السّلام بر مى‏دارد، و نه با حضرت و نه با پدرش أمیرالمؤمنین بیعت ننمود؛ با حجّاج بن یوسف ثَقَفى به خلافت عبدالملک بن مروان بیعت مى‏کند آن‌هم با وضع ذلّت‏آمیزى. حجّاج به او مى‏گوید: با دستم بیعت مکن، انگشت شصت پاى چپم را با دستت بگیر و بیعت کن، و عاقبت‌الأمر هم حجّاج او را با وضع فلاکت بارى مسموم مى‏کند.

     او را قیاس کنید با اصحاب حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام که در لیله عاشوراء بیعت را از آنان برداشت و همه را آزاد گذاشت که: «از تاریکى شب استفاده کنید و به منازل و اوطان خود بروید؛ این قوم فقط با من سر و کار دارند و چون مرا بکشند و مقصودشان حاصل شود با احدى از شما کارى ندارند!» ما جواب بنى‌هاشم و اصحاب را در اظهار وفادارى و جان‌نثارى، از کلام میرزا محمّدتقى حجّة‌الإسلام نیّر تبریزى در آتشکده ذکر مى‏کنیم‏:

     گفت یاران: کاى حیات جان ما \*\* دردهاى عشق تو درمان ما

     رشته جانهاى ما در دست توست \*\* هستى ما را وجود از هست توست

     سایه از خور چون تواند شد جدا \*\* یا خود از صوتى جدا افتد صَدا

     زنده بى جان کى تواند کرد زیست \*\* زندگى را بى تو خون باید گریست

     ما به ساحل خفته و تو غرق خون \*\* لا و حقِّ البَیتِ هَذا لا یَکون

     کاش ما را صد هزاران جان بدى \*\* تا نثار جلوه جانان بدى

     در به روى ما مبند اى شهریار \*\* خلوت از اغیار باید، نى ز یار

     جان کلافه، ما عجوز عشق کیش \*\* یوسفا از ما مگردان روى خویش

     ما به آه خشک و چشم تر خوشیم \*\* یونس آب و خلیل آتشیم

     اندرین دشت بلا تا پا زدیم \*\* پاى بر دنیا و ما فیها زدیم»

     ـ پایان متن منقول از الله شناسی. [↑](#footnote-ref-144)
145. ـ سوره الجاثیة (45) آیه 24. معاد شناسی، ج 5، ص 291:

     «و چنین گفتند که قضیّه و واقعه‏اى نیست مگر این زندگانى و حیات دنیوى که ما زندگى مى‏کنیم و مى‏میریم؛ و ما را نمى‏میراند مگر دهر و طبیعت. و براى آنان پشتوانه این گفتارشان، علم و دانائى نیست؛ بلکه مجرّد ظنّ و گمان است‏.» [↑](#footnote-ref-145)
146. و 2ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مباحث رجوع شود به: امام شناسی، ج 18، ص 75 إلی 81 به بعد، ذیل بیان حدیث مفضّل از امام صادق علیه السّلام. [↑](#footnote-ref-146)
147. ـ مجموعه رسائل و مقالات، رسائل نیچریّه، ص 19، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-147)
148. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 1، ص 16. ترجمه:

     «مخلوقات را ایجاد کرد و بیافرید آفریدنى، و ابتدا کرد به ایجاد آن ابتدا کردنى؛ بدون فکری که آن را جولان داده باشد، و بدون ‌تجربه‌ای که از آن فایده برده باشد، و بدون حرکتى که آن را پدید آورده باشد، و بدون تردّد نفسی که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد.

     اشیاء را به اوقات (معیّن و مناسب) خود مختص گردانید، و میان مختلفات آنها را ملائمت و سازش داد، و غرائز و طبایع آنها را نهادینه نمود، و آن طبایع را لازم غیر منفکّ اشخاصِ آنها ساخت؛ درحالتی‌که پیش از ایجاد اشیاء نسبت به آنها عالم بود، و به حدود و نهایات آنها احاطه داشت، و به آنچه مقترن و پیوسته‏ به آنها است و نیز به جوانب مخفی آنها عارف و آگاه بود.

     آن‌گاه خداوند سبحان گشادگی جوّها را بیافرید، و اطراف و گوشه‏های آن را باز نمود، و ارتفاعات طبقات جوّی را پدید آورد. پس در آن گشادگى‏ها و فضاهاى باز شده، آبی را که امواجش متلاطم و پی‌درپی و از بسیاری متراکم و انبوه بود جاری ساخت. آن آب را بر پشت باد تندی که سخت برکَننده و صدایی شدید داشت برنشاند؛ پس آن باد را به بازگرداندن آب امر، و بر محکم بستن و نگهدارى آن مسلّط، و به حدّ آن مقرون نمود.

     سپس خداوند سبحان باد دیگری را بیافرید که وزش آن را عقیم و نابارور، و ملازمت آن را براى حرکت دادن آبْ دائم، و جریان آن را تند و شدید، و مبدأ نشو و تکوین آن را دوردست گردانید؛ پس آن باد را به حرکت دادن و بر هم زدن آب انبوه و متراکم، و برانگیختن و بلند کردن موج دریاها امر نمود.

     پس باد هم مانند جنبانیدن مشک براى گرفتن کره به شدّت آب را جنبانید، و چون وزیدنش در فضا و جای خالی، به آن سخت وزید؛ درحالى‌که اوّل آن را به آخرش، و ساکن آن را به متحرّکش بازمی‏گردانْد، تا آنکه معظم و انبوهی از آن چون کوهى بلند بالا آمد و آن آب‌هاى متراکم کف‌هائى بیرون فرستاد.

     پس خداوند سبحان آن کف‌ها را در هوای باز و جوّ گشاده بالا برد، و هفت آسمان را از آن کف‌ها آفرید و تسویه فرمود؛ درحالى‌که پایین‌ترین آسمان‌ را به صورت موجى نگاه‌ داشته شده، و بالاترین آن را به صورت سقفى محفوظ و طاقى برافراشته و بلند قرار داد، بدون ستون‌هایی که آنها را بر پا دارد و بدون ‌میخ‌ها و یا ریسمان‌هایی که آنها را منتظم و ملتئم نماید.

     سپس آسمان‌ها‌‌ را به زینت کواکب و روشنی ستارگان شکافندۀ تاریکی‌ها، زینت بخشید، و در آنها چراغی نورافشان (خورشید) و ماهی درخشان را جاری ساخت؛ در حالی‌که در فلک و مداری دور زننده و سقفی سیر کننده و لوحی حرکت کننده، در چرخش و حرکت‌اند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-148)
149. ـ جهت اطّلاع بر کفر و عناد آشکار ابوسفیان با خدا و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رجوع شود به: امام شناسی، ج 7، ص 41 و 42؛ ج 8، ص 208؛ ج 18، ص 277؛ انوار ملکوت، ج 2، ص 96. [↑](#footnote-ref-149)
150. ـ أنوار الملکوت، ج‏2، ص 80:

     «1. لَیتَ أشیاخِى بِبَدرٍ شَهِدُوا \*\* وَقعَة الخَزرَجِ مِن وَقعِ الأسَلِ

     2. لَعِبَت هاشِمُ بِالمُلکِ فلا \*\* خَبَرٌ جاءَ و لا وَحىٌ نَزَلَ

     3. لَستُ مِن خِندِفَ إن لَم أنتَقِم \*\* مِن بَنِى أحمَدَ ما کانَ فَعَلَ

     4. قَد أخَذنا مِن عَلىٍّ ثارَنا \*\* و قَتَلنا الفارِسَ اللَّیثَ البَطَلَ

     5. و قَتَلنا القَرنَ1 مِن ساداتِهِم \*\* و عَدَلناهُ بِبَدرٍ فَانعَدَلَ2

     6. فَجَزَیناهُم بِبَدرٍ مِثلَها \*\* وَ بِأُحْدٍ یَومَ أُحْدٍ فَاعتَدَلَ

     7. لَو رَأوهُ فَاستَهَلّوا فَرِحًا \*\* ثُمّ قالوا یا یَزیدُ لا تَشَل

     8. و کَذاکَ الشَّیخُ أوصانِى بِهِ \*\* فَاتَّبَعتُ الشَّیخَ فِیما قَد سَألَ3

     [1. اى کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثه خزرج (واقعه کربلا) که شمشیرهاى کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را مى‏دیدند.

     2. فرزندان هاشم چند روزى با سلطنت بازى کردند؛ پس بدانید که نه خبرى از عالم غیب هست و نه وحیى بر پیغمبر نازل شده است.

     3. از قبیله خِندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم.

     4. ما از على انتقام خود را گرفتیم و آن تک سوار شیر بیشه شجاعت را از پاى درآوردیم.

     5. و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم و انتقام کشته‏هاى خود را در جنگ بدر گرفتیم و اینک کفه ترازو مساوى گردید.

     6. و ما آنان را به کشته‏هاى جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد.

     7. اگر بزرگان قبیله من مى‏دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم از خوشحالى هلهله سر مى‏دادند و مى‏گفتند: اى یزید هیچ‌گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد.

     8. و این‌چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم (منظورش أبى‌سفیان بود). مترجم]

     1) خ ل: «القَرم».

     2) خ ل: «فَاعتَدَلَ».

     3) ناسخ التواریخ (حضرت سیّدالشّهداء) ج 3، ص 137.» ـ پایان متن منقول از أنوار الملکوت. [↑](#footnote-ref-150)
151. ـ سوره الرّوم (30) آیه 23. ترجمه:

     «و از آیات خدا خواب شما در شب، و بیداری شما در روز و طلب کردن (به‌دست آوردن رزق و روزی) شما از فضل و کرم اوست؛ حقّاً در این مطلب نیز نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-151)
152. ـ سوره الزّمر (39) آیه 42. معاد شناسی، ج 1، ص157:

     «خداست که جان‌ها را می‏گیرد در وقت مرگ آنها، و نیز آن جان‌هایی را که در خواب رفته و مرگ آنها نرسیده است. پس آن جان‌هایی را که حکم مرگ را بر آنها جاری کرده در نزد خود نگاه می‌دارد و دیگر به بدن باز نمی‏گرداند؛ ولیکن آن جان‌هایی که در خواب رفته و هنوز مرگشان نرسیده است آنها را رها نموده تا هنگام بیدار شدن به بدن برگردند و تا أجل مسمَّی و زمان معیّن در بدن باقی باشند. و در این امر نشانه‏هایی از قدرت و توحید اوست برای مردمانی که در آیات سبحانیّه او تفکّر بنمایند.» [↑](#footnote-ref-152)
153. ـ به لغت یونانی حس مشترک را «بنطاسیا» گویند که ابن‌سینا در مبدأ و معاد از آن به «فنطاسیا» یاد کرده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-153)
154. ـ سوره یوسف (12) آیات 1 إلی 6. ترجمه:

     «به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. \* الر، آن است آیات کتاب آشکارا. \* حقّاً ما قرآن را قرآن عربی نازل نمودیم به امید آنکه شما آن را تعقّل کنید. \* ما برای تو بهترین حکایات و سرگذشت‏ها را، با وحیی که از این قرآن به سوی تو فرستاده‏ایم، بیان می‌نماییم؛ و تحقیقاً تو قبل از این شرح و بیان ما، از غافلین به این سرگذشت بوده‏ای‏. \* به یاد آور زمانی را که یوسف به پدرش عرض کرد: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره و نیز خورشید و ماه در برابرم به سجده افتادند. \* یعقوب به فرزندش یوسف گفت: ”ای فرزند من! خواب خود را با برادران خود مگو، زیرا آنها بر علیه تو مکر و حیله خواهند نمود؛ به‌درستی‌که شیطان دشمن آشکاراى انسان‌ است.“ \* و این‌چنین پروردگارت تو را برمی‏گزیند، و از علم تأویل رؤیا به تو می‏آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب‏ تمام می‌کند همان‌گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق، تمام کرد. تحقیقاً که پروردگار تو داناست، و کردار و رفتارش از روی حکمت و اتقان و استحکام و مصالح عالیه است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-154)
155. ـ سوره یوسف (12) آیه 36 و 37. افق وحی، ص 278:

     «و همراه با یوسف دو جوان دیگر نیز داخل زندان شدند. یکی از آن دو نفر گفت: من در خواب چنین دیدم که شراب تهیّه می‏کنم، و نفر دیگر گفت: من در رؤیا دیدم روی سر خود نان گذارده‏ام و پرندگان می‏آیند و از آن نان برمی‏دارند و می‏خورند. ای یوسف! ما را از تأویل این رؤیاها مطّلع فرما، زیرا ما تو را از جمله پاکان و نیکوکاران می‏پنداریم. \* یوسف فرمود: قبل از اینکه طعام بیاورند من شما را به تأویل و باطن این خواب‏هایی که دیده‏اید مطّلع خواهم ساخت؛ این نکته را بدانید که خداوندگار من علم تأویل رؤیا را به من عطا فرموده است و من از پیش خود چیزی به شما نمی‏گویم. من از ملّتی فاصله گرفتم که به خدا ایمان نیاورده‏اند، و به روز آخرت کافر می‏باشند و حساب و کتاب و جزائی را پس از مرگ اعتقاد ندارند.» [↑](#footnote-ref-155)
156. ـ سوره یوسف (12) آیه 41. افق وحی، ص 278:

     «ای همراهان من بدانید که تأویل رؤیاهای شما این است که: یکی از شما از زندان خلاص خواهد شد و برای پادشاه شراب آماده خواهد کرد، و امّا دیگری را به دار می‏آویزند و پرندگان از سر او برای خود غذا خواهند ساخت؛ این است حکم حتمی و قطعی و لا یتغیّر پروردگار که از من سؤال نمودید.» [↑](#footnote-ref-156)
157. ـ سوره یوسف (12) آیات 43 إلی 49. ترجمه:

     «و پادشاه مصر گفت: من ‏در خواب‏ هفت گاو سمین و فربه را مى‏بینم که هفت گاو لاغر آنها را می‏خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه‌‏ خشکیده دیگر را مى‏بینم (که بر آن هفت خوشه سبز پیچیده و آنها را از بین می‌برند). ای گروه اشراف و بزرگان، حال اگر تعبیر خواب می‏کنید و در علم تأویل رؤیا سررشته‏ و خبرویّت دارید، درباره رؤیاى من فتوا و نظر دهید. \* آنها گفتند: خواب‌هایی است پریشان و آشفته، و ما به تعبیر چنین خواب‌هایی آگاه نیستیم‏. \* و یکى از آن دو (رفیق زندانى یوسف) که از زندان نجات یافته بود و بعد از چندین سال، یوسف و آنچه را که براى رهایى خود از زندان درخواست کرده بود به یاد آورد، گفت: تحقیقاً من شما را به تعبیر این خواب خبر می‌دهم؛ پس مرا (به زندان) بفرستید. \* (چون به نزد یوسف آمد، گفت:) یوسف، ای مرد صدّیق! نظرت را در تعبیر‏ هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‏خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه‏ خشکیده دیگر، براى ما بیان کن؛ زیرا امید است (با این نظریّه تو، با دست پر) به سوی مردم برگردم تا شاید آنان (تعبیرش را) بفهمند و بدانند. \* یوسف گفت: ”هفت سال متوالى زراعت می‌کنید، و آنچه را درو کردید ـ مگر مقدار کمی از آنچه می‏خورید ـ در سنبله و خوشه‏اش باقی گذارید (تا فاسد نگردد). \* سپس بعد از آن، هفت سال سختی و قحطى پیش می‏آید که همه آنچه را برای آن سال‌ها از پیش ذخیره کرده‏اید ـ مگر قلیلی از آنچه (براى بذر و کشت) نگاه داشته‌اید ـ خواهند خورد. \* پس از آن هفت سال، سالی فرا می‏رسد که در آن ‏باران فراوانى نصیب مردم می‌شود و در آن سال، مردم (از میوه‏ها و دانه‏هاى روغنى) عصاره می‏گیرند و به وسعت و فراوانی نعمت می‌رسند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-157)
158. ـ بحار الأنوار، ج 45، ص 89؛ الخرائج و الجرائح، ج ‏1، ص 253:

     «و مِنها: أنَّهُ علیه السّلام لَمّا أرادَ العِراقَ، قالَت‏ لَهُ‏ أُمُّ‌سَلَمَةَ: لا تَخرُج إلَى العِراقِ فَقَد سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم یَقُولُ: ”یُقتَلُ ابنِیَ الحُسَینُ بِأرضِ‏ العِراقِ.“ و عِندِی تُربَةٌ دَفَعَها إلَیَّ فِی قارُورَةٍ!

     فَقالَ: ”و اللَهِ إنِّی مَقتُولٌ کَذَلِکِ، و إن لَم أخرُج إلَى العِراقِ یَقتُلُونَنِی أیضًا. و إن‏ أحبَبتِ أن أُرِیَکِ مَضجَعِی‏ و مَصرَعَ أصحابِی!“ ثُمَّ مَسَحَ بِیَدِهِ عَلَى وَجهِها فَفَسَحَ اللهُ فِی بَصَرِها حَتَّى أراها (رَأت، رَأیًا) ذَلِکَ کُلَّهُ. و أخَذَ تُربَةً فأعطاها مِن تِلکَ التُّربَةِ أیضًا فِی قارُورَةٍ أُخرَى، و قالَ علیه السّلام: ”فإذا فاضَتا دَمًا فاعلَمِی أنِّی قَد قُتِلتُ!“

     فَقالَت أُمُّ سَلَمَةَ: فَلَمّا کانَ یَومُ عاشُوراءَ نَظَرتُ إلَى القارُورَتَینِ بَعدَ الظُّهرِ فإذا هُما قَد فاضَتا دَمًا!

     فَصاحَت. و لَم یُقلَب فِی ذَلِکَ الیَومِ حَجَرٌ و لا مَدَرٌ إلّا وُجِدَ تَحتَهُ دَمٌ عَبِیطٌ!»

     ترجمه:

     «از جمله معجزات حضرت امام حسین علیه السّلام این است: هنگامی که آن حضرت قصد خروج به طرف عراق نمود، امّ‌سلمه عرضه داشت: به طرف عراق مرو، چرا که من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‏فرمود: ”پسرم حسین در سرزمین عراق کشته خواهد شد.“ و اکنون آن تربتی را که رسول خدا در شیشه‏ای به من داده، در نزد من است.

     سیّدالشّهداء علیه السّلام فرمود: ”به خدا قسم که من این‌چنین کشته خواهم شد، و اگر به طرف عراق هم نروم مرا خواهند کشت. آیا دوست داری مضجع و خوابگاه خود و اصحابم را به تو نشان دهم؟!“

     سپس حضرت با دست مبارک خود بر صورت امّ‌سلمه کشید تا خداوند چشم او را به قدری باز کرد که همه آنها را دید. آنگاه تربتی را از همان تربت برداشت و آن را در میان شیشه دیگری گذاشت و به امّ‌سلمه داد و فرمود: ”هرگاه دیدی که این دو تبدیل به خون شد، بدان‌ که من کشته شده‏ام.“

     ام‌ّسلمه می‌گوید: چون روز عاشوراء فرا رسید و من بعد از ظهر به آن دو شیشه نظر کردم، ناگهان دیدم پر از خون شده‏اند!

     امّ‌سلمه از دیدن این منظره شروع به صیحه زدن نمود. در آن روز هیچ سنگ و ریگی را بلند نمی‏کردند مگر اینکه در زیر آن خون تازه یافت می‌شد!» ( محقّق) [↑](#footnote-ref-158)
159. ـ معادشناسی، ج 3، ص 119: «چنان‌که از امّ‌سلمه مروی است که: رسول خدا شبی از ما غائب شد در مدّت طویلی، و سپس آمد به نزد ما، و دیدیم آن حضرت گردآلود و با موهای ژولیده مراجعت کرده و در یک دست خود چیزی دارد که انگشت‏ها را بسته است. عرض کردم: یا رسول الله! چرا شما را بدین وضع پریشان غبارآلود و ژولیده می‏بینم؟!

     حضرت فرمود: ”در این وقت مرا سیر دادند به محلّی در عراق که نامش کربلاست، و مَصرع حسین فرزند من و جماعتی از فرزندان اهل بیت مرا به من نشان دادند، و من شروع کردم که خون‌های آنان را جمع کنم، و بیا اینک خون‏ها در دست من است“؛ و دست خود را به سوی من باز کرد و فرمود: ”بگیر اینها را و محفوظ نگاهدار!“

     من خونها را گرفتم و توجّه کردم دیدم شبیه خاک قرمز رنگ است؛ در شیشه‏ای نهادم و سر آن را بستم و محفوظ داشتم. چون حسین از مکّه به طرف عراق حرکت کرد هر صبح و شب من شیشه را می‌گرفتم و می‏بوییدم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم. چون روز عاشورای از محرّم، همان روزی که حسین در آن روز شهید شد، من در آن شیشه نگاه کردم، در اوّل صبح آن خاک قرمز به حال خود بود، و چون در پایان روز نگاه کردم دیدم تبدیل به خون تازه شده است.» [↑](#footnote-ref-159)
160. ـ بحار الأنوار، ج 44، ص 252؛ الله شناسی، ج 1، ص 367:

     «عالم کبیر و محقّق عظیم مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری، از مجاهد، از ابن‌عبّاس روایت کرده است که او گفت:

     در سفری که حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام به سمت صفّین حرکت می‏نمود، من در محضرش بودم. هنگامی که به نینوا که در ناحیه شطّ‌الفرات است رسید، با بلندترین صداهای خود مرا ندا کرد و گفت: ”یا بنَ عَبّاسٍ! أ تَعرِفُ هَذا المَوضِعَ؟! ای پسر عبّاس! آیا این محلّ را می‏شناسی؟!“

     به او گفتم: یا أمیرالمؤمنین! نمی‏شناسم!

     حضرت فرمود: ”لَو عَرَفتَهُ کَمَعرِفَتِی، لَم تَکُن تَجُوزُهُ حَتَّی تَبکِیَ کَبُکائی؛ اگر می‏شناختی مانند شناختن من، این‌طور نبود که از آن بگذری مگر آنکه به مثل گریه من گریه کنی.“

     ابن‌عبّاس می‏گوید: حضرت گریه‏ای طولانی نمود، تا به جایی‌که محاسنش را فرا گرفت و اشک‌هایش بر روی سینه‏اش جاری گشت، و ما هم با او می‏گریستیم، و او می‏گفت:

     ”أوَّه! أوَّه! ما لِی و لِآل لِأبِی‌سُفیانَ؟! ما لِی و لِآلِ حَربٍ حِزبِ الشَّیطانِ و أولِیَآءِ الکُفرِ؟! یا أباعَبدِاللَهِ! فَقَد لَقِی أبُوکَ مِثلَ الّذی تَلقَی مِنهُم! آه آه! مرا به آل أبوسفیان چه کار؟! مرا با آل حرب چه کار؛ حزب شیطان و اولیای کفر؟! ای أباعبدالله! تحقیقاً مثل آنچه را که تو از آنها می‏بینی پدر تو نیز دیده است!“

     سپس آب وضو طلبید و وضو ساخت برای نماز، و تا جایی که می‏خواست نماز بخواند نماز گزارد. و پس از آن به مثل گفتار نخستینش مطلب را ادا نمود؛ مگر آنکه بعد از انقضاء نمازش و گفتارش ساعتی حالت خلسه وی را فرو گرفت، و سپس به حال آمد و گفت: ”ای پسر عبّاس!“ من گفتم: منم ابن‌عبّاس.

     حضرت فرمود: ”ألا أُحَدِّثُکَ بِما رَأیتُ فی مَنامِی آنِفًا عِندَ رَقدَتِی؟! آیا من برای تو بازگو نکنم آنچه در عالم منام و رویایم اینک که خواب مرا فرا گرفت مشاهده کرده‏ام؟!“

     من گفتم: چشمانت را خواب ربود؛ و ای أمیرالمؤمنین تو مشاهده خیری نمودی!

     حضرت فرمود: ”کَأنِّی بِرِجالٍ قَد نَزَلُوا مِنَ السَّماءِ و مَعَهُم أعلامٌ بِیضٌ، و قَد تَقَلَّدُوا سُیُوفَهُم و هِی [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-160)
161. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بِیضٌ تَلمَعُ، و قَد خَطُّوا حَولَ هَذِهِ الارضِ خَطَّةً. ثُمَّ رَأیتُ کَأنَّ هَذا النَّخِیلَ قَد ضَرَبَت بِأغصانِها الارضَ، تَضطَرِبُ بِدَمٍ عَبِیطٍ.

     و کَأنِّی بِالحُسَینِ سَخلَتِی و فَرخِی و مُضغَتِی و مُخِّی، قَد غَرِقَ فیه یَستَغِیثُ فیه فَلا یُغاثُ.

     و کَأنَّ الرِّجالَ البِیضَ قَد نَزَلُوا مِنَ السَّماءِ یُنادُونَهُ و یَقُولُونَ: صَبرًا آلَ الرَّسُولِ! فَإنَّکُم تُقتَلُونَ عَلَی أیدِی شِرارِ النّاسِ. و هَذِهِ الجَنَّةُ یا أباعَبدِاللَهِ إلَیک مُشتاقَةٌ.

     ثُمَّ یَعُزُّونَنِی و یَقُولُونَ: یا أباالحَسَنِ! أبشِر فَقَد أقَرَّ اللَهُ بِهِ عَینَکَ یَومَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِینَ. ثُمَّ انتَبَهتُ هَکَذا!

     و الّذی نَفسُ عَلیٍّ بِیَدِهِ، لَقَد حَدَّثَنِی الصّادِقُ المُصَدَّقُ: أبُوالقاسِمِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ و آلِهِ فی خُرُوجِی إلَی أهلِ البَغی عَلَینا. و هَذِهِ أرضُ کَربٍ و بَلاءٍ، یُدفَنُ فِیها الحُسَینُ علیه السّلام و سَبعَة عَشَرَ رَجُلًا مِن وُلدِی و وُلدِ فاطِمَةَ. و إنَّها لَفِی السَّمَاواتِ مَعرُوفَةٌ تُذکَرُ أرضُ کَربٍ و بَلاءٍ کَما تُذکَرُ بُقعَةُ الحَرَمَینِ و بُقعَةُ بَیتِ‌المَقدِسِ.“ـ إلخ. \*

     ”گویا من دیدم مردانی را که از آسمان فرود آمدند و با ایشان پرچم‌های سپیدی بود، در حالی‌که شمشیرهایشان را نیز که سپید بود و درخشش می‏کرد با خودشان حمائل کرده بودند. ایشان دور تا دور این زمین را خطّی کشیدند. پس از آن من دیدم گویا این درختان خرما شاخه‏های خود را به زمین می‏زدند، و آن شاخه‏ها در خون تازه به حرکت درآمده و موج می‏زدند.

     و گویا من حسینم را که کودک من و جوجه من و پاره گوشت من و مغز من می‏باشد، مشاهده کردم که در آن خونها غرق گشته است، استغاثه می‌کند و کسی به ندای وی پاسخ نمی‏گوید.

     و آن مردان سپید پوش از آسمان به زیر آمدند و حسینم را ندا می‏دادند که: شکیبا باشید ای آل رسول! به جهت آنکه شما در زیر دستهای شرار مردم کشته می‏شوید. و ای أباعبدالله! این است بهشت که مشتاق به سوی تو می‏باشد.

     و پس از آن مرا تسلیت و تعزیت گفتند که: ای أباالحسن! بشارت باد تو را! زیرا حقیقةً خداوند به ‌واسطه حسین چشم تو را در روزی که مردم در روز رستاخیز در پیشگاه حضرت ربّ العالمین قیام دارند، تر و تازه کرده است. پس از رویت این داستان من به حال آمدم همین‌طور که می‏نگری!

     سوگند به آنکه جان علی در دست قدرت اوست، حضرت أبوالقاسم راستگوی به راستی تصدیق شده صلّی الله علیه و آله مرا خبر داد در این خروجم به سوی اهل بغی و عدوان که بر ما ستم پیشه می‏دارند. و این است زمین کَرب و بَلا (غصّه و ابتلاء) که در آن حسین علیه السّلام با هفده نفر مردانی که از پسران من و پسران فاطمه می‏باشند مدفون خواهند شد. این زمین در آسمان‌ها معروف و مذکور است به ارض کرب و بلا؛ به همان‌گونه که بُقعَتَین حرمین (مکّه و مدینه) و بقعه بیت‌المقدّس در آسمان‌ها مشهور و مذکور می‏باشد.“ـ تا آخر روایت.

     \* خصائص الحسین، طبع سنگی (سنه 1303 هجریه قمریه) ص 12 و 13.» ـ پایان متن منقول از الله شناسی. [↑](#footnote-ref-161)
162. ـ امام شناسی، ج 15، ص 334:

     «محدّث قمى از ارشاد شیخ مفید نقل فرموده است که: در مسیر کربلا شبى در آخر شب حضرت امام حسین علیه السّلام امر فرمود تا آب‌گیرى کنند، و مشک‌ها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود، و از قصر بنى‌مقاتل خارج شد. عَقَبة بن سَمعان مى‏گوید: ساعتى با آن حضرت سیر کردیم و به آن حضرت پینگى و حالت چرتى بر همان کیفیّت که بر روى اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد درحالى‌که مى‏گفت:

     إنّا لِلّهِ و إنّا إلَیهِ راجِعونَ. و الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ.

     ”تحقیقاً ما ملک طلق خداییم، و ما به سوى او رجعت کنندگانیم. و حمد و سپاس اختصاص به خدا پروردگار عالمیان دارد.“

     این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود. در این حال فرزندش على بن الحسین علیهما السّلام که سوار بر اسبى بود به سوى وى آمد و گفت:

     بِمَ حَمِدْتَ اللهَ و اسْتَرْجَعْتَ؟!

     ”علّت حمد و استرجاع شما چه بود؟!“

     حضرت فرمود:

     یا بُنَىَّ! إنّى خَفَقتُ خَفقَةً فَعَنَّ ـ أى ظَهَرَ ـ لِى فارِسٌ عَلَى فَرَسٍ و هُوَ یَقولُ: القَومُ یَسِیرونَ و المَنایا تَسِیرُ إلَیهِم؛ فَعَلِمتُ: أنَّها أنفُسُنا نُعِیَتْ إلَینا!

     ”اى نور دیده، پسرک من! من که در راه مى‏آمدم، چرت مختصرى مرا گرفت، و براى من اسب سوارى که بر روى اسبى بود ظاهر شد، و او مى‏گفت: این قوم مى‏روند و مرگ‌ها هم به سوى ایشان مى‏رود؛ بنابراین دانستم که: خبر مرگ ما، به ما داده مى‏شود!“

     فرزندش عرض کرد:

     یا أبَهْ! لا أراکَ اللهُ سُوءًا! ألَسْنا عَلَى الحَقِّ؟!

     ”اى پدرجان! خداوند براى تو روز بدى را پیش نیاورد! آیا ما بر حق نیستیم؟!“

     حضرت فرمود:

     بَلَى و الَّذِى إلَیهِ مَرجِعُ العِبادِ!

     ”بلى، و سوگند به آن کسى که بازگشت بندگان به سوى اوست، ما بر حق هستیم!“

     على عرض کرد:

     فإنَّنا إذًا لا نُبالِى أنْ نَمُوتَ مُحِقِّینَ!

     ”پس در این‌صورت تحقیقاً ما باکى از مرگ نداریم با وجود آنکه مُحقّمى باشیم!“

     حضرت فرمود:

     جَزاکَ اللهُ مِن وَلَدٍ خَیرَ ما جَزَى وَلَدًا عَن والِدِهِ! \*

     ”خداوند تو را جزا بدهد جزاى فرزندى، به بهترین جزاى پسرى که از پدرش داده است!“

     \* نفس المهموم، ص 122 و ص 123.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-162)
163. ـ سوره الرّعد (13) آیه 9. ترجمه:

     «اوست عالم به غیب و پنهان، و به شهادت و آشکار؛ و اوست تنها موجود بزرگ و با عظمت که تعالی و برتری بر همه دارد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-163)
164. ـ سوره القصص (28) آیات 30 إلی 32. ترجمه:

     «و چون موسی به سمت آتش آمد، از کنار طرف راست وادی، در زمین بدون سقفِ برکت داده شده، به وی از درخت ندا آمد که: ”ای موسی، من هستم خداوند، پروردگار عالمیان‏! \* و ای موسی، عصای خود را بیفکن!“ پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهایی در حرکت است، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به عقب باز نگردانید. و در این وقت به او خطاب رسید که: ”ای موسی، پیش‌آی و مترس‏ که تو از زمره اهل امن و امان خواهی بود! \* دستت را در گریبانت فروببر و آنگاه آن را از زیر لباست بیرون آور! آن دست، سفید و درخشنده در برابر نظاره‌کنندگان است بدون آنکه این سفیدى امر بدى (مانند پیسى) باشد، بلکه درخشان و نورانى است؛ و برای رهایی‏ از این ترس و وحشت، دست‌هایت را به سینه‌ات بگذار! پس این دو معجزه (عصا و ید بیضاء) دو برهان از جانب پروردگار توست به سوی فرعون و اطرافیان او که همواره قومی فاسق و متجاوز هستند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-164)
165. ـ سوره طه (20) آیات 63 إلی 70. ترجمه:

     «فرعونیان‏ گفتند: به درستى که این دو (موسی و هارون) هرآینه ساحرند و می‏خواهند شما را به وسیله سحرشان از سرزمین‌ خودتان بیرون کنند، و طریقه و راه‌ و روش‌برتر و عالی‌تر شما را از بین ببرند؛ \* بنابراین کید و مکر خود را گرد آورید و آن‌گاه صف‌بسته به پیش آیید که قطعاً رستگاری و کامیابی امروز از آن کسی است که برتری یابد و فایق آید. \* ساحران‏ گفتند: ای موسی، آیا تو (عصا و چوب‌دستی خود را) می‏افکنی یا آنکه ما اوّل کسی باشیم که می‌اندازیم؟ \* موسی گفت: ”بلکه شما بیندازید!“ پس ناگهان ریسمان‌ها و چوب‌دستی‏های آنها، بر اثر سحرشان در خیال او چنین‏ می‏نمود که به سرعت راه می‌روند. \* پس موسی در نفسش خوف و هراسی احساس کرد. \* گفتیم: ”مترس که البتّه تو خود عالی‌تر و برتر هستی، \* و اینک آنچه را در دست راست داری بینداز تا تمام آنچه را ساخته‏اند فروبلعد. تحقیقاً آنچه را ساخته‌اند، کید و حیله ساحر است، و ساحر هر‌جا رود رستگار و کامیاب نخواهد شد.“ \* پس ساحران همگى به سجده درافکنده شدند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-165)
166. ـ سوره المائدة (5) آیه110. معاد شناسی، ج 5، ص 307:

     «در روزی که خداوند فرستادگان از طرف خود را جمع می‌کند، به حضرت عیسی می‌فرماید: ”ای عیسی! یاد بیاور نعمت‏هایی را که من بر تو و بر مادرت دادم! در آن زمانی که تو را به روح‌القُدس مؤیّد گردانیدم در وقتی که طفلی در گاهواره بودی، و در زمان کهولت، با مردم سخن می‏گفتی! و در آن زمانی که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل را تعلیم نمودم! و در آن زمانی که تو از گِل مثل صورت پرنده‏ای می‏ساختی به اذن من، و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گِل دمیده شده به اذن من‏ به صورت پرنده‏ای به پرواز در می‏آمد! و کور مادرزادی که چشم‌های او به کلّی محو بود و کسی را که به مرض پیس مبتلا بود، به اذن من شفا می‌دادی! و در آن زمانی که مردگان را به اذن من از میان قبورشان زنده می‌نمودی و خارج می‌کردی! و در آن زمانی که برای بنی‌إسرائیل از آیات و بیّنات آوردی و آنان قصد سوء نسبت به تو داشتند، من آنها را از گزند رسانیدن به تو باز داشتم! و بعد از این آیات و معجزاتی که به دست تو جاری شد، مردمی که ایمان نیاوردند و به تو کافر شدند گفتند: این کارها غیر از سحر آشکاری، چیز دیگری نیست.» [↑](#footnote-ref-166)
167. ـ سوره الإسراء (17) آیه 88. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 9:

     «بگو ای پیغمبر! اگر جنّ و إنس با هم مجتمع گردند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند؛ گرچه پشت به پشت هم دهند و در این کار ظهیر و یاور یکدیگر باشند.» [↑](#footnote-ref-167)
168. ـ سوره القمر (54) آیه 1 و 2. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 110:

     «ساعت قیامت نزدیک شد، و ماه شکاف برداشت و پاره شد. \* و اگر آیه‏ای را ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: از جانب محمّد سحری است مستمرّ.» [↑](#footnote-ref-168)
169. ـ بحار الأنوار، ج 17، ص 411؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 159:

     «قالَ جابِرٌ: و کُنّا یَومًا جُلوسًا حَولَهُ صلّی الله علیه وآله فی مَسجِدِهِ. فَأخَذَ کَفًّا مِن حَصَى المَسجِدِ، فَنَطَقَتِ الحَصَیاتُ کُلُّها فی یَدِهِ بِالتَّسبیحِ؛ ثُمَّ قَذَفَ بِها إلَى مَوضِعِها فی المَسجِدِ.»

     ترجمه:

     «جابر می‏گوید: روزی در مسجد گرداگرد رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بودیم. حضرت، یک مشت سنگ‌ریزه برداشت، سنگ‌ریزه‏ها در دست او تسبیح گفتند؛ پس آنها را به جای خود انداخت‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-169)
170. ـ افق وحی ص 54، تعلیقه:

     «مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 1، ص 90؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 370؛ صحیح بخارى، ج 1، ص 876:

     ”31. حدثنا سعید بن أبی‌مریم قال: حدثنا محمّد بن جعفر قال: أخبرَنى یحیی بن سعید قال: أخبرَنی ابنُ‌أنس أنّه سمِع جابر بن‌ عبدالله قال: کان جِذعٌ یقوم إلیه النّبی صلّی الله علیه (و آله‏) و سلّم، فلمّا وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل أصوات العشار حتّی نزل النّبى صلّی الله علیه (و آله‏) و سلّم فوضع یده علیه.“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-170)
171. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”ابن‌أنس خبر داد که او از جابر بن عبدالله شنید که گفت: تنه درخت خرمایى بود که پیغمبر خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم هنگام سخنرانى بدان تکیه مى‏دادند و هنگامى که براى پیامبر خدا منبرى ساخته و قرار دادند و حضرت بر منبر رفته و ایراد سخن کردند، ما شنیدیم که از این تنۀ درخت خرما صداى ناله‏اى برخاست به مانند صداى ناله شتر ماده حامله تا اینکه پیامبر خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم از منبر پایین آمدند و دست خویش را بر آن تنه درخت خرما نهادند تا او آرام گرفت.“» ـ پایان متن منقول از افق وحی.

     الخرائج، ج 1، ص 165؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 370؛ قصص الأنبیاء (راوندی) ص 311:

     «و عَن ابنِ‌حامِدٍ، حَدَّثَنا أبوبکر مُحمّدُ بنُ الحُسَینِ، حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مَنصورٍ، حَدَّثَنا عَمرُو بنُ یونُسَ بنِ القاسم الیمانی، عَن عِکرِمَةَ بنِ عَمّارٍ، حَدَّثَنا إسحاقُ بنُ عَبدِاللهِ بنِ أبی‌طلحة، حَدَّثَنا أنَسٌ، قال‏:

     کانَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم یَقُومُ فَیُسنِدُ ظَهرَهُ إلَى جِذعٍ مَنصُوبٍ فی المَسجِدِ یَومَ الجُمُعَةِ فَیَخطُبُ بِالنّاسِ. فَجاءَهُ رُومِیٌّ فَقالَ: یا رَسُولَ اللهِ أصنَعُ لَکَ شَیئًا تَقعُدُ عَلَیهِ؟ فَصَنَعَ لَهُ مِنبَرًا لَهُ دَرَجَتانِ و یَقعُدُ عَلَى الثّالِثَةِ.

     فَلَمّا صَعِدَ رَسُولُ اللهِ صلّی اله علیه و آله و سلّم خارَ الجِذعُ کَخُوارِ الثَّورِ. فَنَزَلَ إلَیهِ رَسُولُ اللهِ صلّی اله علیه و آله و سلّم فَسَکَتَ، فَقالَ: ”و الّذی نَفسِی بِیَدِهِ لَو لَم ألتَزِمْهُ لَما زالَ کَذا إلَى یَومِ القِیامَةِ!“ ثُمَّ أمَرَ بِها فَاقْتُلِعَتْ فَدُفِنَت تَحتَ مِنبَرِهِ.»

     ترجمه:

     «از انس بن مالک چنین روایت شده است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در روزهاى جمعه، پشت خود را به تنه درخت خرمایى که در مسجد نصب شده بود تکیه ‌داده و برای مردم خطبه ایراد مى‏فرمود. پس مردی رومى آمد و گفت: ”یا رسول الله، آیا اجازه می‌دهید براى شما چیزى بسازم که بر آن بنشینید؟“ و پس از آن منبرى ساخت که دو پله داشت و آن حضرت در مرتبه سوّم آن مى‏نشست.

     پس همین‌که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر منبر برآمد، آن ستون همچون صداى گاو، به شدّت صیحه می‌کشید و ناله می‌کرد. پس حضرت از منبر به زیر آمد و به طرف آن ستون رفت تا آرام گرفت و فرمود: ”قسم به آن کسى که جان من در دست اوست اگر من خود را به آن نمى‏چسباندم و آن را در برنمی‌گرفتم، مازال تا قیامت این‌چنین ناله می‌نمود!“ سپس امر فرمود که آن درخت را کندند و در زیر منبر رسول خدا دفن نمودند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-171)
172. ـ امام شناسى، ج‏10، ص 270:

     «و نیز در مراجعت از تبوک قَتادَه در ضمن حدیث مفصّلى مى‏گوید: با من یک‏ إداوَه‏اى بود که آب خود را در آن نگه مى‏داشتم، و یک رَکْوَه‏اى\* بود که در آن آب مى‏نوشیدم. رسول خدا از آب إداوۀ من صبح‌گاهى وضو ساخت و قدرى از آب آن زیاد آمد و فرمود: ”احتَفِظْ بِما فِى الإداوَةِ و الرَّکوَةِ فَإنَّ لَها شَأنًا؛ آب کوزه چرمى و آب‌خورى چرمى را نگاه دار که داراى اهمیت است.“

     رسول خدا نماز صبح را با ما به جاى آورده و در آن سوره مائده را تلاوت کردند و آن‌گاه سوار شد و در وقت ظهر به سپاهیان رسید. و ما با آن حضرت بودیم و از شدّت عطش نزدیک بود گردن‏هاى اشتران و اسبان جدا شود؛ دراین‌حال رسول خدا از من آن إداوَه و رَکوَه را خواست و آبی که در إداوه بود در رکوه ریخت و انگشتان خود را در آن رکوه (آب‌خورى) نهاد. از بین انگشتان او آب مى‏جوشید. مردم مى‏آمدند و آب برمى‏داشتند و آب به قدرى فیضان کرد که همه سیراب شدند و اسبان و شتران خود را سیراب کردند. و در آن لشگر دوازده هزار نفر شتر بود، و گفته مى‏شود: پانزده هزار نفر شتر بود و سى هزار نفر مرد بود و ده هزار عدد اسب بود. و این همان سرّى بود که پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم به أبوقَتاده گفتند: ”احتَفِظْ بِما فِى الرَّکوَةِ و الإداوَة.“ \*\*

     \* إدَواه ظرفى است به شکل کوزه هرمى شکل از پوست که در آن آب رانگاهدارى مى‏کنند و رکوَه ظرفى همچون کاسه از پوست که در آن آب مى‏آشامند.

     \*\* مغازى، ج3، ص 1040 و ص 1041؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 629 از خرائج ‌و جرایح راوندى.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-172)
173. ـ الف: شهادت سوسمار بر رسالت رسول خدا:

     مناقب آل أبی‌طالب، ج 1، ص 94؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 406:

     «الخرائج و الجرائح‏ رُوِی‏ أنَّ النَّبِیَّ صلّی الله علیه و آله کانَ فی أصحابِهِ إذ جاءَهُ أعرابِیٌّ مَعَهُ ضَبٌّ قَد صادَهُ و جَعَلَهُ فی کُمِّهِ. قالَ: مَن هَذا؟

     قالُوا: هَذا النَّبِیُ‏!

     قالَ: و اللّاتِ و العُزَّى ما أحَدٌ أبغَضَ إلَیَّ مِنکَ و لَو لا أن تُسَمِّیَنِی قَومِی عَجُولًا لَعَجَّلتُ عَلَیکَ فَقَتَلتُکَ! [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-173)
174. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَقالَ: ”ما حَمَلَکَ عَلَى ما قُلتَ؟ آمِن بِاللهِ!“

     قالَ: لا آمَنتُ أو یُؤمِنَ بِکَ هَذا الضَّبُّ، و طَرَحَهُ.

     فَقالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله: ”یا ضَبُّ!“

     فَأجابَهُ الضَّبُّ بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ یَسمَعُهُ القَومُ: لَبَّیکَ و سَعدَیکَ یا زَینَ مَن وافَى القِیامَةَ!

     قالَ: ”مَن تَعبُدُ؟“

     قالَ: الّذی فی السَّماءِ عَرشُهُ و فی الأرضِ سُلطانُهُ و فی البَحرِ سَبِیلُهُ و فی الجَنَّةِ رَحمَتُهُ و فی النّارِ عِقابُهُ.

     قالَ: ”فَمَن أنا یا ضَبُّ؟“

     قالَ: رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ و خاتَمُ النَّبِیِّینَ. و قَد أفلَحَ مَن صَدَّقَکَ و خابَ مَن کَذَّبَکَ.

     قالَ الأعرابِیُّ: لا أتَّبِعُ أثَرًا بَعدَ عَینٍ لَقَد جِئتُکَ. و ما عَلَى ظَهرِ الأرضِ‏ أحَدٌ أبغَضَ إلَیَّ مِنکَ و إنَّکَ الآنَ أحَبُّ إلَیَّ مِن نَفسِی و والِدَیَّ. أشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللهُ و أنَّکَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ.

     فَرَجَعَ إلَى قَومِهِ و کانَ مِن بَنِی سُلَیمٍ فَأخبَرَهُم بِالقِصَّةِ فَآمَنَ ألفُ إنسانٍ مِنهُم‏.»

     ترجمه: «در کتاب خرائج و جرائح راوندی روایت شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در جمع اصحاب خود نشسته بود که ناگهان یک مرد اعرابی که سوسماری را گرفته و در آستین خود مخفی کرده بود، خدمت حضرت آمد و گفت: این شخص کیست؟

     اصحاب گفتند: پیامبر خداست!

     اعرابی گفت: قسم به لات و عزّی، در دنیا هیچ کس مبغوض‌تر از تو نزد من نیست و اگر قوم من مرا عجول نمی‏خواندند، هرآینه در مورد تو عجله کرده و تو را به قتل می‏رساندم.

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ”چه چیز تو را به آنچه گفتی وادار کرده است؟! به خدا ایمان بیاور!“

     اعرابی گفت: ایمان نمی‏آورم مگر اینکه این سوسمار به تو ایمان آورد، و آن را از آستین خود بیرون انداخت.

     پیغمبر فرمود: ”ای سوسمار!“

     سوسمار به زبان عربی فصیح که همه شنیدند، جواب داد: لبیک و سعدیک، ای زینت کسانی که در قیامت بسر می‌برند!

     پیغمبر فرمود: ”چه کسی را می‏پرستی؟“

     سوسمار گفت: آن که در آسمان‌ عرش اوست، و در زمین سلطنت اوست، و در دریا سَبیل [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-174)
175. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اوست، و در بهشت رحمت اوست، و در آتش جهنّم عقاب اوست.

     پیغمبر فرمود: ”من کیستم ای سوسمار؟“

     سوسمار گفت: تو رسول و فرستاده پروردگار عالمیان و خاتم پیغمبران هستی. و حقّاً فلاح و رستگارى از آن کسى است که‏ تو را تصدیق کند و خَیبت و پشیمانى از آن کسى است که‏ تو را تکذیب نماید.

     اعرابی به رسول خدا عرض کرد: بعد از آنچه که بالعین و الوجدان دیدم، مسیر و مذهب دیگری را پیروی نخواهم نمود، و پیش از این در روی زمین هیچ‌کس از تو در نزد من مبغوض‌تر نبود و تحقیقاً الآن تو از جانم و پدر و مادرم محبوب‌تر و عزیزتر هستی. شهادت مى‏دهم که معبودى جز خداوند نیست و اینکه محمّد فرستاده اوست.

     آنگاه به سوی قبیله‌اش که بنی‌سلیم بودند، برگشت و قصّه را به آنها گفت و هزار نفر از آنها ایمان آوردند.» (محقّق)

     ب: شهادت شتر بر بی‏گناهی صاحبش در نزد رسول خدا:

     مناقب آل ابی‌طالب، ج 1، ص 97؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 403؛ الخرائج، ج 1، ص 41:

     «و منها: أنَّ أعرابِیًّا بَدَوِیًّا یمانِیًّا أتَى النَّبِی صلّی الله علیه و آله و سلّم عَلَى ناقَةٍ حَمراءَ.

     فَلَمّا قَضَى تَحِیّتَهُ قالُوا: إنَّ النّاقَةَ الَّتِی تَحتَ الأعرابِی سَرِقَةٌ.

     قالَ: ”أ لَکم بَیّنَةٌ؟“

     قالُوا: نَعَم.

     قالَ: ”یا عَلِی، خُذ حَقَّ اللهِ مِنَ الأعرابِی إن قامَت عَلَیهِ البَیّنَةُ.“

     فَأطرَقَ الأعرابِی ساعَةً، ثُمَّ قالَ: ”قُم یا أعرابِی لِأمرِ اللهِ و إلّا فَأدلِ بِحُجَّتِک!“

     فَقالَتِ النّاقَةُ: و الّذی بَعَثَک بِالحَقِّ نَبِیًّا ـ یا رسولَ اللهِ‏ ـ إنَّ هَذا ما سَرَقَنِی و لا مَلَکنِی أحَدٌ سِواهُ.

     فَقالَ النَّبِی صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”یا أعرابِی ما الّذی أنطَقَها بِعُذرِک و ما الّذی قُلتَ؟“

     قالَ: قُلتُ: اَللَهمّ إنَّک لَستَ بِرَبٍّ استَحدَثناک و لا مَعَک إلَهٌ أعانَک عَلَى خَلقِنا و لا مَعَک رَبٌّ فَیشرَکک فی رُبُوبِیّتِک. أنتَ رَبُّنا کما تَقُولُ و فَوقَ ما یقُولُ القائِلُونَ. أسألُک أن تُصَلِّی عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و أن تُبرِئَنِی بِبَراءَتِی!

     فَقالَ النَّبِی صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”و الّذی بَعَثَنِی بِالحَقِّ نَبِیًّا لَقَد رَأیتُ المَلائِکةَ یبتَدِرُونَ أفواهَ الأزِقَّةِ یکتُبُونَ مَقالَتَک! ألا مَن نَزَلَ بِهِ مِثلُ ما نَزَلَ بِک فَلیقُل مِثلَ مَقالَتِک و لیکثِرِ الصَّلاةَ عَلَیّ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-175)
176. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَینقِذَهُ اللهُ تَعالَى.“‏»

     ترجمه: «و از معجزات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم این است که: روزی یک مرد اعرابی که بدویّ و اهل یمن بود در حالی‌که سوار بر شتر سرخ رنگی بود، خدمت پیامبر اکرم رسید.

     چون سلام و تحیّت خود را ابلاغ کرد، مردم گفتند: این شتری که اعرابی بر آن سوار شده دزدی است!

     حضرت فرمود: ”بیّنه و شاهدی دارید؟“

     گفتند: بله یا رسول الله!

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ”ای علی، اگر بیّنه‏ بر علیه او اقامه گشت، حقّ‌الله را از او بگیر!“

     اعرابی مدّتی سرش را به زیر انداخت و سپس حضرت فرمود: ”برخیز ای اعرابی و به امر و حکم خدا عمل کن، و الاّ حجّت و دلیل خود را بیاور!“

     در این هنگام، شتر به صدا درآمد و گفت: یا رسول الله، قسم به آن کسی که تو را به حق برانگیخته، این شخص مرا ندزدیده است و من مالکی غیر از او ندارم!

     پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”ای اعرابی، چه چیزی سبب شد و چه گفتی که خداوند این شتر را به عذر و بی‏گناهی تو، به نطق درآورد؟!“

     مرد اعرابی عرض کرد: گفتم: بارپروردگارا! حقّاً تو پروردگاری نیستی که ما تو را حادث کنیم (بلکه تو قدیم و ازلی هستی)، و با تو معبودی نیست تا در خلقِ ما تو را کمک کند، و با تو پروردگاری نیست تا در ربوبیّت تو شریک باشد. تو پروردگار ما هستی ‏چنان‌که تو خود گفتی، و مافوق آنچه که گویندگان می‌گویند می‏باشی. من از تو تقاضامندم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی و مرا به بی‏گناهی‌ام تبرئه نمایی!“

     آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ” سوگند به آن کسى که مرا به نبوّت برانگیخت‏، هرآینه ملائکه را دیدم که در اوّل هر کوچه‌ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و این کلام تو را می‏نوشتند! آگاه باش که هر کس به مثل آنچه که بر تو نازل گشت گرفتار گردد، باید مانند این کلام و دعای تو را بگوید و بر من زیاد درود بفرستد تا خداوند سبحان او را نجات دهد.“» (محقّق)

     ـ الف: برکت طعام در حدیث عشیره:

     امام شناسی، ج 10، ص40:

     «و أبوجعفر طبرى هم‌چنین در تاریخ خود روایت کرده است که: مردى به على علیه السّلام [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-176)
177. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفت:”یا أمیرَالمُؤمنینَ، بِمَ وَرِثتَ ابنَ عَمِّکَ دونَ عَمُّکَ؛ به چه علّت تو از پسر عموى خودت إرث بردى نه از عمویت، اى امیر مؤمنان؟!“

     حضرت سه بار گفت: ”هاؤُم؛ بگیرید از من این مطلب را! بگیرید از من این مطلب را! بگیرید از من این مطلب را!“ تا آنکه مردم سرها و گردن‌هاى خود را بالا کشیدند و گوش‌هاى خود را آزاد ساختند. و سپس گفت:

     ”رسول خدا بنو عبدالمطلّب را در مکّه جمع نمود و ایشان أقوام پیغمبر بودند و هر یک از آنان خوراکش به قدر یک جَذَعَة و شرابش به قدر یک فِرْق بود،\* و براى آنان یک مُد از طعام آماده کرد. همه خوردند و سیر و سیراب شدند و طعام همین‌طور به حال خود باقى بود؛ گویا کسى به آن دست نبرده است. و سپس یک غُمَر\*\* آشامیدنى خواست و همه آشامیدند و سیراب شدند و آن آشامیدنى نیز همین‌طور به حال خود باقى بود؛ گویا از آن نوشیده نشده است. و سپس گفت:

     یا بَنى عَبدِالمُطَلِّب! إنِّى بُعِثتُ إلَیکم خاصَّة و إلى النّاسِ عامَّة؛ فَأیُّکُم یُبایِعُنى عَلى أنْ یَکُونَ أخِى و صاحِبى و وارِثى؟!

     و هیچ‌کس براى إجابت دعوت رسول خدا از جاى برنخاست و من برخاستم و سِنِّ من از همه کمتر بود. پیامبر گفت: بنشین؛ تا سه بار پیامبر دعوت خود را تکرار کرد و در هر بار من برخاستم و پیامبر گفت: بنشین. در مرتبه سوّم پیامبر دست خود را بر دست من زد و در این حال بدین‌جهت من از پسر عموى خودم إرث بردم نه از عموى خودم.“ \*\*\*

     \* جَذعَة برّه‏اى را گویند که شش ماه از او گذشته باشد. و فِرْق با کسر فاء، پیمانه بزرگى بود که أهل مدینه شیرهاى خود را با آن پیمانه مى‏کردند.

     \*\* غُمَر بر وزن عُمَر، کاسه کوچک را گویند؛ و مُدّ عبارت از یک چهارم صاع، و صاع قریب یک من است.

     \*\*\* شرح نهج البلاغه از طبع افست بیروت، ج 3، ص 254 و ص 255. و از طبع دار إحیاء الکتب العربیة مصر، ج 13، ص 210 تا ص 212. و تاریخ طبرى مطبعه استقامت، ج 2، ص 63 و ص 64. و در کنز العمال، ج 15، ص 154 و ص 155 شماره 435 آورده است و گفته است که احمد حنبل و طبرى در ضیاء در مختاره آورده‏اند.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی.

     ب: برکت طعام در منزل جابر:

     منتهى الآمال، ج ‏1، ص 99:

     «جماعتى از محدّثان خاصّه و عامّه روایت کرده‏اند که جابر انصارى گفت: در جنگ خندق روزى حضرت پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم را دیدم که خوابیده و از گرسنگى سنگى بر شکم مبارک [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-177)
178. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بسته. پس به خانه رفتم و در خانه گوسفندى داشتم و یک صاع جو. پس زن خود را گفتم که: من حضرت را بر آن حال مشاهده کردم؛ این گوسفند و جو را به عمل آور تا آن حضرت را خبر کنم.

     زن گفت: برو و از آن حضرت رخصت بگیر اگر بفرماید به عمل آوریم.

     پس رفتم و گفتم: یا رسول الله، التماس دارم که امروز چاشت خود را به نزد ما تناول فرمایى!

     فرمود که: ”چه چیز در خانه دارى؟“

     گفتم: یک گوسفند و یک صاع جو.

     فرمود که: ”با هر که خواهم بیایم یا تنها؟“

     نخواستم بگویم تنها، گفتم با هر که مى‏خواهى و گمان کردم که على علیه السّلام را همراه خود خواهد آورد. پس برگشتم و زن خود را گفتم که: تو جو را به عمل آور و من گوسفند را به عمل مى‏آورم، و گوشت را پاره‌پاره کردم و در دیگ افکندم و آب و نمک در آن ریختم و پختم. و به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: یا رسول الله، طعام مهیّا شده است.

     حضرت برخاست و بر کنار خندق ایستاد و به آواز بلند ندا کرد که: ”اى گروه مسلمانان، اجابت نمایید دعوت جابر را!“ پس جمیع مهاجران و انصار از خندق بیرون آمدند و متوجّه خانه جابر شدند، و به هر گروهى از اهل مدینه که مى‏رسید مى‏فرمود: ”اجابت کنید دعوت جابر را!“ پس به روایتى هفت صد نفر، و به روایتى هشت صد، و به روایتى هزار نفر\* جمع شدند.

     جابر گفت: من مضطرب شدم و به خانه دویدم و گفتم: گروه بى‏حدّ و احصا با آن حضرت رو به خانه ما آوردند.

     زن گفت که: آیا به حضرت گفتى که چه چیز نزد ما هست؟

     گفتم: بلى!

     گفت: ”بر تو چیزى نیست؛ حضرت بهتر مى‏داند.“ آن زن از من داناتر بود.

     پس حضرت مردم را امر فرمود که بیرون خانه نشستند، و خود و أمیرالمؤمنین علیه السّلام داخل خانه شدند. و به روایت دیگر: ”همه را داخل خانه کرد و خانه گنجایش نداشت. هر طایفه که داخل مى‏شدند، حضرت اشاره به دیوار مى‏کرد و دیوار پس مى‏رفت و خانه گشاده مى‏شد تا آنکه آن خانه گنجایش همه را به هم رسانید.“

     پس حضرت بر سر تنور آمد و آب دهان مبارک خود را در تنور انداخت و دیگ را گشود و در دیگ نظر کرد و به زن گفت که: ”نان را از تنور بکن و یک‌یک به من بده!“ آن زن نان را از تنور مى‏کند و به آن حضرت مى‏داد.

     حضرت با أمیرالمؤمنین علیه السّلام در میان کاسه ترید مى‏کردند و چون کاسه پر شد، فرمود: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-178)
179. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”اى جابر، یک ذراع گوسفند را با مرق بیاور!“ آوردم و بر روى ترید ریختند و ده نفر از صحابه را طلبید که خوردند تا سیر شدند. پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبیده و ده نفر خوردند. پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبید و جابر آورد.

     و در مرتبه چهارم که حضرت ذراع از جابر طلبید، جابر گفت: یا رسول الله، گوسفندى بیشتر از دو ذراع ندارد و من تا حال سه ذراع آوردم! حضرت فرمود که: ”اگر ساکت مى‏شدى همه از ذراع این گوسفند مى‏خوردند!“

     پس با این نحو ده‌نفر ده‌نفر مى‏طلبید تا همه صحابه سیر شدند. پس حضرت فرمود: ”اى جابر، بیا تا ما و تو بخوریم!“ پس من و محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم خوردیم و بیرون آمدیم و تنور و دیگ به حال خود بود و هیچ کم نشده بود، و چندین روز بعد از آن نیز از آن طعام خوردیم.\*\*

     \* مناقب ابن شهرآشوب.

     \*\* بحار الأنوار، ج 18، ص 32؛ الخرائج، ج 1، ص 27؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 103؛ دلائل النبوة بیهقى، ج 3، ص 443؛ تفسیر قمى، ج 2، ص 178؛ صحیح بخارى، مجلد 3، جزء 66/ 46.» ـ پایان متن منقول از منتهی الآمال.

     ج: مذبوحى که زنده شد:

     منتهی الآمال، ج 1، ص 97:

     «از حضرت سلمان ـ رضى الله عنه ـ روایت است که: چون حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم داخل مدینه شد به خانه ابوایّوب انصارى فرود آمد و در خانه او به غیر از یک بزغاله و یک صاع گندم نبود. بزغاله را براى آن حضرت بریان کرد و گندم را نان پخت و به نزد حضرت آورد، و حضرت فرمود که در میان مردم ندا کنند که: هر که طعام مى‏خواهد بیاید به خانه ابوایّوب!

     پس ابوایّوب ندا مى‏کرد و مردم مى‏دویدند و مى‏آمدند مانند سیلاب، تا خانه پر شد و همه خوردند و سیر شدند و طعام کم نشد.

     پس حضرت فرمود که استخوان‌ها را جمع کردند و در میان پوست بزغاله گذاشت و فرمود: ”برخیز به اذن خدا!“ پس بزغاله زنده شد و ایستاد و مردم صدا به گفتن شهادتین بلند کردند.\*

     \* بحار الأنوار، ج 18، ص 20» ـ پایان متن منقول از منتهی الآمال.

     ـ نهج‌البلاغه (عبده) ج 2، ص 158، خطبه قاصعه:

     «... و لَقَد کُنتُ مَعَهُ صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله لَمّا أتاهُ المَلأُ مِن قُرَیشٍ فَقالُوا لَهُ: یا مُحَمَّدُ، إنَّکَ قَدِ ادَّعَیتَ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-179)
180. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عَظِیمًا لَم یَدَّعِهِ آباؤُکَ و لا أحَدٌ مِن بَیتِکَ؛ و نَحنُ نَسألُکَ أمرًا إن أجَبتَنا إلَیهِ و أرَیتَناهُ، عَلِمنا أنَّکَ نَبِیٌّ و رَسُولٌ، و إن لَم تَفعَل عَلِمنا أنَّکَ ساحِرٌ کَذّابٌ.

     فَقالَ صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله: ”و ما تَسألُونَ؟“

     قالُوا: تَدعُو لَنا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّی تَنقَلِعَ بِعُرُوقِها و تَقِفَ بَینَ یَدَیکَ!

     فَقالَ صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله: ”إنَّ الله عَلی‏ کُلِّ شَی‏ءٍ قَدِیرٌ؛ فإن فَعَلَ الله لَکُم ذَلِکَ أ تُؤمِنُونَ و تَشهَدُونَ بِالحَقِّ؟“

     قالُوا: نَعَم.

     قالَ: ”فإنِّی سأرِیکُم ما تَطلُبُونَ و إنِّی لأعلَمُ أنَّکُم لا تَفِیئُونَ إلَی خَیرٍ، و إنَّ فِیکُم مَن یُطرَحُ فِی القَلِیبِ و مَن یُحَزِّبُ الأحزابَ.“ ثُمَّ قالَ صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله: ”یا أیَّتُها الشَّجَرَةُ! إن کُنتِ تُؤمِنِینَ بِالله و الیَومِ الآخِرِ و تَعلَمِینَ أنِّی رَسولُ الله فانقَلِعِی بِعُرُوقِکِ حَتَّی تَقِفِی بَینَ یَدَیَّ بِإذنِ الله!“

     فَوالّذی بَعَثَهُ‏ بِالحَقِّ لانقَلَعَت بِعُرُوقِها و جاءَت، و لَها دَوِیٌّ شَدِیدٌ و قَصفٌ کَقَصفِ أجنِحَةِ الطَّیرِ حَتَّی وقَفَت بَینَ یَدَی رَسُولِ الله صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله مُرَفرِفَةً، و ألقَت بِغُصنِها الأعلَی عَلَی رَسُولِ الله صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله و بِبَعضِ أغصانِها عَلَی مَنکِبِی، و کُنتُ عَن یَمِینِهِ صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله.

     فَلَمّا نَظَرَ القَومُ إلَی ذَلِکَ قالُوا عُلُوًّا و استِکبارًا: فَمُرها فَلیأتِکَ نِصفُها و یَبقَی نِصفُها! فأمَرَها بِذَلِکَ فأقبَلَ إلَیهِ نِصفُها کأعجَبِ إقبالٍ و أشَدِّهِ دَوِیًّا، فَکادَت تَلتَفُّ بِرَسولِ الله صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله.

     فَقالُوا کُفرًا و عُتُوًّا: فَمُر هَذا النِّصفَ فَلیَرجِع إلَی نِصفِهِ کَما کانَ! فأمَرَهُ صلّی ‏الله ‏علیه‏ و آله فَرَجَعَ.

     فَقُلتُ أنا: لا إلَهَ إلّا الله! إنِّی أوّلُ مُؤمِنٍ بِکَ یا رَسُولَ الله، و أوّلُ مَن أقَرَّ بِأنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَت ما فَعَلَت بِأمرِ الله تَعالَی، تَصدِیقًا بِنُبُوتِکَ و إجلالًا لِکَلِمَتِکَ.

     فَقالَ القَومُ کُلُّهُم: بَل ساحِرٌ کَذّابٌ، عَجِیبُ السِّحرِ، خَفِیفٌ فِیهِ، و هَل یُصَدِّقُکَ فِی أمرِکَ إلّا مِثلُ هَذا (یَعنُونِی)؟!

     و إنِّی لَمِن قَومٍ لا تأخُذُهُم فِی الله لَومَةُ لائِمٍ، سِیماهُم سِیما الصِّدِّیقِینَ و کَلامُهُم کَلامُ الأبرارِ، عُمّارُ اللَّیلِ و مَنارُ النَّهارِ، مُتَمَسِّکُونَ بِحَبلِ القُرآنِ، یُحیُونَ سُنَنَ الله و سُنَنَ رَسُولِهِ، لا یَستَکبِرُونَ و لا یَعلُونَ و لا یَغُلُّونَ و لا یُفسِدُونَ، قُلُوبُهُم فِی الجِنانِ و أجسادُهُم فِی العَمَلِ.»

     منتهى الآمال، ج ‏1، ص 84:

     «در نهج البلاغه و غیر آن، از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام منقول است که فرمود: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-180)
181. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] من با حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم بودم روزى که اشراف قریش به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: یا محمّد، تو دعوى بزرگى مى‏کنى که پدران و خویشان تو نکرده‏اند و ما از تو امرى سؤال مى‏کنیم، اگر اجابت ما مى‏نمایى مى‏دانیم که تو پیغمبرى و رسول و اگر نکنى مى‏دانیم که ساحر و دروغ‌گویى.

     حضرت فرمود که: ”سؤال شما چیست؟“

     گفتند: بخوانى از براى ما این درخت را که تا کنده شود از ریشه خود و بیاید در پیش تو بایستد.

     حضرت فرمود که: ”خدا بر همه چیز قادر است، اگر بکند شما ایمان خواهید آورد؟“

     گفتند: بلى.

     فرمود که: ”من مى‏نمایم به شما آنچه طلبیدید و مى‏دانم که ایمان نخواهید آورد، و در میان شما جمعى هستند که کشته خواهند شد در جنگ بدر و در چاه بدر خواهند افتاد و جمعى هستند که لشکرها بر خواهند انگیخت و به جنگ من خواهند آورد.“ پس فرمود: ”اى درخت! اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارى و مى‏دانى که من رسول خدایم، پس کنده شو با ریشه‏هاى خود تا بایستى در پیش من به اذن خدا!“

     پس به حقّ آن خداوندى که او را به حقّ فرستاد که آن درخت با ریشه‏ها کنده شد از زمین و به جانب آن حضرت روانه شد با صوتى شدید و صدایى مانند صداى بال‌هاى مرغان، تا نزد آن حضرت ایستاد و سایه بر سر مبارک آن حضرت انداخت و شاخ بلند خود را بر سر آن حضرت گشود، و شاخ دیگر بر سر من گشود و من در جانب راست آن حضرت ایستاده بودم.

     چون این معجزه نمایان را دیدند از روى علوّ و تکبّر گفتند: امر کن او را که برگردد و به دو نیم شود، و نصفش بیاید و نصفش در جاى خود بماند! حضرت آن را امر کرد و برگشت و نصفش جدا شد و با صداى عظیم به نهایت سرعت دوید تا به نزدیک آن حضرت رسید.

     گفتند: بفرما که این نصف برگردد و با نصف دیگر متّصل گردد! حضرت فرمود: و چنان شد که خواسته بودند.

     پس من گفتم: لا إله الّا الله! اوّل کسى که به تو ایمان مى‏آورد منم، و اوّل کسى که اقرار مى‏کند که آنچه درخت کرد از براى تصدیق پیغمبرى و تعظیم تو کرد، منم.

     پس همه آن کافران گفتند: بلکه ما مى‏گوییم که تو ساحر و کذّابى و جادوهاى عجیب دارى، و تو را تصدیق نمى‏کند مگر مثل اینکه در پهلوى تو ایستاده است.\*

     فقیر گوید که: صاحب ناسخ نگاشته که: ”این معجزه که حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام از حضرت رسول الله در تحریک درخت نقل فرموده، با قصّه ابرهه و ظهور ابابیل مشابهتى دارد؛ زیرا که على علیه السّلام خود را وصىّ پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم و امام مفترض‌الطّاعه مى‏شمرد، و خود را صادق و مصدّق مى‏دانست. در مسجد کوفه بر فراز منبر وقتى که بیست هزار کس در پاى منبر او گوش بر فرمان او داشتند نتواند بود که بر رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم دروغ بندد، و بگوید: پیغمبر درخت را پیش خود خواند و درخت فرمان‌بردار شد؛ چه این هنگام که على علیه السّلام این روایت مى‏کرد جماعتى حاضر بودند که با على علیه السّلام هنگام تحریک درخت حاضر بودند. و خطبه أمیرالمؤمنین علیه السّلام را کس نتواند تحریف کرد؛ چه هیچ کس را این فصاحت و بلاغت نبوده و بر زیادت از صدر اسلام تا کنون خطب آن حضرت در نزد علما مضبوط و محفوظ است.“ \*\* ـ انتهى.

     \* نهج البلاغه، خطبه 192؛ اعلام الورى، 22؛ حیاة القلوب، ج 3، ص 522 إلی 523؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 389.

     \*\* ناسخ ‌التواریخ، حالات حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم، جزء 5، ص 115.» ـ پایان متن منقول از منتهی الآمال. [↑](#footnote-ref-181)
182. ـ نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 614:

     «شیخ مفید و امین‌الاسلام طَبْرسى هر دو روایت کرده‏اند که:

     پس از آنکه سر حضرت را به کوفه نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و زینب سلام الله علیها و اسراء را با حضرت سجّاد علیهم السّلام وارد کردند و آن گفتگوى عجیب و محاجّه لطیف از حضرت زینب صورت گرفت، چون صبح شد عبیدالله بن زیاد دستور داد تا سر حضرت را بر سر نى زده و در طرق و شوارع کوفه و در میان قبائل گردانیدند.

     از زَید بن أرقَم روایت است که إنَّهُ قالَ: مُرَّ بِهِ عَلَىَّ و هُوَ عَلَى رُمحٍ، و أنا فى غُرفَةٍ لى. فَلَمّا حاذانى، سَمِعتُهُ یَقرَأُ: ﴿أَمۡ حَسِبۡتَ أَنَّ أَصۡحَٰبَ ٱلۡكَهۡفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُواْ مِنۡ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا﴾. فَقَفَّ و اللَهِ شَعرى، و نادَیتُ: رَأسُکَ و اللَهِ یا بنَ رَسولِ اللَهِ أعجَبُ و أعجَبُ!2

     ”گفت: من در غرفه‏ام بودم که آن سر را که بر سر نیزه‏اى زده بودند، از جلوى غرفه من عبور دادند. چون سر در برابر و محاذى من شد، شنیدم که این‏ آیه را می‌خواند:

     آیا اى پیغمبر تو گمان دارى که قصّه اصحاب کهف و رقیم، از آیات شگفت‌آور ما است؟!

     سوگند به خدا که موهاى بدنم راست شد، و به او صدا زدم: سر تو سوگند به خدا اى پسر [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-182)
183. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رسول خدا، شگفت‌انگیزتر است؛ شگفت‌انگیزتر است!“3

     در اینجاست که حجّة الاسلام نیّر تبریزى ـ رضوان الله علیه ـ در مقام تعجّب و شگفت می‌سراید:

     سر بى تن که شنیده است به لب آیۀ کهف؟ \*\* یا که دیده است به مِشکاة تنور آیۀ نور؟

     و این رثاء نیز مانند سایر مراثى او بسیار عالى است، و اوّل آن با این ابیات شروع می‌شود:

     اى ز داغ تو روان خون دل از دیدۀ حور \*\* بى تو عالم همه ماتمکده تا نفخۀ صور

     خاک بیزان به سر اندر سرِ نعش تو بنات \*\* اشک ریزان به بَر از سوگ تو شعراى غیور

     ز تماشاى تجلاّى تو مدهوش کلیم \*\* اى سرت سرّ أنا الله و سنان نخلۀ طور

     دیده‏ها گو همه دریا شو و دریا همه خون \*\* که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور

     شمع أنجم همه گو اشک عزا باش و بریز \*\* بهر ماتم زده کاشانه چه ظُلمات و چه نور

     پاى در سلسله سجّاد و به سر تاجْ یزید \*\* خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور

     دَیر ترسا و سر سبط رسول مدنى \*\* آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

     تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان \*\* میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور؟

     سر بى تن که شنیده است به لب آیۀ کهف؟ \*\* یا که دیده است به مشکاة تنور آیۀ نور؟4

     ـ تا آخر این مرثیه واقع بین.

     و از جمله مراثى شیواى اوست‏:

     قتل شهید عشق، نه کار خدَنگ بود \*\* دنیا براى شاه جهانْ‌دار تنگ بود

     عصفور هر چه باد هم آورد، باز نیست \*\* شهباز را ز پنجه عصفور ننگ بود

     آینه خود ز تاب تجلّى به هم شکست \*\* گیرم که خصم را دل پر کینه سنگ بود

     نیرو از آن گرفت، بر او آخت تیر کین \*\* قومى که با خداى مهیّاى جنگ بود

     عهد ألَسْت اگر نگرفتى عنان او \*\* شهد بقا به کام مخالف شرنگ بود

     از عشق پرس حالت جانبازى حسین \*\* پاى بُراق عقل در این عرصه لنگ بود

     احمد اگر به ذروه قوسین عروج کرد \*\* معراج شاه تشنه به سوى خدنگ بود

     از تیر کین چو کرد تهى شاه دین رکاب \*\* آمد فرا به گوش وى از پرده این خطاب

     کاى شهسوار بادیه ابتلاى ما \*\* بازآ که زان تست حریم لقاى ما

     معراج عشق را شب أسراست هین بران \*\* خوش خوش براق شوق به خلوت سراى ما

     [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-183)
184. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     تو از براى مائى و ما از براى تو \*\* عهدى است این فناى تو را با بقاى ما

     دادى سرى ز شوق و خریدى لقاى دوست \*\* هرگز زیان نبُرد کس از خون بهاى ما

     جانبازیت حجاب دوبینى به هم درید \*\* در جلوه‏گاه حسن، توئى خود به جاى ما

     بازآ که چشم ما ز ازل بر قدوم تست \*\* خود خاکروب راه تو بود انبیاى ما

     هین زان تست تاج ربوبیّت از ازل \*\* گر رفت بر سَنانْ سرت اندر هواى ما

     گر ز آتش عطش جگرت سوخت غم مخور \*\* از تست آب رحمت بى منتهاى ما

     ور سفله برد ز تو دستى، مشو ملول \*\* با شهپر خدنگ بپرّد هماى ما

     گسترده‏ایم بال ملائک به جاى فرش \*\* کازار بر تنت نکند کربلاى ما

     دلگیر گو مباد خلیل از فداى دوست \*\* کافى است اکبر تو ذبیح مناى ما

     کو نوح؟ گو به دشت بلا آى باز بین \*\* کشتى شکستگان محیط بلاى ما

     موسى ز کوه طور شنید ار جواب لَن \*\* گو باز شو به جلوه گه نینواى ما

     گر زنده جان ببُرد ز دار بلا مسیح \*\* گو دار کربلا نگر و مبتلاى ما

     منسوخ کرد ذکر اوائل حدیث تو \*\* اى داده تن ز عهد ازل بر قضاى ما5

     1) سوره الکهف (18) آیه 9.

     2) إرشاد مفید، طبع سنگى، ص 266 و 267؛ و إعلام الورَى، ص 248.

     3) آیة الله حاج شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در کتاب جنّة المأوَى در ص 370 و 371 از طبع اوّل، در ضمن بحث از عنوان: ”هل تکلَّم رأسُ الحسین علیه السّلام“ گوید:

     ”رئیس المحدّثین شیخ صدوق (ره) کلمات نیّره‏اى در این باب دارد که جهاراً در پاسخ سلطان رکن‌الدّوله (ره) بیان فرموده، و چون بستگى تمامى به موضوع ما دارد لهذا براى مزید بصیرت خواننده گرامى شایسته است در اینجا ذکر نماییم:

     در ضمن ترجمه احوال شیخ صدوق (ره) نقل شده است که سلطان رکن‌الدّوله روزى بر تخت سلطنت نشست و شروع کرد در تعریف و تمجید شیخ صدوق (ره)؛ چون پیش از این، بیانات شیخ و سخنان طلائى و درخشان وى را در تابش علم و منطق دیده بود. یکى از حضّار بر سلطان اعتراض کرد که: اعتقاد شیخ آن است که سر سیّدالشّهداء علیه السّلام روزى که بر سر نیزه آن را حمل می‌نمودند، سوره کهف را تلاوت می‌کرد. سلطان گفت: من از او این کلام را نشنیده‏ام ولیکن از او سؤال می‌نمایم. پس نامه‏اى به عنوان استفتاء براى او نوشت و از این مطلب پرسش نمود.

     شیخ صدوق (ره) در جواب نوشت: این روایت حکایت شده است از آن کسی که خودش از سر مطهّر آن حضرت شنید که آیاتى چند از سوره کهف را تلاوت می‌کند؛ إلاّ اینکه این مطلب از احدى از ائمّه معصومین علیهم السّلام نقل نشده است. مع‌ذلک ما آن را انکار نمی‌نماییم بلکه راست و درست می‌دانیم؛ به علّت آنکه وقتى ما جایز بدانیم در روز حشر دست‌ها و پاهاى گنهکاران و ستمگران به زبان آید و تکلّم نماید ـ هم‌چنان که قرآن بیان فرموده است: ﴿ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ﴾ (سوره یس (36) آیه 65) ـ همین‌طور جایز است سر حسین علیه السّلام سخن بگوید و قرآن تلاوت کند؛ زیرا وى خلیفة الله و إمام المسلمین است و از شباب اهل الجنّة و آقا و سرور بهشتیان است، و نواده پیغمبر اکرم صلّى الله علیه و آله و پسر وصىّ اوست، و مادرش فاطمه زهراء سیّده نساء عالمین است، صلوات الله علیهم أجمعین. بلکه انکار این مطلب بالمآل به انکار قدرت خدا و فضیلت رسول خدا صلّى الله علیه و آله برمی‌گردد. و چقدر شگفت است از کسی که انکار صدور أمثال این امور را می‌نماید درباره کسی که ملائکه در مصیبت او گریستند، و در آن رزیّه از آسمان خون چکید، و گروه جنّ با صداهاى خود نوحه‌سرائى کردند. و کسی که منکر این اخبار و خوارق عادات شود با اینکه صحیح می‌باشند، می‌تواند منکر جمیع شرایع و معجزات صادره از پیامبر و ائمّه علیهم السّلام گردد. بلکه همه ضروریّات دینیّه و دنیویّه را منکر شود؛ چرا که آنها نیز قویّة‌السّند و صحیحة‌الطّرق هستند که براى ما علم به صحّت مضامینشان حاصل شده است.“

     4) آتشکده، دیوان حجّة الإسلام شیخ محمّد تقى نیّر تبریزى، ص 121‏.

     5) آتشکده نیّر، ص 118 و 119.» ـ پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن. [↑](#footnote-ref-184)
185. ـ سوره التّوبة (9) آیه 128. امام شناسی، ج 7، ص 47:

     «به تحقیق که پیغمبری از خود شما به سوی شما آمده است که مشکلات و سختی‏های وارده بر شما، تحمّلش برای او گران است، و بر سعادت و خیر شما و هدایت شما حریص است، و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است‏.» [↑](#footnote-ref-185)
186. ـ سوره العلق (96) آیات 1 إلی 5. امام شناسی، ج 11، ص 20:

     «به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. \* بخوان به اسم پروردگارت آن که آفریده است. \* انسان را از عَلَق (خون بسته شده و یا سلّولی شبیه به کرم که نطفه باشد) آفریده است. \* بخوان! و پروردگار تو بزرگ‌ترین و بزرگوارترین و گرامی‏ترین کریمان است. \* آن پروردگاری که با قلم تعلیم نمود، \* و به انسان تعلیم نمود آنچه را که ندانسته بود.» [↑](#footnote-ref-186)
187. ـ سوره المدّثّر (74) آیات 1 إلی 7. ترجمه:

     «به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. \* ای دثار و ردا به خود پیچیده! برخیز و پیام انذار و بیم از هلاکت و نیستی را به قوم خود ابلاغ نما، \* و پروردگارت را تکبیر گوی و به بزرگی یاد کن، \* و لباس (عمل) خویشتن را (از هر آلودگی و زشتی) پاک کن‏ و مصون بدار، \* و از پلیدی‌ها دوری نما! \* و (بعد از امتثال این اوامر) بر کسی منّت مگذار، در حالی‌که عمل خود را بزرگ و بسیار ببینی و نسبت به آن دچار عجب شوی، \* و در راه پروردگارت صبر پیشه کن‏!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-187)
188. ـ سوره المزّمّل (73) آیات 1 إلی 10. ترجمه:

     «به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. \* ای رِدا به خود پیچیده! \* برخیز تمام شب را مگر مقدار اندکی از آن! \* نصف شب را برخیز یا مقداری از نصف کم کن، \* یا مقداری بر نصف اضافه کن، و قرآن را به طور ترتیل قرائت کن! \* ما به زودی بر تو گفتار گرانی را القاء خواهیم نمود (متوجّه باش که این بار سنگین بر تو خواهد افتاد)! \* تحقیقاً آنچه در شب می‌رسد، براى تو گامى استوارتر و گفتارى پایدارتر است، \* و تحقیقاً از براى تو در روز مجال واسعى است که در این عالم کثرات شنا کنى (و آنچه را که در شب گرفته‏اى، در روز مصرف نمایى). \* و یکسره منقطع به سوی خدا باش، و از همه چیزها ببر و بدو بپیوند! \* خداوند پروردگار مشرق و مغرب است‏، هیچ معبودی نیست مگر او؛ بنابراین او را وکیل و کفیل و عهده‌دار خویش اختیار کن! \* شکیبا باش بر آنچه (درباره تو) می‏گویند، و از ایشان به طور پسندیده و نیکو دوری گزین!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-188)
189. ـ سوره الشّعراء (26) آیات 214 إلی 216. امام شناسی، ج 1، ص 84:‏

     «ای پیمبر! اقوام نزدیک‌تر خود را از عذاب خدا بترسان، \* و بال‌های رحمت خود را برای مؤمنینی که از تو پیروی می‏کنند پایین آور؛ \* پس اگر مخالفت کردند بگو من از کردار شما بیزارم!» [↑](#footnote-ref-189)
190. ـ مناقب آل ابی‌طالب، ج 1، ص 305. [↑](#footnote-ref-190)
191. ـ امام شناسی، ج 1، ص 84:‏

     «حضرت رسول الله اقوام و عشیره خود را دعوت نمودند و به آنها نبّوت خود را اعلام نمودند؛ طبق حدیثی که وارد شده و در نزد مورّخین و محدّثین از بزرگان اسلام به حدیث عشیره معروف است.

     علاّمه امینی گوید: ”این حدیث را بسیاری از ائمّه و حفّاظ حدیث از فریقین روایت کرده‏اند و در صحاح و مسانید خود درج نموده‏اند، و افراد دیگری از بزرگان حفاظ و ائمّۀ حدیث از افرادی که به قول و کلام آنها در اسلام اعتناء بسیاری است، آن حدیث را ملاحظه نموده و بدون هیچ‌گونه ایراد یا توقّفی در صحّت سند آن تلقّی به قبول کرده‏اند. و نیز بزرگان از مورّخین امّت اسلام و غیر اسلام آن حدیث را صحیح و قبول دانسته و در صحیفۀ تاریخ جزء مسلّمات ذکر نموده‏اند. و شعراء اسلام، و غیر اسلام، منظوماً آن حدیث را در سلک شعر در آورده، و در شعر ناشی صغیر متوفّی 365 قمریّه خواهی یافت.“1

     ما عین آن حدیث را اوّلاً از تاریخ طبری نقل می‏کنیم، و سپس در اطراف آن به بحث می‏پردازیم.

     طبری از ابن‌حمید، از سلمه از ابن‌اسحاق، از عبد‌الغفار بن قاسم، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبد‌المطلب، از عبدالله بن عبّاس، از علی بن أبی‌طالب روایت می‏کند که فرمود: چون آیه انذار بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله وارد شد: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾، رسول الله صلّی الله علیه و آله مرا خواندند و گفتند:

     ”یا علی! خدای من مرا امر نمود که نزدیک‌ترین عشیره و اقوام خود را انذار کن؛ این امر بر من گران آمد، چون می‏دانستم که به مجرّد آنکه به این امر لب بگشایم، از آنها امور ناگواری سر خواهد زد. بنابراین سکوت اختیار کردم تا آنکه جبرائیل آمد گفت: ای محمّد! اگر مأموریت خود را انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب می‏کند. بنابراین یک صاع (که تقریباً یک من غذاست) برای ما طبخ کن و در آن ران گوسفندی قرار ده و یک قدح نیز از شیر فراهم نما، و سپس تمام فرزندان عبدالمطّلب را در نزد من حاضر کن تا با آنها سخن گویم و آنچه بدان مأموریّت دارم به آنها ابلاغ کنم.“

     علی گوید: آنچه را که رسول خدا به من امر نمود انجام دادم، و بنی عبدالمطّلب را به خانه پیغمبر دعوت نمودم. و در آن هنگام آنان چهل نفر بودند یا یکی بیشتر و یا یکی کمتر؛ در میان آنان عموهای آن حضرت ابوطالب و حمزه و عبّاس و ابولهب بودند. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-191)
192. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چون همه آنها در نزد آن حضرت گرد آمدند، حضرت غذایی را که پخته بودم طلب کردند؛ من آن را آوردم. چون در مقابل آن حضرت گذاردم، رسول الله صلّی الله علیه و آله پاره‏ای از گوشت را با دست خود برداشته و با دندان‌های خود پاره‌پاره نمودند، و آن قطعات را دورادور آن ظرف بزرگ چیدند؛ سپس فرمودند به آن جماعت: ”شروع کنید بسم الله!“

     آنها همه خوردند و سیر شدند به طوری که دیگر حاجت به طعام نداشتند؛ و سوگند به خداوندی که جان علی در دست اوست آن غذایی که من در مجلس آوردم خوراک یک نفر از آنها بود! سپس حضرت فرمودند: ”این جماعت را سیراب کن!“

     من آن قدح شیر را آوردم و همه خوردند و سیراب شدند؛ و سوگند به خدا که آن قدح مقدار نوشیدنی یک تن از آنان بود!

     در ‌این‌حال چون رسول الله صلّی الله علیه و آله اراده سخن کردند، ابولهب در کلام پیشی گرفت و گفت: این صاحب شما از دیر زمانی پیش، شما را سحر می‏نمود!

     رسول الله با آنها به هیچ سخن لب نگشود.

     فردای آن روز فرمود: ”ای علی! این مرد در کلام من پیشی گرفت به سخنی‏ از خود که شنیدی، و بنابراین این قوم قبل از آنکه من سخن گویم متفرّق شدند؛ مانند همان غذایی را که دیروز آماده نمودی امروز نیز تهیه بنما، و این قوم را در نزد من گرد آور.“

     علی گوید: من چنان طعامی تهیه نمودم، و سپس آنها را در نزد آن حضرت حاضر ساختم. آن حضرت به من فرمودند: ”غذا بیاور!“ من آوردم و مانند دیروز غذا را به آنها تقسیم نمود؛ همه خوردند و نیازی دیگر نداشتند. سپس فرمود: آنها را سیراب کن! من قدح شیر را آوردم، همه آشامیدند به طوری که سیراب شدند. سپس رسول خدا زبان به سخن بگشود، و فرمود:

     ”ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند من یاد ندارم جوانی از عرب را که برای قوم خود هدیه‏ای آورده باشد بهتر از آنچه من برای شما آورده‏ام؛ من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‏ام، و خداوند تعالی مرا امر نموده است که شما را به پرستش او بخوانم. کدام یک از شما در این امر به معاونت و یاری من بر می‏خیزد تا آنکه برادر و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟!“

     علی می‏گوید: تمام آن جمعیت از پاسخ حضرت خودداری کردند، و من که در آن‌وقت از همه کوچکتر بودم و بی‏سرمایه‏تر و ژولیده‏تر و ساده‏تر، گفتم: من، ای پیغمبر خدا! یار و معین تو خواهم بود.2

     حضرت دست خود را بر گردن من گذارد، و فرمود: ”إنَّ هَذا أخِى و وَصیِیّى و خَلیفَتى فِیکُم؛ فاسمَعوا لَهُ و أطیِعُوا!“

     فرمود: ”این برادر من و وصّی من و جانشین من در میان شماست؛ پس کلام او را بشنوید و امر او را فرمان‌ برید.“

     علی می‏گوید: تمام قوم برخاستند، و می‏خندیدند و به ابوطالب می‏گفتند: این مرد تو را امر کرده است که کلام فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی.3

     1) الغدیر، ج 2، ص 278.

     2) سیّد اسماعیل حمیری در دیوان خود ص 73 گوید:

     أبو حسن غلامٌ من قریش \*\* أبرُّهم و اکرمُهم نصابا

     دعاهم أحمدٌ لمّا أتته \*\* من الله النبوةُ فاستجابا

     فادّبه و علّمه و أملى \*\* علیه الوحىَ یکتُبه کتابا

     فأحـصىٰ کُـلَّمـا أملى عـلیه \*\* و بیَّنه له بابًا فبابًا

     تجریح این اشعار از أعیان الشیعه, ج 12, ص 216 است، و نیز حمیری از ص 203 به بعد سیزده بیت مفصلا راجع به حدیث عشیره آورده است‏.

     3) تاریخ طبری ج 2، ص 62 و 63.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-192)
193. ـ نور ملکوت قرآن، ج ‏4، ص 336:

     «جُرجى زَیدان شرحى از رنج‌هاى پیغمبر را بیان می‌کند، تا می‌رسد به‏ اینجا که مى‏گوید:

     ”پس از مرگ ابوطالب و خدیجه، کار بر پیغمبر دشوار شد، و قوم قریش از هر سو بر وى تاختند؛ به خصوص أبولهب و حَکَم بن [أبى‏]عاص و عُقبة بن أبى‌مُعَیط همسایگان پیغامبر، زیادتر از سائرین او را آزار می‌دادند. و غالباً هنگام نماز، شکنبه بر سر و روى پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم خالى می‌کردند، و خوراکش را آلوده مى‏ساختند.“»

     امام شناسى، ج ‏4، ص 144:

     «و اهل حدیث گفته‏اند که نصر بن حارث و عقبة بن أبى‌معیط و عمرو بن عاص، رحم (بچه‏دان)\* شتر را برداشتند و وقتى که حضرت رسول در اطراف کعبه نماز مى‏خواندند در حال سجده روى سر حضرت گذاردند. حضرت صبر نمود و رأس خود را بلند نکرد و در سجده گریه کرد و بر آنها نفرین نمود. حضرت فاطمه علیها السّلام گریه‏کنان آمد و آن بچّه‏دان را از سر پدر باز گرفت و به کنار انداخت و پهلوى پدر نشست و همین‌طور گریه مى‏کرد تا رسول خدا سر از سجده برداشت و سه مرتبه عرض کرد: ”اَللَهمّ علیک بقریش؛ خدایا خودت شرّ قریش را دفع کن!“ سپس با صداى بلند سه بار عرض کرد: ”إنّى مظلومٌ فانتَصِر؛ خدایا من ستم دیده‏ام تو مرا یارى کن!“ و برخاست به منزل آمد. و این واقعه بعد از دو ماه از رحلت عمویش ابوطالب بوده است.\*\*

     \* ”عهدوا إلى سلا جمل و وضعوه على رأس رسول الله“: سَلى، بچّه‌دان و رحم است که بچّه در آن زندگى مى‏کند و اگر پاره شود بچّه و مادر هر دو مى‏میرند؛ به خلاف مشیمه که پوست نازکى است در داخل بچّه‌دان که روى بچّه است و با بچّه هنگام وضع حمل خارج مى‏شود.

     \*\* شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 282.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-193)
194. ـ بحار الأنوار، ج 22، ص 507؛ امالی، صدوق ص 634:

     «... ثُمَّ قالَ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”یا بِلالُ، هَلُمَّ عَلَیَّ بِالنّاسِ!“

     فاجتَمَعَ النّاسُ فَخَرَجَ رَسُولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مُتَعَصِّبًا بِعِمامَتِهِ مُتَوکِّئًا عَلَى قَوسِهِ حَتَّى صَعِدَ المِنبَرَ، فَحَمِدَ الله و أثنَى عَلَیهِ، ثُمَّ قالَ: ”مَعاشِرَ أصحابِی! أیُّ نَبِیٍّ کُنتُ لَکُم؟ أ لَم أُجاهِد بَینَ أظهُرِکُم؟! أ لَم تُکسَر رَباعِیَتِی‏؟! أ لَم یُعَفَّر جَبِینِی؟! أ لَم تَسِلِ الدِّماءُ عَلَى حُرِّ وجهِی حَتَّى کَنَفتْ [لَثِقتْ] لِحیَتِی؟! أ لَم أُکابَدِ الشِّدَّةَ و الجَهدَ مَعَ جُهّالِ قَومِی؟! أ لَم أربَط حَجَرَ المَجاعَةِ عَلَى بَطنِی؟!“

     قالُوا: بَلَى یا رَسُولَ الله! لَقَد کُنتَ لِلَّهِ صابِرًا، و عَن مُنکَرِ بَلاءِ الله ناهِیًا؛ فَجَزاکَ الله عَنّا أفضَلَ الجَزاءِ!

     قالَ: ”و أنتُم فَجَزاکُمُ الله!“ ثُمَّ قالَ: ”إنَّ رَبِّی عَزَّوجَلَّ حَکَمَ و أقسَمَ أن لا یَجُوزَهُ ظُلمُ ظالِمٍ؛ فَناشَدتُکُم بِالله، أیُّ رَجُلٍ مِنکُم کانَت لَهُ قِبَلَ مُحَمَّدٍ مَظلِمَةٌ إلّا قامَ فَلیَقتَصَّ مِنهُ، فالقِصاصُ فِی دارِ الدُّنیا أحَبُّ إلَیَّ مِنَ القِصاصِ فِی دارِ الآخِرَةِ عَلَى رُءُوسِ المَلائِکَةِ و الأنبِیاءِ!“

     فَقامَ إلَیهِ رَجُلٌ مِن أقصَى القَومِ یُقالُ لَهُ: سَوادَةُ بنُ قَیسٍ، فَقالَ لَهُ: فِداکَ أبِی و أُمِّی یا رَسُولَ الله! إنَّکَ لَمّا أقبَلتَ مِنَ الطّائِفِ استَقبَلتُکَ و أنتَ‏ عَلَى ناقَتِکَ العَضباءِ و بِیَدِکَ القَضِیبُ المَمشُوقُ؛ فَرَفَعتَ القَضِیبَ و أنتَ تُرِیدُ الرّاحِلَةَ فأصابَ بَطنِی و لا أدرِی عَمدًا أو خَطأً؟!

     فَقالَ: ”مَعاذَ الله أن أکُونَ تَعَمَّدتُ!“ ثُمَّ قالَ: ”یا بِلالُ، قُم إلَى مَنزِلِ فاطِمَةَ فأتِنِی بِالقَضِیبِ المَمشُوقِ!“

     فَخَرَجَ بِلالٌ و هُو یُنادِی فِی سِکَکِ المَدِینَةِ: مَعاشِرَ النّاسِ! مَن ذا الّذی یُعطِی القِصاصَ مِن نَفسِهِ قَبلَ یَومِ القِیامَةِ؟! فَهَذا مُحَمَّدٌ صلّی الله علیه و آله و سلّم یُعطِی القِصاصَ مِن نَفسِهِ قَبلَ یَومِ القِیامَةِ. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-194)
195. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و طَرَقَ بِلالٌ البابَ عَلَى فاطِمَةَ علیها السّلام و هُو یَقُولُ: یا فاطِمَةُ! قُومِی فَوالِدُکِ یُرِیدُ القَضِیبَ المَمشُوقَ!

     فأقبَلَت فاطِمَةُ علیها السّلام و هِیَ تَقُولُ: ”یا بِلالُ و ما یَصنَعُ والِدِی بِالقَضِیبِ و لَیسَ هَذا یَومَ القَضِیبِ!“

     فَقالَ بِلالٌ: أ ما عَلِمتِ أنَّ والِدَکِ قَد صَعِدَ المِنبَرَ و هُو یُودِّعُ أهلَ الدِّینِ و الدُّنیا؟!

     فَصاحَت فاطِمَةُ علیها السّلام و قالَت: ”وا غَمّاه لِغَمِّکَ یا أبَتاه! مَن لِلفُقَراءِ و المَساکِینِ و ابنِ السَّبِیلِ یا حَبِیبَ الله و حَبِیبَ القُلُوبِ!“ ثُمَّ ناولَت بِلالًا القَضِیبَ، فَخَرَجَ حَتَّى ناولَهُ رَسُولَ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم.

     فَقالَ رَسُولُ الله: ”أینَ الشَّیخُ؟“

     فَقالَ الشَّیخُ: ها أنا ذا یا رَسُولَ الله، بِأبِی أنتَ و أُمِّی!

     فَقالَ: ”تَعالَ فاقتَصَّ مِنِّی حَتَّى تَرضَى!“

     فَقالَ الشَّیخُ: فاکشِف لِی عَن بَطنِکَ یا رَسُولَ الله!

     فَکَشَفَ صلّی الله علیه و آله و سلّم عَن بَطنِهِ، فَقالَ الشَّیخُ: بِأبِی أنتَ و أُمِّی یا رَسُولَ الله! أ تاذَنُ لِی أن أضَعَ فَمِی عَلَى بَطنِکَ؟!

     فأذِنَ لَهُ، فَقالَ: أعُوذُ بِمَوضِعِ القِصاصِ مِن بَطنِ رَسُولِ الله مِنَ النّارِ یَومَ النّارِ!

     فَقالَ رَسُولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”یا سَوادَةَ بنَ قَیسٍ، أ تَعفُو أم تَقتَصُّ؟“

     فَقالَ: بَل أعفُو یا رَسُولَ الله!

     فَقالَ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”اَللَهمّ اعفُ‏ عَن سَوادَةَ بنِ قَیسٍ کَما عَفا عَن نَبِیِّک‏... .“»

     ترجمه:

     «... سپس رسول خدا فرمود: ”ای بلال، مردم را به نزد من بطلب تا در مسجد جمع شوند!“

     چون مردم جمع شدند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حالی‌که عمامه بر سر بسته و بر کمان خود تکیه زده بود از منزل بیرون آمد، تا آنکه وارد مسجد شد و بر فراز منبر رفت و حمد و ثناى خدا را بجا آورد و سپس فرمود: ”ای جماعت اصحاب من! چگونه پیغمبری برای شما بودم؟ آیا من شخصاً در میان شما جهاد نکردم؟! آیا دندان‌های رباعی\* من نشکست؟! آیا پیشانی من بر خاک نیامد؟! آیا خون بر صورت‏ من روان نشد تا آنکه محاسن مرا فراگرفت؟! آیا با جهّال قوم خود، متحمّل شدّت و مشقّت نشدم؟! آیا سنگ مجاعه بر شکم خویش نبستم؟!“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-195)
196. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اصحاب گفتند: بلی یا رسول الله! به تحقیق که تو برای خدا صابر و متحمّل و شکیبا بودی و از وقوع در فتنه‌های منکر و منهیّۀ خداوند نهی می‌فرمودی؛ پس خدا تو را از جانب ما بهترین جزا عنایت کند!

     فرمود: ”خداوند به شما هم جزای خیر دهد!“

     آنگاه فرمود: ”پروردگار من ـ عزّوجلّ ـ حکم کرده و سوگند یاد فرموده که از ظلم هیچ ظالمی نگذرد؛ پس شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کس از شما مظلمه‏ای بر عهده محمّد دارد، البتّه برخیزد و از او قصاص کند که قصاص در دار دنیا نزد من محبوب‌تر است از قصاص در آخرت در برابر گروه ملائکه و انبیاء!“

     مردی از آخر مردم که او را سوادة بن قیس می‌گفتند برخاست و عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود اى رسول خدا! در هنگامی که از طائف بازمی‌گشتی من به استقبال تو آمدم، در حالی‌که سوار ناقه عضباء بودی و قضیبِ ممشوق (چوب‌دستی باریک و بلند) خود را در دست داشتی؛ چون آن را بلند کردی که بر راحله خود بزنی بر شکم من خورد و من نمی‌دانم که از روی عمد و غرض بود یا از روی خطاء!

     فرمود: ”معاذ الله، به خدا پناه می‌برم که به عمد کرده باشم!“ سپس فرمود: ”ای بلال، برخیز و به منزل فاطمه برو و همان قضیب ممشوق را بیاور!“

     چون بلال از مسجد بیرون آمد، در کوچه‏های مدینه فریاد می‌زد: ای جماعت مردم! کیست که پیش از فرارسیدن روز قیامت نفس خود را در معرض قصاص قرار دهد؟! پس این محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم است که پیش از روز قیامت خویشتن را در معرض قصاص درآورده است!

     بلال درب خانه فاطمه سلام الله علیها را کوبید و ‏گفت: ای فاطمه! برخیز که پدرت قضیب ممشوق خود را می‌خواهد!

     در این حال فاطمه علیها السّلام بدو روی آورد در حالی‌که می‏گفت: ”ای بلال، پدرم با قضیب می‌خواهد چه کند؛ امروز روز (کار داشتن با) قضیب نیست؟!“

     بلال گفت: مگر نمی‌دانی که پدرت بر منبر برآمده و اهل دین و دنیا را وداع می‌کند؟!

     چون فاطمه علیها السّلام سخن وداع شنید، فریاد برآورد و گفت: ” اى غم و اندوه کجایید بیایید ببینید چه غم و اندوهى بر پدر من وارد شده! دیگر چه ‌کسی برای فقراء و مساکین و ابن‌سبیل (پناه و سرپرست) باشد، ای حبیب خدا و ای محبوب دل‌ها!“ پس فاطمه علیها السّلام قضیب را به بلال داد و بلال از منزل بیرون آمد تا آن را خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رساند.

     رسول خدا فرمود: ”این شیخ (پیرمرد) کجاست؟“

     شیخ گفت: این منم یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت گردد!

     فرمود: ”بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی.“

     شیخ گفت: شکم خود را برای من برهنه کن، یا رسول الله!

     چون رسول خدا شکم گشود، شیخ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، ای رسول خدا! آیا به من اذن می‌دهی دو لب خود را بر شکم مبارک تو گذارم؟

     رسول خدا به او اذن دادند؛ پس عرضه داشت: پناه می‌برم به موضع قصاص از شکم رسول خدا، از آتش روز آتش.

     رسول خدا فرمود: ”ای سوادة بن قیس! آیا عفو می‌کنی یا قصاص می‌نمایی؟“

     عرض کرد: بلکه عفو کردم یا رسول الله!

     رسول خدا فرمود: ”بار خداوندا، از سوادة بن قیس بگذر چنانچه از پیغمبرت درگذشت‏!“» (محقّق)

     \* امام شناسی، ج 1، ص 54، تعلیقه 1: «چهار دندان از جلوى دهان را ثنایا گویند (دو از بالا و دو از زیر) و چهار دندان متّصلٌ‌به را رُباعیّات گویند (دو از بالا و دو از زیر).» [↑](#footnote-ref-196)
197. ـ ارشاد القلوب، ج 2، ص 339؛ بحار الأنوار، ج 28، ص 109؛ امام شناسى، ج 13، ص 124:

     «... بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله صلّى الله علیه و آله در تاب مرض بود؛ بلال ندا کرد: ”الصّلاةَ یَرحمکُمُ اللهُ.“ رسول خدا از نداى بلال متوجّه موقع نماز شد و گفت: ”بعضى از مردم با مردم نماز بخوانند؛ من الآن به توجّه نفس خویش‏ مشغولم.“ عائشه گفت: امر کنید ابوبکر نماز کند، حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند.

     رسول خدا صلّى الله علیه و آله چون دید این دو نفر در حالی‌که هنوز خودش زنده است این‌طور حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: ”اُکفُفنَ فَإنّکُنّ صُوَیحِباتُ یُوسُفَ؛ دست از این شخصیّت‌طلبى بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه‏گر زمان یوسف مى‏باشید که هر یک در پنهانى براى یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!“

     پیامبر خدا صلّى الله علیه و آله از ترس آنکه مبادا یکى از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخاست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اُسامه از مدینه خارج گردند و خبرى از تخلّف آنها نداشت؛ امّا چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وى تخلّف نموده‏اند.

     پیامبر صلّى الله علیه و آله در رفتن به مسجد مبادرت کرد براى آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدّت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روى زمین قرار گیرد. دست‌هاى او را علىّ بن أبى‌طالب علیه السّلام و فضل بن عبّاس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالى‌که از شدّت مرض و ضعف پای‌هاى مبارکش بر زمین کشیده مى‏شد داخل مسجد شد.

     چون داخل مسجد شد، دید ابوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جاى او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازى را که ابوبکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائى بر مقدارى از نماز که ابوبکر خوانده بود ننمود.» [↑](#footnote-ref-197)
198. ـ بحار الأنوار، ج 2، ص 225؛ امام شناسی، ج 1، ص 31:

     «”إنّى تارکٌ فِیکُم الثَقَلینِ کِتابَ اللهِ و عِترَتى أهلَ بَیتى، لَن یَفتَرقا حَتّى یَردا عَلَىَّ الحَوض‏؛ من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‏گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند، و این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‏شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.“»

     جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این حدیث شریف از حیث سند و دلالت و ابحاث کلامی آن رجوع شود به: امام شناسی، ج 13. (محقّق) [↑](#footnote-ref-198)
199. ـ امام شناسی، ج 1، ص 269:

     «رسول الله صلّى الله علیه و آله در معرّفى و نصب علىّ بن أبى‌طالب اهتمام بسیار داشت؛ حتّى در مرض موت توصیه و سفارش مى‏فرمود و مردم را به پیروى از آن حضرت دعوت مى‏فرمود، تا سرحدّی‌ که در همان ساعات آخر حیات کاغذ و قلمى خواستند تا بنویسند درباره امامت آن حضرت آنچه باید بنویسند.

     ولى افسوس، و هزار افسوس، که عمَر مانع شد و نگذاشت مقصود رسول خدا تحقّق یابد، و گفت: مرض بر او غلبه کرده، هذیان مى‏گوید، کتاب خدا ما را بس است. رسول خدا با یک دنیا اندوه و غمّ چشم از جهان بستند.

     ابن‌سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جُبیر از ابن‌عبّاس روایت مى‏کند، قال:

     اشتکى النّبى صلّى الله علیه و آله یوم الخمیس؛ فَجَعَلَ (یعنى ابن‌عبّاس) یَبْکى و یَقول: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-199)
200. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یَومُ الخَمیس و ما یَومُ الخَمیس! اشتَدَّ بِالنّبى صلّى الله علیه و آله وَجَعُهُ فقال: ”اِئتونى بِدَواةٍ و صَحیفَةٍ أکتُبْ لَکُم کِتابًا لا تَضِلّوا بَعدَهُ أبَدًا!“ قالَ: فقال بَعضُ مَن کانَ عِندَهُ: إنَّ نَبِىَّ اللهِ لَیَهجُرُ! قال: فقیل لَهُ: ألا نَأتیکَ بِما طَلَبتَ؟ قال: أ و بَعدَ ماذا؟ قال: فَلَم یَدعُ بِهِ.1

     ابن‌عبّاس مى‏گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا صلّى الله علیه و آله از مرض متألّم و ناراحت بودند؛ ابن‌عبّاس گریه مى‏کرد و مى‏گفت:

     روز پنجشنبه و نمى‏دانید در روز پنجشنبه چه خبر بود! درد و مرض پیغمبر شدّت کرد و فرمود: ”یک دوات و صفحه‏اى بیاورید تا براى شما مطلبى را بنویسم که پس از آن هیچ‌گاه گمراه‏ نشوید!“ ابن‌عبّاس گوید: بعض افراد مجلس گفت: پیغمبر خدا هذیان مى‏گوید! ابن‌عبّاس گوید: و پس از آن به رسول خدا گفته شد: آیا بیاوریم آنچه را مى‏خواستى؟ فرمود: ”آیا بعد از این حادثه واقع شده؟“ و رسول خدا دیگر طلب ننمود.

     و با سند دیگر از سعید بن جعفر روایت مى‏کند که ابن‌عبّاس گفت:

     یوم الخمیس و ما یوم الخمیس! قال: اشتَدَّ بِرَسولِ الله صلّى الله علیه و آله وَجَعُهُ فى ذلِکَ الیَوم، فَقالَ: ”اِئتونى بِدَواةٍ و صَحیفةٍ أکتُبْ لَکُم کِتابًا لا تَضِلّوا بَعدَهُ أبَدًا!“ فَتَنازَعوا و لا یَنبَغى عِندَ النّبى التَّنازُعُ، فقالوا: ”ما شَأنُهُ؟! أ هَجَرَ؟! استَفهَموه!“ فَذَهَبوا یُعیدونَ عَلَیهِ، فقال: ”دَعونى! فَالَّذى أنا فیه خَیرٌ مَمّا تَدعونَنى الَیهِ.“ ـ الحدیث. 2

     ابن‌عبّاس می‏گوید: روز پنجشنبه، و نمی‏دانید روز پنجشنبه، چه روزی بود! کسالت رسول خدا صلّی الله علیه و آله شدّت کرد و فرمود: ”دوات و صفحه‏ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!“ و درحالی‌‌که در نزد پیغمبر خدا دعوی و تنازع جایز نیست، نزاع کردند و گفتند: ”حالش چگونه است؟! آیا هذیان می‏گوید؟! از او سؤال کنید!“ رفتند بار دیگر از رسول خدا بپرسند که چه می‏خواهد، فرمود: ”واگذارید مرا! آنچه من الآن در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به آن می‏خوانید.“

     و با سند دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که:

     لمّا کان فی مَرضِ رَسولِ الله صلّی اللهِ علیه و آله الّذی تُوُفِّیَ فیه، دَعا بصحیفَةٍ لِیَکتُبَ فیها لأُمَّتِه کتابًا لا یُضِلّون و لا یُضَلّون. قال: فکان فی البیت لَغطٌ و کَلامٌ و تَکَلَّمَ عُمَرُ بنُ الخَطّاب، قال: فَرَفَضَهُ النَّبی‏.

     جابر بن عبدالله انصاری می‏گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مرض موت خود صفحه‏ای خواستند تا در آن نامه‏ای برای امّت خود بنویسند که بر اثر آن، امت گمراه نکنند و گمراه نشوند. جابر گوید: در اطاق رسول خدا در اثر این درخواست پیغمبر سخنانی رفت و صدا بلند شد و عمر بن خطاب تکلّم نمود، و پیغمبر او را طرد فرمود. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-200)
201. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و با سند دیگر از عمر بن خطّاب روایت می‏کند:

     قال: کنّا عند النّبی و بیننا و بینَ النّساء حجابٌ. فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله: ”اِغسلونی بسبع قِرَبٍ، و أْتونی بصَحیفَةٍ و دَواة، أکتُبْ لکم کتابًا لن تَضِلّوا بَعدَه أبدًا!“ فَقال النِّسوَةُ: اِئتوا رَسولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله بِحاجَتِهِ. قال عمرُ: فَقلتُ: اُسکُتنَ فإنّکُنَّ صَواحِبُه، إذا مَرِضَ عَصَرتُنَّ أعیُنَکُنَّ و إذا صَحَّ أخَذتُنَّ بِعُنُقِه! فَقال رسول الله صلّی الله علیه و آله: ”هُنَّ خیرٌ مِنکم.“3

     عمر بن خطاب گوید: ما در محضر پیغمبر خدا بودیم و بین ما و جماعت زنان پرده و حجابی بود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ”مرا با هفت مشک آب غسل دهید، و یک صفحه و دوات بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!“ زنان گفتند: آنچه را که رسول خدا طلب کرده است برایش بیاورید. عمر می‏گوید: من گفتم: ای زنان ساکت باشید! چون شما همبستران او هستید، چون مریض گردد چشمان خود را به اشک می‌فشرید و چون صحّت یابد بگردن او دست می‌آویزید! رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ”این زنان بهتر از شما هستند.“

     و با سند دیگر از ابن عبّاس روایت می‏کند:

     قال: لمّا حضرتْ رسولَ الله صلّی الله علیه و آله الوفاةُ و فی البیت رجالٌ فیهِم عمرُ بنُ الخَطابِ، فقال رسولُ الله صلّی الله علیه و آله: ”هَلُمَّ أکتُبْ لَکم کتابًا لن تَضِلّوا بَعدَه!“ فقال عمرُ: إنَّ رسولَ الله قد غَلَبَهُ الوَجَعُ و عندکم القرآنُ؛ حَسبُنا کتابَ اللهِ. فَاختَلَفَ أهلُ البیتِ و اختَصَموا؛ فمنهم مَن یَقولُ: قَرِّبوا یَکتُبْ لکم رسولُ الله صلّی الله علیه و آله، و منهم مَن یقولُ: ما قالَ عمرُ. فلمّا کَثُرَ اللَّغطُ و الاختِلافُ و غَمّوا رسولَ الله صلّی الله علیه و آله فقال: ”قوموا عَنّی!“ فقالَ عُبیدُاللهِ بن عبدِالله فکان ابنُ‌عبّاس یقول: الرَّزیَّةُ کلُّ الرَّزیَّة ِما حالَ بینَ رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و بینَ أن یَکتبَ لهم ذلک الکتابَ مِن اختِلافِهم و لَغطِهم.4

     ابن‌عبّاس گوید: چون وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیک شد و در اطاق آن حضرت جماعتی از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، رسول خدا فرمود: ”بیاورید (یا نزدیک من بیایید) تا من برای شما چیزی بنویسم که پس از آن ابداً گمراه نگردید!“ عمر گفت: درد بیماری بر رسول خدا غلبه کرده و او را بی‌خویشتن نموده (و بدون تأمّل و تفکّر و اختیار سخن می‌گوید) کتاب خدا برای ما بس است. در بین اهل خانه اختلاف افتاد و نزاع و مخاصمه درگرفت؛ بعضی از اهل خانه گفتند: برای رسول خدا حاضر سازید آنچه را که می‏خواهد تا برای شما بنویسد، و بعضی دگر طرفداری از عمر کرده و همان سخن او را گفتند. چون اختلاف شدید شد و صداها بلند شد و رسول الله را به غمّ و اندوه فرو بردند، فرمود: ”از نزد من برخیزید، و بروید!“ عبیدالله بن عبدالله بن عبّاس گوید: پدرم عبدالله بن [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-201)
202. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عبّاس پیوسته می‏گفت: مصیبت، مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول خدا و نوشته‏اش فاصله انداختند و نگذاردند که آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد، و به علّت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آن حضرت، مانع از این مهم شدند.

     1) طبقات ابن‌سعد، ج 2، ص 242، چاپ بیروت 1376 ه‍ . ق‏.

     2 و 3) همان مصدر، ص 244.

     4) همان مصدر.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی.

     امام شناسی، ج ‏13، ص 106:

     «میرخواند که خود سنّی مذهب است در کتاب روضَةُ الصّفا آورده است که:

     امّ‌سَلَمَة گوید که: رسول الله در حین مرض عِصابه‏ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید. بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند الاّ درِ خانه علی، و فرمود که: ”مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.“

     عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف ببینم. حضرت تجویز این معنی نفرمود.

     یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح أبواب چه بود و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟! پیغمبر فرمود که: ”نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.“

     تا آنکه گوید:

     علماء سیَر روایت کرده‏اند که: در زمانی که مرض رسول الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند، فرمود که: ”دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید!“ ایشان اختلاف کردند؛ بعضی گفتند که: آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدّت مرض گویند، یا از سر جِدّ می‏گوید؟! عمر گفت: درد و ألَم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتّفاق کردند، و زمره‏ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد. و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدال تجاوز نمود.

     پس حضرت مقدّس نبوی صلّی الله علیه و آله فرمود که: ”برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری!“ و مع‌ذلک گفت: ”سه وصیّت می‏کنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید؛ دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صِلات بدهید چنانچه من به آن جماعت می‏دادم.“

     سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و می‏گوید: نمی‏دانم که وصیّت سیّم را [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-202)
203. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عناکب نسیان در خاطر من تنید؟

     ابن‏عبّاس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از أصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیّت‌نامه نویسد.\*

     تا آنکه گوید:

     أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیّت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت سوره ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَهِ وَٱلۡفَتۡحُ﴾ نازل شد. گفتم: یا رسول الله! این وصیّت به وصیّت وداع کنندگان می‏نماید!

     فرمود: ”آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده.“ آنگاه تکیه کرده، لحظه‏ای‏ چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: ”ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده‏ای که نموده‏ای وفا نمای!“ بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک بر کنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیّر گشت، و جبین مبینش غرق عرق شد.

     \* تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در روضةُ الصفا است، خواندمیر در حبیب السّیر، ج 1، ص 419 آورده است. و نیز گوید:

     عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول‌ ‏صلّی الله علیه و آله می‏خواست که در باب ولایت أمیرالمؤمنین علی کرّم الله وجهه وصیّت‌نامه‏ای قلمی گرداند، و این دو بیت که در کشف الغمّة ثبت شده مشعر به این معنی است. شعر:

     أوصى النّبىُّ فقال قائلُهم \*\* قد ضلّ یهجُر سیّد الـبشر

     و أرى أبابکرٍ أصاب و لم \*\* یهجُر و قد أوصى إلى عمر»

     ـ پایان متن منقول از امام شناسی.

     جهت اطّلاع بیشتر از مصادری که متعرض داستان اعتراض خلیفه ثانی به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شده‌اند، به کتب ذیل مراجعه شود: الشّیعة فی الإسلام، ص 172 به نقل از البدایة و النهایة، ج 5، ص 227؛ شرح نهج البلاغة ابن أبی‌الحدید، ج 1، ص 133؛ الکامل فی التاریخ، ج‌ 2، ص 217؛ تاریخ الرسل و الملوک، ج 2، ص 436؛ طبقات ابن‌سعد، ج 1، ص 244؛ المهذب، ج 1، ص 12؛ عمدة القاری، ج 17، ص 63؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 76؛ صحیح البخاری، ج 5، ص 138 و ج 7، ص 9؛ مسند احمد، ج 1، ص 325؛ فتح الباری، ج 8، ص 102؛ المصنف، ج 5، ص 438؛ السنن الکبری، ج 3، ص 433؛ الملل و النحل، ج 1، ص 22؛ المراجعات، ص 353؛ أضواء علی السنة المحمّدیة، ص 52. (محقّق) [↑](#footnote-ref-203)
204. ـ امام شناسی، ج 13، ص 99:

     «شیخ کبیر، مفسّر عظیم صاحب مجمع البیان: امین الاسلام أبی‌علی فضل بن حسن طَبرسی ـ قدّس الله نفسه ـ در کتاب نفیس و ممتّع خود إعلام الوری گوید:

     علی بن أبی‌طالب علیه السّلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بی‌هوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده، در سیمایش نگاه می‏کرد و ناله می‏نمود و می‏گریست و می‏گفت‏:

     و أبیَضَ یُستَسقَى الغَمامُ بِوَجهِهِ \*\*\* ثِمالُ الیَتامَى عِصمَةٌ لِلأرامِلِ

     ”او سپید روئی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می‌شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه‏گان و ضعیفان.“» [↑](#footnote-ref-204)
205. ـ سوره آل عمران (3) آیه 144. امام شناسی، ج 13، ص 19:

     «و نیست محمّد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده‏اند و درگذشته‏اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‏های پای خود به عقب واژگون می‏شوید؟! و هر کس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ‌وجه به خداوند ضرری نمی‏رساند، و خداوند به‌ زودی پاداش سپاس‌گزاران را می‏دهد.» [↑](#footnote-ref-205)
206. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عَن سَلّامٍ الجُعفِیِّ، عَن عَبدِاللهِ بنِ مُحمّدٍ الصَّنعانِیِّ، عَن أبی‌جَعفَرٍ علیه السّلام، قال:

     کانَ رسولُ الله صلّى الله علیه و آله إذا دَخَلَ الحسینُ علیه السّلام جَذَبَهُ إلیه، ثُمَّ یَقولُ لِأمیرِ المؤمنینَ علیه السّلام: ”أمسِکهُ!“ ثُمَّ یَقَعُ عَلیهِ فیُقَبِّلُهُ و یَبکِی.

     یَقُول: یا أبَه لِمَ تَبکِی؟

     فیَقُول: ”یا بُنَیَّ! أُقَبِّلُ مَوضِعَ السُّیُوفِ مِنکَ.“

     قال: یا أبَه! و أُقتَلُ؟

     قال: إی و اللهِ و أبوکَ و أخوکَ و أنتَ!

     قال: یا أبَه! فمَصارِعُنا شَتَّى؟

     قال: نعم یا بُنَیّ!

     قال: فمَن یَزورُنا مِن أُمَّتِک؟

     قال: ”لا یَزورُنی و یَزورُ أباکَ و أخاکَ و أنتَ إلّا الصدّیقونَ مِن أُمّتی.“»

     ترجمه:

     «حدیث کرد مرا حسن بن عبدالله بن محمّد بن عیسى، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علىّ بن شجرة، از سلاّم جُعفى، از عبدالله بن محمّد صنعانى، از حضرت أبى‌جعفر امام محمّدباقر علیه السّلام که فرمود:

     هرگاه حسین علیه السّلام بر رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم داخل مى‏شد، حضرت او را به خود مى‏چسبانید، و سپس به أمیرالمؤمنین علیه السّلام مى‏فرمود: ”او را نگاه دار!“ آنگاه خود را به روی او انداخته و او را می‌بوسید و مى‏گریست.

     حسین علیه السّلام عرض ‏کرد: اى پدر جان! چرا گریه مى‏کنى؟

     رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: اى نور دیده، پسرک من‏! جای شمشیرهایی را که بر بدن تو وارد می‌شود می‌بوسم.

     حسین علیه السّلام عرضه ‏داشت: اى پدر جان! من کشته خواهم شد؟

     رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم ‏فرمود: آری سوگند به خدا! پدرت و برادرت و تو، جملگى کشته خواهید شد.

     عرض کرد: اى پدر جان! قبور ما از هم متفرّق و پراکنده مى‏باشد؟

     رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم مى‏فرمود: آری اى نور دیده، پسرک من!

     عرض کرد: پس چه کسانى از امّت تو ما را زیارت مى‏کنند؟

     رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد کرد مگر صدّیقان از امّت من.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-206)
207. ـ سوره التّوبة (9) آیه 33؛ سوره الصّفّ (61) آیه 9. امام شناسی، ج 8، ص 39:

     «خداوند آن کسی است که رسول خود را به هدایت و دین حقّ فرستاد تا بر تمام ادیان غلبه کند اگرچه مشرکان ناپسند دارند.» [↑](#footnote-ref-207)
208. ـ تاریخ الطبری، ج‏2، ص130؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 65؛ حیاة القلوب، ج‏3، فصل چهارم در بیان قصه اصحاب فیل، ص57:

     «بدان که از جمله معجزات متواتره نور حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم که در زمان عبدالمطّلب ظاهر شد، قصه اصحاب فیل بود؛ چنان‌که به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که:

     چون ابرهة بن الصباح (پادشاه حبشه) قصد کرد خانه کعبه را خراب کند و به حوالى مکّه معظّمه رسیدند، بر اموال اهل مکّه غارت آوردند و از آن جمله شتران عبدالمطّلب را به غارت بردند؛ پس عبدالمطّلب به نزد شاه رفت و رخصت طلبیده داخل شد. ابرهه بر تختى نشسته بود در قبّه دیبائى که براى او نصب کرده بودند و سلام کرد بر او. ابرهه ردّ سلام کرد و چون نظرش بر عبدالمطّلب افتاد، از حسن و بها و نور و ضیا و مهابت و وقار او حیران مانده سؤال کرد: آیا در پدران تو نیز این نور و جمال که در تو مشاهده مى‏نمایم بوده است؟

     عبدالمطّلب فرمود: ”بلى اى ملک، همه پدران من صاحب نور و حسن و ضیا و عفّت و حیا بوده‏اند.“

     ابرهه گفت: شما فائق گردیده‏اید بر همه خلق به سبب فخر و شرف، و سزاوار است تو را که سیّد و بزرگ قوم خود باشى.

     پس آن حضرت را بر روى تخت خود نشانید، و او را فیل سفیدى بود بسیار بزرگ که دو نیش آن را به انواع جواهر مرصّع کرده بود که ابرهه به آن فیل بر سلاطین دیگر مباهات مى‏کرد؛ امر کرد آن فیل را حاضر کنند. پس آن فیل را به انواع زینت‌ها و حلىّ آراسته حاضر کردند؛ چون برابر عبدالمطّلب رسید، آن حضرت را سجده کرد و هرگز پادشاه خود را سجده نکرده بود و به قدرت الهى و اعجاز نور حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم به زبان عربى فصیح بر عبدالمطّلب سلام کرد و گفت:

     ”سلام بر تو باد اى نور بهترین خلایق، و اى صاحب خانه کعبه و زمزم، و اى جدّ بهترین پیغمبران، و سلام باد بر نورى که در پشت تو است. اى عبدالمطّلب، با توست عزّت و شرف، هرگز ذلیل و مغلوب نمى‏گردى!“

     چون ابرهه این عجائب احوال را مشاهده نمود، بترسید و گمان کرد جادو است؛ امر کرد فیل را برگردانیدند و با عبدالمطّلب گفت: به چه کار آمده‏اى؟ به درستى که من شنیده‏ام آوازه [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-208)
209. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سخاوت و شرف و فضل تو را، و دیدم از مهابت و جمال و عظمت تو آنچه بر من لازم گردانیده که هر حاجت از من طلب نمائى روا کنم؛ آنچه خواهى بطلب! و او را گمان آن بود که سؤال خواهد کرد که از قصد خراب کردن کعبه برگردد.

     پس عبدالمطّلب فرمود: ”اصحاب تو بر شتران من غارت آوردند، امر کن که آنها را به من پس دهند.“

     ابرهه به خشم آمده گفت: از چشم من افتادى؛ من آمده‏ام خراب کنم خانه شرف و مکرمت تو و قوم تو را که به آن خانه بر عالم فخر مى‏کنید و از همه برتر گردیده‏اید و آن خانه‏اى است که مردم از اطراف عالم به حجّ او مى‏آیند، در آن باب سخن نمى‏گویى و شتران خود را از من طلب مى‏کنى؟!

     عبدالمطّلب فرمود: ”من نیستم صاحب آن خانه که تو قصد خراب کردن آن را دارى؛ من صاحب شترانم که اصحاب تو گرفته‏اند. من در مال خود با تو سخن گفتم و آن خانه صاحبى دارد از همه کس قادرتر و منیع‌تر است، و او اولىٰ است به حمایت و حراست خانه خود از دیگران.“

     ابرهه حکم کرد شتران آن حضرت را ردّ کردند و به مکّه مراجعت کرد.

     ابرهه با فیل بزرگ و لشکر بسیار متوجّه حرم شد؛ چون به نزد حرم رسید فیل داخل نشد و خوابید. چون او را مى‏گذاشتند برمى‏گشت و چون او را جبر مى‏کردند به دخول حرم مى‏خوابید.

     عبدالمطّلب امر کرد غلامان خود را که ”پسر مرا بطلبید‍!“ چون عبّاس را آوردند فرمود: ”این را نمى‏خواهم، پسر مرا بطلبید!“ هر یک را مى‏آوردند مى‏گفت: ”این را نمى‏خواهم پسر مرا بطلبید!“ تا آنکه عبدالله، والد حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم حاضر شد، فرمود: ”اى فرزند، برو بر بالاى ابوقبیس1 و نظر کن به ناحیه دریا و هر چه بینى که از آن جانب مى‏آید مرا خبر ده!“

     چون عبدالله بر کوه ابوقبیس بالا رفت، دید که مرغان از ابابیل مانند سیل و شب تار رو به آن طرف آورده بر ابوقبیس نشستند؛ از آنجا بلند شده هفت شوط بر گرد کعبه طواف کرده و هفت مرتبه میان صفا و مروه سعى کردند. پس عبدالله به سوى عبدالمطّلب شتافت و آنچه دیده بود معروض داشت.

     عبدالمطّلب فرمود: اى فرزند، ببین که بعد از این چه مى‏کنند، مرا خبر ده!“ پس عبدالله خبر داد که آن مرغان به جانب لشکر حبشه روان شدند.

     عبدالمطّلب اهل مکّه را فرمود: ”بروید به سوى لشکرگاه ایشان و غنیمت‌هاى خود را بردارید!“ چون اهل مکّه به لشکرگاه ایشان رسیدند، دیدند که مانند چوب‌هاى پوسیده افتاده‏اند، و هر یک از آن مرغان سه سنگ در منقار و چنگال‌هاى خود دارند و به هر سنگى یکى از آن گروه را مى‏کشند. و چون همه را هلاک کردند برگشتند و پیش از آن کسى مانند آن مرغان ندیده بود و بعد از آن نیز ندیدند. و چون همه هلاک شدند عبدالمطّلب به نزد خانه کعبه آمد و چنگ زد [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-209)
210. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در پرده‏هاى کعبه و شعرى چند خواند که مضمون آنها حمد خدا بود بر آن نعمت عظمىٰ، و برگشت و شعرى چند خواند مشتمل بر ملامت قریش بر ترک خانه کعبه و اظهار تنهایى خود در برابر آن داهیه و نگریختن از آن و توکّل نمودن بر جناب اقدس الهى.2

     و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که:

     چون لشکر پادشاه حبشه که براى خرابى کعبه آمده بودند شتران عبدالمطّلب را به غارت برده بودند، عبدالمطّلب به نزد او آمد و رخصت طلبید؛ ابرهه پرسید: براى چه کار آمده است؟

     گفتند: براى شتران او که برده‏اند آمده است که ردّ نمایند به او.

     پادشاه گفت: این مرد، بزرگ جماعتى است؛ من آمده‏ام که محلّ عبادت آنها را خراب کنم، او در آن باب شفاعت نمى‏کند و در باب شتران خود شفاعت مى‏کند؟! اگر سؤال مى‏کرد که دست از خراب کردن خانه بردارم، برمى‏داشتم.

     پس امر کرد شتران را ردّ کردند. (عبدالمطّلب همان جواب گفت که گذشت.)

     پس عبدالمطّلب هنگام مراجعت به فیل بزرگ آنها رسید که او را محمود مى‏گفتند فرمود: ”اى محمود!“

     فیل سر خود را به جواب حرکت داد.

     فرمود: ”مى‏دانى که چرا تو را آورده‏اند؟“

     فیل سر را به جانب بالا حرکت داد که: نه.

     فرمود: ”تو را آورده‏اند که خانه پروردگار خود را خراب کنى، آیا خواهى کرد؟“

     فیل با سر اشاره کرد: نه.

     پس عبدالمطّلب به خانه آمد. چون صبح روز دیگر شد، عزم دخول حرم کردند؛ فیل امتناع نمود از دخول حرم.

     عبدالمطّلب بعضى از موالى خود را گفت: ”بر کوه بالا رو و نظر کن و آنچه ببینى مرا خبر ده!“ چون بالا رفت گفت: سیاهى از طرف دریا مى‏بینم و نزدیک است که برسند. چون نزدیک شدند گفت: مرغان بسیارند و هر یک در منقار خود سنگ‌ریزه دارند؛ به قدر سنگ‌ریزه‏ها که به انگشتان به یکدیگر مى‏اندازند یا کوچک‌تر.

     عبدالمطّلب گفت: ”به حقّ خداى عبدالمطّلب که قصد این جماعت دارند!“ چون بالاى سر آنها رسیدند سنگ‌ها را انداختند و هر سنگى بر سر یکى از آن گروه آمد و از دبر او خارج شد و او را کشت. و هیچ‌یک از آنها بیرون نرفت مگر یک نفر که براى قوم خود خبر برد، و چون ایشان را خبر مى‏داد دید یکى از آن مرغان بالاى سر اوست، گفت: چنین مرغان بودند؛ پس سنگى بر سر او انداخته او را نیز هلاک کرد.3

     و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: ”چون حضرت عبدالمطّلب به مجلس [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-210)
211. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ابرهه داخل شد، تخت ابرهه براى تعظیم او منحنى شد و میل کرد.“4

     در حدیث صحیح دیگر فرمود: ”آن مرغان مانند پرستک بودند.“ و به روایت دیگر: ”سرشان مثل سرهاى درندگان بود و منقارشان مانند منقار مرغان.“5

     و در عدد فیل‌ها خلاف است: بعضى گفته‏اند یک فیل بزرگ بود که آن را محمود مى‏گفتند؛ بعضى گفته‏اند هشت فیل بودند؛ بعضى گفته‏اند دوازده فیل بودند.

     و در سبب این اراده خلاف است:

     بعضى گفته‏اند که:

     در برابر کعبه معظّمه در یمن معبدى ساخته بود و مردم را تکلیف مى‏کرد که به سوى آن خانه حج کنند و بر دور آن طواف نمایند؛ پس شخصى از قریش، شب در آن خانه مانده در و دیوار آن را به فضله خود ملوّث نموده گریخت، و به این سبب آن ملعون در خشم شد و سوگند یاد کرد کعبه را خراب کند.6

     صاحب کتاب انوار روایت کرده است که:

     جمعى از اهل مکّه براى تجارت به حبشه رفتند و داخل کنیسه‏اى از کنائس نصارىٰ شدند و آتشى افروختند براى طعام خود و خاموش نکرده بار کردند؛ بادى وزید و آنچه در معبد ایشان بود سوخت. چون داخل کنیسه خود شدند پرسیدند: کى این کار را کرده است؟ گفتند: جمعى از تجّار مکّه در اینجا آتش افروخته‏اند، به آن سبب کنیسه سوخته است.

     چون خبر به پادشاه رسید در غضب شد و وزیر خود ابرهة بن الصباح را فرستاد با چهارصد فیل و صد هزار مرد جنگى و گفت: کعبه ایشان را خراب کن و سنگ‌هاى او را در دریاى جدّه بینداز و مردان آنها را بکش و اموال آنها را غارت کن و احدى از ایشان را مگذار.

     پس ابرهه با تهیه تمام به جانب مکّه روان شد و اسود بن مقصود را چرخچى7 لشکر خود کرده با بیست هزار کس پیش‏ فرستاد و گفت: برو و مردان و زنان ایشان را بگیر و احدى از آنها را مکش تا من بیایم که مى‏خواهم آنها را به عذابى بکنم که احدى از عالمیان را چنان عذابى نکرده باشند.

     چون این خبر به مکّه رسید، اهل مکّه اولاد و اموال خود را جمع کرده عزم گریختن نمودند. عبدالمطّلب ایشان را نصیحت کرد که: این ننگ است بر شما که از کعبه دور شوید.

     گفتند: ما را تاب مقاومت ایشان نیست؛ اگر بر ما دست یابند همه را مى‏کشند.

     عبدالمطّلب فرمود: ”خداى خانه نمى‏گذارد ایشان بر خانه ظفر یابند، و اگر شما نیز پناه به خانه برید به شما نیز دست نخواهند یافت.“

     ایشان نصیحت آن حضرت را قبول نکرده متفرّق شدند: بعضى به کوه‌ها و درّه‏ها گریختند و بعضى به دریا نشستند.

     عبدالمطّلب فرمود: ”من از خدا شرم مى‏کنم که از خانه و حرم او بگریزم، و من از جاى خود [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-211)
212. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حرکت نمى‏کنم تا حق تعالى میان ما و ایشان حکم کند.“

     پس اسود ماند تا ابرهه با آن فیل‌هاى عظیم و لشکر گران به او ملحق شدند، و رو به مکّه آوردند و جمیع چهار پایان اهل مکّه را به غارت بردند و از عبدالمطّلب هشتاد ناقه سرخ‌مو بردند.

     چون خبر به عبدالمطّلب رسید فرمود: ”الحمد للّه! مال خدا بود، و براى ضیافت اهل خانه او و حاجیان خانه او نگاهداشته بودم؛ اگر به من برگرداند او را شکر خواهم کرد و اگر برنگرداند باز شکر خواهم کرد.“

     پس عبدالمطّلب جامه‏هاى خود را پوشید و رداى لُؤَىِّ بن غالب را بر دوش افکند و کمربند ابراهیم خلیل علیه السّلام را بر کمر بست و کمان اسماعیل ذبیح علیه السّلام را بر دوش افکند و بر اسب خود سوار شده به سوى لشکر ابرهه روان شد. خویشان او سر راه بر او گرفتند و گفتند: نمى‏گذاریم تو را بروى به نزد ظالمى که حرمت خانه خدا و حرم او را نمى‏داند.

     فرمود: ”اى قوم! من از قدرت و لطف خدا مى‏دانم آنچه شما نمى‏دانید؛ دست از من بردارید إن شاء الله به زودى به سوى شما برمى‏گردم.“

     پس روانه شد؛ چون نظر آن قوم بر او افتاد از حسن و ضیاء او متعجّب و از مهابت او بر خود بلرزیدند و به نزد او آمده التماس کردند که: برگرد و نزد این جبّار مرو که سوگند خورده است احدى از شما را زنده نگذارد و ما را رحم مى‏آید بر تو با این حسن و جمال و کمال به تیغ او کشته شوى.

     عبدالمطّلب گفت: ”شما مرا به مجلس او برید و نصیحت را ترک کنید.“

     چون خبر عبدالمطّلب را به ابرهه رسانیدند و شجاعت و جرأت او را ذکر کردند، امر کرد که ملازمانش شمشیرها کشیدند و فیل بزرگ را به مجلس طلبید و تاج خود را بر سر نهاد و امر به احضار عبدالمطّلب نمود. و آن فیل را ”مذموم“ مى‏گفتند، و بر سرش دو شاخ از آهن تعبیه کرده بودند که اگر بر کوهى مى‏زد خراب مى‏کرد و بر خرطومش دو شمشیر بسته بودند و جنگ تعلیمش داده بودند و امر کرد چون عبدالمطّلب به مجلس در آید آن فیل را بر او حمله دهند.

     چون عبدالمطّلب به مجلس داخل شد، جمیع حضّار را از او دهشتى عظیم بهم رسید؛ چون فیل را به او حمله دادند به نزد آن حضرت آمد و سر بر زمین نهاده ذلیل و منقاد شد. ابرهه از مشاهده این احوال متحیّر ماند و از دهشت بر خود لرزید و به غایت تعظیم و تکریم آن حضرت را در کنار خود نشانید و عرض کرد: چه نام دارى که از تو خوشروتر و نیکوتر ندیده‏ام و هر حاجت بطلبى روا کنم و اگر گویى برگردم برمى‏گردم؟

     عبدالمطّلب فرمود: ”مرا با اینها کارى نیست؛ اصحاب تو شترى چند از من برده‏اند و آنها را براى حاجیان بیت الله مهیّا کرده بودم، بگو به من باز دهند.“

     ابرهه حکم کرد آنها را به او پس دادند و گفت: دیگر حاجتى دارى؟ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-212)
213. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفت: ”نه.“

     ابرهه گفت: چرا در باب بلد خود سؤال نمى‏کنى که من سوگند یاد کرده‏ام که کعبه شما را خراب کنم و مردان شما را بکشم؟! و لیکن قدر تو را بزرگ یافتم و اگر در این باب شفاعت نمائى شفاعت تو را قبول مى‏کنم.

     عبدالمطّلب فرمود: ”مرا با آن کارى نیست، چون آن خانه صاحبى دارد که محتاج به شفاعت من نیست؛ اگر خواهد دفع ضرر از خانه خود مى‏تواند کرد.“

     ابرهه گفت: اینک از عقب تو مى‏آیم با فیل و لشکر، کعبه و نواحى آن را خراب مى‏کنم و ساکنان آن را به قتل مى‏رسانم.

     عبدالمطّلب فرمود: ”اگر توانى بکن!“ و به سوى مکّه برگشت. و چون بر فیل بزرگ گذشت، فیل او را سجده کرد.

     پس وزراء و مصاحبان ابرهه او را ملامت کردند که: چرا او را گذاشتى برود؟

     گفت: مرا ملامت مکنید که چون او را دیدم هیبتى عظیم از او در دل من پیدا شد! مگر ندیدید فیل او را سجده کرد؟! اکنون بگویید در این امر که اراده کرده‏ایم چه مصلحت مى‏دانید؟

     گفتند: آنچه پادشاه فرموده البتّه باید به عمل آوریم. پس با لشکر روى به سوى مکّه آوردند.

     و چون عبدالمطّلب به مکّه برگشت، قوم خود را گفت بر ابوقبیس بالا روید، و خود به کعبه درآویخت و به نور محمّدى صلّى الله علیه و آله و سلّم توسّل جسته به درگاه حق تعالى تضرّع و زارى نمود که: ”الها! خانه خانه توست و ما همه عیال و ساکنان حرم توییم و هر کس حمایت خانه و اهل خانه خود مى‏نماید!“

     و مانند این سخنان مى‏گفت و تضرّع مى‏نمود، ناگاه صداى هاتفى را شنید که گفت: ”دعاى تو مستجاب شد و به مطلب خود رسیدى به برکت نورى که در جبین توست.“

     پس رو به قوم خود آورد و گفت: ”بشارت باد که نور جبین خود را دیدم که بلند شد و از برکت آن شما نجات خواهید یافت.“

     در این سخن بودند که دیدند غبار لشکر مخالف بلند شد، و چون غبار فرونشست فیل‌ها دیدند که سراپاى آنها را آهن پوشانیده بودند و مانند کوه در جلو لشکر خود بازداشته بودند. چون به حدّ حرم رسیدند فیل‌ها ایستادند و هرچند فیل‏بانان آنها را زجر کردند قدم در حرم ننهادند، و چون روى آنها را از حرم برمى‏گردانیدند مى‏دویدند.

     اسود گفت: جادو کرده‏اند فیل‌هاى شما را، و خبر به سوى ابرهه فرستاد که چنین واقعه‏اى رو داده.

     ابرهه چون این خبر بشنید ترس او زیاده شد و به نزد اسود فرستاد که: مکرّر کار خود را تجربه کردیم و از تجربه خود گذشتن طریق عقل نیست. رسولى به سوى این قوم بفرست و از ایشان طلب صلح بکن، و خبر فیل را مخفى دار که باعث جرأت ایشان نشود، و بگو به [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-213)
214. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عدد آنچه از مردان ما تلف شده است از قوم خود به ما بدهند، و آنچه از کنیسه ما فاسد کرده‏اند تاوان بدهند تا ما برگردیم.

     چون رسول ابرهه به نزد اسود آمد و رسالت او را گفت ـ و آن رسول مردى بود به شجاعت معروف و حناطه نام داشت و بسیار به شجاعت خود مغرور بود و با لشکرها به تنهائى مقاومت مى‏کرد و خلقتى مهیب داشت ـ اسود به او گفت: تو رسول من باش به سوى این گروه، شاید به سبب تو میان ما و ایشان صلح شود.

     حناطه گفت: مى‏روم و اگر قبول صلح نکنند سرهاى ایشان را به نزد تو مى‏آورم.

     چون حناطه به مکّه آمد و نظرش به عبدالمطّلب افتاد، دهشتى عظیم بر او غالب شد و بر خود بلرزید و ساکت ماند؛ عبدالمطّلب فرمود: ”به چه کار آمده‏اى؟“

     عرض کرد: اى مولاى من! بر ابرهه فضل شما ظاهر گردید و حرم را به شما بخشید و از شما طلب مى‏نماید که دیه آنها که کشته شده‏اند بدهید یا مردانى چند به عدد آنها از قوم خود بدهید و قیمت آنچه در کنیسه تلف شده است تسلیم نمایید تا لشکر را برگرداند.

     عبدالمطّلب فرمود: ”ما هرگز بی‌گناه را به عوض مجرم مؤاخذه نمى‏کنیم. عادت ما امانت و عدالت است و دست خود را پیوسته از ستم بازداشته‏ایم و خلاف فرموده خدا نمى‏کنیم. و امّا آنچه در باب کعبه گفتى، من گفتم که آن صاحبى دارد که قادر است دفع ضرر از آن بکند، و الله که هیچ پروا نمى‏کنم از او و از خیل و حشم او.“

     حناطه چون این سخنان بشنید در خشم شد و قصد هلاک آن حضرت نمود. عبدالمطّلب گریبان او را گرفته بلند کرد و بر زمین زد و فرمود: ”اگر نه تو ایلچى8 بودى الحال تو را هلاک مى‏کردم.“

     پس حناطه به سوى اسود برگشت و گفت: به این گروه سخن گفتن فایده ندارد و مکّه‏ خالى است، مى‏باید بر ایشان تاخت.

     چون به نزدیک حرم رسیدند گروهى چند از مرغان دیدند که چون ابر بر بالاى سر آنها صف کشیدند و شبیه پرستک بودند و هر یک سه سنگ یکى در منقار و دو تا در چنگال برداشته بودند و سنگ‌ها از عدس کوچک‌تر و از نخود بزرگ‌تر نبود.

     چون لشکر را نظر بر آن مرغان افتاد بترسیدند و گفتند: چیست این مرغان که هرگز مثل آنها ندیده‏ایم؟

     اسود گفت: بر شما باکى نیست؛ مرغى چندند که روزى براى جوجه‏هاى خود مى‏برند. پس کمان خود را طلبید و تیرى به جانب آنها افکند؛ پس آن مرغان به فریاد آمدند. منادى ندا کرد از آسمان: ”اى مرغان اطاعت کننده، اطاعت پروردگار خود کنید به آنچه مأمور شده‏اید! به درستى که غضب خداوند جبّار بر این کفّار شدید شده است.“

     پس مرغان سنگ‌ها را انداختند؛ سنگ اوّل بر سر حناطه آمد و خُود او را شکافت و در مغز سرش پنهان شد و از دبرش بیرون رفت و به زمین فرو شد و او بر خاک افتاد. پس آن لشکر از جانب چپ و راست متفرّق شدند و مرغان از پس آنها مى‏رفتند و سنگ بر سرشان مى‏ریختند تا همه هلاک شدند و اسود نیز هلاک شد و ابرهه گریخت؛ ناگاه در اثناى راه دست راستش افتاد، پس دست چپش افتاد، پس پاهایش افتاد، و چون به منزل خود رسید و قصّه را نقل کرد سرش افتاد.

     شخصى از حضرت موت برادر خود را تکلیف حضور در آن عسکر نمود و آن برادر ابا نمود و گفت: من هرگز به جنگ خانه خدا نیایم، و آن برادر که رفت چون این واقعه را دید گریخت و به برادر خود ملحق شد و قصه را به او نقل کرد؛ چون سر به جانب بالا کرد یکى از آن مرغان را بر بالاى سر خود دید، پس آن مرغ سنگى انداخته و او را هلاک کرد.

     عبدالمطّلب در عرض این احوال مشغول تضرّع و ابتهال بود و به نور مقدّس محمّدى صلّى الله علیه و آله و سلّم توسّل مى‏جست و عرض مى‏کرد: ”پروردگارا! به برکت نورى که به ما بخشیده‏اى ما را از این اندوه و شدّت فرجى کرامت فرما و بر دشمنان خود نصرت ده.“

     چون فیل‌ها را گریخته و دشمنان را مرده دیدند، به شکر الهى قیام و غنائم دشمن را متصرّف شدند.9

     1) أبوقبیس: کوهى است مشرف بر مکّه.

     2) أمالى شیخ مفید، ص 312؛ أمالى شیخ طوسى، ص80.

     3) کافى، ج 1، ص 447.

     4) أمالى شیخ طوسى، ص 682.

     5) مجمع البیان، ج 5، ص 541 إلی 542.

     6) رجوع شود به: سیره ابن‌هشام، ج 1، ص 45؛ سیره ابن‌کثیر، ج 1، ص 30؛ تفسیر بغوى، ج 4، ص 525.

     7) فرهنگ عمید، ج 2، ص 873: ”چرخچیان: صنف توپچى که پیشرو سپاه بودند.“

     8) همان مصدر، ج 1، ص 326: ”ایلچى: سفیر؛ فرستاده مخصوص.“

     9) بحار الأنوار، ج 15، ص 65 إلی 74.» ـ پایان متن منقول از حیاة القلوب. [↑](#footnote-ref-214)
215. ـ امام شناسى، ج ‏6، ص 199: «آنچه را که به رسول خدا نسبت مى‏دهند از اینکه فرموده است: ”وُلِدتُ فى زَمَنِ المَلِکِ العادِلِ“ حدیثى است ساختگى و مجعول، و در هیچ‌یک از مجامیع شیعه و سنّى دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمى بوده است و پیامبر از او تعریف نمى‏کند. اینکه ایشان [سناتور علاّمه وحیدى‏] گفته‏اند: ”سخنى است مأثور و خبرى است مشهور که رسول خدا مکررّ در مکررّ در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره مى‏فرماید“ دروغ محض است. شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه نفرموده‏اند، تا چه رسد به مکرّر در مکرّر.» [↑](#footnote-ref-215)
216. ـ روضة الصفا، ج 1، ص 748؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 59:

     «... و أنّ سابور عَلِم بهلاک للیانوس، فأرسل إلى قوّاد جنود الروم، یقول: ”إنّ اللهَ قد أمکنَنا منکم و أدالَنا علیکم بظلمکم إیّانا و تخطّیکم إلى بلادنا. و إنّا نرجو أن تَهلِکوا بها جوعًا مِن غیر أن نُهیِّئَ لقتالکم سیفًا و نُشرِعَ له رُمحًا؛ فسَرِّحوا إلینا رئیسًا إن کنتم رَأّستموه علیکم.“

     فعزم یوسانوس على إتیان سابور، فلم یُتابعه على رأیه أحدٌ من قوّاد جنده؛ فاستبدّ برأیه و جاء إلى سابور فی ثمانین رجلًا من أشرافِ مَن کان فی عسکره و جنده، و علیه تاجُه. فبَلَغ سابورَ مجیئُه إلیه فتلقّاه و تساجدا، فعانقه سابور شکرًا لما کان منه فی أمره و طَعِم عنده یومئذ و نَعِم.

     و أن سابور أرسل إلى قوّاد جند الرّوم و ذوى الرّیاسة منهم یُعلمهم: ”أنّهم لو ملّکوا غیر یوسانوس لجرى هلاکهم فی بلاد فارس، و أنّ تملیکَهم إیّاه یُنجیهم من سَطوته.“ و قَوّىٰ أمرَ یوسانوس بجُهده.

     ثمّ قال: ”إنّ الرّوم قد شَنّوا الغارة على بلادنا، و قتلوا بَشَرًا کثیرًا، و قطعوا ما کان بأرض السواد من نخل و شجر، و خرّبوا عمارَتَها؛ فإمّا أن یدفعوا إلینا قیمة ما أفسدوا و خرّبوا و إمّا ان یُعَوِّضونا من ذلک نصیبین و حیّزَها عوضًا منه، و کانت من بلاد فارس فغَلَبَت علیها الروم.“

     فأجاب یوسانوس و أشرافُ جنده سابورَ إلى ما سأل من العوض، و دفعوا إلیه نصیبین. فبلغ ذلک أهلَها فجَلَوا منها إلى مدن فی مملکة الروم، مخافةً على أنفسهم من مِلک المَلِک المخالف ملّتَهم. فبلغ ذلک سابور فنقل إثنى عشر ألف أهلِ بیتٍ من أهل إصطخر و أصبهان و کورٍ آخَر من بلاده و حیّزه إلى نصیبین و أسکنهم إیّاها. و انصرف یوسانوس و من معه من الجنود إلى الروم، و ملکها زمنًا یسیرًا ثم هلک.

     و أن سابور ضَرِى بقتل العرب و نزع أکتاف رؤسائهم إلى أن هلک، و کان ذلک سبب تسمیتهم إیّاه: ”ذا الأکتاف“.

     و ذکر بعض أهل الأخبار أنّ سابور بعد أن أثخن فی العرب و أجلاهم عن النواحی التی کانوا صاروا إلیها ممّا قرب من نواحی فارس و البحرین و الیمامه ثم هبط إلى الشام و سار إلى حدّ الروم، أعلم أصحابَه أنّه على دخول الروم حتّى یبحَثَ عن أسرارهم و یعرف أخبار مُدُنهم و عدد جنودهم.»

     ترجمه: «... و شاپور از مرگ للیانوس مطّلع گشت و شخصی را نزد سران لشکریان روم فرستاد و گفت: ”تحقیقاً که خداوند شما را مغلوب ما کرد و ما را بر شما مسلّط گردانید؛ به جهت ظلمی که [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-216)
217. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بر ما روا داشتید و اینکه به بلاد ما تجاوز نمودید. و ما امید داریم بدون اینکه برای قتال شما شمشیری را آماده کنیم و نیزه‌ای را نشانه بگیریم، در اینجا از گرسنگى تلف شوید؛ پس اگر کسى را به ریاست بر خود گماشته‏اید وى را به سوى ما بفرستید.“

     یوسانوس تصمیم گرفت نزد شاپور رود، امّا هیچ‌کس از سران لشکرش با رأى و تصمیم او موافقت نکردند؛ پس او به رأى خود عمل کرد و با هشتاد مرد از اشراف لشکر و سپاه خود در حالی‌که تاجی بر سر داشت به سوى شاپور آمد. و شاپور از آمدن وى مطّلع گشت و به ملاقات او رفت و یکدیگر را احترام کردند، و شاپور به عنوان تشکّر از کارى که یوسانوس کرده بود او را در آغوش گرفت و با وى غذا خورد و از او پذیرایی نمود.

     پس از آن شاپور شخصی را نزد سران سپاه روم و رؤسای آنها فرستاد و به آنها اعلام کرد که: ”اگر کسى را جز یوسانوس به پادشاهى انتخاب کنند قطعاً در بلاد فارس هلاک خواهند شد، و تنها اگر او را به پادشاهى انتخاب کنند آنها را از سطوت و قهر و غضب وى می‌رهاند.“ و از جهد و کوشش شاپور، امر یوسانوس قوّت گرفت.

     سپس شاپور گفت: ”رومیان از هر سو به بلاد ما حمله کرده‏اند، و انسان‌های بسیاری را به قتل رسانده‌اند، و هر نخل‌ و درختی که در سرزمین سواد بود بریده‏اند، و آبادانى آنجا را به ویرانى مبدّل ساخته‌اند؛ بنابراین یا باید بهاى این تباهی و ویرانی را بدهید و یا به عوض آن نصیبین و نواحی آن را که از بلاد فارس بوده و رومیان بر آن غلبه کردند، به ما بدهید.“

     یوسانوس و اشراف لشکر او به آنچه که شاپور در عوض خواسته بود، جواب مساعد داده و نصیبین را به او دادند. پس این خبر به مردم آنجا رسید و از آنجا به جهت خوف از حکومت پادشاهى که با آیین و سنّت آنها مخالفت داشت، به سوى شهرهایى در مملکت روم کوچ نمودند. پس شاپور از این مسأله اطّلاع یافت و دوازده هزار خانوار از مردم اصطخر و اصفهان و شهر‌ها و نواحی دیگر از آن را به نصیبین برد و در آنجا اسکان داد. یوسانوس به همراه لشکریانی که با او بودند به سوى روم رفت و مدّت کمی در آنجا پادشاهى کرد و سپس هلاک گشت.

     و شاپور به قتل عرب عادت کرده و آن‌قدر کتف‌های رؤسای عرب را درآورد تا هلاک شد، و به همین جهت او را ذوالأکتاف (اکتاف جمع کتف به معنى شانه) نام نهادند.

     بعضى از اهل خبر گفته‏اند که: شاپور بعد از آنکه بر عرب سخت گرفت و بسیاری از آنها را کشت و آنها را از مناطقی که در نزدیکی نواحی فارس و بحرین و یمامه قرار داشت و بدانجا آمده بودند بیرون راند، در شام فرود آمد و به حدود روم رفت و به یاران خود اعلام کرد که قصد دارد به زودی به روم بیاید تا از اسرار آنها جستجو کند و اخبار شهرها و شمار لشکریانشان را بداند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-217)
218. ـ سوره طه (20) ذیل آیه 47. [↑](#footnote-ref-218)
219. ـ سوره یس (36) آیه 70. [↑](#footnote-ref-219)
220. ـ بحار الأنوار، ج 20، ص 389؛ مکاتیب الرسول، ج 2، ص 316. ترجمه:

     «به نام الله که دارای صفت رحمانیّت عامّه و رحیمیّت خاصّه می‌باشد. از محمّد، فرستاده خدا به کسری، بزرگ فارس.

     تمام مراتب سلام و سلامت پروردگار بر آن کسی که از راه هدایت پیروی کند و به الله و فرستادۀ او ایمان آورد؛ و بر هر آن که گواهی دهد که معبودی جز الله نیست، اوست یگانه که شریکی ندارد؛ و بر هر آن که گواهی دهد محمّد بندۀ او و فرستادۀ اوست. من تو را می‌خوانم به دعوت خداوند عزّوجلّ؛ چرا که من فرستاده خدا به سوی کافّۀ مردم هستم، تا هر کس را که ‏زنده است بیم دهم، و گفتار و حجّت درباره کافران محقّق و ثابت گردد. اسلام آور تا در امان باشی؛ پس اگر إبا و امتناع ورزیدی هر‌آینه اثم و گناه مجوسیان بر تو خواهد بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-220)
221. ـ تاریخ إبن خلدون، ج 2، ص 37. [↑](#footnote-ref-221)
222. ـ حیاة القلوب، ج ‏4، ص 1146:

     «روایت کرده‏اند که: چون حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم عبدالله بن حذافه را به نزد او فرستاد، در نامه نوشت:

     بسم الله الرّحمن الرّحیم. نامه‏اى است از محمّد رسول خدا به سوى کسرى بزرگ فارس. سلام بر کسى باد که متابعت هدایت نماید، و ایمان آورد به خدا و رسول، و شهادت دهد به آنکه خدا یگانه است و شریکى ندارد و محمّد بنده و رسول است. و تو را مى‏خوانم به دعوت خدا؛ زیرا که من فرستاده خدایم به سوى جمیع مردمان، که بترسانم هر که را زنده است و لازم گردد حجّت خدا بر کافران. پس مسلمان شو تا سالم باشى از عذاب خدا، و اگر ابا نمایى گناه مجوسان همه بر تو خواهد بود.

     چون آن ملعون نامه کریمه خواند، در غضب شد و نامه را درید و گفت: بنده من، چنین نامه‏اى به من مى‏نویسد و نام خود را پیش از نام من مى‏نویسد.

     چون خبر به حضرت رسید فرمود که: ”خدا پادشاهى او را از هم پاشید چنان‌که نامه مرا درید.“1

     و به روایت دیگر: مشت خاکى از براى حضرت فرستاد، حضرت فرمود که: ”امّت من به زودى مالک زمین او خواهند شد چنان‌که خاک از براى من فرستاد.“2

     پس کسرى نامه‏اى نوشت به سوى باذان که عامل او بود در یمن که: ”دو مرد تنومند قوى را بفرست به سوى آن مردى که در حجاز بهم رسیده است و دعواى پیغمبرى مى‏کند و نام خود را پیش از نام من مى‏نویسد و مرا به دین خود دعوت مى‏کند، تا او را بگیرند و به نزد من بیاورند.“ و به روایت دیگر: ”بگو که دست از این دعوى بردارد و اگر نه لشکر بر سر او مى‏فرستم‏ و ملکش را خراب و او را اسیر مى‏کنم.“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-222)
223. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] پس باذان، بانوبه و خرخسک را به خدمت حضرت فرستاد ـ و به روایت دیگر: فیروز دیلمى را فرستاد3ـ و نامه‏اى نوشت که: فرمان پادشاه عجم شده است که تو با ایشان به نزد او بروى. و بانوبه را گفت که: احوال این مرد را معلوم کن و خبر از براى من بیاور.

     چون ایشان به مدینه آمدند و به خدمت حضرت رسیدند، بانوبه گفت که: شاهنشاه و پادشاه پادشاهان کسرى به باذان نوشته است، کسى بفرستد که تو را به نزد او ببرد، و باذان مرا به نزد تو فرستاده است؛ اگر با من مى‏آیى شفاعت تو نزد شاهنشاه مى‏کنم که آسیبى به تو نرساند، و اگر ابا مى‏کنى او را مى‏شناسى، تو را و قوم تو را هلاک خواهد کرد و دیار تو را خراب خواهد کرد.

     و بعضى گفته‏اند: چون به خدمت حضرت رسیدند ریش‌ها را تراشیده بودند و شارب‌ها را بلند گذاشته بودند. حضرت را دیدن ایشان بسیار بد آمد و فرمود که: ”کى شما را به این هیئت امر کرده است؟“

     گفتند: پروردگار ما (یعنى کسرى) ما را به این امر کرده است.

     حضرت فرمود که: ”ولیکن پروردگار من، مرا امر کرده است که ریش بلند بگذارم و شارب را ته بگیرم.“ پس فرمود که: ”بروید و فردا به نزد من آیید.“

     چون به خدمت حضرت آمدند فرمود که: ”پروردگار من، مرا خبر داد که دیشب کسرى کشته شد و خدا شیرویه پسر او را بر او مسلّط کرد که شکم او را درید و او را کشت ـ و به روایت دیگر حضرت فرمود که: دیشب کسرى و قیصر هر دو مردند4 ـ و به پادشاه خود باذان بگویید که پادشاهى من تا منتهاى زمین خواهد رسید، و ملک قیصر و کسرى به تصرّف امّت من در خواهد آمد، و بگویید به او که اگر مسلمان مى‏شود ملک او را به دست او مى‏گذارم.“

     چون ایشان به نزد باذان رفتند، خبر را نقل کردند و گفتند: ما مهابتى از او مشاهده کردیم که از هیچ پادشاهى ندیده بودیم با آنکه در زىّ فقرا و مساکین است.

     باذان گفت: این سخن پادشاهان نیست؛ این مرد پیغمبر است. این‌قدر صبر مى‏کنم تا راستى سخن او بر ما ظاهر شود.

     پس بعد از چند روز نامه شیرویه به او رسید که: ”من کشتم کسرى را براى آنکه اشراف فارس را مى‏کشت. چون نامه به تو رسید پیمان اطاعت مرا از قوم خود بگیر و آن مردى را که کسرى به تو نوشته بود که آزار کنى او را متعرّض او مشو تا امر من به تو برسد.“

     پس باذان و گروه فارسیان که با او بودند همه مسلمان شدند.5

     و به روایت دیگر: ”فیروز مسلمان شد و چون عنسى کذّاب خروج کرد و دعوى پیغمبرى کرد، حضرت فیروز را امر کرد که او را کشت.“6

     و ابن شهرآشوب روایت کرده است که:

     حق تعالى ملکى را فرستاد به سوى کسرى در وقت گرمى هوا که او به خلوت رفته بود و گفت: ”اى کسرى! مسلمان شو و اگر نه این عصا را مى‏شکنم!“ کسرى گفت: بهل بهل! پس آن ملک رفت و کسرى پاسبانان خود را طلبید و گفت: چرا گذاشتید که این مرد به نزد من آید؟ گفتند: ما کسى را ندیدیم. پس بعد از یک سال باز در همان وقت ملک آمد و چنان گفت و باز او چنان جواب گفت. پس در سال سوّم باز در همان وقت آمد و گفت: ”مسلمان شو و اگر نه عصا را مى‏شکنم!“ کسرى گفت: بهل بهل. پس ملک، عصا را شکست و بیرون رفت و در همان شب پسرش او را کشت.7

     1) تاریخ طبرى، ج 2، ص 132؛ المنتظم، ج 3، ص 282.

     2) مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 113.

     3) همان مصدر؛ خرایج، ج 1، ص 64.

     4) خرایج، ج 1، ص 133.

     5) رجوع شود به: تاریخ طبرى، ج 2، ص 133 إلی 134 و المنتظم، ج 3، ص 282 إلی 283.

     6) مناقب إبن شهرآشوب، ج 1، ص 113.

     7) همان مصدر، ص 50.» ـ پایان متن منقول از حیاة القلوب. [↑](#footnote-ref-223)
224. ـ دیوان ادیب‌الممالک، ص 511:

     «برخیز شتربانا بربند کجاوه \*\* کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

     در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه \*\* وز طول سفر حسرت من گشت علاوه

     [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-224)
225. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     بگذر به شتاب اندر، از رود سماوه \*\* در دیده من بنگر دریاچه ساوه

     وز سینه‌ام آتشکده پارس نمودار

     از رود سماوه ز رَه نجد و یمامه \*\* بشتاب و گذر کن سوی أرض تهامه

     بردار پس آنگه گهرافشان سر خامه \*\* این واقعه را زود نما نقش به نامه

     در ملک عجم بفرست با پرِّ حَمامه \*\* تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه

     جوشند چو بلبل به چمن، کبک به کهسار

     بنویس یکی نامه به شاپور ذوالاکتاف \*\* کز این عربان دست مبر نایژه مشکاف

     هشدار که سلطان عرب داور انصاف \*\* گسترده به پهنای زمین دامن الطاف

     بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف \*\* اینک بدَرَد خشمش پشت و جگر و ناف

     آن را که دَرَد نامه‌اش از عجب و ز پندار

     با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید \*\* کاری که تو می‌خواهی از فیل نیاید

     رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید \*\* بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید

     تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید \*\* تا کید تو در مورد تضلیل نیاید

     تا صاحب خانه نرساند به تو آزار

     زنهار بترس از غضب صاحب خانه \*\* بسپار به زودی شتر سبط کُنانَه

     برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه \*\* بنویس به نجّاشی اوضاع شبانه

     آگاه کنش از بد اطوار زمانه \*\* وز طیر ابابیل یکی بر بنشانه

     کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

     بوقحف چرا چوب زند بر سر اشتر \*\* کُاشتر به سجود آمده با ناز و تبختر

     افواج ملک را نگر ای خواجه بهادر \*\* کز بال، همی لعل فشانند و ز لب دُر

     وز عِدّتشان سطح زمین یکسره شد پر \*\* چیزی که عیانست چه حاجت به تفکر

     آن را که خبر نیست فِکار است ز افکار

     زی کشور قسطنطین یک راه بپوئید \*\* وز طاق ایا صوفیه آثار بجوئید

     با پطرک و مطران و به قِسّیس بگوئید \*\* کز نامه انگلیون اوراق بشوئید

     مانند گیا بر سر هم خاک مروئید \*\* وز باغ نبوت گل توحید ببوئید

     چونان که ببوئید مسیحا، به سر دار

     [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-225)
226. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     این است که ساسان به دساتیر خبر داد \*\* جاماسب به روز سوّم تیر خبر داد

     بر بابک بُرنا پدر پیر خبر داد \*\* بودا به صنم‌خانه کشمیر خبر داد

     مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد \*\* وآن کودک ناشسته لب از شیر خبر داد

     رِبِّیون گفتند و نیوشیدند أحبار

     از شَقّ سطیح این سخنان پرس زمانی \*\* تا بر تو بیان سازند اسرار نهانی

     گر خواب انوشروان، تعبیر ندانی \*\* از کنگرۀ کاخش، تفسیر توانی

     بر عبد مسیح این سخنان گر برسانی \*\* آرد به مدائن درت از شام نشانی

     بر آیت میلاد نبی سیّد مختار

     فخر دو جهان خواجه فرّخ رخ أسعد \*\* مولای زمان، مهتر صاحبدل أمجد

     آن سیّد مسعود و خداوند مؤیَّد \*\* پیغمبرِ محمود ابوالقاسم احمد

     وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلّد \*\* این بس که خدا گوید: ما کان محمّد

     بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار

     اندر کف او باشد از غیب مفاتیح \*\* و اندر رخ او تابد از نور مصابیح

     خاک کف پایش به فلک دارد ترجیح \*\* نوش لبِ لعلش به روان سازد تفریح

     قدرش ملک العرش به ما ساخته تصریح \*\* وین معجزه‌اش بس‌که همی خواند تسبیح

     سنگی که ببوسد کفِ آن دستِ گهربار

     ای لعلِ لبت کرده سبک، سنگِ گهر را \*\* وی ساخته شیرین کلمات تو شکر را

     شیرُوی به امر تو دَرَد ناف پدر را \*\* انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را

     تقدیر به میدان تو افکنده سپر را \*\* وآهوی خُتن نافه کند خونِ جگر را

     تا لایق بزم تو شود نغز و به هنجار

     موسی ز ظهور تو خبر داده به یوشع \*\* ادریس بیان کرده به اخنوخ و هُمَیلَع

     شامول به یثرب شده از جانب تُبَّع \*\* تا بر تو دهد نامه آن شاه سُمَیدع

     ای از رخ دادار برانداخته بُرقَع \*\* بر فرق تو بنهاده خدا تاجِ مُرصّع

     در دست تو بسپرده قضا صارم بتّار

     تا کاخ صمد ساختی ایوانِ صنم را \*\* پرداختی از هر چه بجز دوست، حرم را

     برداشتی از روی زمین، رسم ستم را \*\* سهم تو دریده دلِ دیوانِ دِژَم را

     کرده تهی از اهرمنان، کشور جم را \*\* تأیید تو بنشانده شهنشاه عجم را

     بر تخت چو بر چرخِ برین ماه ده و چار

     ای پاک‌تر از دانش و پاکیزه‌تر از هوش \*\* دیدیم تو را کردیم این هر دو فراموش

     دانش ز غلامِیت کِشد حلقه فراگوش \*\* هوش از اثر رأی تو بنشیند خاموش

     از آن لب پر لعل و از آن باده پرنوش \*\* جمعی شده مخمور و گروهی شده مدهوش

     خلقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

     برخیز صبوحی زن بر زمره مستان \*\* کِاینان ز تو مستند در این نغزْ شبستان

     بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان \*\* کو سوخته سروِ چمن و لاله بستان

     دادِ دل بُستان ز دی و بهمن بِستان \*\* بین کودک گهواره جدا گشته ز پستان

     مادرش به بستر شده بیمار و نگون‌سار

     ماهت به مُحاق اندر و شاهت به غری شد \*\* وز باغ تو ریحان و سپرغم سپری شد

     اندُه ز سفر آمد و شادی سفری شد \*\* دیوانه به دیوان تو گستاخ و جری شد

     وآن اهرِمَن شُوم به خرگاهِ پری شد \*\* پیراهنِ نسرین تنِ گلبرگ طری شد

     آلوده به خونِ دل و چاک از ستم خار» [↑](#footnote-ref-226)
227. ـ سوره الأحزاب (33) آیه 21. الله شناسی، ج 1، ص 350:

     «هرآینه تحقیقاً از برای شما در رسول خدا اسوه و الگوی زیبایی وجود دارد، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت دارد و خداوند را زیاد یاد می‏کند.» [↑](#footnote-ref-227)
228. ـ خ ل: «قَصَمَ الدّنیا قَصمًا؛ بشکست دنیا را شکستنی.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-228)
229. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 2، ص 58. ترجمه:

     «پس تو ای مرد مسلمان تأسّی کن به پیغمبر خودت که از همه پیامبران پاک‏تر و پاکیزه‏تر، طیّب و طاهرتر است، که درود باد بر او و بر آل او؛ زیرا که در او الگو و نشانه و مادّه تأسّی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسّی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد. و محبوب‌ترین بندگان در نزد خدا آن کسی است که متأسّی به پیامبرش باشد و از اثر او متابعت کرده و گام در جای قدم او نهد.

     طعام دنیا را به اطراف دندان (نه به پری دهان) می‌خورد و به آنچه ضروری و لابدّ از دنیا بود اکتفا می‌فرمود، به نظر و گوشه چشمی دنیا را به عاریت نداد و به هیچ وجه به حطام دنیا التفاتی ننمود، از جهت پهلو لاغرترین و از جهت شکم گرسنه‌ترین اهل دنیا بود، دنیا بر او عرضه شد و از قبول آن امتناع ورزید، آنچه را که دانست خداوند سبحان آن را مبغوض داشته او هم مبغوض داشت و آنچه را که او حقیر شمرده تحقیر نمود و آنچه را که او کوچک قرار داده کوچک و کم‌اهمّیت شمرد.

     و اگر در ما نبود مگر محبّت به آنچه خدا و رسول خدا آن را مبغوض داشته و بزرگ شمردن آنچه خدا و رسول خدا آن را کوچک شمرده، همین‌مقدار خود برای مخالفت ما با خداوند و سرپیچی ما از فرمان او کافی بود.

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم طعام را بر روی زمین تناول می‌فرمود، و مانند نشستن بندگان می‌نشست، و به دست مبارک خود پارگی کفشش را دوخته و جامه‌اش را وصله می‌کرد، و بر الاغ برهنه و بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر پشت‌سر خویش سوار می‌نمود.

     و پرده‌ای را بر در خانه‌اش مشاهده فرمود که در آن تصویرهایی بود، پس به یکی از همسرانش فرمود: ”این پرده را از نظر من پنهان کن چرا که هرگاه بدان می‌نگرم دنیا و زخارف آن را به یاد می‌آورم.“ پس به قلب خود از دنیا اعراض کرده و یاد آن را در نفس خود میراند.

     و دوست داشت که زینت دنیا از چشمش پنهان باشد تا از آن جامۀ فاخر و زیبایی فرا نگرفته و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید اقامت در آنجا را نداشته باشد؛ پس دنیا را از نفسش بیرون رانده و از قلبش دور ساخته و از جلو چشم خویش پنهان گردانید.

     آری، چنین است که هرآنچه مبغوض کسی افتد، نفرت دارد بدان بنگرد و یا نام آن در نزد وی بر زبان رود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-229)
230. ـ به معنای زین. (محقّق) [↑](#footnote-ref-230)
231. ـ مکارم الأخلاق، ص 15؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 229. ترجمه:

     «از انس بن مالک روایت شده که می‌گوید: ”دأب و دیدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم این بود که همواره بیماران را عیادت می‌نمود، و جنازه‏ها را تشییع می‏فرمود، و دعوت بندگان را اجابت می‌نمود، و بر الاغ سوار می‌شد. در جنگ خیبر و بنی‌قریظه و بنی‌نضیر بر الاغی سوار شده بود که زمام آن از لیف خرما بود و جُلی از لیف خرما نیز در زیر آن حضرت قرار داشت.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-231)
232. ـ مکارم الأخلاق، ص 16؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 229:

     «و عَن أنَسِ بنِ مالِکٍ قالَ: ”لَم یَکُن شَخصٌ أحَبَّ إلَیهِم مِن رسولِ اللهِ، و کانُوا إذا رأوهُ لَم یَقُومُوا إلَیهِ لِما یَعرِفُونَ مِن کَراهِیَّتِهِ.“» [↑](#footnote-ref-232)
233. ـ مکارم الأخلاق، ص 16، نقلاً عن کتاب النبوّة. ترجمه:

     «از کتاب نبوّت از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که می‌فرماید: زنی بد زبان بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گذشت در حالی‌که رسول خدا نشسته بود و طعامی تناول می‌فرمود.

     آن زن گفت: ای محمّد! تو همانند بندگان غذا می‏خوری و چون بندگان می‏نشینی!

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”وای بر تو! چه بنده‏ای از من بنده‏تر است؟!“

     او گفت: پس لقمه‏ای از طعام خود به من عنایت کن!

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم لقمه‏ای به او داد.

     آن زن گفت: نه به خدا قسم، نمی‌خورم مگر آنکه لقمه درون دهان خود را بیرون کنی و به من دهی!

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم لقمه را از دهان درآورد و به او داد و او آن را خورد.

     امام صادق علیه السّلام می‏فرماید: آن زن هیچ‌وقت به مرضی مبتلی نشد تا از دنیا رفت.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-233)
234. ـ الکافی، ج 6، ص 285. [↑](#footnote-ref-234)
235. ـ مکارم الأخلاق، ص 17؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 230:

     «و عَن أنَسِ بنِ مالِکٍ قالَ: ... و ما أخرَجَ رُکبَتَیهِ بَینَ جَلِیسٍ لَهُ قَطُّ. و ما قَعَدَ إلَى رسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم رَجُلٌ قَطُّ فَقامَ حَتَّى یَقُومَ.» [↑](#footnote-ref-235)
236. ـ مکارم الأخلاق، ص 18؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 232:

     «عَن عَلِیٍّ علیه السّلام قالَ: ”لَقَد رأیتُنِی یَومَ بَدرٍ و نَحنُ نَلُوذُ بِالنَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله و سلّم، و هو أقرَبُنا إلَى العَدُوِّ و کانَ مِن أشَدِّ النّاسِ یَومَئِذٍ بأسًا.“» [↑](#footnote-ref-236)
237. ـ مکارم الأخلاق، ص 21؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 298:

     «و عَن حَسَنِ بنِ عَلِیٍّ علیهما السّلام قالَ: ”سألتُ خالِی هِندًا عَن صِفَةِ رسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم، فَقالَ: إذا کانَ غَضِبَ أعرَضَ و أشاحَ، و إذا فَرِحَ غَضَّ طَرفَهُ. جُلُّ ضِحکِهِ التَّبَسُّمُ، یَفتَرُّ عَن مِثلِ حَبَّةِ الغَمامِ.“» [↑](#footnote-ref-237)
238. ـ مکارم الأخلاق، ص 19، باب فی الرفق بأُمّته صلّی الله علیه و آله و سلّم. [↑](#footnote-ref-238)
239. ـ مکارم الأخلاق، ص 19. ترجمه:

     «أنس نقل می‌کند که: دأب و دیدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم این‌گونه بود که اگر مردی از إخوان دینی آن حضرت به مدّت سه روز ناپدید می‌شد، از احوال او استفسار می‌فرمود؛ پس اگر آن شخص غائب بود برایش دعا می‌فرمود، و اگر حاضر بود به دیدارش می‌رفت، و اگر بیمار بود وی را عیادت می‌فرمود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-239)
240. ـ مکارم الأخلاق، ص 22؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 236:

     «و رُوِیَ أنَّ رَسُولَ اللهِ لا یَدَعُ أحَدًا یَمشِی مَعَهُ إذا کانَ راکبًا حَتَّى یَحمِلَهُ مَعَهُ؛ فإن أبَى قالَ: ”تَقَدَّم أمامِی و أدرِکنِی فِی المَکانِ الّذی تُرِیدُ.“» [↑](#footnote-ref-240)
241. ـ مکارم الأخلاق، ص 28؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 243:

     «... و یأکُلُ بِأصابِعِهِ الثَّلاثِ: الإبهامِ و الَّتِی تَلِیها و الوُسطَى، و رُبَّما استَعانَ بِالرّابِعَةِ.» [↑](#footnote-ref-241)
242. ـ مکارم الأخلاق، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 246:

     «و یَشرَبُ مِن أفواهِ القِرَبِ و الأداوِی‏.» [↑](#footnote-ref-242)
243. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون سجایا و مکارم اخلاق رسول خدا رجوع شود به: مطلع انوار، ج 9، ص 81. [↑](#footnote-ref-243)
244. ـ سوره القلم (68) آیه 4. امام شناسی، ج 14، ص 199:

     «حقّاً و حقیقةً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‏باشی‏!» [↑](#footnote-ref-244)
245. ـ سوره آل عمران (3) آیه 31 و 32. ترجمه:

     «بگو ای پیغمبر: اگر شما این‌طور هستید که خدا را دوست دارید، از من پیروی نمایید تا خداوند شما را دوست داشته باشد، و گناهانتان را بیامرزد، و خداوند غفور و رحیم است‏. \* و بگو: از خدا و از رسول خدا پیروی نمایید! اگر شما روی گرداندید، بدانید که حقّاً خداوند کافران را دوست ندارد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-245)
246. ـ سوره الإسراء (17) آیه 9: نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 19:

     «این قرآن به سوی آئینی که از هر آئین دیگری استوارتر و اساسی‏تر است، جامعۀ بشریّت را هدایت می‏نماید؛ و به مؤمنینی که أعمال صالحه را انجام می‏دهند، بشارت می‏دهد که از برای ایشان مزد و پاداش بزرگ است‏.» [↑](#footnote-ref-246)
247. ـ این روایت در مصادر موجود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمده است: بحار الأنوار، ج 89، ص 17. ترجمه:

     «فضیلت و برتری قرآن بر دیگر سخنان همچون برتری پروردگار بر خلق او است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-247)
248. ـ بحار الأنوار، ج 89، ص 17. ترجمه:

     «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند: قرآن بی‌نیازی و غنایی است که غنایی غیر از آن نیست و پس از آن فقری نیست.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-248)
249. ـ بحار الأنوار، ج 89، ص 20. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 372:

     «کتاب خداوند تعالی دارای چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف‏ و حقایق؛ عبارت آن متعلّق به عامّۀ مردم است، و اشارت آن برای خواصّ آنها، و لطائف آن برای اولیای حضرت حقّ سبحانه و تعالی است، و حقایق آن برای پیغمبران و راه‏یافتگان به مقام وحی و الهام است.» [↑](#footnote-ref-249)
250. ـ بحار الأنوار، ج 89، ص 20. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 81:

     «ظاهر آن زیبا و شگفت‌انگیز و دل‌انگیز و دل‌پسند است، و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمّل و تفکّر و نور بصیرت دارد.» [↑](#footnote-ref-250)
251. ـ التفسیر الصافی، ج 1، ص 31؛ امام شناسی، ج 5، ص 112:

     «إنّ للقرآن ظهرًا و بطنًا، و لبطنه بطنًا إلی سَبعَةِ أبطُن: از براى قرآن ظاهرى و باطنى است، و از براى باطن آن باطن دیگرى است تا هفت باطن.»

     نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 81: (له ظَهرٌ و بَطنٌ):

     «قرآن معنای ظاهر و در دسترسى دارد، و معناى باطن و عمیقى دارد.» [↑](#footnote-ref-251)
252. ـ مصدری برای این عبارت پیدا نشد؛ ولیکن قریب به این معنی در مجامع روائی در حدّ تواتر موجود می‌باشد. ترجمه:

     «از برای قرآن ظاهری است و برای ظاهرش باطنی است و برای باطنش ظاهری و باطنی است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-252)
253. ـ سوره الإسراء (17) آیه 88. امام شناسی، ج 14، ص 89:

     «بگو: اگر إنس و جنّ با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند، نخواهند توانست؛ اگرچه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.» [↑](#footnote-ref-253)
254. ـ سوره هود (11) قسمتی از آیه 44. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 336:

     «ای زمین، آب خود را بَلع کن و فرو بر! و ای آسمان، دست از باریدن بردار! و آب فرو نشست‏.» [↑](#footnote-ref-254)
255. ـ سوره یوسف (12) صدر آیه 80. امام شناسی، ج 18، ص 190:

     «و چون برادران او (بنیامین) از پذیرفتن خواهش خود (در ارجاع بنیامین از مصر به کنعان) مأیوس گشتند، با هم برای مشورت سرّی خلوت نمودند.» [↑](#footnote-ref-255)
256. ـ التفسیر الصافی، ج 3، ص 216. [↑](#footnote-ref-256)
257. ـ سوره البقرة (2) آیه 23 و 24. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 10:

     «و اگر شما در آنچه ما بر بندۀ خودمان محمّد به تدریج نازل نموده‏ایم در شکّ و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید! و غیر از خدا آنچه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی هستید که راست می‌گویید!؟ \* پس اگر این کار را نکردید، و هیچ‌گاه هم نمی‌توانید بکنید، بنابراین از آتشی که آتش‌گیرانه آن مردم منکر و معاند می‌باشند، و دیگر سنگ خارا، که خداوند برای کافران تهیّه و آماده نموده است، بپرهیزید.» [↑](#footnote-ref-257)
258. ـ سوره الحدید (57) آیات 1 إلی 3 ترجمه:

     «تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می‌آورند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، و اوست که دارای صفت عزّت و استقلال و دارای صفت إحکام و استحکام و غیر قابل تأثّر به تأثیر هر مؤثّری می‌باشد. \* پادشاهی و فرمان و اراده آسمان‌ها و زمین برای اوست‏، زنده می‌کند و می‏میراند و او بر هر چیزی تواناست‏. \* اوست اوّل و آخِر و ظاهر و باطن (ابتدای هر چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و باطن هر چیز) و اوست که به هر چیز داناست‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-258)
259. ـ سوره طه (20) آیات 1 إلی 8. مهرتابان، ص 370:

     «ای پیغمبر! \* ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا تو به زحمت و رنج بیفتی! \* مگر برای یادآوری برای کسی که از خدا می‏ترسد. \* قرآن، پایین فرستادنی است از کسی که زمین و آسمان‌های بالا را آفریده است. \* خداوند رحمان بر عرش خود قرارگرفت. \* از برای خداست آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است و آنچه در ما بین آسمان و زمین و آنچه در زیر خاک است. \* و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا می‏داند سخن مخفی و پنهان‏تر از آن را. \* الله است که هیچ معبودی جز او نیست، از برای اوست اسماء حُسنی‏.»‏ [↑](#footnote-ref-259)
260. ـ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 12، ص 182. [↑](#footnote-ref-260)
261. ـ بحار الأنوار، ج 19، ص 8، به نقل از إعلام الوری. [↑](#footnote-ref-261)
262. ـ سوره الحدید (57) صدر آیه 16. [↑](#footnote-ref-262)
263. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قال الفُضیل: ”لو أنّ الدُّنیا کُلَّها حَلالٌ أُحاسَبُ بها لَکُنتُ أتَقَذَّرُها کما یَتَقَذَّرُ أحَدُکُم الجیفَةَ إذا مَرَّ بِها أن تُصیبَ ثَوبَهُ.“ و قال: ”العملُ لأجلِ النّاسِ شِرکٌ، و تَرکُ العَملِ لأجلِ النّاسِ ریاءٌ، و الإخلاصُ أن یُعافیَکَ اللهُ منهما.“»

     نور ملکوت قرآن، ج ‏3، ص 277:

     «در کتاب سفینة البحار قضیّه فضیل بن عیاض1 را نقل می‌کند که یک آیه قرآن چنان در وجود او نشست و در جان او جاى گرفت که برنامه سالیان دراز دزدى و قتل و غارت او را بر باد داد؛ توبه نموده در صفّ اولیاى خدا و مقرّبان درگاه او وارد شد. داراى حالات و مقامات و کرامات شد که موجب عبرت اهل‏ زمانه گشت. کشف حجاب‌هاى ظلمانیّه و سپس نورانیّه، او را در زمره عارفان عالی‌مقام درآورد.

     می‌گوید: فضیل بن عیاض دزد و قاطع طریق در بین ابیوَرْد و سَرَخْس بود. قافله‏ها از جنایت او آسوده نبودند، بیم و وحشتى هر چه بیشتر از وى داشتند. او در غارت قافله از هیچ چیز خوددارى نمى‏نمود. اتّفاقاً عاشق دخترى شد. نیمه‌شب از دیوار منزل دختر بالا می‌رفت که آن دختر را برگیرد، در بام منزل شنید این آیه را که کسى تلاوت می‌کرد:

     ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾2 ”آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌هاى آنان که ایمان آورده‏اند، به ذکر خدا خاشع شود؛ و در برابر آنچه به حقّ نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟!“

     فضیل گفت: ”یا رَبِّ! قَد آنَ؛ اى پروردگار من! به تحقیق که وقتش رسیده است؛ نزدیک شده است که دل‌هاى مؤمنین از ذکر خدا خاشع گردد.“

     دیگر سراغ دختر نرفت، از همان‌جا برگشت و در خرابه‏اى منزل کرد. در آن خرابه مسافرینى بودند که بعضى به بعض دیگر مى‏گفتند: امشب برویم، و بعضى می‌گفتند: صبر کنیم تا صبح شود؛ چون فضیل در راه است و ما را غارت می‌کند. فضیل که سخن آنها را شنید، توبه‏اش را به آنان گفت، و گفت: ”بروید در امان خدا که هیچ گزندى براى شما نیست؛ من فضیلم.“3

     فضیل از اینجا یکسره به محضر حضرت صادق علیه السّلام رسید، و از اصحاب خاصّ و اصحاب سرّ آن حضرت شد؛ به طوری‌که از او حدیث می‌کند و تمام بزرگان از وى به وثاقت و عدالت نام مى‏برند و روایات او را معتبر مى‏شمارند.

     محدّث نورى در مستدرک الوسائل در شرح کتاب مصباح الشّریعة می‌گوید:

     و بالجمله من بعید نمی‌دانم که کتاب مصباح الشّریعة همان نسخه‏اى باشد که فضیل روایت [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-263)
264. [ادامه تعلیقخ صفحه قبل] کرده است؛ زیرا این کتاب بر مَذاق و مسلک اوست. و آنچه را که من معتقدم آن است که: کتاب مصباح را از مُلتَقَطات کلام حضرت صادق علیه السّلام، در مجالس موعظه و نصیحتش جمع‌آورى نموده است. و اگر فرض بشود که در آن کتاب چیزى باشد که مضمونش با بعضى از آنچه در غیر آن کتاب است مخالف باشد و تأویل و توجیهى بر آن نتوان کرد، آن مطلب بر حسب مذهب و عقیدۀ خود اوست، نه از ناحیه کذب و افتراء؛ زیرا این معنى منافات با وثاقت او دارد.4 ـ انتهى.

     بارى، فضیل از خدمت حضرت صادق علیه السّلام به مکّه رفت، و در سنه 187 هجرى در روز عاشوراء در آنجا وفات کرد.

     گویند: فضیل پسرى داشت به نام علىّ، و او از پدرش در زهد و عبادت افضل بود؛ مگر آنکه زیاد عمر نکرد و رحلت نمود. در سبب موت وى گفته‏اند:

     روزى در مسجد الحرام نزدیک ماءِ زمزم ایستاده بود، و شنید شخصى را که این آیه را تلاوت مى‏نمود:

     ﴿وَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ يَوۡمَئِذٖ مُّقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ \* سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٖ وَتَغۡشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ﴾5 ”و در روز قیامت، اى پیامبر! مجرمان را مى‏نگرى که در غلّ‌ها و زنجیرها بسته شده‏اند؛ لباس‌هایشان از قَطِران6 است، و آتش جهنّم چهره‏هایشان را پوشیده است.“

     ناگهان ناله‏اى زد و بر زمین افتاد و جان تسلیم کرد.»7

     1) عِیاض با کسره عین است. ترجمه و شرح حال فضیل را شیخ عطّار در تذکرة الاولیاء از ص 78 تا ص 87 ذکر نموده است. از جمله گوید:

     هارون الرّشید با وزیرش فَضل برمکى براى ملاقاتش رفتند و او این آیه را می‌خواند: ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ﴾. (سوره الجاثیة (45) آیه 21) «آیا آنان که به بدی‌ها و زشتی‌ها خود را مبتلا می‌کنند، چنین مى‏پندارند که ما آنها را مثل کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند قرار می‌دهیم که در حیاتشان و مرگشان یکسان باشند؟! بد قضاوت مى‏کنند.» هارون گفت: اگر پند مى‏طلبم این کفایت است. پس در بزدند. فضیل گفت: ”کیست؟“ گفت: أمیرالمؤمنین است. گفت: ”به نزدیک من چه کار دارد، و من با او چه کار دارم؟“ گفت: چه طاعت داشتن أُولوا الامر واجب است. گفت: ”مرا تشویق مدهید!“ گفت: به دستورى درآیم یا به حکم؟ گفت: ”دستورى نیست؛ اگر به اکراه مى‏درآیید شما دانید.“ هارون در رفت. چون نزدیک فضیل رسید، فضیل چراغ را پف کرد تا روى او نباید دید. هارون دست پیش برد، فضیل را دست بدو باز آمد؛ گفت: ”ما ألیَنَ هَذا الکَفَّ لو نَجا مِن النّار؛ چه نرم دستى است اگر از آتش خلاص یابد!“ این بگفت و برخاست و در نماز ایستاد. هارون نیک متغیّر شد و گریه بدو افتاد، گفت: آخر سخنى بگو. تا آنکه گوید:

     هارون بسى بگریست چنان‌که هوش از او زایل خواست شد. فضل وزیر گفت: بس! که أمیرالمؤمنین را بکشتى! گفت: ”خاموش باش اى هامان! که تو و قوم تو او را هلاک می‌کنید و آنگاه مرا می‌گوئى که او را بکشتى؟! کشتن این است!“ هارون را بدین سخن گریستن زیادت شد. آنگاه رو به فضل کرد و گفت: و تو را هامان از آن می‌گوید که مرا بجاى فرعون نهاد.

     2) سوره الحدید (57) صدر آیه 16.

     3) سفینة البحار، محدّث قمّى، ج 2، ص 369.

     4) در خاتمه مستدرک، ج 3، ص 328 در اطراف مصباح الشّریعة بحث می‌کند و می‌گوید: ”سیّد ابن طاووس، و کفعمى، و شهید ثانى به طور قطع آن را از حضرت صادق می‌دانند؛ گرچه بعضى از علما در سندش تشکیک کرده‏اند.“ و بالأخره در ص 333 نظریّه خود را با جملات فوق بیان می‌کند.

     5) سوره إبراهیم‏ (14) آیه 49 و 50.

     6) در أقرب الموارد وارد است که: قِطْران با فتحه و کسره قاف، و قَطِران با فتحه قاف و کسره طاء: مادّه سیّال روغنى است که از درخت ابهُل و أرز مى‏گیرند.

     7) سفینة البحار، ج 2، ص 369.» ـ پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن. [↑](#footnote-ref-264)
265. ـ سوره البقرة (2) قسمتی از آیه 179. امام شناسی، ج 12، ص 273:

     «ای صاحبان خرد و اندیشه! از برای شما در قصاص، زندگی و حیات است‏.» [↑](#footnote-ref-265)
266. ـ سوره النّحل (16) آیه 126. امام شناسی، ج 13، ص 97:

     «و اگر شما پاداش عقوبت به کسی می‏دهید، باید عقوبتتان به مقدار و اندازه‏ای باشد که خودتان عقوبت شده‏اید؛ و هرآینه اگر صبر و تحمّل کنید و از عقوبت صرف‌نظر کنید، البتّه آن برای صابرین و شکیبایان خوب و مورد انتخاب و اختیار است.» [↑](#footnote-ref-266)
267. ـ این عبارت در مجامع روائی یافت نشد ولیکن مفاد آن تواتر معنوی دارد؛ امام شناسی، ج 13، ص 221 به نقل از کنزالعمال، ج 1، ص 44:

     «عن رَسُولِ اللَهِ صلّی الله علیه و آله قالَ: ”إنِّی ترکتُ فِیکُم ما إن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا بَعدِی، أحَدُهُما أعظَمُ مِنَ الآخَرِ: کِتابُ اللَهِ حَبلٌ مَمدُودٌ مِنَ السَّماءِ إلَی الأرضِ و عِترَتِی أهلُ بَیتِی؛ لَن یَفتَرِقا حَتَّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ. فانظُرُوا کَیفَ تَخلُفُونِّی فیهما؛ من در میان شما باقی می‏گذارم چیزی را که اگر بدان تمسّک کنید پس از من گمراه نمی‏شوید، یکی از آن دو از دیگری اعظم است: کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان به سوی زمین، و عترت من أهل‏بیت من؛ و آن دو هیچ‌گاه جدا نمی‏شوند تا هر دو با هم بر من در حوض وارد شوند. پس بنگرید تا چگونه حقّ مرا در این دو خلیفه بجای می‏آورید.“» [↑](#footnote-ref-267)
268. ـ نور ملکوت قرآن، ج 2 ص 311؛ نگرشی بر مقالۀ قبض و بسط تئوریک شریعت، ص 126:

     «گِلادستون، نخست وزیر یهودی مسلک و صهیونیست انگلیسی که‏ استعمار انگلیس را جان داد، در مجلس اعیان، قرآن را از روی خشم و غضب بر روی تریبون کوفت و گفت: ”

     تا این کتاب در بین مسلمین باشد، امنیّت و اطاعت سرزمین‌های مسلمان‌نشین در برابر استعمار انگلیس محال است‏.“

     از میان بردن قرآن، سوزاندن و غرق ساختن آن نیست، انگلیسی‌ها هم، چنین کاری نکردند؛ به [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-268)
269. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عُزلت در آوردن به واسطه عدم تدریس و تدرّس، و عدم تلاوت و عدم رجوع به تفسیر و عدم عمل به احکام آن است. و در این کار موفّق شدند، و قرآن را از صحنه عمل برداشتند.

     ما اگر امروز ببینیم در حوزه‏ها ـ مثلاً قدری در علم اصول آن‌هم در بعضی از مباحث ـ زیاده‌روی می‌شود، باید به جای آنها درس تفسیر رسمی و درس نهج البلاغه رسمی و درس معارف عالیه را قرار دهیم؛ نه آنکه آنها را حذف نموده و به جایش زیست شناسی و علم طبیعی و زبان خارجی قرار دهیم.

     ما باید در عربیّت آن‌قدر توانا و استوار باشیم که گویی زبان اوّل ما که زبان مادری ماست، عربی است. بنابراین چقدر خوب است که موشکافی در لغات قرآن و نهج البلاغه بنماییم و بدین وسیله به قرآن جامه عمل بپوشانیم.

     این است طریقۀ ترقّی و تکامل، و گرنه مانند عبدالنّاصر، جامعة الأزهر ساختن و پسران و دختران طلبه را با هم فیزیک و شیمی یاد دادن، عین مرام و منظورِ گِلادستون می‌باشد؛ گرچه خود ندانیم.

     انتظار حوزه از فارغ‌التّحصیلان و مجتهدان و مربّیان و گردانندگان آن چیست؟ رویّه و منهاج و سطح علمی و عملی آنان چطور باشد تا بتوانند از عهده این مسئولیّت عظیم برآیند؟!

     جواب این سؤال خیلی مشکل نیست، بلکه آسان است؛ زیرا انتظار مردم از سبزی‌فروش آن است که سبزی گندیده و آلوده نیاورد، سبزی خوب بیاورد. انتظار مردم از شهربانی آن است که پاسبانان متدیّن و خوش‌کار و خوش‌فهم را بر اموال و أعراض مردم بگمارد. و هم‌چنین انتظار مردم از حوزه‏ای که به نام روحانیّت و معنویّت و پاسداری از جان و مال و ناموس و آبروی مردم و از دین و دنیای آنهاست، در کشوری که همه مسلمانند و از مکتب تشیّع اشراب می‌گردند، آن است که: از خود بیرون دهد طلاّب پاکیزه و شایسته‏ای را که مظهر قرآن و نشانگر روح رسول الله باشند، و سیمایشان محلّ تابش انوار ائمّه هُدی باشد، و در این زمان غیبت که دست قاطبۀ مردم از ولیّ معصوم و امام زمان کوتاه است بتوانند در حدود خود بر آن منهاج عمل نموده و به مردم ارائه دهند.

     بتوانند معارف حقّۀ حقیقیّۀ الهیّه را برای مردم بازگو کنند، و مربّی اخلاقی و عملی آنها در راه هدف و وصول به قلّه توحید و أعلی رتبۀ ذروۀ کمال شخصیّت انسان بوده باشند.

     بتوانند دین و دنیای مردم را اداره کنند؛ و نه تنها از جهت ظاهر، بلکه از نقطه نظر ولایت باطنیّه نیز دستگیر و راهنمای مردم باشند.

     مردمی باشند که بتوانند علمی را که رسول الله فرمود: ”آیَةٌ مُحکَمَةٌ أو فَرِیضَةٌ عادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قائِمَةٌ“ به طور اکمل خودشان فراگیرند، و در مرتبه دوّم با گسترش شعاع وجودی خود، سطح عظیمی از مردم تابع و پیرو را به دنبال خویش کشیده و همه منصورانه و مظفّرانه با سعادت تامّه و عافیت کامله بدون غلّ و غشّ و گرفتگی چهره، خندان و شاداب به سوی بهشت رهسپار شوند؛ هم دنیایشان آباد و هم آخرتشان.

     مردمی باشند امین و مأمون، و از خود گذشته و به خدا پیوسته، و در حرم عزّ و وقار آرمیده، بلند نظر و بلند همّت، شکور، صبور، قانع، متواضع، شجاع، با ظرفیّت؛ که مدارج علمی از فقه و اصول و حکمت و فلسفه و تفسیر و حدیث و تاریخ و غیرها را طیّ کرده، و در معارج عملی و عرفان الَهی در دست استاد موحّدِ رسیدۀ واصل کامل، مدّتها در سیر بوده و سالیان درازی را در دامان وی پرورش یافته باشند. و جامع بین حکمت نظری و عرفان عملی، و در فقه خبیر و بصیر، و به سیره رسول الله و منهاج پیشوایان دینی دارای اطّلاع تامّ، و به قرآن مجید کتاب الَهی وارد، و از شأن نزول و تفسیر آیات کاملاً با خبر بوده، و خودشان نیز قرآن و یا بیشترِ از آن را حفظ داشته باشند.

     آیا کسی که خود را رهبر دین به سوی خدا می‌داند، می‌تواند خود معرفت به خدای را نداشته باشد و بگوید: معرفت همان معرفت اجمالی است که خداوند یکی است و بس؛ همان معرفتی را که پیره زنان دارند؟! امام ما، حضرت صادق علیه السّلام این‌طور نمی‌گوید.»

     نور ملکوت قرآن، ج ‏2، ص 607، تعلیقه:

     «در فرهنگ فارسی معین، ج 6، در مادّۀ گاف گوید:

     ”گِلادستون ویلیام اوارت (Gladstone William Ewart) سیاستمدار انگلیسی؛ تولّدش در لیورپول در 1809، و مرگش در 1898 میلادی است. وی رهبر لیبرال‌ها بود و چهار بار به مقام نخست وزیری انگلستان رسید.“» [↑](#footnote-ref-269)
270. ـ نور ملکوت قرآن، ج ‏3، ص 160:

     «آری، درست از زمانی‌که مسلمین شمشیر را غلاف نمودند، یعنی قرآن را در صندوق بستند، روزگار عزّت و سربلندی خود را مبدّل به دوران ذلّت و سرافکندگی نمودند.»

     نور ملکوت قرآن، ج ‏2، ص 607:

     «کینه با رسول الله، کینه با قرآن است. و عداوت با أمیرالمؤمنین و اولادش، عداوت با قرآن است. رسول الله و امیر مؤمنان و ائمّۀ والاتبار از تبارشان، حقیقت قرآنند.

     و این مردمان مترَف و مستکبر و مغرور عالم مادّه و مغمور در وادی شهوات و مست بادۀ جاه و ریاست، چون از بین بردن ظاهر قرآن از دستشان بر نمی‏آید و نیز بر مصلحتشان نیست، و علاوه با از بین بردن حقیقت قرآن (همچون نطق گِلادستون رئیس حزب آزادی‌خواه و صدراعظم و بالا برنده نیروی صهیونیسم در عالم و نیرو بخشندۀ استعمار انگلیس) با از بین بردن عمل به قرآن و إلغاء قوانین آن در کشورهای مسلمان نشین، بهتر به منظور فاسدشان می‌رسند؛ لهذا با وجود خواندن قرآن در رادیوها و مأذنه‏ها چنان مردم را در وادی بی‌خبری و غفلت و مدهوشی و مستی سوق می‌دهند که تا بخواهند به هوش آیند و دنبال کلاه نَمدی خود بگردند، می‌بینند سیل همه جا را برده؛ نه باغی و نه بوستانی و نه مسجدی و نه مدرسه‏ای و نه زنی و نه فرزندی؛ که ناگهان یک حمله موج واپسین از سیل بر سرشان فرود آمده و خودشان را نیز در دیار نیستی و نابودی فرستاده است.‏» [↑](#footnote-ref-270)
271. ـ امام شناسی، ج 8، ص 161:

     «مسألۀ تفکیک روحانیّت از سیاست که در کشورهاى اسلامى مطرح شد، و سرسخت‏ترین مجرى این نقشه، مصطفى کمال‌پاشا (آتاترک) بود و بعد از آن فرد شماره دوّمش را مى‏توان رضاخان پهلوى شناخت، که در شدیدترین وجهى عملى کردند و بالنّتیجه این دو کشور را از صورت و معناى مذهب اسلام درآوردند و لباس و کلاه و نظام و اقتصاد و سیاست و فرهنگ و آداب را به دست فرنگیان سپردند، همه عیناً همان عنوان طرح عُمَر و به دست گرفتن امارت و حکومت مسلمین و خانه‌نشین کردن اوّلین سردار کبیر علمى و عملى اسلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام و فرزندان او و یاران باوفایى که شریف‏ترین و عزیزترین صحابى پیامبر بودند (امثال عمّار یاسر و مقداد و سلمان و ابوذرّ و غیرهم) مى‏باشد.

     علماء بزرگ اسلام به دریا ریخته شدند، و کلاه شاپو را با میخ در سرشان فرو کردند، و در زندان‏ها با شکنجه‏ها جان سپردند.

     در آن زمان نیز أمیرالمؤمنین یگانه مرد علم و فضیلت، و حاوى قرآن و نگهبان سنّت و سیره رسول الله، و عارف و عالم به مناهج جنگ و صلح و تقسیم بیت المال و برقرارى میزان عدالت، در مدّت بیست و پنج سال بیل دست گرفته، به باغبانى و کشت درخت خرما و جارى ساختن قنات مشغول شد. ابن‌مسعود را جَلاوزۀ عثمان به دستور او از مسجد به روى زمین کشیدند و بیرون بردند؛ استخوان‌هایش شکست و جان سپرد. عمّار یاسر به ضرب لگد او فتق پیدا کرد، و ابوذرّ غفّارى در تبعیدگاه خشک و بى‌آب و علف‏ رَبَذه، تنها بدون یک انیس و مونس، غریبانه جان داد. یگانه دختر باقى مانده از رسول خدا، حبیبۀ رسول خدا، بضعۀ رسول خدا، جان و روح [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-271)
272. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و سرّ رسول خدا را کشتند. و بدین وسیله تاریخ اسلام را عوض کردند و امّت و عالم اسلام را در مسیرى سوق دادند که آن مسیر رسول خدا و أمیرالمؤمنین علیهما الصّلاة و السّلام نبود و از عمل به قرآن جز عبارتى و لفظى و اسمى نبود؛ همان روح مستکبرانۀ خود را بر امّت مُسَیطر ساخته و همه را زیر شلاّق تند خود مهجور کردند.

     ائمّۀ طاهرین سلام الله علیهم أجمعین با نداى تفکیک روحانیّت از سیاست که از طرف جائران زمان بلند شد، به حبس و زجر و شکنجه و تبعید و قتل محکوم بودند. زیرا آنها مى‏گفتند: روح امامت و ولایت حقیقى الهى، مستلزم حکومت بر مردم و به دست گرفتن امور آنها در بهترین شاه‌راه ترقّى و کمال است، و حاکمان جائر مى‏گفتند: ولایت معنویّه از آن شما باشد و حکومت ظاهریّه از آن ما.

     در ربیع الأبرار زمخشرى آمده است که:

     هارون الرّشید پیوسته به حضرت موسى بن جعفر علیهما السّلام مى‏گفت: شما فدک را بگیرید و آن حضرت از قبول آن امتناع مى‏نمود. و چون هارون بر این امر اصرار کرد، حضرت فرمود: ”من فدک را نمى‏گیرم مگر با حدودش.“

     هارون پرسید: حدود آن کدامست؟!

     حضرت فرمود: ”حدّ اوّل آن عَدَن است.“

     رنگِ هارون دگرگون شد و گفت: حدّ دوّم آن کدام است؟!

     حضرت فرمود: ”سَمَرقند.“

     و رنگ هارون گرفته و تیره شد و گفت: حدّ سوّم آن کدام است؟

     حضرت فرمود: ”آفریقا.“

     و رنگ هارون سیاه شد. و گفت: حدّ چهارم آن کدام است؟

     حضرت فرمود: ”سیف البحر؛ از ساحل بحر خزر و ارمنستان.“

     هارون گفت: پس هیچ براى ما باقى نماند! تو مى‏خواهى جستن کنى بر جاى من و بر آنجا استقرار یابى!

     حضرت فرمود: ”من به تو گفته بودم که: اگر حدود آن را مشخّص کنم، تو فَدَک را به من برنمى‏گردانى!“

     چون هارون این جریان را دید تصمیم بر کشتن آن حضرت گرفت و خود را از جریان او خلاص کرد.\*

     داستان تفکیک روحانیّت از سیاست به همین عبارت، قریب یک‌صد سال است که مطرح شده است. اوّلین داعى آن، مسیحیان عرب بودند که چون‏ مى‌خواستند در نظام اجتماعى آزاد باشند و در حکومت اسلام آزادى‏هاى بى‌بند و بار ممنوع بود، لذا بدین ترانه نداى تفکیک را بلند کردند. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-272)
273. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] البتّه بسیارى از روشنفکران متدیّن و متعهّد از اعراب نیز به همین ندا تأسّى کرده و دنبال کردند؛ امّا نه از جهت آنکه حقیقتاً تفکیک دین را از سیاست مى‏خواستند، بلکه چون مى‏دیدند سلاطین عثمانى و حکّام مصر که تظاهر به دین مى‏کنند، صورتى بیش نیست و در حقیقت آنها دین را در استخدام سیاست و آراء شخصیّۀ خود درآورده‏اند و ملّت و رجال متعهّد حقّ اعتراض و آزادى بیان را ندارند، فلهذا براى بیرون کشیدن دین از زیر مهمیز آنها و بلکه به تبعیّت درآمدن سیاست در زیر لواى دین، بدین سخن لب گشودند.

     به طور کلّى چون همۀ عامّه از اهل تسنّن، سلاطین و خلفا و اُمرا را هر چه باشند خلیفۀ الهى و أُولوا الأمر مى‏دانند و اطاعت از آنها را واجب مى‏شمرند، بنابراین در این مکتب، همۀ مردمْ ضعیف، و دین غیر از صورت تحمیلى دستگاه حاکمه نیست.

     یکى از مهمّ‌ترین جهات عقب‌ماندگى عالم تسنّن و کشورها و ملّت‏هاى آنان همین امر است که: آنها پیروى از حاکمان جائر و ظالم را بر اساس تعلیم مکتب خود واجب مى‏دانند، و علی‌هذا راه نجات به روى آنها مسدود است؛ مگر آنکه در این مهمّ به مکتب تشیّع بگرایند و تبعیّت را فقط از رجال صالح و اولیاء خدا قرار داده و أُولوا الأمر را که در قرآن مجید آمده است منحصر به أئمّۀ اثنا عشر شیعه بدانند.

     ولیکن نداى تفکیک روحانیّت از سیاست، در کشور شیعه صورت دیگرى به خود داشت. منادیان این ندا مى‏خواستند نفوذ علما و فقهاء شیعه را که داراى ارزشى معنوى و روحى هستند، ساقط کنند و تمشیت امور و جریان سیر اجتماع را از تحت نظر آنها بگردانند و در حقیقت آنها را منعزل کنند. و یا به عبارت دیگر: دین را تحت نظر سیاست درآورند و محکوم انظار و آراء خود بنمایند. و این خطرى بود عظیم؛ زیرا در حقیقت در حکم نسخ دین و حقیقت و معنویّت و وجدان و عاطفه و سپردن این معانى به بوتۀ هلاک، و در عوض استکبار و خودآرائى و خودنگرى و ظواهر تمدّن ضالّۀ غرب و فرهنگ و رسوم ایشان را به روى کار آوردن، و ملّت را در منجلاب گناه و هَوَسات و غفلت غوطه‌ور ساختن، و در نتیجه حدّ اعلاى بار را از آنها کشیدن بوده است.

     اصولاً تعبیر به واژه روحانیّت نیز یکى از پدیده‏هاى ضالّۀ کفر است که علماء اسلام را روحانى مى‏گویند؛ با آنکه علماء اسلام تنها روحانى نیستند بلکه مسلمانى هستند روحانى و جسمانى، دنیوى و آخرتى، اهل عبادت و سر و کار داشتن با مسائل روحى و اهل اجتماع و سیاست و سر و کار داشتن با مسائل مادّى و طبیعى و دنیوى.

     لفظ روحانى و روحانیّت در واژه‏هاى قرآن کریم و سیره رسول اکرم نیامده است. دین اسلام دین روحانیّت نیست. دین اسلام دین جسم و روح و عقیده و اندیشه و کار و عبادت و جهاد است، و جنبۀ اختصاصى ندارد. و این حقیقت، مندک شدن مفهوم سیاست و روحانیّت در یکدیگر است.

     لفظ روحانى از مسیحیان است که آنها حضرت عیسى را پدر روحانى خود مى‏دانند و به کشیش‏ها پدران روحانى مى‏گویند. این لفظ از نصارى به مسلمین سرایت کرده است و در سخنان و کتاب‏ها و محاورات آنها وارد شده است، و مع‌الأسف با غفلت بسیارى از علما، آنها جاگرفته است به طورى که مى‏بینیم علما و فقهاء اسلام خودشان را روحانى مى‏خوانند. یعنى با پذیرفتن این لقب و عنوان، نیمى از سعادت و حیات خود را که همان آزادى در حقوق سیاسى باشد، به دست خود مجّاناً به دشمن تسلیم مى‏کنند و گاه خودشان مى‏گویند: ما روحانى هستیم، ما را به مداخله در امور اجتماعى چه کار؟

     و این معنى در واقع، مسخ و نسخ اسلام است. أعاذَنا اللَهُ مِنَ الغَفلَة. ما باید پیوسته به جاى روحانى، لفظ عالم و فقیه به‌کار بریم، و به جاى روحانیوّن، علماء فقهاء، و به جاى روحانیّت لفظ فقاهت و علم را استعمال کنیم؛ زیرا این لغات از اصطلاحات شرع است و معناى صحیح و جامع دارد.

     و نظیر این لغت، واژه‏هاى دیگرى نیز هست که به دست استعمار بیدار وارد در اصطلاحات جامعۀ مسلمانان شده و بالنّتیجه شرف و حیات و اتّحاد و تولِّى و تبرِّى آنها را به صورت‏هاى مسخ شده و منکَر جلوه داده است. مثلاً لفظ کفر و ایمان، و کافر و مسلمان، منسوخ شده؛ و به جاى آن لفظ خارج و داخل، و خارجى و داخلى آمده است. هر کس در داخل کشور باشد او را داخلى گویند گرچه مشرک‏ و کافر باشد، و هر کس خارج باشد او را خارجى گویند گرچه مسلمان و متعهّد باشد. و این تعبیر صد در صد غلط است.

     و محصّل سخن آن است که: نه تنها اجماع بر لزوم تفکیک خلافت و نبوّت نداریم، بلکه اجماع محقّق و اتّفاق قطعى بر عدم لزوم داریم. و بلکه اگر بیعت با أبوبکر را در سقیفه و در خفاء انجام نمى‏دادند، هیچ‌کس با بیعت با علىّ بن أبى‌طالب، تردید و شکّى نداشت، و پس از جریان سقیفه بیعت با أبوبکر منکَر و غیر معروف جلوه کرد، و عامّه چنین توقّعى نداشتند و زمینه و جوّ را براى أمیرالمؤمنین علیه السّلام مى‏دانستند.

     \* أعیان الشّیعة، ج 4، جزء دوّم، ص 88، سیرة الإمام الکاظم علیه السّلام و أخباره.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-273)
274. ـ سوره الأعراف (7) آیه 204. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 296:

     >و زمانی که قرآن خوانده شود، شما گوش دهید و خاموش شوید، به امید آنکه مورد رحمت خداوندی واقع شوید! [↑](#footnote-ref-274)
275. ـ سوره الشّعراء (26) آیات 192 إلی 196. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 96:

     >و تحقیقاً این قرآن از ناحیه پروردگار عالمیان نازل شده است. \* آن را روح الأمین بر قلب تو فرود آورده است تا از جمله بیم‌دهندگان به سوی خدا باشی! \* روح الامین آن را به زبان عربی آشکار آورده است. \* ذکر و خبر قرآن در کتاب‌های پیشینیان نیز موجود است‏. [↑](#footnote-ref-275)
276. ـ سوره الزّخرف (43) آیات 1 إلی 4. امام شناسی، ج 14، ص 107 و نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 87:

     >به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. \* حم \* سوگند به کتاب آشکارا که ما آن کتاب را به‌ صورت کتاب قابل خواندن و قرآئت عربی و فصیح و رسا گردآوری نموده و قرار دادیم، به امید آنکه شما آن را تعقّل نمایید و با اندیشه‏های خود بدان دست یازید. \* ولیکن این قرآن حقیقتش در امّ‌الکتاب که مصدر و محلّ جمیع کتب سماوی و در نزد ماست، مقامش بسیار عالی و رفیع‌القدر، و بسیار محکم و استوار و غیر قابل تجزیه و تفصیل می‏باشد. [↑](#footnote-ref-276)
277. ـ التفسیر الصافی، ج 1، ص 15. نور ملکوت قرآن، ج ‏1، ص 79:

     «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای مردم! شما در خانه هُدنَه\* هستید، و شما بر پشت مرکب سفر سوار می‏باشید، و سیر و حرکت شما در این سفر سریع است، و شما حقّاً دیدید که شب و روز و خورشید و ماه هر چیز نو و تازه‏ای را کهنه و فرسوده می‏سازند و هر چیز دور و دوردستی را نزدیک می‏نمایند و هر چیزی را که به آن وعده داده شده است در خارج می‏آورند و تحقّق می‏بخشند؛ پس بنابراین شما تجهیزات و ساز و برگ خود را برای این مسافرت به جهت دوری مقصد و عبور و گذشتن از فاصله و محلّ تجاوزی که باید طی شود، آماده و مهیّا نمایید!

     راوی از رسول الله در این حال گفت: مقداد بن أسوَد برخاست و گفت: ای رسول خدا! مراد شما از خانه هُدنَه چیست؟!

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت: خانه‏ای که فقط در آن به انسان ابلاغ می‌شود و تذکّر داده می‌شود و به زودی ترک می‌شود، که باید از آن کوچ کرد و منزل را بریده، پشت‌سر گذاشت. بنابراین هرگاه فتنه‏های گوناگون همچون قطعه‏ها و پاره‏های شب تاریک بر شما مشتبه شد و شما را دچار خَلط واشتباه و تحیّر نمود، برشماست که به قرآن روی آرید و بدان تمسّک جویید و آن را راهنما و دلیل خود قرار دهید! زیرا که قرآن شفیعی است که شفاعتش مورد قبول است و نیرو دهنده و تقویت کننده‏ای است که از عهده بیرون می‏آید، و در عین‌حال سعایت کننده و خرده گیرنده و عیب جوینده‏ای است که کلامش مورد تصدیق و قبول واقع می‌گردد. و کسی که قرآن را جلو و پیشاپیش خود بنهد و از او پیروی کند قرآن جلودار او شده و وی را به بهشت می‏کشاند، و کسی که قرآن را در پشت خود قرار دهد و از او اعراض کند قرآن از عقب بر او می‏زند و او را می‏راند تا به سوی آتش برساند.

     قرآن یگانه دلیل و راهنماست که به بهترین راه و نیکوترین طریق دلالت می‏نماید. و آن کتابی است که در آن مطالب به طور مشروح و مبیّن آمده است، و به طور وضوح و ظهور آشکارا بیان شده است، و دسترسی به مفاد و محصول و مراد از آن واقع و محقّق است. و آن کتاب جدا کننده بین حقّ و باطل و تمییز دهنده بین سعادت و شقاوت است، و آن کتاب فکاهی و تفنّن و شوخی نیست.

     و قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد و معنای باطن و عمیقی دارد. ظاهر آن محکم و مستحکم و حُکمی است که بدان عمل می‏کنند و باطن آن علم است. ظاهر آن زیبا و شگفت‌انگیز و دل‌انگیز و دل‌پسند است، و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمّل و تفکّر و نور بصیرت دارد.

     قرآن دارای حدود و اندازه‏هایی است که آن حدود و اندازه‏ها نیز محدود به حدودی هستند. اگر کسی بخواهد عجائب قرآن را به شمارش درآورد به نهایت نمی‏رسد و احصای آن متعذّر است، و غرائب و بدایع احکام و معارف و قصص و امثال آن کهنه نمی‏شود.

     در قرآن چراغ‌های درخشان هدایت است، و محل و موضع انوار حکمت و دانش و علم به حقایق و اشیاء است، و راهنما و دلیل معرفت است برای کسی که کیفیّت تعرّف و آشنایی با قرآن را بداند و اشارات آن را بشناسد و نکات بیان و مفاهیم آن را دریابد و از معاریض آن مطّلع باشد.

     \* هُدْنَه به معناى سکون و صلح و قرار داد بین مسلمین و کفّار و هم‌چنین قرار داد و عهدنامه در میان دو لشکر متخاصم است.» ـ پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن. [↑](#footnote-ref-277)
278. ـ الکافی، ج 2، ص 610. نور ملکوت قرآن، ج ‏3، ص 302:

     «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: خانه‏های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید شبیه یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‏ها می‌خوانند و خانه‏های خود را تعطیل نموده‏اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش می‏یابد و اهلش زیاد می‏شوند، و همان‌طور که ستارگان آسمان به زمین نور می‌دهند، این خانه به ساکنین آسمان‌ها نور می‏فرستد.» [↑](#footnote-ref-278)
279. ـ جامع الأخبار، ص 39؛ بحار الأنوار، ج 89، ص 17. ترجمه:

     «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای سلمان! بر تو باد به قرائت قرآن؛ چرا که خواندن آن کفّاره گناهان، و ستر و پوشش از آتش، و امان از عذاب است. و از برای کسی که آن را می‌خواند در مقابل هر آیه ثواب صد شهید نوشته می‌شود، و در مقابل هر سوره ثواب پیامبر مرسلی به او عنایت می‌شود، و بر صاحب آن رحمت فرود می‏آید، و از برای او فرشتگان استغفار می‌کنند، و بهشت مشتاق او می‌شود، و خداوند از وی راضی می‌شود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-279)
280. ـ تهذیب الأحکام، ج 4، ص 186. امام شناسی، ج ‏16 و 17، ص 451:

     «فقط قبولی اعمالی که انسان انجام می‏دهد مشروط می‏باشد به نیّت آنها.» [↑](#footnote-ref-280)
281. ـ سوره النّحل (16) آیه 98: نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 307:

     «و چون اراده کنی قرآن بخوانی، از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه ببر و در تحت امان و پناه او درآی‏.» [↑](#footnote-ref-281)
282. ـ بحار الأنوار، ج 73، ص 305؛ روض الجنان، ص 2. ترجمه:

     «هر کار مهمّی که با بسم الله شروع نشود ناقص و ناتمام است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-282)
283. ـ الکافی، ج 2، ص 613:

     «عِدَّةٌ مِن أصحابِنا عَن سَهلِ بنِ زِیادٍ، عَن یَحیَى بنِ المُبارَکِ، عَن عَبدِاللهِ بنِ جَبَلَةَ، عن مُعاوِیَةَ بنِ وَهبٍ، عن إسحاقَ بنِ عَمّارٍ، عن أبِی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام، قالَ‏: قُلتُ لَهُ: جُعِلتُ فِداکَ! إنِّی أحفَظُ القُرآنَ عَلَى ظَهرِ قَلبِی، فَأقرَؤُهُ عَلَى ظَهرِ قَلبِی أفضَلُ أو أنظُرُ فی المُصحَفِ؟ قالَ: فَقالَ لی: ”بَلِ اقرَأهُ و انظُر فی المُصحَفِ، فَهُوَ أفضَلُ. أ ما عَلِمتَ أنَّ النَّظَرَ فی المُصحَفِ عِبادَةٌ!“»

     ترجمه: «اسحاق بن عمّار می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! من قرآن را در حفظ دارم و در خاطره و ذهنم نگهداری می‌کنم؛ آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی مصحف؟ فرمود: ”بلکه قرائت کن و در مصحف نگاه کن که افضل است. آیا نمی‌دانی که نگاه کردن در مصحف عبادت است؟!“» [↑](#footnote-ref-283)
284. ـ أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34. ترجمه:

     «اگر ایمن از ریا باشد و إلاّ اخفات بهتر است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-284)
285. ـ سوره المزّمّل (73) ذیل آیه 4. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 291:

     «و قرآن را به ‌طور ترتیل قرائت کن!» [↑](#footnote-ref-285)
286. ـ الکافی، ج 2، ص 614. نور ملکوت قرآن، ج ‏3، ص 292:

     «راوی می‌گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره معنای قول خداوند عزّوجلّ پرسیدم که گفته است: ﴿وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا﴾ ”و قرآن را به کیفیّت ترتیل بخوان!“ مراد از ترتیل کدام است؟

     حضرت فرمود: أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: ”یعنی آن را خوب و واضح و روشن بخوان، و مانند خواندن شعر که به سرعت می‏خوانند مخوان که درهم پیچیده شود و معنایش مفهوم نشود؛ و نیز مانند دانه‏های شن‌ریزه و رَمل آن را منتشر و متفرّق مکن که جمعش مشکل باشد و بدین جهت نیز معنایش مفهوم نشود. ولیکن طوری بخوانید که با آن دل‌های سخت و قلوب قاسیه خودتان را به فزع و دهشت افکنید و به وحشت اندازید, و وقتی قرآن می‏خوانید قصد و نیّت شما آن نباشد که به آخر سوره برسید.“

     زیرا این‌گونه خواندن، توجّه را از روی خود آیات برمی‌دارد و متوجّه به اتمام سوره می‌کند. شما باید آیات را طوری بخوانید که روی هر آیه نظر اصلی خود را دوخته، و بهره کامل خود را بردارید، و سپس به آیه دیگر روید. و در صورتی که مقصد شما تمام کردن سوره باشد، این معنی حاصل نخواهد شد.» [↑](#footnote-ref-286)
287. ـ بحار الأنوار، ج 64، ص 323؛ التفسیر الصافی، ج 1، ص 71. ترجمه:

     «ترتیل عبارت است از رعایت کردن وقف‌ها و أداء حروف.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-287)
288. و 3ـ تفسیر المعین، ج 3، ص 1744:

     «فإذا مرّ بآیة تسبیحٍ و تکبیرٍ سبحّ و کبّر، و إذا مرّ بآیة دعاءٍ و استغفارٍ دعا و استغفر.» [↑](#footnote-ref-288)
289. ـ أطیب البیان فی تفسیرالقرآن، ج 1، ص 34. [↑](#footnote-ref-289)
290. ـ سوره محمّد (47) آیه 24. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 290:

     «آیا این مردم در قرآن تدبّر و تأمّل نمی‏نمایند؛ یا آنکه بر روی دل‌هایی، قفل‏های آن دل‌ها زده شده و راه تفکّر را بسته است‏؟!» [↑](#footnote-ref-290)
291. ـ بحار الأنوار، ج 75، ص 75، با قدری اختلاف؛ امام شناسی، ج ‏13، ص 185:

     «و نیز با سند متّصل خود روایت کرده است از عاصِم بن ضُمَرَة که او گفت: علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام فرمود: ”ألا إنّ الفَقِیهَ کُلَّ الفَقِیهِ الّذِى لا یُقَنِّطُ النّاسَ مِن رَحمَةِ اللهِ، و لا یُؤَمِّنُهُم مِن عَذابِ اللهِ، و لا یُرَخِّصُ لَهُم فِى مَعاصِى اللهِ، و لا یَدَعُ القُرآنَ رَغبَةً عَنهُ إلَى غَیرِهِ. و لا خَیرَ فِى عِبادَةٍ لا عِلمَ فِیها، و لا خَیرَ فِى عِلمٍ لا فَهمَ فِیهِ، و لا خَیرَ فِى قِراءَةٍ لا تَدَبّرَ فِیها.“

     ”آگاه باشید که شخص فقیه آن که در فقاهت کامل است، کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند، و از عذاب خدا مأمون ننماید، و مردم را در معاصی خدا آزاد نگذارد، و به جهت رغبت به علوم دیگر قرآن را کنار نگذارد. خیری نیست در عبادتی که در آن علم نیست، و خیری نیست در علمی که در آن فهم نیست، و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبّر نیست.“» [↑](#footnote-ref-291)
292. ـ دیوان الإمام علی علیه السّلام، ص 46؛ الکافی، ج 1، ص 36. نور ملکوت قرآن، ج ‏3، ص 294:

     «1. و چون به آیه ترساننده و انذار آورنده‏ای رسیدی که عذاب خدا را توصیف می‌کند، در آنجا درنگ کن، در حالی‌که اشک‌هایت ریزان باشد؛ و بگو:

     2. ای خدایی که به سبب عدالتش عذاب می‌کند آن را که بخواهد؛ مرا از زمره معذَّبین قرار مده‏!

     3. من در اثر لغزش و گناهی که نموده‏ام به سوی تو بازگشت کرده‏ام؛ مگر به سوی غیر تو هم فرارگاهی هست؟!

     4. و چون به آیه‏ای برسی که در آن از وسیله و نعمت‏های شگفت‌آور خدا سخن به میان آمده است،

     5. با انابه و اخلاص از خدایت تمنّا کن به تو دار خلود و جنّت رضوان را عنایت کند؛ تمنّای شخص متقرّب به سوی خدا.

     6. و سعی و جدّیّت کن شاید خداوند تو را در زمینِ دارالخلد وارد کند، و از رَوح و نسیم مساکنی که هیچ‌گاه زوال نمی‏پذیرد و خراب نمی‏شود بهرمند گردی!» [↑](#footnote-ref-292)
293. ـ الکافی، ج 2، ص 600. نور ملکوت قرآن، ج ‏1، ص 356:

     «شیخ محمّد بن یعقوب کلینی با سند خود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند: ”اوّلین کسی که در روز قیامت بر خداوند عزیز جبّار وارد می‌شود، من و کتاب خدا و اهل بیت من است، و پس از آن امّت من. و سپس من از امّتم می‏پرسم که: شما با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه رفتار کردید؟!“» [↑](#footnote-ref-293)
294. ـ سوره الواقعه (56) آیات 75 إلی 80. نور ملکوت قرآن، ج ‌2، ص 46:

     «پس سوگند اکید یاد می‌کنم به محل‌ها و مکان‌های نزول و سقوط ستارگان (یا آیات قرآن، و یا حرکت و مواجهه اولیای مقرّب خداوند در برابر حضرت حقّ) \* و این قَسَمی است که اگر بدانید، بسیار عظیم است؛ \* که حقّاً و حتماً این کتابی است خواندنی و گرامی و رفیع‌المنزله و بلند پایه، \* که در کتاب پنهان و لوح محفوظ سرّ حقّ می‌باشد. \* و کسی نمی‌تواند به آن برسد و آن را مسّ کند مگر پاکیزه شدگان و طهارت یافتگان. \* و از سوی پروردگاری که پرورنده و آفریننده عالمین است نازل گردیده است‏.» [↑](#footnote-ref-294)
295. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 2، ص 91. ترجمه:

     «و بدانید: این قرآن، آن نصیحت‌گری است که در اندرزش غِشّ نمی‌کند و بدون ملاحظه و جانب‌داری از کسی حقیقت مصالح مردم را بیان می‌کند، و آن راهنما و دلیلی است که انسان را به گمراهی نمی‏افکند، و سخن‌گو و سخن‌‌‌‌پردازی است که دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس با قرآن [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-295)
296. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همنشین نمی‏شود مگر اینکه چون خواست برخیزد و کنار رود، در خود زیادی یا کمی می‏نگرد: زیادی در هدایت، یا کمی در کوری و ضلالت.‏

     و بدانید: هیچ‌کس بعد از عمل به قرآن در خود فقر و نیاز و حاجتی نمی‏بیند، و قبل از عمل به قرآن در خود غِنی و بی‌نیازی مشاهده نمی‏نماید. بنابراین شما مردم برای از بین بردن دردها و رنج‌های خود، از قرآن شفا طلبید، و برای رفع شدّت‏ها و گرفتاری‌هایتان از آن کمک گیرید و استعانت جویید؛ زیرا که شفا و علاج بزرگترین دردها در قرآن است، که همان کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت باشد.

     بنابراین، آنچه از سعادت دنیا و آخرت می‌خواهید، از خداوند به وسیله قرآن پرسش کنید، و آنچه موجب رغبت و میل شماست با پیروی از راه و روش قرآن، به سوی خدا توجّه نمایید. و آن را مایه تقرّب به سوی خلق خدا و رغبت‏های آنها قرار مدهید و آلت وصول به مقاصد پست و خسیس و أمیال دنیویّه و دَنیّه مسازید؛ زیرا قرآن در درجه‏ای از اهمّیّت واقع، و رتبه‏ای از کمال را حائز است که بندگان خدا برای توجّه و تقرّب به سوی خدا و نیل کمال و مقام انسانیّت خود، همانند آن را نمی‏یابند.

     و بدانید: قرآن کتابی است که برای هر که در روز قیامت شفاعت کند، شفاعتش مورد قبول است، و برای هر کس سعایت کند، سعایتش پذیرفته است؛ چون شفیع نافذالأمر و سخنگوی صاحب اراده است (شفاعتش به آن است که: آیاتش یکایکِ أعمال مرد عمل کننده به آن را بازگو می‌کند؛ و سعایت و مذمّتش به آن است که: آیاتش اعمال مرد متمرّد و غیر عامل را روشن نموده و در پیشگاه حضرت حقّ در موقف بازپسین، وی را مفتضح و رسوا می‏سازد).

     زیرا که در روز محشر و در موقف قیامت، یک منادی از جانب پروردگار ندا می‌دهد: ”هر شخص تاجر و زارعی که در دنیا تجارتی کرده و کِشتی برداشته است، همگی در تجارت و زراعتشان مبتلی هستند و به بلیّه‏ها و عواقب وخیم امر خود گرفتارند، مگر تاجران و زارعان قرآن که آنها آزاد و سربلندند.“

     لهذا شما از پیروان و زارعان قرآن باشید (و با منفعت آن، سود خود را مشخّص کنید)، و برای ورود در پیشگاه پروردگارتان از آن دلالت بجویید، و در مظانّ و موارد گرایش نفس و انجذاب به خواهش‌های نفسانی خود از این کتاب نصیحت بخواهید، و آن را در این هنگام رفیق شفیق و صدیق امین برای سرکوبی نفس امّاره و پیروی از اوامر الهیّه و فطریّه بدانید و بدان مراجعه کنید، و چون جواب و نظریّه‏اش با آراء و أمیال و افکار شما مساعد نبود نفوستان را متّهم نموده و مغشوش بدانید، و با نور قرآن مظانّ خطا و اشتباه را در نفوس خود مشخّص نموده و حکم به جرم نفس خود در مورد این عمل بنمایید.

     بشتابید بر عمل صالح، بشتابید بر عمل صالح! پس بر شما باد به نهایت و سرانجام کار، نهایت و سرانجام کار، و در این امر استقامت داشته باشید، استقامت داشته باشید! پس صبر نمایید صبر نمایید، و از افعال ناپسند اجتناب کنید اجتناب کنید!

     تحقیقاً برای شما نهایت وخاتمه‌ای است پس خود را به آن برسانید، و قطعاً برای شما پرچم و نشانه‌ای است (پیغمبر اکرم و اوصیاء آن حضرت) پس به نشانۀ خود راه یابید و هدایت شوید، و به راستی که اسلام را غایتی است پس به سوی غایت آن منتهی شوید و آن را به‌دست آورید، و به سوی خدا از آنچه از حقّ خود بر شما فرض کرده بیرون آیید و به او روی آورید.» [↑](#footnote-ref-296)
297. ـ سوره یونس (10) آیه 37 و 38. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 12:

     «موجودیّت این قرآن، این‌طور نیست که ساختگی باشد و به طور افتراء به خدا نسبت داده شده باشد؛ ولیکن گفتار خداوند است که مصدّق تمام علومی است که در نزد اوست، از کتب پیامبران پیشین؛ و تفصیل و شرح کتاب کلّی الَهی است که شکّی در آن نیست که از ناحیه پروردگار جهانیان است. \* بلکه می‌گویند: محمّد این قرآن را پرداخته و به خدا منتسب داشته است. بگو ای پیغمبر! شما هم یک سوره همانند آن بیاورید، و هر کس را هم که در توان خود دارید، برای این امر ـ غیر از خدا ـ دعوت کنید و بخوانید؛ اگر شما راست می‌گویید!» [↑](#footnote-ref-297)
298. ـ سوره یس (36) آیه 69 و 70. ترجمه:

     «و ما او را به توهّمات و تخیّلات شاعرانه در نینداختیم و چنین چیزى هرگز سزاوار آن مقام و منزلت او نخواهد بود. این قرآن چیزى جز توجّه به آموزه‏هاى الهى و بیان کننده حقایق عالم تکوین و مبانى و قوانین عالم تشریع نمى‏باشد. \* تا هر کس را که ‏زنده است بیم دهد، و گفتار و حجّت ما درباره کافران محقّق و ثابت گردد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-298)
299. ـ سوره النّساء (4) صدر آیه 6: ﴿وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ﴾.

     ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 3، ص 182: «شما یتیمان را (آنهایى که به سنّ بلوغ نرسیده‏اند) به معرض امتحان درآورید (به آنها پول بدهید تا خرید و فروش کنند و ببینید که آیا آنها مسلّط بر معامله و داد و ستد هستند؟ بر مصالح و مفاسد خود اطّلاع دارند؟ تحت تأثیر افراد مغرض و سودجو و حیله‌گر قرارنمی‌گیرند و در معاملات متضرّر نمى‏شوند؟) تا هنگامی که به سنّ بلوغ رسیدند (یعنى آن استعداد مزاجى در وجودشان پدید آمد، و در طبیعت و مزاجشان جفت طلبیدند یعنى مُحتلم شدند) ﴿فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ﴾؛ در این‌صورت مال‌هاى یتیمان را به خودشان بدهید، تا آنها از قیمومت شما بیرون بیایند و در کار خویش خودمختار بشوند.» [↑](#footnote-ref-299)
300. ـ سوره النّور (24) آیه 2: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.

     نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 21: «زنى را که زنا کرده است و مردى را که زنا کرده است، واجب است بر شما که هر کدام را علَی‌حده یکصد تازیانه بزنید. و اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید باید در این کار إعمال رأفت و محبّت و رقّت قلب ننمایید و اجراء حدّ را خوب انجام دهید. و علاوه باید جماعتى از مؤمنین حضور داشته باشند و تازیانه و اجراء حدّ در برابر دیدگان و در مرآى و منظر ایشان تحقّق پذیرد.» [↑](#footnote-ref-300)
301. ـ سوره البقرة (2) آیه 178: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾.

     نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 32: «اى کسانی که ایمان آورده‏اید، درباره شما حکم قصاص به طور قانون ثابت و لازم شد که راجع به کشتگانتان شخص آزاد را در برابر آزاد، و بنده را در برابر بنده، و زن را در برابر زن قصاص کنید. و اگر درباره قاتل از طرف برادرش که مقتول باشد چیزى بخشیده شد و به قبول دیه آن در برابر قصاص ارفاقى به عمل آمد، در این‌صورت بر عهده وارثان مقتول است که به طور نیکو و پسندیده، دیه را از قاتل بگیرند و او را در شدّت و سختى و عُنف نگذارند. و بر عهده قاتل است که حقّ مقتول را به احسان و نیکویى بپردازد، و در تأدیه دیه مماطلت و تساهل و سستى نورزد. این تنازل به حکم دیه به جاى حکم قِصاص، تخفیفى است و رحمتى است از ناحیه پروردگارتان؛ و بنابراین اگر کسى بعد از قبول دیه و یا عفو و یا مصالحه که با شخص قاتل نمود، از این امر برگردد و بخواهد قصاص کند، درباره او عذاب دردناکى معیّن گردیده است که وى را در مقابل این تعدّى، خدا عذاب مى‏کند.» [↑](#footnote-ref-301)
302. ـ سوره النّساء (4) آیه 13 و 14: ﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَهِ وَمَن يُطِعِ ٱللَهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ \* وَمَن يَعۡصِ ٱللَهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ﴾.

     ترجمه: «اینها حدود و مرز‌های ممنوعه و محرّمه خداست، و کسی که از خدا و رسول خدا اطاعت کند، او را در بهشت‌هایی که در زیر درخت‌هایی سر بهم آوردۀ آن نهرهایی جاری است داخل می‌کند و در آن باغ‌ها به طور خلود و جاودانه زندگی می‌کنند، و این است کامیابی و پیروزی بزرگ. \* و کسی که عصیان و مخالفت خدا و رسول خدا کند و از حدود الَهی تجاوز نماید، او را در آتشی داخل می‌کند که همیشه در آن مخلّد است، و از برای او عذاب ذلّت‌آفرین و پست‌کننده‌ای خواهد بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-302)
303. ـ سوره طه (20) آیه 7. مهرتابان، ص370:

     «و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا می‏داند سخن مخفی و پنهان‏تر از آن را.» [↑](#footnote-ref-303)
304. ـ سوره ق (50) ذیل آیه 16. معاد شناسی، ج 1، ص 87:

     «و ما نسبت به او از رگ گردن او، به او نزدیک‌تریم.» [↑](#footnote-ref-304)
305. ـ سوره المائدة (5) آیه 51. امام شناسی، ج 5، ص 253:

     «ای کسانی که ایمان آورده‏اید، یهود و نصاری را اولیاء خود قرار ندهید؛ بعضی از آنان اولیاء بعضی دیگرند. و هر کدام از شما که ولایت آنها را بپذیرد، از آنها می‏باشد؛ حقّاً خداوند مردم ظالم را هدایت نمی‏کند.» [↑](#footnote-ref-305)
306. ـ سوره المجادلة (58) آیه 22. اسرار ملکوت، ج 1، ص 289:

     «اى پیامبر! تو هیچ‌گاه نخواهى یافت فردى را که ایمان به خدا و روز بازپسین داشته باشد، در حالی‌که با افرادى که با خدا و رسول او به دشمنى و ستیز پرداخته‏اند طرح محبّت و مراوده و ارتباط انداخته است؛ گرچه آنان پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان و قوم و خویشانشان باشند. اینان افرادى هستند که خداى متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حکّ نموده است و آنان را با نفحات قدسى از جانب خود امداد مى‏نماید؛ و بهشت برین با نهرهاى روان براى ایشان آماده ساخته و آنان در آنها مستقرّ و مأواى دائمى خواهند داشت. خداى از ایشان راضى و آنها نیز از خدا خشنودند. اینان‏اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خداى متعال است که رستگار خواهد شد.» [↑](#footnote-ref-306)
307. ـ جامع الأخبار، ص 128؛ بحار الأنوار، ج 66، ص 252. ترجمه:

     «حبّ و دوستی در راه خدا یک فریضه است و بغض و دشمنی در راه خدا فریضه‌ای دیگر است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-307)
308. ـ بحار الأنوار، ج 66، ص 252. معاد شناسى، ج ‏9، ص 313:

     «با فضلیت‏ترین اعمال، حبّ در راه خدا و بغض در راه خداست.» [↑](#footnote-ref-308)
309. ـ ویزیگوت‌ها (visigoths) یا باخترگوت‌ها یکی از دو شاخه اصلی گوت‌ها از ژرمن‌های خاوری بودند. شاخه دیگر گوت‌ها اوستروگوت‌ها و یا خاورگوت‌ها بودند. (محقّق) [↑](#footnote-ref-309)
310. ـ فرهنگ فارسی میعن: «باب روز، مد روز.» [↑](#footnote-ref-310)
311. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون وقایع اندلس و خیانت‌های امرای مسلمین در آن بلاد رجوع شود به: امام شناسی، ج 17، ص 432. [↑](#footnote-ref-311)
312. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطالب رجوع شود به: همین موسوعه، ج 3، ص 281 إلی 391. [↑](#footnote-ref-312)
313. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مشروطه و عواقب مترتّب بر آن رجوع شود به: نامه نقد پیش نویس قانون اساسی، ص 3؛ نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 329 و ج 3، ص 170. [↑](#footnote-ref-313)
314. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 131. [↑](#footnote-ref-314)
315. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: امام شناسی، ج 6، ص 193؛ رساله نوین، ص 115؛ مطلع انوار، ج 10، ذیل عنوان: «پیشنهادات حضرت علاّمه طهرانی به آیة الله خمینی» پیشنهاد پانزدهم:

     «پانزدهم: استخدام معلّمین و متخصّصین از خارج، و منع اعزام محصّل به خارج.

     شکّی نیست که امروزه اروپائیان از ما در علوم طبیعی جلو افتاده‌اند. ما به علّت و موجبش اینک کاری نداریم. شما به هر علّت و به هر سبب که خواهید آن را توجیه نمایید. الآن سخن ما در این است که اگر ما بخواهیم استقلال فکری و فرهنگی و مذهبی داشته باشیم، باید حتماً در علوم به آنها برسیم و جلوتر هم بیفتیم،‌ و گرنه مهر ذلّت و فرومایگی إلی‌الأبد از ما برداشته نخواهد شد.

     برای رفع این نقیصه یا باید محصلّین خود را به خارج اعزام کنیم و یا متخصّص از خارج بطلبیم تا فرزندان ما را بیاموزند. غیر از این دو فرض، فرض ثالثی وجود ندارد و در مسأله شِقِّ سوّمی نیست.

     اعزام محصّل به خارج سه اشکال دارد:

     اوّل: زندگی در غربت و شهر نامأنوس، و دوری از وطن و پدر و مادر، و محروم شدن از بسیاری از موهبت‌های زندگی همچون ازدواج و فرزند، و کسب و کار درخور استعداد و توان غیر منافی با تحصیل و غیرها؛ که در حقیقت محصّل در این دوران به طور کلّی از اجتماع خود منقطع و بریده شده و عمرش قیچی گردیده تا دوران تحصیل سرآید و به وطن مراجعت کند.

     دوّم: برداشتن هزینۀ سنگین و طاقت‌فرسا بر دوش ملّت و یا بیت المال ملّت محروم و مستمند، و بیرون ریختن اَرز و سرمایۀ حیاتی کشور از طرفی و تقویت دولت کفر خارج از طرف دیگر. و در [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-315)
316. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] واقع برای وَسمه کشیدن بر ابروان، چشمان را کور نمودن.

     سوّم: بیرون ریختن اَرْز معنوی و روحی دانشجویان، و خودباختگی در برابر تمدّن غرب.

     ما نمی‌خواهیم در اینجا از روابط نامشروع دختران و پسران، و آزادی بی‌بند و بار، و صحنه‌های ضدّ دینی و ضدّ بشری ملّت‌های کفر، و زیانی که از این طریق دامن‌گیر محصّلین جوان إعزامی ما می‌شود سخن گوییم. اینها با تمام زشتی‌ها و وقاحت و قباحت، در برابر آنچه می‌خواهم عرض کنم اندک است.

     ما می‌خواهیم بگوییم: محصّل إعزامی به خارج در اوّلین نظاره، در برابر آن تشکیلات صوری و آن استادان و آن آزمایشگاه‌ها و آن زرق و برق‌ها، خود را ضعیف و زبون می‌شمرد؛ ایشان را انسان کامل و مربّی و معلّم و برتر و بالاتر می‌بیند و خود را ناقص و زیر دست می‌نگرد. این دیدگاه ضعف و حقارت نگری، تا آخر عمر در کانون اندیشه و تفکّرات وی می‌ماند و آن عظمت و اُبَّهَت و جلال نیز آنی از خاطره و ذهن او دور نمی‌شود.

     جوان محصّل تازه‌وارد، همچون شخص مفکّر و فیلسوفی نیست که این جهات را از هم متمایز کند؛ بدون ذرّه‌ای انفعال، از مواهب و علوم آنان سرمایه گیرد و نفس خود را نیز در همان درجۀ مصونیّت و عزّت پایدار بدارد. خواهی‌نخواهی کشمکش درمی‌گیرد و فعل و انفعال درونی پدیدار می‌گردد. رفته‌رفته در طیّ تعلیم در آن محیط و آن هوا و آن زمینه، به دنبال تعلیم معلّم، روحیّات و آقایی و سیادت استاد در نفس شاگرد اثر می‌گذارد و نفس و روان او را محو و فانی در جلال او می‌کند. محصّل پس از چند سال تحصیل به کلّی استقلال فکری و منیّت و شخصیّت خود را از دست می‌دهد.

     اگر به وطن برگردد تا آخر عمر آنان را عظیم و آقا و برتر می‌شمرد و ملّت خود را محروم و منفعل و زیردست، و اگر برنگردد، تا آخر عمر در آنجا باز شرف انسانیّت و استقلال اندیشه و فکر خود را باخته است.

     و به نظر حقیر این آفت از جمیع آفت‌های این مسأله شدیدتر، و بنیاد کن‌تر است.

     شاید روی همین جهات بود که فقید سعید و شهید مظلوم ما: مرحوم سیّد حسن مدرّس ـ أعلی الله مقامه الشّریف ـ در ابتدای آنکه زمزمۀ إعزام محصّل به خارج بود، صریحاً گفت: ”من با اِعزام موافق نیستم، و لیکن معلّم و متخصّص از خارج بیاورید!“

     امّا در استخدام معلّمین و متخصّصین خارجی، و طلب نمودن ایشان را در داخل کشور، هیچ یک از این سه محذور وجود ندارد و هزینۀ استخدام در مقایسه با هزینۀ اِعزام بسیار ناچیز است.

     و از جمله منافع و عوائد استخدام این است که: آنها که معلّم و مفکّر و افراد اندیشمند آن جوامع می‌باشند، چنانچه در داخل کشور بیایند و از نزدیک با این دین و این قرآن و این مکتب تشیّع آشنا شوند چه بسا از آئین خود دست بر می‌دارند و به اسلام می‌پیوندند و خود نیز مبلّغینی از مبلّغین اسلام می‌گردند. از این نمونه‌ها دربارۀ استخدام شدگان در دوران سابق به چشم می‌خورد.» [↑](#footnote-ref-316)
317. ـ مطلع انوار، ج 10، ذیل عنوان: «پیشنهادات حضرت علاّمه طهرانی به آیة الله خمینی» پیشنهاد یازدهم:

     «یازدهم: متّحدالشّکل شدن عامّۀ مردم است به لباس اسلامی و سرپوش اسلامی در برابر لباس و کلاه کفر که در زمان رضاخان پهلوی با سر نیزه بر این مردم تحمیل شد.

     کت کوتاه و شلوار تنگ و پیراهن آستین کوتاه برای مردان، ارمغان غرب کافر است. لباس اسلامی کوتاه نیست، و چسبیده به بدن نیست، و بدون آستین یا آستین کوتاه نیست؛ بلکه از کت‌های معمولی متداولۀ در امروز یک وجب بلندتر است و به زانو یا قدری بالاتر از زانو باید برسد. کت باید گشاد باشد، و بدن در آن استراحت کند، و فشار به بدن نیاورد. کت تنگ مضرّات طبّی دارد، پیراهن و شلوار تنگ مضرّات طبّی دارد؛ ولی مع الأسف، مصالح و منافع پزشکی و بهداشتی آن فراموش شده و امروزه معمولاً برای خودنمایی و در عبارت متداوله: «برای شیکی» می‌پوشند و از ضررهای آن غمض‌عین می‌نمایند.

     کت کوتاه و شلوار تنگ علاوه بر ضرر طبّی، چون به بدن می‌چسبند بدن را نشان می‌دهند و در حال خم شدن و رکوع تمام أسافل اعضاء مرد از زیر لباس نمایان است. و چقدر قبیح و زشت است که حتّی در حال عبادت، لباس بر بدن چسبیده و به واسطۀ کوتاهی آن نیز حکایت از بدن کند.

     آیا زن‌هایی که مردان در برابر آنها ایستاده و نماز می‌خوانند و رکوع و سجود می‌کنند، در برابر دیدگان خود این مناظر شهوت‌انگیز و زشت را مشاهده نمی‌کنند؟!

     کلاه شاپو و کلاه کِپ، کلاه کفّار است. کلاه اسلام عبارت است از: قَلَنْسُوَه (کلاه ساده به شکل استوانه و یا مخروط ناقص که بر روی ‌آن لفّافه‌ای می‌بندند یا نمی‌بندند) ‌و عبارت است از عِمامَه که از جلو و عقب دارای دو گوش آویزان باشد. امروز بسیاری از مردم ایران حتّی در میان دهاقین و روستائیان ایالات خراسان، این نوع عِمامَه را بر سر مردم می‌بینیم؛ و طرز لباسشان نیز غالباً اسلامی است و تغییر نکرده است.

     امّا استعمار کافر در زمان پهلوی به عنوان متّحدالشّکل شدن، کت و شلوار فعلی معمولی را آورد با کلاه تمام لبه. آری متّحدالشّکل شدن آنها هَضم مسلمین در کفّار بود به طوری‌که حتّی از جهت لباس هم یکسان و تابع و بی‌هوّیت باشند؛ نه متحّدالشّکل به معنی اتّحاد لباس کفّار با مسلمین به طوری‌که آنها لباس مسلمین را بپوشند و تابع و پیرو آداب اسلام شوند.

     لباس زنان مسلمان لباس خاصّی است که از روی ژورنال‌های پاریس و مشابه آن أخذ نمی‌شود و طبق مُد وقتِ هوس‌ران و هوس‌باز زمانِ کور و ظلمت، تغییر مُد نمی‌دهد. لباس‌های زن مسلمان حتّی در داخل خانۀ خود و حتّی در فراش خواب با لباس زن کافر تفاوت دارد.

     شلوار زن مسلمان بلند یا تا زیر زانو است و در صورتی که شَلیتَهْ یا دامن می‌پوشند، تا حدّ زانو بوده است. امّا پهلوی از دستبرد به آنها نیز خودداری نکرد و شلوار زنان را به قدری کوتاه نمود که فقط برای نفس عورت بوده است، و به نام تنکۀ پهلوی مشهور شد؛ همانند کلاه لبه‌دار که به نام کلاه پهلوی نامیده شد.

     آرایش زن برای شوهر همه گونه جایز است، امّا در صورتی که ماهیّت اوّلین و هیئت اصیل اسلامی خود را از دست ندهد، و مَحوْ و فانی در هیئت کفر و لباس و زیّ اهل عناد و متمرّدین از شریعت حقّه نگردد؛ امّا در آن صورت به عنوان «تَلَبُّسِ مَلابِسِ أعْداء» درآمده و حکم به حرمت بر آن بار، و اجتناب از آن لازم می‌گردد.» [↑](#footnote-ref-317)
318. ـ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: امام شناسی، ج 8، ص 161. [↑](#footnote-ref-318)
319. ـ الکافی، ج 2، ص 125. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت است که فرمود: ”از مطمئن‌ترین و استوارترین دستاویزهای ایمان این است که: در راه خدا دوست بداری، و در راه خدا دشمن بداری، و در راه خدا عطا کنی، و در راه خدا دریغ ورزی.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-319)
320. ـ الکافی، ج 2، ص 125. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به اصحابشان فرمودند: ”مطمئن‌ترین دستگیره ایمان کدام است؟!“

     در جواب گفتند: خدا و رسولش اعلم و داناترند، و بعضی از آنها گفتند: نماز، و برخی گفتند: زکات، و بعضی گفتند: روزه، و برخی گفتند: حج و عمره، و بعضی گفتند: جهاد.

     در این هنگام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”برای هر آنچه که گفتید فضیلتی است، ولی مقصود آن نیست؛ بلکه مطمئن‌ترین دستگیرۀ ایمان دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا و پیروی از اولیاء خدا و تبرّی و بیزاری از دشمنان خداست.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-320)
321. ـ سوره المائدة (5) آیه 57. امام شناسی، ج 5، ص 253:

     «اى کسانى که ایمان آورده‏اید، کسانى را که دین شما را بازى گرفتند و مسخره پنداشتند، چه از کسانى باشند که قبل از شما به آنان کتاب داده شده است و چه از کافران بوده باشند، أولیاء خود قرار مدهید! و از خداوند بپرهیزید اگر شما از مؤمنان مى‏باشید.» [↑](#footnote-ref-321)
322. ـ لبّ اللباب، ص 63، تعلیقه:

     «در اصطلاح ”برهان إنّی“ پی بردن به علّت و مؤثّر از راه معلول و اثر را گویند.» [↑](#footnote-ref-322)
323. ـ الکافی، ج 2، ص 125. ترجمه:

     «از امام باقر علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”محبّت مؤمن به مؤمن دیگر در راه خدا از بزرگ‏ترین شعبه‏هاى ایمان است. آگاه باشید هر که در راه خدا دوست بدارد و در راه خدا دشمن بدارد و در راه خدا عطا کند و در راه خدا دریغ بدارد، او از برگزیدگان خداوند است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-323)
324. ـ البتّه منظور ایشان کودکستان زمان طاغوت است؛ زیرا این مطالب در آن زمان تحریر شده است. گرچه بعضی از برنامه‌های فعلی نیز در کودکستان‌ها مورد رضای خداوند نمی‌باشد؛ مانند پخش موسیقی و بعضی از نمایش‌ها و غیره. (معلّق) [↑](#footnote-ref-324)
325. ـ سوره الأنعام (6) آیه 68. مهرتابان، ص 145:

     «و چون ببینى کسانى را که در آیات ما خوض مى‏کنند و به بحث و انتقاد و استهزاء مى‏پردازند، از آنها اعراض کن و با آنها همنشین مشو؛ به جهت آنکه از این بحث و انتقاد دست بدارند و در مطلب دیگرى خوض کنند و به بحث و انتقاد اشتغال یابند. و اگر شیطان تو را به فراموشى انداخت و با آنان همنشین شدى و به بحث و گفتگو پرداختند، به مجرّد آنکه متنبّه شدى و متذکّر گردیدى، دیگر بعد از این تذکّر با گروه ستم‌پیشگان منشین‏.» [↑](#footnote-ref-325)
326. ـ سوره الفرقان (25) آیات 27 إلی 29. معاد شناسی، ج 3، ص 262:

     «در روز قیامت شخص ستمگر انگشت ندامت به دندان می‌گزد و مى‏گوید: اى کاش که من راهى با رسول خدا پیدا نموده بودم! \* اى کاش که من فلان را دوست و خلیل خود نمی‌گرفتم‏! \* او مرا از قرآن و ذکر خدا بعد از آنکه به سوی من آمد، باز داشت؛ و البتّه شیطان موجب خذلانِ انسان است.» [↑](#footnote-ref-326)
327. ـ بحار الأنوار، ج 74، ص 271. ترجمه:

     «ای کمیل! در هر حال حق را بگو و آن را پنهان مدار، و مردمان با تقوا را کمک و یاری کن، و از فاسقان جدایی و کناره‌گیری نما.

     ای کمیل! از منافقان دوری کن، و با خائنان همنشینی و همراهی منما.

     ای کمیل! مبادا مبادا به درب خانه‌های ظالمان راه یابی، و با آنان اختلاط کنی، و از آنان چیزی کسب نمایی. مبادا اطاعتشان کنی و در مجالس آنان به نحوی حاضر شوی که آن نحوۀ حضور خداوند را بر تو غضبناک کند.

     ای کمیل! هرگاه مضطرّ و ناچار به حضور در مجلس آنان شدی به ذکر خدای تعالی و توکّل بر او مداومت کن، و از شرّ آنان به خدا پناه ببر، و سر خود را به زیر انداز و با آنان سخن مگو، و عمل و کردار آنان را در قلب خود زشت و ناپسند شمار، و صدایت را به تعظیم خدای تعالی بلند کن تا به آنان بشنوانی؛ پس در این‌صورت آنها از تو می‌ترسند و خداوند تو را از شرّشان کفایت می‌کند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-327)
328. ـ کلیات سعدی:

     گِلـی خوش‌بوی در حمـام روزی \*\* رسید از دست محبـوبی بـه دسـتم

     بدو گفتم کـه مـشکی یـا عبیـری \*\* کـه از بــوی دلاویـز تـو مــستم

     بگفتــا من گِلــی نــاچیز بــودم \*\* ولـیکن مـدتی بــا گُــل نشـستم

     کمال همنـشین در مـن اثـر کـرد \*\* وگرنه من همان خاکم کـه هـستم [↑](#footnote-ref-328)
329. ـ کلیات سعدی، ص 42. [↑](#footnote-ref-329)
330. ـ سوره هود (11) قسمتی از آیه 46. امام شناسی، ج 3، ص 85:

     «اى نوح! این فرزند تو از اهل بیت تو نیست؛ بلکه او عملى ناشایسته است‏.» [↑](#footnote-ref-330)
331. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دورى مى‏کردیم؛ زیرا که کراهت و دشمن مى‏داشتیم سیر با آن حضرت را. لاجرم هرگاه امام حسین علیه السّلام حرکت مى‏کرد زهیر مى‏ماند، و هرگاه آن حضرت منزل مى‏کرد زهیر حرکت مى‏نمود؛ تا آنکه در یکى از منازل که آن حضرت در جانبى منزل کرد، ما نیز از باب لابدّى در جانب دیگر منزل کردیم و نشسته بودیم و چاشت مى‏خوردیم که ناگاه رسولى از جانب امام حسین علیه السّلام آمده و سلام کرد و با زهیر خطاب کرد که أباعبدالله الحسین علیه السّلام تو را مى‏طلبد. ما از نهایت دهشت، لقمه‏ها را که در دست داشتیم، افکندیم و متحیّر ماندیم؛ به طریقى که گویا در جاى خود خشک شدیم و حرکت نتوانیم کرد.

     زوجه زهیر که دلهم\* نام داشت با زهیر گفت که: ”سبحان الله! فرزند پیغمبر خدا تو را مى‏طلبد و تو در رفتن تأمّل مى‏نمایى؟ برخیز برو ببین چه مى‏فرماید!“

     زهیر به خدمت آن حضرت رفت و زمانى نگذشت که شاد و خرّم با صورت برافروخته برگشت و فرمود که خیمه او را کندند و نزدیک سراپرده‏هاى آن حضرت نصب کردند، و زوجه خود را گفت که: ”تو از قید زوجیّت من یله و رهایى، ملحق شو به اهل خود که نمى‏خواهم به سبب من ضررى به تو برسد.“

     و موافق روایت سیّد، به زوجه خود گفت که: ”من عازم شده‏ام با امام حسین علیه السّلام مصاحبت کنم و جان خود را فداى او نمایم.“ و پس مهر او را داده و سپرد او را به یکى از پسران عمّ خود که او را به اهلش رساند.

     گفت جفتش: الفراق اى خوش خصال \*\* گفت: نى نى الوصال است الوصال‏

     گفت: آن رویت کجا بینیم ما \*\* گفت: اندر خلوت خاص خدا

     زوجه‏اش با دیده گریان و دل بریان برخاست و با او وداع کرد و گفت: ”خدا خیر تو را میسّر گرداند از تو التماس دارم که مرا در روز قیامت نزد جدّ حضرت حسین علیه السّلام یاد کنى!“

     پس زهیر با رفیقان خود خطاب کرد: ”هر که خواهد با من بیاید و هر که نخواهد این آخرین ملاقات من است با او!“ پس با آنها وداع کرده و به آن حضرت پیوست. \*\*

     و بعضى ارباب سیر گفته‏اند که: پسر عمّش سلمان بن مضارب ابن قیس نیز با او موافقت کرده و در کربلا بعد از ظهر روز عاشوراء شهید گردید.

     \* بعضى نام زوجه زهیر را «دیلم دختر عمر» ذکر کرده‏اند.

     \*\* الملهوف، ص 72.» ـ پایان متن منقول از منتهی الآمال. [↑](#footnote-ref-331)
332. ـ سوره غافر (40) آیه 60. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 220:

     «مرا بخوانید تا جواب شما را بدهم! آن کسانى که از عبادت من بلندمنشى مى‏نمایند، به زودى با ذلّت و خوارى در جهنّم داخل خواهند شد.» [↑](#footnote-ref-332)
333. ـ سوره الأعراف (7) آیه 55. امام شناسی، ج 18، ص 14، تعلیقه:

     «بخوانید پروردگارتان را از روى تضرّع و در پنهانى؛ چرا که او متجاوزان را دوست نمى‏دارد.» [↑](#footnote-ref-333)
334. ـ سوره الأعراف (7) ذیل آیه 56. امام شناسی، ج 18، ص 14، تعلیقه:

     «و او را از روى ترس و امید بخوانید؛ به جهت آنکه رحمت خداوند به احسان کنندگان نزدیک است‏.» [↑](#footnote-ref-334)
335. ـ الخصال، ج 1، ص 299: «عن محمّد بن حمّاد الحارثی، عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال: قال رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”خمَسةٌ لا یُستجاب لهم: رجلٌ جعل اللهُ بِیَدِه طلاقَ امرأتِهِ فهی تُؤذیه و عنده ما یُعطیها و لم یُخَلِّ سبیلَها، و رجلٌ أبَقَ مملوکُهُ ثلاثَ مرّاتٍ و لم یَبِعْه، و رجلٌ مرّ بحائط مائلٍ و هو یُقبل إلیه و لم یُسرِعْ المشیَ حتى سقط علیه، و رجلٌ أقرض رجلًا مالًا فلم یشهَدْ علیه، و رجلٌ جلس فی بیته و قال: اَللَهمّ ارزُقنی و لم یَطلُب.“» [↑](#footnote-ref-335)
336. ـ مکارم الأخلاق، ص 270. ترجمه:

     «از پیغمبر اکرم صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت است که: بلا چون قندیلى بین زمین و آسمان معلّق مى‌ماند؛ بنابراین اگر بنده از خدا عافیت بخواهد، خداوند بلا را از وى می‌گرداند و دور می‌کند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-336)
337. ـ الکافی، ج 2، ص 469. أنوار الملکوت، ج 2، ص 221، تعلیقه:

     «[امام صادق علیه السّلام فرمود: دعا از نیزه مؤثّرتر است. مترجم]» [↑](#footnote-ref-337)
338. ـ الکافی، ج 2، ص 468. أنوار الملکوت، ج‏2، ص 221، تعلیقه:

     «[امام رضا علیه السّلام به اصحاب مى‏فرمود: ”بر شما باد به اسلحه انبیاء!“ گفته شد: اسلحه انبیاء چیست؟ حضرت فرمود: ”دعاء.“ مترجم‏]» [↑](#footnote-ref-338)
339. ـ الکافی، ج 2، ص 475. ترجمه:

     «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”خداوند رحمت کند بنده‏اى را که از خدا حاجتى بطلبد و در دعا اصرار ورزد؛ چه اینکه مستجاب شود یا نشود.“ و این آیه را تلاوت فرمودند: ”پروردگار خود را مى‏خوانم؛ امید است به خواندن پروردگارم از اشقیا نباشم.“\*» (محقّق)

     \* سوره مریم (19) ذیل آیه 48. [↑](#footnote-ref-339)
340. ـ الکافی، ج 2، ص 468. أنوار الملکوت، ج 2، ص 221، تعلیقه:

     «[رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”آیا شما را راهنمایى نکنم به اسلحه‏اى که از دشمنان محفوظ مى‏دارد و روزى شما را سرازیر مى‏گرداند؟!“ عرض کردند: بلى! فرمود: ”خدا را در شب و روز بخوانید؛ به تحقیق که اسلحه مؤمن دعا است.“ مترجم]» [↑](#footnote-ref-340)
341. ـ سوره غافر (40) قسمتی از آیه 60. [↑](#footnote-ref-341)
342. ـ أعلام الدّین، ص 269؛ بحار الأنوار، ج 90، ص 376:

     «دَعائِمُ الدِّینِ، رُوِیَ فِی کِتابِ التَّنْبِیهِ عَنْ أمِیرِالْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام‏: أنَّهُ خَطَبَ فِی یَوْمِ جُمُعَةٍ خُطْبَةً بَلِیغَةً، فَقالَ فِی آخِرِها:

     ”أیُّها النّاسُ سَبْعُ مَصائِبَ عِظامٍ نَعُوذُ بِاللهِ مِنْها: عالِمٌ زَلَّ، و عابِدٌ مَلَّ، و مُؤْمِنٌ خَلَّ، و مُؤْتَمَنٌ غَلَّ، و غَنِیٌّ أقَلَّ، و عَزِیزٌ ذَلَّ، و فَقِیرٌ اعْتَلَّ.“

     فَقامَ إلَیْهِ رَجُلٌ فَقالَ: صَدَقْتَ یا أمِیرَالْمُؤْمِنِینَ! أنْتَ الْقِبْلَةُ إذا ما ضَلَلْنا و النُّورُ إذا ما أظْلَمْنا، و لَکِنْ نَسْألُکَ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعالَى:‏ ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ فَما بالُنا نَدْعُو فَلا یُجابُ [فَلا نُجابُ]؟

     قالَ: ”إنَّ قُلُوبَکُمْ خانَتْ بِثَمانِ خِصالٍ:

     أوَّلُها: أنَّکُمْ عَرَفْتُمُ اللَهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ کَما أوْجَبَ عَلَیْکُمْ فَما أغْنَتْ عَنْکُمْ مَعْرِفَتُکُمْ شَیْئًا.

     و الثّانِیَةُ: أنَّکُمْ آمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خالَفْتُمْ سُنَّتَهُ و أمَتُّمْ شَرِیعَتَهُ فَأیْنَ ثَمَرَةُ إیمانِکُمْ؟!

     و الثّالِثَةُ: أنَّکُمْ قَرَأْتُمْ کِتابَهُ الْمُنْزَلَ عَلَیْکُمْ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ و قُلْتُمْ سَمِعْنا و أطَعْنا ثُمَّ خالَفْتُمْ.

     و الرّابِعَةُ: أنَّکُمْ قُلْتُمْ أنَّکُمْ تَخافُونَ مِنَ النّارِ و أنْتُمْ فِی کُلِّ وَقْتٍ تَقْدَمُونَ إلَیْها بِمَعاصِیکُمْ، فَأیْنَ خَوْفُکُمْ؟!

     و الْخامِسَةُ: أنَّکُمْ قُلْتُمْ إنَّکُمْ تَرْغَبُونَ فِی الْجَنَّةِ و أنْتُمْ فِی کُلِّ وَقْتٍ تَفْعَلُونَ ما یُباعِدُکُمْ مِنْها فَأیْنَ رَغْبَتُکُمْ فِیها؟!

     و السّادِسَةُ: أنَّکُمْ أکَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى و لَمْ تَشْکُرُوا عَلَیْها.

     و السّابِعَةُ: أنَّ اللَهَ أمَرَکُمْ بِعَداوَةِ الشَّیْطانِ و قالَ: ﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾\* فَعادَیْتُمُوهُ بِلا قَوْلٍ و والَیْتُمُوهُ بِلا مُخالَفَةٍ.\*\*

     و الثّامِنَةُ: أنَّکُمْ جَعَلْتُمْ عُیُوبَ النّاسِ نُصْبَ عُیُونِکُمْ و عُیُوبَکُمْ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، تَلُومُونَ مَنْ أنْتُمْ أحَقُّ باللَّوْمِ مِنْهُ؛ فَأیُّ دُعاءٍ یُسْتَجابُ لَکُمْ مَعَ هَذا و قَدْ سَدَدْتُمْ أبْوابَهُ و طُرُقَهُ؟! فَاتَّقُوا اللَهَ و أصْلِحُوا أعْمالَکُمْ و أخْلِصُوا سَرائِرَکُمْ و أمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ و انْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ، فَیَسْتَجِیبَ اللهُ لَکُمْ دُعاءَکُمْ.“

     \* سوره فاطر (35) صدر آیه 6.

     \*\* کذا فی نسخة الأصل بخطه ـ قدّس سرّه ـ مکتوبا على السطر کذا، و الظاهر: ”فعادیتموه بالقول، و والیتموه بالمخالفة“.» [↑](#footnote-ref-342)
343. ـ امام شناسی، ج 3، ص 22:

     «بارى ائمّه علیهم السّلام داراى علم غیب بوده‏اند1 و بسیارى از بزرگان و معاریف اهل تسنّن به [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-343)
344. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] \*\*\* این معنى معترف‏اند. ابن‌اثیر جزرى گوید با سلسله اسناد خود از عثمان بن صُهَیْب، از پدرش که قالَ:

     قالَ عَلِىٌّ: قالَ لِى رَسولُ اللهِ صلّى الله علیه و آله و سلّم: ”مَن أشقَى الأوَّلینَ؟“ قُلتُ: عاقِرُ النّاقَة. قالَ: ”صَدَقتَ.“ قالَ: ”فَمَنْ اشْقَى الآخِرینَ؟“ قُلتُ: لا عِلمَ لى یا رَسولَ اللهِ. قالَ: ”الّذى یَضرِبُکَ عَلى‏ هذا!“ و أشارَ بِیَدِهِ إلى‏ یافوُخِهِ. و کانَ یَقولُ: وَدِدتُ أنَّهُ قَدِ انبَعَثَ أشقاکُم فَخَضَبَ هَذِهِ مِن هَذِهِ. یَعنى لِحیَتَهُ مِن دَمِ رَأسِهِ.2

     صهیب از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت مى‏کند که رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم به من فرمود: ”شقى‏ترین از پیشینیان کیست؟“ گفتم: پى کننده شتر صالح. فرمود: ”راست گفتى.“ سپس فرمود: ”شقى‏ترین از پسینیان کیست؟“ گفتم: نمى‏دانم اى رسول خدا. فرمود: ”آن کسى که بر اینجا شمشیر بزند.“ و اشاره کردند به استخوان سر أمیرالمؤمنین علیه السّلام. و آن حضرت بعضى از اوقات مى‏فرمود: دوست دارم که شقى‏ترین شما برانگیخته گردد و این را از این خضاب کند. یعنى ریش مبارکش را از خون سرش.

     و سپس ابن‌اثیر گوید:

     إنَّ عَلِیًّا جَمَعَ النّاسَ لِلبَیعَة؛ فَجاءَ عَبدُ الرَّحمن‏ بنُ مُلجَمٍ المُرادِىُّ فَرَدَّهُ مَرَّتَینِ، ثُمَّ قالَ: ”ما یَحبِسُ أشقاها؟! فَوَ اللهِ لَیَخضِبَنَّ هَذِهِ من هَذِهِ!“ ثُمَّ تَمَثَّلَ‏

     اُشدُد حَیازیمَکَ لِلمَوتِ \*\*\* فإنَّ المَوتَ لاقیکَ

     وَ لا تَجزَع مِنَ القَتلِ \*\*\* إذا حِلَّ بِوادیکَ3

     گوید:

     على علیه السّلام تمام مردم را براى بیعت جمع نمود. عبد الرَّحمن بن ملجم مرادى آمد که بیعت کند، دو مرتبه حضرت او را ردّ کرد و سپس فرمود: ”چه چیز جلوگیر و مانع شقى‏ترین امّت مى‏شود؟! سوگند به خدا که ابن‌ملجم محاسن مرا از خون سرم خضاب مى‏کند!“ و بعداً تمثّل جست به این شعر:

     ”کمربند خود را براى مرگ محکم کن چون مرگ به تو خواهد رسید. و از مرگ جزع و فزع نکن زمانى که در آستان تو فرود آید.“

     و سپس گوید:

     عثمان بن مُغیره گفت که:

     لَمّا دَخَلَ شَهرُ رَمَضانَ جَعَلَ عَلِىٌّ یَتَعَشّى‏ لَیلَةً عِندَ الحَسَن، و لَیلَةً عِندَ الحُسَینِ، و لَیلَةً عِندَ عَبدِاللهِ بنِ جَعفَرٍ، لا یَزیدُ عَلى‏ ثَلاثِ لُقَمٍ، و یَقُولُ: ”یَأتى أمرُ اللهِ و أنا خَمیصٌ، و إنَّما هِىَ لَیلَة أو لَیلَتانِ.“4 [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-344)
345. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چون ماه رمضان داخل شد أمیرالمؤمنین یک شب در نزد امام حسن و یک شب در نزد امام حسین و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر بود، و زیاده از سه لقمه میل نمى‏فرمود و مى‏فرمود: ”امر خدا مى‏رسد و من باید در آن حال گرسنه باشم، یکى دو شب بیشتر نمانده است.“

     و سپس گوید:

     خَرَجَ عَلِىٌّ لِصَلاة الفَجرِ فَاستَقبَلَهُ الأوزُ یَصِحنَ فى وَجههِ، قالَ: فَجَعَلنا نَطرُدُهُنَّ عَنهُ، فَقال: ”دَعُوهُنَّ فَانَّهُنَّ نَوائِحُ!“ و خَرَجَ فَأُصیب. و هَذا یَدُلُّ عَلى‏ أنَّهُ عَلِمَ السَّنةَ و الشَّهرَ و اللَّیلَةَ الَّتى یُقتَلُ فیها، و اللهُ أعْلَمُ.5

     «أمیر المؤمنین براى نماز صبح از منزل بیرون شد، مرغابیان در مواجهه با على به صیحه درآمدند. کثیر که راوى این حدیث است مى‏گوید: ما شروع کردیم که مرغابیان را از آن حضرت دور کنیم، فرمود: ”آنها را به حال خود گذارید، آنها نوحه‏ مى‏کنند بر من!“ حضرت خارج شد و در همان وقت ضربت به او رسید. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سال و ماه و شبى را که در آن شب شهید شده همه را مى‏دانسته است، و خدا عالم‏تر است.

     و ابن‌حجر هیثمى گوید:

     فَلَمّا کانَتِ الَّلیلَة التَّى قُتِلَ فى صَبیحَتِها أکثَرَ الخُرُوجَ و النَّظَرَ إلَى السَّماءِ، و جَعَلَ یَقُولَ: ”و اللهِ ما کَذَبتُ و لا کُذِبتُ و إنَّها اللَّیلَةُ التَّىُ وعِدتُ.“6

     در آن شبى که در صبحش حضرت ضربت خوردند بسیار از اطاق بیرون آمده و به آسمان نظر مى‏کردند و مى‏گفتند: ”سوگند به خدا که نه دروغ مى‏گویم و نه دروغ به من گفته شده است، امشب همان شب میعاد من است‏.“

     1) درباره علم غیب در نهج البلاغه سخنانى از أمیرالمؤمنین علیه السّلام وارد است از قبیل: ”إنَّکَ تَرى‏ ما أرى‏ و ... .“ و ”... لو شِئتُ لَأخبَرتُ کُلَّ واحِدٍ مِنکُم ... و لَکِن أخافُ أن تَکفُروا فىَّ بِرَسول اللهِ.“

     2 و3) أسد الغابة، ج 4، ص 35.

     4) همان مصدر، ص 36؛ و نیز بعضى از جملات فوق در دو مقام در الصواعق المحرقة، ص 80 ذکر شده است.

     5) همان مصدر.

     6) الصواعق المحرقة، ص 80.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-345)
346. ـ سوره الکهف (18) آیه 46. ترجمه:

     «مال و پسران، زینت زندگانی دنیا هستند، و باقیات صالحات (اعمال باقی ماندنی که صالح و شایسته‌اند) از جهت پاداش و مزد و نیز از جهت آرزو و امید، در نزد پروردگار تو اختیار شده و پسندیده شده است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-346)
347. ـ سوره الأنفال (8) آیه 28. ترجمه:

     «ای مردم بدانید که حقّاً اموال شما و اولاد شما فتنه‏اند، و تحقیقاً که اجر و مزد عظیم در نزد خداست.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-347)
348. ـ سوره التّغابن (64) آیه 14 و 15. ترجمه:

     «اى کسانى که ایمان آورده‏اید، حقّاً که برخى از همسران شما و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنان برحذر باشید! و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید، تحقیقاً خداوند آمرزنده و مهربان است. \* اموال شما و فرزندان شما فتنه‌اند، و خداست که نزد او اجر و مزدی عظیم است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-348)
349. ـ سوره البقرة (2) آیه 180. امام شناسی، ج 2، ص 205:

     «بر شما از جانب خدا فرض و واجب شده است که چنانچه یکى از شما آثار مرگ را ملاحظه کند چنانچه مالى داشته باشد براى پدر و مادر و نزدیک‌تران از ارحام به طور معروف و پسندیده‏اى وصیّت نموده و درباره آنها سفارش کند و از مال خود براى آنها قرار دهد؛ این حکم خدا حقّ است براى پرهیزگاران.» [↑](#footnote-ref-349)
350. ـ سوره البقرة (2) ذیل آیه 201. ترجمه:

     «اى پروردگار ما، در دنیا به ما حسنه عنایت بفرما و در آخرت به ما حسنه عنایت بفرما و ما را از عذاب آتش محفوظ و مصون بدار.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-350)
351. ـ الکافی، ج 5، ص 71: «عِدّة مِن أصحابنا، عن أحمدَ بن محمَّدٍ، عن ابنِ‌مَحبوبٍ، عن جمیلِ بن صالِحٍ، عن أبی‌عبداللهِ علیه السّلام فی قول اللهِ عَزَّوجَلَّ: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ﴾ ”رِضوانُ اللهِ و الجَنَّةُ فی الآخِرَةِ، و المَعاشُ و حُسنُ الخُلقِ فی الدُّنیا.“» [↑](#footnote-ref-351)
352. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 164. ترجمه:

     «مثَل دنیا مثَل مار است که زیر دست نرم ‏است ولى سمّ کشنده در درون او است؛ فریب‌خوردۀ جاهل به سوی آن میل و علاقه پیدا می‌کند و خردمند عاقل از آن حذر می‌نماید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-352)
353. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 167. ترجمه:

     «ای کسی که مذمّت دنیا می‌کنی در حالی‌که تو خود به غرور دنیا فریفته شده‌ای و به أباطیل آن گول خورده‌ای! آیا تو خود مغرور به دنیا هستی و بعد آن را مذمّت می‌کنی؟! آیا تو بر دنیا ادّعای جرم و گناه می‌کنی یا دنیا علیه تو چنین ادّعایی دارد؟!

     چه زمانی دنیا تو را به پستی و ذلّت و سقوط کشانده و یا چه وقتی تو را فریب داده؟ آیا به جایگاهی که پدرانت به خاک افتادند و پوسیدند تو را فریفته یا به محل خواب مادرانت در زیر خاک؟!

     چند علّت و مرض را با دو کفّ خود درمان نمودی و چند بیمار را با دو دست خود پرستاری و مراقبت کردی ... .» (محقّق) [↑](#footnote-ref-353)
354. ـ سوره آل عمران (3) آیه 14. ترجمه:

     «دوستی و علاقه به شهوات گوناگون از قبیل: زنان و پسران و اموال فراوان (پوست‌های گاو پر از طلا و نقره) و اسبان نشان‌دار (مرکب‌های ممتاز) و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم زینت و جلوه داده شده است؛ تمام این زینت‌های گوناگون تمتّع و بهره‌یابی موقّتی از حیات و زندگی پست و پایین دنیوی است، و حال آنکه فقط خداوند است که بازگشت نیکو در نزد اوست.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-354)
355. ـ مجلس روز هجدهم. [↑](#footnote-ref-355)
356. ـ سوره التّوبة (9) آیه 23 و 24. ترجمه:

     «اى کسانى که ایمان آورده‏اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح می‌دهند، آنان را اولیاء خود قرار ندهید! و هر کدام از شما که ولایت آنها را بپذیرد و پیوند و دوستی برقرار کند، پس آن جماعت البتّه ظالمانند. \* ای رسول ما! بگو به این مردم اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که گرد آورده‌اید و داد و ستدی که بیم ضرر و زیان او را دارید و مسکن‌ها و منازلی که در آن سکنی گزیده‌اید، محبوب‌تر و عزیزتر باشد از خدا و رسول او و جهاد و ستیز با کفّار در راه خدا، پس همانا نگران عذاب و قهر پروردگار باشید که دامنگیر شما خواهد شد! و خداوند قوم فاسق و متمرّد را رستگار و هدایت نخواهد کرد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-356)
357. ـ وسائل الشّیعة، ج 20، ص 35. ترجمه:

     «در آخرالزّمان و زمان نزدیک شدن به قیامت که بدترین زمان‌هاست، زنانى پیدا می‌شوند مکشّفه، برهنه، در برابر مردان زینت کرده، از دین خارج شده، در فتنه‌ها داخل شده، راغب به شهوات، شتابان به سوی لذّت‌ها و حلال کنندۀ محرّمات الهی؛ زنانی که در آتش جهنّم مخلّد و جاودان خواهند بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-357)
358. ـ جامع أحادیث الشّیعة، ج 14، ص 197؛ مستدرک الوسائل، ج 11 ص 387، با قدری اختلاف. ترجمه:

     «از ابن‌مسعود روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”تحقیقاً زمانی بر مردم خواهد آمد که هیچ شخص دین‌داری دینش سالم نمی‌ماند مگر کسی که از فراز کوه بلندی بر فراز کوهِ بلندی دیگر و از سوراخ و لانه‌ای به سوراخ و لانه‌ای دیگر همچون فرار کردن روباه با بچگانش، فرار کند.“

     گفتند: آن زمان چه موقع است؟

     فرمود: ”هنگامی که معیشت و زندگانی نرسد مگر به واسطه عصیان خداوند؛ پس در چنین موقعی ازدواج نکردن حلال است.“

     گفتند: ای رسول خدا! ما را امر به ازدواج کرده بودید؟!

     فرمود: ”بله، ولیکن هنگامی که آن موقع فرا رسد پس هلاکت مرد به دست پدر و مادرش است، پس اگر پدر و مادر نداشته باشد به دست زن و فرزند اوست، پس اگر زن و فرزند نداشته باشد به دست خویشاوندان و همسایگانش می‌باشد.“

     گفتند: این امر چگونه متصوّر است، یا رسول الله؟!

     فرمود: ”بر او به واسطه تنگدستی عیب مى‏گیرند و او را به آنچه که طاقت ندارد مکلّف مى‏کنند تا اینکه در عاقبت وی را در مهلکه‌ها وارد می‌کنند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-358)
359. ـ امام شناسى، ج‏12، ص 193:

     «از جمله إخبارى را که أمیرالمؤمنین علیه السّلام داده‏اند إخبار به کشته شدن خود و خضاب شدن محاسن او از خون سرش بوده است. این خبر را مى‏توان از جمله أخبار متواتر شمرد. هیچ کتابى را در تاریخ و سیره و حدیث نمى‏یابیم مگر آنکه از شیعه و عامّه، از مؤالف و مخالف در آن، از این موضوع ذکر به میان آمده است.

     شاذکونى از حمّاد، از یحیى، از ابن‌عتیق، از ابن‌سیرین روایت کرده است که او گفت:

     ”إن کانَ أحَدٌ یَعرِفُ أجَلَهُ فَعَلِىُّ بنُ أبى‌طالِب علیه السّلام؛ اگر این‌طور بود که کسى وقت مرگ خود را مى‏دانست، او على بن أبى‌طالب علیه السّلام بود.“1

     شیخ مفید در ارشاد گوید:

     و از جمله معجزات و إخبار به غیب أمیرالمؤمنین علیه السّلام، أخبار متواترى است که حضرت، خبر مرگ خود را داده‏اند و چگونگى امر حادث را (که به طور شهادت با فرود آمدن ضربه‏اى در سرش که از آن محاسنش به خون خضاب گردد، از دنیا مى‏روند) مشخّص نموده‏اند. و داستان از همین قرار بود که واقع شد.

     عین عبارتى که روات احادیث در این موضوع روایت کرده‏اند، آن است که گفت: ”و اللهِ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-359)
360. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] لَتُخضَبَنَّ هَذِهِ مِن هَذِهِ، و وَضَعَ یدَهُ عَلَى رَأسِهِ و لِحیتِه؛ و سوگند به خداوند که این از این خضاب مى‏شود، و دست خود را بر روى سرش و محاسنش گذارد.“2

     و نیز گفت: ”و اللهِ لَیخضِبَنَّها مِن فَوقِها، و أومَأ إلَى شَیبته؛ و سوگند به خداوند که هرآینه این را از بالایش خضاب مى‏کند، و با دست خود اشاره به محاسن سفید خود نمود.“3

     و نیز گفت: ”ما یحبِسُ أشقاها أن یخضِبَها مِن فَوقِها بِدَمٍ؟ چه چیز جلوگیر شقى‏ترین امّت شده است که این محاسن را با خون از بالایش خضاب کند؟“4

     و نیز گفت: ”ما یمنَعُ أشقاها أن یخضِبَها مِن فَوقِها بِدَمٍ؛ چه چیز منع کرده است شقى‏ترین امّت را که این محاسن را با خون از بالایش خضاب کند؟“5

     و نیز گفت: ”أتاکم شَهرُ رَمَضانَ و هُوَ سیّدُ الشُّهُورِ و أوَّلُ السَّنَة، و فیه تَدُورُ رَحَى‏ السُّلطانِ. ألا و إنَّکم حاجُّو العامِ صَفًّا واحِدًا، و آیةُ ذَلِک أنِّى لَستُ فِیکم؛ ماه رمضان آمد و آن ماه، سیّد و سرور ماه‌هاست و اوّل سال است. و در این ماه آسیاى قدرت مى‏گردد و دور مى‏زند. آگاه باشید که شما در این سال همگى در صفّ واحدى به حج بیت الله الحرام مى‏روید و علامت آن، این است که من در میان شما نیستم.“6

     بعضى از اصحاب او مى‏گفتند: او خبر مرگ خود را به ما مى‏دهد. آن حضرت علیه السّلام در شب نوزدهم ضربت خورد و در شب بیست و یکم از همین ماه رحلت نمود.

     و از جمله آنکه: موثّقین از روات روایت کرده‏اند که: أمیرالمؤمنین علیه السّلام در این ماه رمضان یک شب در نزد حسن و یک شب نزد حسین و یک شب در نزد عبدالله بن عبّاس افطار مى‏کرد و زیاده بر سه لقمه نمى‏خورد. یکى از دو پسرانش یا حسن و یا حسین علیهما السّلام در این‌باره سخن گفتند، فَقالَ:

     ”یا بُنَىّ، یأتِى أمرُ اللهِ و أنا خَمِیصٌ. إنَّما هِى لَیلَةٌ أو لَیلَتانِ، فَأُصِیبَ مِنَ اللَّیل؛ حضرت فرمود: اى نور چشم من، امر خدا مى‏آید و من دوست دارم گرسنه باشم. فقط یک شب یا دو شب بیشتر باقى نمانده است. و در شبانگاه بر سرش ضربه وارد شد.“7

     و از جمله آنکه: اصحاب آثار روایت نموده‏اند که: جُعدَة بنُ بَعجَه که مردى از خوارج بود به أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: ”اتَّقِ اللهَ یا عَلِىّ، فَإنَّک مَیّتٌ؛ اى على از خدا بپرهیز، زیرا که تو خواهى مرد.“ أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: ”بَل و اللهِ مَقتُولٌ قَتلًا ضَربَةً عَلَى هَذِهِ تُخضَبُ هَذِهِ ـ و وَضَعَ یدَهُ عَلَى رَأسِهِ و لِحیتِهِ ـ عَهدٌ مَعهُودٌ ﴿وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا﴾ بلکه سوگند به خداوند کشته مى‏شوم با ضربه‏اى که بر سرم وارد شود و از آن، این محاسن خضاب گردد. و حضرت دست خود را بر سر و ریش خود نهادند و گفتند: این عهدى است بسته شده و پیمانى است ناگسستنى، و کسى که دروغ بگوید و افترا ببندد دست خالى خواهد شد.“8 [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-360)
361. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و از جمله گفتار آن حضرت است در آن شبى که آن شقى در آخرش به وى ضربت زد. در حالى‌که رو به مسجد مى‏رفت، مرغابى‏ها در روى چهره‏اش فریاد کشیدند و صیحه زدند و مردم آنها را از حضرت دور کردند. حضرت فرمود: ”اُترُکوهُنَّ فَإنَّهُنَّ نَوائح؛9 دست از آنها بردارید و آنها را به حال خود واگذارید، زیرا ایشان نوحه‌گرى مى‏کنند.“

     و ابن‌شهرآشوب در مناقب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

     على علیه السّلام امر کرده بود تا هر کس داخل کوفه مى‏شود، نامش را بنویسند. نام اشخاصى را نوشتند و در صحیفه‏اى خدمت آن حضرت ارائه دادند. حضرت آنها را قرائت نموده تا رسید به نام ابن‌ملجم، در این حال انگشت خود را بر روى آنها نهاد و گفت: ”قاتَلَک اللهُ، قاتَلَک اللهُ؛ خدا تو را بکشد، خدا تو را بکشد.“ چون به آن حضرت گفتند: اگر تو مى‏دانى که او قاتل توست پس چرا او را نمى‏کشى؟ آن حضرت گفت: ”خداوند بنده خود را عذاب نمى‏کند مگر آن وقتى که از او معصیتى صادر شود.“ و در بعضى اوقات مى‏گفت: ”اگر من او را بکشم پس کشنده من کیست؟!“10

     و نیز ابن‌شهرآشوب از صَفَوانِى در إحَن و مِحَن از أصبَغ بن نُباته آورده است که او گفت:

     سَمِعتُ عَلِیّا علیه السّلام قَبلَ أن یُقتَلَ بِجُمعَة، یقُولُ: ”ألا مَن کانَ هَیهُنا مِن بَنِى عَبدِ المُطَّلِب فَلیَدنُ مِنِّى. لا تَقتُلُوا غَیرَ قاتِلى. ألا لا أُلفیَنَّکم غَدًا تُحِیطُونَ النّاسَ بِأسیافِکم تَقُولُون: قُتِلَ أمِیرُالمؤمِنِین؛ شنیدم از على علیه السّلام یک هفته پیش از آنکه کشته شود، مى‏گفت: آگاه باشید هر کس از پسران عبد‌المطلب در اینجاست نزدیک من بیاید. آنگاه گفت: شما نکشید غیر کشنده مرا. آگاه باشید: من شما را در فردا چنین نیابم که با شمشیرهایتان مردم را احاطه کنید و بگویید: أمیرالمؤمنین کشته شد.“11

     ابن‌حَجَر هَیتَمى در الصّواعق المُحرقة باب نهم را اختصاص به اخبار وارده در شهادت آن حضرت داده است و اخبار بسیارى را از مصادر مورد وثوق عامّه در إخبار آن حضرت بر شهادت خود و تعیین لیله ضربت خوردن و محاسن به خون سر خضاب شدن ذکر کرده است، که حقّاً جاى مطالعه و دقّت است.12

     و در ترجمه تاریخ أعثم کوفى مفصّلاً در این موضوع بحث شده است و به طور مشروح کیفیّت شهادت و إخبار أمیرالمؤمنین علیه السّلام را ذکر کرده است.13

     ابن‌اثیر جَزَرى در کتاب اسدُ الغابة از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت مى‏کند که گفت:

     ”قالَ لِى رَسُولُ اللهِ صَلَّى الله علَیه و آله و سَلَّم: مَن أشقَى الأوَّلِینَ؟ قُلتُ: عاقِرُ النّاقَة. قالَ: صَدَقتَ. قالَ؟ فَمَن أشقَى الآخِرِینَ؟ قُلتُ: لا عِلمَ لِى یا رَسُولَ اللهِ. قالَ: الَّذى یضرِبُک عَلَى [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-361)
362. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] هَذا ـ و أشارَ بِیدِهِ إلَى یافُوخِهِ. و کانَ یقُولُ: وَدِدتُ أنَّهُ قَدِ انبَعَثَ أشقاکم فَخَضَبَ هَذِهِ مِن هَذِهِ ـ یعنِى لِحیتَهُ مِن دَمِ رَأسِه.“

     ”رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم به من گفت: شقى‏ترین پیشینیان کیست؟ من گفتم: آن کس که از قوم ثمود بود و شتر صالح پیامبر را پى کرد و او را کشت. رسول خدا گفت: راست گفتى، اینک بگو: شقى‏ترین پسینیان کیست؟ گفتم: اى رسول خدا، من نمى‏دانم. رسول خدا گفت: آن کسى که بر اینجا بزند، و با دست خود اشاره کرد به یافوخ أمیرالمؤمنین (یافوخ را در فارسى ملاج گویند و آن محلّى است در جلوى سر میان استخوان جلوى سر و استخوان مغز سر، و در اطفال این موضع از سر نرم است و چون بر آن دست گذارند فرو مى‏رود). و أمیرالمؤمنین علیه السّلام مى‏گفت: ”حقّاً دوست دارم که شقى‏ترین امّت برانگیخته شود و این را از این خضاب کند، و اشاره به سرش و محاسنش مى‏نمود.“14

     و نیز ابن‌اثیر از ابُو‌طُفَیل روایت مى‏کند که:

     إنَّ عَلِیًا جَمَعَ النّاسَ لِلبَیعَة. فَجاءَ عَبدُالرَّحمَنِ بنُ مُلجَمٍ المُرادِى، فَرَدَّهُ مَرَّتَینِ، ثُمَّ قالَ: ”ما یحبِسُ أشقاها؟ فَوالله لَیخضِبَنَّ هَذِهِ مِن هَذِهِ.“ ثمَّ تَمَثَّلَ:

     اُشدُد حَیازیمَکَ لِلمَوتِ \*\* فَإنّ المَوتَ لاقِیکَ

     وَ لا تَجزَع مِنَ القَتلِ \*\* إذا حَلَّ بِوادِیکَ15

     ”على علیه السّلام مردم را براى بیعت با خود گرد آورد. دوبار ابن‌ملجم مرادى آمد که با او بیعت کند و حضرت در هر دو بار او را برگرداند و سپس گفت: چه چیزى جلوگیر شقى‏ترین امّت شده است؟ سوگند به خدا او این محاسن را از خون این سر خضاب مى‏کند. و پس از این تمثّل جست به این اشعار:

     اى على کمربند خود را براى مرگ محکم ببند، زیرا تحقیقاً مرگ به تو خواهد رسید. و از کشته شدن جزع مکن و مهراس در آن وقتى که در آستانه تو فرود آید.“

     ابن‌سَعد در طبقات پس از بیان همین روایت اخیر از أبو‌طفیل گوید:

     غیر از ابو‌نُعَیم فضل بن دُکین که این حدیث را ذکر کرده است، بعضى دیگر از على بن أبى‌طالب این عبارت را اضافه کرده‏اند که گفت: ”و اللهِ إنَّهُ لَعَهدُ النَّبِىّ الأُمِّىّ صلّى الله علیه و آله و سلّم إلَىَّ؛ سوگند به خداوند که این عهدى است که پیغمبر درس نخوانده صلّى الله علیه و آله و سلّم با من نموده است.“16

     و هم‌چنین ابن‌سَعد با سند خود از محمّد بن سیرین روایت کرده است که: على بن أبى‌طالب به ابن‌ملجم گفت:

     أُرِیدُ حِباءَهُ و یرِیدُ قَتلِى \*\* عَذِیرَک مِن خَلِیلِک مِن مُرادِ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-362)
363. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”من ارادۀ عطا و بخشش به او دارم و او اراده کشتن مرا دارد. اینک دوستى را که به عذر تو در مقابل قبیله مراد قیام کند و اثبات معذوریت تو را بنماید، بیاور.“17

     ابن‌جَزَرى در نهایه گفته است:

     در حدیث على علیه السّلام آمده است که چون نظر به ابن‌ملجم نمود گفت: ”عَذِیرَک مِن خَلِیلِک مِن مُرادِ“ گفته مى‏شود: عَذِیرَک مِن فُلانٍ با نصب، یعنى بیاور کسى را که عذر خواه تو باشد. فعیل در اینجا به معناى اسم فاعل است.18

     و نیز ابن‌سعد با سند خود از أبى‌مِجلَز روایت کرده است که او گفت:

     در حالى‌که على در مسجد نماز مى‏خواند مردى از قبیله مراد به حضور آن حضرت آمد و گفت: خودت را حفظ کن، زیرا مردمى از قبیله مراد قصد کشتن تو را دارند. أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: ”إنَّ مَعَ کلِّ رَجُلٍ مَلَکینِ یحفَظانِهِ مِمّا لَم یُقَدَّر، فَإذا جاءَ القَدَرُ خَلَّیا بَینَهُ و بَینَهُ. و إنَّ الأجَلَ جُنَّةٌ حَصِینَة؛ با هر کس دو فرشته است که او را از آنچه درباره او تقدیر نشده است حفظ مى‏نمایند؛ پس چون قَدَر خداوندی بیاید میان او و آن قَدَر را رها مى‏کنند. و أجل و وقت مقدّر و معین شده مرگ، سپرى است محکم که انسان را از همه بلایا محفوظ مى‏دارد.“19

     و نیز ابن‌سَعد با سند خود از عُبَیده روایت کرده است که:

     قالَ عَلِىُّ: ”ما یحبِسُ أشقاکم أن یجى‏ءَ فَیقتُلَنِى؟ اَللَهمّ قَد سَئِمتُهُم و سَئِمُونِى، فَأرِحهُم مِنّى و أرِحنِى مِنهُم؛ على علیه السّلام گفت: چه جلوگیر شده است از شقى‏ترین شما که بیاید و مرا بکشد؟ بار پروردگار من، من ایشان را ملول و خسته کردم و ایشان مرا ملول و خسته کردند، پس آنها را از دست من راحت کن و مرا از دست آنها راحت بنما.“20

     و نیز ابن‌سعد با سند خود از عبدالله بن سَبع روایت کرده است که:

     شنیدم على علیه السّلام مى‏گفت: ”لَتُخضَبَنَّ هَذِهِ مِن هَذِهِ. فَما یَنتَظَرُ بِالأشقَى؟! قالُوا: یا أمیرَالمُؤمِنِینَ فَأخبِرنا بِهِ نُبِیرُ عِترَتَهُ! فَقالَ: إذَن تَقتُلُوا بِى غَیرَ قاتِلِى؛ هرآینه این از این خضاب مى‏شود. پس چه چیز در انتظار شقى‏ترین امّت است؟! گفتند: اى أمیرالمؤمنین، او را به ما معرفى کن تا ریشه و تبار او را هلاک کنیم! حضرت فرمود: در این‌صورت به واسطه من، غیر کشنده مرا کشته‏اید.“21

     و نیز ابن‌سَعد با سند خود از امّ‌جعفر:

     سَریه على بن أبى‌طالب (کنیز او) روایت مى‏کند که او گفت: من بر روى دست‌هاى على آب مى‏ریختم که ناگهان سرش را بلند کرد و محاسنش را گرفت و تا بینى خود بالا برد و گفت: ”واهًا لَکِ لَتُخضَبَنَّ بِدَمٍ! قالَت: فأُصِیبَ یومَ الجُمُعَة؛22 اى واى بر تو، حقّاً با خون رنگین مى‏شوى! امّ‌جعفر گفت‏ پس در روز جمعه حضرت را ضربت زدند.“23 [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-363)
364. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و نیز ابن‌سعد با سند خود از محمّد بن حنفیه روایت مى‏کند که:

     من با حسن و حسین در حمّام نشسته بودیم که ابن‌مُلجَم بر ما داخل شد. چون وارد شد گویا حسن و حسین از او و حالت او مشمئز شدند، و حالت او طورى بود که آنها را منقبض و چرده خاطر ساخت، و به او گفتند: ”ما أجرَأک تَدخُلُ عَلَینا؛ تو چقدر جرأت دارى که بر ما وارد مى‏شوى!“ ابن‌حنفیه مى‏گوید: من به آنها گفتم: ”دَعاهُ عَنکما فَلَعَمرِى ما یرِیدُ بِکما أحشَمَ مِن هَذا؛ او را از سر خود رها کنید، سوگند به جان خودم که با غضب‏تر و خشمناک‌تر از این حالى که دارد با شما برخورد نخواهد کرد و درباره شما نیتى ندارد.“ بعد از ضربت زدن او، چون او را اسیر کرده و آوردند، ابن‌حنفیه گفت: من امروز شناسائیم به او از روزى که وى را در حمّام دیدم بیشتر نیست.

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”إنَّهُ أسِیرٌ فَأحسِنُوا نُزُلَهُ و أکرِمُوا مَثواهُ، فَإن بَقِیتُ قَتَلتُ أو عَفَوتُ، و إن مُتُّ فاقتُلُوهُ قَتلَتى ﴿وَلَا تَعۡتَدُوٓاْ إِنَّ ٱللَهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾؛ او اسیر دست شماست، غذاى او را نیکو دهید و جا و محلّ او را جاى خوبى قرار دهید؛ پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص مى‏کنم یا عفو مى‏نمایم، و اگر از این ضربت مُردم، او را به همان‌طورى که مرا کشته است بکشید و زیاده روى و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد.“24

     سِبط ابنِ جَوزى در کتاب تذکرة خواصِّ الأمّة از احمد بن حَنبل در مسند با سند متّصل خود از فُضالة بن أبى‌فُضالة الأنصارى که پدر او أبو‌فضالة از اهل بدر بوده است، روایت کرده است که او مى‏گوید:

     من با پدرم براى عیادت علىّ بن أبى‌طالب در مرضى که مبتلا شده بود و از آن شفا یافت رفتیم. پدرم به او گفت: ”ما یقِیمُک هَهُنا بَینَ أعرابِ جُهَینَةَ؟! تحمل عَلَى المَدِینَة، فَإن أصابَک أجَلُک وَلِیُّک‏ أصحابُک و أصحابُ القُرآنِ، و صَلَّوا عَلَیک؛ چه باعث شده است که در اینجا اقامت نموده‏اى، در میان اعراب سخت‌روى؟! به مدینه کوچ کن، پس اگر مرگت در آنجا فرا رسد متولّى امور و تجهیز و تکفین تو اصحاب تو و اصحاب قرآن خواهند بود و ایشانند که بر تو نماز مى‏گزارند.“ فَقالَ عَلِىّ علیه السّلام: ”إنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى الله علیه و آله و سلَّم عَهِدَ إلىَّ أن لا أمُوتَ حَتَّى تُخضَبَ هَذِهِ مِن هَذِهِ، أى لِحیتُهُ مِن دَمِ هامَتِهِ؛ على علیه السّلام در جواب گفت: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم با من عهد و میثاق نهاده که من نمى‏میرم تا اینکه این از این خضاب گردد؛ یعنى محاسنش از خون سرش.“ و أبو‌فُضاله در رکاب على علیه السّلام در صفّین به درجه شهادت رسید.25

     و هم‌چنین سبط ابن‌جوزى مى‏گوید: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-364)
365. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] على علیه السّلام چند روز پیش از شهادتش بنا به گفته شَعبى این ابیات را انشاد کرد:

     1. تِلکم قُرَیشٌ تَمَنّانِى لِیَقتُلَنِى \*\* فَلا و رَبِّک لا فازوا و لا ظَفَرُوا

     2. فَإن بَقِیتُ فَرَهنٌ ذِمَّتِى لَهُمُ \*\* وَ إن عُدِمتُ فَلا یبقَى لَهُم أثَرُ

     3. و سَوفَ یورِثُهُم فَقدِى عَلَى وَجَلٍ \*\* ذُلَّ الحَیاة بِما خانُوا و ما غَدَرُوا

     ”1. هان بدانید که قریش آرزو مى‏کند که مرا بکشد، سوگند به پروردگارت که به این مهم نمى‏رسند و به این امر دست نمى‏یابند.

     2. پس اگر زنده بمانم عهده و ذمّه من گروگان سعادت آنهاست. و امّا اگر بمیرم هیچ اثرى از آنها باقى نخواهد ماند.

     3. ولیکن به زودى فقدان من براى ایشان در اثر خیانتى که نمودند و مکر و خدعه‏اى که بجاى آوردند، ذلّت زندگى دنیا را توأم با ترس و دهشت باقى خواهد گذارد.“26

     ابن‌شهرآشوب در مناقب گوید:

     در روایت است که عَمروُ بنُ عَبدِوَدّ با شمشیر، سر على را در روز جنگ خندق مجروح ساخت. على چون به نزد رسول الله آمد، رسول خدا محلّ زخم و جراحت را بست و در آن آب دهان خود را انداخت و گفت: ”أینَ أکونُ إذا خُضِبَ هَذِهِ مِن هَذِه؛ در آن وقتى که این محاسن از این سر خضاب شود، من کجا هستم؟!“27

     مجلسى ـ رضوان الله علیه ـ در بحار الأنوار در باب إخبار الرّسول بشهادته و إخباره بشهادة نفسه، أخبار بسیارى از عیون أخبار‌الرّضا و أمالى صدوق و أمالى شیخ طوسى و خصال صدوق و إرشاد مفید و بصائر الدَّرجات صفّار و مناقب ابن‌شهرآشوب و تذکرة الخواص و خرائج و جرائح راوندى و کشف الغمّه و فرحة الغرى نقل مى‏کند که حقّاً شایان دقّت است.28 از جمله خبرى است که از کنزُ جامع الفَوائد از أبو‌طاهر مقلّد بن غالب، از رجال خود با اسناد متّصل خود به على بن أبی‌طالب علیه السّلام روایت مى‏کند که:

     آن حضرت در سجده بودند و گریه مى‏کردند، تا به حدّى که صداى ناله او بلند شد و صداى گریه بالا گرفت. ما گفتیم: اى أمیرالمؤمنین، گریه تو ما را آتش زد و ما را به حزن و غصّه فرود برد، و هیچ‌گاه ما تو را همانند این حالى که در سجده داشتى ندیدیم. أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفت:

     ”کنتُ ساجِدًا أدعُو رَبِّى بِدُعاءِ الخَیراتِ فِى سَجدَتى، فَغَلَبَنِى عَینِى، فَرَأیتُ رُؤیًا هالَتنِى و قَطَعَتنِى. رَأیتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى الله عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ قائِمًا و هُوَ یقُولُ: یا أبا الحَسنِ! طالَت غَیبَتُک فَقَدِ اشتَقتُ إلَى رُؤیاک، و قَد أنجَزَ لِى رَبِّى ما وَعَدنِى فِیک. فَقُلتُ: یا رَسُولَ اللهِ! و ما الَّذِى أنجَزَ لَک فِىّ؟ قالَ: أنجَزَ لِى فِیک و فِى زَوجَتِک و ابنَیک و ذُرِّیّتِک فِى الدَّرَجاتِ العُلَى فِى [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-365)
366. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عِلِّیّینَ! قُلتُ: بِأبِى أنتَ و أُمّى یا رَسُولَ اللهِ! فَشِیعَتُنا؟ قالَ: شِیعَتُنا مَعَنا، و قُصُورُهُم بِحِذاءِ قُصُورِنا، و مَنازِلُهُم مُقابِلُ مَنازِلِنا. قُلتُ: یا رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ! فَما لِشِیعَتِنا فِى الدُّنیا؟ قالَ: الأمنُ و العافِیة. قُلتُ: فَما لَهُم عِندَ المَوتِ؟ قالَ: یحَکمُ الرَّجُلُ فِى نَفسِهِ و یُؤمَرُ مَلَکُ المَوتِ بِطاعَتِهِ. قُلتُ: فَما لِذَلِک حَدٌّ یُعرَفُ؟ قالَ: بَلَى، إنَّ أشَدَّ شِیعَتِنا لَنا حُبًّا یکونُ خُرُوجُ نَفسِهِ کشَرابِ أحَدِکم فِى یومِ الصَّیفِ الماءَ البارِدَ الَّذِى یَنتَقِعُ بِهِ القُلوبُ. و إنَّ سائِرَهُم کما یَغبِطُ أحَدُکم عَلَى فِراشِهِ، کأقَرِّ ما کانَت عَینُهُ بِمَوتِهِ.“

     ”من در سجده بودم و از پروردگارم طلب خیرات مى‏نمودم که چشم مرا پینگى گرفت و خوابى دیدم که مرا به دهشت آورد و مرا از آن دعا و طلب جدا کرد. من دیدم رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم را که ایستاده است و مى‏گوید: اى أبوالحسن! غیبت تو طول کشید و من مشتاق دیدار تو مى‏باشم و خداوند به آنچه به من درباره تو وعده داده بود، وفا کرده است.

     من گفتم: یا رسول الله! آنچه خدا درباره من به تو وعده داده بود و آن را منجّز نمود، چیست؟

     رسول خدا گفت: وعده خود را به من منجزّ کرده است درباره تو و زوجه ات و دو پسرانت و ذُرّیه‌ات در درجات بلند و مقام عالى در علّیّین.

     من گفتم: پدرم و مادرم به فداى تو باد اى رسول خدا! پس شیعیان ما چه خواهند شد؟

     رسول خدا گفت: شیعیان ما با ما هستند؛ قصرهاى ایشان در برابر قصرهاى ماست و منزل‏هاى آنان در مقابل منزل‏هاى ما.

     من گفتم: اى رسول خدا که درود خدا بر او و آل او باد! براى شیعیان ما در دنیا چه بهره‏اى است؟

     گفت: امن و عافیت (که از دستبرد شیطان در امانند، و از خرابى دین و ایمان در عافیت).

     من گفتم: بهره آنها در وقت مردن چیست؟

     گفت: امور آن مرد را به خود او مى‏سپارند و ملک‌ الموت را امر به اطاعت او مى‏کنند.

     من گفتم: آیا براى این جریان، حدّى هست که شناخته شود؟ رسول خدا گفت: آرى آن شیعه‏اى که محبّتش به ما از همه بیشتر است خروج جان از بدن وى، مانند آب خوردن یکى از شماست در روز تابستانى آب سرد خوشگوارى را که دلها بدان شفا یابد. و أمّا سایرین از شیعیان، مانند چشم داشت و اهمیتى است که چون یکى از شما به رختخواب مى‏رود انتظار خوشى و راحتى را دارد، مثل بهترین چیزى که چشمش را به واسطه مرگ، تر و تازه و خرّم کرده باشد.“29

     ابن‌شهرآشوب گوید:

     أبوبکر مَردَوَیه در کتاب فضائل أمیرالمؤمنین و أبوبکر شیرازى در کتاب نُزُول القرآن آورده‏اند که: سعید بن مسیب مى‏گفت: على أبى‌طالب مشغول خواندن قرآن بود، چون به این جمله رسید که: ﴿إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا﴾، گفت: ”فَوَالَّذِى نَفسِى بِیدِهِ لَتُخضَبَنَّ هَذِهِ مِن هَذِهِ، و أشارَ الَى [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-366)
367. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] لِحیتِهِ و رَأسِه؛ سوگند به آن که جان من به دست اوست، این از این به خون رنگین مى‏شود، و اشاره به محاسنش و سرش کرد.“30و31

     کیفیّت شهادت آن حضرت‏

     و نیز ابن‌شهرآشوب گوید:

     ثعلبى و واحدى با اسناد خودشان از عمّار و از عثمان بن صُهَیب، از ضحّاک روایت نموده‏اند و هم‌چنین ابن‌مَردَوَیه با اسناد خودش از جابر بن سمرة روایت کرده است و نیز طبرى و موصلى از عمّار و از ابن‌عدى و از ضحّاک روایت کرده‏اند و نیز خطیب در تاریخ بغداد از جابر بن سمره، و احمد بن حَنبَل از ضحّاک روایت کرده‏اند که رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”یا عَلِىُّ! أشقَى الأوَّلِینَ عاقِرُ النّاقَة، و أشقَى الآخِرِینَ قاتِلُک؛ اى على! شقى‏ترین پیشینیان پى کننده و کشنده ناقه صالح است، و شقى‏ترین پسینیان کشنده تو است.“32

     ابن‌شهرآشوب گوید:

     عبد‌الرّحمنِ بنُ مُلجَم تَجُوبى مُرادى:33 ابن‌عبّاس گفته است او از اولاد قدّار پى کننده ناقه صالح بود، و داستان هر دو به یک شکل است. چون قدّار عاشق زنى شد که به وى رَباب مى‏گفتند هم‌چنان‌که ابن‌ملجم عاشق قَطام شد.34

     آنگاه گوید:

     أبو‌مِخنَف أزدى و ابن‌راشد و رفاعى و ثقفى همگى گفته‏اند که چند نفر از خوارج در مکّه مجتمع شدند و با خود گفتند: ما جانهاى خود را به خدا مى‏فروشیم و اى کاش مى‏رفتیم به سوى امامان ضلال، و عزّت را از آنها مى‏ربودیم و شهرها را از آنان راحت مى‏ساختیم.

     عبدالرّحمن بن ملجم گفت: من على را کفایت مى‏کنم، و حجّاج بن عبدالله سعدى که به بَرَک معروف بود گفت: من معاویه را کفایت مى‏کنم، و عمرو بن بکر تمیمى گفت: من عَمرُو بنُ عاص را کفایت مى‏کنم، و میعاد ضربت خود را نوزدهم ماه رمضان قرار داده و متفرّق شدند.

     ابن‌ملجم به کوفه آمد و مردى را از خوارج از اهل تَیم (تَیمُ الرَّباب) نزد قَطام تَیمیة دیدار کرد. و أمیرالمؤمنین علیه السّلام پدر قطام (أخضَر تَیمى) و برادر قطام (أصبغ) را در جنگ نهروان کشته بود. چون نظر ابن‌ملجم به قطام افتاد، عاشق او شد و از او خواستگارى کرد. قطام خواهش او را بدین امور که عبدى در شعر خود آورده است، اجابت نمود:

     1. فَلَم أرَ مَهرًا ساقَهُ ذُو سَماحَة \*\* کمَهرِ قَطامٍ مِن فَصِیحٍ و أعجَمِ

     2. ثَلاثَةِ آلافٍ و عَبدٍ وَقِینَة \*\* وَ ضَربِ عَلِىٍّ بِالحُسامِ المُسَمَّمِ

     3. فَلا مَهرَ أغلَى مِن عَلِىٍّ و إن غَلا \*\* وَ لا قَتلَ إلّا دُونَ قَتلِ ابن‌ملجم35

     ”1. من ندیده‏ام مهریه‏اى را که صاحب بخشش و عطا و بذل مال، براى زوجه‏اش بفرستد مثل [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-367)
368. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مهریه قطام از میان جمیع عرب و عجم: آنان که به لسان فصیح عربى سخن مى‏گویند و یا آنان که به لسان غیر عربى تکلّم دارند.

     2. سه هزار درهم، و یک بنده، و یک کنیز، و زدن على بن أبى‌طالب را با شمشیر بُرّان زهر داده شده.

     3. بنابراین هیچ مهریه‏اى گرانتر از خون على نیست و اگرچه هم آن مهریه گران باشد، و هیچ کشتنى نیست مگر اینکه از کشتن ابن‌ملجم پایین‏تر است.“

     ابن‌ملجم قبول کرد و گفت: ”اى واى بر تو! که قدرت بر کشتن على دارد با آنکه در میان اسب سواران یگانه اسب تاز است، و در میان شجاعان پیروز و غالب، و در میان نیزه و شمشیرزنان یگانه پیشرو؟! و امّا مال، مهم نیست، من آن را مى‌پردازم.“ و چون کیفیّت کشتن را به صورت فَتک و ترور، قطام مطرح کرد، آنگاه ابن‌ملجم او را از نیت خود آگاه کرد و گفت: من در کوفه نیامده‏ام مگر براى قتل على.

     بنابراین قطام فرستاد دنبال وَردان بن مُجالِد تَمیمى که از خوارج بود، تا او ابن‌ملجم را در این امر یارى کند. و ابن‌ملجم نیز خودش از شَبیب بن بَجَره کمک خواست و او کمک نمود. و نیز یک نفر از وکلاى عمروعاص در نامه‏اى به خطّ خودش یک‌صد هزار درهم حواله کرد تا آن را مهریه قطام قرار دهند.

     قطام در شب نوزدهم براى ابن‌ملجم و شبیب غذاى لوزینه و جوزینه (غذائى که با بادام و با گردو درست مى‏کنند) پخت و به آن دو نفر شراب عکبرى نوشانید. شبیب به خواب رفت و ابن‌ملجم با قطام همبستر شد و تمتّع گرفت. سپس قطام برخاست و هر دو را بیدار کرد و سینه‏هاى آنها را با پارچه ابریشمى محکم بست. آنها شمشیرها را برداشتند و در کمین على نشستند در مقابل درِ سَدَّه. أشعَث بن قَیس هم براى معاونت آنها در مسجد بود و به ابن‌ملجم گفت: ”النَّجا النَّجا! بشتاب بشتاب براى برآوردن حاجتت! اینک صبح خنده مى‏زند و تو را رسوا مى‏کند.“

     حُجر بن عدى که از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام بود، مکنون خاطر و نیت اشعث را احساس کرد و گفت: اى اشعث تو على را مى‏کشى؟! و با سرعت از مسجد بیرون آمد تا خود را به أمیرالمؤمنین برساند و خبر دهد، که در این بین أمیرالمؤمنین علیه السّلام داخل مسجد شده بود و ابن‌ملجم مبادرت نموده و فرقش را با شمشیر شکافته بود.36

     ابن‌شهرآشوب گوید که:

     حضرت امام حسن علیه السّلام در مرثیه پدر بزرگوار خود این اشعار را مى‏خواندند:

     1. أینَ مَن کانَ لِعِلمِ المُصطَفَى لِلنّاسِ بابا \*\* أینَ مَن کانَ إذا ما قَحَطَ النّاسُ سَحابا

     2. أینَ مَن کانَ إذا نُودِىَ فِى الحَربِ أجابا \*\* أینَ مَن کانَ دُعاهُ مُستَجابًا و مُجابا

     ”1. کجاست آن که براى علم مصطفى از براى مردم در بود؟! کجاست آن که چون به مردم [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-368)
369. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خشکى و فقدان باران مى‏رسید، ابر باران‌دار بود؟!

     2. کجاست آن که چون در جنگ او را صدا مى‏زدند، فوراً اجابت مى‏کرد؟! کجاست آن که دعایش مستجاب بود و جوابش داده مى‏شد؟!“37

     از رسول خدا است که: ”مَن زارَ عَلِیًّا بَعدَ وَفاتِهِ فَلَهُ الجَنَّة؛ هر کس على را بعد از شهادتش زیارت کند، بهشت براى اوست.“38

     و از حضرت صادق علیه السّلام است که: ”مَن تَرَک زِیارَةَ أمیرِالمُؤمِنِینَ لَم ینظُرِ اللهُ إلَیهِ، ألا تَزُورُونَ مَن تَزُورُهُ المَلائِکة و النَّبِیّونَ؟! کسى که زیارت على را ترک کند خدا به او نظر نمى‏کند. آیا زیارت نمى‏کنید کسى را که ملائکه و پیغمبران او را زیارت مى‏کنند؟!“39

     و نیز از آن حضرت است که: ”إنَّ أبوابَ السَّماءِ لَتُفتَحُ عِندَ دُعاءِ الزّائِرِ لأمِیرِالمؤُمِنِینَ، فَلا تَکن لِلخَیرِ نَوّامًا؛ درهاى آسمان در هنگام دعاى زائر أمیرالمؤمنین گشوده مى‏شود، بنابراین براى کسب خیر و رحمت به خواب مرو.“ 40

     ابن‌مدلل گوید:

     1. زُر بالغَرى العالِمَ الرَّبّانِى \*\* عَلَمَ الهُدَى و دَعائِمَ الإیمانِ

     2. و قُلِ السَّلامُ عَلَیک یا خَیرَ الوَرى \*\* یا أیها النَّبَأُ العَظِیمُ الشَّأنِ

     3. یا مَن عَلَى الأعرافِ یُعرَفُ فَضلُهُ \*\* یا قاسِمَ الجَنّاتِ و النّیرانِ

     4. نارٌ تَکونُ قَسِیمَها یا عُدَّتِى \*\* أنا آمِنٌ مِنها عَلَى جُثمانِى

     5. أنا ضَیفُک و الجِنانُ إلَى القِرَى \*\* إذ أنتَ أنتَ مَورِدُ الضیفان

     ”1. «در نجف زیارت کن عالم ربّانى را که او پرچم هدایت و ستون‏هاى استوار ایمان است‏

     2. و بگو: سلام بر تو اى بهترین خلایق، اى کسى که خبر بزرگ و نبأ عظیم‌الشأن مى‏باشى.

     3. اى کسى که فضل و شرف تو آنگاه که بر أعراف قرار دارى شناخته مى‏شود، اى قسمت کننده بهشت‏ها و قسمت کننده آتش‏ها.

     4. اى پناه من و اى ذخیره من، آن آتشى که تو قسمت کننده آن باشى من از آنکه جسم مرا فرا گیرد، در امان مى‏باشم.

     5. پس من و بهشت‏ها، همگى مهمان تو هستیم در آن موائد و تحفه‏هائى که براى مهمان است، در آن زمانى که تو فقط تو محلّ ورود مهمانان مى‏باشى.“41

     و بر روى قبر او نوشته است:

     1. هَذا وَلِىُّ اللهِ فِى أرضِهِ \*\* فِى جَنَّةِ الخُلدِ و آلائِهِ

     2. لا یقبَلُ اللهُ لَهُ زائِرًا \*\* لَم یبرَأ مِن سائِرِ أعدائِه

     ”1. این است ولى خدا در زمین خدا و در بهشت خلد و نعمتهائى که خدا دارد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-369)
370. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] 2. خداوند زیارت آن زائرى را که از دشمنان على بیزارى نجوید قبول نمى‏کند.“42

     و ابن‌رُزّیک43 گوید:

     1. کأنِّى إذا جَعَلتُ إلَیک قَصدى \*\* قَصَدتُ الرُّکنَ بِالبَیتِ الحَرامِ

     2. و خُیِّلَ لِى بِأنِّى فى مَقامى \*\* لَدَیهِ بَینَ زَمزَمَ و المَقامِ

     3. أیا مَولاىَ ذِکرُک فى قُعُودى \*\* وَ یا مَولاىَ ذِکرُک فى قیامِى

     4. و أنتَ إذا انتَبَهتُ سَمیرُ فِکرى \*\* کذَلِک أنتَ أُنسى فى مَنامى

     5. و حُبُّک إن یکن قَد حَلَّ قَلبى \*\* وَ فى لَحمى استَکنَّ و فى عِظامى

     6. فَلَو لا أنتَ لَم تُقبَل صَلاتى \*\* وَ لَو لا أنتَ لَم یُقبَل صِیامى

     7. عَسَى أُسقىٰ بِکأسِک یومَ حَـشری \*\* وَ یبرَدَ حینَ أشرِبُها أوامى

     ”1. گویا من زمانى که قصد تو را مى‏کنم قصد رکن حجر‌الاسود را در بیت الله الحرام کرده‏ام.

     2. و چنین در تصور من مى‏آید که من در جایگاه خودم در بین زمزم و مقام ابراهیم نزد على مى‏باشم.

     3. اى مولاى من، در نشستن من یاد تو با من است. و اى مولاى من، در ایستادن من یاد تو با من است.

     4. و چون از خواب برخیزم، تو همدم و ندیم فکر و اندیشه من هستى. هم‌چنین تو انیس و مونس من در خواب مى‏باشى!

     5. محبّت تو حقّاً در دل من وارد شده، و در گوشت من و استخوان من جاى گرفته و اقامت نموده است.

     6. پس اگر تو نبودى، نماز من قبول نمى‏شد؛ و اگر تو نبودى روزه من قبول نمى‏شد.

     7. امید است که من در روز محشرم از کاسه شراب تو سیراب شوم و چون آن را بنوشم عطش سوزنده من خنک شود.“44

     1) مناقب ابن‌شهرآشوب، طبع سنگى، ج 1، ص 428.

     2) إرشاد، طبع سنگى، ص 176.

     3 إلی 5) همان مصدر.

     6) همان مصدر، طبع سنگى، ص 177. و این روایت را ابن‌شهرآشوب در مناقب طبع سنگى، ج 1، ص 428 از أصبغ بن نباته آورده است و در آن عبارت تدور رحى الشّیطان آمده است؛ یعنى ”در این ماه آسیاى شیطان به حرکت خواهد آمد.“ و مجلسى در بحار الأنوار، طبع کمپانى، ج 9، ص 648 در بیان خود گفته است:

     ”تدور رحى السلطان، ممکن است مراد انقضاء دوران و کنایه از رفتن حکومت آن حضرت باشد یا کنایه از تغییر دولت و انقلاب احوال زمان، و بعید نیست که در اصل، رحى الشیطان [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-370)
371. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بوده باشد.“

     7) ارشاد، ص 177. و این روایت را در مناقب، ج 1، ص 428 آورده است و گوید:

     اصحّ آن است که به جاى یک شب در نزد عبدالله بن عبّاس افطار مى‏کرد، عبدالله بن جعفر بوده باشد.

     أقول: و شاهد بر این مطلب، آن است که مجلسى در بحار الأنوار، ج 9، ص 648 روایتى از خرائج راوندى ذکر مى‏کند که در آن تصریح است بر اینکه: و یک شب را در نزد عبدالله بن جعفر شوهر زینب دخترش، به خاطر زینب افطار مى‏نمود. و این روایت را ابن‌حجر هیتمى در الصواعق المحرقه، ص 80، از امّ‌هیثم دختر اسود نخعى روایت مى‏کند.

     8) ارشاد، ص 177. و نیز این روایت را سبط ابن جوزى در تذکرة الخواص، ص 100، از احمد بن حنبل در مسند از على بن حکیم اودى، از شریک، از عثمان بن أبى‌زرعة، از زید بن وهب روایت کرده است که:

     قومى از خوارج به عنوان وفود بر على علیه السّلام وارد شدند و در میان آنها مردى بود که به وى جعدة بن بعجه مى‏گفتند. و پس از بیان أمیرالمؤمنین علیه السّلام گوید: ابو‌بعجه در خشونت و درشتى لباس أمیرالمؤمنین به آن حضرت اعتراض کرد و عتاب نمود. حضرت فرمود: هُو أبعَدُ من الکِبرِ و أجدر أن یَقتدى به المسلمُ؛ این لباس من از تکبر دورتر است و سزاوارتر است به آنکه مسلمانان به آن اقتدا نمایند.“

     9) إرشاد، طبع سنگى، ص 177؛ و مناقب، ج 2، ص 80.

     10) مناقب، طبع سنگى، ج 1، ص 428؛ و روایت 3 را در ج 2، ص 82 مناقب نیز آورده است.

     11) همان مصدر.

     12) الصواعق المحرقة، ص 79 و80.

     13) ترجمة تاریخ أعثم کوفى، ص 313 تا ص 315. أعثم کوفى این تاریخ را که به عربى است در سنه 204 هجرى تصنیف کرده و در سنه 596 هجرى خواجه محمّد بن احمد مستوفى به امر حاکم خوارزم و خراسان مؤید‌الملک قوام‌الدّین از عربى به فارسى ترجمه نموده است.

     14) أسد الغابة، ج 4، ص 34 و ص 35، در ضمن بیان احوال أمیرالمؤمنین علیه السّلام. و نیز این روایت را در الصواعق المحرقة، ص 74 روایت نموده است، و صدر این حدیث را ابن‌سعد در طبقات، طبع بیروت، ج 3، ص 35 ذکر کرده است. و نیز سبط ابن‌جوزى در کتاب تذکرة الخواص، ص 99 و ص 100 این روایت را از احمد بن حنبل در فضائل از وکیع، از قتیبة بن قدامة رواسى، از پدرش، از ضحاک بن مزاحم، از على علیه السّلام روایت کرده است. و نیز عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب زهد از پدرش با همین اسناد آورده است.

     15) أسد الغابة، ج 4، ص 35. و سبط ابن‌جوزى در کتاب تذکرة الخواص، ص 100 این روایت را ذکر مى‏کند از جدّش ابوالفرج و مى‏گوید: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-371)
372. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] این دو بیتى که حضرت بدان‌ها تمثّل نمود از أحَیحَة أنصارى است و بیت سوّمى هم دارد که این است: ”فإنَّ الدّرع و البیضة یوم الرَّوع یَکفیک؛ زیرا که زره و کلاه‏خود، در روز ترس و گیرودار، تو را کفایت مى‏کند.“ و در ترجمة تاریخ أعثم کوفى، ص 314 این ابیات را اضافه دارد:

     کما أضحکک الدَّهرُ \*\* کذاک الدهر یُبکیکا

     فقد أعرِفُ أقوامًا \*\* و إن کانوا صعالیکا

     مصاریعٌ إلى النَّجدَة \*\* للغىّ متاریکا

     ”همان‌طورى که روزگار تو را مى‏خنداند همین‌طور تو را مى‏گریاند. حقّاً من گروهى را مى‏شناسم که اگرچه آنها فقیر و ضعیف بوده‏اند و لیکن دیوانۀ بزرگى و شجاعت بوده‏اند و از گمراهى به شدّت احتراز مى‏نمودند.“

     و أقول: در مجمع الامثال میدانى، ج 1، ص 366 و 367 وارد است که:

     این ابیات از احیحة بن جلاح است که پسر خود را تحریض مى‏نموده است و أمیرالمؤمنین علیه السّلام بدان تمثّل جسته‏اند. و این ابیات را ابن‌شهرآشوب در مناقب، ج 2، ص 80، آورده است.

     16 و 17) طبقات، ابن‌سعد، طبع بیروت، ج 3، ص 33. و این روایت را نیز سبط ابن جوزى در تذکره ص 101 از طبقات آورده است، و ابن شهرآشوب در مناقب ج 2، ص 80 آورده است، و ابن أبى‌الحدید در شرح نهج البلاغه طبع مصر، دار‌الاحیاء، ج 9، ص 118 ذکر کرده است و معلّق آن محمّد ابوالفضل ابراهیم در تعلیقه آن گفته است:

     این بیت از أبیاتى است که در اللآلى، ص 63 آمده و آنها را به عَمرو بن مَعدی‌کرب نسبت داده است و روایت او در این اشعار ”ارید حَیاته“ مى‏باشد.

     18) نهایة، ابن‌أثیر، ج 3، ص 197.

     19 و 20 و 21) طبقات، طبع بیروت، ج 3، ص 34. و سبط ابن‌جوزى در کتاب تذکرة الخواص، ص 100 و ص 101 این روایات را از طبقات ابن‌سعد آورده است. و در روایت چهارم عبارت: فأخبرنا به نبید عشیرته، آمده است؛ یعنى ”او را به ما معرفى کن تا عشیره و اقوام او را ریشه کن کنیم و همه را هلاک سازیم.“

     22) طبقات، ج 3، ص 35. و این روایت را سبط ابن‌جوزى در تذکرة، ص 101 از طبقات ابن‌سعد روایت کرده است. و نیز ابن شهرآشوب در مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 81 آورده است.

     23) ابن أبى‌الحدید در شرح نهج البلاغه طبع مصر، دار‌الاحیاء، ج 9، ص 118 اجمالاً بسیارى از اخبارى را که در این زمینه وارد شده است ذکر مى‏کند و صحّت مضمون آنها را تصدیق مى‏نماید. او در خطبه 147 از نهج البلاغه که در آن أمیرالمؤمنین علیه السّلام مى‏فرماید: ”و کم أطرَدتُ الأیامَ أبحَثُها عن مَکنون هَذا الأمر فَأبَى اللهُ إلّا إخفاءَه هیهات علمٌ مخزون؛ و چه بسیار روزهائى را من یکى پس از دیگرى تفحّص [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-372)
373. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] کردم و پشت‌سر گذاشتم که در آن روزها از مکنون این امر مى‏خواستم مطّلع شوم، و خداوند آنها را مخفى نمود. هیهات این علم مخزون است که غیر از ذات خداوند کسى را بدان راه نیست.“ مى‏گوید:

     این کلام مى‏فهماند که حضرت در حال قتلش علم تفصیلى مِن جمیع‌الوجوه نداشته است و رسول خدا او را اجمالاً به این امر مطّلع نموده بود. چون به ثبوت رسیده است که رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم به او گفت: سَتُضرَبُ على هذا و اشاره به سر او کرد، فَتُخضَب منها هذه و اشاره به محاسن او نمود. و نیز به ثبوت رسیده است که گفت: ”أ تعلم مَن أشقى الأوَّلین؟“ قال: نعم، عاقر الناقة. فقال له: ”أ تعلم مَن أشقى الأخِرین؟“ قال: لا! قال: ”من یَضربک ههنا، فیخضِبُ هذه.“

     آنگاه ابن أبى‌الحدید بعد از شرح مختصرى گوید:

     و اگر تو بگوئى: بنابراین گفتار او را که به ابن‌ملجم گفت: ”أُرید حِباءَه و یُرید قتلى ـ عَذیرَک من خلیلک من مراد“ را چه مى‏کنى؟ و گفتار شیعه خالص وى را که به او گفت: فَهلّا تقتله؟ و حضرت فرمود: ”فکیف أقتل قاتلى؟“ و گاهى فرمود: ”إنَّه لم یَقتُلْنى فکیف أقتل من لم یَقتُل؟“ را چه مى‏کنى؟ و چگونه حضرت به مرغابى هایى که در پشتش در مسجد صیحه مى‏زدند در شب ضربت ابن‌ملجم گفت: ”دَعوهنّ فإنّهن نوائح؟“ و چگونه در آن شب گفت: ”إنّى رأیت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فشکوت إلیه و قلتُ: ما لقیتُ من أُمَّتک من الأود و اللّدد؟ فقال: اُدعُ اللهَ علیهم! فقلت: اَللَهمّ أبدِلنى بهم خیرًا منهم و أبدِلهم بى شرًّا منّى؟“ و چگونه گفت: ”إنّى لا أُقتَل محارَبًا و إنّما أُقتل فتکًا و غیلة، یَقتُلُنى رجلٌ خاملُ الذّکر؟“ و از آن حضرت در این باب آثار بسیارى رسیده است؟ من مى‏گویم: تمام این آثار و اخبار دلالت ندارند بر اینکه أمیرالمؤمنین علیه السّلام امر مرگش را به طور مشروح و مفصل از جمیع جهات مى‏دانسته است. آیا نمى‏بینى که در آثار و اخبار چیزى که دلالت کند بر آنکه وقت و زمانى را که در آن کشته مى‏شده است بعینه مى‏دانسته و یا مکانى را که در آنجا کشته مى‏شده بعینه مى‏دانسته است وارد نشده است؟

     أقول: ابن أبى‌الحدید در اینجا شرحى داده است که بعضى از آن محل نظر است.

     24) طبقات، ج 3، ص 35. و این آیه، آیه 190 از سوره البقرة (2) است: ”و زیاده روى و عدوان مکنید که خداوند متجاوزان را دوست ندارد.“ و این روایت را سبط ابن جوزى در تذکره، ص 101 از طبقات ابن‌سعد روایت کرده است، و نیز ابن‌شهرآشوب در مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 81 آورده است.

     25 و 26) تذکرة خواصّ الامّة، ص 100 و ص 101. و روایت 2 را از ابن‌شهرآشوب در مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 82 از أبو‌عثمان مازنى روایت کرده است که على علیه السّلام این ابیات را انشاء کرد.

     27) بحار الأنوار، طبع کمپانى، ج 9، ص 647. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-373)
374. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] 28) همان مصدر، ص 646 تا ص 648، و از طبع حروفى، ج 42، ص 190 تا ص 199.

     29) همان مصدر، ص 467، و از طبع حروفى، ج 42، ص 194 و 195.

     30) مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 79.

     31) علاّمه أمینى در الغدیر، ج 6، ص 268 و ص 369 آورده است که:

     حافظ عاصمى در زین الفتى در شرح سوره ”هل أتى“ از أبو‌طفیل تخریج کرده است که او گفت: چون ابوبکر فوت کرد، ما بر جنازه او براى نماز حضور یافتیم و پس از آن به نزد عمر بن خطّاب آمده و با او بیعت کردیم. و چند روزى مرتباً در مسجد رفت و آمد داشتیم تا او را أمیرالمؤمنین خواندند. روزى که ما در نزد وى نشسته بودیم یک نفر از یهودیان مدینه که مى‏گفتند او از اولاد هارون برادر موسى علیه السّلام است وارد شد و آمد تا در مقابل عمر درنگ کرد و گفت: اى أمیرالمؤمنین، کدام یک از شما داناتر است به پیغمبرتان و به کتاب پیغمبرتان که من از او هر چه مى‏خواهم بپرسم؟ عمر اشاره کرد به سوى أمیرالمؤمنین على بن أبى‌طالب و گفت: این أعلم است به پیامبر ما و به کتاب پیامبر ما. یهودى گفت: آیا این‌طور است اى على؟ على علیه السّلام گفت: بپرس از هر چه اراده دارى. یهودى گفت: من از سه چیز و از سه چیز و از یک چیز مى‏پرسم. حضرت فرمود: چرا نمى‏گویى از هفت چیز؟ یهودى گفت: من از سه چیز مى‏پرسم، اگر در پاسخ درست آمدى از یک چیز دیگر مى‏پرسم، و اگر خطا کردى هیچ از تو نمى‏پرسم.

     آنگاه روایت را با سؤال‌ها و پاسخ‌ها بیان مى‏کند تا در آخرش مى‏گوید:

     تا اینکه مى‏گوید: على به او گفت: بپرس. گفت: به من بگو: وصى محمّد چقدر در میان مردم بعد از او زندگى مى‏کند؟ و مى‏میرد یا کشته مى‏شود؟ على علیه السّلام گفت: اى یهودى، بعد از پیغمبر سى سال زندگى مى‏کند، و در این حال اشاره کرد به سر خود و گفت: این با خون این خضاب مى‏شود. یهودى از جاى برجست و گفت: أشهد أن لا اله إلّا الله و أنَّ محمّدًا رسولُ الله.

     32) مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 79.

     33) در قاموس گوید: ”تَجوب قبیله‏اى است از حِمیر که از آنها است ابن‌ملجم تَجوبى قاتل أمیرالمؤمنین علیه السّلام.“

     34) مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 79.

     35) همان مصدر، ص 80 و ص 81. ابن‌حَجَر هیتمى در الصواعق المحرقة، ص 80 از مستدرک از سدّى روایت کرده است که:

     کان ابن‌ملجم عشق امرأة من الخوارج یقال لها نظام، فنکحها و أصدقها ثلاثَ آلاف درهم و قتلَ علىّ. و فى ذلک یقول الفرزدق:

     فلم أر مهرًا ساقه ذو سماحة \*\* کمهر نظام بَین غیر معجم

     (و فى روایة: من فصیح و أعجم)

     ثلاثةِ آلاف و عبدٍ و قینةٍ \*\* و ضربِ علىِّ بالحُسام المُصَمّم

     فلا مهرَ أعلى من علىِّ و إن علا \*\* و لا فتکَ إلّا دون فتکِ ابن‌ملجم

     و در صواعق، حروفى ص 135 در هر دو مورد ”قطام“ ضبط نموده است.

     36) مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 81.

     37) مناقب، ج 2، ص 82.

     38 إلی 42) مناقب، ج 2، ص 84.

     43) در الغدیر، ج 4، از ص 341 تا ص 371 در احوال ملک صالح (طالع بن رُزَیک متولّد 495 و شهید در 556) بحث کرده و پنج غدیریه از او نقل کرده است که همگى جالب و راقى است. اصل او از شیعیان عراق است. در زمان حکومت فاطمیون در مصر وزیر شد و خدمت کرد.

     44) مناقب، ج 2، ص 84.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-374)
375. ـ سوره الأعراف (7) آیه 157. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 350:

     «کسانی که اطاعت و پیروى می‌کنند از فرستاده و پیامبر درس نخوانده‌ای که وى را در کتاب آسمانى تورات و انجیل، نزد خودشان نوشته یافته‏اند؛ که به کارهاى معروف و پسندیده آنها را امر می‌کند، و از کارهاى منکر و زشت بازشان می‌دارد، و طیّبات و چیزهاى خوب و پاک را برایشان حلال می‌کند، و چیزهاى خبیث و ناپاک را از ایشان منع مى‏نماید، و زنجیرها و غُل‏ها و بارهاى سنگینى را که بر آنان حمل مى‏شده است از آنان بر می‌دارد. بنابراین کسانی که به او ایمان آورده‏اند، و او را موقّر و مکرّم و معزّز داشته‏اند، و یارى و اعانت نموده‏اند، و از نورى که ما با او فرو فرستاده‏ایم متابعت کرده‏اند، حقّاً و تحقیقاً ایشانند که به فلاح و رستگارى مى‏رسند.» [↑](#footnote-ref-375)
376. ـ تفسیر الصافی، ج 2، ص 243:

     «و العیاشی عن الباقر علیه السّلام: ”النور علیٌّ علیه السّلام.“ و فی الکافی عن الصّادق علیه السّلام: ”النّورُ فی هذا الموضع علیٌّ و الأئمةُ علیهم السّلام ﴿وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-376)
377. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 3، ص 70:

     «و من کتاب له علیه ‏السلام إلى عثمان بن حنیف الأنصاری و هو عامله على البصرة، و قد بلغه أنّه دعی إلى ولیمة قومٍ من أهلها فمضى إلیها:

     ”أمّا بَعدُ یا ابنَ‌حُنَیفٍ! فَقَد بَلَغَنِی أنَّ رَجُلًا مِن فِتیَةِ أهلِ البَصرَةِ دَعاک إلَى مَأدَبَةٍ فَأسرَعتَ إلَیها، تُستَطابُ لَک الألوانُ و تُنقَلُ إلَیک الجِفانُ! و ما ظَنَنتُ أنَّک تُجِیبُ إلَى طَعامِ قَومٍ عائِلُهُم مَجفُوٌّ و غَنِیُّهُم مَدعُوٌّ! فَانظُر إلَى ما تَقضَمُهُ مِن هَذا المَقضَمِ فَما اشتَبَهَ عَلَیک عِلمُهُ فَالفِظهُ و ما أیقَنتَ بِطِیبِ وُجُوهِهِ فَنَل مِنهُ!

     ألا و إنَّ لِکُلِّ مَأمُومٍ إمامًا یَقتَدِی بِهِ و یَستَضِی‏ءُ بِنُورِ عِلمِهِ! ألا و إنَّ إمامَکُم قَدِ اکتَفَى مِن دُنیاهُ بِطِمرَیهِ و مِن طُعمِهِ بِقُرصَیهِ! ألا و إنَّکُم لا تَقدِرُونَ عَلَى ذَلِک و لَکِن أعِینُونِی بِوَرَعٍ و اجتِهادٍ و عِفَّةٍ و سَدادٍ! فَواللهِ ما کنَزتُ مِن دُنیاکُم تِبرًا و لا ادَّخَرتُ مِن غَنائِمِها وَفرًا و لا أعدَدتُ لِبالِی ثَوبَیَّ طِمرًا!

     بَلَى، کانَت فِی أیدِینا فَدَکٌ مِن کُلِّ ما أظَلَّتهُ السَّماءُ فَشَحَّت عَلَیها نُفُوسُ قَومٍ و سَخَت عَنها نُفُوسُ آخَرِینَ، و نِعمَ الحَکمُ اللهُ!

     و ما أصنَعُ بِفَدَکٍ و غَیرِ فَدَکٍ و النَّفسُ مَظانُّها فِی غَدٍ جَدَثٌ تَنقَطِعُ فِی ظُلمَتِهِ آثارُها و تَغِیبُ أخبارُها، و حُفرَةٌ لَو زِیدَ فِی فُسحَتِها و أوسَعَت یَدا حافِرِها لَأضغَطَها الحَجَرُ و المَدَرُ و سَدَّ فُرَجَها التُّرابُ المُتَراکِمُ. و إنَّما هِیَ نَفسِی أرُوضُها بِالتَّقوىٰ لِتَأتِیَ آمِنَةً یَومَ الخَوفِ الأکبَرِ و تَثبُتَ عَلَى جَوانِبِ المَزلَقِ.

     و لَو شِئتُ لاهتَدَیتُ الطَّرِیقَ إلَى مُصَفَّىٰ هَذا العَسَلِ و لُبابِ هَذا القَمحِ و نَسائِجِ هَذا القَزِّ؛ و لَکِن هَیهاتَ أن‏ یَغلِبَنِی هَوایَ و یَقُودَنِی جَشَعِی إلَى تَخَیُّرِ الأطعِمَةِ و لَعَلَّ بِالحِجازِ أو الیَمامَةِ مَن لا طَمَعَ لَهُ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-377)
378. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فِی القُرصِ و لا عَهدَ لَهُ بِالشِّبَعِ، أو أبِیتَ مِبطانًا و حَولِی بُطُونٌ غَرثَى و أکبادٌ حَرَّى، أو أکُونَ کما قالَ القائِلُ:

     و حسبُک داءً أن تَبیتَ ببِطنَةٍ \*\* و حولَک أکبادُ تَحِنُّ إلى القِدِّ

     أ أقنَعُ مِن نَفسِی بِأن یُقالَ أمِیرُ المُؤمِنِینَ و لا أُشارِکهُم فِی مَکارِهِ الدَّهرِ أو أکُونَ أُسوةً لَهُم فِی جُشُوبَةِ العَیشِ؟!

     فَما خُلِقتُ لِیَشغَلَنِی أکلُ الطَّیِّباتِ کالبَهِیمَةِ المَربُوطَةِ هَمُّها عَلَفُها، أوِ المُرسَلَةِ شُغلُها تَقَمُّمُها، تَکتَرِشُ مِن أعلافِها و تَلهُو عَمّا یُرادُ بِها! أو أُترَک سُدًى، أو أُهمَلَ عابِثًا، أو أجُرَّ حَبلَ الضَّلالَةِ، أو أعتَسِفَ طَرِیقَ المَتاهَةِ!

     و کأنِّی بِقائِلِکُم یَقُولُ: إذا کانَ هَذا قُوتَ ابنِ أبی‌طالِبٍ فَقَد قَعَدَ بِهِ الضَّعفُ عَن قِتالِ الأقرانِ و مُنازَلَةِ الشُّجعانِ. ألا و إنّ الشّجَرَةَ البَرّیَّةَ أصلَبُ عُودًا، و الرَّوائِعَ الخَضِرَةَ أرَقُّ جُلُودًا، و النَّباتاتِ البَدَویَّةَ أقوى وُقُودًا و أبطَأُ خُمُودًا! و أنا مِن رَسُولِ اللهِ کالصِّنوِ مِنَ الصِّنوِ و الذِّراعِ مِنَ العَضُدِ.

     و اللهِ لَو تَظاهَرَتِ العَرَبُ عَلَى قِتالِی لَما ولَّیتُ عَنها، و لَو أمکنَتِ الفُرَصُ مِن رِقابِها لَسارَعتُ إلَیها! و سَأجهَدُ فِی أن أُطَهِّرَ الأرضَ مِن هَذا الشَّخصِ المَعکُوسِ و الجِسمِ المَرکُوسِ حَتَّى تَخرُجَ المَدَرَةُ مِن بَینِ حَبِّ الحَصِیدِ.

     إلَیکِ عَنِّی یا دُنیا! فَحَبلُکِ عَلَى غارِبِکِ. قَدِ انسَلَلتُ مِن مَخالِبِکِ، و أفلَتُّ مِن حَبائِلِکِ، و اجتَنَبتُ الذِّهابَ فِی مَداحِضِکِ. أینَ القُرُونُ الّذینَ غَرَرتِهِم بِمَداعِبِکِ؟ أینَ الأُمَمُ الّذینَ فَتَنتِهِم بِزَخارِفِکِ؟ ها هُم‏ رَهائِنُ القُبورِ و مَضامِینُ اللُّحُودِ!

     و اللهِ لَو کُنتِ شَخصًا مَرئِیًّا و قالَبًا حِسّیًّا لَأقَمتُ عَلَیکِ حُدُودَ اللهِ فِی عِبادٍ غَرَرتِهِم بِالأمانِیِّ، و أُمَمٍ ألقَیتِهِم فِی المَهاوِی، و مُلُوکٍ أسلَمتِهِم إلَى التَّلَفِ و أورَدتِهِم مَوارِدَ البَلاءِ، إذ لا وِردَ و لا صَدَرَ!

     هَیهاتَ! مَن وطِئَ دَحضَکِ زَلِقَ، و مَن رَکِبَ لُجَجَکِ غَرِقَ، و مَنِ ازْوَرَّ عَن حَبائِلِکِ وُفِّقَ، و السّالِمُ مِنکِ لا یُبالِی إن ضاقَ بِهِ مُناخُهُ و الدُّنیا عِندَهُ کیَومٍ حانَ انسِلاخُهُ.

     اُعزُبِی عَنِّی! فَواللهِ لا أذِلُّ لَکِ فَتَستَذِلِّینِی و لا أسلَسُ لَکِ فَتَقُودِینِی!

     و ایمُ اللهِ ـ یَمِینًا أستَثنِی فِیها بِمَشِیئَةِ اللهِ ـ لَأرُوضَنَّ نَفسِی رِیاضَةً تَهَشُّ مَعَها إلَى القُرصِ إذا قَدَرَتْ عَلَیهِ مَطعُومًا و تَقنَعُ بِالمِلحِ مَأدُومًا! و لَأدَعَنَّ مُقلَتِی کعَینِ ماءٍ نَضَبَ مَعِینُها مُستَفرِغَةً دُمُوعُها!

     أ تَمتَلِیءُ السّائِمَةُ مِن رِعیِها فَتَبرُک و تَشبَعُ الرَّبِیضَةُ مِن عُشبِها فَتَربِضَ، و یَأکُلُ عَلِیٌّ مِن زادِهِ‏ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-378)
379. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَیَهجَعَ؟! قَرَّت إذًا عَینُهُ إذا اقتَدَى بَعدَ السِّنِینَ المُتَطاوِلَةِ بِالبَهِیمَةِ الهامِلَةِ و السّائِمَةِ المَرعِیَّةِ!

     طُوبَى لِنَفسٍ أدَّت إلَى رَبِّها فَرضَها، و عَرَکت بِجَنبِها بُؤسَها، و هَجَرَت فِی اللَّیلِ غُمضَها حَتَّى إذا غَلَبَ الکرَى عَلَیها افتَرَشَت أرضَها و تَوسَّدَت کفَّها؛ فِی مَعشَرٍ أسهَرَ عُیُونَهُم خَوفُ مَعادِهِم، و تَجافَتْ عَن مَضاجِعِهِم جُنُوبُهُم و هَمهَمَتْ بِذِکرِ رَبِّهِم شِفاهُهُم و تَقَشَّعَتْ بِطُولِ استِغفارِهِم ذُنُوبُهُم. ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَهِ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾

     فَاتَّقِ اللَهَ یا ابنَ حُنَیفٍ، و لتَکفِکَ أقراصُک لِیَکُونَ مِنَ النّارِ خَلاصُک!“»

     ترجمه: «از نامه‌های أمیرالمؤمنین علیه السّلام است به عثمان بن حنیف انصاری که از جانب آن حضرت حاکم بصره بود:

     ”امّا بعد, ای پسر حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان اهل بصره تو را به ضیافت و طعامى دعوت نموده، و تو نیز به سرعت به سوى آن رفته‏اى در‌ حالی‌که خورش‌ها‌ى رنگارنگ گوارا برایت خواسته می‌شد و پیاپی کاسه‏هاى بزرگ و گران به سویت آورده مى‏شد! گمان نداشتم که تو مهمانى قومی را اجابت کنی که نیازمندشان جفا یافته (و مورد إعراض قرار گیرند) و توانگرشان دعوت شوند! پس نظر کن به آنچه از این خوردنى دندان بر آن مى‏نهى، و چیزى را که علمش بر تو مشتبه شده از دهان بیفکن و آنچه را که یقین داری از راه‌های پاک و حلال به‌دست آمده تناول نما!

     آگاه باش که هر مأمومی را امام و پیشوایى است که به او اقتدا کرده و به نور علمش روشنى مى‏جوید! بدان که امام شما از دنیاى خود به همین دو کهنه جامه، و از غذا وخوراکش به دو قرص نان اکتفاء کرده است! آگاه باش که شما بر چنین رفتارى توانا نیستید، ولى مرا به ورع و کوشش و عفّت و پیمودن راه سداد و رشاد یارى کنید.

     به خدا سوگند از دنیاى شما طلا نیندوخته، و از غنیمت‌هاى آن مال فراوانى ذخیره نکرده، و برای جامۀ پوسیدۀ خود که پوشیده‌ام جامه کهنه دیگرى آماده و مهیّا ننموده‏ام!

     بله، از تمام آنچه آسمان سایه بر آن افکنده فدک در دست ما بود که نفوس گروهى بر آن بخل ورزید و دیگران سخاوت نموده و از آن گذشتند، و بهترین حکم کننده‌ خداوند است.

     و مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی‌که جایگاه فردای هر ‌کس قبر و گوری است که در تاریکى آن آثار او بریده و اخبار او پنهان می‌شود؛ آن گودالى که اگر بر وسعتش اضافه شود و دو دست حفرکننده‌اش آن را گسترش دهد, با این حال سنگ و کلوخ آن را مى‏فشارد و فُرَج و رخنه‏هایش را خاک متراکم شده مسدود می‌نماید. و این است و جز این نیست که همّت و اندیشه من در این است که نفس خود را به تقوا ریاضت دهم تا در روز بزرگترین دهشت [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-379)
380. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] (قیامت) ایمن شده و بر جوانب آن پرتگاهِ لغزنده، ثابت و استوار ماند.

     و اگر می‌‌خواستم, هرآینه راه رسیدن به مُصفّای این عسل و مغز این نان گندم و بافته‏هاى این جامۀ ابریشمِ دنیا را می‌دانستم؛ ولکن هیهات! چه دور است که هوای نفسم بر من غلبه یابد, و بسیارى حرص من مرا به برگزیدن طعام‌ها بکشاند در حالی‌که شاید در حجاز یا یمامه کسى باشد که هیچ طمع و امیدی برای او در یک قرص نان نباشد و سیر شدن را به یاد ندارد,

     یا اینکه من با شکمی پر و بزرگ بخوابم و به دورم شکم‌هاى گرسنه و جگرهای سوزان و تشنه باشد، یا چنان باشم که آن شاعر (حاتم ابن عبدالله طایى) گفته:

     و حسبُک داءً أن تبیتَ ببِطنةٍ \*\* و حولَک أکبادُ تَحِنُّ إلى القِدِّ

     ”این درد براى تو بس است که شب با شکم پر بخوابى و در اطراف تو جگرسوختگانی بسر برند که میل و آرزو به (خوردن) پوستی دبّاغی نشده دارند.“

     آیا از نفس خود به همین قانع و راضی باشم که مرا أمیرالمؤمنین گویند در‌ حالی‌که در مکاره و سختی‌هاى روزگار با آنان شریک نبوده و یا در خشونت و تلخی زندگی اسوه و الگوی آنان نباشم؟!

     پس من آفریده نشده‌ام که خوردن غذاهای پاک و لذیذ مرا به خود مشغول سازد؛ همچون بهیمه و چهار‌پاى بسته شده که همّت و قصدش علف آن است و یا چون بهیمۀ رها گشته که کارش چریدن و بهم زدن خاکروبه‏هاست تا چیزى یافته بخورد، و شکنبه را از علفى که به‌دست آورده پر می‌کند و از آنچه برایش در نظر دارند غفلت دارد. یا من خلق نگشته‌ام که ضایع و مهمل رها شوم، و یا عبث و بیهوده وا‌گذاشته شوم، و یا ریسمان گمراهی را بکشم، و یا در راه حیرت و سرگردانى بیراهه روم.

     و گویی می‌بینم که گوینده‏اى از شما مى‏گوید: اگر این است قوت و خوراک پسر ابوطالب, پس ضعف و سستى او را از جنگ با اقران و معارضه و برابرى با دلیران باز مى‏دارد. بدانید که درخت بیابانى چوبش سخت‌تر است، و درخت‌هاى سبز و خرّم که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازک‌تر است، و گیاهان صحرا و دشت شعلۀ آتش آنها افروخته‏تر و خاموشى آنها دیرتر است! و نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخه‌ای است که از یک بن و ریشه روییده باشند، یا مانند نسبت ذراع و ساق دست است نسبت به بازو.

     سوگند به خدا اگر جمیع اهل عرب اجتماع بر جنگ و جدال با من نمایند و از هر جانب هجوم آورند از آنان رو برنگردانم، و اگر فرصت‌ها برای گردن‌زدن آنها به‌دست آید هر‌آینه به سویشان مى‏شتابم! و زود باشد که کوشش نمایم در اینکه زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم تا اینکه کلوخ و سنگریزه از بین دانه‌های درو شده بیرون آید. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-380)
381. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اى دنیا، از من دور شو که ریسمان مهارت بر کوهان تو است! به تحقیق که من از چنگال‌هایت بیرون رفتم، و از دام‌هایت رهیده و نجات یافتم، و از رفتن در پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌هایت دورى گزیدم. کجایند کسانی که به بازی‌ها و شوخی‌هایت فریبشان دادى؟ کجایند مردمانی که به زخارف و زینت‌هایت در فتنه و گمراهیشان انداختى؟ اینک ایشان گروگان گورها و فرو رفته در لحدها هستند!

     سوگند به خدا, اگر تو شخصى بودى دیدنى و کالبدى محسوس, هرآینه به سزاى بندگانى که به سبب آرزوها آنان را فریب دادى و مردمانى که آنان را در پرتگاه‏ها و مهالک فروانداختى و پادشاهانى که آنان را به هلاکت سپردى و در جایگاه‌هاى بلاء وارد کردی ـ جایگاه‌هایی که نه جای وارد شدن بود و نه راه بازگشتی داشت ـ حدود الهى را بر تو جاری مى‏نمودم!

     هیهات! هر که بر لغزشگاه تو گام گذاشت لغزید، و هر که بر قطعات سهمگین آب‌هاى تو سوار شد غرق گشت، و هر که از ریسمان‌هاى دامت کناره گرفت توفیق یافت و کامیاب گردید، و کسی که از تو سالم ماند اگر محلّ خوابیدنش تنگ باشد باکى ندارد و دنیا نزد او همچون روزی است که وقت زوال و پایانش رسیده است.

     دور شو از من ای دنیا! به خدا سوگند رام تو نمى‏گردم تا مرا ذلیل و خوار سازى، و نرم‌خو و فرمان‌بردارت نمى‏شوم تا مرا به هر جا خواهى بکشى!

     و سوگند یاد می‌کنم به خداوند ـ چنان سوگند قطعى و حتمى که جز مشیّت خدا چیزى نتواند آن را برگرداند ـ که من چنان ریاضتى به نفس خود می‌دهم که براى خوراک چون دستش به یک گِرده نان برسد، از شدّت میل و اشتهاى بدان گِرده با سرعت آن را بگیرد و تناول نماید! و براى خورشِ آن نان، چون دستش تنها به نمک برسد، آن را بگیرد و با کمال میل نان‌خورش خود قرار دهد! و سوگند به خدا که ‏چنان تخم چشم خود را رها کنم تا همانند چشمۀ جارى سرازیر شود، و به قدرى بگرید که آبش خشک شود و به ته فرو نشیند و آنچه از قطرات اشک در آن باشد همه خالى شود!

     آیا سزاوار است همان‌گونه که حیوان چراکننده در بیابان شکم خود را از چریدن پر می‌کند تا بخوابد و یا چون گوسفندی که در آغل از علف سیر می‌شود تا بخوابد, علی نیز مانند آنها از توشه خود بخورد و به خواب رود؟! در این ‌صورت چشمش روشن باد که پس از سال‌هاى دراز، به چهارپاى یله و رها شده و چرنده‌ای که به چرا برده شده، اقتدا کرده‌ است!

     خوشا به حال نفسى که آنچه پروردگارش فرض و واجب کرده اداء کند، و شدّت و سختى آن را به پهلو بمالد و تحمّل نماید, و در شب از خواب دورى گزیند تا به حدّی ‌که وقتی چرت و پینگى بر او غلبه نماید زمین را فرش و دستش را بالش قرار دهد؛ در میان گروهى که خوف معاد چشم‌های آنان را بیدار داشته، و پهلوهای آنان را از محل خوابشان دور ساخته و لب‌های آنان با صدای آهسته به ذکر و یاد پروردگارشان مترنّم شده و به کثرت استغفار, گناهانشان (مانند متفرّق شدن ابرها) زائل و محو شده است. ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَهِ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ ”اینان‌اند حزب و گروه پروردگار, و بدانید که فقط این حزب و گروهِ منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.“

     اى پسر حنیف، بنابر‌این از خداوند بپرهیز و چند قرص نانت باید تو را کافی باشد تا سبب خلاص و رهایی تو از آتش دوزخ گردد!» (محقّق)

     \* سوره المجادلة (58) ذیل آیه 22. [↑](#footnote-ref-381)
382. ـ بحار الأنوار، ج 42، ص 157 و ج 102، ص 291؛ مجموعۀ ورام، ج ‏1، ص 2:

     «حُکِیَ‏ أنّ مالِکًا الأشتَرَ ـ رَضِیَ اللهُ عَنهُ ـ کانَ مُجتازًا بِسُوقِ الکُوفَةِ و عَلَیهِ قَمِیصُ خامٍ و عِمامَةٌ مِنهُ. فَرَآهُ بَعضُ السُّوقَةِ فَازدَرَىٰ‏ بِزِیِّهِ،‏ فَرَماهُ‏ بِبُندُقَةٍ تَهاوُنًا بِهِ، فَمَضَى و لَم یَلتَفِت.

     فَقِیلَ لَهُ: وَیلَکَ! أ تَدرِی بِمَن رَمَیتَ؟!

     فَقالَ: لا.

     فَقیلَ لَهُ: هَذا مالِکٌ صاحِبُ أمیرِالمُؤمِنینَ علیه السّلام!

     فَارتَعَدَ الرَّجُلُ و مَضَى إلَیهِ لِیَعتَذِرَ مِنهُ. فَرَآهُ و قَد دَخَلَ مَسجِدًا و هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی. فَلَمّا انفَتَلَ‏ أکَبَّ الرَّجُلُ عَلَى قَدَمَیهِ یُقَبِّلُهُما. فَقالَ: ”ما هَذا الأمرُ؟!“

     فَقالَ: أعتَذِرُ إلَیکَ مِمّا صَنَعتُ!

     فَقالَ: ”لا بَأسَ عَلَیکَ! فَوَ اللهِ ما دَخَلتُ المَسجِدَ إلّا لِأستَغفِرَنَّ لَکَ!“»

     ترجمه: «حکایت شده که مالک اشتر ـ رضی الله عنه ـ از بازار کوفه عبور مى‏کرد و یک پیراهن کرباسى بر تن و عمامه‌ای از آن بر سر داشت. یکی از رعایا و تودۀ مردم او را دید و هیأت و سر و وضعش را خوار شمرد و به قصد تحقیر یک گلولۀ گِلى (و یا چیزی دیگر) به طرف او پرتاب کرد. مالک به راهش ادامه داد و توجّهی نکرد.

     در این بین کسى به آن مرد گفت: واى بر تو! آیا فهمیدى به چه کسى پرتاب کردی (و جسارت نمودی)؟!

     جواب داد: نه.

     گفت: او مالک ‌اشتر صحابى أمیرالمؤمنین علیه السّلام بود!

     آن مرد بر خود لرزید و به دنبال مالک رفت تا از او عذرخواهى کند. پس دید او وارد مسجد شده و ایستاده و مشغول نماز است. وقتی نمازش را تمام کرد، آن مرد خود را روى پاهاى مالک انداخت تا ببوسد. مالک فرمود: ”این چه کارى است؟!“

     عرض کرد: از کارى که کرده‏ام شرمنده وعذر‌ ‏خواهم!

     مالک فرمود: ”بر تو باکى نیست! قسم به خدا وارد مسجد نشدم مگر اینکه براى تو طلب مغفرت نمایم‏!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-382)
383. ـ بحار الأنوار، ج 41، ص 44، خبر الناقة؛ امالی صدوق، ص 467:

     «حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ زیادِ بنِ جَعفَرٍ الهَمَدانیُّ ـ رضوانُ الله علیه ـ قالَ: حَدَّثَنا عُمَرُ بنُ سَهلِ بنِ إسماعیلَ الدّینَوَریُّ، قالَ: حَدَّثَنا زَیدُ بنُ إسماعیلَ الصّائِغُ، قالَ: حَدَّثَنا مُعاویَةُ بنُ هِشامٍ عَن سُفیانَ عَن عَبدِ المَلِکِ بنِ عُمَیرٍ عَن خالِدِ بنِ رِبعیٍّ، قالَ:

     إنّ أمیرَالمُؤمِنینَ علیه السّلام دَخَلَ مَکَّةَ فی بَعضِ حَوائِجِهِ. فَوَجَدَ أعرابیًّا مُتَعَلِّقًا بِأستارِ الکَعبَةِ و هُوَ یَقُولُ:

     ”یا صاحِبَ البَیتِ! البَیتُ بَیتُکَ و الضَّیفُ ضَیفُکَ، و لِکُلِّ ضَیفٍ مِن ضیفه [مُضیفِهِ‏] قِرًى؛ فَاجعَل قِرایَ مِنکَ اللَّیلَةَ المَغفِرَةَ!“

     فَقالَ أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام لِأصحابِهِ:”أما تَسمَعُونَ کَلامَ الأعرابیِّ؟“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-383)
384. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     قالُوا: نَعَم.

     فَقالَ: ”اللهُ أکرَمُ مِن أن یَرُدَّ ضَیفَهُ.“

     قالَ: فَلَمّا کانَ اللَّیلَةُ الثّانیَةُ وَجَدَهُ مُتَعَلِّقًا بِذَلِکَ الرُّکنِ و هُوَ یَقُولُ:

     ”یا عَزیزًا فی عِزِّکَ فَلا أعَزَّ مِنکَ فی عِزِّکَ، أعِزَّنی بِعِزِّ عِزِّکَ فی عِزٍّ لا یَعلَمُ أحَدٌ کَیفَ هُوَ! أتَوَجَّهُ إلَیکَ و أتَوَسَّلُ إلَیکَ بِحَقِّ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ عَلَیکَ، أعطِنی ما لا یُعطینی أحَدٌ غَیرُکَ و اصرِف عَنّی ما لا یَصرِفُهُ أحَدٌ غَیرُکَ!“

     قالَ: فَقالَ أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام لِأصحابِهِ: ”هَذا و اللهِ الِاسمُ الأکبَرُ بِالسُّریانیَّةِ! أخبَرَنی بِهِ حَبیبی رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم. سَألَهُ الجَنّةَ فَأعطاهُ، و سَألَهُ صَرفَ النّارِ و قَد صَرَفَها عَنهُ.“

     قالَ: فَلَمّا کانَ اللَّیلَةُ الثّالِثَةُ وَجَدَهُ و هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِذَلِکَ الرُّکنِ و هُوَ یَقُولُ:

     ”یا مَن لا یَحویهِ مَکانٌ و لا یَخلُو مِنهُ مَکانٌ بِلا کَیفیَّةٍ کانَ، اُرزُقِ الأعرابیَّ أربَعَةَ آلافِ دِرهَمٍ!“

     قالَ: فَتَقَدَّمَ إلَیهِ أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام فَقالَ: ”یا أعرابیُّ! سَألتَ رَبَّکَ القِرَى فَقَراکَ و سَألتَهُ الجَنّةَ فَأعطاکَ و سَألتَهُ أن یَصرِفَ عَنکَ النّارَ و قَد صَرَفَها عَنکَ، و فی هَذِهِ اللَّیلَةِ تَسألُهُ أربَعَةَ آلافِ دِرهَمٍ؟!“

     قالَ الأعرابیُّ: مَن أنتَ؟

     قالَ: ”أنا عَلیُّ بنُ أبی‌طالِبٍ.“

     قالَ الأعرابیُّ: أنتَ و اللهِ بُغیَتی و بِکَ أنزَلتُ حاجَتی!

     قالَ: ”سَلْ یا أعرابیُّ!“

     قالَ: أُریدُ ألفَ دِرهَمٍ لِلصَّداقِ، و ألفَ دِرهَمٍ أقضی بِهِ دَینی، و ألفَ دِرهَمٍ أشتَری بِهِ دارًا، و ألفَ دِرهَمٍ أتَعَیَّشُ مِنهُ.

     قالَ: ”أنصَفتَ یا أعرابیُّ، فَإذا خَرَجتَ مِن مَکَّةَ فَسَلْ عَن داری بِمَدینَةِ الرَّسُولِ صلّی الله علیه و آله و سلّم.“

     فَأقامَ الأعرابیُّ بِمَکَّةَ أُسبُوعًا و خَرَجَ فی طَلَبِ أمیرِالمُؤمِنینَ إلَى مَدینَةِ الرّسولِ و نادَى: مَن یَدُلُّنی عَلَى دارِ أمیرِالمُؤمِنینَ عَلیٍّ علیه السّلام؟

     فَقالَ الحُسَینُ بنُ عَلیٍّ مِن بَینِ الصِّبیانِ: ”أنا أدُلُّکَ عَلَى دارِ أمیرِالمُؤمِنینَ و أنا ابنُهُ الحُسَینُ بنُ عَلیٍّ.“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-384)
385. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     فقالَ الأعرابیُّ: مَن أبُوکَ؟

     قالَ: ”أمیرُالمُؤمِنینَ عَلیُّ بنُ أبی‌طالِبٍ علیه السّلام.“

     قالَ: مَن أُمُّکَ؟

     قالَ: ”فاطِمَةُ الزَّهراءُ سَیِّدَةُ نِساءِ العالَمینَ.“

     قالَ: مَن جَدُّکَ؟

     قالَ: ”رَسُولُ اللهِ محمّدُ بنُ عبدِالله بنِ عبدِالمُطّلِبِ.“

     قالَ: مَن جَدَّتُکَ؟

     قالَ: ”خَدیجَةُ بِنتُ خُوَیلِدٍ.“

     قالَ: مَن أخُوکَ؟

     قالَ: ”أبومحمّدٍ الحَسَنُ بنُ عَلیٍّ.“

     قالَ: قَد أخَذتَ الدُّنیا بِطَرَفَیها! اِمشِ إلَى أمیرِالمُؤمِنینَ و قُل لَهُ: إنّ الأعرابیَّ صاحِبَ‏ الضَّمانِ بِمَکَّةَ عَلَى البابِ.

     قالَ: فَدَخَلَ الحُسَینُ بنُ عَلیٍّ علیه السّلام و قالَ: ”یا أبَتِ، أعرابیٌّ بِالبابِ یَزعُمُ أنّهُ صاحِبُ الضَّمانِ بِمَکَّةَ.“

     قالَ: فَقالَ: ”یا فاطِمَةُ، عِندَکِ شَی‏ءٌ یَأکُلُهُ الأعرابیُّ؟!“

     قالَتْ: ”اَللَهمّ لا!“

     قالَ: فَتَلَبَّسَ أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام و خَرَجَ و قالَ: ”اُدعُوا إلَیَّ أباعَبدِالله سَلمانَ الفارِسیَّ!“

     قالَ: فَدَخَلَ إلَیهِ سَلمانُ الفارِسیُّ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ فَقالَ: ”یا أباعَبدِالله، اِعْرِضِ الحَدیقَةَ الّتی غَرَسَها رسولُ اللهِ لی عَلَى التُّجّارِ!“

     قالَ: فَدَخَلَ سَلمانُ إلَى السُّوقِ و عَرَضَ الحَدیقَةَ، فَباعَها بِاثنَی عَشَرَ ألفَ دِرهَمٍ.

     و أحضَرَ المالَ و أحضَرَ الأعرابیَّ فَأعطاهُ أربَعَةَ آلافِ دِرهَمٍ و أربَعینَ دِرهَمًا نَفَقَةً.

     و وَقَعَ الخَبَرُ إلَى سُؤّالِ المَدینَةِ فاجتَمَعُوا. و مَضَى رَجُلٌ مِنَ الأنصارِ إلَى فاطِمَةَ فَأخبَرَها بِذَلِکَ. فَقالَت: ”آجَرَکَ اللهُ فی مَمشاکَ!“

     فَجَلَسَ عَلیٌّ علیه السّلام و الدَّراهِمُ مَصبُوبَةٌ بَینَ یَدَیهِ حَتَّى اجتَمَعَ إلَیهِ أصحابُهُ، فَقَبَضَ قَبضَةً قَبضَةً و جَعَلَ یُعطی رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى لَم یَبقَ مَعَهُ دِرهَمٌ واحِدٌ. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-385)
386. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَلَمّا أتَى المَنزِلَ قالَت لَهُ فاطِمَةُ علیها السلام: ”یا ابنَ عَمِّ! بِعتَ الحائِطَ الّذی غَرَسَهُ لَکَ والِدی؟!“

     قالَ: ”نَعَم، بِخَیرٍ مِنهُ عاجِلًا و آجِلًا!“

     قالَت: ”فأینَ الثَّمَنُ؟!“

     قالَ: ”دَفَعتُهُ إلَى أعیُنٍ استَحیَیتُ أن أُذِلَّها بِذُلِّ المَسألَةِ قَبلَ أن تَسألَنی.“

     قالَت فاطِمَةُ: ”أنا جائِعَةٌ و ابنایَ جائِعانِ و لا أشُکُّ إلّا و أنّکَ مِثلُنا فی الجُوعِ، لَم یَکُن لَنا مِنهُ دِرهَمٌ؟!“ و أخَذَت بطَرَفِ ثَوبِ عَلیٍّ علیه السّلام.

     فَقالَ عَلیٌّ: ”یا فاطِمَةُ خَلّینی!“

     فَقالَت: ”لا و الله أو یَحکُمَ بَینی و بَینَکَ أبی!“

     فَهَبَطَ جَبرَئیلُ عَلَى رَسُولِ اللهِ فَقالَ: ”یا مُحَمَّدُ، السَّلامُ یُقرِئُکَ السَّلامَ و یَقُولُ: اِقرَأ عَلیًّا مِنّی السَّلامَ و قُل لِفاطِمَةَ: لَیسَ لَکِ أن تَضرِبی عَلَى یَدَیهِ، و لا تَلزِمی بِثَوبِهِ!“

     فَلَمّا أتَى رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مَنزِلَ عَلیٍّ علیه السّلام، وَجَدَ فاطِمَةَ مُلازِمَةً لِعَلیٍّ، فَقالَ لَها: ”یا بُنَیَّةِ! ما لَکِ مُلازِمَةً لِعَلیٍّ؟!“

     قالَت: ”یا أبَتِ! باعَ الحائِطَ الّذی غَرَستَهُ لَهُ بِاثنَی عَشَرَ ألفَ دِرهَمٍ، و لَم یَحبِس لَنا مِنهُ دِرهَمًا نَشتَری بِهِ طَعامًا!“

     فَقالَ: ”یا بُنَیَّةِ! إنّ جَبرَئیلَ یُقرِئُنی مِن رَبّیَ السَّلامَ و یَقُولُ: اقرَأ عَلیًّا مِن رَبِّهِ السَّلامَ و أمَرَنی أن أقُولَ لَکِ: لَیسَ لَکِ أن تَضرِبی عَلَى یَدَیهِ و لا تَلزِمی بِثَوبِهِ!“

     قالَت فاطِمَةُ: ”فَإنّی أستَغفِرُ اللهَ و لا أعُودُ أبَدًا!“

     قالَت فاطِمَةُ علیها السلام: فَخَرَجَ أبی فی ناحیَةٍ و زَوجی عَلیٌّ فی ناحیَةٍ؛ فَما لَبِثَ أن أتَى أبی صلّی الله علیه و آله و سلّم و مَعَهُ سَبعَةُ دَراهِمَ سُودٍ هَجَریَّةٍ، فَقالَ: ”یا فاطِمَةُ، أینَ ابنُ عَمّی؟“ فَقُلتُ لَهُ: خَرَجَ. فَقالَ رسولُ الله: ”هاکِ هَذِهِ الدَّراهِمَ، فإذا جاءَ ابنُ عَمّی فَقُولی لَهُ یَبتاعُ لَکُم بِها طَعامًا!“

     فَما لَبِثتُ إلّا یَسیرًا حَتَّى جاءَ عَلیٌّ علیه السّلام، فَقالَ: ”رَجَعَ ابنُ عَمّی؟ فَإنّی أجِدُ رائِحَةً طَیِّبَةً!“

     قالَتْ: ”نَعَم، و قَد دَفَعَ إلَیَّ شَیئًا تَبتاعُ لَنا بِهِ طَعامًا.“

     قالَ عَلیٌّ علیه السّلام: ”هاتیهِ!“

     فَدَفَعَتْ إلَیهِ سَبعَةَ دَراهِمَ سُودٍ هَجَریَّةٍ، فَقالَ: ”بِسمِ الله، و الحَمدُ لِلَّه کَثیرًا طَیِّبًا، و هَذا مِن رِزقِ اللهِ عَزَّوجَلَّ!“ ثُمَّ قالَ: ”یا حَسَنُ، قُم مَعی!“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-386)
387. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَأتَیا السُّوقَ فَإذا هُما بِرَجُلٍ واقِفٍ و هُوَ یَقُولُ: مَن یُقرِضُ المَلیَّ الوَفیَّ؟!

     قالَ: ”یا بُنَیَّ، تُعطیهِ؟!“

     قالَ: ”إی و اللهِ یا أبَتِ!“

     فَأعطاهُ عَلیٌّ علیه السّلام الدَّراهِمَ. فَقالَ الحَسَنُ: ”یا أبَتاه! أعطَیتَهُ الدَّراهِمَ کُلَّها؟!“

     قالَ: ”نَعَم یا بُنَیَّ! إنّ الّذی یُعطی القَلیلَ قادِرٌ عَلَى أن یُعطیَ الکَثیرَ!“

     قالَ: فَمَضَى عَلیٌّ علیه السّلام بِبابِ رَجُلٍ یَستَقرِضُ مِنهُ شَیئًا. فَلَقیَهُ أعرابیٌّ و مَعَهُ ناقَةٌ، فَقالَ: یا عَلیُّ اشتَرِ مِنّی هَذِهِ النّاقَةَ!

     قالَ: ”لَیسَ مَعی ثَمَنُها.“

     قالَ: فإنّی أُنظِرُکَ بِهِ إلَى القَبضِ.

     قالَ: ”بِکَم یا أعرابیُّ؟“

     قالَ: بِمِائَةِ دِرهَمٍ.

     قالَ عَلیٌّ علیه السّلام: ”خُذها یا حَسَنُ!“ فأخَذَها.

     فَمَضَى عَلیٌّ فَلَقیَهُ أعرابیٌّ آخَرُ المِثالُ‏ واحِدٌ و الثّیابُ مُختَلِفَةٌ، فَقالَ: یا عَلیُّ تَبیعُ النّاقَةَ؟

     قالَ عَلیٌّ علیه السّلام: ”و ما تَصنَعُ بِها؟“

     قالَ: أغزُو عَلَیها أوَّلَ غَزوَةٍ یَغزُوها ابنُ عَمِّکَ.

     قالَ: ”إن قَبِلتَها فَهیَ لَکَ بِلا ثَمَنٍ.“

     قالَ: مَعی ثَمَنُها و بِالثَّمَنِ أشتَریها؛ فَبِکَم اشتَرَیتَها؟

     قالَ: ”بِمِائَةِ دِرهَمٍ.“

     قالَ الأعرابیُّ: فَلَکَ سَبعُونَ و مِائَةُ دِرهَمٍ.

     قالَ عَلیٌّ علیه السّلام: ”خُذِ السَّبعینَ و المِائَةَ و سَلِّمِ النّاقَةَ! المِائَةُ لِلأعرابیِّ الّذی باعَنا النّاقَةَ، و السَّبعُونَ لَنا نَبتاعُ بِها شَیئًا.“ فَأخَذَ الحَسَنُ علیه السّلام الدَّراهِمَ و سَلَّمَ النّاقَةَ.

     قالَ عَلیٌّ علیه السّلام: فَمَضَیتُ أطلُبُ الأعرابیَّ الّذی ابتَعتُ مِنهُ النّاقَةَ لِأُعطیَهُ ثَمَنَها، فَرَأیتُ رَسُولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم جالِسًا فی مَکانٍ لَم أرَهُ فیهِ قَبلَ ذَلِکَ و لا بَعدَهُ عَلَى قارِعَةِ الطَّریقِ. فَلَمّا نَظَرَ النّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم إلَیَّ تَبَسَّمَ ضاحِکًا حَتَّى بَدَت نَواجِذُهُ.

     قالَ عَلیٌّ: ”أضحَکَ اللهُ سِنَّکَ و بَشَّرَکَ بیَومِکَ!“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-387)
388. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَقالَ: ”یا أبا الحَسَنِ! إنّکَ تَطلُبُ الأعرابیَّ الّذی باعَکَ النّاقَةَ لِتُوَفّیَهُ الثَّمَنَ؟!“

     فَقُلتُ: ”إی و الله، فِداکَ أبی و أُمّی!“

     فَقالَ: ”یا أبا الحَسَنِ! الّذی باعَکَ النّاقَةَ جَبرَئیلُ، و الّذی اشتَراها مِنکَ میکائیلُ، و النّاقَةُ مِن نُوقِ الجَنّةِ، و الدَّراهِمُ مِن عِندِ رَبِّ‏ العالَمینَ‏ عَزَّوجَلَّ‏؛ فَأنفِقْها فی خَیرٍ و لا تَخَفْ إقتارًا.“»

     ترجمه: «أمیرالمؤمنین علیه السّلام براى انجام کارى وارد مکّه شد. عربى را دید که به پرده‏هاى کعبه دست آویخته و مى‏گوید:

     ”اى صاحب خانه! این خانه خانه تو و این میهمان میهمان تو است، و بر هر میزبانى است که از میهمان خود پذیرایى کند؛ بنابراین پذیرایى از مرا در این شب، آمرزش من قرار بده!“

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام به اصحاب خود فرمود: ”آیا سخن این مرد عرب را شنیدید؟“

     گفتند: آرى.

     فرمود: ”خداوند کریم‏تر از آن است که مهمان خود را براند.“

     شب دوّم أمیرالمؤمنین علیه السّلام همان مرد عرب را دید که به پرده‏هاى کعبه کنار رکن چسبیده و مى‏گوید:

     ”اى عزیزی که در عزّتت چنان عزیزى که از تو عزیزترى نیست, مرا به عزّتت در عزّتى عزیز فرما که کسى نداند چگونه عزّتى است! پروردگارا، من به تو توجّه می‌نمایم و به حق محمّد و آل محمّد به تو متوسّل مى‏شوم که چیزى را به من عطا کن که کسى جز تو آن را عطا نمى‏کند، و چیزى را از من برگردان که کسى جز تو نمى‏تواند آن را برگرداند و دفع کند!“

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام به اصحاب خود فرمود: ”به خدا سوگند این دعا همان اسم اکبر (اسم اعظم) به لغت سریانى است که حبیب من رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم به من خبر داده است. او از خداوند بهشت را خواست که به او عنایت فرمود، و تقاضا کرد دوزخ را از او برگرداند و خداوند پذیرفت.“

     شب سوّم نیز أمیرالمؤمنین علیه السّلام آن مرد عرب را دید که به همان رکن کعبه چسبیده و مى‏گوید:

     ”اى آن کسی که هیچ مکانى او را فرا نمی‌گیرد و هیچ مکانی از او خالى نیست و همواره بدون کیفیّت و چگونگی است, به این أعرابی چهار هزار درهم روزى فرما!“

     در این هنگام أمیرالمؤمنین علیه السّلام پیش او رفت و فرمود: ”اى مرد عرب! از خداوند پذیرایى خواستى که پذیرائیت فرمود و بهشت را خواستى که به تو لطف و عنایت کرد و از او خواستى [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-388)
389. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دوزخ را از تو برگرداند که برگرداند, و در این شب از او چهار هزار درهم مسألت مى‏کنى؟!“

     مرد عرب پرسید: تو کیستى؟

     فرمود:”من على بن أبى‌طالب هستم.“

     مرد عرب گفت: به خدا سوگند تو مقصد و مقصود من هستی و حاجت و نیاز خود را به درگاه تو فرو آوردم!

     فرمود:”ای مرد عرب, سؤال کن و حاجتت را از من بخواه!“

     گفت: هزار درهم براى صداق و مهریّه، و هزار درهم برای ادای دین و قرض، و هزار درهم براى خرید خانه‏، و هزار درهم نیز براى امور معیشت و مایحتاج زندگی مى‏خواهم.

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”ای مرد عرب, انصاف را رعایت کردی و چون از مکّه خارج شدی از خانه من در مدینۀ رسول خدا سؤال و جستجو کن.“

     آن مرد عرب یک هفته در مکّه ماند و در جستجوى أمیرالمؤمنین علیه السّلام به مدینۀ رسول خدا آمد و صدا می‌زد: چه کسى مرا به خانه أمیرالمؤمنین على علیه السّلام راهنمایى مى‏کند؟

     حسین بن على علیهما السّلام از میان جمع کودکان فرمود:”من تو را به خانه او راهنمایى مى‏کنم و من پسر او حسین بن علی هستم.“

     مرد عرب عرض کرد: پدر تو کیست؟

     فرمود: ”أمیرالمؤمنین على بن أبى‌طالب علیه السّلام.“

     عرض کرد: مادرت کیست؟

     فرمود:”فاطمه زهرا، بزرگ بانوی بانوان عالمین.“

     عرض کرد: جدّت کیست؟

     فرمود:” رسول خدا محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب.“

     عرض کرد: جدّه‌ات کیست؟

     ”فرمود: خدیجه دختر خویلد.“

     عرض کرد: برادرت کیست؟

     فرمود:”أبا‌‌محمّد, حسن بن على.“

     مرد عرب گفت: خوبی‌هاى دنیا را به دو طرفش گرفته‌ای! نزد أمیرالمؤمنین برو و بگو آن عربى که در مکّه براى او ضمانت فرمودى بر در خانه است.

     حسین بن علی علیهما السّلام وارد خانه شد و گفت: پدر جان, مرد عربى بر در خانه است و او خود را صاحب ضمانت شما در مکّه می‌داند. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-389)
390. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:”اى فاطمه, آیا چیزى هست که این مرد عرب بخورد؟“

     گفت: به خدا سوگند نه!

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام لباس بر تن کرد و بیرون آمد و فرمود:”أبا‌عبد‌‌الله سلمان فارسى را به سوی من بخوانید!“

     سلمان آمد. أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:”ای أباعبد‌الله, همان باغى را که درختان آن را رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم به دست خویش براى من کاشته‏اند، براى فروش به تجّار عرضه کن!“

     سلمان داخل در بازار شد و آن باغ را براى فروش عرضه کرد و به دوازده هزار درهم فروخت.

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام پول‌ها را در مقابل خود گذاشت و آن مرد عرب را احضار کرد و چهار هزار درهم را به او عنایت فرمود و چهل درهم نیز به عنوان نفقه (و هزینه سفر) به او پرداخت.

     این خبر به اطّلاع فقراء مدینه رسید و گرد آن حضرت جمع شدند. مردى از انصار به سوی حضرت فاطمه علیها السّلام رهسپار شد و این خبر را به ایشان رساند. آن‌ حضرت فرمود: ”خداوند تو را در این راه خیر دهد!“

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام نشست در‌ حالی‌که بقیّه درهم‌ها در مقابل آن حضرت بر زمین ریخته شده بود، و چون اصحاب آن حضرت جمع شدند، مشت‌مشت درهم‌ها را برمی‌داشت و یکی‌یکی به هر یک از آنان إعطا می‌نمود تا آنجا که حتّى یک درهم برای خودش باقى نماند.

     چون أمیرالمؤمنین علیه السّلام به منزل برگشت، فاطمه علیها السّلام گفت: ”پسر عمو! باغى را که درختان آن را پدرم براى تو کاشته بود فروختى؟!“

     فرمود:”آرى، به بهتر از آن در دنیا و آخرت!“

     پرسید: ”پول آن کجاست؟“

     فرمود:” آن را پیش از آنکه از من سؤال کنند و چیزی بخواهند، به دیدگانِ اشخاصی دادم که حیا کردم آن چشم‌ها را به ذلّتِ مسألت خوار و ذلیل سازم.“

     فاطمه علیها السّلام گفت: ”من گرسنه‌ام و دو پسرم گرسنه‏اند و تردید ندارم که تو هم چون ما گرسنه‏اى؛ آیا یک درهم از آن برای ما نمى‏شد؟!“ و دامن على علیه السّلام را گرفت.

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:”ای فاطمه, مرا رها کن!“

     گفت: ”نه به خدا سوگند، تا پدرم بین من و تو حکم کند!“

     در این هنگام جبریل بر رسول خدا نازل شد و عرضه داشت:”اى محمّد! خداوندِ سلام, سلامت مى‏رساند و مى‏فرماید: از سوى من به على سلام برسان و به فاطمه هم بگو: تو را نشاید که دست علی را ببندی و دامنش را بگیرى!“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-390)
391. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چون رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم وارد خانه علی شد، دید فاطمه او را گرفته است، پس فرمود:”ای نور چشمم, دخترکم! تو را چه شده که على را رها نمی‌کنی؟!“

     فاطمه گفت: ”پدر جان! باغى را که شما براى او کاشته بودى به دوازده هزار درهم فروخته است و حتّى یک درهم براى ما نگه نداشته که با آن طعامی فراهم آوریم!“

     رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود:”ای نور دیده, دخترک من! جبریل از سوى پروردگارم به من سلام مى‏رساند و می‌گوید: به على نیز از جانب پروردگارش سلام برسان. و به من دستور داده که به فاطمه بگو: حق نداری دست علی را ببندی و دامن او را بگیری!“

     فاطمه علیها السّلام گفت: ”از خدا طلب مغفرت مى‏کنم و هرگز این کار را انجام نخواهم داد!“

     فاطمه علیها السّلام مى‏گوید: پدرم به سوئی رفت و همسرم علی به سوئی دیگر؛ چیزى نگذشت که پدرم مراجعت فرمود و هفت درهم سیاه هَجَرىّ آورد و فرمود:”اى فاطمه, پسر‌عمّم کجاست؟“ گفتم: ”از خانه بیرون رفت.“رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود:”این درهم‌ها را بگیر و چون پسر عمویم آمد به او بگو با آن براى شما طعامی بخرد.“

     چیزى نگذشت که على باز آمد و فرمود:” آیا پسر‌ عمّم آمده است که چنین بوى خوشی استشمام مى‏کنم؟!“

     گفتم: ”آرى، و چیزى هم به من داد که با آن براى ما طعامی بخرى.“

     على علیه السّلام فرمود:”به من بده!“ و من همان هفت درهم سیاه هَجَرىّ را به او دادم.

     گفت: ”بسم الله و الحمد للّه کثیرًا طیّبًا و هذا مِن رزقِ الله عزّوجلّ؛ به نام الله, جمیع مراتب حمد اختصاص به خداوند دارد, حمد فراوان و طیّب و نیکو, و این از روزى‌های خداى عزّوجلّ است.“

     سپس فرمود:”اى حسن, برخیز و با من بیا!“

     آن دو به بازار رفتند؛ ناگاه به مردى برخوردند که ایستاده بود و مى‏گفت: کیست که به خداوند غنیّ و‏ وفاکننده قرضى بدهد؟!

     فرمود:”ای نور دیده, پسرک من! این دراهم را به او می‌دهی؟“

     عرض کرد: ”آرى قسم به خدا، پدرجان!“

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام هفت درهم را به او داد. امام حسن علیه السّلام پرسید: ”آیا تمام این درهم‌ها را به او دادی؟!“

     فرمود:”آرى ای نور دیده, پسرکم! تحقیقاً آن کس که این مقدار کم را عطا مى‏کند، قادر است که مقدار بسیار هم عنایت کند!“

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام بر در خانه مردى رفت که از او چیزی قرض کند. مرد عربى که ناقه‏‌ای [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-391)
392. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همراه داشت با آن حضرت برخورد نمود و گفت: اى على، این ناقه را از من بخر!

     فرمود:”فعلاً بهاى آن را ندارم.“

     گفت: مهلت مى‏دهم.

     فرمود:”به چند مى‏فروشى؟“

     گفت: به صد درهم.

     فرمود:”اى حسن, این ناقه را بگیر!“ پس امام حسن علیه السّلام مهار آن را به دست گرفت.

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام از آنجا گذشت و عربى دیگر مانند همان عرب قبلى، که لباس دیگرى بر تن داشت به آن حضرت رسید و گفت: ای على, این ناقه را مى‏فروشى؟

     فرمود:”آن را براى چه مى‏خواهى؟“

     گفت: مى‏خواهم در اوّل غزوه‌ و جنگی که پسر عمویت در آن شرکت می‌کند، از آن استفاده کنم.

     فرمود:”اگر آن را بدون ثمن و بها قبول می‌کنی از آن تو باشد.“

     گفت: من ثمن آن را همراه دارم و در ازای پرداخت ثمن, آن را خریدارم؛ پس به چند آن را خریده‏اى؟

     فرمود:”به صد درهم.“

     آن عرب گفت: پس یک صد و هفتاد درهم از آن تو باشد.

     أمیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السّلام فرمود:”این یک صد و هفتاد درهم را بگیر و ناقه را بده! صد درهم برای آن مرد عربى که ناقه را فروخت و هفتاد درهم براى ما باشد که با آن چیزى بخریم.“ پس امام حسن علیه السّلام درهم‌ها را گرفت و ناقه را به آن مرد سپرد.

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: به جستجوى آن عربى که ناقه را از او خریده بودم برآمدم تا بهاى ناقه‏اش را بپردازم. دیدم رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم میان راه در جایی که پیش از آن و پس از آن ایشان را آنجا ندیده بودم، نشسته‏اند. همین‌که چشم رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم به من افتاد، آن‌چنان رسول خدا را خنده گرفت که دندان‌های نیش حضرت ظاهر شد.

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: ”اى رسول خدا، خداوند همیشه تو را خندان بدارد و خداوند تو را به روزت (روز شفاعت) بشارت دهد!“

     فرمود:”اى على, در جستجوى مردى هستى که ناقه را به تو فروخته تا بهاى آن را به او بپردازى؟!“

     گفتم:”آرى قسم به خدا، فدایت شود پدر و مادرم ای رسول خدا!“

     فرمود:”اى ابوالحسن, آن که ناقه را به تو فروخت جبریل بود و آن که آن را از تو خرید میکائیل بود و آن ناقه از ناقه‌های بهشت بود و آن درهم‌ها هم از جانب خداوند ربّ العالمین ـ عزّوجلّ ـ بود؛ پس آن را در کار خیر انفاق کن و از تنگدستى مترس!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-392)
393. ـ بحار الأنوار، ج 35، ص 237 إلی 241؛ أنوار الملکوت، ج ‏1، ص 66:

     «در تفسیر مجمع البیان آورده است که:

     خاصّ و عام روایت نموده‏اند که سوره ”هل أتى“ از قوله تعالى: ﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ يَشۡرَبُونَ﴾1 إلى قوله تعالى: ﴿وَكَانَ سَعۡيُكُم مَّشۡكُورًا﴾2 درباره على و فاطمه و حسن و حسین و کنیز آنها که نامش‏ فضّه بود نازل شده است.3

     و مجمل قصّه آنکه: حسنین علیهما السّلام مریض شدند. جدّشان رسول اکرم و وجوه عرب به عیادت آمدند و گفتند به أمیرالمؤمنین: ”یا أبا الحَسَنِ! لَو نَذَرتَ عَلَى وَلَدَیک.“ حضرت نذر فرمود که اگر خدا شفا دهد آنان را، سه روز روزه بگیرد، و هم‌چنین فاطمه نذر کرد، و هم‌چنین فضّه نذر کرد. و آنها خوب شدند و شفا یافتند در حالی‌که از خوراک در نزد آنان هیچ نبود.

     حضرت امیر سه من جو از یهودى قرض کرد ـ و در روایت دیگر تا آنکه براى او پشم ببافد ـ جو را نزد فاطمه آورد، یک منِ آن را آسیا کرد و نان پخت، و هنگامى که نماز مغرب را بجاى آوردند نان را در پیش آنان گذارد که ناگهان مسکینى درب خانه آواز برآورد:

     ”السّلامُ عَلَیکُم یا أهلَ بَیتِ مُحَمَّدٍ! أنا مِسکِینٌ مِن مَساکینِ المُسلِمینَ، أطعِمُونِى مِمّا تَأکُلُونَ أطعَمَکُمُ اللهُ عَلَى مَوائِدِ الجَنَّة.“4

     على سهمیه خود را داد، و فاطمه داد و فضّه نیز داد؛ چیزى نخوردند مگر آب. و در بعضى از روایات حسنین نیز چیزى نخوردند و دادند.

     چون روز دوّم شد فاطمه یک من از جو برداشت، آرد و خمیر نموده نان پخت و شبانگاه نزد على گذارد، فَإذا یَتیمٌ بِالبابِ یَستَطعِمُ و یَقولُ:

     ”السّلامُ عَلَیکُم یا أهلَ بَیتِ مُحَمَّدٍ! أنا یَتیمٌ مِن یَتامَى المُسلِمِینَ، أطعِمُونِى أطعَمَکُمُ اللهُ عَلَى مَوائِدِ الجَنَّة.“5

     همگى نان‌هاى خود را بدان یتیم سپردند، فلَم یَذوقُوا إلّا الماء.6

     چون روز سوّم فرا رسید بقیّه را حضرت فاطمه علیها السّلام آرد نموده نان پخت. هنگام شب اسیرى به پشت در آمد و فریاد برداشت:

     ”أنا أسِیرٌ مِن أُسَراءِ المُشرِکینَ، السّلامُ عَلَیکُم یا أهلَ بَیتِ مُحَمَّدٍ! تَأسِرُونَنا و تَشُدُّونَنا و لا تُطعِمُونَنا.“7

     همگى سهام خود را از قرص‌هاى جو دادند و چیزى جز آب نچشیدند.

     چون روز چهارم رسید و نذرهاى خود را ادا کرده بود، حضرت أمیرالمؤمنین به خدمت رسول اکرم آمد و با خود حسن و حسین را بردند. و در آن دو نور دیده، اثر ضعف بود؛ پس پیغمبر گریه کرد و جبرائیل سوره هل أتى نازل فرمود درباره آنها.8

     1) سوره الإنسان (76) صدر آیه 5.

     2) سوره الإنسان (76) ذیل آیه 22.

     3) تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 209.

     4) [سلام بر شما اى اهل بیت محمّد! من مسکینى از مساکین مسلمین هستم. از آنچه مى‏خورید مرا نیز اطعام کنید، خدا شما را از غذاهاى بهشت اطعام کند. مترجم]

     5) [در این هنگام یتیمى مقابل درب منزل آمده و طلب طعام نمود درحالى‌که مى‏گفت:

     ”سلام بر شما اى اهل بیت محمّد! من یتیمى از ایتام مسلمین هستم. مرا اطعام کنید، خدا شما را از غذاهاى بهشت اطعام کند.“ مترجم]

     6) [و چیزى غیر از آب تناول ننمودند. مترجم]

     7) [من اسیرى از اسراء مشرکین هستم. سلام بر شما اى اهل بیت محمّد! شما ما را اسیر مى‏کنید و ما را در بند مى‏کنید و غذا نمى‏دهید؟! مترجم]

     8) تفسیر المیزان، ج 20، ص 132؛ تفسیر فرات کوفى، ص 521؛ تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 471 و 474.» ـ پایان متن منقول از أنوار الملکوت. [↑](#footnote-ref-393)
394. ـ بحار الأنوار، ج 42، ص 290؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌هاى علاّمه طهرانى، ص 589:

     «در این روز دور خانه أمیرالمؤمنین خیلى جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روى‌آور مى‏شوند و همه یکسره دور خانه أمیرالمؤمنین، و دو تقاضا دارند: یکى ملاقات أمیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن‌ملجم. فریاد مى‏زنند: بدهید به دست ما، ما انتقام بگیریم!

     و ابن‌ملجم به دستور أمیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‏اند او را [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-394)
395. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بکشند و قصاص کنند؛ فرموده‏اند:

     ”اى حسن جان! اگر من از این ضربت رهایى یافتم و بهبود حاصل شد، خودم مى‏دانم و او، اگر بخواهم قصاص مى‏کنم و اگر بخواهم عفو مى‏کنم، و البتّه عفو مى‏کنم؛ و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولىّ‏دم من هستى، مى‏خواهى قصاص کنى مى‏خواهى عفو کنى، و خدا عفو کنندگان را دوست دارد.“\*

     لذا در زمان حیات أمیرالمؤمنین کسى جرأت ندارد ابن‌ملجم را بکشد؛ آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شدند فریاد مى‏زنند که ابن‌ملجم را مى‏خواهند.

     حضرت امام حسن علیه السّلام درب را باز کرد و چندین مرتبه پیغام أمیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن‌ملجم تا زمانى که أمیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمى‏شود؛ ولى مى‏خواهند ملاقات کنند.

     درب خانه أمیرالمؤمنین تا دیروز باز بود و مردم هر کس که مى‏خواست آزادانه مى‏آمد و حضرت را ملاقات مى‏کرد، ولى از امروز صبح دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمى‏دادند. حال حضرت ساعت به ساعت سنگین‏تر مى‏شد و تحمّل ملاقات نداشتند.

     أصبغ بن نُباته مى‏گوید: با حارث همدانى و سُویدِ بنِ غَفَلة و جماعتى دیگر از اصحاب دور خانه أمیرالمؤمنین جمع بودیم و مى‏خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر أمیرالمؤمنین را ببینیم. (اینها از اصحاب بزرگ أمیرالمؤمنین هستند؛ أصبغ بن نُباته از شیعیان خالص و از روات احادیث و از فقها است.) یک مرتبه دیدیم صداى شیون از میان خانه أمیرالمؤمنین بلند شد. مردمى که بیرون درب بودند آنها هم همه صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

     حضرت امام حسن علیه‏السّلام درب را باز کرد، گفت: ”اى مردم متفرّق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و دیگر اجازه ملاقات ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرّق شوید.“

     همه مردم رفتند ولى من نرفتم. یک ساعت درنگ کردم، صداى گریه و ناله بلند شد، من هم بلند گریه کرده بودم.

     حضرت امام حسن آمد گفت: ”اى أصبغ چرا نرفتى؟ مگر پدرم پیغام نداد که بروى؟“

     گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایى رفتن ندارد؛ تا امام خود را نبینم کجا بروم؟

     حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: ”بیا!“

     من وارد شدم دیدم أمیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‏هایى تکیه داده‌اند و یک دستمال زردى بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روى پاهاى آن [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-395)
396. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت و مى‏گریستم.

     آقا فرمود: ”اى أصبغ برخیز، برخیز! چرا چنین مى‏کنى؟! من راه بهشت در پیش دارم. چرا گریه مى‏کنى؟!“

     گفتم: مى‏دانم ـ اى امام من ـ شما راه بهشت در پیش دارى، من بر بدبختى خود و بر تنهایى خود و بر فراق شما گریه مى‏کنم.

     آقا رو کرد به من، فرمود: ”مى‏خواهى لابدّ براى تو حدیثى بگویم؟“

     عرض کردم که: براى همین جهت آمده‏ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

     أمیرالمؤمنین فرمود: در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود: اى على، برو در مسجد و اعلان کن: الصّلاة جامعة [تا] مردم جمع بشوند، و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

     ألا مَن عَقَّ والِدَیهِ فلَعنَةُ اللهِ علَیه! ألا مَن أبَقَ مِن مَوالیهِ فلَعنَةُ اللهِ علَیه! ألا مَن ظَلَمَ أجِیرًا أُجرَتَهُ فلَعنَةُ اللهِ عَلَیه!

     ”آگاه باشید اى مردم! کسى که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضى بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسى که از دست مولاى خود بگریزد لعنت خدا بر اوست! کسى که اجرت اجیرى را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!“

     من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصّلاة جامعة! مردم جمع شدند، رفتم بر بالاى منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

     یکى از بین جمعیّت برخاست و گفت: یا على! مقصود از این جملات چیست؟ شرحى براى ما بکن. من هیچ نگفتم. برگشتم خدمت رسول خدا، عرض کردم: یا رسول الله، جانم فدایت! من پیغام‏ شما را به مردم رساندم ولى یکى از جمعیّت برخاست و از من تقاضاى شرح کرد و چون از شما نپرسیده بودم چیزى نگفتم.

     بعد أمیرالمؤمنین رو مى‏کند به أصبغ مى‏گوید: اى أصبغ، دستت را بده! أصبغ دستش را مى‏دهد. بعد گفتند: این انگشتت را بیاور. انگشت أصبغ را أمیرالمؤمنین گرفتند و گفتند: همین‌طورى که من الآن انگشت تو را گرفتم پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

     ”اى على، من و تو دو پدر این امّت هستیم، کسى که ما را عاقّ کند و نافرمانى کند از رحمت خدا دور است! اى على، ما موالى این امّت هستیم، کسى که از سنّت ما بگریزد از رحمت خدا دور است! اى على، ما اجیر این امّت هستیم، کسى که مزد ما را ندهد به نافرمانى خدا، او از رحمت خدا دور است!“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-396)
397. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] این جملات را أمیرالمؤمنین فرمودند و بعد بی‌هوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‏اى اثر کرده بود که حضرت گاهى اوقات ران راستشان را بالا مى‏آوردند مى‏گذاشتند زمین، بعضى اوقات ران چپ؛ در همان حال بی‌هوشى.

     من نشسته بودم باز أمیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: ”اى أصبغ، نشسته‏اى؟!“

     گفتم: جانم فدایت، بلى.

     گفتند: ”مى‏خواهى یک روایت دیگر برایت بگویم؟“

     عرض کردم: بفرمایید.

     أمیرالمؤمنین فرمود: یک روزى من خیلى اوقاتم تلخ بود (از شدائد و مصیبات این منافقین امّت و کارشکنى‏ها و اینها) غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه باغ‏هاى مدینه مى‏رفتم، پیغمبر به من برخورد کردند، گفتند: یا على چرا اینقدر غمگینى؟ تمام وجودت را غم گرفته!

     گفتم: یا رسول الله، مگر نمى‏دانى؟

     پیغمبر فرمودند که: مى‏خواهى حالا برایت یک حدیث بگویم از این غم بیرون بیایى و دیگر تو را غم نگیرد؟

     عرض کردم: جُعلتُ فِداک بفرمایید.

     پیغمبر فرمودند: اى على! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامى به تو در روز قیامت عنایت مى‏کند که به کسى عنایت نکرده. منبرى مى‏گذارند در محشر به نام ”منبرُ الوسیلة“ و من در بالاى آن منبر در پلّه هزارمین مى‏نشینم و تو یک پلّه از من پایین‏تر مى‏نشینى و لواى حمد را جبرائیل به دست من مى‏دهد، من به دست تو مى‏دهم. آن‌وقت یک پلّه پایین‏تر ”رضوان“ خازن بهشت، و یک پلّه پایین‏تر ”مالک“ خازن جهنّم است، و بعد تمام خلائق من الأوّلین و الآخرین از سُعدا و أشقیاء و حتّى از اولیاء خدا و صالحین و پیغمبران هم روى این درجات منبر قرار مى‏گیرند، و تمام امّت‏ها در صحراى محشر.

     ”رضوان“ خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‏تر نشسته رو مى‏کند به تمام اهل محشر مى‏گوید: اى اهل محشر! اگر مرا مى‏شناسید که مى‏شناسید، اگر نه من خودم را معرّفى مى‏کنم، من خازن بهشتم! خداوند کلیدهاى بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزّمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان على.

     بعد ”مالک“ خازن جهنّم (مالک جهنّم) مى‏گوید: اى اهل محشر! هر که مرا مى‏شناسد مى‏شناسد، اگر نمى‏شناسد من خودم را معرّفى مى‏کنم، من مالک [خازن] جهنّم هستم! خداوند علىّ أعلى مرا امر کرده که کلیدهاى جهنّم را به پیغمبر آخرالزّمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-397)
398. من امر فرمود که بینداز در دامان على.

     یا على! در روز قیامت کلیدهاى بهشت و جهنّم در دامن تو انداخته مى‏شود، و جهنّم و بهشت بر اساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبّتِ تو قسمت مى‏شود. هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت، و هر کس دور است اهل جهنّم است. و این میزانى است که خداوند علىّ أعلى به تو عنایت کرده [است].

     آن‌وقت یا على من بر مى‏خیزم، تو هم برمى‏خیزى، من دست مى‏زنم به [دامن] عرش پروردگار، (به عرش رحمت) تو دست مى‏زنى به کمربند من، اهل بیت تو دست مى‏زنند به کمربند تو، و شیعیان همه دست مى‏زنند به کمربند اهل بیت.

     عرض کردم: یا رسول الله! آن‌وقت همه به بهشت مى‏روند؟!

     سه مرتبه پیغمبر فرمود: ”إى و ربِّ الکعبة!“ بله، آن‌وقت همه به بهشت مى‏روند.“ تمام این جمعیّت و شیعیان و محبّین که دست زده‏اند به دامان اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت مى‏روند به لطف خدا.

     این آخرین جمل أمیرالمؤمنین از حدیثى بود که براى من بیان فرمود.\*\*

     باز أمیرالمؤمنین بی‌هوش شد؛ چند لحظه‏اى دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه السّلام یک کاسۀ شیرى براى أمیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان مى‏لرزید؛ یک جرعه خوردند بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

     ”این شیر را ببر براى اسیر خود، این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید، بر من یک ضربت زده فقط مى‏توانید بر او یک ضربت بزنید، مبادا او را مُثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)، مبادا او را آتش بزنید. شنیدم از حبیب خود پیغمبر که مى‏فرمود: خدا مُثله را مکروه دارد و مبغوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده‏اى.\*\*\* اى حسن! از آنچه مى‏خورى به آن بخوران، و از آنچه مى‏آشامى به او بیاشام.“

     حضرت امام حسن عرض مى‏کند: پدرجان! این ملعون، أشقى‌الآخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را مصیبت‌زده کرد، و خانه‏هاى کوفه را یتیم کرد، و بچّه‏هاى یتیم و زنان بیوه را دربدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بَرِ ما کرد، و تو دائماً بر او سفارش مى‏کنى؟!

     حضرت فرمود:

     ”اى حسن جانم! مگر نمى‏دانى ما خاندان رحمتیم؟! ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم.“

     سیّدالشّهداء علیه السّلام که مانند ابر بهارى گریه مى‏کرد و چشمانش از شدّت گریه مجروح شده بود، اشک‏هاى آن حضرت بر صورت أمیرالمؤمنین‏ ریخت؛ آقا چشم‏هاى خود را باز کرد، فرمود:

     ”اى حسین! به حقّ من بر تو گریه نکن، الآن در آسمان بودم دیدم گریه تو ملائکه را به گریه در آورده!“

     آن‌وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

     ”بزودى مى‏بینیم که این امّت کینه‏هاى دیرینه را از شما بگیرند و زیر شمشیر ستم شما را قطعه‌قطعه کنند، برشما باد به صبر و استقامت!“

     ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾.»

     \* بحار الأنوار، ج 42، ص 207.

     \*\*بحار الأنوار، ج 40، ص 44.

     \*\*\* بحار الأنوار، ج 42، ص 256. [↑](#footnote-ref-398)
399. ـ سوره البقرة (2) آیه 186. أنوار الملکوت، ج 2، ص 215:

     «و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس من به آنها نزدیکم. اجابت می‌کنم دعای دعاکننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند. بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا (در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آن نفس دعا کردن آنهاست) و باید به من ایمان آورند، که امید است در این‌صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.» [↑](#footnote-ref-399)
400. ـ سوره النّحل (16) آیه 53. ترجمه:

     «و آنچه از نعمت‌ها با شماست، از جانب خداوند است؛ آنگاه چون ضرر و آسیبى به شما رسد صدای خود را به سوى او بلند کرده و استغاثه می‌کنید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-400)
401. ـ سوره الرّوم (30) آیه 33. ترجمه:

     «و چون مردم را ضرر و زیانى رسد، پروردگار خود را درحالى‌که به سوی او انابه و رجوع مى‏کنند، مى‏خوانند، و آنگاه که از جانب خود رحمتى به آنان چشانید، به ناگاه دسته‏اى از ایشان به پروردگارشان شرک مى‏آورند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-401)
402. ـ سوره العنکبوت (29) آیه 65. افق وحی، ص 26:

     «این مردم چنین‏اند که هرگاه بر کشتى سوار شوند (و در دل دریاها به حرکت درآیند) خدا را با تمام وجود و خالصانه مى‏خوانند (و از او براى رسیدن به مقصد استمداد مى‏نمایند) و آنگاه که به سلامت به خشکى رسیدند (به تمام آن خواست‌ها و حالات و توجّهات پشت‌پا زده) یکسره به خدا شرک مى‏آورند (تو گوئى اصلاً خدائى و نیروى لایزالى و حقیقت غیبى وجود نداشته است‏).» [↑](#footnote-ref-402)
403. ـ الکافی، ج 2، ص 470. ترجمه:

     «از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده است که آن حضرت به علاء بن کامل فرمود: ”بر تو باد به دعاء؛ زیرا که دعا شفاء هر دردى است‏.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-403)
404. ـ عدّة الداعی، ص 29. ترجمه:

     «و نیز از حضرت امام صادق علیه السّلام است که فرمود: ”هر که از فضل خداى عزّوجلّ درخواست نکند فقیر و نیازمند گردد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-404)
405. ـ الکافی، ج 2، ص 475. أنوار الملکوت، ج 2، ص 374، تعلیقه:

     «[فرمود: قسم به خدا در هیچ موردى بنده در درخواست خود از خداوند اصرار نمى‏ورزد مگر اینکه خداوند درخواست او را اجابت مى‏کند. مترجم‏]» [↑](#footnote-ref-405)
406. ـ مثنوی معنوی، ص 322. در نسخه نیکلسون، چاپ دهم (1384) نشر علم، چنین آمده است:

     سایه حق بر سر بنده بود \*\*\* عاقبت جوینده یابنده بود

     گفت پیغمبر که چون کوبی دری \*\*\* عاقبت زان در برون آید سری

     چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک \*\*\* عاقبت اندر رسی در آب پاک [↑](#footnote-ref-406)
407. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 171. ترجمه:

     «ایمانتان را با صدقه دادن تدبیر و حفظ نمایید، و اموالتان را با زکات دادن در حصن و پناه درآورید، و امواج بلا و گرفتاری‌هاى پى در پى را با دعاء دفع نمایید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-407)
408. ـ مجموعۀ ورام، ج 1، ص 39؛ بحار الأنوار، ج 90، ص 325:

     «عَن علیٍّ علیه السّلام: قُلتُ: اَللَهمّ لا تُحْوِجْنِی إلَى أحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ! فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”یا عَلِیُّ لا تَقُولَنَّ هَکَذا، فَلَیْسَ مِنْ أحَدٍ إلّا و هُوَ مُحْتاجٌ إلَى النّاسِ.“ قالَ: فَقُلْتُ: کَیْفَ یا رَسُولَ اللهِ؟! قالَ: ”قُلِ: اَللَهمّ لا تُحْوِجْنِی إلَى شِرارِ خَلْقِکَ!“ قُلْتُ: یا رَسُولَ اللهِ، و مَنْ شِرارُ خَلْقِهِ؟ قالَ: ”الّذینَ إذا أُعْطُوا مَنَعُوا و إذا مُنِعُوا عابُوا.“» [↑](#footnote-ref-408)
409. ـ الجواهر السنیّة، ص 679:

     «عن علي‏ بن سالم قال: سَمِعتُ أباعبدالله عَلیه السّلامُ یَقولُ‏: إنّ اللهَ تَعالَى یَقولُ: ”و عِزَّتی و جَلالی لا أُجیبُ دَعوَةَ مَظلومٍ دَعانِی فی مَظلَمَةٍ و لأحَدٍ عِندَهُ مِثلُ تِلکَ المَظلَمَةِ.“» [↑](#footnote-ref-409)
410. ـ‌ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این بحث رجوع شود به: أنوار الملکوت، ج 2 ص 360 إلی 365، ذیل «شرط پنجم استجابت دعا». [↑](#footnote-ref-410)
411. ـ الکافی، ج 2، ص 479، بابُ الرَّغبَةِ و الرَّهبَةِ و التَّضَرُّعِ و التَّبَتُّلِ و الابتِهالِ و الاستِعاذَةِ و المَسألَة. [↑](#footnote-ref-411)
412. ـ المصباح، ص 556، دعاء أمیر‌المؤمنین لیلةَ نصفِ شعبانَ المسمّیٰ بدعاء کمیل. ترجمه:

     «ای سیّد و آقای من! پس از تو مسألت می‌نمایم که اعمال و افعال زشت من حاجب و مانع دعایم از تو نشود، و مرا به امور پنهانی که فقط تو بر آن آگاهی از اسرار من، مفتضح و رسوا نگردانی، و در عقوبت من به جهت آنچه که در خلوت خود انجام دادم از بدی اعمال و بی‏ادبی‏ام و دوام تقصیرم و جهالتم و زیادی شهواتم و غفلتم، تعجیل و شتاب نفرمایی!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-412)
413. ـ المصباح، ص 557، دعاء أمیرالمؤمنین لیلةَ نصفِ شعبانَ المسمی بدعاء کمیل. ترجمه:

     «اى معبود من و اى سیّد و آقاى من و اى پروردگارم! آیا تو در خود چنین می‌یابی که مرا به آتش دوزخ عذاب کنى، بعد از رسیدن به وحدانیّت و یگانگی تو و بعد از آنکه قلبم بر نور معرفت تو گرد آمده و زبانم به ذکر تو گویا شده و خمیر و باطنم به محبّت تو گره خورده و بعد از اعتراف صادقانه‏ام و دعای خاضعانه‏ام به مقام ربوبیّت تو؟!

     هیهات! تو کریم‏تر از آنی که کسی را که خود پرورش داده‏اى ضایع گردانی، یا کسی را که خود نزدیکش کرده‏اى دور گردانی، یا کسی را که خود پناه داده‏اى برانی، یا کسی را که خود کفایت کرده‏اى و مورد رحمت خویش قرار داده‏اى، تسلیم بلایا و شدائد کنی.

     و کاش می‌دانستم ـ ای آقا و معبود و مولایم ـ آیا آتش دوزخ را بر چهره‌هایى که برای عظمت و ابّهت تو به سجده روی خاک افتاده و بر زبان‌هایى که از روی صدق به توحید و یگانگیت گویا شده و به شُکرت تو را مدح و ستایش نموده و بر قلب‌هایى که از روی یقین به مقام الهیّت تو اعتراف کرده و ضمائر و سرائری که علم و معرفت تو آنها را فراگرفته تا به جایی که در برابرت خاشع گشته و بر اعضاء و جوارحی که از روی طوع و رغبت به مکان‌های عبادتت شتافته و با حال اذعان و اعتراف به گناه جویای مغفرت تو شده، مسلّط می‌گردانی؟! هرگز چنین گمانی به تو راه ندارد و از فضل تو چنین خبری به ما نرسیده! ای کسی که متّصف به کرم هستی و ای پروردگار من!

     و تو ضعف و ناتوانی مرا در مقابل اندکی از بلایا و شدائد دنیا و عقوبت‌هاى ناچیز آن و مکاره و ناملایماتی که بر اهل آن می‌رسد، می‌دانی؛ در صورتی که این بلا و مکروهی است که مکث و درنگش کم و بقاء و دوام آن ناچیز و مدّتش کوتاه است. پس چگونه تاب تحمّل بلای آخرت و آن ناملایمات بزرگ آنجا را دارم در صورتی که آن بلا مدّتش طولانی و اقامت در آن دائمی است، و تخفیفی برای مبتلایان به آن نیست؛ زیرا آن بلا از غضب و انتقام و سخط تو سرچشمه گرفته، و آن‌هم چیزی است که آسمان‌ها و زمین تاب تحمّل آن را ندارد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-413)
414. ـ دیوان بابا افضل، ص 3. [↑](#footnote-ref-414)
415. ـ سوره النّساء (4) صدر آیه 59. امام شناسی، ج 2، 175:

     «(اى کسانى که ایمان آورده‏اید!) از خدا و رسول خدا و اولوا الامر اطاعت کنید.» [↑](#footnote-ref-415)
416. ـ أقرب الموارد: «البَطَل: الشجاعُ؛ سُمّی بذلک لِبُطلان الحیاةِ عند مُلاقاتِه.» [↑](#footnote-ref-416)
417. ـ مناقب آل ابی‌طالب علیه السّلام، ج 2، ص 208:

     «و لَمّا انصَرَفَت مِن عِندِ أبِی‌بَکرٍ أقبَلَت عَلَى أمیرِالمُؤمِنینَ علیه السّلام، فَقالَت لَهُ: ”یا ابنَ أبِی‌طالِبٍ! اشْتَمَلتَ شِملَةَ الجَنِینِ، و قَعَدتَ حُجرَةَ الظَّنینِ، نَقَضتَ قادِمَةَ الأجدَل ...‏ .“» [↑](#footnote-ref-417)
418. ـ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 11، ص 113:

     «إنَّ فاطمةَ عَلَیها السَّلامُ حَرَّضَتهُ یَومًا عَلى النُّهُوضِ و الوُثوبِ، فَسَمِعَ صَوتَ المُؤَذِّنِ: أشهَدُ أنَّ مُحَمَّدًا رَسولُ الله، فَقالَ لها: ”أ یَسُرُّکِ زَوالُ هذا النّداء مِنَ الارضِ؟!“ قالت: لا. قال: ”فَإنَّهُ ما أقُولُ لَک‏.“» [↑](#footnote-ref-418)
419. ـ امام شناسى، ج ‏8، ص 126:

     «در اینجا می‌بینیم که آن حضرت با وجود وصول به علم مکنون و بحر ژرف دانش الهی، اشاره به حرص بر خلافت می‌کند که کوتاه نظران، بدون توجّه به حقیقت و واقعیّت آن، او را متّهم می‌دارند. و در خطبه شِقشِقیّه به طور وضوح که جریان را نقل مى‏کند، سوگند به خداوند ـ که شکافنده حَبّ و دانه، و زنده‌کننده جان و روح است ـ یاد مى‏کند که قبول خلافت فقط و فقط براى دفع ظلم و سرکوبى ستمگران و رسیدگى به مظلومان و فقرا و ضعفا و گرسنگان و احقاق حقوق حقه مردم بوده است. از مضامین این خطبه پیداست که آن را پس از وقایع خلفاى ثلاثه و در ایّام خلافت خود بیان کرده‏اند:

     أما و اللهِ لَقَد تَقَمَّصَها ابنُ أبِى‌قُحافَة و إنَّهُ لَیَعلَمُ أنَّ مَحَلِّى مِنها مَحَلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحىَ؛ یَنحِدَرُ عَنىِّ السَّیلُ، و لا یَرقَى إلَىَّ الطَّیرُ. فَسَدَلتُ دُوَنَها ثُوبًا و طَوِیتُ عَنها کَشحًا، و طَفِقتُ أرتَئى بَینَ أن أصُولَ بِیَدٍ جَذّاءَ أو أصبِرَ عَلَى طَخیَةٍ عَمیاءَ یَهرَمُ فیها الکَبیرُ، و یَشِیبُ فیها الصَّغِیرُ، و یَکدَحُ فیها مؤمِنٌ حَتَّى یَلقَى رَبَّهُ؛ فَرَأیتُ أنَّ الصَّبرَ عَلَى هاتا أحجَى. فَصَبَرتُ و فِى العَینِ قَذىً و فِى الحَلقِ شَجًى. أرىَ تُراثى نَهبًا؛ حَتّى مَضَى الأوَّلُ لِسَبِیِلِهِ، فَأدلَى بِها الَى ابنِ الخَطّابِ بَعدَهُ. (ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَولِ الأعشَى): [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-419)
420. [ادامه در صفحه بعد] شَتّانَ ما یَومِى عَلَى کُورِها \*\*\* و یَومُ حَیّانَ أخِى جابِرِ

     فَیا عَجَبًا بَینا هُوَ یَستَقیِلُها فى حَیاتِهِ إذ عَقَدَها لِآخَرَ بَعدَ وفاته ـ لَشَدَّ ما تَشَطَّرا ضَرعَیها ـ فَصَیَّرَها فى حَوزَةٍ خَشناءَ یَغلُظُ کَلامُها، و یَخشُنُ مَسُّها، و یَکثُرُ الِعثارُ فیها و الاعتِذارُ مِنها. فَصاحِبُها کَراکِبِ الصَّعبَة إن أشنَقَ لَها خَرَمَ، و إن أسلَسَ لَها تَقَحَّمَ. فَمُنِىَ النّاسُ لَعَمرُ اللهِ بِخَبطٍ و شِماسٍ و تَلَوُّنٍ و اعتِراضٍ.

     فَصَبَرتُ عَلَى طُولِ المُدَّة و شِدَّة المِحنَة حَتىَّ إذا مَضَى لِسَبیله، جَعَلَها فى جَماعَةٍ زَعَمَ أنِّى أحَدُهُم. فَیا لَلهِ و لِلشُّورَى! مَتَى اعتَرَضَ الرَّیبُ فِىَّ مَعَ الأوَّلِ مِنهُم حَتَّى صِرتُ أقرَنُ إلَى هَذِهِ النَّظائِرِ؛ لَکِنِّى أسفَفتُ إذا أسَفُّوا و طِرتُ إذا طارُوا.

     فَصَغَى رَجُلٌ مِنهُم لِضِغنِهِ، و مالَ الأخَرُ لِصِهرِه، مَعَ هَنٍ وَ هَنٍ. إلَى أن قامَ ثالِثُ القَومِ نافِجًا حِضنَیهِ بَینَ نَثِیلِهِ و مُعتَلَفِهِ، و قامَ مَعَهُ بِنُو أبِیِه یَخضِمُونَ مالَ اللهِ خَضمَة الإبِلِ نِبتَةَ الرَّبیعِ؛ إلَى أنِ انتَکَثَ [علیه] فَتلُهُ، و أجهَزَ عَلَیهِ عَمَلُهُ، و کَبَت بِهِ بِطنَتُهُ.

     فَما راعَنِى إلّا و النّاسُ کَعُرفِ الضَّبُعِ إلَىَّ، یَنثالُونَ عَلَىَّ مِن کُلِّ جانِبٍ؛ حَتَّى لَقَد وُطِئَ الحَسَنانِ و شُقَّ عِطفاىَ، مُجتَمِعِینَ حَولى کَرَبیضَةِ الغنَم. فَلَمّا نَهَضتُ بِالأمرِ نَکَثَت طَآئِفَةٌ و مَرَقَت أُخرَى و قَسَطَ آخَرُونَ؛ کَأنَهُّم لَم یَسمَعُوا کَلامَ اللهِ حَیثُ یَقُولُ:

     ﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗا وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾.1

     بَلَى و الله لَقَد سَمِعُوها و وَعَوها و لَکِنَّهُم حَلِیَتِ الدُّنیا فِى أعیُنِهِم و راقَهُم زِبرِجُها. أما و الذَّى فَلَقَ الحَبَّة و بَرَأ النّسَمَة لَولا حُضُورُ الحاضِرِ، و قِیامُ الحُجَّة بِوُجُودِ النّاصِرِ، و ما أخَذَ اللهُ عَلَى العُلَماءِ أن لا یُقارُّوا عَلىَ کِظَّة ظالِمٍ و لا سَغَبِ مَظلُومٍ لَألقَیتُ حَبلَها عَلَى غارِبِها، و لَسَقَیتُ آخِرَها بِکَأسِ أوَّلهِا، و لَألفَیتُم دُنیاکُم هَذِهِ أزهَدَ عِندى مِن عَفطَة عَنزٍ!

     (قالُوا): و قامَ إلَیهِ رَجُلٌ مِن أهلِ السَّوادِ عِندَ بُلُوغِهِ إلَى هَذا المَوضِعِ مِن خُطبَتِهِ فَناوَلَهُ کِتابًا فَأقبَلَ یَنظُرُ فیِه.

     قالَ ابنُ‌عَبّاسٍ ـ رَضِىَ اللهُ عَنهُما ـ : یا أمیرالمؤمنین لَو اطَّرَدتَ خُطبَتَکَ مِن حَیثُ أفضَیتَ! فَقالَ: هَیهاتَ یا بنَ عَبّاسٍ! تِلکَ شِقشِقَة هَدَرَت ثُمَ قَرَّت!

     قالَ ابنُ‌عَبّاسٍ: فَو اللهِ ما أسِفتُ عَلَى کَلامٍ قَطُّ کَأسَفِى عَلىَ هَذا الکَلامُ أن لا یَکُونَ أمیرالمؤمنین علیه السّلام بَلَغَ مِنهُ حَیثُ أرادَ.2 [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-420)
421. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”آگاه باشید که: أبو‌بکر پسر أبو‌قحافه، جامه امارت را پوشید و خلعت امامت را در بر کرد، درحالى‌که به خوبى مى‏دانست: نسبت و منزله من براى خلافت، نسبت و منزله قطب آسیاست براى آسیا که مدار گردش آسیا به آن محور است، و در صورت فقدان محور و قطب آن، آسیا جز سنگ گران و بى خاصیّت چیزى نیست. علوم و معارف و فیض الهى به تمام امّت و افراد بشر در آئین اسلام از فراز کوه و قلّۀ وجود دانش من همچون سیل سرازیر مى‏شود و از بلندى به نشیب مى‏ریزد، و هیچ مرغ و پرنده بلند پروازى نمى‏تواند در اوج حرکت خود به کهکشان رفیع من برسد و خود را هم‌میزان و هم‌افق من قلمداد کند.

     چون أبوبکر را ملبّس به لباس خلافت دیدم، جامه خلافت را انداختم و پهلوى خود را از قبول آن تهى کردم، و در اندیشه و تفکر فرو رفتم که: آیا آماده براى حمله و غلبه بر خصم، با دست بریده و قطع شده گردم، و مطالبه حقّ خود را که حقّ جمیع امّت اسلام و تمام افراد بشر است بکنم؟ و یا اینکه شکیبائى را پیشه ساخته و برظلمت ابهام و کورى ضلالت صبر کنم؟ آن تاریکى و ظلمتى که بزرگان را پیر فرسوده و فرتوت مى‏نماید، و خردسالان را سپید موى مى‏کند، و مؤمن را در زندگى توأم با رنج و الَم مى‏اندازد تا عمرش را سپرى کرده رخت از جهان بربندد، و به ملاقات پروردگارش برسد.

     پس چون تأمّل کردم به این نتیجه رسیدم که صبر و شکیبائى بر این‌صورت دوّم عاقلانه‏تر است. فلهذا صبر را پیشه ساختم، درحالى‌که در چشمم خار خلیده و در گلویم استخوان گیر کرده بود.

     من میراث نبوّت رسول خدا را که به منصب امامت به من ارث رسیده بود تاراج شده یافتم؛ تا اینکه أبو‌بکر اوّلین غاصب خلافت، راه طىّ شده را به پایان رسانیده و درگذشت، و پس از خود خلافت را به عُمر بن خطّاب به عنوان پرداخت رشوه و اداى حقّ او که در گیرودار سقیفه و به روى کار آوردن او تلاش مى‏کرد، ادا کرد. (در اینجا أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام به شعر أعشَى شاعر به عنوان شاهد تمثّل جست):

     چقدر فرق و تفاوت است میان حالت من در آن روزى که بر سر کوهان شتر در گرماى هوا و تابش آفتاب طىّ طریق مى‏نمودم، و میان آن روزى که ندیم حیّان (برادر جابر) بودم، و غرق در ناز و نعمت بوده و در کمال آسایش مى‏زیستم.

     اى شگفتا که با وجود آنکه او در زمان حیات خود، فسخ بیعت خود را از مردم مى‏خواست (و أقِیلُونى أقِیلُونى فَلَستُ بِخَیرِکُم و عَلِىٌّ فیکُم3 سر مى‏داد) با وصیّت‏ خود، گره پیمان خلافت را بعد از مرگ خود براى عُمَر بست ـ سوگند که این دو نفر محکم و استوار دو پستان خلافت را بین خود قسمت کرده و هر کدام با قدرتى هر چه تمام‌تر آنچه توانستند شیر آن را دوشیدند ـ پس [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-421)
422. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خلافت را در زمین و محلّ سنگلاخ و ناهموارى قرار داد که سنگ قلوه‏هاى آن غلیظ و درشت بود، و دست زدن به آن زبر و خشن، و لغزش و خطایش بسیار، و اعتذار و عذر خواهیش فراوان.

     فعلیٰ‌هذا مصاحب و هم‌برخورد با این مرد خشن و غلیظُ‌القلب، همانند مرد سوار بر شتر سرکش بود که اگر زمام آن را به طرف خود مى‏کشید تا متعادل کند و تند نرود، بینیش پاره مى‏شد؛ و اگر او را آزاد و رها مى‏کرد، چنان تند مى‏رفت که یکباره خود و صاحبش را در مهلکه مى‏انداخت.

     سوگند به خدا که مردم در آن هنگام به اعوجاج و انحراف، و سرکشى و عدم تمکین، و تلوّن و دگرگونى، و حرکت و سیر در غیر راه مستقیم، مبتلا و گرفتار شدند.

     آرى، من با وجود طول مدّت، و شدّت محنت و سختى‏هاى وارده، صبر کردم تا اینکه او هم راهش را طىّ کرده و درگذشت، و خلافت را در میان جماعتى قرار داد که مى‏پنداشت: من هم یکى از آنها هستم.

     پس اى خداوند بیا و به فریاد ما برس از این مجالس شورائى که تشکیل مى‏شود! در آن شورائى که درباره من و اوّلین آنها أبوبکر شکّ آوردند و او را برگزیدند، و اینک در این شورا مرا نظیر و شبیه این اقران و نظائر (سَعد وقّاص، عبد الرّحمن بن عَوف، عُثمان بن عَفّان، زُبَیر بن عوام، طَلحه بن عُبید الله) دانستند. ولیکن من براى مصلحت اسلام و مسلمین در همه مراحل در بلندیها و سرازیرها با ایشان هم آهنگى کردم، و همچون طائر و پرنده‏اى همین‌که مى‏خواستند خود را به زمین نزدیک کنند، نزدیک مى‏شدم، و چون به هوا پرواز مى‏کردند من هم پرواز مى‏کردم.

     تا اینکه یکى از آنها (سعد وقّاص) از روى حسد و کینه‏اى که داشت از من اعراض کرد، و دیگرى (عبدالرّحمن) به جهت دامادى و خویشاوندى با عثمان به او میل کرد؛ با فلان و فلان مرد زشت صفت (طلحه و زبیر). تا اینکه بالأخره سومین از خلفاى غاصب (عثمان) به خلافت برخاست، درحالى‌که از شدّت فخریّه و مباهاتِ باطل، باد در زیر بغل و شکم خود انداخته و دو پهلوى خود را از باد پر کرده بود، و همىّ و غمىّ جز اداره کردن مجراى خوراک خود از توبره تا موضع تغوّط را نداشت، و در میان سرگین و چراگاه خود مى‏خزید.

     و با او فرزندان پدرش همدست و همداستان شده و براى خوردن مال خدا همچون جویدن شتر با دندان‏هاى آسیا و کرسى خود علف بهارى را، قیام کردند؛ تا اینکه بالنتّیجه ریسمان تابیده‏اش باز شد، و کردارش باعث کشته شدنش شد، و پر خورى‏اش او را به رو درانداخت.

     و هیچ از عدم پذیرفتن خلافت و امارت مرا نگران و بیمناک ننمود، مگر اینکه دیدم تمام طبقاتِ مردم چنان اطراف من جمع شدند و به من روى آوردند همچون یال‏هاى کفتار که بر دوشش [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-422)
423. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مى‏ریزد، و از هر سو و جانب به من روى آورده، و دسته‏اى پس از دسته دیگر پشت سر هم مى‏آمده و ازدحام مى‏کردند؛ تا جائى که حسن و حسین در زیر دست و پا رفتند و دو پهلوى من آسیب دید، و مانند گله گوسفند در اطراف من جمع شدند.

     و چون من بیعت آنها را پذیرفته و ولایتشان را قبول کردم و براى اصلاح امور و حکومت آنها قیام کردم، گروهى از آنها بیعت شکستند، و گروهى از دین خارج شدند، و گروهى راه ظلم و عدوان را در پیش گرفتند. گویا نشنیده بودند کلام خدا را آنجا که مى‏فرماید:

     ما این خانه و سراى آخرت را قرار مى‏دهیم براى آن کسانى که در روى زمین راه عُلُوّ و سرکشى و فساد و فتنه‌جوئى را نمى‏پیمایند، و دار عاقبت براى پرهیزگاران است.

     آرى سوگند به خدا که این کلام خدا را شنیده بودند و علاوه بر شنیدن حفظ نیز کرده بودند، ولیکن دنیا به زینت‏هاى خود، در چشمان آنها جلوه کرد، و زُخرُف و زِبرِجِ دنیا ایشان را به اعجاب و شگفت درآورد.

     سوگند به آن خداوندى که دانه را شکافت و گیاه و درختان سرسبز را از آن بیرون آورد، و به آن خداوندى که روح و جان را بیافریده و خلق فرمود، اگر حاضران براى بیعت حضور بهم نمى‏رسانیدند و حجّت خداوند به وجود ناصران و کمک‌کاران تمام نمى‏شد، و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر پُرخورى و شکم‏پرستى ظالمان و برگرسنگى مظلومان، موافقت ننموده و آرام نگیرند، هرآینه ریسمانِ مرکب این ولایت و حکومت را رها کرده و به کاهل و گردنش مى‏انداختم، و با جام اوّلین آن آخرش را سیراب مى‏نمودم؛ آن‌وقت شما مى‏یافتید که این دنیا: دنیاى شما در نزد من از آب عطسه بینى بز ماده، پست‏تر است.

     (چنین گفته‏اند که): در این لحظه که خطبه أمیرالمؤمنین علیه السّلام بدینجا رسید، مردى از رعایاى عراق برخاست و نامه‏اى را به آن حضرت داد و حضرت به خواندن آن نامه متوّجه شد و به آن نظر مى‏نمود.

     ابن‌عبّاس گفت: یا أمیرالمؤمنین! ما در انتظاریم که این خطبه را تا اینجا که بیان کردى، تا به آخرش برسانى و دنباله‏اش را نیز بیان کنى! حضرت فرمود: هیهات اى پسر عبّاس! این سخن همانند شِقشِقِه‏اى4 بود که به واسطه هیجان صدا داده و سپس در جاى خود قرار گرفت.

     ابن‌عبّاس مى‏گوید: سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم بر قطع کلامى تأسّف نخوردم همانند تأسّف من بر قطع کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام که آن حضرت خطبه را به آنجا که مى‏خواست برساند نرسانید.“

     1) سوره القصص (28) آیه 83.

     2) نهج البلاغه، خطبه سوّم، و این خطبه را نیز استاد و شیخ سیّد رضى: شیخ مفید بتمامه و کماله در ارشاد، طبع سنگى، ص 159 و 160، و نیر مرحوم صدوق در معانى الأخبار، ص 360 ـ 362 ذکر کرده‏اند.

     3) گفتار أبوبکر است که: در مشکلات و وقایع حادثه مى‏گفت: ”بیعت مرا بردارید، بیعت مرا بردارید! من بهترین شما نیستم درحالى‌که على در میان شما هست.“

     4) شتر در هنگام هیجان چیزى را شبیه به ریه از دهانش خارج مى‏کند که آن را شِقشِقَه نامند، و بعضى مى‏پندارند که آن، زبان اوست. و در وقت خارج کردن شقشقه، شتر صدائى مى‏کند که آن را هدیر نامند، و هَدَر البَعیرُ یعنى شتر در وقت بیرون کردن شقشقه صدا کرد. و در عبارت حضرت: ”تلک شِقشِقة هَدَرت“ نسبت هَدرت به شقشقه داده شده است از باب نسبت به آلت مجازاً؛ و در حقیقت تلک شقشقة هَدر البعیرُ بها بوده است. ثُمَّ فَرَّت یعنى سپس شتر شقشقه را فرو برد و هیجانش خوابید و شقشقه در محلّ خود قرار گرفت.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-423)
424. ـ امام شناسى، ج ‏2، ص 38:

     «جامع نهج البلاغه مرحوم سیّد رضى در مقدّمه‏اى که بر آن نوشته است گوید:

     از عجائب أمیرالمؤمنین علیه السّلام آن عجایبى که اختصاص به خود او داشته و هیچ کس نتوانسته است با او مشارکت کند آن است که: چون شخص متأمّل و متفکّر در کلمات آن حضرت راجع به زهد و موعظه و یادآورى خدا و منع از توجّه به دنیا و غیر خدا به دقّت بنگرد و تأمّل کند و از موقعیت آن حضرت با آن جلالت قدر و نفوذ قدرت و سیطره کلّیه بر امّت صرف نظر کند و به کلىّ شئون اجتماعى آن حضرت را از دل خارج کند، هیچ‌گونه شکّ و تردیدى براى او پیدا نمى‏شود که این مواعظ، کلام یک زاهد است که غیر از زهد بهره‏اى نداشته و به غیر از عبادت شغلى نداشته، همیشه سر خود را در خانه شکسته و بیغوله‏اى فرو برده یا در دامنه کوهى سکنى گزیده و با احدى رفت و آمد نداشته و غیر از حسّ خود و نفس خود چیزى را ندیده و برخورد نکرده است. و هیچ‌گاه نمى‏تواند باور کند که این مواعظ و زواجر، کلام کسى است که در دریاى جنگ فرو مى‏رفته است و پیوسته با شمشیر برّان گردن‏هاى رجال روزگار و گردن‌کشان را مى‏زده، شجاعان عالم را به خاک و خون مى‏کشیده و از دم شمشیرش خون مى‏چکیده است و در عین حال از تمام زهّاد روزگار زاهدتر و از ابدال این عالم بوده است. و این حقیقت از فضائل عجیب و اختصاصات لطیف آن حضرت است که بین اضداد جمع نموده و مشتّتات صفات و اخلاق را در نفس نفیس [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-424)
425. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خود تألیف و آشتى داده است. و من در بسیارى از اوقات با برادران دینى خود این قضیّه را گفته‏ام و آنها نیز در عجب فرو رفته‏اند، و واقعاً موضع عبرت و تفکّر است.1

     ابن أبى‌الحدید شافعى شارح معتزلى در ذیل کلام سیّد رضى گوید:

     أمیرالمؤمنین علیه السّلام داراى اخلاق متضادّ بوده‏اند. یکى همان که سیّد رضى ذکر کرد و واقعاً جاى شگفت است. زیرا آنچه بر مردان شجاع روزگار و اهل جرأت و اقدام در معارک و مغامِر غلبه دارد همانا قلب‏هاى قسىّ و بى‏باکى و جبروتیّت و سرکشى است، و آنچه بر مردان زاهد و تارک دنیا که دست از لذّات کشیده و به موعظۀ مردم و یادآورى آنان از مرگ و ترسانیدن آنها از معاد مشغول شده‏اند غلبه دارد همانا رقّت قلب و نرمى و نازکى خاطر و لطافت دل و فتور و ضعف طبع حیوانى است؛ و این دو صفت از حالات متضادّى هستند که در أمیرالمؤمنین علیه السّلام مجتمع بوده است.

     دیگر آنکه: آنچه بر افراد شجاع و خون‌ریز غلبه دارد همانا اخلاق سبعیّت و طبع‏هاى سرکش و غرائز و صفات وحشى است، و نیز آنچه بر اهل زُهد و صاحبان نصیحت و پند و اندرز به ترک دنیا و شهوات آن غلبه دارد همانا انقباض در اخلاق و گرفتگى چهره و رمیدن از مردم و استیحاش از آنان است؛ و أمیرالمؤمنین علیه السّلام از همه مردم شجاع‏تر و در راه خدا خون‌ریزتر و از همه زاهدتر و از لذّات دنیا کنارتر و از همه پند و موعظه‏اش به مرگ و فناى دنیا و عبرت از گذشتگان و احوال آنها بیشتر بود و سعى و اجتهادش در عبادت از همه فزون‏تر و کوشش او در ملاحظۀ آداب نفس بیشتر بود و با این حال اخلاقش از تمام اهل عالم لطیف‏تر و چهره‏اش بشّاش‏تر و صورتش نورانى‏تر و تبسم و لبخندش بیشتر بود. ابداً در آن حضرت انقباض چهره موحش یا خلق زننده یا گرفتگى و عبوست صورت یا غلظت و تندخوئى که نفس از آن متنفر گردد و دل از آن مکدر شود دیده نشد، تا به جائى که بر آن حضرت به ”دعابة: کثرت مزاح و شوخى“ خورده گرفتند و چون دستاویزى براى آنان پیدا نشد که بدان آن حضرت را طعن کنند و به عیب نسبت دهند براى دور نمودن مردم از آن حضرت به دُعابت و مزاح آن حضرت متوسّل شدند و گفتند: ”چون على مزاح مى‏کند قابل خلافت نیست“ و این از عجائب و غرائب لطیف او است.

     و دیگر آنکه: آنچه بر مردمان شریف و کسانى که از اهل بیت سیادت و ریاست هستند غلبه دارد آن است که داراى تکبّر و تبختر و بزرگ‌منشى و بلندپروازى هستند، خصوصاً اگر به شرافت نسبى آنها شرفى دیگر از جهات عدیده ضمیمه شود. و أمیرالمؤمنین علیه السّلام منبع و سرچشمه و معدن شرف بود، و در این معنى دوست و دشمن شکّ ندارند که بعد از رسول خدا، ابن‌عمّش صلوات الله علیه اشرف خلق خدا بوده و براى آن حضرت غیر از شرافت نسبى شرافت‏هاى دیگرى از جهات عدیده حاصل بود و در عین حال از تمام مردم [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-425)
426. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فروتنى و تواضعش نسبت به صغیر و کبیر بیشتر بود و نرم‏تر و ملایم‏تر بود و اخلاقش خوش‏تر و لطیف‏تر و به حقّ داناتر و از کبر و خودپسندى دورتر بود. و این حال آن حضرت بود در دو زمان: زمان خلافت؛ و زمان‏ قبل از خلافت؛ ریاست و امارت او را تغییر نداد و حکومت اخلاق او را عوض نکرد. چگونه ریاست اخلاق او را عوض کند، و همیشه او رئیس بود و چگونه امارت، سجیّۀ او را تغییر دهد و همیشه او امیر بود. او از خلافت شرافتى را اخذ ننمود و از آن زینتى به خود نگرفت بلکه چنان‌که ابوعبدالله احمد بن حنبل گفته است همان‌طور بود.

     شیخ ابوالفرج عبدالرَّحمن بن علىّ ابن الجَوزى در تاریخ معروف خود المنتظم گفته است:

     ”در محضر احمد بن حنبل از خلافت ابوبکر و على سخن گفتند و بسیار گفتند. سپس احمد سر خود را بلند نموده گفت: زیاد سخن گفتید، إنَّ عَلِیًّا لَم تَزِنهُ الخِلافَةُ و لکِنَّهُ زانَها: خلافت على را زینت نداد بلکه على خلافت را زینت داد. و این کلام بمفهومه دلالت دارد بر آنکه غیر على از خلافت زینت یافتند و نقصان خود را به خلافت تمام نمودند، و در على علیه السّلام نقص نبود تا آنکه محتاج شود به خلافت نقص خود را تتمیم کند؛ بلکه خلافت صاحب عیب و نقص بود و به ولایت على نقص خود را تمام کرد.“

     و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشندگان نفوس و ریختن خون غلبه دارد آن است که بسیار کم‌گذشت و بعیدالعفو هستند؛ چون داراى جگرهاى پر غیظ و غضب و دل‏هاى ملتهب و آتشین هستند و قواى غضبیّه در آنها شدید است. و امّا حال أمیرالمؤمنین علیه السّلام را در بسیارى خون‌ریزى و در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هواى نفس دانستى و دیدى چگونه در یوم جَمَل پس از فتح و پیروزى و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و کرامت و بزرگى به خرج داد.2

     و چه خوب ”مهیار“ راجع به آن حضرت سروده است‏:

     حَتّى إذا دارَت رَحى بَغیِهِم \*\* عَلَیهِم و سَبَقَ السَّیفُ العَذَل

     عاذُوا بِعَفوِ ماجِدٍ مُعَوَّدٍ \*\* لِلعَفوِ حَمّالٍ لَهُم عَلَى العِلَل

     فَنَجَّتِ البُقیا عَلَیهِم مَن نَجا \*\* و أکَلَ الحَدیدُ مِنهُم مَن أکَل

     أطَّت بِهِم أرحامُهُم فَلَم یُطِع \*\* ثائِرَةُ الغَیظِ و لَم یَشفِ الغَلَل

     ”و زمانى که گردونه ستم به ضرر خودشان به گردش افتاد و مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند، پناه آوردند به عفو بزرگ‌مردى که بخشش شیوه او بوده و آنها را به پیمودن راه حق وا مى‏داشت. پس گروهى طالب نجات و رستگارى ابدى شده، و دسته‏اى دیگر طعمه شمشیر خشم قرار گرفتند. ولى با تمام این عفو و بخشش‏ها پس از پایان جنگ و بازگشت به [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-426)
427. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خویشان خود غضبشان فرو ننشست و از کیفرشان کاسته نگردید.“

     و دیگر آنکه: ما ندیدیم هیچ‌گاه شخص شجاعى، جواد و سخى باشد. عبدالله بن زبیر شجاع بود و بخیل‏ترین مردم و پدرش زبیر شجاع بود و بخیل و حریص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگیرى همیشه در بطحاء براى ربودن صاع و مدّى که در دست مردم است آنها را لطمه و سیلى مى‏زنى. و على علیه السّلام چون خواست که جلوى تبذیر مالى برادرزاده خود عبدالله بن جعفر را بگیرد، نقشه‏اى کشیده و او را با زبیر در اموال و تجارتش شریک ساخت و پس از آن مى‏فرمود: ”زبیر از تبذیر عبدالله سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبى تکیه داد (و اموال او را بى‏دریغ از دست او به نفع خود مى‏ربود).“ و این شرکت زبیر نتوانست عبدالله را از تبذیرها و زیاده‌روى‏ها جلوگیرى کند. و طلحه شجاع بود ولکن بسیار حریص و بخیل بود و از انفاق امساک مى‏نمود تا به حدّى که از اموال پس از خود آن‌قدر باقى گذاشت که به حساب در نیاید. و عبدالملک شجاع بود و بسیار حریص و بخیل به طورى که در بخل و حرص ضرب‌المثل شده بود و به او مى‏گفتند: ”رَشحُ الحُجر یعنى ترشّحات او همه منع، و انفاق او بخل و امساک است.“ و امّا حال أمیرالمؤمنین علیه السّلام را دانستى که در شجاعت و سخاوت تا چه سرحدّى بود و چگونه چنین نباشد و این نیز از عجائب آن حضرت است.3

     و راجع به این موضوع ادیب شاعر شیخ صفىّ‌الدّین بن عبدالعزیز بن سِراباء حلّى سروده است‏:

     جُمِعَت فى صِفاتِکَ الأضدادُ \*\* فَلِهذا عَزَّت لَکَ الأندادُ

     زاهِدٌ حاکِمٌ حَلیمٌ شُجاعٌ \*\* فاتِکٌ ناسِکٌ فَقیرٌ جَوادٌ

     شِـیَمٌ ما جُمِعنَ فـِى بَـشَرٍ قَط \*\* و لا حازَ مِثلَهُنَّ العِبادُ

     خُلُقٌ یُخجِلُ النَّسیمَ مِنَ اللُّطفِ \*\* و بَأسٌ یَذُوبُ مِنهُ الجَمادُ

     ظَهَرَت مِنکَ فِى الوری مَکرُماتٌ \*\* فأقَرَّت بِفَضلِکَ الحُسّادُ

     إن یُکَذِّب بِها عِداکَ فَقَد \*\* کَذَّبَ مِن قَبلُ قَومُ لُوطٍ و عادُ

     جَلَّ مَعناکَ أن یُحیِطَ بِهِ الشِّعرُ \*\* و یُحصـى صِفاتِه4 النُّقّاد5

     ”اى على، در تو صفات متضاد و مغایر جمع شده، از این رو تو را نظیر و مانند نیست. در تو جمع گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتى که غیر از تو در هیچ بشرى دیده نشده، و هیچ بنده‏اى واجد آنها نخواهد بود.

     حُسن خُلقى که نسیم از لطف او به شرمسارى افتد، و هیبتى که سنگ از سَطوَتش آب گردد. یا على، از تو آن‌قدر بزرگوارى‏ها سرزده که حسودان بر کرامتت اعتراف دارند.

     اگر دشمن تو را تکذیب نموده بى‏سابقه نیست، که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-427)
428. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     اى على، بزرگ است منزلت تو که در شعر بگنجد، یا که نَقّادان و سخنوران صفات نیکویت را به شمار آورند.“

     قاضى نورالله پس از نقل این اشعار مى‏گوید که:

     استجماع أمیرالمؤمنین علیه السّلام به صفات متضاده بر اساس تشبّه آن حضرت به جناب حقّ تعالى است در وسعت کمال و احاطه او، که منحصر به طرفى از اضداد و مقیّد به جانبى نیست؛ بلکه مقتضى تعانق اطراف و جامعیّت اضداد است. زیرا در نزد اهل تحقیق مقرّر است که کمال هر صفتى در آن است که با ضدّ خود معانق و مشابک گردد؛ چنان‌که در عقد فرائد الاسماء الحسنى مشاهده مى‏رود: و ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾.6 پس به اعتبارات مختلفه وصف خداى متعال و متشبّهان او در صفات کمال‏ به صفات متقابله توان کرد و در هیچ‌کدام محصور نباشد.

     و چه خوب شاعر پارسى زبان گفته است‏:

     اسیر نَفس نشد یک نَفَس علىّ ولىّ \*\* نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد

     اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا \*\* که سربلند نشد آن که سر به زیر آمد

     على نخورد غذائى که سیر برخیزد \*\* مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد

     على ستم نکشید و حقیر ظلم نشد \*\* نشد حقیر که دشمن برش حقیر آمد

     على نداد به باطل حقى ز بیت‌المال \*\* که بر حساب و کتاب خدا خبیر آمد

     درود باد بر آن ملّتى که رهبر وى \*\* چنین بلند‌مقام و چنین خطیر آمد

     1) شرح نهج البلاغه ابن أبى‌الحدید، ج 1، ص 16.

     2) أمیرالمؤمنین علیه السّلام عائشه را بخشید و با وجود حقد شدیدى که از آن حضرت در دل خود داشت حضرت او را عفو نمود. قال فى نهج البلاغة: ”و أمّا عائشة فقد أدرکها ضعفُ رأىِ النّساء.“ و نیز از مروان حکم گذشت و او را عفو نمود با آنکه خودش هنگام عفو غدر و مکر او را بیان مى‏کند. (نهج البلاغه، ج 1، ص 123)

     3) شرح نهج البلاغه ابن أبى‌الحدید، ج 1، ص 16 و 17.

     4) صفاتک (ظ).

     5) مجالس المؤمنین، ص 493 و سفینة البحار، ج 1، ص 437. شیخ صفى‌الدّین شاعر، شاگرد محقّق حلّى بوده و شیخ مجدالدّین فیروزآبادى شافعى که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی.

     6) سوره الحدید (57) صدر آیه 3. [↑](#footnote-ref-428)
429. ـ امام شناسى، ج ‏16 و 17، ص 488. ترجمه:

     «1. اگر هرآینه مرتضى محل و جا و موقعیّت خود را ظاهر مى‏نمود، تحقیقاً جمیع مردم به سجده وى بر روى خاک مى‏افتادند.

     2. در فضیلت مولایمان على همین بس است که در مورد خدا بودن او شک وجود دارد.

     3. و شافعى مرد در حالی‌که نمى‏دانست پروردگار او على است و یا پروردگارش الله است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-429)
430. ـ بحار الأنوار، ج 41، ص 44، خبر النّاقة. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این حکایت رجوع شود به همین مجلّد ص 358. [↑](#footnote-ref-430)
431. ـ سوره الصّفّ (61) آیه 2 إلی 4. ترجمه:

     «اى کسانى که ایمان آورده‏اید! چرا چیزى را مى‏گویید که بجاى نمى‏آورید؟! \* این گناه و هلاکت عظیمى است در نزد خدا که چیزى بگویید و بجاى نیاورید. \* حقّاً خداوند کسانی را که در راهش در صفى همانند بنایی محکم و استوار (که اجزایش را با سُرب به هم پیوند داده باشند) مى‏جنگند، دوست دارد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-431)
432. ـ الکافی، ج 1، ص 44؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص 116، تعلیقه. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام: علم مقرون به عمل است؛ بنابراین هر که بداند عمل کند و هر که عمل کند بداند.» [↑](#footnote-ref-432)
433. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 221؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص 116، تعلیقه. ترجمه:

     «علم مقرون به عمل است؛ پس هر کس بداند عمل کند. و علم، عمل را با صدای بلند فرا می‌خواند؛ پس اگر اجابت کرد، علم بماند و الاّ کوچ کند و برود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-433)
434. ـ مجموعۀ ورام، ج 1، ص 84. ترجمه:

     «مقصود، آن عالمى است که هرگاه به او نگاه کنى، تو را به یاد آخرت بیندازد. و هر کس برخلاف این باشد، نگاه کردن به او موجب فتنه و فساد است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-434)
435. ـ سوره فاطر (35) قسمتی از آیه 28. امام شناسی، ج 18، ص 23:

     «فقط از میان جمیع بندگان خدا، علما هستند که صاحب خشیت خداوندی می‌باشند.» [↑](#footnote-ref-435)
436. ـ الکافی، ج 1، ص 36. ترجمه:

     «منظور و مراد از ”علما“ کسى است که عمل و رفتار او گفتار و سخن او را تصدیق کند، و کسى که عملش سخنش را تصدیق نکند عالم نیست‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-436)
437. ـ سوره البقرة (2) صدر آیه 277. امام شناسی، ج 3، ص 58:

     «به درستى که افرادى که ایمان آورده‏اند و کردار شایسته انجام داده‏اند.» [↑](#footnote-ref-437)
438. ـ سوره الحجرات (49) قسمتی از آیه 13. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 136:

     «حقّاً و حقیقتاً گرامى‏ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، آن کسى است که تقواى او افزون‏تر باشد.» [↑](#footnote-ref-438)
439. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 1، ص 222:

     «الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّکرِ. نَحمَدُهُ عَلَى آلائِهِ کَما نَحمَدُهُ عَلَى بَلائِهِ. و نَستَعِینُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلَى ما نُهِیَت عَنهُ. و نَستَغفِرُهُ مِمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ و أحصاهُ کِتابُهُ؛ عِلمٌ غَیرُ قاصِرٍ و کِتابٌ غَیرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِهِ إیمانَ مَن عایَنَ الغُیُوبَ و وَقَفَ عَلَى [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-439)
440. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] المَوعُودِ؛ إیمانًا نَفَى إخلاصُهُ الشِّرکَ و یَقِینُهُ الشَّکَّ.

     و نَشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللَه وَحدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ و أنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ و رَسُولُهُ؛ شَهادَتَینِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ، لا یَخِفُّ مِیزانٌ تُوضَعانِ فیه و لا یَثقُلُ مِیزانٌ تُرفَعانِ عنه.

     أُوصِیکُم عِبادَ اللَه بِتَقوَى اللَه الَّتِی هِیَ الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبَلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ]؛ مُنجِحٌ. دَعا إلَیها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خَیرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعِیها و فازَ واعِیها.

     عِبادَ اللَه! إنَّ تَقوَى اللَه حَمَت أولِیاءَ اللَه مَحارِمَهُ و ألزَمَت قُلُوبَهُم مَخافَتَهُ حَتَّى أسهَرَت لَیالِیَهُم و أظمَأت هَواجِرَهُم؛ فَأخَذُوا الرّاحَةَ بِالنَّصَبِ، و الرِّیَّ بِالظَّمَإ، و استَقرَبُوا الأجَلَ فَبادَرُوا العَمَلَ، و کَذَّبُوا الأمَلَ فَلاحَظُوا الأجَلَ.

     ثُمَّ إنَّ الدُّنیا دارُ فَناءٍ و عَناءٍ و غِیَرٍ و عِبَرٍ. فَمِنَ الفَناءِ أنَّ الدَّهرَ مُوتِرٌ قَوسَهُ، لا تُخطِئُ سِهامُهُ و لا تُؤسَى جِراحُهُ. یَرمِی الحَیَّ بِالمَوتِ، و الصَّحِیحَ بِالسَّقَمِ، و النّاجِیَ بِالعَطَبِ. آکِلٌ لا یَشبَعُ و شارِبٌ لا یَنقَعُ.

     و مِنَ العَناءِ أنَّ المَرءَ یَجمَعُ ما لا یَأکُلُ و یَبنِی ما لا یَسکُنُ ثُمَّ یَخرُجُ إلَى اللَه تَعالَى لا مالًا حَمَلَ و لا بِناءً نَقَلَ.

     و مِن غِیَرِها أنَّکَ تَرَى المَرحُومَ مَغبُوطًا و المَغبُوطَ مَرحُومًا؛ لَیسَ ذَلِکَ إلّا نَعِیمًا زَلَّ و بُؤسًا نَزَلَ.

     و مِن عِبَرِها أنَّ المَرءَ یُشرِفُ عَلَى أمَلِهِ فَیَقتَطِعُهُ حُضُورُ أجَلِهِ؛ فَلا أمَلٌ یُدرَکُ و لا مُؤَمَّلٌ یُترَکُ.

     فَسُبحانَ اللَه ما أغَرَّ [أعَزَّ] سُرُورَها و أظمَأ رِیَّها و أضحَى فَیئَها. لا جاءٍ یُرَدُّ و لا ماضٍ یَرتَدُّ. فَسُبحانَ اللَه ما أقرَبَ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ لِلِحاقِهِ بِهِ، و أبعَدَ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ لِانقِطاعِهِ عَنهُ.

     إنَّهُ لَیسَ شَی‏ءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إلّا عِقابُهُ، و لَیسَ شَی‏ءٌ بِخَیرٍ مِنَ الخَیرِ إلّا ثَوابُهُ. و کُلُّ شَی‏ءٍ مِنَ الدُّنیا سَماعُهُ أعظَمُ مِن عِیانِهِ، و کُلُّ شَی‏ءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِیانُهُ أعظَمُ مِن سَماعِهِ؛ فَلیَکفِکُم مِنَ العِیانِ السَّماعُ و مِنَ الغَیبِ الخَبَرُ.

     و اعلَمُوا أنَّ ما نَقَصَ مِنَ الدُّنیا و زادَ فی الآخِرَةِ خَیرٌ مِمّا نَقَصَ مِنَ الآخِرَةِ و زادَ فی الدُّنیا؛ فَکَم مِن مَنقُوصٍ رابِحٍ و مَزِیدٍ خاسِرٍ.

     إنَّ الّذی أُمِرتُم بِهِ أوسَعُ مِنَ الّذی نُهِیتُم عَنهُ، و ما أُحِلَّ لَکُم أکثَرُ مِمّا حُرِّمَ عَلَیکُم؛ فَذَرُوا ما قَلَّ لِما کَثُرَ و ما ضاقَ لِما اتَّسَعَ.

     قَد تَکَفَّلَ لَکُم بِالرِّزقِ و أُمِرتُم بِالعَمَلِ؛ فَلا یَکُونَنَّ المَضمُونُ لَکُم طَلَبُهُ أولَى بِکُم مِنَ المَفرُوضِ عَلَیکُم عَمَلُهُ. مَعَ أنَّهُ و اللَه لَقَدِ اعتَرَضَ الشَّکُّ و دَخَلَ الیَقِینُ حَتَّى کَأنَّ الّذی ضُمِنَ لَکُم قَد فُرِضَ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-440)
441. عَلَیکُم و کَأنَّ الّذی فُرِضَ عَلَیکُم قَد وُضِعَ عَنکُم.

     فَبادِرُوا العَمَلَ و خافُوا بَغتَةَ الأجَلِ؛ فَإنَّهُ لا یُرجَى مِن رَجعَةِ العُمُرِ ما یُرجَى مِن رَجعَةِ الرِّزقِ.

     ما فاتَ الیَومَ مِنَ الرِّزقِ رُجِیَ غَدًا زِیادَتُهُ و ما فاتَ أمسِ مِنَ العُمُرِ لَم یُرجَ الیَومَ رَجعَتُهُ. الرَّجاءُ مَعَ الجائِی و الیَأسُ مَعَ الماضِی ف‍ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾.»

     ترجمه: «تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متّصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

     و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الَهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

     ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنواننده‌ترین دعوت کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت کنندۀ آن، آن را به گوش رساند و حفظ کننده آن رستگار گردید.

     ای بندگان خدا! تحقیقاً تقوای الَهی اولیاء خدا را از ارتکاب محارم مانع شد و قلوب آنان را ملازم خوف و ترس از خدا نمود تا آنکه خواب شب‌های ایشان را از چشمشان ربود و روزهای گرم آنان را به روزه و تشنگی واداشت؛ بنابراین آسایش آخرت را به رنج و خستگی دنیا و سیرابی آن روز را به تشنگی در دنیا به‌دست آوردند، و أجل و مرگ را نزدیک دانسته پس به انجام عمل نیکو [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-441)
442. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مبادرت و شتاب نمودند، و آمال و آرزوها را تکذیب کرده و أجل و بسر رسیدن عمر را ملاحظه نموده و در نظر گرفتند.

     پس حقّاً که دنیا خانه فانی شدن و مصیبت کشیدن و محل تغییر و عبرت گرفتن است.

     و از فناء دنیا همین بس است که روزگار تیرش را به کمان نهاده، تیرهای آن به خطا نمی‌رود و جراحت‌های آن مداوا نمی‌شود. تیر مرگ را به زنده، و تیر بیماری را به صحیح، و تیر هلاکت را به نجات‌یافته می‌اندازد. خورنده‌ای است که سیر نمی‌شود، و نوشنده‌ای است که سیراب نمی‌گردد.

     و از مصائب و مشکلات دنیا همین بس است که انسان گرد می‌آورد چیزی را که نمی‌خورد و می‌سازد خانه‌هایی را که در آن نمی‌نشیند، و پس از آن به سوی خدا بیرون می‌رود در حالی‌که با خودش نه مالی را برده است و نه بنایی را منتقل نموده است.

     و از تغییر و دگرگونی دنیا همین بس است که می‌بینی شخصی را که به او رحم می‌کردند اکنون به او غبطه می‌برند و دیگری را که به اوغبطه می‌بردند اکنون به بیچارگی‌اش رحم می‌نمایند؛ این نیست مگر به جهت نعمت‌هایی که به سرعت از بین رفته و سختی‌هایی که نازل گردیده است.

     و از عبرت‌های دنیا همین بس است که انسان بر آرزوی خود نزدیک می‌شود و ناگهان حضور مرگ او را از امیدش قطع می‌کند؛ پس در آن حال نه به آرزویی دست یافته و نه آرزومند رها می‌گردد. پس سبحان الله! سرور و خوشی دنیا چه فریبنده و سیراب شدنش چه عطش‌آور و سایه آنچه گرم و سوزنده است! نه آنچه می‌آید رد می‌شود و نه گذشته بازمی‌گردد. پس سبحان الله! چه بسیار نزدیک است زنده به مرده به جهت ملحق شدن به او، و چه بسیار دور است مرده از زنده به جهت جدایی همیشگی از او!

     تحقیقاً هیچ چیزی از شر و بدی بدتر نیست مگر عقاب آن، و هیچ چیزی خوب‌تر از خوبی نیست مگر ثواب آن. و هر چیزی از امور و شئون دنیا شنیدنش از دیدن آن بزرگ‌تر و هر چیزی از امور آخرت دیدنش از شنیدن آن بزرگ‌تر است؛ پس (اینک در این دنیا) باید به جای دیدن امور آخرت، شنیدن آن و به جای امور غیب و پنهان، خبر آن، شما را کفایت کند.

     و بدانید که حقّاً آنچه از دنیا کاسته شود و در آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت بکاهد و در دنیا افزوده گردد؛ پس چه بسا کم شده‌ای که سودمند است و چه بسا زیاد شده‌ای که زیان‌آور است.

     به تحقیق آنچه که به آن امر شده‌اید وسیع‌تر و گسترده‌تر است از آنچه که از آن نهی شده‌اید و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که بر شما حرام گردیده؛ پس آنچه اندک است را به‌خاطر آنچه بسیار است و آنچه تنگ و محدود است را به‌خاطر آنچه وسیع و گسترده است، رها کنید و انجام ندهید.

     حقّاً که خداوند روزی شما را بر عهده گرفته و شما را به عمل صالح امر فرموده؛ پس طلب روزیِ ضمانت شده برای شما، هرگز نباید اولی باشد از بجا آوردن عمل صالح که بر شما فرض و واجب گردیده است. با این‌‌حال سوگند به خدا که شک و تردید بر شما عارض شده و یقین‌تان متزلزل گشته تا به مرتبه‌ای که گویا آنچه که برای شما ضمانت شده (روزی) واجب گردیده و آنچه که بر شما واجب بوده (عمل صالح) ساقط گشته است.

     پس به انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید، و از ناگهان رسیدن أجل و مرگ بترسید؛ زیرا که به بازگشت عمر چنان‌که به بازگشت رزق امید است، امیدی وجود ندارد.

     آنچه از روزی امروز فوت شود امید به فزونی آن در فردا است، و آنچه از عمر دیروز انسان گذشت و فوت گردید، امروز امیدی به بازگشت آن وجود ندارد. امیدواری با آینده (روزی فردا) است و نومیدی با گذشته (گذشتن عمر) است؛ بنابراین: ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾\* ”تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید، و مبادا مرگ شما را فرا گیرد مگر آنکه شما در درجه اعلای اسلام و تسلیم باشید.“» (محقّق)

     \* سوره آل عمران (3) ذیل آیه 102. [↑](#footnote-ref-442)
443. ـ مناقب آل أبی‌طالب علیه السّلام، ج 43، ص 151؛ أنوار الملکوت، ج ‏2، ص 292:

     «رَوَى [خَبَرُ] الأصمَعِىُّ قالَ: خَرَجتُ إلى الحَجِّ إلى بَیتِ اللهِ [الحَرامِ‏] و [إلى‏] زِیارَة النَّبىِّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ، فَبَینَما أنا أطوفُ حَولَ الکَعبَة ـ و کانَ لَیلَة مُقمِرَة ـ و إذا بِصَوتٍ أنینٍ و حَنینٍ و بُکاءٍ. فَتَبَعتُ الصَّوتَ و إذا أنا بِشابّ حَسَن الوجهِ ظَریفِ الشَّمائِلِ و عَلَیهِ ذَوائِبُ، و هو مُتَعَلِّقٌ بِأستارِ الکَعبَة و هو یَقولُ:

     ”یا سَیِّدى و مَولاى! قَد نامَتِ العُیونُ و غارَتِ النُّجُومُ، و أنتَ حَىٌّ قَیّومٌ! إلهى غَلَّقَتِ المُلوکُ أبوابَها و قامَ عَلَیها حُجّابُها و حُرّاسُها، و بابُکَ مَفتوحٌ لِلسّائِلِین. فَها أنا بِبابِکَ، أنظُرُ بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمِینَ!“ ثُمَّ أنشَأ یَقولُ: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-443)
444. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     1. یا مَن یُجِیبُ دُعا المُضطَرِّ فى الظُّلَمِ \*\* و کاشِفَ الـضُّرِّ و البَلوَى مَعَ السَّقَمِ

     2. قَد نامَ وَفدُکَ حَولَ البَیتِ و انتَبَهُوا \*\* و أنت یا حَىُّ یا قَیُّومُ لَم تَنَمِ

     3. أدعوکَ رَبِّى حَزینًا دائِمًا قَلِقًا \*\* فَارحَم بُکائِى بِحَقِّ البَیتِ و الحَرَمِ

     4. إن کانَ عَفوُکَ لا یَرجوهُ ذُو سَرَفٍ \*\* فَمَن یَجُودُ عَلَى العاصِینَ بِالنِّعَمِ

     ثُمَّ قالَ: رَفَعَ رَأسَهُ إلَى السَّماءِ و هو یُنادِى:

     ”إلهى [و سَیِّدى‏]! أطَعتُکَ بِمَشِیَّتِکَ؛ فَلَکَ الحُجَّة عَلَىَّ بِإظهارِ حُجَّتِکَ إلّا ما رَحِمتَنِى و عَفَوتَ عَنِّى، و لا تُخَیِّبنِى یا سَیِّدى!“

     ثُمَّ قالَ:

     ”إلهى و سَیِّدى! الحَسَناتُ تَسُرُّکَ و السَیِّاتُ لا [ما] تَضُرُّکَ؛ فَاغفِر لى و تَجاوَز عَنِّى فِیما لا یَضُرُّکَ!“

     ثمّ أنشأ یَقولُ:

     1. ألا أیُّها المَأمُولُ فى کُلِّ حاجة \*\* شَکَوتُ إلَیکَ الـضُّرَّ فَارْحَم شِکایَتِى

     2. ألا یا رَجائِى أنتَ کاشِفُ کُربَتِى \*\* فَهَبْ لى ذُنُوبِى کُلَّها و اقْضِ حاجَتِى‏

     3. فَزادِى قَلِیلٌ لا أراهُ مُبَلِّغِى \*\* عَلَى الزّادِ أبکِى أم عَلَى طُولِ [بُعدِ] سَفرَتِى

     4. أتَیتُ بِأعمالٍ قِباحٍ رَدِیَّة \*\* فَما فى الوَرَى عبدٌ جَنَى کَجِنایَتِى

     5. أ تُحرِقُنِى بِالنّارِ یا غایَة المُنَى \*\* فَأینَ رَجائِى مِنکَ أینَ مَخافَتِى

     قالَ الأصمَعِىُّ: و کانَ یُکَرِّرُ هذِهِ الأبیاتَ حَتَّى سَقَطَ مَغشِیًّا عَلَیه؛ فَدَنوتُ مِنهُ لأعرِفَهُ فَاذا هو زَینُ العابِدِینَ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلِىٍّ عَلَیهِمُ السَّلامُ.

     قالَ الأصمَعِىُّ: فَأخَذتُ رَأسَهُ و وَضَعتُهُ فى حِجرِى و بَکیتُ فَقَطَرَتْ قَطرَة مِن دُموعِى عَلَى خَدِّهِ فَفَتَحَ عَینَیهِ، و قالَ: ”مَن هذا الَّذِى أشغَلَنِى عن ذِکرِ رَبِّى؟“

     قُلتُ: [یا مَولاىَ‏] عَبدُکَ و عَبدُ أجدادِکَ الأصمَعِىُّ؛ فَما هَذا الجَزَعُ و الفَزَعُ و البُکاءُ و الأنینُ و أنتَ مِن أهلِ بَیتِ النُّبوَّة و مَوضِعِ [مَعدَنِ‏] الرِّسالَة، و قَولُهُ تَعالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾؟!1

     قالَ: فَاسْتَوَى قاعِدًا و قالَ: ”هَیهاتَ هَیهاتَ یا أصمَعِىُّ! إنّ اللهَ تَعالَى خَلَقَ الجَنَّة لِمَن أطاعَهُ و لَو کانَ عَبدًا حَبَشیًّا و خَلَقَ النّارَ لِمَن عَصاهُ و لَو کانَ سَیِّدًا قُرَشیًّا! أما سَمِعتَ قَولهُ تَعالَى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ﴾؟!2 [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-444)
445. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قالَ الأصمَعِىُّ: فَتَرَکتُهُ عَلَى حالِهِ یُناجى رَبَّهُ.3

     [اصمعى گوید: به قصد زیارت بیت الله حرام و رسول الله به مکّه رفتم. در شبى مهتابى که در حال طواف بودم صدائى برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد. به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانى خوش‌سیما و برازنده روبه‌رو شدم که‏ موهاى پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود، و در حالی‌که به پرده کعبه دست انداخته بود چنین مى‏گفت:

     ”اى آقا و مولاى من! اکنون چشم‌ها به خواب رفته‏اند و ستارگان پنهان شده‏اند و تو زنده و بیدار و آگاه مى‏باشى. اى خداى من! پادشاهان درب‌هاى خود را به روى مردم بسته‏اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‏اند در حالی‌که درب خانه تو براى حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‏ام اى رحم کننده‏ترین رحم کنندگان!“

     سپس این اشعار را انشاء نمود:

     1. اى کسى که درخواست مضطرّ را در دل شب اجابت مى‏کنى و از فرد مریض و گرفتار، بیمارى و گرفتارى را برمى‏دارى.

     2. روى‌آورندگانت در کنار خانه‏ات به خواب رفته و گروهى بیدار شده‏اند، و تو اى کسى که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستى هرگز نخوابیدى.

     3. اى پروردگار! تو را مى‏خوانم در حال اندوه و اضطراب؛ پس به گریه من رحم نما به حقّ این خانه و حرم.

     4. اگر گناهکار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسى بر گناهکاران به نعمت‏هاى خود بخشاید؟!

     در این‌وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد:

     ”اى خداى من! تو را اطاعت کردم در حالی‌که از حیطه اراده و اختیار تو بیرون نبودم؛ پس براى تو است برهان و دلیل در مقابل من، به واسطه اظهار و روشن نمودن حجّت و دلیل براى من. پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکنده مفرما اى آقاى من.“

     سپس عرضه داشت:

     ”اى خداى من و آقاى من! کارهاى نیکو تو را شاد و کارهاى ناپسند به تو آسیبى نمى‏رسانند؛ پس مرا بیامرز و از من درگذر در گناهانى که به تو آسیبى نمى‏رسانند.“

     سپس این اشعار را انشاء نمود:

     1. آگاه باش اى کسى که در هر حاجت و تقاضائى فقط تو مورد نظر و توجّه مى‏باشى! من از [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-445)
446. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گرفتارى خود پیش تو شکایت آورده‏ام پس بر گرفتارى من رحم نما.

     2. آگاه باش اى کسى که امید من مى‏باشى! فقط تو برطرف کننده غم و اندوه من هستى؛ پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.

     3. پس توشه من اندک است، آن را براى رسیدن به مقصد کافى نمى‏دانم؛ آیا بر کمى توشه بگریم یا بر طولانى بودن سفر؟!

     4. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم؛ پس بنده‏اى را در بین خلائق نمى‏یابم که مانند من جنایت کرده باشد.

     5. آیا مرا به آتش دوزخت مى‏سوزانى اى کسى که منتهاى آرزوى من هستى؟! پس کجا رفت امید من به تو، و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟!

     اصمعى گوید: همین‌طور این جوان اشعار را تکرار مى‏کرد تا اینکه بى‏هوش به روى زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم به ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین على بن الحسین علیهما السّلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم، قطرات اشک بر چهره او فرو افتاد، چشمانش را باز کرد و فرمود: ”چه کسى مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟“

     عرض کردم: اى مولاى من! بنده تو و بنده اجداد تو اصمعى هستم. این چه جزع و فزع و گریه و بى‏تابى است که مى‏کنید در حالی‌که شما از اهل بیت نبوّت و محلّ رسالت هستید و خداى تعالى فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾؟!

     در این وقت امام علیه السّلام نشست و فرمود: ”ابداً ابداً اى اصمعى! خداوند بهشت را براى فرد مطیع خلق کرده گرچه بنده حبشى باشد، و آتش را براى گناهکار خلق کرده گرچه آقاى قریشى باشد. آیا نشنیدى کلام خدا را که مى‏فرماید: پس زمانى که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطى بین افراد نخواهد بود؟!

     اصمعى گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد. مترجم]

     1) سوره الأحزاب (33) ذیل آیه 33.

     2) سوره المؤمنون (23) صدر آیه 101.

     3) مصباح الانظار، للفیض القاسانى، ص 545، و اسرار الصلوة، للحاج المیرزا جواد آقا التبریزی، ص 135، و اورد هذه الحکایة الشیخ احمد الغزالى فى تفسیره سورة یوسف مع زیادهٍ فى ص 63، الى ص 66.» ـ پایان متن منقول از أنوار الملکوت. [↑](#footnote-ref-446)
447. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 158. ترجمه:

     «به‌درستی که دوست محمّد کسى است که خدا را اطاعت کند گرچه پیوند نسبی او با آن حضرت دور باشد، و دشمن محمّد کسى است که خدا را عصیان کند گرچه قرابت او نزدیک باشد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-447)
448. ـ فقه الرضا علیه السّلام، ص 339، با قدری اختلاف. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام منقول است که فرمودند: محبّت محمّد و آل محمّد را به واسطه تکیه نمودن بر عمل صالحی که انجام می‌دهید رها نکنید، و هم‌چنین انجام دادن عمل صالح را به واسطۀ اینکه محبّت محمّد و آل محمّد را دارید رها نکنید؛ چون که یکی از این دو بدون دیگری مقبول واقع نمی‌گردد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-448)
449. ـ امالی صدوق، ص 513:

     «لَأُعطِیَنَّ الرّایَةَ غَدًا رَجُلًا یُحِبُّ اللهَ، و رَسُولَهُ و یُحِبُّهُ اللهُ و رَسُولُهُ. لا یَرجِعُ حَتَّى یَفتَحَ اللهُ عَلَى یَدَیهِ. فَلَمّا أصبَحَ قالَ: ادعُوا لِی عَلِیًّا! فَقِیلَ لَهُ: یا رَسولَ اللهِ هُوَ رَمِدٌ. فَقالَ: ادعُوهُ! فَلَمّا جاءَ تَفَلَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم فی عَینَیهِ و قالَ: اَللَهمّ ادفَع عَنهُ الحَرَّ و البَردَ! ثُمَّ دَفَعَ الرّایَةَ إلَیه.»‏

     امام شناسی، ج 3، ص 187:

     «در روز خیبر عمر بن الخطّاب را براى جنگ فرمان داد؛ او و تمام لشگریانش فرار کردند. حضرت رسول الله فرمودند: ”هرآینه رایت جنگ را به انسانى خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست داشته باشد، و خدا و رسول او را دوست داشته باشند.“ مسلمانان همه دست از جنگ برداشته و منتظر فرمان آن حضرت بودند، و على علیه السّلام مبتلا به درد چشم بود. حضرت رسول او را طلبیدند و گفتند: ”رایت را بگیر!“ أمیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله، مى‏بینى چشمان من چگونه درد مى‏کند. حضرت رسول اکرم با آب دهان خود به چشم‌هاى او مالیدند. على برخاست و عَلَم جنگ را به دست گرفت و رفت، و خداوند فتح را به دست او قرار داد.» [↑](#footnote-ref-449)
450. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 1، ص 69. معاد شناسی، ج 4، ص 44:

     «پس از این واقعه و وقوع این حادثه اگر از شدّت تأسّف، مرد مسلمان بمیرد سزاوار ملامت نیست؛ بلکه در نزد من مردن او سزاوار است.» [↑](#footnote-ref-450)
451. ـ سوره التّحریم (66) صدر آیه 8. معاد شناسی، ج 8، ص 345:

     «اى کسانى که ایمان آورده‌اید! توبه کنید به سوى خداوند، توبه خالص و جدّى. امید است که پروردگار شما از گناهان شما درگذرد.» [↑](#footnote-ref-451)
452. ـ سوره النّور (24) قسمتی از آیه 31. ترجمه:

     «و همگی به سوی خداوند توبه و رجوع نمایید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-452)
453. ـ الکافی، ج 2، ص 435. الله شناسی، ج 3، ص 126:

     «توبه‏کننده از گناه، توگویی مانند کسى می‌باشد که اصلاً گناه ننموده است.» [↑](#footnote-ref-453)
454. ـ الکافی، ج 2، ص 430 با قدری اختلاف؛ معاد شناسى، ج ‏7، ص 237:

     «شنیدم از حضرت امام جعفرصادق علیه السّلام که می‌فرمود: ”چون بنده‏اى از بندگان خدا توبه جدّى و واقعى بنماید، خداوند او را دوست می‌دارد و در دنیا و آخرت بر روى گناه او پوششى مى‏کشد و آن گناه را در زیر آن پوشش پنهان می‌کند.“

     من عرض کردم: چگونه آن گناه را خداوند نسبت به او مستور و پوشیده می‌دارد؟

     حضرت فرمودند: ”دو فرشته‏اى را که بر نوشتن اعمال او گماشته هستند به فراموشى مى‏اندازد، که آنچه را که نوشته‏اند فراموش کنند. و خداوند به اعضاء و جوارح این گنهکار وحى می‌کند که: گناه او را پنهان کنید! و خداوند به محل‏هاى مختلف زمین که بر آنها گناه کرده است وحى می‌کند که: آنچه را بر روى شماها انجام داده است بر او پنهان کنید! و بنابراین چنین گنهکار تائبى خداوند را در مقام و موقف لقاء، ملاقات و دیدار می‌کند درحالى‌که هیچ چیزى که بر علیه او شهادت به گناهانش دهند وجود ندارد.“» [↑](#footnote-ref-454)
455. ـ جامع أحادیث الشّیعة، ج 14، ص 349، به نقل از جامع الأخبار، ص 88. ترجمه:

     «جابر بن عبدالله انصارى گفت: زنى نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و عرض کرد: ای پیغمبر خدا! زنى فرزند خود را کشت، آیا برای او راهی به سوی توبه است و آیا توبه او قبول می‌شود؟ پس آن حضرت به او فرمود:

     ”قسم به خداوندى که جان محمّد به دست اوست، که اگر او هفتاد پیغمبر را کشته باشد، بعد از آن توبه کند و پشیمان شود و خداوند از باطن او بداند که بدان گناه هرگز باز نمی‌گردد، خداوند توبه او را قبول می‌کند و از عقوبتش در می‌گذرد. به درستى که باب توبه مابین مشرق و مغرب باز است، و به درستى که توبه‌کنندۀ از گناه، تو گویی مانند کسى می‌باشد که اصلاً گناهی ننموده است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-455)
456. ـ سوره الأنفال (8) آیه 33. معاد شناسی، ج 2، ص 8:

     «اى پیغمبر! تا هنگامی که تو در میان این مردم هستى خداوند آنها را البتّه دستخوش عذاب نمى‏کند، و هم‌چنین تا وقتی که آنان استغفار را شعار خود قرار دهند، خداوند عذاب کننده آنها نخواهد بود.» [↑](#footnote-ref-456)
457. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 155. [↑](#footnote-ref-457)
458. ـ جامع السعادات، ج 3، ص 65؛ المحجة البیضاء، ج 8، ص 7. ترجمه:

     «شخص توبه کننده حبیب خداست.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-458)
459. ـ الکافی، ج 2، ص 435. ترجمه:

     «از حضرت امام باقر علیه السّلام است که فرمود: ”همانا خداى تعالى به توبه و بازگشت بنده خود فرحناک‏تر است از مردى که در شب تارى شتر و توشه خود را گم کرده و سپس آنها را بیابد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-459)
460. ـ سوره آل عمران (3) آیه 135 و 136. [↑](#footnote-ref-460)
461. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مى‏دهى به بعضى از گناهانت؟“

     عرض کرد: بله یا رسول الله! من هفت سال شُغلم کفن دزدى بود. شب مى‏آمدم در میان قبرستان قبر را مى‏شکافتم مرده‏هایى را که تازه دفن کرده بودند کفن آنها را مى‏دزدیدم. بعد از هفت سال روزى دخترى از انصار فوت کرد، او را دفن کردند. من شب آمدم در میان قبرستان براى دزدیدن کفن او، قبر او را شکافتم، بدن او را بیرون آوردم، کفن او را برداشتم، بدن دختر عریان ماند. کفن را که مى‏بردم شیطان با من وسوسه کرد، گفت: نمى‏بینى چه هیکلى دارد! چقدر این دختر زیبا است! آمدم با او عمل زشت انجام دادم.

     حضرت فرمودند: ”برو بیرون اى فاسد! برو! برو! نَعُوذُ باللَه! نَعُوذُ باللَه! الآن آتش تو مرا مى‏گیرد! برو بیرون! برو بیرون!“ با دست اشاره کردند؛ این جوان از در مسجد خارج شد.

     حالا پیغمبر رحمت است! خودش مى‏گوید: خداوند گناه را مى‏آمرزد ولو به اندازه عرشِ خدا باشد، ولیکن جوان را بیرون مى‏کند؛ یعنى چه؟ یعنى این گناه گناهى نیست که بیایى اینجا بگویى: أستَغفِرُ الله. تمام آثار سوءِ این گناه باید از کینونتِ وجودت خارج شود تا پاک شوى و گناهت آمرزیده شود.

     برو بیرون! برو بیرون! اشاره کردند، جوان از در مسجد بیرون رفت. گفت: خدایا آمدیم پیش پیغمبر رحمتت آن‌هم که ما را بیرون کرد؛ کجا برویم؟! یک‏ مقدارى آذوقه مختصر تهیّه کرد و رفت بیرون مدینه در بالاى یکى از کوه‌ها؛ آنجا یک محلّى براى خودش معیّن کرد و چهل شبانه‌روز مشغول عبادت و گریه و زارى [شد]!

     در روایت داریم که بدنش شد مثل یک استخوان، چشم‌ها ورم و آماس کرده بود، آفتاب بدنش را سیاه کرده بود، آن‌قدر گریه مى‏کرد که وحوش بیابان اطرافش جمع مى‏شدند و مرغ‌ها بر او رقّت مى‏کردند. دست‌هایش را هم با غُلّ به گردن مى‏بست و خود را روى خاک مى‏مالید: خدایا گناه کردم از روى جهالت بوده، کارِ زشت بوده، حالا پشیمانم آمدم. آمدم سراغ پیغمبرت، پیغمبر رحمتت هم من را مأیوس کرد، کجا بروم؟ آمدم سراغ تو اى پروردگار! گناه مرا مى‏آمرزى، نمى‏آمرزى؟

     بعد از چهل شبانه‌روز که دعا مى‏کرد، این دعا را کرد که: پروردگارا! اگر گناه من آمرزیده شده، به پیغمبرت خبر بده که به من اطّلاع بدهد، و اگر آمرزیده نشده بدان که من طاقت عذاب قیامت را ندارم؛ یک آتشى بفرست همین الآن مرا محترق کند و از بین ببرد!

     بعد از چهل روز جبرائیل بر پیغمبر نازل شد: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ \* أُوْلَـٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّـٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ﴾. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-461)
462. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”آن کسانى که کار فاحشه‏اى انجام دادند (کار بسیار زشت) یا بر نفس‌هاى خود ستم کردند، حالا یاد خدا مى‏کنند و بر گناهشان مى‏گریند و استغفار مى‏کنند ـ و کیست غیر از خدا که گناهان را بیامرزد؟! ـ و آنها دست از آن اعمال زشتشان برداشته‏اند و توبه کرده‏اند، و اصرار بر عمل ندارند و فهمیده‏اند که خطا کرده‏اند، خدا گناه آنها را آمرزید و وعده بهشت داد؛ بهشت‌هایى که در زیر آن نهرهایى روان است. و به‏به از این عمل کنندگان که پاى راستین در مقام عمل و توبه قرار مى‏دهند و دست برنمى‏دارند تا اینکه زنجیر رحمت پروردگار به حرکت بیفتد.“

     پیغمبر اصحاب را خواستند و گفتند: ”از آن جوان که خبر دارد؟“

     معاذ بن جبل آمد خدمت حضرت و گفت: یا رسول الله، مى‏گویند: در فلان کوه بین دو سنگ مشغول عبادت است؛ از آن روز رفته تا به حال!

     حضرت گفتند: ”برویم به سراغ او.“

     حضرت حرکت کردند؛ معاذ بن جبل آمد و جماعتى از اصحاب. همین‌طور پیاده آمدند تا بیرون مدینه و آن کوهى که معاذ نشان داد؛ حضرت با همه اصحاب بالا رفتند، جوان را دیدند، امّا چه جوانى! اصلاً مشابهت با آن جوان سابق ندارد. آفتاب صورتش را سیاه کرده، چشم‌هایش از شدّت گریه ورم و آماس کرده، پوست بدنش تغییر کرده، لاغر شده، دست‌هاى خود را به گردن بسته و مى‏گوید:

     ”إلهى هذا بهلُول و بَینَ یَدَیکَ مَغلُولٌ؛ خدایا! این بهلول یک آدم دیوانه و نفهم است، و خود را زنجیرکرده در بین دست قدرت تو، هر کارى مى‏خواهى با او بکن!“

     دیدند که وحوش اطرافش جمع شده‏اند به حال او رقّت مى‏کنند، مرغان مى‏آیند و به حال او رقّت مى‏کنند. حضرت خودشان آمدند گفتند: ”بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یا بُهلُول! «اى بهلول، آفرین بر تو! آفرین بر تو! خوب عملى کردى! خوب تدارک کردى! و آن ریشه گناه را از قلبت پاک کردى!“

     خودشان رفتند با دست شریف خود غُلّ را از گردنش باز کردند، دستور دادند اصحاب آب آوردند صورتش را شستند، و حضرت به او محبّت کردند و مهربانى کردند و فرمودند:

     ﴿لِمِثۡلِ هَٰذَا فَلۡيَعۡمَلِ ٱلۡعَٰمِلُونَ﴾ ”توبه کنندگان باید این‌طور توبه کنند و این‌طور عمل کنند.“ و این جوانى بود که آن روز پیش من آمد سراپاى او آتش بود و این‌طور تدارک کرد؛ با این گریه‏ها، با این مناجات‌ها، با این توبه، تمام آتش خود را از بین برد و تبدیل به رحمت کرد.

     آیه نازل شد: ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ﴾ ”براى او مغفرت خداست و بهشت‏هایى که براى اوست و خداى علىّ أعلى مُعدّ و مهیّا فرموده، و نهرهایى در زیر آن بهشت‏ها جاری است.“ ﴿وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ﴾‏. [↑](#footnote-ref-462)
463. ـ الکافی، ج 2، ص 440. ترجمه:

     «از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود:

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است: ”هر کس که یک سال پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‏اش را قبول می‌کند.“ سپس فرمود: ”به راستی یک سال زیاد است، هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‏اش را قبول می‌کند.“ سپس فرمود: ”یک ماه زیاد است، هر کس یک هفته پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‏اش را قبول می‌کند.“ سپس فرمود: ”یک هفته زیاد است، هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‏اش را قبول می‌کند؛ سپس فرمود: یک روز زیاد است، هر کس پیش از اینکه مرگ را بالعیان ببیند توبه کند، خداوند توبه‏اش را قبول می‌کند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-463)
464. ـ قابل ذکر است که این مطلب در همین مجلّد، ص 435 آمده است. [↑](#footnote-ref-464)
465. ـ نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌هاى علاّمه طهرانى، ص 35:

     «حالا ما همه اجمالاً کم و بیش هر کس به اندازه خود داراى گناه که هستیم؛ در این شب قدر اوّلاً باید توبه کنیم، گناهان پاک شود و وقتى گناه پاک شود مقدّرات عوض مى‏شود. اوّل آب لجن حوض را باید انسان کشید و بیرون ریخت تا آب تازه به‌جاى آن آب بریزد. اگر آب تازه هم روى آن آب لجن بریزند، فایده نمى‏کند. اوّل باید توبه کرد، اوّل باید طهارت کرد.

     شستشوئی کن و آنگه به خرابات خرام \*\* تا نگردد ز تو این دیرِ خراب آلوده‏\*

     اوّل طهارت است و بعد دعا کردن. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-465)
466. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حالا شب قدر است و ما جمع شدیم در این مسجد،\*\* و نماز و ذکر خدا و لبّیک و دعا؛ و این کارى بود که از دست ما آمد و دیگر بیشتر از این که نمى‏آید. و چیزهایى هم ما مى‏خواهیم و اشتها داریم: مغفرت مى‏خواهیم، بهشت مى‏خواهیم، آمرزش گناهان مى‏خواهیم، معرفت مى‏خواهیم، آنچه را که خدا به پیغمبرش وعده داده مى‏خواهیم، سعادت مى‏خواهیم، خیر دنیا و آخرت مى‏خواهیم، عافیت دارین مى‏خواهیم، حسن عاقبت مى‏خواهیم. و اینها خوب است و همه هم باید بخواهند؛ یک توبه اجمالى و بعد هم اینها را از خدا بخواهید دیگر!

     شب زیارتى سیّدالشّهداء علیه السّلام هم هست، حالا مى‏خواهید از اینجا برویم با همدیگر کربلا یک زیارتى کنیم؟ «بُعد منزل نبود در سفر روحانى!»\*\*\* آن‌وقت بعد از اینکه زیارت کردید در بالاسرِ حضرت بایستید و آنجا توبه کنید و دعا کنید.

     یا مى‏خواهید اوّل برویم نجف أشرف آنجا زیارت کنیم، یا برویم به کوفه خانه أمیرالمؤمنین علیه السّلام؟

     خانه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در کوفه تاریک است؛ ما هم برویم کنار خانه حضرت، شاید حسنین در را به روى ما باز کنند و ما هم برویم در آن اطاقِ أمیرالمؤمنین جاى خالى أمیرالمؤمنین را ببینیم، و فرق شکافته آن حضرت را پیش خدا شفیع قرار بدهید که از همه گناهان ما بگذرد و دل‌هاى ما را پاک کند و صفا بدهد و به نور یقین منوّر کند!

     آنجا از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام اجازه مى‏گیریم؛ بگوییم: اى آقازادگان محترم! ما را در اطاق أمیرالمؤمنین راه مى‏دهید یا نه؟ آنها هم که معدن خیر و معدن کرم و رحمت هستند و در دنیا آمده‏اند براى باز کردن راه‌هاى خیر و رحمت، چگونه مى‏شود در را از روى ما ببندند؟!

     ما در اطاق أمیرالمؤمنین وارد شویم، آنجا دست‌هاى خود را به دعا بلند کنیم و بگوییم: إلهى العَفْو ... .»

     \* دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل 431.

     \*\*سخنرانی مرحوم علاّمه طهرانی ـ قدّس سرّه ـ در مسجد قائم طهران (خیابان سعدی) شب 23 ماه مبارک رمضان 1397 هجری قمری.

     \*\*\* دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل 504. [↑](#footnote-ref-466)
467. ـ سوره الزّمر (39) آیه 53 و 54. معاد شناسی، ج 9، ص 127:

     «بگو: اى بندگان من که بر عمرها و جان‏هاى خود اسراف کرده و به بیهودگى و تجاوز از حدود الهیّه افراط کرده‏اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید! چون خداوند تمامى گناهان را مى‏آمرزد؛ و اوست بخشنده گناهان و مهربان. \* و بازگشت کنید به سوى پروردگارتان، و به حال تسلیم و سلامت در برابر او درآیید پیش از آنکه عذاب شما را در بر گیرد، و در این‌صورت هیچ‌گونه یارى نشوید!» [↑](#footnote-ref-467)
468. ـ قابل ذکر است که این مطلب در همین مجلّد ص 85 گذشت. [↑](#footnote-ref-468)
469. ـ التوحید، ص 407. معاد شناسی، ج 9، ص 342:

     «رسول خدا فرموده است: همان ندامت تنها، براى تحقّق توبه کافى است.» [↑](#footnote-ref-469)
470. ـ ترجمه: «توبه، ملازم با دو امر واجب و ضروری است: یکی از آن دو علم به عصیان و دیگری عزم بر ترک گناه است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-470)
471. ـ الصحیفة السجّادیّة الکاملة، فی دعائه بالتوبة، ص 164، با قدری اختلاف. ترجمه:

     «بار خدایا! اگر پشیمانى از گناه توبه است پس من پشیمان‌ترین پشیمان‌ها هستم، و اگر استغفار از گناه سبب ریختن گناهان است پس من به درگاه تو از استغفار کنندگان هستم.‏» (محقّق) [↑](#footnote-ref-471)
472. ـ نهج البلاغة، ج 4 (عبده) ص 233. ترجمه:

     «حضرت فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند و بگرید! آیا می‌دانى حقیقت استغفار چیست؟!

     استغفار درجه و مقام و منزلت علّیّین است و آن اسمی است که بر شش معنى (شرط) واقع شده است:

     اوّل: پشیمانى از آنچه گذشته؛

     دوّم: عزم و تصمیم بر ترک بازگشت به آن تا أبد؛

     سوّم: آنکه حقوق بندگان خدا را بپردازى تا خدا را ملاقات کنى در حالی‌که از گناه پاک باشی و حقّی دامن‌گیر تو نباشد؛

     چهارم: آنکه قصد کنى هر چه بر تو واجب بوده و آن را ضایع کرده‌ای، حقّ آن را بجا آورى؛

     پنجم: آنکه همّت بگمارى گوشتى را که از مال حرام روییده به غم و غصه و اندوه آب کنی، تا پوست به استخوان بچسبد و بین آنها گوشت تازه‏اى بروید؛

     ششم: آنکه الم و رنج طاعت را به تن بچشانى چنان‌که حلاوت و شیرینى معصیت را به آن چشانده‏اى.

     پس آنگاه که این شرائط گرد آمد می‌گوئى: أستغفر الله.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-472)
473. ـ سوره النّساء (4) آیه 17 و 18. ترجمه:

     «این است و جز این نیست که قبول توبه بر خداست برای آن کسانى که از روی جهالت و نادانى کارى زشت بجا می‌آورند و پس از آن زود توبه و رجوع مى‏کنند؛ پس خداوند توبه ایشان را مى‏پذیرد و خداوند علیم و حکیم است. \* توبه کسانى که کارهاى زشت مى‏کنند تا وقتی که یکی از آنان را مرگ فرا ‏رسد آنگاه بگوید که اکنون من توبه کردم، و نیز آنان که در حال کفر بمیرند، پذیرفته نخواهد شد و ما براى ایشان عذاب دردناک تهیّه و آماده ساختیم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-473)
474. ـ این حکایت در کتاب شجره طوبی (تألیف شیخ محمّد مهدی حائری) ج 2، ص 446، به نقل از مفتاح البکاء به نقل از جامع الاخبار با قدری اختلاف نقل شده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-474)
475. ـ معاد شناسی، ج 4، ص 201:

     «در عزاى سیّدالشّهداء ساکنین آسمان‌ها گریستند. سه روز بدن انورش به روى زمین افتاده، بدون غسل و بدون کفن انداختند و رفتند. اگر به حضرت سجّاد علیه السّلام اجازه می‌دادند دفن مى‏نمود، ولى اجازه نمی‌دادند. حضرت سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: ”به ما اجازه نمی‌دادند به قدر یک وجب به آن بدن‌ها نزدیک شویم.“ اگر کسى نزدیک می‌شد، پاداشش تازیانه بود؛ وانگهى او را از روى بدن به قوّه قهریّه دور می‌کردند.

     روایت است که: وحوش مى‏آمدند و دور آن بدن حلقه می‌زدند، روى پا ایستاده و دست‌ها را بلند می‌کردند و قطره‌قطره اشک می‌ریختند. و مرغان آسمان گرداگرد آن ابدان طیّبه به پرواز در مى‏آمدند و بال‌هاى خود را روى بدن مطهّر سیّدالشّهداء علیه السّلام پهن می‌کردند که آفتاب بر آن نتابد.

     چون صبا دید به صحرا بدن بى کفنش \*\* خاک می‌ریخت بجاى کفنش بر بدنش

     چونکه از مرکب خود شاه به گودال افتاد \*\* عهد یزدان به لبش بود و شفاعت سخنش

     آخرین بار که شه جانب میدان می‌رفت \*\* خواهرش داد به او کهنه‏ترین پیرهنش

     تا که دشمن نکند خواهش تن پوش حسین \*\* کهنه پیراهن او بود بجاى کفنش

     گشت آغشته به خونِ دل او پیکر او \*\* از سم اسب‌سواران به بدن تاختنش

     و در این باب مرحوم نیّر تبریزى چه خوب سروده است‏:

     شهید عشق که تنگست پوست بر بدنش \*\* تو خصم بین که به یغما زره بَرَد ز تنش

     زِره به غارت اگر بُرد خصم خیره چه غم \*\* که بود جوشن تن زلف‏هاى پر شکنش

     شهى که سندس فردوس بود پوشش او \*\* روا ندید به تن خصم جامه کهنش\*

     و شافعى در این باب گفته است‏:

     تَزَلزَلَتِ الدُّنیا لِآلِ مُحَمَّدٍ \*\* و کادَتْ لَهُم صُمُّ الجِبالِ تَذوبُ

     و غارَتْ نُجومٌ و اقْشَعَرَّتْ کَواکِبُ \*\* و هُتِّکَ أسْتارٌ و شُقَّ جُیوبُ\*\*

     \* آتشکده نیّر، ص 122.

     \*\*اوّل این اشعار چنین است:

     تَأوَّهَ قَلبى و الفُؤادُ کَئیبُ \*\* و أرَّقَ نَوْمى فَالسُّهادُ عَجیبُ

     فَمَن مُبلِغٌ عَنّى الحُسَینَ رِسالَةً \*\* و إن کرِهَتها أنفُسٌ و قُلوبُ

     ذَبیحٌ بِلا جُرمٍ کَأنَّ قَمیصَهُ \*\* صَبیغٌ بِماءِ الارجُوانِ خَضیبُ

     فَلِلسَّیفِ أعوالٌ و لِلرُّمحِ رَنَّةٌ \*\* و لِلخَیلِ مِن بَعدِ الصَّهیلِ نَحیبُ

     ‏بعد مى‏گوید: ”تَزَلزَلَتِ الدُّنیا لِآلِ مُحَمَّدٍ“ و پس از این دو بیت مى‏گوید:

     یُصَلَّى عَلَى المَبعوثِ مِن آلِ هاشِمٍ \*\* و یُغزَى بَنوهُ إنَّ ذا لَعَجیبُ

     لَئِن کانَ ذَنبى حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ \*\* فَذَلِکَ ذَنبٌ لَستُ مِنهُ أتوبُ

     هُمُ شُفَعائى یَومَ حَـشرى و مَوقِفى \*\* إذا ما بَدَت لِلنّاظِرینَ خُطوبُ

     این ابیات در مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 232 و 233 آمده است‏.» ـ پایان متن منقول از معاد شناسی.» [↑](#footnote-ref-475)
476. ـ سوره العنکبوت (29) آیه 64. امام شناسی، ج 8، ص 47:

     «و نیست این زندگى پست و خسیس دنیا مگر شهوت و بازى، و به درستى که خانه آخرت محلّ حیات و زندگى است، اگر مردم بدانند.» [↑](#footnote-ref-476)
477. ـ دیوان الإمام علی علیه السّلام، ص 315. ترجمه:

     «آگاه باشید! همانا دنیا مانند منزل و استراحت‌گاه سواری است که شب را در آنجا اقامت می‌کند، در حالی‌که او صبحگاهان کوچ کننده است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-477)
478. ـ کلیات سعدی، ص 38. [↑](#footnote-ref-478)
479. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     أیها الناس، جهان جای تن آسائی نیست \*\* مرد دانا، به جهان داشتن ارزانی نیست

     خفتگان را چه خبر زمزمۀ مرغ سحر؟ \*\* حَیَوان را خبر از عالم انسانی نیست

     داروی تربیت از پیر طریقت بستان \*\* کآدمی را بَتَر از علّت نادانی نیست

     روی اگر چند پری‌چهره و زیبا باشد \*\* نتوان دید در آینه که نورانی نیست

     شب مردان خدا روز جهان افروزست \*\* روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

     پنجۀ دیو به بازوی ریاضت بشکن \*\* کاین به سرپنجگی ظاهر جسمانی نیست

     طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی \*\* صدق پیش‌آر که اخلاص به پیشانی نیست

     حذر از پیروی نفس که در راه خدای \*\* مردم‌افکن‌تر ازین غول بیابانی نیست

     عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند \*\* مرد اگر هست بجز عارف ربّانی نیست

     با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی \*\* کالتماس تو بجز راحت نفسانی نیست

     خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور \*\* برگ مرگت چو غم برگ زمستانی نیست

     ببری مالِ مسلمان و چو مالت ببرند \*\* بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

     آخری نیست تمنّای سر و سامان را \*\* سر و سامان به از بی سر و سامانی نیست

     آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد \*\* عارفان جمع بکردند و پریشانی نیست

     وآنکه را خیمه به صحرای فراغت زده‌اند \*\* گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست

     یک نصیحت ز سر صدق، جهانی ارزد \*\* مشنو ار در سخنم فایده جانی نیست

     حاصل عمر تلف کرده و ایام به لغو \*\* گذرانیده، بجز حیف و پشیمانی نیست

     سعدیا، گرچه سخندان و مصالح‌گویی \*\* به عمل کار برآید به سخندانی نیست

     تا به خرمن برسد، کِشت امیدی که تُراست \*\* چارۀ کار بجز دیدۀ بارانی نیست

     گر گدایی کنی از درگه او کن، باری \*\* که گدایان درش را سر سلطانی نیست

     یا رب، از نیست به هست آمدۀ صنع توایم \*\* وانچه هست از نظر علم تو پنهانی نیست

     گر برانی و گَرَم بندۀ مخلص خوانی \*\* روی نومیدیم از حضرت سلطانی نیست

     نا امید از در لطف تو کجا شاید رفت؟ \*\* تو ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست

     دست حسرت گزی ار یک دِرَمت فوت شود \*\* هیچت از عمرِ تلف کرده پشیمانی نیست [↑](#footnote-ref-479)
480. ـ سوره الحدید (57) آیه 20. ترجمه:

     «و بدانید که منحصراً این زندگی دنیا از پنج موضوع خارج نیست؛ مرکّب است از: لعب (‌بازی بدون خواهش نفسانی) و لهو ( کارهایی که انسان از روی تمایلات نفسانی انجام می‌دهد و غرض عقلایی صحیحی بر آن مترتّب نیست) و زینت (روی باطل و اعتباریّات را به لباس حقیقت پوشانیدن, و امور فانیه را به صورت امور باقیه جلوه دادن) و تفاخر (خودپسندی نمودن, و بر اساس تفاخر و مباهات امور زندگی خود را بنا نهادن) و تکاثر در اموال و اولاد (پیوسته به دنبال زیاد نمودن مقدار اموال و تعداد اولاد بر‌آمدن). این لعب و لهو و زینت و دوران تفاخر و تکثیر اموال و اولاد از بین مى‏رود، و آن شادابى و طراوت جوانى و غرور جمال و عزِّ جلال دستخوش طوفان‌هاى شدید واقع مى‌شود به طوری‌که ابداً اثرى از آنها باقى نخواهد ماند؛ عیناً به مثابه باران تند و فراوان با دانه‏هاى حیات‌بخش خود که از آسمان مى‏بارد و چنان زمین را سیراب مى‏کند که دهقانان و برزگران از نباتات روییده و خرّمى و سر‌سبزى گیاهان در شگفت آیند، سپس آن خرّمى و طراوت با یک حرکت و جنبش تبدیل به زردى و خشکى گردد و آن لطافت تبدیل به خشونت شود. گیاه سبز و خرّم، خشک و مانند علف‌هاى خشکیده خرد و ریز‌ریز گردد و خاکستر شود. و همین زندگى ظاهرى دنیا که از این پنج چیز تشکیل یافته است یک باطنى دارد که آنها به صورت عذاب شدید و یا مغفرت و رضاى خدا بوده و بدین نحو جلوه خواهد نمود. و بنابراین، حیات دنیا غیر از تمتّع و بهره‌برداریِ غرور‌آفرین، و گول و خدعه چیزی نیست.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-480)
481. ـ هفت اورنگ (نورالدّین عبدالرّحمن جامی) یوسف و زلیخا، ترتیب دلایل هستی واجب تعالی نمودن و ترغیب به تأمّل در آن فرمودن. [↑](#footnote-ref-481)
482. ـ سوره آل عمران (3) آیه 14. ترجمه:

     «محبّت و علاقه به شهوات گوناگون از قبیل: زنان و پسران و اموال فراوان (پوست‌های گاو پر از طلا و نقره) و اسبان نشان‌دار و چهار‌پایان و کشت و زرع، برای مردم زینت و جلوه داده شده است؛ تمام این زینت‌های گوناگون تمتّع و بهره‌یابی موقّتی از حیات و زندگی پست و پایین دنیوی است، و حال آنکه بازگشت نیکو در نزد خدا است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-482)
483. ـ معاد شناسى، ج ‏1، ص 111:

     «در کتاب معانى الاخبار شیخ صدوق روایت مى‏کند از محمّد ابن ابراهیم، از احمد بن یونس معاذى، از احمد بن محمّد بن سعید کوفى، از محمّد بن محمّد بن أشعث، از موسى بن اسماعیل، از پدرش، از جدّش، از حضرت إمام جعفر صادق علیه السّلام که:

     حضرت امام حسن مجتبى علیه السّلام دوستى داشتند که شوخ و مزّاح بود و چند مدّتى بود که خدمت آن حضرت نرسیده بود، روزى به محضر آن حضرت مشرّف شد.

     حضرت فرمودند: ”حالت چطور است؟“

     عرض کرد: یا بن رسول الله، روزگار خود را مى‏گذرانم به خلاف آنچه خودم مى‏خواهم و به خلاف آنچه خدا مى‏خواهد و به خلاف آنچه شیطان مى‏خواهد!

     حضرت امام حسن علیه السّلام خندیدند و فرمودند: ”چگونه است این حال؟“

     عرض کرد: به جهت آنکه خداوند عزّوجلّ دوست دارد که اطاعتش بنمایم و ابداً معصیتش را بجا نیاورم و من این‌طور نیستم. و شیطان دوست دارد که معصیت خداى را بجاى آورم و ابداً اطاعتش نکنم و من این‌طور نیستم. و من خودم دوست دارم که هرگز نمیرم و این‌طور نیستم.

     در این حال مردى برخاست و عرض کرد: ”یا بن رسول الله! ما بالُنا نَکرَهُ المَوتَ و لا نُحِبُّهُ؟ چرا مرگ براى ما ناخوشایند است و ما آن را دوست نداریم؟“

     حضرت امام حسن علیه السّلام فرمودند: ”لِانَّکُم أخرَبتُم ءاخِرَتَکُم و عَمَّرتُم دُنیاکُم، و أنتُم تَکرَهُونَ النَّقلَةَ مِنَ العُمرانِ إلَى الخَرابِ؛ به علّت آنکه شما آخرت خود را خراب و دنیاى خود را آباد کردید، بنابراین ناگوار دارید که از عمران و آبادى به خرابى منتقل شوید“\*

     \* معانى الاخبار، باب نوادر المعانى، ص 389‏.» ـ پایان متن منقول از معاد شناسی. [↑](#footnote-ref-483)
484. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 152. ترجمه:

     ”از خبر ضِرار بن ضمره ضُبابیّ است هنگامی که نزد معاویه آمد و معاویه راجع به أمیرالمؤمنین علیه السّلام از او پرسید، گفت:

     شهادت می‌دهم که او را در بعضی از مواقف عبادتش دیدم در حالی‌که شب پرده‌های تاریکی خود را گسترده و آن حضرت در محراب عبادت ایستاده و محاسن خود را در دست گرفته، همچون مارگزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد و می‌فرمود:

     ”ای دنیا، ای دنیا، برو و از من دور شو! آیا متعرّض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای یا به من شوق داشته و مرا خواهانی؟ زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است؛ هیهات! از پیش من برو و دیگری را بفریب که مرا به تو نیازی نیست، و من تو را سه طلاقه گفته‌‌ام و دیگر رجوع و برگشتی نیست. پس زندگانی تو چه کوتاه، و قدر و منزلت تو چه اندک و ناچیز، و آرزوی تو چه پست و بی‌ارزش است. آه از کمیِ توشه و طول مسافت و دوری سفر و عظمت محل ورود به پیشگاه خداوند!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-484)
485. ـ سوره الأنعام (6) آیه 32. ترجمه:

     «حیات و زندگی دنیا نیست مگر لعب (بازی بدون خواهش نفسانی) و لهو (کارهایی‌که انسان روی تمایلات نفسانی انجام می‌دهد و غرض عقلایی صحیحی بر آن مترتّب نیست)‌، و البتّه خانه آخرت برای کسانی که تقوا پیشه می‌کنند مورد پسند و اختیار است؛ پس در این‌صورت تعقّل و تفکّر نمی‌نمایید؟!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-485)
486. ـ سوره یونس (10) آیه 24. معاد شناسی، ج 1، ص60:

     «همانا مثل زندگانى دنیا مانند آبى است که ما آن را از آسمان به پایین مى‏فرستیم و گیاهان زمین از اقسام نباتاتى که خوراک انسان و چارپایان است با آن آب مخلوط شده، نباتات و گیاهان سر سبز و شاداب گشته، تا سرحدّى که زمین بهره کافى خود را می‌برد و به انواع نبات و گیاه مزیّن مى‏گردد. و صاحبان و ساکنان زمین چنین مى‏پندارند که دیگر یکباره تمام قدرت و مکنت آنها بر زمین متمرکز شده و دیگر عاملى نیست که بتواند این بهره کافى و این وفور نعمت و خرّمى و شادابى را از آنان بگیرد؛ که ناگهان امر ما در شب یا روز بدان زمین می‌رسد و چنان آنها را از بین مى‏برد و همه را درو شده و از زمین جدا شده قرار می‌دهد که گوئى اصلاً دیروز در این زمین چیزى نروییده بود. این‌طور ـ اى پیامبر گرامى ـ ما آیات خود را مفصّلاً بیان مى‏کنیم براى مردمى که تفکّر کنند و بیندیشند.» [↑](#footnote-ref-486)
487. ـ سوره الکهف (18) آیه 45 و 46. ترجمه:

     «و براى آنان زندگى دنیا را مَثَل بزن که مانند آبى است که ما آن را از آسمان فرو فرستادیم سپس نباتات و گیاهان زمین با آن آب مخلوط شده و سرسبز و شاداب گشته، آنگاه چنان‏ خشک و درهم شکسته گردید که بادها آن را به هر سو پراکنده‏ کردند. و خداست که همواره بر هر چیزى مقتدر و تواناست. \* مال و پسران، زینت زندگانی دنیا هستند، و باقیات صالحات (اعمال باقی ماندنی که صالح و شایسته‌اند) از جهت پاداش و مزد و نیز از جهت آرزو و امید، در نزد پروردگار تو اختیار شده و پسندیده شده است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-487)
488. ـ دیوان حافظ:

     بیا که قصر اَمل، سخت سست بنیادست \*\* بیار باده، که بنیاد عمر بر بادست

     ‏غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود \*\* ز هر چه رنگِ تعلّق پذیرد آزادست

     چه گویمت که به میخانه دوش، مست و خراب \*\* سروشِ عالَمِ غیبم، چه مژده‌ها دادست

     که اى بلند نظر، شاهبازِ سدره‌نشین \*\* نشیمن تو، نه این کُنج محنت آبادست

     تو را ز کنگرۀ عرش، می‌زنند صفیر \*\* ندانمت که در این دامگه، چه افتادست

     نصیحتی کنمت، یاد گیر و در عمل آر \*\* که این حدیث، ز پیر طریقتم یادست

     غم جهان مخور و پند من مبر از یاد \*\* که این لطیفۀ عشقم ز رهروی یادست

     رضا به داده بده وز جبین گره بگشای \*\* که بر من و تو، درِ اختیار، نَگْشادست

     مجو درستی عهد از جهانِ سست نهاد \*\* که این عجوز، عروس هزار دامادست

     نشان عهد و وفا، نیست در تبسّم گل \*\* بنال، بلبلِ بی دل، که جای فریادست

     حسد چه می‌بری ای سست نظم، بر حافظ \*\* قبول خاطر و لطف سخن، خدادادست [↑](#footnote-ref-488)
489. ـ الکافی، ج 2، ص 54. ترجمه:

     «راوی می‌گوید از امام صادق علیه السّلام در‌باره آنچه مردم روایت می‌کنند که: ”تفکّر یک ساعت بهتر است از قیام و عبادت یک شب“ پرسیدم، و عرض کردم که شخص چگونه باید تفکّر کند؟ فرمود: ”به این‌صورت که انسان از خرابه یا خانه‏اى عبور می‌کند و می‌گوید: ساکنان تو کجا هستند؟! بناکنندگان تو کجا هستند؟! تو را چه شده است که سخن نمی‌گویی؟!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-489)
490. ـ مخزن الأسرار، گنجوی. [↑](#footnote-ref-490)
491. ـ سوره آل عمران (3) قسمتی از آیه 185. رساله لب اللباب، ص 74، تعلیقه:

     «[هر نفسى چشندۀ مرگ است.]» [↑](#footnote-ref-491)
492. ـ بحار الأنوار، ج 79، ص 167؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 103 با قدری اختلاف. ترجمه:

     «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ” منهدم کنندۀ لذّات‌ را بسیار یاد کنید.“ پس گفته شد: منظور از منهدم کنندۀ لذّات چیست؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”منظور مرگ است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-492)
493. ـ کلیات سعدی، ص 792 و 793. [↑](#footnote-ref-493)
494. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 180. ترجمه:

     «آدمى در دنیا همچون هدفی است که تیرهای مرگ آن را نشانه می‌روند، و غارت شده‏اى است که مصائب و بلاها به سوی آن مى‏شتابند، و با هر جرعه‌ای گلو گرفتنى است و در هر لقمه‏ای غصّه‌هایی گلوگیر است. و بنده به هیچ نعمتى نمى‏رسد مگر به جدایى از نعمت دیگرى، و به استقبال هیچ روزی از عمرش نمی‌رود مگر به فراق و جدایى روزی دیگر از مدّت عمر خود؛ پس ما اعوان و کمک‌کاران مرگیم و جان‌هاى ما هدف و نشانه مرگ‏ها است. پس از کجا به بقاء در این دنیا امیدوار باشیم در حالی‌که این شب و روز به چیزى شرافت و بزرگى ندادند مگر آنکه در هدم و ویرانى آنچه ساخته و پراکندگى آنچه گرد آورده بودند، به شتاب بازگشتند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-494)
495. ـ سوره طه (20) آیه 131. ترجمه:

     «ای پیغمبر ما, هرگز دو چشمان خود را به سوی آنچه ‌که اصنافی از آنان را متمتّع و بهره‌مند ساختیم, مینداز؛ اینها زینت و جلوه‌ای از زندگی پست دنیاست برای آنکه به آن امور آنها را آزمایش و امتحان نماییم و رزق و روزی پروردگار تو, مورد پسند و رضایت است و آن رزق باقی است.» (محقّق)

     نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌هاى علاّمه طهرانى، ص 217:

     «اى پیغمبر ما! چشمت را مینداز به این زر و زیور، مال و جاه و شوکت، قدرت و ریاست‏هایى که ما به افراد بشر قسمت کرده‏ایم؛ اینها میزان کمال نیست. اینها یک جلوه‏اى است از زندگىِ پست، از زندگى در صدر مظاهرِ احساسِ حیوانى، نه در رتبه عقل و منطق انسانى؛ این جلوه‏هاى این حیات است.

     ما به اینها جلوه زدیم، زینت دادیم براى امتحان، که قلب‌ها و دل‌هاى ضعیف را به سمت خود برباید؛ براى این جهت است. امّا روزىِ تو که از طرف پروردگار تو مى‏رسد آن خیلى عالى است، خیلى مورد پسند و رضایت است، و آن رزقِ باقى است. از این زر و زیورها نیست که روزى باشد و روز دیگر برود؛ آن رزق یک معنى دیگر دارد.» [↑](#footnote-ref-495)
496. ـ سوره‌ الإسراء (17) آیه 18 إلی 20. معادشناسی، ج 8، ص 208:

     «هر کس که رویّه و مرامش این باشد که طالب دنیاى عاجل و زودگذر باشد، ما آن مقدارى را از دنیا که بخواهیم، نسبت به کسانى که بخواهیم مى‏دهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنّم را براى او قرار داده‏ایم که به طور مذموم و مطرود به آتش آن مى‌رسد، و ملامت شده و دور افتاده در آن مى‏سوزد. \* و کسى که آخرت را طلب کند، و کوشش کافى و وافى براى ورود به آن بجاى آورد، و از روى ایمان و ایقان باشد، البتّه سعى‏ و کوشش آنها در نزد خداوند مشکور است. \* ما به تمام این افراد مدد و امداد مى‏دهیم و قوّه و نیرو مى‌فرستیم، چه این طائفه و چه آن طائفه را؛ هر کدام را از عطا و فیض پروردگار تو تقویت مى‏کنیم؛ و البتّه عطا و فیض پروردگار تو از کسى منع نمى‏شود.» [↑](#footnote-ref-496)
497. ـ سوره‌ الشّوری (42) آیه 20. ترجمه:

     «کسى که رویه و مرامش این باشد که طالب حرث و کِشت آخرت باشد براى وى در کشت‏ و محصولش مى‏افزاییم، و کسى که کشت دنیا را طلب کند نصیبی از آن به او می‌دهیم ولى در آخرت برای او هیچ بهره و نصیبى نیست‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-497)
498. ـ سوره الزّخرف (43) آیه 33 إلی 35. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 195:

     «و اگر سنّت ما بر این نبود که جمیع مردم امّت واحدى باشند، تحقیقاً ما براى آنانکه به خداى رحمان کفر ورزیده‏اند، براى خانه‏هایشان سقف‏هائى از نقره و پلّه‏هائى از نقره قرار مى‏دادیم که از آن پلّه‏ها بالا روند. \* و براى خانه‏هایشان درهاى نقره‏اى مى‏ساختیم، و تخت‏هائى که بر آنها بنشینند و تکیه زنند. \* و براى آن خانه‏ها از هر گونه طلاجات و زینت‏هاى گوناگون قرار مى‏دادیم. ولیکن تمام این زینت‏هاى گوناگون نیست مگر تمتّع و بهره‌یابى موقّتى از حیات و زندگى پست و پایین دنیوى، و آخرت در نزد پروردگار تو از آنِ پرهیزگاران است.» [↑](#footnote-ref-498)
499. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 238؛ معاد شناسى، ج ‏2، ص 64:

     «خداوند حقیقت زهد را بین دو کلمه در قرآن مجید بیان فرموده است؛ و آن این است که: ”تأسّف نخورید بر آنچه از دست شما رفته است، و خوشحال نشوید به آنچه به شما داده می‌شود.“ پس کسى که بر امور گذشته تأسّف نخورد و بر امور آینده که به او داده می‌شود مسرور و خوشحال نگردد، حقیقت زهد را به دو جانبش گرفته است.» [↑](#footnote-ref-499)
500. ـ الخصال، ج 2، ص 442؛ بحار الأنوار، ج 54، ص 99، به نقل از کافی با قدری اختلاف؛ الکافی، ج 8، ص 148:

     «عن هارون بن مسلم، عن مَسعَدَةِ بنِ صَدَقةٍ، عن جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ، عن أبِیهِ علیه السّلام: أنَّ النَّبِیَّ صلّی اللَه علیه و آله قالَ:

     ”ما خَلَقَ اللَهُ جَلَّ و عَزَّ خَلقًا إلّا و قَد أمَّرَ عَلَیهِ آخَرَ یَغلِبُهُ فِیهِ. و ذَلِکَ أنَّ اللَهَ تَبارَکَ و تَعالَى لَمّا خَلَقَ البِحارَ السُّفلَى فَخَرَت و زَخَرَت و قالَت: أیُّ شَی‏ءٍ یَغلِبُنِی؟ فَخَلَقَ الأرضَ فَسَطَحَها عَلَى ظَهرِها فَذَلَّت ثُمَّ قال إنَّ الأرضَ فَخَرَت و قالَت: أیُّ شَی‏ءٍ یَغلِبُنِی؟ فَخَلَقَ الجِبالَ فَأثبَتَها عَلَى ظَهرِها أوتادًا مِن أن تَمِیدَ بِما عَلَیها فَذَلَّتِ الأرضُ و استَقَرَّت.

     ثُمَّ إنَّ الجِبالَ فَخَرَت عَلَى الأرضِ فَشَمَخَت و استَطالَت و قالَت: أیُّ شَی‏ءٍ یَغلِبُنِی؟ فَخَلَقَ الحَدِیدَ فَقَطَعَها فَقَرَّتِ الجِبالُ و ذَلَّت.

     ثُمَّ إنَّ الحَدِیدَ فَخَرَت عَلَى الجِبالِ و قالَ: أیُّ شَی‏ءٍ یَغلِبُنِی؟ فَخَلَقَ النّارَ فَأذابَتِ الحَدِیدَ فَذَلَّ الحَدِیدَ.

     ثُمَّ إنَّ النّارَ زَفَرَت و شَهَقَت و فَخَرَت و قالَت: أیُّ شَی‏ءٍ یَغلِبُنِی؟ فَخَلَقَ الماءَ فَأطفَأها فَذَلَّت.

     ثُمَّ إنَّ الماءَ فَخَرَ و زَخَرَ و قالَ: أیُّ شَی‏ءٍ یَغلِبُنِی؟ فَخَلَقَ الرِّیحَ فَحَرَّکَت أمواجَهُ و أثارَت ما فی قَعرِهِ و حَبَسَتهُ عن مَجارِیهِ فَذَلَّ الماءُ.

     ثُمَّ إنَّ الرِّیحَ فَخَرَت و عَصَفَت و أرخَت أذیالَها و قالَت: أیُّ شَی‏ءٍ یَغلِبُنِی فَخَلَقَ الإنسانَ فَبَنَى و احتالَ و اتَّخَذَ ما یَستَتِرُ بِهِ مِنَ الرِّیحِ و غَیرِها فَذَلَّتِ الرِّیحُ.

     ثُمَّ إنَّ الإنسانُ طَغَى و قالَ: مَن أشَدُّ مِنِّی قُوَّةً فَخَلَقَ اللَهُ لَهُ المَوتَ فَقَهَرَهُ فَذَلَّ الإنسانَ.

     ثُمَّ إنَّ المَوتَ فَخَرَ فی نَفسِهِ فَقالَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ: لا تَفخَر فَإنِّی ذابِحُکَ بَینَ الفَرِیقَینِ أهلِ الجَنَّةِ و أهلِ النّارِ ثُمَّ لا أُحیِیکَ أبَدًا فَتُرجَى أو تُخافَ.“

     و قالَ أیضًا: ”و الحِلمُ یَغلِبُ الغَضَبَ و الرَّحمَةُ تَغلِبُ السُّخطَ و الصَّدَقَةُ تَغلِبُ الخَطِیئَةَ.“

     ثُمَّ قالَ أبوعَبدِاللهِ علیه السّلام: ”ما أشبَهَ هَذا مِمّا قَد یَغلِبُ غَیرَهُ.“»

     ترجمه: «از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة، از امام صادق از پدرشان امام باقر علیهما السّلام، روایت است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-500)
501. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”خداوند عزّوجلّ هیچ مخلوقی را نیافرید مگر آنکه مخلوق دیگری را بر آن امیر و مسلّط گردانید تا بدین سبب بر او غلبه یابد.

     و این چنان است که: وقتی خداوند تبارک و تعالی دریاها را آفرید، دریا فخر نمود و جوشید و بالا آمد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند و چیره می‌گردد؟! پس خداوند زمین را آفرید و بر پشت آن گسترد و آن را خوار نمود.

     آنگاه زمین فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! پس خداوند کوه‌ها را آفرید و آنها را چون میخ‌هایی بر پشت زمین ثابت و محکم نمود تا اینکه از اضطراب و لرزش آنچه بر روی زمین است مانع شوند؛ پس زمین خوار شد و آرام گرفت.

     آنگاه کوه‌ها بر زمین فخر کردند و تکبّر و ترفّع نمودند و گفتند: چه چیزی بر ما غلبه می‌کند؟! پس خداوند آهن را آفرید تا کوه‌ها را شکافت؛ پس کوه‌ها قرار گرفتند و خوار شدند.

     آنگاه آهن بر کوه‌ها فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! خداوند آتش را خلق کرد تا آهن را ذوب نمود؛ پس آهن خوار گردید.

     آنگاه آتش شعله‌ور شد و زبانه کشید و فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! خداوند آب را آفرید تا آتش را خاموش کرد؛ پس خوار گردید.

     آنگاه آب بر خود فخر کرد و جوشید و بالا آمد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! پس خداوند باد را آفرید، و امواج آب را به حرکت و تلاطم درآورد و آنچه را که در قعر آن بود برانگیخت و از جریانش بازداشت؛ پس آب زبون شد.

     آنگاه باد فخر کرد و وزید و دامن بگسترد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟! پس خداوند انسان را آفرید و او بنایی ساخت و چاره کرد، و چیزی را برگرفت که او را از باد و غیره بپوشاند؛ ‌پس باد هم خوار گردید.

     آنگاه انسان طغیان کرد و گفت: چه کسی از من قوی‌تر است؟! خداوند مرگ را آفرید؛ پس بر او غلبه نمود و انسان نیز خوار و زبون شد.

     آنگاه مرگ به خود فخر نمود؛ پس خداوند عزّوجلّ فرمود: ‌فخر مکن که من تو را میان دو گروه اهل بهشت و اهل آتش، سرمی‌برم و ابداً تو را زنده نمی‌کنم تا زنده بودنت مایۀ امیدِ نجات برای اهل آتش، یا مایۀ ترس از زوال نعمت برای اهل بهشت نگردد.“

     و هم‌چنین حضرت فرمود: ”حلم بر غضب، و رحمت بر سخط، و صدقه بر گناه، غلبه و برتری دارد.“

     سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: ”چه بسیار اموری مانند اینها که یکی بر دیگری غلبه می‌کند و چیره می‌گردد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-501)
502. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 2، ص 183. معاد شناسى، ج ‏1، ص 276:

     «اى مردم! دنیا محلّ عبور است و شما در آنجا درنگ ندارید و پیوسته در حرکت هستید، امّا آخرت جای سکونت و آرامش است، محل درنگ و اقامت است؛ بنابراین از این راه تجاوز و سفر، براى آن خانه اقامت و استراحت توشه‏اى بردارید و ساز و برگى ببرید که در آنجا شما را به کار آید و مناسب آنجا باشد.

     حجاب‏هاى عفّت و پرده‏هاى عصمت و مصونیّت خود را از دستبرد شیطان و نفس امّاره محفوظ دارید و آنها را ندرید، و در پیشگاه با عظمت خدائى که بر اسرار خفیّه و رازهاى پنهان شما آگاه است آنها را پاره نکنید.

     و دل‌هاى خود را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدن‌هاى شما بیرون رود. (یعنى کارهائى که مى‏کنید بر اساس حقّ باشد نه نفس امّاره؛ در این‌صورت آن خواست و میل، خودبه‌خود و رفته‌رفته به کلّى زائل مى‏شود و دل آدمى پاک و صاف می‌گردد و به جاى آن حقّ و میل و رضاى خدا مى‏نشیند، و با عالم أبدیّت مشابهت دارد.)

     در این دنیا براى اکتساب ملکات حمیده و عقائد پاک و افعال حسنه آمده‏اید، و لذا شما را در بوته امتحان و آزمایش مى‏گذارند و در هر ساعت مورد امتحان قرار می‌دهند تا تقدیم خواست باطن شما بر رضاى خدا یا عکس آن مشخّص گردد. ولیکن علّت آفرینش شما براى این دنیا نیست؛ بلکه براى غیر آن از عالم أبدیّت و فعلیّت محضه و آرمیدن در حرم امن و لقاى خداست‏.

     انسان وقتى که مى‏میرد مردم مى‏گویند: از خود چه باقى گذارده است؟ و فرشتگان مى‏گویند: چه براى خود پیش فرستاده است‏؟

     اى مردم! شما را به پدرانتان سوگند! کمى براى سعادت خود براى آخرت پیش بفرستید که آن در نزد پروردگار منّان به عنوان قرض، ذخیره و محفوظ بوده و خداوند آن را به اضعاف مضاعفه به شما در روز نیاز ردّ خواهد نمود؛ و همه را در دنیا پشت سر خود نگذارید که سنگینى و وبال آن دامنگیر شما خواهد بود.» [↑](#footnote-ref-502)
503. ـ دیوان خاقانی شروانی، ص 358. [↑](#footnote-ref-503)
504. ـ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 20، ص 77. نور ملکوت قرآن، ج ‏1، ص 112:

     «اولیاء خدا آن کسانى مى‏باشند که نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند در وقتى که مردم نظر به ظاهر و امور اعتباریّه وهمیّه دنیا مى‏کنند، و به امور اخروى و اصیل دنیا مى‏پردازند در وقتى مردم به امور زودرس و فورى و لذّات موهومۀ زودگذر مشغول مى‏شوند؛ بنابراین (در تمام جهات کارشان در جهت متضاّد با مردم دنیاست) آنها در دنیا از دنیا مى‏میرانند آنچه را که از آن مى‏ترسند که آنها را بمیراند، و رها مى‏کنند و وا مى‏گذارند از دنیا آنچه را که مى‏دانند به زودى آنها را رها مى‏کند و وا مى‏گذارد. و مى‏بینند زیاده‌روى و کثرت‌طلبى غیرشان را در امور دنیا: کمى و نقصان، و نیز رسیدن غیرشان را به امور دنیوى و أخذ و بطش و نیل و وصولشان را، فوت از امور معنوى و از دست دادن و هَدَر رفتن سرمایه‏هاى خدادادى و نابود شدن کانون سعادت در حیطه وجودى.

     اولیاء خدا دشمن مى‏باشند با چیزهائى که مردم با آن آشتى و مسالمت نموده‏اند، و دوست و سلم و سلامت مى‏باشند با چیزهائى که مردم با آن دشمنى مى‏ورزند. به واسطه آنهاست که کتاب الهى دانسته مى‏شود و به واسطه کتاب الهى است که آنها دانسته مى‏شوند و شناخته مى‏گردند، و به واسطه آنهاست که کتاب خدا برپا مى‏شود و راست و استوار مى‏گردد و به واسطۀ کتاب خداست که آنها برپا مى‏شوند و راست و استوار مى‏گردند. ایشان بالاتر از اَمَدِ امید و در ازاى رجاء خود، چیز امیدوار کننده‏اى را نمى‏بینند، و بالاتر از آنچه از آن مى‏ترسند، چیز ترسناک و مخوفى را ادراک نمى‏کنند.» [↑](#footnote-ref-504)
505. ـ امام شناسى، ج‏10، ص 157:

     «شیخ صدوق در کتاب کمالُ الدّین و تمامُ النِّعمة از ابن‌ولید، از ابن‌حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسى، از عمر بن اذَینَه، از أبان بن أبى‌عیاش، از ابراهیم بن عمر یمانى، از سُلَیم بن قَیس هلالى روایت مى‏کند که او گفت:

     شنیدم از سلمان فارسى که مى‏گفت: من در آن مرضى که رسول خدا در آن رحلت کردند در [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-505)
506. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نزد رسول خدا نشسته بودم؛ در این‌حال فاطمه علیها السّلام وارد شد و چون ضعف وارد بر پدرش را دید گریه کرد تا اشک‌هایش بر روى چهره‏اش جارى شد.

     رسول خدا فرمود: ”سبب گریه تو چیست؟“

     فاطمه عرض کرد مى‏ترسم بعد از رحلت تو، خودم و فرزندانم محروم شوند.

     در این‌حال اشک در چشمان رسول خدا حلقه زد و فرمود: ”اى فاطمه، مگر نمى‏دانى که ما اهل بیتى مى‏باشیم که خداوند براى ما آخرت را بر دنیا پسندیده و برگزیده است، و خداوند بر جمیع مخلوقاتش فنا و نیستى را حتم نموده است؟!

     آنگاه پیغمبر مفصّلاً طریق خلقت اهل بیت و مقامات و درجات آنها را بیان مى‏فرمایند و مقامات و درجات حضرت فاطمه و مزایایى را که خداوند بدان حضرت اختصاص داده است، و از جمله وجود یازده إمام از نسل آن حضرت را که آخرین آنها مهدى امّت است، بیان مى‏کند.

     ثُمَّ أقبلَ على عَلىّ علیه السّلام فَقالَ: ”یا أخِى! إنَّکَ سَتَبقَى بَعدِى و سَتَلقَى مِن قُرَیشٍ شِدَّةً مِن تَظاهُرِهِم عَلَیکَ و ظُلمِهِم لَک؛ فَإن وَجَدتَ أعوانًا فَجاهِدهُم و قاتِل مَن‏ خالَفَکَ بِمَن وافَقَکَ، و إن لَم تَجِد أعوانًا فاصبِر و کُفَّ یدَکَ و لا تُلقِ بِها إلَى التَّهلُکَة! فَإنَّکَ مِنِّى بِمَنزِلَة هارُونَ مِن مُوسَى، و لَکَ بِهارُونَ أُسوَة حَسَنَة إذا استَضعَفَهُ قَومُهُ و کادُوا یقتُلُونَهُ.

     فاصبِر لِظُلمِ قُرَیشٍ إیاکَ و تَظاهُرِهم عَلَیکَ؛ فَإنَّکَ بِمَنزِلَة هارُونَ و مَن تَبِعَهُ، و هُم بِمَنزِلَة العِجل و مَن تَبِعَهُ.“ـ تا آخر حدیث.1

     ”سپس پیامبر روى خود را به على کرد و گفت: اى برادر من! تو بعد از من زندگى مى‏کنى و به زودى از ناحیه قریش، شدّت و گرفتگى خواهى دید؛ از اینکه ایشان براى شکستن تو، و درهم کوبیدن تو، و ستم نمودن بر تو، پشت به پشت یکدیگر مى‏دهند.پس اگر تو یارانى بر علیه ایشان یافتى که تو را نصرت کنند، با قریش جهاد کن و با دستیارى موافقین خود، مخالفین را برانداز و با آنها کارزار کن! و اگر معاون و یارى نیافتى پس صبر پیشه کن و دست از جنگ بدار، و با دست خود، خود را در هلاکت میفکن! چون نسبت تو با من مثل نسبت هارون است با موسى، و هارون براى تو الگو و مادّه تأسّى خوبى است؛ چون قوم او او را ضعیف شمردند و نزدیک بود وى را بکشند.

     تو اى على بر ستم قریش شکیبا باش، و بر مظاهره و پشتیبانى آنها از یکدیگر بر علیه تو از جا در نرو؛ زیرا مثال تو به منزله هارون است و پیروان او، و قریش به منزله گوساله است و پیروان گوساله.“

     از این قرائن قطعیه به دست مى‏آید که: مخالفین على و شتاب‌کنندگان به سقیفه بنى‌ساعده که یکسره پیامبر و رحلتش و تجهیز و تکفینش را به‌خاک نسیان سپردند و براى ریاست به سوى سقیفه شتاب نمودند، براى مرام خود از هیچ جنایتى و خیانتى دریغ نداشتند؛ گرچه منجرّ به قتل [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-506)
507. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و ریختن خون قسمت عظیمى از مسلمانان شود، گرچه اسلام از بین برود و قرآن از بین برود و اسم و اثرى از خدا و رسول خدا بجاى نماند.

     فلهذا مى‏بینیم که براى بیعت گرفتن از على بن أبى‌طالب و همراهانش که در خانه فاطمه زهرا به عنوان تحصّن متحصّن شده بودند، یورش بردند و با سیلى بر چهره بى‌بى و با تازیانه بر بازویش، او را در میان در و دیوار فشردند تا استخوان سینه‏اش شکست و جنینش سقط شد و به روى زمین افتاد و پس از مدّت کوتاهى رخت از جهان بر بست؛ زیرا بى‌بى مانع شد از بردن على را براى بیعت به مسجد.

     و چه نیکو فخر الفلاسفة و الحکماء المتألّهین و شیخ الفقهاء و العلماء المعاصرین، مرحوم حاج شیخ محمّدحسین اصفهانى معروف به کُمپانى ـ طاب ثراه ـ سروده است:

     1. و لِلسِّیاطِ رَنَّةٌ صَداها \*\* فِى مَسمَعِ الدَّهرِ فَما أشجاها

     2. و الأثَرُ الباقِى کَمِثلِ الدُّملُجِ \*\* فِى عَضُدِ الزَّهراء أقوَى الحُجَج

     3. و مِن سَوادِ مَتنِها اسوَدَّ الفَضا \*\* یا ساعَدَ اللهُ الإمام المُـرتَضَى

     4. و لَستُ أدرِى خَبَرَ المِسمارِ \*\* سَل صَدرَها خِزانَة الأسرارِ

     5. و فِى جَنِینِ المَجدِ ما یدمِى الحَشا \*\* و هَل لَهُم إخفاءُ أمر قَد فَشا

     6. و البابُ و الجِدارُ و الدِّماءُ \*\* شُهُودُ صِدقِ ما بِهِ خِفاءُ

     7. لَقَد جَنَى الجانِى عَلَى جَنِینِها \*\* فاندَکَّتِ الجِبالُ مِن حَنِینِها

     8. و رَضَّ تِلکَ الأضلُعَ الزَّکیة \*\* رِزِّیة ما مِثلُها رَزِّیة

     9. و من نُبُوعِ الدم من ثَدیَیها \*\* یُعرَفُ عَظمُ ما جَرَی عَلَیها

     10. و جاوَزَ الحَدَّ بِلَطمِ الخَدِّ \*\* شَلَّت یدُ الطُّغیانِ و التَّعدِى

     11. فاحمَرَّتِ العَینُ و عَینُ المَعرِفَة \*\* تُذرِفُ بِالدَّمعِ عَلَى تِلکَ الصّفَة

     12. و لا یُزِیلُ حُمرَةَ العَینِ سِوَى \*\* بِیضِ السُّیوفِ یومَ یـنشَر اللِّوَى

     13. فَـإنَّ کَسرَ الضِّلعِ لَیسَ ینجَبِر \*\* إلّا بِصَمصامٍ عَزِیزٍ مُقتَدِر

     14. أهَکَذا یصنَعُ بِابنَة النَّبِى \*\* حِرصًا عَلَى المُلکِ فَیا لَلعَجبِ2

     ”1. آن تازیانه که بر زهرا خورد، ناله و صدائى کرد که طنین آن در گوش روزگار پیچیده است؛ پس چقدر غصّه و حزن‌آور بوده است؟

     2. و آن اثرى که در بازوى زهرا همانند دُمَل باقى ماند، بهترین و قوى‏ترین دلیل براى ضرب تازیانه است. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-507)
508. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     3. و از سیاهى آنچه که از بازوى او ظاهر شده بود، عالم تیره و تار گشت؛ خداوندا، امام مرتضى را در این مصیبت مدد کن و یارى فرما!

     4. و من آن کسى نیستم که خبر میخ را بدانم و بفهمم؛ تو از سینه زهراء که خزینه اسرار است این مطلب را بپرس!

     5. و درباره داستان سقط جنین: محسنى که صاحب هرگونه فضیلت و شرف است، مطالبى است که دل انسان را خون مى‏کند. و آیا براى این جنایت‌پیشگان ممکن است پنهان دارند خبرى را که روزگار آن را فاش ساخته و از چهره آن نقاب برداشته است؟!

     6. آرى اینک در و دیوار و خون‌هائى که از صدیقّه آمده است، گواهان راستینى هستند که در آن خطائى نیست.

     7. حقّاً و تحقیقاً آن شخص جنایت‌پیشه، بر جنین زهراء چنان جنایتى کرد که از ناله و آه زهرا کوه‌ها پاره‌پاره و خرد و گسسته شد.

     8. و آن استخوان‌هاى سینه پاک و طاهر و مُطهر را چنان درهم کوفت که مصیبتى در جهان همانند آن مصیبت نیست.

     9. و از جوشیدن و جاری شدن خون از دو پستان زهراء، اندازه جنایاتی که بر او وارد شده است فهمیده می‌شود.

     10. و با سیلى‏اى که بر صورت زهرا نواخت، دیگر جنایت را از حدّ به در بُرد؛ شلّ و بدون حرکت باد، دست طغیان و تعدّى.

     11. چشمان زهرا از آن سیلى قرمز شد، و چشم عرفان روزگار پیوسته براى این حالت زهرا اشکبار است.

     12. و آن قرمزى دیدگان زهرا را چیزى نمى‏تواند برطرف گرداند مگر شمشیرهاى آبدار و بُرنده، در روزى که پرچم‏ها را بر علیه دشمنان باز کنند و کتیبه‏ها را حرکت دهند.

     13. زیرا که شکسته شدن پهلو و ضلع سینه را چیزى منجبر نمى‏کند، و آن زخم را مرهم نمى‏نهد مگر شمشیر برّنده استوار و با قدرت.

     14. آیا این‌گونه با دختر پیغمبر رفتار مى‏کنند، براى حرصى که به حکومت و ولایت دارند؟! این بسیار عجیب است‏!“

     و هم‌چنین آیة الله اصفهانى کمپانى در مصیبت حضرت صدّیقه سلام الله علیها، مرثیه‏اى بسیار جالب و حاوى حقایق، در دیوان شعر پارسى خود آورده است؛ و ما در اینجا به ذکر دو بند اوّل آن اکتفا مى‏کنیم: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-508)
509. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     تا در بیت‌الحرام از آتش بیگانه سوخت \*\* کعبه ویران شد، حریم از سوز صاحبخانه سوخت

     شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه \*\* شد چنان، کز دودِ آهش سینه کاشانه سوخت

     آتشى در بیت معمورِ ولایت شعله زد \*\* تا أبد زان شعله، هر معمور و هر ویرانه سوخت

     آه از آن پیمان‌شکن کز کینه خمّ غدیر \*\* آتشى افروخت تا هم خمّ و هم پیمانه3 سوخت

     لیلى حسن قِدَم، چون سوخت از سر تا قدم \*\* همچو مجنون، عقلِ رهبر را دل دیوانه سوخت

     گلشن فرّخ فر توحید، آن دم شد تباه \*\* کز سُمُومِ شرک، آن شاخ گل فرزانه سوخت

     گنج علم و معرفت شد طعمه أفعى صفت \*\* تا که از بیداد دونان گوهر یکدانه سوخت

     حاصل باغ نبوّت، رفت بر باد فنا \*\* خرمنى در آرزوى خامِ آب و دانه سوخت

     کرکَسِ دون، پنجه زد بر روى طاووس أزل \*\* عالمى از حسرت آن جلوه مستانه سوخت

     آتشى آتش‏پرستى در جهان افروخته \*\* خرمن اسلام و دین را تا قیامت سوخته

     \* \* \*

     سینه‏اى کز معرفت گنجینه اسرار بود \*\* کى سزاوار فشارِ آن در و دیوار بود؟

     طور سیناى تجلّى، مشعلى از نور شد \*\* سینه سیناى وحدت، مشتعل از نار بود

     ناله بانو زد اندر خرمن هستى شَرَر \*\* گوئى اندر طور غم، چون نخل آتشبار بود

     آنکه کردى ماه تابان پیش او پهلو تهى \*\* از کجا پهلوى او را تاب آن آزار بود

     [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-509)
510. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     گردش گردون دون بین، کز جفاى سامرى \*\* نقطه پرگار وحدت، مرکز مسمار بود

     صورتش نیلى شد از سیلى، که چون سیل سیاه \*\* روى گیتى4 زین مصیبت، تا قیامت تار بود

     شهریارى شد به بند بنده‏اى از بندگان \*\* آنکه جبریل امینش بنده دربار بود

     از قفاى شاه، بانو با نواى جانگداز \*\* تا توانائى به تن، تا قوّت رفتار بود

     گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد \*\* لیک پاى همّتش بر گنبد دوّار بود

     دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد \*\* لیک بر گردون بلند از دست آن گمراه شد5

     در مروج الذهب آورده است که:

     و لمّا قُبضت فاطمة جزَع علیها بَعلُها علىٌّ جَزَعًا شدیدًا و اشتدّ بکاؤهُ و ظهر أنینُه و حَنینُه و قال فى ذلک‏:

     لِکُلِّ اجتِماعٍ مِن خَلِیلَینِ فُرقَة \*\* و کُلُّ الَّذى دُونَ المَماتِ قَلِیلُ

     و إنَّ افتِقادى فاطِمًا بَعدَ أحمَدِ \*\* دَلیلٌ عَلَى أن لا یدُومُ خَلِیلُ

     ”چون فاطمه سلام الله علیها رحلت کرد، براى او شوهرش على جزع شدیدى کرد و گریه‏اش شدّت یافت و آه و ناله‏اش ظهور کرد، و در این مصیبت این دو بیت را إنشاء فرمود:

     در عاقبت براى هر اجتماعى که بین دو محبوب صورت گیرد فراق و جدائى است، و تمام مصیبت‌ها در برابر مرگ، ناچیز و کم‌مقدار است. آرى، از دست دادن من فاطمه را بعد از احمد، دلیل بر آن است که هیچ محبوب و یار مهربانى دوام ندارد و باقى نمى‏ماند.“6

     1) کمال الدین (صدوق) در فصل: ”نصّ النبى على القائم علیه السّلام“ از طبع مؤسّسه النَّشر الإسلامى ج 1، ص 262 تا ص 264؛ و کتاب سلیم بن قیس، از ص 69 تا ص 79 با مختصر اختلافى در لفظ.

     2) کتاب وفاة الصّدیقة الزَّهرا علیهما السّلام (تألیف سیّد عبدالرزّاق موسوى مقرّم) ص 36 و ص 37. و این ابیات را به جهت وفات حضرت صدیقه علیهما السّلام در این موضع انتخاب کرده است؛ ولیکن تمام قصیده را که مُصَدَّر به بیت: ”جوهرةُ القدس من الکنز الخفى، بَدَت فأبدت عالیات الأحرف“ مى‏باشد و شامل 109 بیت است، در همین کتاب از ص 126 تا ص 131 آورده است.

     3) در نسخه بدل، خمخانه آمده است.

     4) در نسخه بدل، گردون آمده است‏.

     5) دیوان کمپانى، ص 42 و ص 43.

     6) مروج الذّهب (طبع مطبعۀ سعادت مصر، 1367 هجرى قمرى) ج 2، ص 297 و ص 298.» ـ پایان متن منقول از امام ‌شناسی [↑](#footnote-ref-510)
511. ـ سوره الشّعراء (26) آیه 88 و 89. معاد شناسی، ج 5، ص 125:

     «روزى مى‏رسد که در آن روز نه مال براى انسان فائده‏اى دارد و نه فرزندان. \* مگر آن افرادى که در پیشگاه خدا با دل پاک و قلب سالم وارد مى‏شوند.» [↑](#footnote-ref-511)
512. ـ سوره الشّمس (91) آیات 1 تا 10. ترجمه:

     «سوگند به خورشید و گسترش نور آن \* و سوگند به ماه زمانی که در پی آن درآید و تابان شود \* و سوگند به روز زمانی که آن را نشان دهد \* و سوگند به شب زمانی که سیاهی‌اش آن را فرا گیرد \* و سوگند به آسمان و آن که آن را بنا نهاد \* و سوگند به زمین و آن که آن را بگسترد \* و سوگند به نَفْس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست \* و سپس راه فجور و فسق و تعدّی, و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد \* حقّاً فلاح و رستگاری از آن کسی است که نفس خود را رشد و نموّ دهد, و خَیبت و پشیمانی از آن کسی است که با نفس خود دسیسه و خدعه‌بازی کند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-512)
513. ـ تفسیر آیه نور، ص 113:

     «شستشویى کن و آنگه به خرابات خرام \*\* تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده\*‏

     خدا پاک است، آدم نجس نمى‏تواند برود. آدم آلوده را به حرم راه نمى‏دهند، به دربار پادشاه راه نمى‏دهند؛ باید تزکیه و تطهیر کند.

     ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾\*\*

     پیغمبر براى این آمده که تطهیر کند، تزکیه کند، مردم با آن عالَم مسانخه پیدا کنند، شباهت پیدا کنند.

     درجه اوّل شباهت تخلیه است. تخلیه یعنى: انسان از تمام صفات زشت و نقص و توجّه به کثرات که انسان را از عالم نور و عالم اطلاق دور مى‏کند، خودش را خالى کند؛ اوّل ترک معصیت کند، ترک مخالفت رضاى محبوب کند.

     او مى‏خواهد برود درِ خانه معشوق را بزند؛ وقتى با او دارد دشمنى مى‏کند و مخالف رضاى او را انجام مى‏دهد، این در زدن فایده ندارد. راه اوّل تخلیه است، و لذا در همه روایات داریم که با وجود معصیت انسان نمى‏تواند راه طىّ کند؛ اوّل باید ترک معصیت کند و خود را از ناپسندیده‏ها خالى کند.

     درجه بعد تحلیه است؛ یعنى مُتحلّى شدن به صفات کمال. عبادت انسان خوب باشد، مستحبّات انجام بدهد، انفاق کند، صله رحم کند، حجّ کند، هر کار خوبى از دستش مى‏آید بکند. حالا که [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-513)
514. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خودش را از بدی‌ها خارج کرد، خودش را به این خوبی‌ها متّصف کند. این درجه بالاتر [است].

     درجه سوّم تجلیه است. تجلیه یعنى متجلّى شدن به صفات پروردگار. در آنجا دیگر تجلّیات شروع مى‏شود، خدا خودش را نشان مى‏دهد: یک وقت به صفت القادر، یک وقت به صفت العالم، یک وقت به صفت الرّحمان، یک وقت به صفت الرّحیم. این [اسماء و صفات] در تمام مظاهر وجود جلوه مى‏کند، تجلیّات شروع مى‏شود.

     مرتبه چهارم مرتبه فناء است. این تجلیّاتِ اسمائى و صفاتى که به نهایت رسید، آخرین مرتبه ملاقات، مرتبه فناء است.

     در آنجا شخصى که راه را طىّ مى‏کند، به یک مرتبه‏اى مى‏رسد که هر چه هست به خدا مى‏سپارد و اعتراف مى‏کند: خدایا، نه من وجود دارم، نه علم دارم، نه قدرت دارم، نه حیات دارم؛ هیچ، هیچی! همه اینها مال توست و تو به ما دادى. اعتراف مى‏کند و علاوه بر اعتراف با لسان دل هم تصریح مى‏کند و تفویض مى‏کند؛ اینجا به مقام فناء مى‏رسد.

     در مقام فناء آشنائى و آشتى کاملِ با خداست؛ چون خدا غیور است و غیرت او اجازه نمى‏دهد که غیر، وارد حرم او بشود. بنابراین کسى که مى‏خواهد خدا را بشناسد تا هنگامى که کس هست و اسمى از عناوین دوئیّت بر اوست [و] حاجب بین او و بین مقام وصول است، این [شخص] نمى‏تواند بالا برود؛ خدا هم که از مقام عزّ خودش پایین نمى‏آید، خدا عزیز است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَهِ وَٱللَهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ﴾.\*\*\* از اوّلى که بوده تا هنگامى که هست، از آن زمانى که موجودات را خلق کرد، یک لحظه خدا از مقام عزّ خودش تنازل نمى‏کند. خداست، خدا که پایین نمى‏آید!

     پس باید چه کار کرد؟ پس ما باید اعتراف کنیم که: خدایا در مقابل تو هیچ هستیم! نیستیم! این اعتراف اگر به مرحله تحقّق برسد، مرحله فناست؛ و در مرحله فناء، جز خدا هیچ نیست.»

     \* دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل 431.

     \*\*سوره الجمعة (62) آیه 2.

     \*\*\* سوره فاطر (35) صدر آیه 15. امام شناسی، ج 1، ص 108:

     «اى مردم، تمام شما به تمام شراشر وجود هستى، نیازمندانى به خدا هستید و فقط خداست که بى‏نیاز است.» [↑](#footnote-ref-514)
515. ـ سوره النّازعات (79) آیات 37 تا 41. معاد شناسی، ج 10، ص 367:

     «و بنابراین هر کس طغیان و سرکشى و تمرّد و تجاوز کرده باشد \* و حیات دنیا و زندگى حیوانى و وهمى و شهوى را (بر حیات آخرت و زندگى عقلانى و معنوى و روحى) ترجیح داده و آن را انتخاب نموده باشد \* مأوى‏ و منزل او دوزخ است. \* و هر کس از مقام و منزلت و ربوبیّت پروردگارش، در خوف و هراس بوده و نفس خود را از هوى و میل به شهوات بازداشته است \* مأوى‏ و منزل او بهشت است.» [↑](#footnote-ref-515)
516. ـ کلیات سعدی (طبع فروغی) قسمت مواعظ، ص 122:

     تن آدمى شریف است به جان آدمیّت \*\* نه همین لباس زیباست نشان آدمیّت

     اگر آدمى به چشم است و دهان و گوش و بینى \*\* چه میان نقش دیوار و میان آدمیّت

     خور و خواب و خشم و شهوت، شَغَب است و جهل و ظلمت \*\* حَیَوان خبر ندارد ز جهان آدمیّت

     به حقیقت آدمى باش و گرنه مرغ باشد \*\* که همین سخن بگوید به زبان آدمیّت

     مگر آدمى نبودى که اسیرِ دیو ماندى \*\* که فرشته ره ندارد به مکان آدمیّت

     اگر این درنده‌خوئى ز طبیعتت بمیرد \*\* همه عمر زنده باشى به روان آدمیّت

     رسد آدمى به جائى که به جز خدا نبیند \*\* بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیّت

     طیَران مرغ دیدى، تو ز پایبند شهوت \*\* بِدَر آى تا ببینى طیران آدمیّت

     نه بیان فضل کردم، که نصیحت تو گفتم \*\* هم از آدمى شنیدیم بیان آدمیّت [↑](#footnote-ref-516)
517. ـ الکافی، ج 8، ص240. این نامه در نهج البلاغة (عبده) ج 3، ص 20 با اختلاف در عبارت چنین آمده است:

     «و من کتاب له علیه السّلام إلى عبدالله بن العبّاس و کان ابن‌عبّاس یقول: ما انتفعت بکلام بعد کلام رسول الله صلّی الله علیه و آله کانتفاعی بهذا الکلام:

     ”أمّا بَعدُ، فَإنَّ المَرءَ قَد یَسُرُّهُ دَرکُ ما لَم یَکُن لِیَفُوتَهُ، و یَسُوؤُهُ فَوتُ ما لَم یَکُن لِیُدرِکَهُ؛ فَلیَکُن سُرُورُکَ بِما نِلتَ مِن آخِرَتِکَ، و لیَکُن أسَفُکَ عَلَى ما فاتَکَ مِنها. و ما نِلتَ مِن دُنیاکَ فَلا تُکثِر بِهِ فَرَحًا، و ما فاتَکَ مِنها فَلا تَأسَ عَلَیهِ جَزَعًا؛ و لیَکُن هَمُّکَ فِیما بَعدَ المَوت.“»

     ترجمه: «از نامه‌های آن حضرت است به عبدالله بن عبّاس, که می‌گفته: بعد از سخنان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از هیچ سخنی مانند این سخن بهره نبردم:

     ”امّا بعد, مرد را رسیدن به آنچه که مقدّر نبوده از دست بدهد, مسرور می‌نماید و نرسیدن به آنچه که مقدّر نبوده دریابد, محزون می‌سازد؛ در این‌صورت باید سرور و خوشحالی تو بر آنچه از آخرتت به دست آوردی, و أسف و حسرت تو بر آنچه از آخرتت از دست دادی, بوده باشد. و به آنچه از امور دنیایت بدان نائل گشتی زیاد شادی مکن, و بر آنچه از آن از دست دادی تأسّف مخور و جزع منما؛ و باید همّت تو منحصر در امور بعد از مرگ باشد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-517)
518. ـ دیوان شمس تبریزی:

     اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد \*\*\* نشاط و عیش، به باغِ بقا توانی کرد

     اگر به آب ریاضت برآوری غسلی \*\*\* همه کدورت دل را، صفا توانی کرد

     ز منزل هَوَسات ار دو گام پیش نِهی \*\*\* نزول در حرم کبریا، توانی کرد

     درون بحرِ معانی لا، نِه آن گهری \*\*\* که قدر و قیمت خود را، بها توانی کرد

     به همت، ار نشوی در مقامِ خاک مقیم \*\*\* مقامِ خویش، بر اوج علا توانی کرد

     اگر به جِیب تفکّر، فرو بری سر خویش \*\*\* گذشته‌های قضا را، ادا توانی کرد

     ولیکن این صفتِ رهروان چالاکست \*\*\* تو نازنینِ جهانی، کجا توانی کرد

     نه دست و پای اجل را، فرو توانی بست \*\*\* نه رنگ و بویِ جهان را، رها توانی کرد

     تو رُستمِ دل و جانی و سرورِ مردان \*\*\* اگر به نفس لئیمت، غزا توانی کرد

     مگر که درد غم عشق، سر زند در تو \*\*\* به درد او، غم دل را روا توانی کرد

     اگر تو جنسِ همایی و جنس زاغ نه‌ای \*\*\* ز جان تو، میل به سوی هما توانی کرد

     ز خارِ چون و چرا، این زمان چو درگذری \*\*\* به باغِ جنّتِ وصلش، چرا توانی کرد

     همایِ سایۀ دولت، چو شمس تبریزیست \*\*\* نگر که در دلِ آن شاه، جا توانی کرد [↑](#footnote-ref-518)
519. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و إن نالَهُ رَخاءٌ اعتَرَضَ [أعرَضَ] مُغتَرًّا. تَغلِبُهُ نَفسُهُ عَلَى ما تَظُنُّ و لا یَغلِبُها عَلَى ما یَستَیقِنُ. یَخافُ عَلَى غَیرِهِ بِأدنَى مِن ذَنبِهِ و یَرجُو لِنَفسِهِ بِأکثَرَ مِن عَمَلِهِ. إنِ استَغنَى بَطِرَ و فُتِنَ، و إنِ افتَقَرَ قَنَطَ و وَهَنَ. یُقَصِّرُ إذا عَمِلَ و یُبالِغُ إذا سَألَ. إن عَرَضَت لَهُ شَهوَةٌ أسلَفَ المَعصِیَةَ و سَوَّفَ التَّوبَةَ، و إن عَرَتهُ مِحنَةٌ انفَرَجَ عَن شَرائِطِ المِلَّةِ. یَصِفُ العِبرَةَ و لا یَعتَبِرُ، و یُبالِغُ فِی المَوعِظَةِ و لا یَتَّعِظُ؛ فَهُوَ بِالقَولِ مُدِلٌّ و مِنَ العَمَلِ مُقِلٌّ. یُنافِسُ فِیما یَفنَى و یُسامِحُ فِیما یَبقَى. یَرَى الغُنمَ مَغرَمًا و الغُرمَ مَغنَمًا. یَخشَى المَوتَ و لایُبادِرُ الفَوتَ. یَستَعظِمُ مِن مَعصِیَةِ غَیرِهِ ما یَستَقِلُّ أکثَرَ مِنهُ مِن نَفسِهِ، و یَستَکثِرُ مِن طاعَتِهِ ما یَحقِرُهُ مِن طاعَةِ غَیرِهِ؛ فَهُوَ عَلَى النّاسِ طاعِنٌ و لِنَفسِهِ مُداهِنٌ. اللَّغوُ مَعَ الأغنِیاءِ أحَبُّ إلَیهِ مِنَ الذِّکرِ مَعَ الفُقَراءِ. یَحکُمُ عَلَى غَیرِهِ لِنَفسِهِ و لا یَحکُمُ عَلَیها لِغَیرِهِ، و یُرشِدُ غَیرَهُ و یُغوِی نَفسَهُ؛ فَهُوَ یُطاعُ و یَعصِی. و یَستَوفِی و لا یُوفِی. و یَخشَى الخَلقَ فِی غَیرِ رَبِّهِ و لا یَخشَى رَبَّهُ فِی خَلقِهِ.“

     [قال الرَّضِی رَحِمَه الله تعالی]: ”و لَو لَم یَکُن فی هذا الکتابِ إلّا هذا الکلامُ لَکَفَى به مَوعِظةً ناجِعةً و حِکمةً بالِغةً و بَصِیرةً لِمُبصِرٍ و عِبرةً لِناظِرٍ مُفَکِّرٍ.“»

     ترجمه: «أمیرالمؤمنین علیه السّلام به مردی که از آن حضرت تمنّای موعظه نمود چنین فرمود:

     ”از آنان مباش که بدون عمل, به آخرت امیدوار است و به آرزوی دراز، توبه را به تأخیر می‌اندازد. گفتارش دربارۀ دنیا گفتار زاهدان و عملش عمل راغبان به دنیا است. اگر از متاع دنیا به او داده شود سیر نگردد و اگر از آن منع شود قناعت نکند. از شکر آنچه به او داده شده عاجز است و زیادتی را در آنچه باقی مانده و به او داده نشده طلب می‌کند. دیگران را از کار ناپسند نهی کرده و خود از آنچه نهی می‌کند دست برنمی‌دارد، و نیز دیگران را به آنچه خود بجا نمی‌آورد فرمان می‌دهد. صالحان را دوست دارد و عمل آنان را انجام نمی‌دهد، و گناه‌کاران را دشمن می‌دارد و حال آنکه خود یکی از آنهاست. از مرگ به جهت کثرت گناهانش کراهت داشته و بر آنچه (گناهانی) که سبب کراهت از مرگ شده ایستادگی می‌کند. اگر بیمار شود نادم و پشیمان گردد و چون صحّت یابد احساس امنیت کرده و به لهو می‌پردازد. هنگامی که به او عافیت داده شود دچار عُجب و خودپسندی شده و هنگامی که مبتلا و گرفتار شود نومید گردد. اگر بلا و محنت به او برسد در حال اضطرار و بی‌چارگی دعا کند و چون راحتی و خوشی به او دست دهد از روی غرور اعتراض کرده و روی گرداند. نفس او بر اساس آنچه گمان و خیال می‌کند بر او غالب و مسلّط گشته و حال آنکه او بر اساس آنچه یقین دارد بر نفس خویش غالب نمی‌گردد (و به یقین خود عمل نمی‌کند). بر دیگران به گناهی کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویش بیش از آنچه عمل کرده توقّع دارد. اگر مستغنی و بی‌نیاز شود مدهوش و سرمست شده، در فتنه و گمراهی افتد و چون فقیر گردد نومید شده، سست و ضعیف‌الاعتقاد گردد. اگر عملی انجام دهد تقصیر و کوتاهی کرده و هنگامی که سؤال و درخواست کند در آن مبالغه نماید. اگر شهوتی بر او عارض شود معصیت را مقدّم داشته و توبه را به تأخیر اندازد و اگر محنت و بلایی به او برسد از حدود شریعت و دین دوری گزیند. عبرت گرفتن از دیگران را توصیف و بیان می‌کند و خود عبرت نمی‌گیرد، و در موعظه کردن می‌کوشد و خود موعظه نمی‌پذیرد؛ پس او به سبب گفتارِ خود بر دیگران توفّق و بلند‌منشی نموده و از نظر عمل فقیر و بی‌بهره است. در مورد آنچه فانی و هلاک شدنی است تنافس و سبقت کرده و در اموری که باقی و جاودان است مسامحه و مساهله می‌کند. غنیمت و سود را غرامت و زیان, و غرامت را غنیمت می‌بیند. از مرگ می‌ترسد و پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد به سوی اعمال صالحه نمی‌شتابد. معصیت و گناه دیگری را بزرگ می‌شمارد در حالی‌که بزرگ‌تر از آن را در مورد خود کوچک به حساب می‌آورد، و نیز طاعتی را که از دیگری کوچک می‌شمرد نسبت به خودش بسیار می‌داند؛ بنابراین او نسبت به مردم طعن می‌زند و ایراد می‌گیرد و نسبت به خود سهل‌انگار است. به لغو گذراندن با أغنیا نزد او از ذکر خدا با فقرا محبوب‌تر است. به نفع خود علیه دیگری حکم می‌کند و هرگز علیه خود به نفع دیگری حکم نمی‌کند. دیگری را ارشاد و راهنمایی می‌کند و نفس خود را گمراه می‌سازد؛ پس دیگران از او پیروی می‌کنند و خود معصیت می‌نماید. حق خود را تمام و کمال می‌ستاند و حق دیگری را تمام نمی‌دهد. از خلق خدا می‌ترسد در غیر امر پروردگارش (از ترس آنان کاری انجام می‌دهد که مورد پسند خداوند نیست) و در أمرِ خلق او از پروردگار خود نمی‌ترسد.“

     سیّد رضی ـ علیه الرّحمة ـ می‌فرماید: ”اگر در کتاب نهج البلاغه جز این کلام نبود، همان برای موعظۀ نافع و حکمتِ بالغه و بصیرتِ شخصِ بصیر و عبرتِ شخصِ تفکّر کننده، کافی بود.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-519)
520. ـ سوره الجاثیة (45) آیه 23. امام شناسی، ج 2، ص 124:

     «آیا دیدى تو کسى را که خدا و معبود خود را هواى نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مُهر کرده و بر روى چشم او پرده‏اى کشیده؟! در این‌صورت که هدایت الهى بر او مسدود شده، چه کسى مى‏تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکّر نمى‏گردید؟!» [↑](#footnote-ref-520)
521. ـ سوره ص (38) آیه 26. امام شناسی، ج 2، ص 138:

     «اى داوود! ما تو را در روى زمین، خلیفۀ خود قرار دادیم؛ بنابراین در میان مردم به حقّ حکم کن و از هواى نفس پیروى منما، چون تو را از راه خدا گمراه مى‏کند. حقّاً کسانى که از راه خدا گمراه شدند عذاب شدیدى را دارند؛ به علّت آنکه روز حساب را فراموش کردند.» [↑](#footnote-ref-521)
522. ـ سوره الکهف (18) آیه 28. امام شناسی، ج 5، ص 42:

     «و پیوسته جان و ارادۀ خود را با آنان که پروردگار خود را در صبحگاهان و شامگاهان مى‏خوانند و او را مى‏جویند، نگاهدار و با صبر و شکیبائى با آنان هماهنگ باش! و مبادا به جهت درخواست و ارادۀ زینت‏هاى زندگانى دنیا از آنان چشم بپوشى و نگاه براندازى! و هیچ‌گاه اطاعت مکن از کسی که ما دل او را از یاد خود غافل نموده‏ایم، و در نتیجه پیوسته از هواى نفس خود پیروى مى‏کند و اموراتش تباه و فاسد و خراب مى‏شود.» [↑](#footnote-ref-522)
523. ـ مثنوی معنوی، طبع میرخانی، پایان‌‌ دفتر چهارم، ص‌ 420‌. [↑](#footnote-ref-523)
524. ـ الوافی، ج 5، ص 901؛ الکافی، ج 2، ص 335. ترجمه:

     «حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمود: از هواهاى نفسانى خود چنانچه از دشمنانتان حذر می‌کنید، برحذر باشید و بترسید؛ زیرا براى مردان چیزی دشمن‏تر از پیروى هواهاى خودشان و دِروشده‏هاى زبان‌هایشان (کلام بیهوده‌ای که زبان آن را درو می‌کند) نیست. (محقّق) [↑](#footnote-ref-524)
525. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 1، ص 92. امام شناسى، ج ‏13، ص 185:

     «تحقیقاً آن چیزى که از همه چیز بیشتر مرا نگران مى‏کند، پیروى از هواى نفس و آرزوى طولانى است. امّا پیروى از هواى نفس، انسان را از حق باز مى‏دارد، و امّا آرزوى طولانى انسان را از آخرت به فراموشى مى‏اندازد.» [↑](#footnote-ref-525)
526. ـ المصباح للکفعمی، ص 555، قسمتی از دعای کمیل. ترجمه:

     «اى خداى من و اى مولاى من! تو حکم و دستوری را بر من مقرّر فرمودی که من در انجام آن از هواى نفس خود تبعیّت کرده و خود را از تزیین و آراستن دشمن خویش (نفس) حفظ و حراست ننمودم؛ بنابراین او هم به آنچه می‌خواست مرا فریب داد و علاوه بر این، قضا و مقدّرات نیز او را مساعدت و یاری نمود، تا اینکه در اثر آنچه که بر من گذشت از بعضی حدود و احکام تو تجاوز کرده و نسبت به برخی از اوامرت مخالفت ورزیدم‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-526)
527. ـ دیوان ناصر خسرو، ص 142، گزیده‌ای از قصیده 64:

     نکوهش مکن چرخ نیلوفری را \*\* برون کُن ز سر باد و خیره‌سری را

     بری دان از افعال، چرخ برین را \*\* نشاید ز دانا نکوهش بریّ را

     همی تا کند پیشه، عادت همی کُن \*\* جهان مر جفا را، تو مر صابری را

     هم امروز از پشت، بارت بِیَفکن \*\* مَیَفکن به فردا مر این داوری را

     چو تو خود کنی اختر خویش را بد \*\* مَدار از فَلک، چشم نیک اختری را

     به چهره شدن چون پری، کی توانی؟ \*\* به افعال، ماننده شو مر پری را

     \* \* \*

     تو با هوش و رأی از نکو محضران، چون \*\* همی بَر نگیری نکو محضری را؟

     \* \* \*

     اگر تو از آموختن، سر بتابی \*\* نجوید سرِ تو، همی سروری را

     بسوزند چوب درختان بی بَر \*\* سزا خود همین است، مَر بی بَری را

     درخت تو گر بار دانش بگیرد \*\* به زیر آوری چرخ نیلوفری را [↑](#footnote-ref-527)
528. ـ سوره الجاثیة (45) صدر آیه 23. امام شناسی، ج 2، ص 124:

     «آیا دیدى تو کسى را که خدا و معبود خود را هواى نفس خود قرار داده، و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مُهر کرده و بر روى چشم او پرده‏اى کشیده؟! در این‌صورت که هدایت الهى بر او مسدود شده چه کسى مى‏تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکّر نمى‏گردید؟!» [↑](#footnote-ref-528)
529. ـ سوره الزّلزلة (99) آیه 7 و 8. معاد شناسی، ج 6، ص 275:

     «پس کسی که به اندازۀ سنگینى یک ذرّه کار خیرى کرده باشد، آن را مى‏بیند\* و کسی که به اندازۀ سنگینى یک ذرّه کار شرّى کرده باشد آن را مى‏بیند.» [↑](#footnote-ref-529)
530. ـ کلیات سعدی (محمّد علی فروغی) گلستان، ص 116:

     شب پراکنده خسبد آنکه بدید \*\*\* نبود وجهِ بامدادانش

     مور گرد آورد به تابستان \*\*\* تا فراغت بود زمستانش [↑](#footnote-ref-530)
531. ـ سوره النّجم (53) آیات 39 تا 42. الله شناسی، ج 3، ص 9:

     «و آنکه براى انسان نیست مگر آنچه را که سعى مى‏کند. \* و تحقیقاً به زودى سعى خود را خواهد دید \* و سپس به وافى‏ترین جزاء، مورد جزا قرار خواهد گرفت. \* و تحقیقاً غایت و پایان امر او به سوى پروردگار تو خواهد بود!» [↑](#footnote-ref-531)
532. ـ امام شناسی، ج 15، ص 331:

     «معاویه از ندیمان پرسید: شایسته‌ترین مردم برای خلافت کیست؟ گفتند: تو! گفت: نه، علی بن الحسین بن علی به این امر اولیٰ است که جدّ او رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است، و در اوست شجاعت بنی‌هاشم و سخاوت بنی‌امیّه و ناز و زیبایی ثقیف ...

     معاویه ـ علیه الهاویة ـ برادر مادر لیلى، و دائى لیلى، و دائى مادر حضرت علی‌اکبر علیه السّلام است، و یزید ـ علیه اللَّعنة بِما لا مَزِید ـ دائى‌زاده لیلى و دائى‌زاده مادر حضرت على‌اکبر علیه السّلام است. و روى همین اعتبار است که: معاویه چون حضرت على‌اکبر را از سه شاخه نسب، منتسب مى‏بیند، او را سزاوار خلافت مى‏داند.

     امّا سخاوت بنى‌امیّه را که او از فضایل آنان شمرده است کذب محض است. سخاوت دربست متعلّق به بنى‌هاشم بوده است و پول‌هاى بى‌اندازه‏اى را که معاویه از بیت‌المال مسلمین صرف حکومت و امارت شیطانیّه خود مى‏نموده است، نباید به حساب سخاوت به شمار آورد.» [↑](#footnote-ref-532)
533. ـ اللهوف، ص 70 با اختلاف؛ امام شناسی، ج 15، ص 334:

     «محدّث قمى از ارشاد شیخ مفید نقل فرموده است که:

     در مسیر کربلا، شبى در آخر شب حضرت امام حسین علیه السّلام امر فرمود تا آبگیرى کنند و مشک‌ها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود و از قصر بنى‌مقاتل خارج شد. عَقَبَة بن سَمعان مى‏گوید: ساعتى با آن حضرت سیر کردیم و به آن حضرت پینگى و حالت چرتى بر همان کیفیّت که بر روى اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد در حالى‌که مى‏گفت:

     ”إنّا لِلّهِ و إنّا إلَیهِ راجِعونَ، و الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ؛ تحقیقاً ما ملک طلق خداییم و ما به سوى او رجعت کنندگانیم، و حمد و سپاس اختصاص به خدا پروردگار عالمیان دارد.“

     این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود. در این حال فرزندش على بن الحسین علیهما السّلام که سوار بر اسبى بود به سوى وى آمد و گفت: ”بِمَ حَمِدتَ اللهَ و اسْتَرجَعتَ؛ ”علّت حمد و استرجاع شما چه بود؟!“

     حضرت فرمود: ”یا بُنَىَّ! إنِّى خَفَقتُ خَفقَةً فَعَنَّ (أى ظَهَرَ) لِى فارِسٌ عَلَى فَرَسٍ و هُوَ یَقولُ: القَومُ یَسِیرونَ و المَنایا تَسِیرُ إلَیهِم. فَعَلِمتُ: أنَّها أنفُسُنا نُعِیَت إلَینا؛ اى نور دیده پسرک من! من که در راه مى‏آمدم، چرت مختصرى مرا گرفت و براى من اسب سوارى که بر روى اسبى بود ظاهر شد، و او مى‏گفت: این قوم مى‏روند و مرگ‌ها هم به سوى ایشان مى‏رود؛ بنابراین دانستم که: خبر مرگ ما به ما داده مى‏شود!“

     فرزندش عرض کرد: ”یا أبَه! لا أراکَ اللهُ سُوءًا! ألَسنا عَلَى الحَقِّ؛ ”اى پدر جان! خداوند براى تو روز بدى را پیش نیاورد! آیا ما بر حق نیستیم؟!“

     حضرت فرمود: ”بَلَى والَّذِى إلَیهِ مَرجِعُ العِبادِ؛ ”بلى، و سوگند به آن کسى که بازگشت بندگان به سوى اوست، ما بر حق هستیم!“

     على عرض کرد: ”فَإنَّنا إذًا لا نُبالِى أن نَموتَ مُحِقِّینَ؛ ”پس در این‌صورت تحقیقاً ما باکى از مرگ نداریم با وجود آنکه مُحقّ مى‌باشیم!“

     حضرت فرمود: ”جَزاک اللهُ مِن وَلَدٍ خَیرَ ما جَزَى وَلَدًا عَن والِدِهِ؛\* ”خداوند تو را جزا بدهد جزاى فرزندى، به بهترین جزاى پسرى که از پدرش داده است!“

     \* نفس المهموم، ص 122.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-533)
534. ـ امام شناسى، ج ‏15، ص 318:

     «و امّا شهادت على الاکبر: روح و جان سیّدالشّهداء علیهما السّلام:

     آنچه مسلّم است بزرگ‌ترین فرزندان حضرت بوده است و بیست و پنج سال از عمرش مى‏گذشته است و داراى زن و فرزند بوده است1 و در شکل و شمایل، و در اخلاق و رفتار، و در گفتار و کلام، شبیه‏ترین مردم به جدّش رسول اکرم صلى الله علیه و آله و سلّم بوده است.

     در ارشاد مفید است:

     مادرش لَیلى دختر أبومُرَّةِ بن عُروَةِ بنِ مسعود ثَقَفى از طائفه بنى‌ثقیف است. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-534)
535. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] جدّش عروة بن مسعود یکى از چهار مرد بزرگوار در اسلام و یکى از دو مرد عظیم مى‏باشد که در گفتار خداوند حکایت از کفّار قریش شده است: ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ﴾؛2 ”و مشرکین مکّه گفتند: چرا این قرآن بر یکى از دو مرد عظیم از دو قریه مکّه و طائف نازل نگردید؟!“

     و اوست که کفّار قریش وى را به سوى پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم در روز حُدَیبیَّه فرستادند و در حالى‌که کافر بود با پیامبر عقد صلح را بست. و سپس در سنه نهم از هجرت پس از مراجعت مصطفى صلّى الله علیه و آله و سلّم از طائف، اسلام گزید، و از آن حضرت اجازه خواست تا به میان اهل و اقوامش برگردد. و برگشت و قومش را به اسلام دعوت کرد. یکى از ایشان وى را به تیرى نشانه گرفت در حالى‌که مشغول اذان نماز بود، و کشته شد. و چون این خبر به رسول الله رسید فرمود: ”مَثَل عُرْوَه مثل صاحب یس است که قوم خود را به خدا فرا خواند و آنان او را کشتند.

     این‌طور در شرح شمائل محمّدیه وارد است در شرح گفتار رسول الله: ”و دیدم عیسى بن مریم علیه السّلام را، و دیدم نزدیک‌ترین کسى را که به او شباهت داشت عروة بن مسعود ثقفى بود.“ جَزَرى در اسد الغابة از ابن‌عبّاس روایت کرده است که گفت:

     رسول اکرم صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”أربَعَةٌ سادَةٌ فى الإسلامِ: بِشرُ بنُ هِلالٍ العَبدِى، و عَدِىُّ بنُ حاتَمِ الطائى، و سُراقَةُ بنُ مالِکِ المُدلَجِى، و عُروَةُ بنُ مَسعُود الثَقَفِى.“ این چهار بزرگواران در اسلام هستند.»

     و در ملهوف گوید:

     مِن أصبَحِ النّاسِ وَجهًا و أحسَنِهِم خُلقًا، فَاستَأذَنَ أباهُ فِى القِتالِ، فَأذِنَ لَهُ، ثُمَّ نَظَرَ إلَیهِ نَظَرَ آیِسٍ مِنهُ و أرخَى علیه السّلام عَینَهُ و بَکَى.

     ”او (على اکبر علیه السّلام) از نیکو صورت‏ترین و زیبا خلقت‏ترین و از پسندیده اخلاق‏ترین مردم بود. وى از پدرش اجازه جنگ خواست و پدر به او اجازه داد؛ آنگاه با حالت ناامیدى به وى نگریست و چشم خود را به زیر انداخت و گریه کرد.“

     و محمّد بن أبى‌طالب در مقتل خود روایت کرده است که:

     إنَّهُ علیه السّلام رَفَعَ شَیبَتَهُ نَحوَ السَّماءِ و قالَ: اَللَهمّ اشْهَد عَلَىَ هَؤُلاءِ القَومِ فَقَد بَرَزَ إلَیهِم غُلامٌ أشبَهُ النّاسِ خَلقًا و خُلقًا و مَنطِقًا بِرَسُولِکَ. کُنّا إذا اشتَقنا إلَى نَبِیِّکَ نَظَرنا إلَى وَجهِهِ.

     اَللَهمّ امنَعهُم بَرَکاتِ الأرضِ، و فَرِّقهُم تَفرِیقًا، و مَزِّقهُم تَمزِیقًا، و اجعَلهُم طَرائِقَ قِدَدًا، و لا تُرضِ الوُلاةَ عَنهُم أبَدًا! فَإنَّهُم دَعَونا لِیَنصُرُونا ثُمَّ عَدَوا عَلَینا یُقاتِلُونَنا. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-535)
536. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”آن حضرت علیه السّلام محاسن خود را به سوى آسمان بلند کرد و عرضه داشت: بار خداوندا! گواه باش بر این قوم که تحقیقاً جوانى به جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق و از جهت گفتار، شبیه‏ترین مردم به پیغمبر توست؛ به طورى‌که ما هر گاه مشتاق دیدار پیغمبرت مى‏شدیم به صورت او نظر مى‏کردیم.

     بار خداوندا! برکات زمین را از آنان بازدار، و آنها را به شدت پراکنده ساز، و میان ایشان شکاف و پارگى سخت را حکم فرما کن، و والیان امور را هرگز از ایشان راضى مگردان؛ زیرا ایشان جِدّاً ما را به سوى خود دعوت نمودند تا ما را یارى نمایند و اینک بر ما تاختند و به کارزار پرداخته‌اند!“

     و پس از آن على روانه شد و حضرت به عمر بن سعد صیحه زد:

     ما لَکَ؟! قَطَعَ اللهُ رَحِمَکَ، و لا بارَکَ اللهُ لَکَ فِى أمرِکَ، و سَلَّط عَلَیکَ مَن یَذبَحُکَ بَعدِى عَلَى فِراشِکَ کَما قَطَعتَ رَحِمِى و لَم تَحفَظ قَرابَتِى مِن رَسُولِ اللهِ صلّى الله علیه و آله و سلّم. ثُمَّ رَفَعَ صَوتَهُ و تَلا: ﴿إِنَّ ٱللَهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ \* ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖ وَٱللَهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.3

     ”چه‌کار مى‏کنى؟! خداوند رَحِم تو را قطع کند،4 و در امورت هیچ‌گاه امرى را بر تو مبارک نگرداند، و بر تو بگمارد پس از من کسى را که تو را در رخت‌خوابت سر ببرد، همان‌طور که رحم مرا قطع کردى و پاس قرابت مرا با رسول خدا رعایت ننمودى!

     پس از آن صدایش را بلند کرد، و این آیه را تلاوت نمود: حقّاً خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان، آنها ذرّیّه‏اى هستند که بعضى از بعض دگرند (همگى از یک جنس هستند) و خداوند سمیع و علیم است.“5

     از أمالى صدوق و روضة الواعظین ابن‌فَتّال مستفاد مى‏گردد که:

     على‌اکبر پس از عبدالله بن مسلم بن عقیل به مبارزت بیرون رفت؛ پس حسین علیه السّلام بگریست و گفت:

     ”اَللَهمّ کُن أنتَ الشَّهِیدَ عَلَیهِم، فَقَد بَرَزَ إلَیهِمُ ابنُ رَسُولِکَ و أشبَهُ النّاسِ وَجهًا و سَمتًا بِهِ. ”خداوندا! تو شهید و شاهد باش بر این قوم، که الآن به مبارزت آنان رفته است پسر پیامبرت، و شبیه‏ترین مردم به او از جهت چهره و سیما، و از جهت روش و منهاج و خوى و اخلاق!“

     و محمّد بن أبى‌طالب گوید: ”آن حضرت سبّابه سوى آسمان بلند کرد، و در نسخه‏اى: محاسن روى دست گرفت.“

     چنان‌که شاعر گوید: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-536)
537. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     شه عشّاق، خلاّقِ محاسن \*\* به کف بگرفت آن نیکو محاسن

     به آه و ناله گفت: اى داور من \*\* سوى میدان کین شد اکبر من

     به خَلق و خُلق آن رفتار و کردار \*\* بُد این نو رسته همچون شاه مختار6

     على اکبر علیه السّلام شروع کرد به رَجَز خواندن و مى‏گفت‏:

     1. أنا عَلِىُّ بن الحُسَینِ بنِ عَلِىّ \*\* نَحنُ و بَیتِ اللهِ أولَى بِالنَّبِىِّ

     2. مِن شَبَثٍ و شَمِرٍ7 ذاکَ الدَّنِىّ \*\* أضرِبُکُم بِالسَّیفِ حَتَّى یَنثَنِى

     3. ضَربَ غُلامٍ هاشِمِىٍّ عَلَوِىّ \*\* و لا أزالُ الیَومَ أحمِى عن أبِى

     4.تاللهِ لا یَحکُمُ فِینا ابنُ الدَّعِىّ

     ”1. من علىّ بن الحسین بن على مى‏باشم. قسم به خانه خدا، ما به پیغمبر سزاوارتریم!

     2. از شَبَث و شمر آن مرد پست. من آن‌قدر بر شما شمشیر مى‏زنم تا شمشیر بپیچد و بتابد؛

     3. شمشیر زدن جوان هاشمى از اولاد على. و پیوسته و به طور مداوم امروز من از پدرم حمایت مى‏کنم.

     4. سوگند به خدا که نباید در میان ما ابن‌زیاد زنازاده حکم کند!“

     و چندین بار بر سپاه دشمن بتاخت ـ و در روضة الصَّفا گوید: دوازده بار ـ تا جمع بسیارى را از آنان بکشت تا به جایى که مردم از کثرت کشتگان به فغان و خروش درآمدند. و روایت شده است که: على‌اکبر علیه السّلام با آن شدّت تشنگى، یک صد و بیست تن از آنان را کشت. و در مناقب آمده است که:

     ”از آن لشگر هفتاد مرد مبارز را کشت، و درحالى‌که جراحات فراوانى بر او وارد آمده بود“ به نزد پدر بازگشت و گفت‏:

     ”یا أبَه! العَطَشُ قَد قَتَلَنِى و ثِقلُ الحَدِیدِ أجهَدَنِى؛ فَهَل إلَى شَربَةٍ مِن ماءٍ سَبِیلٌ أتَقَوَّى بِها عَلَى الأعداءِ؛ اى پدرجان! تشنگى مرا کشت، و سنگینى آهن تاب از من ببرد؛ آیا شربت آبى هست تا با نوشیدن آن بر دشمنان قوّت یابم؟!“8

     فَبَکَى الحُسَینُ علیه السّلام و قالَ:

     ”واغَوثاه! یا بُنَىَّ، قاتِل قَلِیلًا! فَما أسرَعَ ما تَلقَى جَدَّکَ مُحَمَّدًا صلّى الله علیه و آله و سلّم فَیَسقِیَکَ بِکَأسِهِ الأوفَى شَربَةً لا تَظمَأُ بَعدَها أبَدًا؛ ”حسین علیه السّلام بگریست و گفت: واغَوثاه! اى نور دیده، پسرک من، اندکى جنگ کن! به زودى جدّ خویش را دیدار مى‏کنى و جدّت محمّد صلّى [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-537)
538. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] الله علیه و آله و سلّم با جام پر و سرشار خود تو را سیراب خواهد کرد، و چنان سیراب مى‏گردى که پس از آن أبداً تشنه نخواهى شد!“9

     على به سوى میدان بازگشت و مى‏گفت‏:

     1. الحَربُ قَد بانَت لَها الحَقایِقُ \*\* و ظَهَرَت مِن بَعدِها مَصادِقُ

     2. و اللهِ رَبِّ العَرشِ لا نُفارِقُ \*\* جُمُوعَکُم أو تُغمَدَ البَوارِقُ

     ”1. جنگ است که گوهر مردان را آشکار مى‏کند، و راستى و درستى دعاوى پس از پایان آن روشن مى‏گردد.

     2. و سوگند به خدا پروردگار عرش، که از این دسته‏هاى سپاه جدا نمى‏شویم مگر اینکه شمشیرها در نیام برود!“

     و پیوسته کارزار مى‏کرد تا مجموع کشتگان وى به دویست تن رسید، و اهل کوفه از کشتن او پرهیز مى‏کردند.

     پس مرّة بن مُنقِذ بن نُعمان عَبدى لَیثى او را بدید و گفت: ”گناه همه عرب بر گردن من اگر این جوان بر من گذرد و همین کار را بکند و من پدرش را به داغ او ننشانم!“ پس بر او بگذشت و با شمشیر مى‏تاخت.

     در ارشاد و طبرى آمده است:

     مُرَّة راه را بر او بگرفت، و بر او نیزه زد و او را بینداخت. مردم گرد او را گرفتند ”فَقَطَّعُوهُ بِأسیافِهِم إربًا إربًا؛ على‌اکبر را با شمشیرهایشان پاره‌پاره نمودند.“

     و أبوالفرج گوید:

     پى‌در‌پى حمله مى‏کرد تا تیرى افکندند، و در گلوى او آمد و بشکافت و على در خون خود بغلطید و فریاد زد:

     ”یا أبَتاه! عَلَیکَ السَّلامُ؛ اى پدر خداحافظ! این جدّ من رسول خداست صلى الله علیه و آله و سلّم تو را سلام مى‏رساند و مى‏گوید: بشتاب نزد ما بیا.“

     و شَهِقَ شَهقَةً فارَقَ الدُّنیا؛ ”نعره‏اى کشید و از دنیا رفت.“

     و در بعضى از مقاتل آمده است:

     مُنقِذ بن مُرَّة عَبدى ـ لعنه الله ـ بر فرق سر او ضربه‏اى زد که روى زمین بیفتاد و مردم با شمشیرهایشان او را مى‏زدند. پس از آن على‌اکبر دست به گردن اسب خود انداخت و اسب او را در میان لشکر دشمنان‏ مى‏برد، فَقَطَّعُوهُ بِسُیُوفِهِم إربًا إربًا. فَلَمّا بَلَغَتِ الرُّوحُ التَّراقِىَ، قالَ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-538)
539. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رافِعًا صَوتَهُ:

     یا أبَتاه! هَذا جَدّى رَسُولُ اللهِ صلّى الله علیه و آله و سلّم قَد سَقانِى بِکَأسِهِ الأوفَى شَربَةً لا أظمَأُ بَعدَها أبَدًا و هُوَ یَقُولُ: العَجَلَ! العَجَلَ! فَإنَّ لَکَ کَأسًا مَذخُورَةً حَتَّى تَشرَبَها السّاعَةَ!

     ”چون روح به ترقوه على رسید با صداى بلند گفت: اى پدرجان! اینک جدّم رسول الله است ... و مى‏گوید: بشتاب! بشتاب! زیرا براى تو هم کاسه شرابى ذخیره شده است تا در این ساعت آن را بیاشامى‏.“

     سوى لشگرگه دشمن شدى تَفت \*\* ندانم‌که که را برد و کجا رفت

     همى دانم که جسم جان جانان \*\* مُقَطَع گشت چون آیات قرآن

     چو رفت از دست شاه عشق دلبند \*\* دوان شد از پى گم‌گشته فرزند

     صف دشمن دریدى از چپ و راست \*\* نواى الحذر از نینوا خاست

     عقابى دید ناگه پر شکسته \*\* على افتاده زین از هم گسسته

     سرى بى افسر و فرقى دریده \*\* به جانان بسته جان، از خود بریده

     فرود آمد ز زین آن با جلالت \*\* چو پیغمبر ز معراج رسالت

     بگفت با آن چکیده جان عشقش \*\* پس از تو خاک بر دنیا و عیشش

     حمید بن مسلم گوید:

     گوش‌هاى من در آن روز با حسین علیه السّلام بود که مى‏گفت: ”قَتَلَ اللهُ قَومًا قَتَلُوکَ یا بُنَىَّ! ما أجرَأهُم عَلَى الرَّحمانِ و عَلَى انتِهاکِ حُرمَةِ الرَّسُولِ.“ و انهَمَلَت عَیناهُ بِالدُّمُوعِ ثُمَّ قالَ: ”عَلَى الدُّنیا بَعدَکَ العَفا!“10

     ”بکشد خداوند گروهى را که تو را کشتند! اى نور دیده، پسرک من! چقدر جرأتشان بر خداوند رحمان و بر پاره کردن پرده‏هاى حرمت رسول او شدید است؟!“ در این حال دو چشمان حضرت از سرشک سرازیر شد، و پس از آن گفت: ”بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانى دنیا!“

     1) نفس المهموم، ص 192 و ص 193؛ و دمع السّجوم، ص 164 و ص 165.

     و از جمله ادلّه‏اى که دلالت دارد بر آنکه حضرت على اکبر علیه السّلام را زن و فرزند بوده است، روایت شیخ کلینى است از على بن ابراهیم قمى، از پدرش، از احمد بن محمّد بن أبى نصر بزنطى رضی الله عنه، از حضرت رضا علیه السّلام که گفت:

     از او پرسیدم راجع به مسأله‏اى که: مردى زنى را به عقد خود درآورده است و امّ ولد پدر آن دختر را نیز عقد نموده است، [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-539)
540. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت فرمودند: ”باکى نیست.“

     گفتم: به ما حدیثى رسیده است از پدرت علیه السّلام که: على بن الحسین علیهما السّلام (یعنى امام زین العابدین) دختر امام حسن بن على علیهما السّلام را عقد کرد با ام ولد حسن علیه السّلام با هم، و مردى از اصحاب از من خواست از تو بپرسم.

     آن حضرت فرمود: ”چنین نیست. امام زین‌العابدین دختر امام حسن علیه السّلام را عقد کرد با امّ ولد على بن الحسین مقتول که قبر او نزدیک شماست!“

     و حمیرى به اسناد صحیح مانند این روایت کرده است. و در زیارت طولانیى که از ثمالى از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است در زیارت على بن الحسین مقتول در طفّ گفته است: ”صلّى الله علیک و علی عترتک و أهل بیتک و آبائک و أبنائک!“

     2) سوره الزّخرف (43) آیه 31.

     3) سوره آل عمران (3) آیه 33 و 34.

     4) آیة الله شعرانى در تعلیقه 2 از ص 160 از دمع السجوم گوید:

     عمر بن سعد بن أبى‌وقّاص از قریش بود از بنى‌زهرة بن کِلاب، و امام علیه السّلام از اولاد عبدمَناف بن قُصىّ بن کِلاب بود؛ پس عمر سعد خویش بود با امام علیه السّلام امّا پاس قرابت نداشت و قطع رحم کرد.

     5) گفتار ما در اینجا از ارشاد مفید تا مطلب اخیر از نفس المهموم، ص 188 و ص 189 و دمع السّجوم، ص 159 تا ص 161 مى‏باشد.

     6) نفس المهموم، ص 189 و دمع السّجوم، ص 160.

     7) بر وزن کَتِف به جهت ضرورت شعر.

     8) آیة الله شعرانى در تعلیقه اوّل از ص 161 دمع السجوم گوید:

     مؤلّف (یعنى محدّث قمى در نفس المهموم در تعلیقه ص 189) حدیثى از مدینة المعاجز سیّد بحرانى نقل کرده است از أبوجعفر طبرى، از عبیدالله بن حرّ گفت: حسین بن على علیهما السّلام را دیدم که: فرزندش على‌اکبر در غیر موسم از او انگور خواست. حسین علیه السّلام دست بر ستون مسجد زد و انگور و موز بیرون آورد و گفت: ”آنچه نزد خداست براى دوستانش بیش از این است.“ و گفتار محدّث قمى براى دفع استعجاب از آب خواستن على‌اکبر بود با آنکه مى‏دانست آب در آنجا موجود نیست. ـ انتهى.

     أقول: این قضیّه به روشنى شاهد کلام ما مى‏باشد که براى رضاى خداوند با وجود هرگونه امکان کرامت و معجزه، صبر و تحمّل شدائد و تشنگى را اولیاء خدا از روى اختیار مى‏پسندند، و این سبب علوّ مقام ایشان مى‏گردد.

     9) و محمّد بن أبى‌طالب در مقتل خود گوید:

     و قیل: إنّه علیه السّلام قال: ”یا بُنىّ، هاتِ لسانَک!“ فأخذ بلسانه فَمَصَّه و دفع إلیه خاتَمَه و قال: ”أمسکْه فى فیکَ و ارجِع إلى قِتال عدوِّک؛ فإنّى أرجو أنّک لا تُمسى حتّى یَسقیک جدُّک بکأسه الأوفىٰ شربةً لا تظمَأُ بعدها أبدًا.

     ”و آورده‏اند که حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام گفت: اى نور دیده، پسرک من! زبانت را به من بده! حضرت زبان او را گرفت و مکید و انگشترى خود را به او داد و گفت: آن را در دهانت نگهدار و به جنگ با دشمن برگرد؛ زیرا من امید دارم که تا شب نشده است جدّت با کاسه پر و سرشار تو را سیراب کند که دیگر پس از آن هیچ وقت تشنه نگردى!“ (نفس المهموم، ص 189؛ و دمع السّجوم، ص 161)

     10) نفس المهموم، ص 189 تا ص 191 و دمع السّجوم، ص 161 تا ص 163.» ـ پایان متن منقول از امام شناسی. [↑](#footnote-ref-540)
541. ـ سوره الحجرات (49) آیه 13. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 546، تعلیقه:

     «”ای مردم، ما شما را از نری و مادّه‌ای بیافریدیم و شما را در ملّت‌ها و قبیله‌های گوناگون جای دادیم تا با هم طرح آشنایی و الفت افکنید. همانا هر کس پارساتر است نزد خدا عزیزتر است و خداوند به اسرار شما دانا و آگاه است.“

     این آیه همان‌طور که می‌بینیم از جهت مقام و ارزش معنوی و طریق پیمودن راه تقوا و قرب حضرت ربّ العزّه، میان مرد و زن فرق نمی‌گذارد هم‌چنان‌که میان آقا و خانم با غلام و کنیز فرق نمی‌گذارد؛ نه آنکه از جهت احکام و تکالیف و قوانین فرق نمی‌گذارد.» [↑](#footnote-ref-541)
542. ـ تاریخ الاسلام للذهبی، ج 36، ص 164؛ وفیات الأعیان، ج 1، ص 244، با قدری اختلاف. ترجمه:

     «اگر اصل خلقت من از خاک است بنابراین تمام سرزمین‌ها بلاد و شهرهای من، و همۀ افراد عالم أقارب و خویشان من هستند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-542)
543. ـ سوره البقرة (2) قسمتی از آیه 197. ترجمه:

     «و براى خود زاد و توشه برگیرید که تحقیقاً بهترین توشه‌ها تقوا است‏. (محقّق) [↑](#footnote-ref-543)
544. ـ سوره الحجرات (49) آیه 13. [↑](#footnote-ref-544)
545. ـ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 113 و 114؛ الکافی، ج 8، ص 181. ترجمه:

     «از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: سلمان با چند تن از قریش در مسجد مدینه نشسته بود. آنان سخن را پیرامون نسب خود آغاز کردند و هر یک نسب خویش را بالا مى‏برد تا اینکه به سلمان رسیدند. عمر بن خطّاب به او گفت: بگو تو کیستى و پدرت کیست و اصل و ریشه‌ات چیست؟

     سلمان گفت: من سلمان فرزند عبدالله هستم؛ گمراه بودم و خداى عزّوجلّ به سبب وجود محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم هدایتم نمود، و عائله‌مند و فقیر بودم و خداوند به کمک محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم مرا غنی و بی‌نیاز ساخت، و برده‏اى بودم که خداوند به برکت محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم آزادم کرد؛ این نسب و حسب من است!

     امام باقر علیه السّلام مى‏فرماید: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در همین حال که سلمان مشغول صحبت با آنها بود به نزدشان آمد؛ سپس سلمان عرض کرد: یا رسول الله، من از دست این افراد چه کشیدم! با آنها نشسته بودم که شروع کردند به بیان نسب‌های خود و هر کس نسب خود را بالا مى‏برد و چون به من رسیدند، عمر بن خطّاب به من گفت: تو کیستى، و اصل و ریشه‌ات چیست، وحسب و نسبت کدام است؟

     پیامبر صلّى الله علیه و آله و سلّم و سلّم فرمود: ”تو در پاسخ چه گفتى؟“

     سلمان عرض کرد: گفتم: من سلمان بن عبدالله هستم؛ گمراه بودم و خداى عزّوجلّ به سبب وجود محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم هدایتم نمود، و عائله‌مند و فقیر بودم و خداوند به کمک محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم مرا غنی و بی‌نیاز ساخت، و برده‏اى بودم که خداوند به برکت محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم آزادم کرد؛ و این حسب و نسب من است!

     پیغمبر اکرم صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”اى گروه قریش! تحقیقاً حسب مرد دین اوست، و مروّت و مردانگی او اخلاق اوست، و اصل و ریشه‏اش عقل اوست؛ و خداوند عزّوجلّ مى‏فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾.“

     سپس حضرت به سلمان فرمود: ”هیچ یک از این افراد بر تو فضیلت و برترى ندارند مگر به تقوای خداوند عزّوجلّ، و اگر تقواى تو بیش از آنها باشد تو از آنها افضل و برتر هستی.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-545)
546. ـ جامع الأخبار، ص 100؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 248، با قدری اختلاف. ترجمه:

     «رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ”خداوند به صورت‏های شما و أعمال شما نگاه نمى‏کند؛ بلکه فقط به قلوب شما نظر می‌کند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-546)
547. ـ الإحتجاج، ج 2، ص 317؛ المناقب، ج 4، ص 140. ترجمه:

     «بنده به غیر از تقوا و پرهیزکاری چیزی فراهم نسازد چرا که تمام مراتب عزّت در دنیا و آخرت، مختصّ شخص متّقی و پرهیزکار است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-547)
548. ـ کنز الفوائد، ج 2، ص 10؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 285. ترجمه:

     «از رسول خدا صلّى الله علیه و آله راویت شده که فرمود: ”خصلتی است که هر کس آن را ملازمت و مواظبت کند، دنیا و آخرت او را اطاعت کند و فائز شدن به دخول در بهشت را سود برَد.“ گفتند: یا رسول الله، آن چیست؟! فرمود: ”تقوا و پرهیزکارى؛ پس هر که مى‏خواهد عزیزترین مردم باشد، تقوای خداوند عزّوجلّ را پیشه کند.“ سپس این آیه را تلاوت فرمود:

     ” ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا \* وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾ ؛ و هر کس که تقواى خدا پیش گیرد، خداوند براى او راه بیرون شدن (از مصائب و معاصی) را مى‏گشاید \* و خداوند روزى وى را از جائى که هیچ گمان ندارد عطا مى‏کند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-548)
549. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 4، ص 157. ترجمه:

     «مُحبّ و دوستدار محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم کسی است که اطاعت خدا کند گرچه قرابتش با آن حضرت دور باشد، و دشمن محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم کسی است که عصیان خدا کند گرچه قرابتش با آن حضرت نزدیک باشد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-549)
550. ـ سوره الزّمر (39) آیات 71 إلی 74. معاد شناسی، ج 10، ص 229 و ص 71:

     «و آنان را که کافر شده‏اند، دسته‌دسته به سوى جهنّم سوق مى‏دهند و همین‌که بدانجا رسیدند، درهاى جهنّم باز مى‏شود و خازنان آن به آنها مى‏گویند: مگر پیغمبران خدا که از خود شما بودند به نزد شما نیامدند که آیات پروردگارتان را براى شما تلاوت کنند و از دیدار و لقاء چنین روزى شما را برحذر دارند و بترسانند؟! در پاسخ مى‏گویند: آرى، و لیکن کلمۀ عذاب بر کافران ثابت و استوار شد! \* به آنها گفته مى‏شود: اینک از درهاى جهنّم داخل شوید و در آنجا به طور جاودان بمانید؛ پس بسیار بد است محل و منزلگاه متکبّران. \* و مردم پرهیزکار و با تقوا را که در مصونیّت خدا درآمده‏اند، دسته‌دسته به سوى بهشت برند، تا هنگامى که بدانجا رسند و درهاى بهشت را به رویشان بگشایند، و پاسداران و نگهبانان بهشتى به آنها سلام کنند، بدین گونه که: سلام باد بر شما! پاک و پاکیزه و طیّب هستید! اینک در بهشت وارد شوید و به طور جاودان زیست کنید! \* مؤمنان با تقوا گویند: سپاس و ستایش از آنِ خداوند است که وعده خود را با ما بر اساس صدق و راستى استوار ساخت و ما را وارثِ زمین گردانید، تا هر کجاى از بهشت را که بخواهیم منزل بگیریم؛ پس چقدر مزد و پاداش عاملین به امر خدا خوب و عالى است.» [↑](#footnote-ref-550)
551. ـ سوره الحجرات (49) آیه 13. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌هاى علاّمه طهرانى، ص 741:

     «اى مردم! ما همه شما را از یکى خلق کردیم: ﴿مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ﴾؛ از یک مرد و از یک زن، و همه شما به او مى‏رسید. در آباء و اجداد و اختلاف نژادهایى که دارید، اختلاف نژادها موجب اختلاف نسل نیست؛ این اختلاف نژادها به نسل واحد منتهى مى‏شود و همه به آدم و حوّا مى‏رسند. اختلاف نژاد یکى را حیوان نمى‏کند، یا یکى را فلان نمى‏کند. همه انسانند؛ یکى اینجا زندگى کرده یکى آنجا، یکى سیاه شده، یکى قرمز.

     ﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا﴾ ما شما را به دسته‏جات مختلف و گروه‏هاى مختلف قرار دادیم، براى اینکه شناخته بشوید: ﴿لِتَعَارَفُوٓاْ﴾؛ براى اینکه با همدیگر بتوانید زندگى کنید، بتوانید با همدیگر معاشرت بکنید. ایرانى‏ها با همدیگر معاشرت مى‏کنند، عرب‏ها با هم معاشرت مى‏کنند و همدیگر را مى‏شناسند.

     و الاّ از این جهات گذشته: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾هر کسى که تقوایش بیشتر است، پاکى‏اش بیشتر است، آن در پیش خدا گرامى‏تر است؛ حال مى‏خواهد غلام حبشى باشد، مثل بلال که بر افضلِ از مردمان عرب و قرشى فضیلتش بیشتر است.» [↑](#footnote-ref-551)
552. ـ الروض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ ج 18، ص 41؛ مجموعه آثار کنگره شیخ ابوالفتوح، ج 1، ص 178. [↑](#footnote-ref-552)
553. ـ سوره الرّوم (30) ذیل آیه 31. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 452:

     «و نماز را بر پا دارید و از مشرکین نباشید!» [↑](#footnote-ref-553)
554. ـ عوالی اللَئآلی، ج 2، ص 224. أنوار الملکوت، ج 1، ص 150، تعلیقه:

     «[کسى که نماز را عمداً ترک کند کافر است. مترجم‏]» [↑](#footnote-ref-554)
555. ـ الکافی، ج 3، ص 266. أنوار الملکوت، ج 1، ص 145:

     «[امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”نماز مانند عمود خیمه است؛ وقتى عمود پابرجاست ریسمان‌ها و میخ‌ها و پرده خیمه، مفید واقع مى‏شوند و وقتى که عمود شکسته شود، دیگر نه ریسمان‌ها و نه میخ‌ها و نه پرده فائده‏اى نخواهند داشت.“ مترجم]» [↑](#footnote-ref-555)
556. ـ المحاسن، ج 1، ص 44. ترجمه:

     «نماز ستون و پایه دین است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-556)
557. ـ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، ص 136:

     «ای مردم بشتابید شما بر بهترین کارها.» [↑](#footnote-ref-557)
558. ـ المقنع، ص 73 با قدری اختلاف؛ اعیان الشّیعة، ج 4، ص 440. ترجمه:

     «نماز ستون و پایه دین است‏؛ اگر نماز مقبول شد بقیّۀ اعمال مقبول می‌شود و اگر پذیرفته نشد اعمال دیگر نیز پذیرفته نمی‌گردد.» [↑](#footnote-ref-558)
559. ـ بحار الأنوار، ج 79، ص207؛ عیون أخبار الرّضا ج2، ص 31؛ وسائل الشّیعة، ج 4، ص 29. أنوار الملکوت، ج 1، ص 178:

     «فی عیون الأخبار باسناده إلی الرضا عن أبیه علیهما السلام، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”إذا کانَ یَومُ القیامةِ یُدعَی بالعَبد، فَأوَّلُ شَیءٍ یُسألُ عَنهُ الصلاةُ؛ فَإذا جاءَ بِها تامَّةً و الّا زُخَّ [زُجّ] فِی النّار.“ [در کتاب عیون اخبار الرّضا از امام رضا، از موسی بن جعفر علیم السّلام روایت است که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”در روز قیامت بنده را می‌خوانند، اوّل چیزى که از او سؤال مى‏شود راجع به نماز او است؛ اگر نمازهایش صحیح و تمام بود اهل نجات خواهد شد و اگر در نماز سستی کرده باشد در آتش خواهد افتاد.“ مترجم]» [↑](#footnote-ref-559)
560. ـ أنوار الملکوت، ج ‏1، ص 102:

     «این جمله روایت نیست و در هیچ‌یک از کتب شیعه و سنّت به عنوان روایت دیده نشده، و فقط آخوند ملاّ محمّدکاظم خراسانى در باب صحیح و أعمّ از کفایة الاصول در ردیف آیه قرآن: ﴿ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ و روایت: ”عمودُ الدین“ و ”الصّوم جُنّةٌ مِن النّار“ ذکر مى‏کند و ظاهرش عنوان روایت است و البتّه اشتباه است. و اخیراً دیدم که مرحوم صدرالمتألّهین در تفسیر سوره جمعه، ص 225 از طبع حروفى، این روایت را به رسول الله صلّى الله علیه و آله إسناد داده است، و نیز در تفسیر سوره أعلى ص 357 بدون إسناد به رسول الله ذکر کرده است.»

     نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانیهاى علاّمه طهرانى، ص 177:

     «”الصَّلاة معراجُ المُؤمن؛ صلاة معراج مؤمن است“ این روایت نیست و لو اینکه صلاة واقعاً معراج مؤمن است. مؤمن در حال نماز معراج مى‏کند و متصّل مى‏شود به مبادى عالم روحانیّت و استفاده مى‏کند از فیوضات عالم ملکوت، ولى این عبارت روایت نیست؛ نه شیعه و نه سنّى روایت نکرده‏اند.

     مرحوم آخوند ملاّ محمّدکاظم خراسانى در بحث صحیح و اعمّ از کفایه که چندین روایت را براى شاهد مطلب مى‏شمرد، الصَّلاة معراجُ المُؤمن را هم‏ ذکر مى‏کند و ظاهرش این است که مى‏خواهد بگوید روایت است؛ ولى اشتباه کرده و این فقره، فقره روایتى نیست، ولى اصل مطلبش صحیح است.» [↑](#footnote-ref-560)
561. ـ الکافی، ج 3، ص 265. أنوار الملکوت، ج ‏1، ص 101، تعلیقه:

     «[نماز حالت قرب و نزدیکى انسان با پروردگار است. مترجم‏]» [↑](#footnote-ref-561)
562. ـ سوره البیّنة (98) آیه 5. أنوار الملکوت، ج ‏1، ص 177:

     «و این مردم امر نشده‏اند مگر آنکه عبادت کنند خدا را، و دین و مَرام را فقط براى او قرار داده و از هر رویّه‏اى اعراض کنند و فقط اعمال و رفتار خود را در منهج و راه او قرار دهند، و اقامۀ نماز کنند و ایتاء زکات نمایند؛ و این دین دین استوار و محکمى خواهد بود.» [↑](#footnote-ref-562)
563. ـ المحاسن، ج 1، ص 80. معاد شناسى، ج ‏8، ص 164:

     «بین مسلمان و بین اینکه کافر شود، هیچ فاصله‌اى نیست کوتاه‌تر و نزدیک‌تر از اینکه نماز واجب خود را عمداً ترک نماید و یا درباره آن سستى و تکاهل ورزد و بجاى نیاورد.» [↑](#footnote-ref-563)
564. ـ سوره فصّلت (41) آیه 30. [↑](#footnote-ref-564)
565. ـ سوره الحدید (57) قسمتی از آیه 12. [↑](#footnote-ref-565)
566. ـ سوره یس (36) آیه 58. [↑](#footnote-ref-566)
567. ـ سوره القیامة (75) آیه 22 و 23. [↑](#footnote-ref-567)
568. ـ سوره مریم (19) آیه 59. [↑](#footnote-ref-568)
569. ـ لئالی الأخبار، ج 4، ص 5 و 47. أنوار الملکوت، ج ‏1، ص 183، تعلیقه:

     «[پیامبر فرمودند: کسى که پنج نوبت نماز را در اوّل وقت خود بجاى آورد و رکوع و سجودش را نیکو انجام دهد، خداوند او را به پانزده موهبت گرامى مى‏دارد که سه تاى آن در دنیا و سه عدد آن هنگام مرگ و سه تاى دیگر در قبر و سه مورد در صحراى محشر و سه عدد باقیمانده در هنگام عبور از صراط مى‏باشد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-569)
570. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] امّا آن سه مورد در دنیا: زیادى عمر و مال و فرزندانش مى‏باشد.

     و آن سه مورد هنگام مرگ: آسودگى او از ترس، و وحشت قبر، و وارد شدن به بهشت است؛ خداوند مى‏فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَهُ ...﴾1

     و امّا آن سه چیزى که در قبر خداوند براى او مقرّر فرموده است اینکه: سؤال نکیر و منکر را آسان مى‏کند، و قبر را براى او توسعه مى‏دهد، و درى از بهشت به روى او مى‏گشاید.

     و امّا آن سه موردى که در روز محشر است: از قبر خارج مى‏شود در حالی‌که صورتش چون قرص ماه مى‏درخشد چنانچه خدا مى‏فرماید:

     ”نور آنها در روبه‌رو و اطراف در تلألؤ است“2، و کتاب اعمال را به دست راست او مى‏دهند، و حساب او را آسان رسیدگى مى‏نمایند.

     و امّا آن سه چیزى که هنگام ملاقات پروردگار و عبور از صراط به او عطاء مى‏شود: خدا از او راضى و خشنود است، و درود خدا شامل حال او خواهد شد، و خداى متعال به دیده لطف و مرحمت بر او نظر مى‏اندازد؛ چنانچه مى‏فرماید: ”درود پروردگار بخشنده بر او نازل خواهد شد“ و ”در آن روز چهره‏هائى بشّاش و با طراوت است که به سوى‏ پروردگارشان نظر مى‏کنند.“

     سپس پیامبر فرمودند: و امّا کسى که نمازهاى پنج‌گانه را سست بشمارد خداوند او را به پانزده مسأله گرفتار خواهد نمود:

     سه مورد آن در دنیا است: برکت را از رزق او و عمر او برمى‏دارد و سوّم آنکه نور صلاح از چهره او برداشته مى‏شود.

     و امّا سه موردى که هنگام مرگ براى او حاصل مى‏شود: مى‏میرد در حالی‌که گرسنه و تشنه و ذلیل است.

     و امّا سه موردى که در قبر براى او خواهد بود: چنان قبر را بر او تنگ مى‏گرداند که دنده‏هاى او در هم فرو خواهند رفت، و مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط خواهند شد، و درى از جهنّم بروى او گشوده مى‏گردد.

     و امّا سه موردى که در محشر براى او خواهد بود: با صورت سیاه از قبر خارج مى‏شود، و بر پیشانى او نوشته شده است: این شخص از رحمت خداوند بهره‏اى ندارد، و نامه اعمالش از پشت به او داده خواهد شد.

     و امّا سه موردى که هنگام ملاقات خدا براى او پیش خواهد آمد: خداوند با او سخن نخواهد گفت، و به او توجّهى نخواهد کرد، و او را پاک و بدون آلودگى نخواهد نمود و عذابى دردناک براى او خواهد بود؛ چنانچه فرمود: ”سپس بعضى از افراد از پى آنان آمدند در حالی‌که نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوات حرکت نمودند؛ زود است به مقصدى که براى آنان در نظر گرفته شده است برسند.“ مترجم]» ـ پایان متن منقول از تعلیقه أنوار الملکوت.

     1) الله شناسى، ج ‏3، ص 138:

     کسانی که می‌گویند: «پروردگارمان الله است و سپس بر این امر پایدارى مى‏کنند، فرشتگان بر ایشان فرود مى‏آیند که هراسى و غصّه‏اى نداشته باشید، و ما شما را بشارت می‌دهیم به بهشتى که در دنیا به شما وعده داده شده بود.»

     2) معاد شناسى، ج ‏5، ص 226:

     «”روزى می‌رسد که اى رسول ما تو مى‏بینى که نور مردان مؤمن و زنان مؤمنه، در مقابل و روبه‌روى آنها و از طرف راست آنها در حرکت و شتاب است.“

     البتّه این نور خودِ آنهاست که قبل از اینکه هر جا بروند در جلوى آنان نورشان در حرکت است، و به واسطه این نور تاریکى‏ها و عقبات راه‏هاى قیامت را در جلوى پاى خود روشن مى‏بینند. همان‌طور که مؤمنین در دنیا اعمالى انجام می‌دهند و آنها را جلو می‌فرستند، و پس از آن خود به آخرت می‌روند، این نور در قیامت که تجلّى گاه اعمال است نیز جلوى آنها در حرکت است.» [↑](#footnote-ref-570)
571. ـ نهج البلاغة (عبده) ج 1، ص 222. ترجمه این خطبه شریف در مجلس روز بیست و دوّم، ص 409 آمده است. [↑](#footnote-ref-571)
572. ـ سوره الإسراء (17) آیه 9. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 19:

     «این قرآن به سوى آئینى که از هر آئین دیگرى استوارتر و اساسى‏تر است، جامعه بشریّت را هدایت مى‏نماید و به مؤمنینى که اعمال صالحه را انجام می‌دهند، بشارت مى‏دهد که: از براى ایشان مزد و پاداشى بزرگ است‏.» [↑](#footnote-ref-572)
573. ـ بحار الأنوار، ج 23، ص 133 با قدری اختلاف. امام شناسی، ج 1، ص 31:

     «إنّى تارکٌ فِیکُم الثَقَلینِ کِتابَ اللهِ و عِترَتى أهلَ بَیتى لَن یَفتَرقا حَتّى یَردا عَلَىَّ الحَوض‏؛ من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‏گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند و این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‏شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» [↑](#footnote-ref-573)
574. ـ تفسیر الإمام العسکری علیه السّلام ص 300 با قدری اختلاف؛ وسائل الشّیعة، ج 27، ص 131، به نقل از الاحتجاج؛ بحار الأنوار، ج 2 ص 88، به نقل از الاحتجاج؛ الاحتجاج، ج 2، ص 458. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ‏2، ص 72:

     «هر کدام از فقهاء که نفس خود را در مصونیّت نگه‌داشته، حافظ دین خویش، مخالف هواى نفسش، و مطیع امر مولاى خود باشد، بر همۀ عوام لازم است که از او تقلید کنند.»

     جهت اطّلاع بیشتر راجع به این حدیث شریف به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ‏2، ص 61، درس شانزدهم، تحت عنوان: «بحث پیرامون حدیث: فَأمّا مَن کانَ مِنَ الفُقَهاءِ صائِنًا لِنَفسِهِ، حافِظًا لِدِینِهِ، مُخالِفًا عَلَى هَواهُ، مُطِیعًا لِأمرِ مَولاهُ؛ فَلِلعَوامِّ أن یُقَلِّدُوه‏» مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-574)
575. ـ قابل ذکر است که مرحوم سیّد محمّد صادق صدر در ص 32 از مقدّمه‌ای که بر کتاب النّص و الاجتهاد سیّد شرف الدّین نوشته در احوالات ایشان نقل می‌کند که:

     و کان سیّد ـ رضوان الله علیه ـ یتأوّه کلّما ذکر مُصابَه بمؤلَّفاته و یقول إنّ الحَزن علی فَقد الولدِ قد یَزول ولکن الحَزَن علی فقد نباتِ الفِکر یستمرُّ و یَطولُ و یَبقی مَدی العُمر.

     ولکن جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: موسوعۀ سیّد شرف‌الدّین، ج 7، کتاب بقیة الراغبین، ص 594 إلی 597؛ ج 5، کتاب الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السّلام، ص 78. [↑](#footnote-ref-575)
576. ـ سوره مریم (19) آیه 59. [↑](#footnote-ref-576)
577. ـ سوره محمّد (47) آیه 24. [↑](#footnote-ref-577)
578. ـ سوره الرّوم (30) آیه 7. [↑](#footnote-ref-578)
579. ـ سوره الشّعراء (26) آیات 129 إلی 131. [↑](#footnote-ref-579)
580. ـ سوره الجاثیة (45) آیه 23. [↑](#footnote-ref-580)
581. ـ سوره الرّعد (13) ذیل آیه 26. [↑](#footnote-ref-581)
582. ـ سوره الشّعراء (26) آیات 205 الى 207. [↑](#footnote-ref-582)
583. ـ مکارم الأخلاق، طبع سنگى ص 449؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 97. أنوار الملکوت، ج ‏1، ص 204:

     «[اى فرزند مسعود! پس از من افرادى خواهند آمد که از انواع طعام‏ها بهره مى‏گیرند و بر چهارپایان سوار مى‏شوند و مانند زنان که خود را براى شوهران زینت مى‏کنند، خود را مى‏آرایند و مانند زنان در ملأ عام به خودنمائى مى‏پردازند، شخصیّت و شئون پادشاهان ستم‏پیشه را براى خود مى‏پسندند؛ آنان منافقین امّت من در آخرالزمان مى‏باشند. شراب مى‏نوشند و با نرد سرگرم مى‏شوند، به دنبال شهوات مرکب مى‏رانند و از جماعت مسلمین روى مى‏گردانند، دل شب را به خواب هوس و غفلت به روز مى‏آورند و براى عبادت و مناجات بر نمى‏خیزند، صبح‏ها دیر از خواب برمى‏خیزند؛ خداوند مى‏فرماید: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ ...﴾.1

     اى فرزند مسعود! آنان همانند گل خرزهره مى‏مانند که ظاهرى زیبا و طعمى بسیار تلخ دارد، سخن آنان وزین و اعمال و رفتارشان چون درد بى‏درمان آنان را رها نخواهد ساخت. ”آیا در قرآن تدبّر و اندیشه نمى‏کنند یا اینکه بر دل‌هاى ایشان قفل نهاده‏اند.“

     اى فرزند مسعود! براى کسى که در آتش دوزخ بسر مى‏برد لذّت بودن در دنیا چه نفعى دارد؟! ”اینان فقط ظاهرى از زندگى دنیا مى‏فهمند و از عالم آخرت و حیات آن به کلّى غافل‏اند.“

     خانه‏ها مى‏سازند و قصرها بنا مى‏کنند، مساجد را به زینت‏ها آراسته مى‏سازند، هدفى جز دنیا و عالم کثرات ندارند و تمام همّ و غمّ خود را بر آن معطوف مى‏سازند، خدایان اینان شکم آنان است؛ خداوند مى‏فرماید: ﴿تَتَّخِذُونَ﴾ ـ تا آخر آیه.2

     مصداق این آیات منافقى است که دین خود را هواهاى نفسانى و خداى خود را شکم خود قرار داده است و به هر چه از حلال و حرام میل مى‏نماید و هیچ چیزى مانع او نخواهد بود؛ خداوند مى‏فرماید: ﴿وَفَرِحُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ﴾.3 [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-583)
584. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اى فرزند مسعود! قبله‏گاه اینان زن‌هایشان مى‏باشد و افتخار آنان به زیادى درهم و دینار مى‏باشد و مقصد و هدفشان شکمشان مى‏باشد؛ اینان بدترین ناپاکان و زشت‌کرداران مى‏باشند، هر فتنه و فسادى از آنان سرچشمه مى‏گیرد و به آنها بازگشت مى‏نماید.

     اى فرزند مسعود! کلام خداى تعالى را بخوان: ﴿أَفَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ﴾.4

     اى فرزند مسعود! بدن‌هاى اینان هیچ‌گاه سیرى نمى‏پذیرد و دل‌هایشان خاشع نخواهد شد.

     اى فرزند مسعود! اسلام با غربت پدید آمده و باز با غربت ظهور خواهد نمود، و خوشا به حال غریبان!

     پس کسى که از آیندگان شما این زمان را درک کند، در اجتماعات بر آنان سلام نکند و برخورد ننماید و در تشییعشان شرکت منماید و بیمارانشان را عیادت نکند. اینان به سیره شما تظاهر کنند و مطالب شما را بازگو مى‏کنند، ولى اعمال و رفتارشان با شما متفاوت است؛ پس اگر بمیرند بر آئین شما نمرده‏اند. اینان از من نیستند و من از ایشان نخواهم بود. مترجم‏]» ـ پایان متن منقول از انوار ملکوت.

     1) انوار ملکوت، ج 1، ص 184، تعلیقه:

     «[سپس بعضى از افراد از پى آنان آمدند در حالی‌که نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوات حرکت نمودند؛ زود است به مقصدى که براى آنان در نظر گرفته شده است برسند. مترجم]»

     2) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، ص 270:

     «اى مردم! شما قصرهاى مشیّد مى‏سازید چون احتمال مى‏دهید و رجا دارید که در دنیا دائماً زیست کنید؛ غلط است! \* و زمانى که چیزى را از مردم مى‏گیرید، مانند مردمان جبّار و متکبّرانه أخذ مى‏کنید. \* از خدا بپرهیزید و اطاعت کنید!» خداوند عزّوجلّ می‌فرماید (امام شناسى، ج ‏2، ص 124): «آیا دیدى تو کسى را که خدا و معبود خود را هواى نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مُهر کرده و بر روى چشم او پرده‏اى کشیده؟! در این‌صورت که هدایت الهى بر او مسدود شده چه کسى مى‏تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکّر نمى‏گردید؟!»

     3) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، ص 270:

     «اینها خرسند و خوشحالند به همین زندگى شهوانى حیات دنیا؛ در حالتى که این حیات دنیا نسبت به حیات آخرت یک تمتّع و بهره‌بردارى فى الجمله‏اى بیش نیست.»

     4) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، ص 271:

     «به‏این مردم بگو اگر ما به آنها سالیان دراز عمر بدهیم و از همین متاع‏هاى موقّت و شهوات، آنها را برخوردار کنیم \* بعد آنها پیش ما خواهند آمد و به جزاى اعمال زشت خود برسند، \* این تمتّع و بهره‏بردارى‏هاى دنیا براى آنها چه فایده‏اى دارد؟!» [↑](#footnote-ref-584)
585. ـ المزار الکبیر، ص 579؛ الاقبال الاعمال، ج 1، ص 509؛ بحار الأنوار، ج 99، ص 107. ترجمه:

     «کجاست آنکه برای إحیاء و زنده‌کردن کتاب آسمانی قرآن و حدود آن مورد امید و آرزو است! کجاست زنده‌کنندۀ حقایق و مبانی دین و اهل آن! کجاست ویران‌کنندۀ بناهای شرک و نفاق! کجاست قطع‌کنندۀ ریسمان‌های دروغ و افترا! کجاست عزیز‌کنندۀ اولیای خدا و ذلیل‌کنندۀ دشمنان خدا! کجاست آنکه (بساط اختلاف را برچیند و مردم را) بر وحدت کلمۀ تقوا مجتمع ‌سازد! کجاست طلب‌کنندۀ ستم‌ها و کینه‌هایی که بر انبیاء و فرزندان انبیاء روا داشتند! کجاست طلب‌کنندۀ خون شهید کربلا!» (محقّق)] [↑](#footnote-ref-585)